[illegible] ... مطلقا را ملاف ... [illegible] چه قول ترک مطلقا و اتیان مطلقا ... میان ... [illegible]

حکم الیه ... [illegible] قصر ... [illegible] ... حال سفر ... [illegible] ... چنانکه در مسند ... [illegible]

... حدثنا شعبة عن عمرو بن مرة ... [illegible] ... ابی لیلی ... [illegible] ... رأی النبی صلی الله علیه وسلم صلی الضحی ... [illegible]

آنحضرت ... [illegible] ... النبی صلی الله علیه وسلم ... [illegible]

... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible] ... غسل کرد ... [illegible]

... [illegible] ... ابن عباس ... [illegible] ... صلوة ... [illegible] ... علیهم ... [illegible]

... [illegible] ... المسجد ... [illegible]

... النبی صلی الله علیه وسلم ... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]

... [illegible] ... رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

کان یسبح علی ظهر راحلته حیث کان وجهه ... [illegible] ... رکوع و سجود ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... صلی الله علیه وآله وسلم ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... علی الاطلاق ... [illegible]

... [illegible] ... عبدالله بن مسعود ... [illegible]

... [illegible] ... رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ... [illegible]

... [illegible] ... ظهر و عصر ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ... [illegible]

... [illegible] ... عبدالله بن عمر ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... بین الصلوتین ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... ظهر و عصر ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... امیرالمؤمنین علی ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

[illegible] ... الاصول ... [illegible]

الصلوة ... [illegible] ... سوال ... [illegible]

... [illegible] ... روایت ... آخر السعی ... [illegible] ... امام ... [illegible]

... [illegible] ... جمع ... [illegible] ... جمع ... [illegible]

... [illegible] ... جمع ... اصل ... آن حضرت ... [illegible]

... [illegible] ... کلام الشیخ الاجل رحمه الله ... [illegible] ... حدیث عبد الله

بن مسعود ... آن حضرت که جمع میکرد میان مغرب و عشا ... [illegible]

... [illegible] ... احادیث الجمع ... [illegible] ... الصلوتین ... [illegible]

... [illegible] ... الصلوتین ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... جمع ... الصلوتین ... [illegible] ... جمع کرده ... [illegible]

... [illegible] ... ابن عباس ... آن حضرت ... میان ظهر و عصر و مغرب و عشا ... [illegible]

... [illegible] ... حدیث ... [illegible] ... جمع ... [illegible]

... [illegible] ... جمع ... [illegible] ... آن حدیث ... [illegible]

... اخر الظهر الی العصر ... صلی بالمدینة سبعا وثمانیا الظهر والعصر والمغرب والعشاء ... [illegible]

حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان بن عیینة قال سمعت الزهری عن سالم عن ابیه قال کان النبی صلی الله علیه وآله وسلم یجمع بین المغرب والعشاء اذا جد به السیر

... سالم ابن عمر بود آن حضرت که جمع میکرد میان مغرب و عشا ... آن حضرت ... [illegible]

... اول وقت عشا ... جمع میکرد ... [illegible] ... آنکه جمع در ظهر و عصر ... [illegible]

... [illegible] ... جمع کرده ... [illegible] ... سوال ... [illegible]

... [illegible] ... عن الحسین المعلم ... عن یحیی بن ابی کثیر عن عکرمة عن ابن عباس قال کان رسول الله صلی

یجمع بین صلوة الظهر والعصر اذا کان علی ظهر سیر ... آن حضرت که جمع میکرد میان ظهر و عصر ... [illegible]

... [illegible] ... حدیث خیر الصدقة ما کان عن ظهر غنی ... علی ظهر ... [illegible]

... [illegible]

حدثنا اسحاق قال اخبرنا ... [illegible] ... الليل ... [illegible]

انس ... [illegible] ...

عبد الصمد بن عبد الوارث قال حدثنا حرب قال حدثنا يحيى قال حدثني حفص بن عبيد الله بن انس ان انسا حدثه قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

كان يجمع بين هاتين الصلوتين في السفر يعني المغرب والعشاء ... [illegible] ... جمع ميكرد ... [illegible] ... المغرب والعشاء ... [illegible]

... [illegible] ... باب يؤخر الظهر الى العصر اذا ارتحل قبل ان تزيغ الشمس ... [illegible] ... وقت نماز عصر ... [illegible]

... [illegible] ... ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم ... [illegible]

... ابن عباس ... [illegible] ... حدثنا حسان الواسطي ... [illegible] ... عبد الله ... [illegible]

... [illegible] ... حدثنا المفضل ... [illegible] ... وتخفيف ... [illegible]

... [illegible] ... عن عقيل عن ابن شهاب عن انس بن مالك قال كان رسول الله

... [illegible] ... صلى الله عليه وآله وسلم اذا ارتحل قبل ان تزيغ الشمس اخر الظهر الى وقت العصر ... [illegible] ... آفتاب ... [illegible]

... [illegible] ... جمع ميكرد ميان ظهر وعصر ... [illegible]

... [illegible] ... صلى الظهر ثم ركب ... [illegible] ... آفتاب ... [illegible]

... باب اذا ارتحل بعد ما زاغت الشمس صلى الظهر ثم ركب ... [illegible] ... آفتاب ... [illegible]

... حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا المفضل بن فضالة عن عقيل عن ابن شهاب عن انس بن مالك قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا ارتحل

قبل ان تزيغ الشمس اخر الظهر الى وقت العصر ثم نزل فجمع بينهما فان زاغت الشمس قبل ان يرتحل صلى الظهر ثم ركب ... [illegible] ... روايت صحيحه

... [illegible] ... اسحاق بن راهويه ... [illegible]

... [illegible] ... عقيل ... [illegible]

... [illegible] ... ابو داؤد ... [illegible] ... يحيى بن معين ... [illegible] ... ابو حاتم ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... ابن عباس ... [illegible] ... ابو داؤد ... [illegible]

... [illegible] ... آنحضرت صلى الله عليه

وآله وسلم ... [illegible] ... والله اعلم باب

... [illegible]

حدثنا قتيبة بن سعيد عن مالك عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة انها قالت صلى رسول الله ... [illegible] ... صلى الله

... [illegible] ... فصلى جالسا وصلى وراءه قوم قياما فاشار ... [illegible] ... آن حضرت ... [illegible]

... [illegible] ... فلما انصرف قال انما جعل الامام ليؤتم به ... [illegible]

... [illegible] ... آن حضرت ... [illegible]

... [illegible] ... فاذا ركع فاركعوا ... [illegible] ... حدثنا ابو نعيم

... عن انس بن مالك قال سقط رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من فرس ... [illegible] ... آن حضرت ... [illegible]

... [illegible] ... آن حضرت ... [illegible]

... [illegible] ... آن حضرت ... [illegible]

... [illegible] ... فاذا ركعوا

... فاذا رفع فارفعوا ... [illegible] ... سمع الله لمن حمده فقولوا ... [illegible] ... ربنا ولك الحمد

حدثنا اسحاق بن منصور قال اخبرنا روح بن عبادة ... [illegible] ... حسين المعلم عن عبد الله بن بريدة

... سال النبي صلى الله عليه وآله وسلم وحدثنا اسحاق قال اخبرنا عبد الصمد قال سمعت ابي قال حدثنا الحسين عن ابن بريدة

... [illegible] ... عمران بن حصين ... [illegible] ... سال النبي صلى الله عليه وآله وسلم

عن صلوة الرجل قاعدا ... در پرسید آن حضرت را حکم نماز مرد بحالی که نشسته است فقال ان صلی قائما فهو افضل و فرمود اگر [illegible] گذارد در حالت ایستاده پس آن اکثر است اجر و ثواب

ومن صلی قاعدا فله نصف اجر القائم ... گذارد خواننده نشسته ... اگر ... بشکل ... [illegible] این حدیث ... معنی ... اکثر ... عمل ...

... اگر ... سست ... ایستاده ... در آن ... قیام ... ساقط است پس ... اصل ... نشسته ... [illegible]

جواز تطوع مضطجع ... چنانکه جائز است تطوع قاعد ... قعود ... در اشکال ... اصطلاح ... آنکه ... ثبت ... حدیث ... چنانکه ... آن را ... [illegible]

اگرچه ... در حالت ... در صلوة ... گفته ... از اهل علم ... آن ... تصحیح کرده اند آن را ... حکایت کرده ... [illegible]

... قسطلانی ... فرض ... معذور ... صلوة ... اضطجاع ... اگرچه قعود ... اصطجاع کند ... [illegible]

ولکن ... تمام است ... اصطلاح ... احوال ... حال ... ... [illegible]

... تمام ... مفترض ... متنفل ... کلام ... [illegible] ... آن حضرت ... عموم ... مخصوص ... حدیث عبد الله بن عمرو ... [illegible]

... آن ... اسلم ... نشسته ... آن حضرت فرمودند ... آن حضرت ... [illegible]

... حال ... الله ... آن ... نشسته ... [illegible]

باب صلوة القاعد بالایماء حکم نماز کسی که در حال نشسته باشارت رکوع و سجود ... حقیقت ... قسطلانی ... جواز ... [illegible]

... رکوع و سجود ... [illegible]

... حکم ... اما ... مسح ... [illegible]

بخلاف قاعد که قدرت بر رکوع و سجود دارد ... قاعد ... حکم آن از مضطجع ... حدثنا ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا

حسین المعلم عن عبد الله بن بریدة عن عمران بن حصین وکان رجلا مبسورا وقال ابو معمر مرة عن عمران ... [illegible]

عن عمران بن حصین قال سألت رسول الله صلی الله علیه واله وسلم عن صلوة الرجل وهو قاعد ... عمران پرسیدم آن حضرت را از نماز مرد در حالی که نشسته

فقال من صلی قائما فهو افضل ومن صلی قاعدا فله نصف اجر القائم ومن صلی نائما فله نصف اجر القاعد قال ابو عبد الله نائما ... تفسیر کرد ابو عبد الله مؤلف

در حدیث ... باب ... [illegible]

... [illegible]

... بود که نماز میکرد و نشسته پیشے تمام بس هنگام کرسن پس قرارت میکرد بجای کرسته بودی ... علیه ... و سلم کان یصلی جالسا فیقرء و هو جالس ... تحقیق آن حضرت بود ... فرو می شد مقدار سی یا چهل آیت برخاستی و قرء ها و هو قائم ثم رکع ثم سجد ... آن آیات ...
... یفعل فی الرکعة الثانیة مثل ذلک ... ثم رکوع کردی ... سجود کردی ... چون تمام کردی ...
... بسم الله الرحمن الرحیم ... جواب میکرد ... و اگر می بود ... خواب ...
[illegible]
... بات ... التهجد ... باللیل ...
... التهجد ... جواب ... ترک ... صحیح ... ترک جمع ...
و سبیل الصلوة باللیل ... الصلوة باللیل ...
[illegible]
... و من اللیل فتهجد به نافلة لک ...
[illegible]
... ان ناشئة اللیل ... علیکم ...
... قیام اللیل ...
[illegible]
... صلی الله علیه و آله و سلم ...
... امام الحرمین ...
[illegible]
... بسم الله ...
... عبد الله ... قال حدثنا سفیان ... ابن عباس ... کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا قام من اللیل ...
... اللهم لک الحمد انت قیم السموات والارض و من فیهن ...
[illegible]
... نور السموات والارض و من فیهن ...
... و لک الحمد انت الحق و وعدک الحق و لقاؤک حق ...
... و الجنة حق و النار حق و النبیون حق و محمد صلی الله علیه و سلم حق ...
... و الساعة حق ... اللهم لک اسلمت و بک آمنت و علیک توکلت و الیک انبت ...
[illegible]

وقدرت وقوت نیست مرا بر گردیدن از معصیت و نه بر طاعت مگر بتوفیق تو پس گفت ای خدای من بیامرز مرا آنچه پیش فرستادم و آنچه پس گذاشتم و آنچه پنهان کردم و آنچه آشکار کردم تو پیش دارنده و واپس دارنده نیست معبودی مگر تو و لا اله الا انت

امر بسوی طاعت و دعوت ما دادن است و ما احب بس نامزد کنی که پس گرده ام و پس کسی در این کلام نظر بقصور بشری و کمال علم الٰهی و برای تعلیم امت است و ما اسرفت و ما اعلنت

اعلمت آنچه پنهان کرده ام و چیزی که آشکار کرده ام از گناهان و خطیئات انت المقدم وانت المؤخر تو پیش کننده و پس کننده و هر کرا خواهی لا اله الا انت نیست هیچ معبودی مگر تو ولا اله

غیرک و نیست سزاوار عبادت جز تو قال سفیان و زاد عبد الکریم ابو امیة ولا حول ولا قوة الا بالله گفت سفیان اسناد سابق و یاد کرده عبد الکریم

در روایت خود در روایت سلیمان ولا حول ولا قوة الا بالله را در آخر حدیث قال سفیان قال سلیمان بن ابی مسلم سمعه من طاوس عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم یعنی

سفیان اسناد سابق را گفت سلیمان مذکور که وی شنیده است حدیث مذکور را از طاوس مقصود تصریح لسماع سلیمان است از طاوس که در اسناد سابق بود باب فضل قیام اللیل گرچه قیام

بار شب که بهتر است آثار در فضیلت نماز شب بسیار است حاجت به عدد کرده است وی عمل و علی حبیب خود را مقام محمود رسید و لا بد بر وان او امر بر تو امان مقام و لو بر است لصیبه

ومدح کرده سب سرال را العول جودکانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون و فرموده الذین یبیتون لربهم سجدا وقیاما و فرموده تتجافی جنوبهم عن المضاجع والمرا همه قول است تعالی فلا تعلم

نفس ما اخفی لهم من قرة اعین الآیة و آمده آثار حدیث است که روایت کرده آن را مسلم از ابو هریره که افضل نماز بعد از فرض نماز شب است و لیکن چون احادیث بسیار دلالت دارد بر فضل

سنن مؤکده کمان از حیح سنن باآنکه هم در مسلم آمده که دو رکعت فجر بهتر است از دنیا و ما فیها و افضل است از دو رکعت در جوف لیل لا جرم چون دو رکعت واجب بود در حکم فرض از این حدیث مستثنی و

مخصوص آمده شاید مؤکد نوع کرده در این حدیث بحث اختلاف و وصل و ارسال و رفع و وقف آن قال القسطلانی آورده که سید الطائفه جنید بغدادی را رضی الله عنه بعد از رحلت وی

در عالم در خواب دیدند پرسیدند چه کرد پروردگار تعالی با تو گفت طاحت العبارات و فنیت الاشارات و ما نفعنا الا رکیعات صلینا ها فی جوف اللیل رفت و گم گردید آن همه عبارات و سخنان

که در معارف و حقائق میگفتیم و فانی شد آن اشارات که میکردیم و سود نکرد ما را مگر آن رکعتی چند که در میان شب میکردیم و مشایخ گفته اند که در دنیا بهشتی است لذت آرامی است که در دو

سحر یعنی تمکن در ساعات حاصل میگردد حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا هشام بن یوسف قال اخبرنا معمر ح وحدثنی محمود بن غیلان مروزی قال حدثنا عبد الرزاق

بن همام قال اخبرنا معمر عن الزهری عن سالم عن ابیه قال کان الرجل فی حیاة النبی صلی الله علیه وآله وسلم اذا رأی رؤیا قصها

علی رسول الله گفت پدر سالم که ابن عمر باشد بود مرد در زمان حیات پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون میدید خوابی بر میخواند آن را بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فتمنیت ان اری رؤیا فاقصها علی رسول الله پس آرزو کردم که ببینم خوابی و برخوانی آن را بر پیغمبر صلی

الله علیه وآله وسلم وکنت غلاما شابا و بودم من جوانی نو خاسته وکنت انام فی المسجد علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و بودم من که می خوابیدم در مسجد در زمان

پیغمبر فرأیت فی النوم کان ملکین اخذانی فذهبا بی الی النار پس دیدم در خواب که گویا دو فرشته گرفتند مرا پس بردند مرا بسوی دوزخ فاذا هی مطویة کطی البئر ناگاه دوزخ گرد بود مانند

گرد بستن چاه بسنگ و اذا لها قرنان و ناگاه مر آن را دو جانب بود و اذا فیها اناس قد عرفتهم و ناگاه دروی مردمانی که می شناختم آنها را فجعلت اقول پس گشتم که

میگفتم اعوذ بالله من النار پناه میگیرم بخدا از دوزخ قال فلقینا ملک آخر گفت ابن عمر پس ملاقات کرد ما را فرشته دیگر فقال لی لم ترع پس گفت مرا بیم مکن یعنی خوف مکن

و مستعدی هر دو ملکی ای الفزاع و در روایت کشمیهنی لن ترع بلن ناصبه تا بانات الف است جنانکه ظاهر است فقصصتها علی حفصة فقصتها حفصة علی رسول الله صلی

الله علیه وآله وسلم پس خواندم آن را بر حفصه خواهر خود پس برخواند آن را پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فقال نعم الرجل عبد الله لو کان یصلی من اللیل پس گفت پیغمبر نیکو مرد است عبد الله اگر نماز گذارد وی

اندرون آن دوزخ سیه بر ممر دوزخ و سود آن وی را از حسب عورت این عبادت و منع فرشته دیگر از ان بنا بر آنکه عبادت و بعد و لشرع اوست در سائر امور والله اعلم

تعبیر بدان موکول علم نبوت است اگرچه میان ابن عمر در مسجد بی گذاردن نماز شب که معمول کبار و صغار صحابه بود در شب بدان منسوب شد فکان بعد لا ینام من اللیل الا

قلیلا پس عبد الله بن عمر بعد از این خواب میگذارد مگر اندکی و در این فضل صریح است و تمام سخن او گر لیک کثرت نوم است در شب و بحسب معتاد از لقل طعام اصل کثرت

النوم باب طول السجود فی قیام اللیل استحباب درازی سجده در نماز شب بحث مدلل و تصریح کرد در این باب است از آنکه احادیث سند دیگر در ابواب کرمی اسجد

حال سجده است حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال حدثنی عروة ان عائشة اخبرته ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کان یصلی

سمعت عائشه رض خبر داد عروه را که بتحقیق آنحضرت بود که نماز میگذارد اولیا یازده رکعت کانت تلک صلوته بود این نماز شب آنحضرت یسجد السجدة

من ذلک قدر ما یقرأ احدکم خمسین آیة قبل ان یرفع رأسه سجده میگذارد از آن عمل مقدار آنکه بخواند یکی از شما پنجاه آیت پیش از آنکه بردارد آنحضرت سر خود ویرکع رکعتین قبل صلوة الفجر یعنی بعد از رکوع و سجود خود سبحانک اللهم وبحمدک اللهم اغفر لی در سجود در روایت آمده سبحانک لا اله الا انت و بود سلف که درازی میکرد در سجود اقتدای آنحضرت

میکردند تا آنکه عروه می آمد کبوتران برسر وی گویا دیوار است ویرکع رکعتین قبل صلوة الفجر و میگذارد بعد از این دو رکعت سنت فجر ثم یضطجع علی شقه الایمن ثم

دراز میکشید بر جانب راست حتی یأتیه المنادی للصلوة تا آنکه می آمد آواز دهنده برای حضور نماز صبح باب ترک القیام للمریض جواز ترک کردن آن

حدثنا ابو نعیم قال حدثنا سفیان ثوری عن الاسود قال سمعت جندبا بضم جیم و سکون نون و فتح دال و ضم آن در آخر موحده یقول اشتکی النبی صلی الله علیه وآله وسلم فلم یقم

لیلة او لیلتین گفت اسود شنیدم جندب را که می گفت بیمار شد آنحضرت پس قیام نکرد یک شب یا دو شب در یاد کرده

خبر دادن ای محمد می بینم شیطان را مگر آنکه بتحقیق گذاشته است ترا پس نازل کرد خدای تعالی سورة والضحی و در الی حاتم از جندب

الس تا كردى حدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا ابراهيم بن سعد قال ذكر ابى عن ابى سلمة عن عائشة قالت ما الفاه السحر عندى الا

نائما يعنى النبى ... وقت سحر ... مراد خواب ... مودى ... عادت شريف ... احسان بود ... تمام ليل فارغ شده ... سحر ... خواب

... اگر ... سدار ... قيام ... كلام كردى با

صلى ... حقيقت ... بدليل حديث ... عائشه ... گفت اگر ... بعد از ... در آن هنگام ... قيام ... تشريف ...

مودى ... تعنى النبى ... عائشه ... صلى الله عليه وآله وسلم باب من تسحر فلم ينم حتى صلى الصبح

وقت سحر ... خواب ... در ايام صيام ... بعد از قيام ... اهتمام ... سحورى ... خواب بعد از آن ... شرح

... حدثنا يعقوب بن ابراهيم قال حدثنا روح قال حدثنا سعيد عن قتادة ... همچنان ... آن هنگام ... خواب

عن قتادة عن انس بن مالك ان نبى الله صلى الله عليه وآله وسلم وزيد بن ثابت تسحرا فلما فرغا من سحورهما قام نبى الله

صلى الله عليه وآله وسلم الى الصلوة فصلى ... طعام سحرى ... آن حضرت ... طعامى ... قلنا لانس كم كان

بين فراغهما من سحورهما ودخولهما فى الصلوة قال قدر ما يقرأ الرجل خمسين

آية ... باب طول القيام فى صلوة الليل ... حدثنا سليمان بن حرب قال

حدثنا شعبة عن الاعمش عن ابى وائل عن عبد الله قال صليت مع النبى صلى الله عليه وآله وسلم ليلة فلم يزل قائما حتى هممت بامر سوء

... قلنا وما هممت قال هممت ان

اقعد واذر النبى ... آن حضرت ... ابن مسعود ... طول قيام ... اگر چه ... [illegible]

... ركوع وسجود ... طول قيام ... ركوع وسجود ... جمهور ... [illegible]

... حديث مسلم ... طول قيام ... [illegible]

واحوال ... حدثنا حفص بن عمر قال حدثنا خالد بن عبد الله عن حصين عن ابى وائل عن حذيفة ان النبى

... كان اذا قام للتهجد من الليل يشوص فاه بالسواك ... آن حضرت ... مسواك ... [illegible]

تا آنكه ... غلط ... مسواك ... احوال جمهور ... اهتمام ... [illegible]

... قرآن ... مشهور ... عبادات ... طول قيام ... اهتمام ... [illegible]

... طول قيام ... سائر ... احاديث ... در مقدمه ... مولف ... [illegible]

... الله اعلم باب كيف كان صلوة الليل ... وكم كان

النبى صلى الله عليه وآله وسلم يصلى بالليل ... حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهرى قال اخبرنى سالم

... قال ان رجلا قال يا رسول الله كيف صلوة الليل قال ... ابن عمر ... رسول خدا ... [illegible]

... طلوع صبح ... [illegible]

... قال حدثنى ابو جمرة عن ابن عباس قال كانت صلوة رسول الله ... ابن عباس ... صلى الله عليه وآله وسلم ثلث عشرة ركعة

يعنى ... ابن عباس ... ركعت ... دو ركعت ... حدثنا

... بن موسى ... مولف ... اين حديث ... قال اخبرنا اسرائيل عن ابى

حصين عن يحيى بن وثاب عن مسروق قال

سألت عائشة عن صلوة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بالليل ... سبع وتسع واحدى عشرة سوى ركعتى الفجر

... ركعت ... [illegible]

... [illegible]

... عبد الرحمن ... عن القاسم بن محمد ... عن عائشة قالت كان النبى صلى الله عليه وآله وسلم يصلى من الليل ...

منها الوتر وركعتا الفجر ... [illegible]

... [illegible]

... آن حضرت ... [illegible]

[illegible] مسلم آمده که اول آن حضرت دو رکعت خفیفه بگذارد و بعد دو رکعت را طویل گذارد و دو رکعت کمتر از دو رکعت پس بگذارد و دو رکعت دیگر کمتر از دو رکعت پیش بگذارد و دو [illegible]

دو رکعت دیگر کمتر از دو رکعت پس بستر [illegible] آن سیزده رکعت شد [illegible] دو رکعت فجر درین داخل است و در حدیث ابن عباس که هم در مسلم آمده و نحو آن در صحیح [illegible]

[illegible] ابن عمر و ابن عباس که ذکر کرده مذکور است مختصر است از احادیث در قصه شب [illegible] تفصیل مختلف عدد طرق در صحاح آمده [illegible] جامع الا [illegible]

[illegible] روایات وی بظاهر مختلف باشد [illegible] در رفع اختلاف ذکر کنیم [illegible] و توفیق معنوی بیان [illegible] اضطراب [illegible] صحیحین آمده که ابن عباس [illegible]

[illegible] حال وی [illegible] گفت [illegible] صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] ایستادم [illegible] داخل [illegible] آن [illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible] از روایت [illegible] است [illegible]

[illegible] شک [illegible] در روایات [illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible] آخر سوره آل عمران [illegible] خلق السموات والارض تا آنکه [illegible] شد [illegible] روایت محمول [illegible]

[illegible] پس [illegible] آن حضرت [illegible] وضو [illegible] بالوضوء [illegible]

[illegible] ابن عباس [illegible] آن حضرت [illegible] دست [illegible]

[illegible] گوش [illegible]

[illegible] دو رکعت [illegible] دو رکعت [illegible] دو رکعت [illegible] دو رکعت [illegible] دو رکعت [illegible]

[illegible] دو رکعت [illegible] دو رکعت [illegible]

[illegible] روایت [illegible] مسلم از ابن عباس [illegible] دو رکعت [illegible] دو رکعت [illegible] دو رکعت ام القرآن [illegible]

[illegible] السلام [illegible] الصلوة [illegible] دو رکعت [illegible] روایت صحیح است [illegible]

[illegible] دو رکعت [illegible] دو رکعت [illegible] دو رکعت [illegible] بعض روایات [illegible]

[illegible] روایات مسلم [illegible] آن حضرت [illegible] دو رکعت [illegible]

[illegible] رکوع و سجود [illegible] رکعت [illegible] سواک [illegible] وضو [illegible] رکعت [illegible]

[illegible] اللهم اجعل فی قلبی نورا الحدیث [illegible] روایات [illegible]

[illegible] روایات مسلم مذکور [illegible] روایت [illegible] ساقط [illegible] افتتاح [illegible] وضو [illegible]

[illegible] وضو [illegible] افتتاح [illegible] روایت [illegible]

[illegible] رکعت [illegible] روایت [illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible] شیخ الاسلام [illegible] صد و [illegible]

[illegible] بودی [illegible] که چون [illegible] کرد [illegible] ایستادی در رکوع کردی [illegible] میکرد [illegible] دو رکعت میان [illegible] و [illegible] اقامت و این اختلاف [illegible]

[illegible] دعا اشارت میکند [illegible] صدیقه [illegible] عائشه [illegible] رکعت و درین [illegible] است [illegible] مسلم آمده بروایت [illegible] سلام

[illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] رکعت [illegible] رکعت [illegible] است [illegible] رکعت [illegible] ذکر میکرد [illegible]

پس سلام [illegible] سلامی [illegible] میکرد [illegible] دو رکعت [illegible] سلام [illegible] یازده رکعت [illegible]

[illegible] رکعت [illegible] دو رکعت [illegible] رکعت [illegible] که مجموع آن [illegible]

[illegible] است [illegible] دو رکعت [illegible] ام القرآن و سوره [illegible] و دیگر [illegible] بودی [illegible]

[illegible] سلام [illegible] دعا میکرد [illegible] بودی [illegible] سوال میکرد [illegible] میکرد [illegible]

سلام که [illegible] اهل بیت [illegible] سلام [illegible] قرات میکرد [illegible] بودی ام الکتاب در رکوع میکرد [illegible]

[illegible] رکوع و سجود کردی [illegible] بودی [illegible] سلام کردی [illegible]

[illegible] دو رکعت دیگر [illegible] دو رکعت دیگر [illegible]

و آن چون [illegible]

[illegible]

[illegible] قرآن [illegible]

[illegible] اصحاب آنحضرت [illegible]

[illegible] قرآن [illegible] منسوخ شد [illegible] روایت [illegible]

[illegible] اصل [illegible] منسوخ [illegible]

[illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] قرآن [illegible]

در اول [illegible] آن حضرت و اصحاب وی [illegible] سال [illegible] سوره [illegible]

[illegible] اصل [illegible] مخصوص [illegible] عرب [illegible]

[illegible] حسن بصری [illegible] سوره مزمل [illegible] یا ایها المزمل [illegible]

[illegible] جبرئیل علیه السلام [illegible]

[illegible] قم اللیل الا قلیلا [illegible]

[illegible] قرآن [illegible] روایات متعدده [illegible]

[illegible]

[illegible]

... لیکن حدیث مسلم ... گذارد ... صبح در جماعت گویا ...

... تمام شب ... آن حدیث آمده ... حمل کرد ...

... صلی عشاء ... جماعت ... قائم اللیل ... شیطان ... سیکند آن حدیث ...

... تعبید ... آن حضرت ... رحاسش مست وگرانی ...

دو رکعت ... قیام ... دو رکعت ...

... قیام ... قیام اللیل ...

... صحاح آمده ... دو رکعت ... حدیث مذکور ... عبد الله ...

الکرسی ... شیطان ... حدثنا مؤمل ... هشام ...

... حدثنا عوف الاعرابی ...

... عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم ...

... حدثنا ... صلوة المکتوبة ...

... آن ... صبح ...

آخر ... باب اذا نام ولم یصل بال الشیطان فی اذنه ... شیطان در گوش او

الاحوص ... حدثنا منصور عن ابی وائل عن عبد الله قال ذکر عند النبی صلی الله علیه وآله وسلم رجل ...

... حتی اصبح ما قام الی الصلوة ... آن حضرت ... صبح ...

... روایت کرد ... روایت ... صحیح ...

الشیطان فی اذنه ... آن حضرت ... شیطان در گوش ... حمل آن ...

... آن شیطان ... صبح ... گوش ...

... شیطان گوش ...

... دعوت حق ... شیطان ...

... آوازهای ...

... باب الدعاء فی الصلوة من آخر اللیل ...

... اللیل ...

... موصوله ... مصدریه ...

حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالک عن ابن شهاب عن ابی سلمة بن عبد الرحمن و ابی عبد الله الاغر عن ابی هریرة ...

... الله علیه وآله وسلم ... کل لیلة الی السماء الدنیا ... آن حضرت ...

... آن ... ایمان ...

... اللیل الآخر ...

... سوال ... دعا ...

... سوال ... علم ...

... المشکوة ... مقصود ...

... کرامت ...

...

... جبرئیل ... علیها السلام ...

... اللیل ...

... حکم ...

[illegible]

حدثنا ابو الوليد قال حدثنا شعبة ح وحدثني سليمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن ابي اسحاق عن الاسود قال سألت عائشة كيف صلوة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بالليل [illegible] كان ينام اوله ويقوم آخره فيصلي ثم يرجع الى فراشه فاذا اذن المؤذن وثب [illegible]

[illegible]

باب قيام النبي صلى الله عليه وسلم بالليل في رمضان وغيره حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن سعيد بن ابي سعيد المقبري عن ابي سلمة بن عبد الرحمن انه اخبره انه سأل عائشة كيف كانت صلوة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في رمضان [illegible]

[illegible]

حدثنا محمد بن المثنى قال حدثنا يحيى بن سعيد عن هشام [illegible] عن عائشة قالت ما رأيت النبي صلى الله عليه وآله وسلم يقرأ في شيء من صلوة الليل جالسا [illegible]

[illegible]

باب فضل الطهور بالليل والنهار [illegible] حدثنا اسحاق بن نصر قال حدثنا ابو اسامة عن ابي حيان عن ابي زرعة عن ابي هريرة ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال لبلال عند صلوة الفجر [illegible]

[illegible]

[illegible] ... ترمذی

درس ... [illegible] ... عن ... [illegible] 1

[illegible] ... آن حضرت ... [illegible] ... الطهور [illegible]

[illegible]

[illegible] ... اگر ... [illegible]

[illegible] ... حدیث ... [illegible]

[illegible] ... حضرت ... حدیث ... [illegible]

[illegible] ... اسمعیل ... حدثنا ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث

[illegible] عن انس بن مالك قال دخل النبی ... صلی الله علیه وآله وسلم ... [illegible]

فقال ما هذا الحبل ... [illegible] ... قالوا هذا حبل ... [illegible]

[illegible] ... النبی صلی الله علیه وآله وسلم لا حلّوه ... [illegible] ... ليصلّ 1

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... قرآن ... [illegible]

[illegible] ... قال عبد الله بن مسلمة ... [illegible]

[illegible] ... حدثنا عبد الله بن یوسف ... عن مالك عن هشام ... عن عائشة ... [illegible] ... رسول الله ... [illegible]

[illegible] ... صلی الله علیه وآله وسلم ... [illegible]

[illegible] ... عليكم بما تطيقون ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... حدثنا ... [illegible]

[illegible] ... حدثنی محمد بن مقاتل ابو الحسن قال اخبرنا عبد الله بن مبارك قال اخبرنا الاوزاعی قال 1

[illegible] ... حدثنی ابو سلمة بن عبد الرحمن قال حدثنی عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال لی رسول الله ... صلی الله علیه وآله

لا تكن مثل فلان ... [illegible]

[illegible] ... كان يقوم من الليل فترك قيام الليل ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... قال هشام بن عمار ... [illegible] ... حدثنا ابن ابی العشرین ... [illegible]

[illegible] ... الاوزاعی ... حدثنی یحیی بن ابی كثير ... [illegible]

[illegible] ... روایت ... [illegible] ... ابی سلمة

[illegible] ... عن الاوزاعی ... [illegible] ... ابی سلمة ... [illegible]

[illegible] ... حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان عن عمرو ... عن ابی العباس ... [illegible]

[illegible] قال سمعت عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الم اخبر انك تقوم الليل وتصوم النهار ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

ن لیست حقا ... پس تا بر تو حق ہست کہ آسودہ داری آں را و آنچہ محتاج بداں ہست و صلاح کردہ آں را ... استعمال ... در عبارت
لاہلک حقا ... اہل را بر تو حق ہست کہ خاطر داری ... عرواری کمی ... پس بروزہ دار و افطار ہم کن و قیام و ... ہم کن
... حدیث باب فضل من تعار من اللیل فصلی ... پس بیدار شود ... بیدار ... آواز کند ...
... حدثنا صدقة بن الفضل ... قال اخبرنا الولید ہو ابن مسلم
... قال حدثنی عمیر بن ہانی ... حدثنی جنادة بن ابی امیة ...
... عن عبادة بن الصامت عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال من تعار من اللیل فقال
... لا الٰہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک ولہ الحمد وھو علی کل شیء قدیر الحمد للہ وسبحان اللہ ولا الٰہ الا اللہ واللہ اکبر
ولا حول ولا قوة الا باللہ ثم قال اللہم اغفر لی او دعا ... ستجیب لہ ...
... در ترجمہ مشکوٰة ... دعا ... الکبیر ... مستجاب ...
... فان توضأ وصلی قبلت صلاتہ ... حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن یونس عن ابن شہاب
... قال اخبرنی الہیثم بن ابی سنان انہ سمع ابا ہریرة وھو یقص فی قصصہ ... ابوہریرہ ... حکایت ... وعظ ...
... وھو یذکر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ... ابوہریرہ ... وعظ ... ان اخا لکم لا یقول الرفث
... یعنی بذلک عبد اللہ بن رواحة ...
... ابوہریرہ ...
... رسول اللہ ... اذا انشق معروف من الفجر ساطع ...
... اَرانا الہدی بعد العمی فقلوبنا بہ موقنات ان ما قال واقع ...
... یبیت یجافی جنبہ عن فراشہ اذا استثقلت بالمشرکین المضاجع ...
... تابعہ عقیل وقال الزبیدی اخبرنی الزہری عن سعید والاعرج عن ابی ہریرة ...
... زہری ...
... حدثنا ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زید
... عن ایوب عن نافع عن ابن عمر قال رایت علی عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کان بیدی قطعة
استبرق فکانی لا ارید مکانا من الجنة الا طارت الیہ ...
... رایت کان اثنین اتیانی ...
... فقصت حفصة علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ...
... فقال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نعم الرجل عبد اللہ لو کان یصلی من اللیل ...
... فکان عبد اللہ یصلی من اللیل ...
... وکانوا لا یزالون یقصون علی النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الرؤیا ... انہا فی اللیلة السابعة
... من العشر الاواخر فقال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ... فمن کان متحریہا فلیتحرہا من العشر الاواخر ...
... رمضان باب المداومة علی رکعتی الفجر ...
... حدثنا عبد اللہ بن یزید قال حدثنا سعید ہو ابن ابی ایوب ...
... قال حدثنی جعفر بن ربیعة عن عراک بن مالک عن ابی سلمة عن عائشة قالت صلی النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم العشاء ...
... رکعات ...

کلا [illegible] ربات بحمل آخر صوم و سرا آمده است و در کعبه [illegible] لسد آمد [illegible] و گاهی دو رکعت میان اذان و اقامت فجر و نوافل [illegible] بود و گرگ که دراین و کعبا
[illegible] درجمع [illegible] روایت کرد ابوداود از حدیث ابی هریره که فرمود آن حضرت رکعتی [illegible] اگرچه [illegible] کرده [illegible] موالست [illegible]
[illegible] تا آنکه بعضی [illegible] آن رفته [illegible] روایت کرده [illegible] که جایز نیست [illegible] که عالم [illegible]
[illegible] گردد [illegible] نقل [illegible] ابن الهمام [illegible] آن [illegible] در صحاح [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] مسلمان که [illegible] رکعت تطوع [illegible] آنکه [illegible] ادا کرده [illegible]
چهار رکعت پیش از ظهر و دو رکعت بعد از آن و دو رکعت بعد از مغرب و دو رکعت بعد از عشا و دو رکعت پیش از نماز بامداد [illegible]
[illegible] رکعت [illegible] باب [illegible] نکرد [illegible] بر پهلوی راست [illegible]

[illegible] اصطلاع [illegible] اشارت [illegible] حتی [illegible]

سعد عن ابی ایوب [illegible] محمد بن عبد الرحمن [illegible] عن عائشة قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا صلی رکعتی الفجر اضطجع
علی شقه الایمن [illegible] حضرت چون [illegible] رکعت سنت فجر [illegible] بر پهلوی راست [illegible] روایات مختلف [illegible] اضطجاع [illegible]
[illegible] جامع الاصول [illegible] مسلم از عائشه آمده [illegible] اضطجاع [illegible]
[illegible] میان آن [illegible] اضطجاع [illegible]
[illegible] اضطجاع [illegible] محمد بن حزم ظاهری [illegible]
[illegible] ابی داود [illegible] ابی هریره [illegible] اضطجاع [illegible]
[illegible] ابن مسعود [illegible] صحیحه [illegible]
[illegible] اختصاص آن حضرت [illegible]
[illegible] ابوحنیفه و مالک [illegible]
[illegible] سنت [illegible] اختصاص [illegible]
[illegible] صاحب سفر السعادت [illegible]
[illegible] صاحب [illegible]
[illegible] ابو موسی اشعری [illegible] صحیح [illegible] قاسم بن محمد و عروة بن زبیر [illegible]
[illegible] سعید بن مسیب [illegible] اضطجاع [illegible]
[illegible] اضطجاع [illegible]
[illegible]
[illegible] اضطجاع [illegible] اضطجاع [illegible]
[illegible] جامع الاصول [illegible] اضطجاع [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] اضطجاع [illegible]
[illegible]

[illegible] عن عائشة ان النبی صلی الله علیه [illegible]
[illegible] عائشه [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] عائشه [illegible]
[illegible] اضطجاع [illegible]
[illegible] باب [illegible] اضطجاع [illegible]
[illegible]
[illegible]

مرده عادر زیاده نکردی و اندر آن صلوة ها را نه تحسین هست در صحیحین جمله زیاده بهار و نسائی گفته این حدیث نزد من خطا است و حاکم نیز بیان کرده و آن را در کتاب
م حدیث لیسید حود و گفته حال آن ثقات اند مگر آنکه در آن علتی است که در اثر مشهود مذکور آن کلام الشیخ ابن الهمام گفته اند که عادل از اصحاب سلیمان عمرو گرفته و انداین
ی و گفت یحیی بن معین کیست علی ازدی که قبول کنم از وی حدیث مذکور را و گفتار یحیی بن سعید انصاری که روایت میکند از نافع از ابن عمر که وی تطوع میکرد در
حل میکرد میان این کعات و اگر حدیث ازدی صحیح بودی مخالفت میکرد آن را ابن عمر و روایت کرده ابن ابی شیبه از طریق دیگر از ابن عمر با سند احمد اصل کرده آن را ابن معین
بعلة العسقلانی و با هم فصل میان ... و شب قائل اند ابو یوسف و محمد و در امام ابو حنیفه اصل آنست که چهارگانه گذارند در روز و شب لا فصل و اگر دوگانه گذارند مکروه
ل حدیث عائشه که گذشت زیاده میکرد آن حضرت در رمضان و نه در غیر آن زیاده بر یازده رکعت میگذارد چهار رکعت پس مپرس از حسن آن و طول آن الحدیث و جملة آن دلیل
را میان صفت و فصل است مر آنکه چهارگانه دو دو فصل دوگانه است در حدیث گرچه در بسیاری از روایات صحیحه ثابت است ولیکن تصحیح چهارگانه بعضی آن اکثر آنرا دوے
ولیکن اگر مراد که گذارد چهار رکعت یک سلام بر می آید اعتماد مد گذاردن آن دو سلام و بالعکس با وجود بیان بر تراویح که افضل در آن فصل است میان
ام چنانکه صاحب کتاب مع الفارق است به تراویح اگر چه مشهود جماعت است جهت تیسیر دران مرعی باشد ورد است کرده ابو داؤد از عائشه که میگذارد آن حضرت نماز
سرا میگفت فتوی اهل خود پس میگذارد چهار رکعت الحدیث و این بیان است که سبب است و نوافل ظهر اند و معنی حدیث باید بر امام محمول است به عدم اثبات
سلام نگرد ... بر پایان فصل تشهد بعد از هر دو رکعت تفصیل السلام کما قال ابن الهمام ... و نسائی بروایت فضل بن عباس آمده و که فرمود آن حضرت الصلوة مثنی
کل رکعتین و این گو با مقیس حدیث است اما نوافل بعد العشاء واردند مر سه علمای نیز آنکه افضل چهار چهار است بدلیل روایت ابی یعلی موصلی از جابر
این است که میگذارد و چهار رکعت فصل میکرد میان آنها به سلام بر خلاف نه افضل است و دیگر جائز است چهار چهار زیاده بر آن سر ده ده و بیست ... العشاء کرده
مؤلف مذکور ... عن عمار ابن ربیع ... هریرة صحابی اند مشهور ... ابی السعدا البصری و عکرمه مولی ابن عباس و الزهری مر سه تابعی اند معروف
و تطوع دوگان ... از ... حاجت ... و اما قول و حکم پس ثابت نیست از هیچ یکی ... و یک ... قبول ... بعضی است ... قال یحیی بن سعید
چاه از صلوة الا یسلم فی کل اثنتین من النهار و گفت یحیی انصاری در نماز نهار ... مر ... هست اگر ... حال که سلام بعد از هر دو رکعت از

ما قتیبه قال احمد عبد الرحمن بن ابی الموالی ... عن محمد بن المنکدر عن جابر بن عبد الله قال کان رسول الله ... صلی الله علیه و آله و سلم
... فی الامور کلها کما یعلمنا السورة من القرآن تعلیم میکرد ما ... استخاره ... در همه کارهای خود ... که معنی با سند شخصی ... آن چنانکه تعلیم میکرد ما را سورة
ت اهتمام ... آن استخاره ... امورات ... من غیر الفریضة ... یکی از ...
... حضرت آن ... دو رکعت ... ثم لیقل ... و ما اللهم انی استخیرک
... من ... بعلمک ... مراد ... استعانة علم ... و استقدرک بقدرتک ... اسألک ...
... بقدرتک ... اسألک من فضلک العظیم و سؤال میکنم ... انکه ... باشم ... سؤال میکنم ... بعض
... فانک تعلم ولا اعلم و تقدر ولا اقدر ... انت علام الغیوب ...
... تعلم ان هذا الامر خیر لی فی دینی و معاشی و عاقبة امری ... و قال
... عاجل امری و آجله ... فاقدره لی ... ان ... تا ... مقصود
... آن ... الی ... ثم بارک لی فیه ...
... کار ... ان کنت تعلم ان هذا الامر شر لی فی دینی و معاشی و عاقبة امری ... اینکه ... اینکار ...

... او قال عاجل امری و آجله ... شوق ...
... برای من ... ثم ارضنی به ...
آن ... السفر ... التجاره ...

عن عبد الله بن سعید بن ابی هند ... عن عامر بن عبد الله بن الزبیر عن عمرو بن سلیم ...
... سمع ابا قتادة ... قال قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم اذا دخل احدکم المسجد
... آن حضرت ... رکعت ... حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا
... بن ابی طلحه ... عن انس بن مالک قال صلی رسول الله ...
... رکعت ... حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا الله ...
... آمده ...

دل [illegible] عبد الله بن عمر [illegible] مع رسول الله [illegible] صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] قبل الظهر و دو رکعت پیش از ظهر و چهار رکعت
[illegible] بعد از جمعه و دو رکعت بعد از جمعه و چهار رکعت [illegible] باب الصلوة [illegible]
[illegible] دو رکعت بعد الظهر [illegible] بعد الجمعة [illegible]
[illegible] دو رکعت بعد المغرب [illegible] بعد العشاء و دو رکعت بعد از مغرب [illegible] حدثنا [illegible] قال حدثنا [illegible] بن دینار [illegible]
[illegible] قال رسول الله [illegible] صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] و الامام [illegible]
[illegible] دو رکعت [illegible]
[illegible] قال [illegible] مجاهد [illegible] اسمعیل [illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] الکعبة [illegible] قال [illegible]
[illegible] علیه وآله وسلم [illegible] عبد الله [illegible] بلال [illegible]
[illegible] بلال [illegible] دو رکعت [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] ابو هریرة [illegible] صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible] صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]
[illegible] صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] دو رکعت [illegible]
[illegible] دو رکعت [illegible] صلوة النوافل [illegible]
[illegible] رکعت [illegible] تحیة المسجد [illegible] طلوع [illegible]
[illegible] صلوة اللیل [illegible]
[illegible] باب [illegible] حدثنا [illegible] عبد الله [illegible]
[illegible] صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] رکعتین [illegible]
[illegible] رکعتی الفجر [illegible] دو رکعت [illegible]
[illegible] رکعتی الفجر [illegible]
[illegible] طلوع فجر [illegible]
[illegible]
[illegible] باب [illegible] رکعتی الفجر [illegible] دو رکعت [illegible]
[illegible] حدثنا [illegible]
[illegible] حدثنا [illegible] عطاء [illegible] صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]
[illegible] رکعتی الفجر [illegible] دو رکعت [illegible]
[illegible] دو رکعت فجر [illegible] طلوع [illegible]
[illegible] باب [illegible] رکعتی الفجر [illegible] قراءة [illegible]
[illegible] دو رکعت [illegible]
[illegible] قل یا ایها الکافرون قل هو الله احد [illegible]
[illegible] الرسول [illegible] الشاهدین [illegible]
[illegible] حدثنا عبد الله بن یوسف قال [illegible]
[illegible] عائشة قالت کان رسول الله [illegible] صلی الله علیه وآله وسلم یصلی باللیل ثلث عشرة رکعة [illegible]
[illegible] دو رکعت [illegible]
[illegible]
[illegible]

محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن محمد بن عبد الرحمن بن سعيد بن زرارة عن عمته عمرة بنت عبد الرحمن بن عوف عن عائشة قالت كان النبي صلى الله
عليه وآله وسلم ح وحدثنا احمد بن يونس قال حدثنا زهير قال حدثنا يحيى هو ابن سعيد الانصاري عن محمد بن
عبد الرحمن عن عمرة عن عائشة قالت كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم يخفف الركعتين اللتين قبل صلوة الصبح بود آنحضرت که سبک میگذارد دو رکعتی را پیش از نماز فرض صبح را
حتى اني لاقول هل قرأ بام القرآن تا آنکه من میگفتم در دل خود باستبعاد از قلت مدت قیام و سرعت قرائت بسته سوال دیگر که در آن میکرد و ایشان قرائت
کرد یا خواند و ما بعد آنحضرت سوره را نخواند استقصود مبالغه در تخفیف است تا آنکه شک واقع میشد در خواندن آن و آمده احادیث صریح اند در صفت تخفیف قرائت درین دو رکعت
از نمازهای دیگر و شاید که حکمت در تخفیف نماز سنت صبح است بدان اول مرتبه ورد درین مسجد است که بعد قیام لیل کرده است در آن طول ارکان است باب التطوع
بعد المكتوبة بیان مشروعیت که بعد از فرض نماز کرده آمده است تقدیم کرد اولا بیان سنت قبل الظهر است بصلیت و تاکید آن از سائر سنن رواتب على الاطلاق بعد از آن
التطوع بعد المكتوبة را و بعدا از قبل الظهر را بحث فصل بیان آنها بدین ترتیب که التطوعات بعد الفرائض بیش گفته اند که سنت بعد المغرب افضل است از سنت بعد الظهر و بعد
از وی سنت بعد العشاء حدثنا مسدد قال حدثنا يحيى بن سعيد القطان عن عبيد الله العمري قال اخبرني نافع عن ابن عمر قال صليت مع النبي صلى الله عليه وآله وسلم سجدتين قبل
الظهر وسجدتين بعد الظهر وسجدتين بعد المغرب وسجدتين بعد العشاء وسجدتين بعد الجمعة گذاردم با آن حضرت دو رکعت پیش از نماز ظهر دو رکعت بعد از ظهر دو رکعت بعد
از مغرب و دو رکعت بعد از عشا و دو رکعت بعد از جمعه و گفته اند که مراد معیت اشتراک در فعل است در یک محل نه اقتدا فاما المغرب والعشاء ففي بيته اما سنت مغرب و عشا
ادا میکرد پس گذاردم با آن حضرت در خانه وی مراد خبره حفصه است که خواهر ابن عمر است قال ابن ابي الزناد حدثتني اختي حفصة ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم كان يصلي سجدتين خفيفتين
بعد ما يطلع الفجر وكانت ساعة لا ادخل على النبي صلى الله عليه وآله وسلم فيها گفت ابن عمر خبر داد مرا خواهرم حفصه که بود آن حضرت که میگذارد دو رکعت سبک بعد طلوع فجر پیش از بر آمدن برای نماز فرض و کانت ساعة الخ
النبي صلى الله عليه وآله وسلم فيها و بود این وقت ساعتی که نمی در آمدم بر آنحضرت در آن هنگام از جهت آنکه اعلان نشده گذاردن آن گاهی آن حضرت تابعه
کثير بن فرقد وايوب عن نافع وقال ابن ابي الزناد عن موسى بن عقبة عن نافع بعد العشاء في اهله متابعت کرده عبید الله را کثیر و ایوب در روایت این حدیث از نافع و ... زیاده کرد
موسى بن عقبة عن نافع در روایت کرده از ابی الزناد از موسی از نافع بدین لفظ بعد العشاء في اهله دو رکعت بعد عشا در خانه خود که کمی لعطف اظهر بعد العشاء زیاده کرد
و ظاهر است که آن متعلق بهمین دو رکعت بعد العشاء خواهد بود و عبارت فاما المغرب والعشاء في بيته تنبیه است درین روایت باب من لم يتطوع بعد المكتوبة حکم کسیکه تطوع
نکند بعد از فرض بعض جهت آنکه در موضع سک آن از سایر احبات حدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان عن عمرو قال سمعت ابا الشعثاء بفتح شين معجمه و سکون عین مهمله
جابرا قال سمعت ابن عباس قال صليت مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ثمانيا جميعا وسبعا جميعا قلت يا ابا الشعثاء اظنه اخر الظهر وعجل العصر وعجل العشاء واخر المغرب قال وانا اظنه شنیدم ابن عباس را که میگفت نماز گذاردم با پیغمبر خدا صلى الله عليه
وآله وسلم هشت رکعت ظهر و عصر یکجا و هفت رکعت مغرب و عشا یکجا و ظاهر از لفظ جمعا آن است که فصل نکرد میان این رکعات
در میان تطوع و ظاهر لفظ حدیث مقدار بعد در آن هنگام پس ترک سنت قبل الظهر و بعد العشاء میشود و این در مدینه منوره واقع شده و لیکن
یا شک آن برای توسعه امت و تعلیم جواز تاخیر و تقدیم در حضر روایت قلت يا ابا الشعثاء اظنه اخر الظهر وعجل العصر گفت عمرو گفتم ای ابو الشعثا گمان می برم آن حضرت را که تاخیر
کرد ظهر را یعنی گذارد آن را در آخر وقت آن و تعجیل کرد عصر را یعنی گذارد آن را در اول وقت آن و باین گونه جمع کرد میان هشت رکعت هر دو فرض وعجل العشاء واخر المغرب
و تعجیل کرد عشا را و تاخیر کرد مغرب را و باین گونه جمع کرد میان هفت رکعت هر دو فرض قال وانا اظنه گفت ابو الشعثاء و من نیز گمان می برم آنچنان تحسین تاویل کند جمعیه
که منکر اند جمع تقدیم و تاخیر نمازها را در وقت آن چنانکه در باب تاخیر الظهر الى العصر گذشت باب صلوة الضحى في السفر حکم نماز ضحی هنگام سفر ضحی بالضم و سکون
ضحوة است کسی بلند شدن روز است و اما الضحی و مدلس بمعنی وقت بلند شدن آفتاب است تا ربع آسمان و زیاده بر آن و متعارف میان مردم در اول روز ار نوافل دو گانه
یکی بعد از بلند شدن روی قدر یک دو نیزه و نوافل را نماز اشراق گویند و دیگر از بلند شدن وی مقدار ربع آسمان تا انتصاف نهار و این را صلوة ضحی گویند و در کتب احادیث
اسم صلوة ضحی شامل نماز هر دو وقت آمده و در بعضی اطلاق صلوة اشراق بر آمده چنانکه سیوطی از حدیث طبرانی آورده که آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم گفت يا ام هانئ
هذه صلوة الاشراق و حال آنکه نماز که در بیت ام هانی گذارد وقت چاشت بود و مصابیح در تفسیر قول تعالی بالعشي والاشراق گفته که وقت اشراق وقتیکه بر آید
کرد آفتاب و صاف شود شعاع وی و آن وقت ضحی است پس هر دو را هم صلوة ضحی میگفتند و هم نماز اشراق و تحقیق یکی نیست و یک نماز که اول آن
آفتاب است و آخر آن پیموده و در بعض احیان در هر دو وقت گذارده میشد گفته اند که اینجا دو وقت است و دو نماز که احقه الشیخ الاجل المحدث الدهلوی
در مواضع من کتبه و مؤید است این را که سیوطی در جمع الجوامع از ابن جریر آورده که گفت ابن عباس خواندم ما بین اللوحین را و در نیافتم صلوة ضحی را مگر از قوله
يسبحن بالعشي والاشراق و بودم من که میگفتم این الاشراق چیست گفت بعد از آن که نامید آن را صلوة الاشراق و مصابیح نیز آن را با حسب آورد ... و
آثار در صلوة ضحی بسیار است تا آنکه گفته است محمد بن جریر طبری که اخبار درین باب در رتبه تواتر معنوی رسیده و بیست جماعت کشیده در روایت کرده ...
مثل انس و ام هانی و جمعی از صحابه السیح ابی هریره و نعیم بن همام و ابو ذر و عائشه و ابو امامه و عقبه بن عبد السلمی و ابن ابی اوفی و ابو سعید و زید بن ارقم ...
خرج آمده ...

[illegible]

[illegible] وقت و الت [illegible] صلوة [illegible] عبد الرحمن [illegible] قرآن حضرت [illegible]

[illegible] باب [illegible] حدثنا [illegible]

[illegible] النبی صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] بخاری [illegible] مسلم [illegible] ابو عبد الله [illegible]

[illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible] باب صلوة الضحی [illegible] عائشه [illegible]

[illegible] حدثنا [illegible] شعبة قال حدثنا [illegible]

[illegible] ابی هریرة قال اوصانی خلیلی [illegible]

[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] صلوة الضحی [illegible]

[illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible] حدثنا [illegible]

[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] صلی الله علیه وآله [illegible]

[illegible] باب [illegible]

[illegible] حدثنا [illegible] عن ابن عمر [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] حدثنا [illegible] صلی الله علیه وآله [illegible]

قبل العصر بند کعتین قبل العصر او بود آن حضرت که رکعت میکرد چهار رکعت پیش از ظهر و دو رکعت پس از آن [illegible] ابن ابی ملیکہ محمد بن ابراہیم الظہری [illegible]

یعنی ابن ابی [illegible] حدیث [illegible] تعارض میان حدیثین گفته اند که روایت مرسل محمول است بر آنکه چهار رکعت در خانه میگزارد [illegible]

[illegible] و همین نقل کرده دو رکعت میگزارد [illegible] ابن عمر همین نقل کرده [illegible] روایت [illegible] و در حدیث عائشه گفت بود آن حضرت که میگزارد [illegible]

[illegible] پس بر آمد [illegible] احوال [illegible] دو رکعت [illegible]

[illegible] قول عائشه [illegible] حدیث [illegible]

[illegible] چهار رکعت [illegible] ظهر [illegible]

[illegible] عمل [illegible] ظهر [illegible]

[illegible] الظهر [illegible] چهار رکعت [illegible] پیش از ظهر [illegible]

[illegible] اختلاف [illegible] سنت [illegible] پیش از ظهر دو رکعت [illegible]

[illegible] حدیث عائشه [illegible] ظهر چهار رکعت [illegible] ترمذی و نسائی [illegible]

[illegible]

مدوم مدی برا که سکر اورا این دو رکعت را که سعد بن ابی وقاص وطلحه آورده و گفت بود در چهار اصحاب کوفه علی و ابن مسعود حذیفه و عمار پس حرواد مراکسکه در نظر کرد
احوال الناس را که مدت سپری گشت یا الناس که مکه دیار پیش از مغرب و گفته و همین ست قول مالک و ابو حنیفه و شافعی و دیگر کرده و هست ازتم را احمد گرگفت که بدوام این دو رکعت گر کیا تو سکه
سپید مرحمت باید در تهیات اعادت خدامداران حضرت و صحابه و تابعین ولیکن فرموده است در آن لمن شاء پس کسیکه خواهد گزارد حدثنا ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث
عن الحسین وهو المعلم عن عبد الله بن بریدة قال حدثنی عبد الله المزنی ... مسنده ... ای مروی عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال صلوا
قبل صلوة المغرب فرمود بگزارید ... پیش از نماز مغرب دو رکعت چنانکه ... تا آنکه قال فی الثالثة لمن شاء فرمود در نوبت سیوم لمن شاء
... کراهیة ان یتخذها الناس سنة ... این قید که فرمود بار سیوم از جهت ناخوش داشتن آنکه مردم این نماز را سنت موکده ...
گرفته و گفته اند ... آنکه این ... محمول است بر آنکه در اول اسلام بوده بجهت ... وقت ... از نماز ... مردم ... وقت ...
تا وقت ... آن ... حدیث عبد الله بن بریده ... که گفت فرمود آن حضرت ... دو رکعت ... مغرب ...
... التزام ...
... حدثنا عبد الله بن یزید هو عبد الرحمن هو المقری قال حدثنا سعید بن ابی ایوب ...
قال حدثنی یزید بن ابی حبیب قال سمعت مرثد ... بن عبد الله الیزنی ... قال اتیت
عقبة بن عامر الجهنی فقلت الا اعجبک ... من ابی تمیم عبد الله بن مالک ... اسلام آورده ...
آن حضرت ... یرکع رکعتین قبل صلوة المغرب ... فقال عقبة ... تعجب ...
انا کنا نفعله علی عهد النبی ... قال عقبة ... صلی الله علیه وآله
وسلم قلت فما یمنعک الآن قال الشغل ... وقت ...
صلوة النوافل جماعة ... ذکره انس وعائشة عن النبی ... صلی الله علیه وآله وسلم ...
... حدثنا اسحاق قال حدثنا یعقوب بن ابراهیم قال حدثنا ابی عن
ابن شهاب قال اخبرنی محمود بن الربیع الانصاری انه عقل رسول الله ... صلی الله علیه وآله وسلم وعقل مجة
مجها فی وجهه من بئر کانت فی دارهم ... آن حضرت ... تبرک واکرام ...
... محمود ... عتبان بن مالک الانصاری ... عتبان بن مالک
انصاری ... صلی الله علیه وآله وسلم یقول کنت اصلی لقومی ببنی سالم ...
... واد اذا جاءت الامطار ... میان من میان قوم ...
... مسجدهم ... فجئت رسول الله ...
صلی الله علیه وآله وسلم فقلت له ... ان الوادی الذی
بینی وبین قومی یسیل اذا جاءت الامطار فیشق علی اجتیازه ...
... مکانا اتخذه مصلی ...
فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم ... سافعل ان شاء الله ... صلی الله علیه وآله
وسلم وابو بکر بعد ما اشتد النهار ... فاستاذن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ...
... فلم یجلس حتی قال این تحب ان اصلی من بیتک ...
فاشرت له الی المکان الذی احب ان اصلی فیه ... رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فکبر وصففنا
... سلام ...
... حریرة ...
... فسمع اهل الدار رسول الله ... صلی الله علیه وآله وسلم ... حتی کثر الرجال ...
... فقال رجل منهم ما فعل مالک لا اراه ...
...

ذالک مالک لا حسانه ... سوال ... بروی ... انسان آن مالک ... که ... دست ... و حداو رسول ... صلی الله علیه

واله وسلم ... مالک ... لا الہ الا الله ... میکند ... گفتن آن ...

... حداو رسول ... لا الہ الا الله ... الساکتین ...

حدیث ... صلی الله علیه واله وسلم ... آنحضرت ... لا الہ الا الله ...

... آنحضرت ...

... الانصاری صاحب رسول الله ... ابا ایوب الانصاری ...

... صلی الله علیه واله وسلم ... شهر قسطنطنیه ...

... قسطنطنیه ...

... رسول الله صلی الله علیه واله وسلم ... آنحضرت ...

[illegible]

حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان بن عیینة عن الزهری عن سعید بن المسیب عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال لا تشد الرحال الا الی ثلاثة مساجد المسجد الحرام
بالا ! مرو اکسیر یعنی سفر کرده نشود مگر بسوی سه مسجد که مخصوص اند به حصول برکت و فضیلت لائق مرتبه بطلب بمهارت ادراک سعادت از رحال مقصود بیان فضیلت بعد ربیع مساجد
و اهتمام بسیار آنجاست منع سفر به سوی آن نقر شد روایت مسلم تشد الرحال الی ثلثة مساجد گر سکیست که سفر و فضل باح ست و فضیلی صور معروف و تحیت حرمین
حلال و صله رحم و طلب علم و مانند آن و بعضی غرض چون جهاد و تعلیم عام مراد ما سه مگر آنکه لیس خاص مساجد مستثنی گیرند یعنی سفر کرده نشود بسوی مسجد ها بجهت نماز در آن
مساجد ظاهر است که سفر لا اصل ممنوع نشود و مگر با مر آن امری از بهر که حاجت از رفتن تعلق باشد و در بعض بسوی مساجد ریلاح سفر کرد از این قبیل است و در آن امر سکر غیر
مرجعه بسوی عبادت رفت مو مارت بقیع و غیر آن کسی استدلال باین حدیث بر منع و تحریم زیارات قبور صالحان احیا یا اشد الا اموات را بعد مرگ مواضع فاضله و ماز
در آن حدیث جمع مساجد گویند حتی مساجد انکار ابو بصره غفاری به ابو هریره که رفته بود به زیارت طور سنا در آن بود که اصل بقاع این سه مسجد اند سایر که اهتمام آن به طور کرد
سور رسید صحیح مرجح است و طریقه تر صحیح درین مقام قول ابن تیمیه است که حکایت کرده آن را عسقلانی بتحریم شد رحل برای زیارت مرقد شریف پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
که اصل حال و اهل قرونهای موصله بدان حلال است تعالی سا و در شیوع عیب و حوت آن مسهور است مرجح که را و مجمع علیه آمده و ایشان ضلال اند و اضلال سب نبود و العیاذ
و بالحمد و الفسر آن و لیکن عسقلانی آورده که جمعی که متصدی انصار این تیمیه شد سنکر شده اند آن را والحمد لله علی ذلک و نصیحت گویی قسما لکن مدرک این سه حادث ما
و اثر مر کعبه است گر درو قای آن مراد فضل بیت یعنی را بر بعضی لیس کتاب که نماز در هر مسجدی که باشد المسجد الحرام تکی مسجد مکه گر مراد و این مس حرم است تام که نامیگیرد
لیس یا بسوی صاحب مراد آن که در آخر حرم اندر وصف آن بحرم و حرام بجهت حرمت صید و قتال است و امد آن در این یا مراد خاص کعبه گرد و گرد آن سکر ده طیالسی که سید و تاد عطا
کان اصل در مسجد یعنی کعبه ها بسیار حرم گیف درحرم مزید که هم آن مسجد است و مسجد الرسول در دوم مسجد صنم شریف جامع صلی الله علیه آله وسلم مدینه ما میسی
و المسجد الاقصی سیوم مسجد بیت المقدس بنام که دور است تعنی حو سید به یا که ندراں زمان در اراده مسجد سوی پس نه مسجد ها سه مساجد لوی اشد تا بعد دوری از مسجد حرام در مسافت است مرحله
سوی بالا اند بقدار واحتساب وارتفاع وی از زمین و قرب وی آسمان حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن زید بن رباح و عبید الله تحیه موصه و تسهیل به سه کتعقد
و بحی دیگر سعید الله صغیر ابی حدثنا لیعی محله سکول وجه کلاهما لفتح میم و تشدید راء مفتوحة مدرسه عن ابی عبد الله سلمان الاغر عن ابی هریرة ان رسول الله صلی
الله علیه وآله وسلم قال صلاة فی مسجدی هذا خیر من الف صلاة فیما سواه الا المسجد الحرام نماز در مسجد من بهتر است از هزار نماز در مسجد مگر مسجد حرام که نماز در وی بهتر
است از مسجد که در آن آمده است ایشان به العصر این حیان که یک نماز در مسجد حرام افضل است از صد هزار نماز در مسجد و مساجد این مراد سایر روایات چون صحیح
ابن الهمام ابن بر دار و طبرانی سند جید این حزم بتسائی نه چنان و این قائل ابدا اکثر ائمه و جمهور علما است که مکه افضل است از مدینه بدرجه پس مکان فضل عبادت است و مشهور از مذهب
مالک و اکثر اصحاب او تفضیل مدینه است بر مکه که مکه سابق پیش از مدینه بود و مسجد رسول اهل آن حضرت که موضع قبر شریف است افضل است ابن عبد البر
گفته استدلال است بحدیث مکه و در مسجد ما شک حرمت ما سابق رسول الله است و در فضل مکه و حدیث عبد الله بن عدی که آورده اند آن را اصحاب سنن و تصحیح کرده ابن
ابی حاتم و ابن حبان و عراقیان گفت در مراد آن حضرت باست که بر حرکه موضع است مگر لیس فرمود سوگند خدا که تخفیف بر آنکه بسبب زمین خدا است و دوست ترین آن بسوی
خدا اگر نبود که اخراج کرده شدم از تو خارج نمی شدم پس است در محل طلاب تشابه بعد و کدام این التمس در رجوع کرده اند این قول الساعی ابا لک و روایت از مالک و قول جمع
وی احوال جمهور است و سیبا کرده است نامی عیاض موضع قبر شریف آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفته اجماع است بر آنکه آن افضل بقاع زمین است و ابن عقیل حنبلی
گفته افضل است از عرش عظیم یعنی متصدی بیان سلف تفضیل ابن عبد البر اس طریق گسته که روایت کرده ابن عبد البر از آخر تمهید از عطای خراسانی مرفوعا که دفن کرده شود
مرده بعد که گر مادر سالک ماده که وی مخلوق شده پیش از آن گرفته ها ست که در محل بعد کرده شده است برات حلق آن حضرت از آن کعبه است بریں قدر
بعد کرسی که متصل به حد بلغ ست از آن کعبه سید ما علیه وسلم متصل با آن بسوی متصل به کراکه صحیح به این با لیکن حکم این نوع این تکلف و تلطف است و وجه حق وجه
و نوع ما من قامه آن حضرت است شریف است که معمور و سعید و نیز قدم مبارک بود و اعمال آن روضه است با مقدمه ما هر چه مفرد در بین صورت بر عرف حوالد شد است حال اس ص
بیار کرد مگر بر سر ما چالک مستم لیکن این افضل یعنی پر کرامت و برکت و کثرت نور که بعد صمیمه کان ور قرب جوار آن حضرت رده اولی و اکمل است و خیر
کرات و ثواب بیار جماعت آن که در مسجد حرام از مسجد سوی پیشتر باشد ملازم است انحصار و تفضیلات مدینه ببینه و امر است که ظاهر از العلماء ازین حدیث آن است
فضل نماز در مسجد شریف چنانکه بعد بود و مومن گفته مخصوص ببقعه وقت در زمان شریف است پس یا فهمانکه بعد از آن در زمان خلفا اربع شده و مختار جمهور شمول است مرجمیع
مسجد که گر در ساحة آن شود مسجد آن حضرت زاد الخلیفه مسجد و بی باشد مر عمر و عثمان میگرد بعد آن در زمانهای دو آن همگی مسجد نام رسیده است بخلاف دیگر
سلف و خلف و نقل کرده و حسب ظهری مروی زیار قول اول و اسم اشاره برای تعظیم است و تواند که احتراز از مسجد قبا باشد و حکم سایر عبادات غیر صلوة نیز این است
مضاعفت در روایت بیهقی از مرتضی بیان آمده و کذا ذکر العسقلانی و این بحث را شیخ اجل دهلوی قدس سره در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب بوجه اکمل آورده
اگر خواهی نگریست باب مسجد قبا فضیلت مسجد قبا بضم قاف و تخفیف و مده و قصر نیز آمده و این مسجدیست بر دو سه میل از مدینه سوی عوالی در جنوب آن خرم آمد عام

... ملی التقوی ... [illegible]

... مسجد قبا ... [illegible]

... بیت المقدس ... [illegible]

... **حدثنا** یعقوب بن ابراهیم الدورقی قال

حدثنا ابن علیه ... ایوب عن نافع ان ابن عمر کان لا یصلی الضحی الا فی یومین یوم یقدم بمکة ... [illegible]

... فیطوف بالبیت ثم یصلی رکعتین خلف المقام ... [illegible]

... ویوم یاتی مسجد قباء ... [illegible]

... کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ... [illegible]

... ولا امنع احدا ان یصلی فی ای ساعة شاء من لیل او نهار ... [illegible]

... لا تحروا طلوع الشمس ولا غروبها ... [illegible]

... والله اعلم **باب** من اتی مسجد قباء کل سبت ... [illegible]

... **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا عبد العزیز بن مسلم ... عن عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر ... قال کان النبی صلی الله علیه وآله وسلم یاتی مسجد قباء کل سبت ماشیا وراکبا وکان عبد الله بن عمر یفعله ... [illegible]

... **باب** اتیان مسجد قباء ماشیا وراکبا ... [illegible]

... **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی عن عبید الله قال حدثنی نافع عن ابن عمر قال کان النبی صلی الله علیه وآله وسلم یاتی قباء راکبا وماشیا ... زاد ابن نمیر حدثنا عبید الله عن نافع فیصلی فیه رکعتین ... [illegible]

... **باب** فضل ما بین القبر والمنبر ... **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن عبد الله بن ابی بکر عن عباد بن تمیم عن عبد الله بن زید المازنی ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال ما بین بیتی ومنبری روضة من ریاض الجنة ... [illegible]

... [illegible]

... صلی الله علیه وآله وسلم **حدثنا** مسدد عن یحیی عن عبید الله قال حدثنی خبیب بن عبد الرحمن عن حفص بن عاصم عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال ما بین بیتی ومنبری روضة من ریاض الجنة ومنبری علی حوضی ... [illegible]

ودہشتیان را نخواہند بسوی آن حوض و قیامت کرا ... سر مسجد منورہ عصری ان میر حوض بلند چنانکہ دعوت مردم بر سید راہ است بدخطہ درین باز گویا صورت دعوت مردم است در حوض
روز آخرت و تشریح مردم ورد باز شریعت گویا صورت تحریم ایشان است ... باب مسجد بیت المقدس فضیلت مسجد اقصی که آن را بیت المقدس خوانند
بفتح میم و سکون قاف و کسر دال و بضم میم و فتح قاف و دال مشدد ... و آن را ایلیا نیز گویند ... هر که از آن المسافت ... در حدیث
در دو ازده کتاب گذشت حدثنا ابو الولید قال حدثنا شعبة عن عبد الملک بن عمیر قال سمعت قزعة مولی زیاد بکسر میم و تخفیف تحتیه ابن ابی سفیان قال سمعت
ابا سعید الخدری یحدث باربع عن النبی صلی الله علیه وسلم فاعجبننی و آنقننی ... از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ... اول آنکه
قال لا تسافر المرأة یومین الا معها زوجها او ذو محرم ... و مشغول ... پس شنیدم اصحاب ... قال لا تسافر المرأة یومین
و معها زوجها او ذو محرم ... سفر نکند زن ... مگر آنکه ... حرام ... ولا صوم فی یومین الفطر و الاضحی روزه
ندارد در روز عید فطر و عید الاضحی ولا صلوٰة بعد صلٰوتین بعد الصبح حتی تطلع الشمس و بعد العصر حتی تغرب الشمس ... تا آنکه طلوع
کند آفتاب و بعد از نماز عصر تا آنکه غروب کند آفتاب ولا تشد الرحال الا الی ثلثة مساجد ... مسجد الحرام و مسجد الاقصی و
مسجدی ... باب استعانة الید فی الصلوٰة اذا
کان من امر الصلوٰة ... عمل ... نماز ...
وقال ابن عباس یستعین الرجل فی صلوٰته من جسده بما شاء ... و گفت ابن عباس روایت کرده است
... ووضع ابو اسحاق قلنسوته فی الصلوٰة ورفعها ... ووضع علی
... رضی الله عنه کفه علی رصغه الایسر الا ان یحک جلدا او یصلح ثوبا ... علی رصغه الایسر
... الا ان یحک جلدا او یصلح ثوبا ...
... در صحیح ...
وبالسند قال حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن مخرمة بفتح میم و سکون معجمه بن سلیمان عن کریب مولی ابن عباس عن عبد الله بن عباس انه بات
عند میمونة ام المؤمنین وهی خالته ... قال فاضطجعت علی عرض الوسادة ...
... واضطجع رسول الله صلی الله علیه وسلم واهله فی طولها ...
... فنام رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی انتصف اللیل او قبله بقلیل او بعده بقلیل ...
... ثم استیقظ رسول الله صلی الله علیه وسلم فجلس یمسح النوم عن وجهه بیده ...
... ثم قرأ العشر الآیات خواتیم سورة آل عمران ... آخر سوره آل عمران ... ان فی خلق السموات والارض ... ثم قام الی شن معلقة
... معلقة ... فتوضأ منها فاحسن وضوءه ... ثم قام یصلی ...
... قال عبد الله بن عباس فقمت فصنعت مثل ما صنع ... ثم ذهبت فقمت
الی جنبه ... فوضع رسول الله صلی الله علیه وسلم یده الیمنی علی رأسی واخذ باذنی الیمنی یفتلها بیده ...
... سپس ...
... فصلی رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم اوتر ...
... ثم اضطجع حتی جاءه المؤذن فقام فصلی رکعتین خفیفتین ثم خرج ...
فصلی الصبح ... باب ما ینهی عنه من الکلام فی الصلوٰة ... حدثنا ابن نمیر ...
... قال حدثنا ابن فضیل ... قال حدثنا الاعمش عن ابراهیم نخعی عن علقمة عن عبد الله
... قال کنا نسلم علی النبی صلی الله علیه وسلم وهو فی الصلوٰة فیرد علینا ...
... فلما رجعنا من عند النجاشی ...
... آمده ...

[illegible]

حدثنا [illegible] صلى الله عليه وآله وسلم [illegible]

[illegible]

[illegible] الصلوة [illegible] بلال [illegible] آمد [illegible] صلى الله عليه وسلم [illegible]

[illegible] الناس [illegible] اگر [illegible] صلاح [illegible]

الصلوة [illegible] الاول [illegible] ابوبكر [illegible] صلى الله عليه [illegible]

[illegible] الصحابه [illegible] التصفيق [illegible]

[illegible] التصفيق [illegible] التسبيح [illegible]

[illegible] صلى الله عليه وآله وسلم [illegible]

[illegible] ابوبكر [illegible] امام [illegible]

[illegible]

باب من دخل ليؤم الناس فجاء الامام الاول [illegible]

[illegible] التسبيح [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] باب من سمى قوما او سلم فى الصلوة على غيره مواجهة [illegible]

[illegible] السلام عليك ايها النبى [illegible]

[illegible] السلام عليك ايها النبى [illegible]

حدثنا عمرو بن عيسى حدثنا ابو عبد الصمد عبد العزيز بن عبد الصمد [illegible] منصور عن شقيق بن سلمة [illegible] عن عبد الله بن مسعود [illegible] السلام على جبريل [illegible] السلام على فلان وفلان [illegible]

[illegible] صلى الله عليه وآله وسلم [illegible]

[illegible] التحيات لله والصلوات والطيبات السلام عليك ايها النبى ورحمة الله وبركاته السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله [illegible] فانكم اذا فعلتم ذلك فقد سلمتم على كل عبد لله صالح فى السماء والارض [illegible]

[illegible] التصفيق للنساء [illegible]

[illegible]

باب [illegible] حدثنا على بن عبد الله قال حدثنا سفيان بن عيينة قال حدثنا الزهرى عن ابى سلمة بن عبد الرحمن بن عوف عن ابى هريرة عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم قال التسبيح للرجال والتصفيق للنساء [illegible]

[illegible]

[illegible] التصفيق للنساء [illegible]

[illegible]

[illegible] حدثنا يحيى [illegible] حدثنا وكيع عن سفيان [illegible] عن ابى حازم عن سهل بن سعد [illegible]

صلى الله عليه وآله وسلم [illegible] باب من رجع القهقرى فى الصلوة [illegible]

[illegible] سهل بن سعد [illegible] عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم [illegible] الصلوة على المنبر [illegible]

[illegible]

[illegible] عن النبى صلى الله [illegible]

حدثنا بشر بن محمد قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا یونس عن الزهری قال اخبرنی انس بن مالک ان المسلمین بینا هم فی الفجر یوم الاثنین [illegible] مسلمانان

[illegible] و ابوبکر یصلی بهم [illegible] ابوبکر صدیق [illegible] مگر [illegible] آگاه [illegible] پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم قد کشف

ستر حجرة عائشة [illegible] فنظر الیهم وهم صفوف [illegible] نگاه کرد [illegible] فتبسم [illegible]

[illegible] فنکص ابوبکر علی عقبه [illegible] وظن ان رسول الله [illegible]

[illegible] صلی الله علیه وآله وسلم یرید ان یخرج الی الصلاة [illegible] وهم المسلمون ان یفتتنوا فی صلاتهم [illegible] النبی صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]

[illegible] مسلمانان [illegible] آن حضرت [illegible] ان اتموا [illegible] تمام کنید

[illegible] وارخی الستر [illegible] وتوفی من آخر ذلک الیوم [illegible] صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]

[illegible] العسقلانی [illegible] الصلاة [illegible]

[illegible] صحیح [illegible]

[illegible] والله اعلم [illegible]

حدثنا [illegible] عن عبد الرحمن بن هرمز قال قال ابو هریرة قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]

[illegible]

[illegible] قال اللهم [illegible]

[illegible] العسقلانی [illegible]

[illegible]

[illegible] حدثنا ابو نعیم قال حدثنا شیبان عن یحیی [illegible] عن ابی سلمة بن عبد الرحمن [illegible] قال حدثنی معیقیب

[illegible]

[illegible] امیر المؤمنین عثمان [illegible] عثمان رضی الله عنه [illegible]

[illegible] النبی صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حدثنا مسدد قال حدثنا بشر [illegible]

[illegible] عن بکر بن عبد الله [illegible] عن انس بن مالک قال کنا نصلی مع النبی [illegible]

[illegible]

[illegible]

حدثنا عبد الله بن مسعود قال كنا نسلم على النبي صلى الله عليه وسلم وهو في الصلاة [illegible]

[illegible]

[illegible] کرد ام [illegible] آن [illegible] ام در خلاف قاعده شرع نکرده ام [illegible]
[illegible] آن [illegible] ماثور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کلام [illegible]
[illegible]
امام [illegible] حدیث [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حدثنا محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله بن المبارک قال اخبرنا یونس عن
الزهری عن عروة قال قالت عائشة خسفت الشمس فقام رسول الله [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]
ثم رکع فاطال [illegible] ثم رفع [illegible] فقال سمع الله لمن حمده [illegible]
[illegible] ثم قال انهما آیتان
من آیات الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
باب ما یجوز من البصاق والنفخ فی الصلاة [illegible]
[illegible] عن عبد الله بن عمرو [illegible] النبی صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حدثنا سلیمان بن حرب [illegible]
[illegible] عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم رأی نخامة فی قبلة المسجد فتغیظ علی اهل المسجد
[illegible] ان الله قبل احدکم اذا کان فی صلاته [illegible]

مثل روی سوم او دولی لا تشتغل [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

... [illegible] حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة قال سمعت قتادة

عن انس بن مالك عن النبي صلی الله علیه واله وسلم قال اذا كان احدكم يصلي ... [illegible]

... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] باب من صفق جاهلا من الرجال في صلوته لم تفسد صلوته ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

سعد عن النبي ... [illegible] ... صلی الله علیه واله وسلم ... التسبيح والتصفيق ... للرجال ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... باب اذا قيل للمصلي تقدم او انتظر فانتظر فلا باس ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

... [illegible] حدثنا محمد بن كثير قال اخبرنا سفيان عن ابي حازم عن سهل بن سعد قال كان الناس يصلون مع النبي ... [illegible]

صلی الله علیه واله وسلم وهم عاقدوا ازرهم من الصغر على رقابهم ... [illegible]

... [illegible] فقيل للنساء ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... باب لا يرد السلام في الصلوة ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

... ابراهيم عن علقمة عن عبد الله قال كنت اسلم على النبي صلی الله علیه واله وسلم وهو في الصلوة

... [illegible] ... فقال ان في الصلوة

لشغلا ... [illegible] ... حدثنا ابو معمر قال

حدثنا عبد الوارث قال حدثنا كثير بن شنظير عن عطاء بن ابي رباح ... [illegible]

عن جابر بن عبد الله قال بعثني رسول الله صلی الله علیه واله وسلم في حاجة له ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

رسول الله صلی الله علیه واله وسلم ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... باب رفع الايدي في الصلوة لامر ينزل به ... [illegible]

... حدثنا قتيبة قال حدثنا عبد العزيز عن ابي حازم عن سهل بن سعد ان بلغ رسول الله صلی الله علیه واله وسلم ان بني عمرو ... [illegible]

[illegible]

... فی الناس ... برآمد آنحضرت ... در میان ...
... سعد ... کہ ... عمرو بن عوف ... بین ... تا رسید بصف ... حانت الصلاة ... بلال الی ابی بکر
... مردم ... رسول اللہ ... صلی اللہ علیہ وسلم ...
... رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ... الصلوة ... الناس ... ابوبکر ...
... گفت آری ... بلال ...
... ابوبکر ... مردم ... رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ... فی الصفوف ...
فی الصف ... الناس فی التصفیح ... التصفیح ...
التصفیق ... التصفیح ... ابوبکر لا یلتفت فی صلوتہ ... ابوبکر ...
... الناس ... رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ...
... ابوبکر ... حمد اللہ ...
... قام فی الصف ...
رسول اللہ ... صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ... ایہا الناس ...
... التصفیح ... التصفیق ...
... سبحان اللہ ... ابی بکر ...
... ابوبکر ... الناس ...
... ابوبکر ... ان یصلی بین یدی رسول اللہ ... ابوبکر ... صلی اللہ
وآلہ وسلم ... اسلام آورد ... در محرم ...
... ابی بکر ... آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ...
باب ... فی الصلوۃ ...
...
...
...
... ابوالنعمان ...
... عن محمد بن سیرین عن ابی ہریرۃ ... فی الصلوۃ ... ہشام ...
... ابوہلال ... محمد بن سیرین ...
... ابن سیرین ... ابی ہریرۃ ... النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ...
... ان یصلی الرجل ...
... ان یصلی الرجل ... باب تفکر الرجل الشیٔ فی الصلوۃ ...
... فی الصلوۃ ... عمر ... رضی اللہ عنہ ...
...
... امیرالمومنین ...
... حدثنا اسحاق ...
... عقبۃ بن الحارث ... النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
...
... فی الصلوۃ ...
... بالقسمۃ ...

واعاده نکرد ما عمل را بر سر حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن جعفر بن ربیعة عن الاعرج قال قال ابو هریرة قال رسول الله صلی الله علیه وآله

وسلم اذا اذن بالصلوة ادبر الشیطان له ضراط حتی لا یسمع التاذین یعنی چون اذان گفته شود پس می رود شیطان ... که مراد آواز گوید

... اول ... کلام ... اذان گذشت فاذا سکت المؤذن اقبل پس چون خاموش شود مؤذن از گفتن اذان پیش می آید فاذا ثوب ... پس چون

اقامت گفته شود ... فاذا سکت اقبل پس چون خاموش شود ... حتی یخطر بین المرء ونفسه یقول له اذکر ما لم یکن یذکر

... تا آنکه ... یاد ... حتی لا یدری کم صلی ... [illegible]

تا آنکه ... نداند که چند رکعت نماز گزارد قال ابو سلمة بن عبد الرحمن اذا فعل ذلک احدکم فلیسجد سجدتین وهو قاعد

... ابو سلمة ... اگر ... پس سجده کند در آخر نماز دو سجده

... وکلام ... سهو ... وسمعه ابو سلمة من ابی هریرة ... حدثنا محمد بن المثنی

قال حدثنا عثمان بن عمر قال اخبرنا ابن ابی ذئب عن سعید المقبری قال قال ابو هریرة یقول الناس اکثر ابو هریرة ...

... فلقیت رجلا فقلت بما قرأ رسول الله ... صلی الله علیه وآله وسلم البارحة فی العتمة

... فقال لا ادری فقلت لم تشهدها قال بلی قلت لکن انا ادری قرأ سورة کذا وکذا

... سورة ... حضرت ... سورة ... ابو هریره ... [illegible]

... فراموش ... [illegible]

... بسم الله الرحمن الرحیم باب ما جاء فی السهو اذا قام من رکعتی ...

... سهو ... سجده سهو ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابن شهاب عن الاعرج عن عبد الله ابن بحینة ...

... انه قال صلی لنا رسول الله ... رکعتین من بعض الصلوات ... صلی الله علیه وآله

وسلم ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... فقام الناس معه فلما قضی صلوته ونظرنا تسلیمه ... [illegible]

... کبر قبل التسلیم فسجد سجدتین وهو جالس ثم سلم ... [illegible]

... حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن یحیی بن سعید عن عبد الرحمن الاعرج عن

عبد الله ابن بحینة انه قال ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قام من اثنتین من الظهر لم یجلس بینهما ...

... فلما قضی صلوته سجد سجدتین ثم سلم بعد ذلک ... باب اذا صلی خمسا ...

... حدثنا ابو الولید قال حدثنا شعبة عن الحکم عن ابراهیم عن علقمة عن عبد الله بن مسعود ...

... رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم صلی الظهر خمسا ... فقیل له ازید فی الصلوة ...

... فقال وما ذاک قال صلیت خمسا فسجد سجدتین بعد ما سلم ...

... [illegible]

[illegible] صحیح [illegible] تقدیم سلام حدیث ابن مسعود است [illegible] اگر شک کند یکی [illegible] تحری کند [illegible]
[illegible] تحری [illegible] پس سلام گوید بعد سجده کند دو سجده [illegible] صحیح [illegible] حدیث ابی سعید است [illegible] مسلم [illegible] که چون شک کند یکی [illegible]
[illegible] سلام [illegible]
[illegible] قبل از سلام [illegible] حضرت صلی الله علیه وآله وسلم قبل از سلام بود [illegible]
[illegible] سلام [illegible] بعد از سلام [illegible] بعد سلام [illegible]
[illegible] ابن مسعود و عمار [illegible] ابن عباس [illegible] انس [illegible]
[illegible]

عن ابی سلمة عن ابی هریرة قال صلی بنا النبی صلی الله علیه وآله وسلم الظهر او العصر فسلم فقال له ذو الیدین الصلوة یا رسول الله انقصت فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم لاصحابه احق ما یقول
...دوالیدین ... آن حضرت دو رکعت ... سلام ... آنگاه ... سجده ... دیگر بسیار ... تا آنکه ... دو سجده ...
...

الصلوة یا رسول الله نقصت ... آنکه ... تاریخ ... معلوم ... رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ...
فرمود آنحضرت ... ذوالیدین ... آن حضرت ... نماز ... تمام ...
آن حضرت ... سجده سهو ... حدیث ... طول و اختصار و اختلاف ... کلام ... مشهور ...
ودر بعض روایات ذوالیدین ... ذوالشمالین ...
... ابی سلمة بن عبدالرحمن و ابی بکر بن سلیمان ... ابی هریره ... آن حضرت ... ذوالشمالین ...
فرمود آن حضرت ... ذوالیدین ... زهری ... ابی سلمة ... عمران ...
... کلام ... حدیث ... ابی هریره ... حدیث ... اسلام ...
... ابوهریره ... حدیث ... رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ...
... صلوة الظهر ... ذوالیدین ... آنکه ...
... ذوالشمالین ... ذوالیدین ... ذوالشمالین ... اهل حدیث ...
... اسلام ...
... ابو عمر ... عبد ... ذوالشمالین ...
... ذوالیدین ... زهری ... عمران بن ...
... ذوالشمالین ... ذوالیدین ...
... ابوهریره ... ذوالشمالین ... ذوالیدین ... سوال
... عمران بن حصین ... شرح ...
... سلام ... ابی هریره ... رکعت ... اسلام ... ذوالیدین ...
... ذوالیدین ... سهو سلام ... رکعت ...
... سلام ... ذوالشمالین ... زهری ... ابی انس ... ذوالیدین ... ذوالشمالین ...
... ذوالشمالین ... عمران ... ابوهریره ... ابن سیرین ... ابی هریره
... سلام ... عمران بن حصین ... مسلم ... السجود ...
... صلوة ... ابوهریره ...
... ابوهریره ... عصر ... عمران ...
... ابی هریره ... کلام ... سوال و
جواب و افعال کثیره ... امام مالک ... کلام ... اصلاح نماز ...
... آن حضرت کلام ... ذوالیدین ...
... آن حضرت ... السلام علیک ایها النبی ...
... آن حضرت ... ابی داود ... اسناد صحیح ... ذوالیدین
... سوال ... امام ابوحنیفه ... کلام ...
... آن حضرت ... ذوالیدین ...
... الله ...
... کلام ... افعال کثیره ...

باب من لم يتشهد في سجدتي السهو [illegible]

[illegible]

حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك بن انس عن ابن شهاب عن الاعرج عن عبد الله ابن بحينة [illegible]

ان رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] من اثنتين من الظهر [illegible]

[illegible]

باب يكبر في سجدتي السهو [illegible]

[illegible]

حدثنا حفص بن عمر قال حدثنا يزيد بن ابراهيم عن محمد عن ابي هريرة قال صلى النبي صلى الله عليه وسلم احدى صلاتي العشي [illegible]

[illegible]

حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا ليث عن ابن شهاب عن الاعرج عن عبد الله ابن بحينة [illegible]

[illegible]

... رسول الله صلی الله علیه ... سجده ... سهو ...

... آن حضرت ... سهو ... الامام ... سجده ...

سجده ... تکبیر ... سجده سهو ... سلام ... الناس ...

تا آن حضرت ... الجلوس ... سجده ... ابن شهاب ...

دیگر ... سجده سهو باب اذا لم یدر کم صلی ثلاثا او اربعا سجد سجدتین وهو جالس ...

... حدثنا معاذ بن فضالة ... هشام عن یحیی بن ابی کثیر عن ابی سلمة عن ابی هریرة ...

قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اذا نودی بالصلوة ادبر الشیطان ... تا آنکه ...

... ادبر الشیطان ... اذا قضی التثویب اقبل ...

... سجده سهو ... و هو جالس ...

... سجده ...

... آن حضرت ... سلام ...

... الامام محمد ... آثار ...

... سجده سهو ...

... الاصول ... حدیث ...

... سجده سهو ...

... سجده ...

... باب السهو فی الفرض والتطوع ...

... ابن عباس ... سجدتین ...

حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابن شهاب عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال ان احدکم اذا قام یصلی جاء الشیطان ...

... سجدتین وهو جالس ...

... باب اذا کلم وهو یصلی فاشار بیده واستمع ...

... سلیمان ... عمرو ... بکیر ...

... ابن عباس ... المسور بن مخرمة وعبد الرحمن ...

... عائشة ... الرکعتین بعد صلوة العصر ...

... رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ...

... ابن عباس ... عمر بن الخطاب ...

... ام سلمة ...

متصل ... آمد که گفت ... بعد ... ام سلمه ... اللهم ... از ... بر آمد ... جانب سوی آن صحابی ...
... پس ام سلمه ... ماند ... سوی آن ... ظاهر گشت کردیا
... ان لم ... دن الی ام سلمة ... الی ... فقالت ام سلمة سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ينهى عنها ...
... ام سلمه ... آن ... حالت ...
... تصليهما حين صلى العصر ثم ... حتى ... على العصر وعندي نسوة من بني حرام من الانصار ... آن ... را که ...
دوگانه ... گذاردن ... حرام ... الانصار ... عصر ...
در ... آن حضرت را که گذارد ... ان ... اليه الجارية ...
... سمعتك تنهى عن
هاتين واراك تصليهما ... رسول ... ام سلمه ... سوال ...
... آن حضرت ... قطع ...
والسوی ... الجاريه ... آن حضرت ...
وقال يا ابنة ابي امية ... ام سلمه ... سالت عن الركعتين بعد
العصر وانه اتاني ناس من عبد القيس فشغلوني عن الركعتين اللتين بعد الظهر فهما هاتان ... تحقیق ...
... دو رکعت که بعد ظهر ... تعلیم ... احکام ... آن دو رکعت ...
... بعد العصر ... **باب الاشارة في الصلوة** ... ظاهر گشت ...
... حکم ... مصلی ... عن السعي ...
ام سلمه ... صلى الله عليه وآله وسلم ... **حدثنا** قتيبة بن سعيد قال حدثنا يعقوب بن عبد الرحمن عن ابي حازم
عن سهل بن سعد الساعدي ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بلغه ان بني عمرو بن عوف كان بينهم شيء ... صلى الله عليه وآله وسلم ...
بني عمرو بن عوف ... فخرج رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يصلح بينهم في اناس معه ... آن حضرت ...
... رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وحانت الصلوة ... آن حضرت ... فجاء بلال الى ابي بكر ...
... يا ابا بكر ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قد حبس وقد حانت الصلوة فهل لك ان تؤم الناس ... آن حضرت ...
... ابو بکر ... اقامت ... قال نعم ان شئت ...
بلال وتقدم ابو بكر فكبر للناس ... ابو بکر ... وجاء رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يمشي
في الصفوف حتى قام في الصف ... جماعت ... صف اول فاخذ الناس في التصفيق ... وكان ابو بكر لا يلتفت
في صلوته ... فلما اكثر الناس التفت فاذا رسول الله ... تصفیق ...
... صلى الله عليه وآله وسلم فاشار اليه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يامره ان يصلي ... اشارت کرد ... ابو بکر ...
ابو بکر ... فرفع ابو بكر يديه فحمد الله ورجع القهقرى وراءه حتى قام في الصف ...
صف ... فتقدم رسول الله ... صلى الله عليه وآله وسلم فصلى للناس ... آن حضرت ... فلما فرغ اقبل على الناس فقال ...
... يا ايها الناس ما لكم حين نابكم شيء في الصلوة اخذتم في التصفيق ...
... انما التصفيق للنساء ... من نابه شيء في صلوته فليقل سبحان الله ...
فانه لا يسمعه احد حين يقول سبحان الله الا التفت ... ابو بکر ...
... تصلي للناس حين اشرت اليك ... ابو بکر ... يا ابا بكر ما منعك ان
... رسول الله ... فقال ابو بكر ما كان ينبغي لابن ابي قحافة ان يصلي بين يدي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ...
... آن حضرت ... الی الصفوف ...
... این حدیث ... مع الامام في الصلوة ... آن حضرت ... ابو بکر صدیق ...
... امام الاول ... **حدثنا** يحيى بن سليمان قال حدثني ابن وهب

ابن وهب قال حدثنا الثوری عن هشام بن عروة عن فاطمة [illegible] عن اسماء قالت دخلت علی عائشة وهی تصلی قائمة والناس قیام فقلت ما شأن الناس فاشارت برأسها الی السماء [illegible] نماز میکنند [illegible] گفتم چیست حال مردم [illegible] پس اشارت کرد عائشه بسر خود بسوی آسمان که کسوف آفتاب است فقلت آیة [illegible] کسوف علامتیست از علامات الٰهی [illegible] اشارت کرد بسر خود وا [illegible] من اجاب الفتیا باشارة الید والرأس از کتاب العلم

حدثنا اسمعیل بن ابی اویس قال حدثنی مالک عن هشام عن ابیه عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه وآله وسلم انها قالت صلی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی بیته وهو شاک فصلی جالسا وصلی وراءه قوم قیاما فاشار الیهم ان اجلسوا فلما انصرف قال انما جعل الامام لیؤتم به [illegible] فاذا رکع فارکعوا واذا رفع فارفعوا [illegible]

کتاب الجنائز

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] جنائز بفتح جیم جمع جنازه بکسر جیم و فتح آن [illegible] مرده [illegible] العکس [illegible]

باب ما جاء فی الجنائز ومن کان آخر کلامه لا اله الا الله

[illegible] کلام او در وقت حیات کلمهٔ لا اله الا الله [illegible] ومن کان آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة [illegible] وقیل لوهب بن منبه الیس لا اله الا الله مفتاح الجنة [illegible] مفتاح الجنة [illegible] قال بلی ولکن لیس مفتاح الا له اسنان فان جئت بمفتاح له اسنان فتح لک والا لم یفتح لک [illegible]

حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا مهدی بن میمون قال حدثنا واصل [illegible] الاحدب عن المعرور [illegible] بن سوید عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اتانی آت من ربی فاخبرنی [illegible] انه من مات من امتی لا یشرک بالله شیئا دخل الجنة [illegible] قلت وان زنی وان سرق قال وان زنی وان سرق [illegible]

حدثنا عمر بن حفص بن غیاث قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش قال حدثنا شقیق عن عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من مات یشرک بالله شیئا دخل النار وقلت انا من مات لا یشرک بالله شیئا دخل الجنة [illegible] عبد الله بن مسعود [illegible]

[illegible] باشد بکلمه [illegible] اسلام [illegible]

[illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible] رضی الله عنه [illegible]

[illegible] امام مالک [illegible] شرح [illegible]

[illegible] جنازه [illegible] عبد الله بن عمرو بن العاص [illegible]

[illegible] عبد الرحمن [illegible] ابو بکر و عمر رضی الله عنهما [illegible] جنازه [illegible] علی رضی الله عنه [illegible]

[illegible] اعتبار العاص [illegible] **حدثنا** ابو الولید قال

حدثنا شعبة عن الاشعث قال سمعت معاوية بن سوید بن مقرن [illegible] عن البراء [illegible] قال امرنا رسول الله صلی الله علیه واله وسلم بسبع ونهانا عن سبع امرنا باتباع الجنائز وعیادة المریض [illegible]

[illegible] الداعی [illegible] المظلوم [illegible] القسم [illegible]

[illegible]

[illegible] تشمیت العاطس [illegible]

[illegible]

[illegible] **حدثنا** محمد

[illegible] عن الاوزاعی قال اخبرنی ابن شهاب قال اخبرنی سعید بن المسیب

ان ابا هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه واله وسلم یقول حق المسلم علی المسلم خمس [illegible] رد السلام وعیادة المریض [illegible]

[illegible] تشمیت العاطس [illegible] تابعه عبد الرزاق قال اخبرنا معمر [illegible]

[illegible] سلامة [illegible]

[illegible] **باب** الدخول علی المیت بعد الموت اذا ادرج فی اکفانه [illegible]

[illegible] **حدثنا** بشر بن محمد قال اخبرنا عبد الله

[illegible] معمر ویونس عن الزهری قال اخبرنی ابو سلمة ان عائشة زوج النبی صلی الله علیه واله وسلم [illegible] قالت اقبل ابو بکر علی

[illegible] من مسکنه بالسنح [illegible]

[illegible] حتی نزل فدخل المسجد فلم یکلم الناس حتی دخل علی عائشة [illegible]

[illegible] رسول الله صلی الله علیه واله وسلم [illegible]

موجه بروی عمر نامه کرده است که نبیند آنگاه سخن آغاز کرد که چگونه گمان کنید که رسول خدا از دنیا رفته است قال الله تعالی ثم انکم یوم القیمة عند ربکم تختصمون
پس بوسه داد آن حضرت را میان دو چشم و سر گریست سالم آن حضرت را دوست عثمان بن مظعون کرده بود و قال بابی انت پس گفت عمر ادا داده شده است بوی بابی الله ولست کاذبا
که گفتوند آن را عرب در مقام تحسین دادن آنکه خوطب حقیقی باشد گریه خشک شده بود مراد تصور نیست و ذکره القسطلانی لا یجمع الله علیک موتتین میکند صدا از او
دو موت را و معنا این بود که باشد برای انسان موت یکی بیک گمان برده که آن حضرت باز دیگر زنده خواهد شد و باقی حجتی از مردم قطع ماندن از سلم در دنیا موت
و در بعضی اخبار است که او بهمان حرمت و اراده کرد که باز زنده شود پس از مرگ و فرمود تعالی کالذی مر علی قریة پس این کرد آن را از آن حضرت باز داد موت
و دیگر بعد حیات دو موت و آنکه دیگر آن را ... امر اول است والله اعلم بالامور الی که سلت علیک ما سلت تا آن که گوئی که بوسه شده بود و در قول بعضی مردی باز واقع
گفت قال ابو سلمه فاخبرنی ابن عباس ان ابابکر خرج و عمر یکلم الناس که بیرون آمد ابو بکر از خانه عایشه در حالیکه عمر کلام میکرد مردم را و سوگند میخورد که رسول خدا نمرده و لیکن او را
غشی رسیده چون صعقه موسی با وعده دیدار او و نشانها ظاهر کرده بود که بلا فوت آن حضرت در مردم است بود که مردم بسر برای خود را تا نعمار بنهاد که اگر محمد مرده بود ای
بعضا ساده گفت عمر هرکس که بگوید محمد مرد با این شمشیر او را بزنم فقال له اجلس فابی پس گفت ابو بکر عمر را ساکت باش پس ابا آورد عمر از نشستن پس دست و
اندوه کرد عارض و است فقال اجلس فابی پس از گفت بنشین و بار دیگر تشهد ابو بکر پس خطبه خواند ابو بکر فقال اما بعد ایها الناس ترکوا عمر پس میل کردند مردم بسوی ابو بکر
مردم و نرم آمد چون شناس کرد از روی اضطرار و ندام طریق سلف پیش معمول که این مرد عمر را دست و رشتی که دست تعالی پس گفت ابو بکر و خطبه بعد
حمد و صلوة و تشهد اما بعد من کان منکم یعبد محمدا فان محمدا قد مات اما بعد حمد و صلوة پس هر که بود که می پرستید محمد را پس بتحقیق محمد وفات یافت و من کان یعبد الله
فان الله حی لا یموت و کسیکه بود که عبادت میکرد خدا را پس بتحقیق خدا زنده است که نمی میرد و خواند این آیه را قال الله عز وجل فرمود خدای تعالی و ما محمد الا رسول قد خلت
من قبله الرسل نیست محمد مگر پیغمبری که بتحقیق گذشته است پیش از وی پیغمبران الی الشاکرین خواند تا قول خدا که شاکرین است تا آیه تمام شد والله لکان الناس لم یکونوا یعلمون
ان الله نزلها حتی تلاها ابو بکر عباس گوید سوگند بخدا گویا مردم نمیدانستند که خدا نازل کرده است این آیه را تا که خواند آن را ابو بکر فتلقاها منه الناس کلهم
پس فرا گرفتند آن آیه را مردم از ابی بکر فما یسمع بشر الا یتلوها پس شنیده نمیشد آدمی مگر آنکه میخواند آن را و در روایت است از عمر که گفت بخدا سوگند گویا این آیه را
نشنیده بودم تا آنکه شنیدم ابو بکر که میخواند آن را پس بسی معمول شدم و معلوم شد بر من عمر گفت که گویا از روی ما پرده بوده که لواسطه خطبه ابی بکر برداشته شد حدثنا یحیی
بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب قال اخبرنی خارجة بن زید بن ثابت الانصاری که از فقهای سبعه مدینه است ان ام العلاء
امرأة من الانصار بایعت النبی صلی الله علیه و آله و سلم اخبرته حدیث کرد خبر گفت ام العلاء که زنی بود از انصار بیعت کرده پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
خبر داد خارجه را انه اقتسم المهاجرون قرعة که مهاجرین بقرعه قسمت کرده شدند مهاجران بطریق قسمت کردند انصار مهاجران را برای نزول نمودن
در خانهای خود و چون مهاجران از مکه در آمدند بمدینه بی خانمان بودند پس در قرعه ما افتاد عثمان بن مظعون فطار لنا عثمان بن مظعون و علی نحو
را نمودیم در خانهای خود و بعضی آورده بودند سنه که هجرت کرده بود از مهاجرین و دادن عروه در مدینه و در بدر حاضر شد و اول کسی است که بر سنان با پیغمبر و آورده
امادیم او را در خانهای خود توجع وجعه الذی توفی فیه پس بیمار شد بیماری که وفات یافت در آن بیماری فلما توفی و غسل و کفن فی اثوابه پس چون وفات یافت و غسل داده شد
کفن کرده شد در جامهای وی دخل رسول الله در آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقلت رحمة الله علیک ابا السائب ام العلاء گوید پس گفتم خطاب بعثمان رحمت خدا
بر تو ای ابا السائب کنیت عثمان بن مظعون است فشهادتی علیک لقد اکرمک الله پس گواهی من بر تو این است که هر آینه خدا گرامی کرده است ترا حدا گو مد فشهادتی علیک سبحانه
کرد و مسوده باشد آن عرض و مشرا فقال سوگند خوردم قسم بر این فقال رسول الله پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ما یدریک ان الله قد اکرمه چه دانی
که خدا گرامی کرده او را فقلت بابی انت یا رسول الله فمن یکرمه الله پس گفتم فدای تو باد پدرم ای رسول خدا پس کیست که گرامی خواهد کرد خدا اگر چنین مرد مطیع
مخلص را فقال اما هو فقد جاءه الیقین پس فرمود اما عثمان پس بتحقیق آمد او را یقین که مرگ است و اما انا ستعلم بمرادم است که بر اسلام فوالله انی لارجو له الخیر سوگند بخدا که
بتحقیق من هر آینه امید دارم برای وی نیکی آخرت را اسباب حال وی که معلوم شده تا آنکه قطعا حکم کنم بدان اما میرا و که ما بتحقیق معلوم ما سخن کنیم حکم کرد ملکی آخرت دی
والله ما ادری و انا رسول الله ما یفعل بی سوگند بخدا که نمیدانم و حال آنکه من پیغمبر خدا که چه کرده شود با من تا دیگری چه رسد که حکم کند بعضی علماء حدیث اخذ تعلیق و تعریف کنند از حدیث
رسول که موضع است وتاویل مرام بلا از حکم وحی تعریف و تحریم و تقسیم رسول شریف در آخر مطلق از آیت که در سوره احقاف آمده و قل ما کنت بدعا من الرسل و ما ادری ما یفعل
بی ولا بکم ان اتبع الا ما یوحی الی و ما انا الا نذیر مبین گویند مراد عدم دریافت احوال عاقبت مفصل است چه در نشانه در آخرت که علم بعضی او هر چه دردگار تعالی را ساید اگرچه
مجملا معلوم است که عاقبت انبیا علیهم السلام بخیر است خصوصا سید الاصفیا صلی الله علیه و آله و سلم که مخاطب است بقول حق تعالی لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر تا آنکه علما
بان جمال خاص متاخرت در سوره فتح کرد کلی است و اعراف کی است حالات و لازم است که علم متعلق باشد بخصوصیات و تفاصیل احوال خود که رجعت الله مگر بعدر
که مخصوص کرده باشد او را حجتا العلم آن و بعضی گویند مراد عدم دریافت امور دنیا و آخرت و بعد آن از بیان حدیث پوشیده است فالت ام العلاء فوالله لا ازکی احدا بعده ابدا

[illegible] حدثنا سعيد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حدثنا محمد [illegible]

[illegible]

سمعت محمد بن المنكدر قال سمعت جابر بن عبد الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باب الرجل [illegible]

[illegible]

[illegible] حدثنا اسمعيل [illegible]

عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم [illegible]

[illegible]

[illegible] حدثنا [illegible]

انس بن مالك قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خالد بن الوليد [illegible]

[illegible] باب الادب [illegible]

[illegible]

[illegible]

محمد بن سلام قال اخبرنا ابو معاویة عن ابی اسحٰق الشیبانی عن الشعبی عن ابن عباس [illegible] رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم [illegible]

[illegible] بالليل [illegible]

[illegible] بالليل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] باب فضل من مات له ولد فاحتسب [illegible]

[illegible]

[illegible] قال حدثنا [illegible] عن انس [illegible] قال قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ما من الناس من مسلم یتوفی له ثلث لم یبلغوا الحنث [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] باب [illegible]

[illegible] حدثنا مسلم [illegible] قال حدثنا شعبة [illegible]

عبد الرحمٰن بن عبد اللہ بن الاصبہانی عن ذکوان عن ابی سعید ان النساء قلن للنبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اجعل لنا یوما [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عن ابی سعید عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم [illegible]

[illegible] ابی ہریرة [illegible] لم یبلغوا الحنث [illegible] حدثنا

حدثنا علی [illegible] قال حدثنا سفیان قال سمعت الزہری عن سعید بن المسیب عن ابی ہریرة عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال لا یموت لمسلم ثلثة من الولد فیلج النار الا تحلة القسم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] باب قول الرجل للمرأة عند القبر اصبری [illegible]

[illegible] حدثنا آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا ثابت عن انس بن مالک قال مر النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بامرأة [illegible]

[illegible] اتقی اللہ واصبری [illegible]

[illegible] النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم [illegible] الصبر عند الصدمة الاولی [illegible]

[illegible]

[illegible] باب غسل المیت

ووضوئه بالماء والسدر [illegible]

[illegible] وليكن [illegible] العلامة العسقلاني [illegible] تعليل كند غسل [illegible]

[illegible] تعليل كند [illegible]

[illegible] غسل [illegible]

[illegible] ابن عمر [illegible] سعيد بن زيد [illegible]

[illegible]

[illegible] قال ابن عباس المسلم لا ينجس حيا ولا ميتا [illegible]

[illegible] وقال سعد لو كان نجسا ما مسسته [illegible]

[illegible] غسل [illegible]

[illegible]

[illegible] غسل [illegible]

[illegible] غسل [illegible]

وقال النبي صلى الله عليه وسلم المؤمن لا ينجس [illegible]

[illegible] حدثنا اسمعيل بن عبد الله قال حدثني مالك عن ايوب السختياني عن محمد بن سيرين عن ام عطية الانصارية قالت دخل علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم حين توفيت ابنته [illegible]

[illegible] اغسلنها ثلاثا او خمسا او اكثر من ذلك [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باب ما يستحب ان يغسل وترا [illegible]

حدثنا محمد بن سلام قال اخبرنا عبد الوهاب الثقفي عن ايوب عن محمد بن سيرين عن ام عطية [illegible]

[illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] اغسلنها ثلاثا او خمسا او اكثر من ذلك [illegible]

واجعلن في الآخرة كافورا [illegible] فلما فرغنا آذناه فالقى الينا حقوه [illegible] فقال اشعرنها اياه [illegible] ايوب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ام عطية [illegible]

[illegible] ابو حنيفة [illegible]

[illegible] باب يبدأ بميامن الميت

[illegible] حدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا اسمعيل بن ابراهيم [illegible] قال حدثنا [illegible]

عن حفصة بنت سيرين عن ام عطية قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في غسل ابنته ابدأن بميامنها

ومواضع الوضوء منها [illegible]

ابتدا کنید در ... بر سر ... اندکی شروع کند در وضو ... شستن ... رساله ... مسائل بمقام احسن برسد انشاء الله
تعالی باب مواضع الوضوء من المیت حدثنا یحیی بن موسی حدثنا وکیع عن سفیان عن خالد الحذاء عن
حفصة بنت سیرین عن ام عطیة قالت لما غسلنا بنت النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال لنا ونحن نغسلها ابدأن
بمیامنها ومواضع الوضوء منها باب هل تکفن المرأة فی ازار الرجل ... حدثنا عبد الرحمن بن حماد ... عن ام عطیة
قالت توفیت بنت النبی صلی الله علیه وآله وسلم فقال لنا ... فرمود ما را
اغسلنها ثلاثا او خمسا او اکثر من ذلک ان رأیتن فاذا فرغتن فآذننی فلما فرغنا آذناه فنزع من حقوه ازاره وقال اشعرنها ایاه ترجمه
... باب یجعل الکافور فی آخره ... کافور در غسل ... محیط ... مشهور
... کافور ... غسل ... امام ابی حنیفه رضی الله عنه ... کافور ... اکثر علما مستحب ...
غسل آخرین ... حدثنا حامد بن عمر حدثنا حماد بن زید
عن ایوب عن محمد عن ام عطیة قالت توفیت احدی بنات النبی
صلی الله علیه وآله وسلم فخرج فقال اغسلنها ثلاثا او خمسا او اکثر من ذلک ان رأیتن بماء وسدر واجعلن
فی الآخرة کافورا او شیئا من کافور فاذا فرغتن فآذننی قالت فلما فرغنا آذناه فالقی الینا حقوه فقال اشعرنها ایاه وعن ایوب عن حفصة عن ام عطیة بنحوه ...
... اغسلنها ثلاثا او خمسا او سبعا او اکثر من ذلک ان رأیتن ...
... قالت حفصة قالت ام عطیة وجعلنا رأسها ثلاثة قرون
... باب نقض شعر المرأة ... موی ... گیسو ... غسل ...
باب ... نقض شعر المرأة ... سر المیت حدثنا احمد
حدثنا عبد الله بن وهب اخبرنا ابن جریج قال ایوب وسمعت حفصة بنت سیرین قالت حدثتنا ام عطیة انهن جعلن رأس بنت رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم ثلاثة قرون ... آنحضرت ... گیسو ... موی ... ستر ...
... باب کیف الاشعار للمیت ...
... ام عطیة ... وقال الحسن الخرقة الخامسة تشد بها الفخذین والورکین
تحت الدرع ... گیسو ...
... حدثنا احمد حدثنا عبد الله بن وهب اخبرنا ابن جریج ان ایوب اخبره قال سمعت ابن سیرین یقول ...
جاءت ام عطیة امرأة من الانصار من اللاتی بایعن ... ام عطیة ... صلی الله علیه وآله وسلم
قدمت البصرة تبادر ابنا لها فلم تدرکه ...
... ام عطیة ... دخل علینا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ونحن نغسل ابنته فقال اغسلنها ثلاثا
او خمسا او اکثر من ذلک ان رأیتن ذلک بماء وسدر واجعلن فی الآخرة کافورا فاذا فرغتن فآذننی قالت فلما فرغنا القی الینا حقوه فقال اشعرنها ایاه ولم یزد
... ام عطیة ... روایت ... ام عطیة ... مواضع
... آنحضرت ... تعلیم احکام ...
... ام کلثوم ... الاشعار ...
... مرده ...
...
... باب یجعل شعر المرأة ثلاثة قرون ... حدثنا قبیصة حدثنا سفیان عن هشام عن ام الهذیل
عن ام عطیة قالت ضفرنا شعر بنت النبی صلی الله علیه وآله وسلم تعنی ثلاثة قرون ... ام عطیة ...
... وقال وکیع قال سفیان ناصیتها وقرنیها ...
باب یلقی شعر المرأة خلفها ... حدثنا مسدد حدثنا یحیی بن سعید عن هشام بن حسان قال حدثتنا حفصة عن ام عطیة

[illegible]

باب الثياب البيض للكفن

حدثنا محمد بن مقاتل

[illegible]

باب الكفن في ثوبين

[illegible]

باب الحنوط للميت

[illegible]

الکفن محرم و گرد خوشبو بالید مرا ای فاقد العیس حدثنا ابو النعمان قال حدثنا ابو عوانة عن ابی بشر عن سعید بن جبیر عن ابن عباس
ان رجلا وقصه بعیره ... ونحن مع النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وهو محرم فقال
آنحضرت بود ... فقال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اغسلوہ بماء وسدر وکفنوہ فی ثوبین ولا تمسوہ طیبا ولا تخمروا رأسه فان اللہ
یبعثه یوم القیامة ملبیا ... حدثنا مسدد قال حدثنا حماد بن زید
عن عمرو وایوب عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال کان رجل واقف مع النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعرفة فوقع عن راحلته ... حال و توقف بود آن حضرت
... قال ایوب فوقصته وقال عمرو فاقصعته ... قال عمرو ...
... فقال اغسلوہ بماء وسدر وکفنوہ فی ثوبین ولا تحنطوہ ولا تخمروا رأسه فانه یبعث یوم القیامة قال ایوب یلبی وقال عمرو ملبیا
... قال عمرو ... باب الکفن فی القمیص الذی یکف او لا یکف
ومن کفن بغیر قمیص ... مقصود ... دعوی کرده که قمیص ... کفن کردن ...
... عدم ... ابن سلول ... سکون ... ساقط شد ...
چنانکه در روایت آمده ... مراد ... قمیص آنحضرت ... مبارک بود ... ابن سلول
که طویل بود ... حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی بن سعید عن عبید اللہ عمری قال حدثنی نافع عن عبد اللہ بن عمر ان عبد اللہ بن ابی لما توفی جاء ابنه
تحقیق ... عبد اللہ بن ابی ... ابن سلول ... پسر او بسوی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
... از اصحاب ... حضرت ... آن حضرت ...
فقال یا رسول اللہ اعطنی قمیصک اکفنه فیه وصل علیه واستغفر له ... یا رسول خدا عطا کن ... کفن کنم ابن ابی را ... و نماز گزار بروی و طلب آمرزش
... اسلام بود ... ایام ... آثار ... محبت ...
... درخواست ... حضرت ...
... آن حضرت ... آورد آن حضرت ...
... ای رسول خدا ... سوال کرد که عطا فرماید آن حضرت ...
... ابن عباس ... ابن ابی ... حضرت ...
... بر ایشان ... الظهار ... تبرک ... آثار شریف و استمداد ... ابن ابی ... درخواست ... عطا
قمیصه ... عطا کرد آن حضرت ... ابن ابی ... فقال اذنی اصلی علیه ... ابن ابی ...
... عادت شریف ... سوال ... سائلی ... کرم ... عطا ...
... احسان ... حضرت ... الدین ... اللہ عن الدین لم یقاتلوکم فی الدین ... ان تبروهم وتقسطوا الیهم
ان اللہ یحب المقسطین ... عطا ... قمیص ... عباس ...
... آن حضرت ... احسان ... مبارک ... عوض ... تعلیم امت ...
احکام ... ظاهر ... اقرار ... ایمان ... استشفاع ...
نماز آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ... فآذنه فلما اراد ان یصلی علیه جذبه عمر فقال ... آن حضرت ...
... عمر بن خطاب و گفت الیس اللہ نهاک ان تصلی علی المنافقین ... نماز ... استغفار است و تحقیق ...
وما کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین ... عمر رضی اللہ عنه ... استغفر لهم او لا تستغفر لهم الا منع استغفار ... قال
... آنحضرت ... استغفر لهم او لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین
مرة فلن یغفر اللہ لهم ... استغفار ... ان الانسان ... مطلق آیه تخییر است
... استغفار ... رحمت ... فنزلت ولا تصل
علی احد منهم مات ابدا ولا تقم علی قبره ... منافقان ... آن حضرت ...

پیچم ... برای اهل حاجت کار این قدر ست برای تتبع لیس گویا بود نسبت کنما
و حدیث آمده است و ابتدا بعلول سعی است و ولد که استدلال است باید که انسان مامور است برادر صاحب
قال الصاوی حدثنا مالك بن اسمعیل قال حدثنا ابن عیینة عن عمرو سمع جابرا قال اتی النبی صلی الله علیه وآله وسلم عبد الله بن ابی بعد ما دفن فاخرجه فنفث
فیه من ریقه والبسه قمیصه پس بیرون آورد و بعضی فرمود با بیرون آرند پس انداخت در بدن وی از آب دهن مبارک و بپوشانید
بعد از دفن وی را جامه خود پس حدیث اول دلالت دارد بر آنکه عطا در حلعه میتی بر حضرت و سوال پسر او برای کفن پدر ... که حیرکی ما کفن پس ... و طلب از ساد و همراه
وقت تسریف فرمودن ... دلالت بر رسیدن عطا ... و چون حق تعالی ... حدیث ... که قصد ... توفیق که مراد
اعطا در حدیث اول اجابت سوال ... عطا ... تکفین ... کرد ... برای حضرت رب ... توقف شد ... عمود
... ساخت تکفین آن حضرت ... جامه ... آن حضرت پسر ... آورد ... دوست
فرموده ... برای ... گویند که آن حضرت ... والله اعلم **باب** الکفن بغیر قمیص ...
حدثنا ابو نعیم قال حدثنا سفیان ثوری عن هشام عن عروة عن عائشة قالت کفن النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی ثلاثة اثواب سحول کرسف
... در جامه سحول کرسف ... سحولیه ... بود ... است ... نسبت ... اهل ... حضرت ...
قال ابو عبد الله ابو نعیم لا یقول ثلاثة وعبد الله بن الولید عن سفیان یقول فی ثلاثة لیس فیها قمیص ولا عمامة ...
حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی عن هشام قال حدثنی ابی عن عائشة ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کفن فی ثلاثة اثواب لیس فیها قمیص ولا عمامة
و بعضی گویند مراد نفی قمیص جدید است ... که در روایت ... نفی قمیص ... اطراف **باب** الکفن
بلا عمامة ... قمیص ... جامه ... عمامه و قمیص ست ... عمامه ... تا جبین ...
آن ... **حدثنا** اسمعیل قال حدثنی مالك عن هشام بن عروة عن ابیه
عن عائشة ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کفن فی ثلاثة اثواب بیض سحولیة لیس فیها قمیص ولا عمامة **باب** الکفن من جمیع المال وبه
تمام مال ملوک ... اگر مال ... تکفین ... اگر ... که ... اگر مال اندک بود ... اولی کفن
... **قال** عطاء والزهری وعمرو بن دینار وقتادة ...
... جمیع اهل علم ... اگر مال اندک ... عمرو بن دینار
الحنوط من جمیع المال ... وقال ابراهیم یبدأ بالکفن ثم بالدین ثم بالوصیة
... وقال سفیان اجر القبر والغسل هو من الکفن ...
... **حدثنا** احمد بن محمد المکی قال حدثنا ابراهیم بن سعد عن سعد عن ابیه قال اتی عبد الرحمن
قال اتی عبد الرحمن بن عوف ... بطعامه ... عبد الرحمن بن عوف ... فقال قتل مصعب بن عمیر وکان خیرا منی
... عبد الرحمن ... مصعب بن عمیر ... اسلام آورد ...
فلم یوجد له ما یکفن فیه الا بردة ... وقتل حمزة او رجل آخر خیر منی فلم یوجد له ما یکفن فیه الا بردة
عبد المطلب عم آن حضرت ... لقد خشیت ان یکون
... قد عجلت لنا طیباتنا فی حیاتنا الدنیا ثم جعل یبکی ...
... عبد الرحمن ... **باب** اذا لم یوجد الا ثوب واحد ... **حدثنا** محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا
شعبة عن سعد بن ابراهیم عن ابیه ابراهیم ان عبد الرحمن بن عوف اتی بطعام وکان صائما ... عبد الرحمن بن عوف ...
فقال قتل مصعب بن عمیر وهو خیر منی کفن فی بردة ان غطی راسه بدت رجلاه وان غطی رجلاه بدا راسه ...
... واراه قال وقتل حمزة وهو خیر منی ثم بسط لنا من الدنیا ما بسط ...
... حاکم مستدرک ... او قال اعطینا من الدنیا ما اعطینا ...
... وقد خشینا ان تکون حسناتنا عجلت لنا ...
... ثم جعل یبکی حتی ترک الطعام ...

[illegible]

[illegible] لا یحل لامرأة تؤمن بالله والیوم الآخر تحد علی میت فوق ثلاث الا علی زوج [illegible]

[illegible]

حدثنا اسمعیل قال حدثنی مالك عن عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم عن حمید بن نافع عن زینب بنت ابی سلمة انها اخبرته قالت دخلت علی ام حبیبة زوج النبی صلی الله علیه وسلم فقالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لا یحل لامرأة تؤمن بالله والیوم الآخر تحد علی میت فوق ثلاث الا علی زوج اربعة اشهر وعشرا ثم دخلت علی زینب بنت جحش حین توفی اخوها فدعت بطیب فمست ثم قالت ما لی بالطیب من حاجة غیر انی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول علی المنبر لا یحل لامرأة تؤمن بالله والیوم الآخر تحد علی میت فوق ثلاث الا علی زوج اربعة اشهر وعشرا

باب زیارة القبور

[illegible]

حدثنا آدم حدثنا شعبة حدثنا ثابت عن انس بن مالك قال مر النبی صلی الله علیه وسلم بامرأة تبکی عند قبر فقال اتقی الله واصبری قالت الیک عنی فانک لم تصب بمصیبتی ولم تعرفه فقیل لها انه النبی صلی الله علیه وسلم فاتت باب النبی صلی الله علیه وسلم فلم تجد عنده بوابین فقالت لم اعرفك فقال انما الصبر عند الصدمة الاولی

[illegible]

[illegible] قوله تعالی [illegible] واشکروا [illegible]

[illegible] این [illegible] اهل [illegible]

[illegible] قال النبی صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] علیه [illegible]

[illegible] عائشة رضی الله عنها [illegible]

[illegible]

[illegible]

من الشکاوی [illegible] قال النبی صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حدثنا [illegible]

عبد الله قال اخبرنا [illegible] علیه وسلم [illegible]

علیه وسلم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حدثنا [illegible]

[illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible]

[illegible] ابو طلحة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حدثنا عبد الله [illegible]

[illegible]

[illegible] ابن عباس [illegible]

[illegible]

[illegible] رسول الله صلی الله [illegible]

علیه وآله وسلم [illegible] ابن عباس [illegible]

[illegible] ابن عباس [illegible] عمر [illegible] ابن عباس [illegible]
[illegible]
[illegible] نزد عمر [illegible]
[illegible]
[illegible] صهیب [illegible] ابن عباس [illegible]
[illegible]
[illegible] یا امیر المؤمنین [illegible] صهیب [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] ان المیت لیعذب ببعض بکاء اهله علیه [illegible]
[illegible] ابن عباس [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] عائشه [illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قال ابن عباس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عمر بن الخطاب [illegible]
[illegible] عبد الله بن عمرو بن العاص [illegible]
[illegible]
[illegible] فی سبیل الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

... طريق ... سلوك ... ولود ... الرحمة ...
... العاص ... السلام ... تقريب ... حمل كرده ...
... واقع ... العواقب لا تحصن الدين ... حاجة ... دلالت دارد ...
... حدثنا اسمعيل بن خليل ... جابر ...
... وحدثنا ... بن ... اسم ... ابي موسى الاشعري ...
... رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ...
... آن حضرت ...
... حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن عبد الله بن ابي بكر بن محمد بن عمرو بن حزم عن ابيه عن عمرة ...
... عبد الله ... صلى الله عليه وآله
وسلم ... عبد الله بن عمر ... رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ...
... حالت ...
... بروى ... مسعود ...
... احوال ...
... تحريم ...
... الاسلام ... السلطان ...
... سليمان ...
... والعلقة ...
... حدثنا ...
... حدثنا ابو نعيم قال حدثنا
سعيد بن عبيد الطائي عن علي بن ربيعة ... سمعت النبي صلى الله عليه وآله وسلم يقول ان كذبا علي ليس ككذب على احد ...
... متعمدا فليتبوأ مقعده من النار ...
... صلى الله عليه وآله وسلم ...
...
...
... حدثنا ... علي ...
قال سمعت النبي صلى الله عليه وآله وسلم ... حدثنا ... شعبة عن قتادة ... عن ابن عمر عن النبي
صلى الله عليه وآله وسلم قال الميت يعذب في قبره بما نيح عليه ...
... حدثنا ... قتادة ... سعيد بن المسيب ... آدم عن شعبة ...
...
...
... حدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا ... قال حدثنا مالك بن مغول ...
جابر بن عبد الله ...
...
... رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ...
... رسول الله ... صلى الله عليه وآله وسلم

[illegible] حضرت آن [illegible] که [illegible]

[illegible] مقبول [illegible]

[illegible] معصول است [illegible] مقبول [illegible]

[illegible]

[illegible] سزاوار است [illegible] حصول [illegible]

حدثنا ابو نعيم قال حدثنا سفيان قال حدثنا زبيد اليامي عن ابراهيم عن مسروق عن عبد الله قال قال النبي صلى الله عليه وسلم ليس منا من ضرب الخدود وشق الجيوب ودعا بدعوى الجاهلية [illegible]

[illegible]

[illegible] صلى الله عليه وآله وسلم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صلى الله عليه وآله وسلم [illegible] حضرت سعد [illegible]

حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابن شهاب عن عامر بن سعد بن ابي وقاص عن ابيه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعودني عام حجة الوداع [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] يا رسول الله [illegible]

[illegible] اصحاب [illegible]

[illegible] عملا صالحا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اصحابي [illegible]

[illegible]

[illegible] صلى الله عليه وآله وسلم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چیزی که در سینه نسان باشد و آنچه باخویشتن باشد آن باو قال الحکم بن موسى ابو صالح بضم ها و سکون نون و این تعلیق است از حکم بن موسى مؤلف موصول ذکر کرده است در کتاب

این حدیث را بطریق حدیث بعضه بکل سیح است و تصریح کرده است اول راوی نسبت الی ابی موسی که بلفظ حدثنا آمده و بهم آمده بر آنکه کسانیکه جمع کرده اند حال مؤلف را که بصحیح او نسبت

القاری دارند میر یک دیگر او و موضع وی حدثنا یحیی بن حمزه قاضی دمشق عن عبد الرحمن بن جابر ابی القاسم بن مخیمرة بضم میم و فتح خاء معجمه و سکون تحتیه و کسر میم ثانی کوفی

ساکن شده بشام قال حدثنی ابو بردة بن ابی موسى قال تحقیق نام مدت کرد عبد الرحمن که گفت حدیث کرد مرا ابو برده که گفت وجع ابو موسى وجعا فغشی علیه تمام

ابو موسى اشعری بیماری سخت پس بیهوش شد یعنی بیهوشی شامل و مستعمل بمعنی دیگر بلفظ مجهول و رأسه فی حجر امرأة من اهله و حال آنکه سر ابی موسى در کنار زنی بود از مردم

خانه وی پس بالکل نتوانست رد کردن هیچ چیزی را بر وی از هیچ چیز اصلا فلم یستطع ان یرد علیها شیئا مراد اینکه و که زن بر بالین بود می گریست تا که افاق قال انی بری

ممن بری منه محمد رسول الله پس هرگاه بهوش آمد گفت حقیقت من بیزارم از کسیکه بیزار است از وی پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ان رسول الله صلی الله علیه وآله

وسلم بری من الصالقة بصحن آن حضرت بیزار است از زنی که بلند کند آواز هنگام مصیبت و الحالقة را یعنی که بتراشد موی سر را در هنگام و الشاقة و آنکه بدرد گریبان

مراد بیزاری و باخوشتی از اعمال است باب لیس منا من شق الجیوب قال ابو عبد الله لیس منا لیس مثلنا مراد آن حضرت بیزاری است از کسیکه چنین کند و آن را باعث اهم

مصیبت گو سد امراد مالی بلعوه برای هر سه جزو حدیث حد اعداء است تا گیری که حاصل این در حدیث است و اقع میشود و مهر و اصلا و من مرکب است مجموع آن و موضوع است

این را روایت لفظ او سماعی و او توسیده حاصل کند این اعتبار حاصل شده مغرب شده آن یک جانا جمع طرق حدیث بیک باب لیس منا است که گفته شود که چون این حدیث

مؤلف از شیوخ مختلف رسیده وار بر سیم و تعریض ورده علحده لیس مؤلف ساده تعریف اما حد او کرد و طریقی که دران باب رسیده در جای آمده است آورده

چنانکه در مقدمه مشروح گشته حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا عبد الرحمن بن مهدی قال حدثنا سفیان الثوری عن الاعمش عن عبد الله بن مرة بضم میم و تشدید

راء عن مسروق عن عبد الله قال قال النبی گفت عبد الله بن مسعود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم لیس منا من ضرب الخدود و شق الجیوب بعضا باعمال جاهلیت

آنوقت است و گریه مرثیه خوانی بر وی و سرش حکم دار کرد او گرو ادشق الجیوب و دعا بدعوی الجاهلیة ترجمه عنقریب گذشت قال ابو عبد الله گفت مؤلف در تفسیر لیس منا

یعنی لیس من سنتنا سنت ما نیست مراد آنکه نفی آنها از دین مراد نیست باب ما ینهی عن الویل و دعوی الجاهلیة عند المصیبة نهی کرده شده است از وا ویلا گفتن و

خواندن الفاظ متعارف جاهلیت در مصیبت و در حدیث دعوی ذکر کرده صریح نیست بلکه شامل است آن را لفظ دعوی الجاهلیة پس ذکر این لفظ در ترجمه بعد از ذکر ویل از قبیل ذکر عام

بعد از خاص است و در بعض احادیث تصریح است که هر چه اهل جاهلیت گفتند مثل وای وسخی و سور از گریبان حدثنا عمر بن حفص قال حدثنا ابی قال حدثنا

الاعمش عن عبد الله بن مرة عن مسروق عن عبد الله قال قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم لیس منا من ضرب الخدود و شق الجیوب و دعا بدعوی الجاهلیة

مراد از دعوای جاهلیت رسوم جاهلیت است پیش از اسلام باب من جلس عند المصیبة یعرف فیه الحزن حکم کسیکه نشست در مصیبت بحالی که شناخته شود در وی اندوه

بجوار این عمل نحوی که اثر اندوه در چهره وی ظاهر شود از جانب اختیار مگر در تا شدت شده و تیز اعمال مخرجه بعد از عمل زینت در آن داین قدر مباح است حدثنا محمد

بن المثنی قال حدثنا عبد الوهاب قال سمعت یحیی بن سعید الانصاری قال اخبرتنی عمرة بفتح مهمله قال سمعت عائشة قالت لما جاء النبی صلی الله علیه وآله وسلم

قتل ابن حارثة وجعفر وابن رواحة یعنی چون آمد آنحضرت را خبر کشته شدن زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب و ابن رواحه که هر سه از امرای لشکر در غزوه موته شهید شدند جلس النبی صلی الله

علیه وآله وسلم یعرف فیه الحزن نشست آنحضرت بحالی که شناخته میشد در روی اثر اندوه وانا انظر من صائر الباب عائشه گوید و حال آنکه من نگاه میکردم از شگاف

در تفسیر کرد صائر الباب را شق الباب بفتح شین معجمه یا او رجل فقال ان نساء جعفر پس آمد آنحضرت را مردی و گفت تحقیق زنان جعفر و ذکر بکاءهن و ذکر کرد آن مرد

گریه زنان جعفر را که بسیار میگریند فامره ان ینهاهن پس امر کرد آن حضرت آن مرد را که باز دارد آنها را از گریه فذهب ثم اتاه الثانیة لم یطعنه پس رفت آن مرد پس باز

پس آمد آن حضرت را بار دوم بحالی که اطاعت نکردند آن مرد را ظاهر اگر نه ظاهر الصریح نکرده نهی آن حضرت را پس آنحضرت را حکایت کرد از طرف خود میگوید یا غالب آمدند بر ما

سخت حزن و فدا شدند که نهی بحریر نیست فقال انههن پس بار دوم کرد منع کن ایشان را فاتاه الثالثة قال والله لقد غلبننا پس آمد آن مرد بار سیوم گفت سوگند خدا غالب

آمدند بر ما یا رسول الله فزعمت انه قال فاحث فی افواههن التراب پس گمان برد عائشه که آن حضرت فرمود پس بپاش در دهن های ایشان خاک

اسماعیل ان التراب مبالغه در زجر است عائشه گوید فقلت ارغم الله انفک پس گفتم آن مرد را در دل خود خاک آلوده کند خدا بینی ترا که کنایه است از خواری و اهانت

لم تفعل ما امرک رسول الله نکردی فعل نیاوردی حکم پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم را و نه گذاشتی آنحضرت را و ولا ساکت شد مگر یاری داده نکرده

لم تترک رسول الله صلی الله علیه وسلم من العناء و خلاص نکردی آن حضرت را از رنج که مکرر الصریح و ادی باظهار اخبار زنان و اگر قاصر بودی چرا نگفتی آنچه من

فعل ماد نگر در منع ساکت شد حدثنا عمرو بن علی قال حدثنا محمد بن فضیل بضم فاء و فتح معجمه و سکون تحتیه قال حدثنا عاصم الاحول عن انس قال قنت رسول

صلی الله علیه وآله وسلم شهرا حین قتل القراء یک ماه و قنوت خواند در نماز صبح از کفار بعد از قتل قاریان قرآن و آن جمعی از اهل صفه بود که برای تعلیم

آن حضرت السابق السوی اهل نجد با خود رفته قرآن را دعوت اسلام کنند و چون به بئر معونه فرود آمدند عامر بن طفیل بدو گروهی از سلیم و ذکوان و عصیه

[illegible] انسان کرده مقاله [illegible] آن حضرت [illegible] رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]

[illegible] باب [illegible] ظاهر [illegible]

[illegible] صبر [illegible]

[illegible]

[illegible] احوال [illegible] صبر [illegible]

[illegible]

[illegible]

حدثنا [illegible] سفیان بن عیینة قال حدثنا اسحاق بن عبد الله بن ابی طلحة الانصاری انه سمع انس بن مالک یقول

[illegible] ابو طلحة [illegible]

[illegible]

[illegible] ابو طلحة [illegible]

[illegible]

[illegible] ابو طلحة [illegible]

[illegible] ابو طلحة [illegible]

[illegible]

[illegible] ابو طلحة [illegible]

[illegible] ابو طلحة [illegible]

[illegible]

[illegible] ابو طلحة [illegible] صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]

صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] ابو طلحة [illegible] رسول الله صلی الله علیه

وآله وسلم [illegible]

[illegible] ابو طلحة [illegible]

[illegible] ابو طلحة [illegible]

[illegible]

[illegible] الصبر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] انا لله وانا الیه راجعون [illegible]

[illegible] اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة [illegible]

[illegible] اولئک هم المهتدون [illegible]

[illegible] واستعینوا بالصبر والصلوة [illegible]

[illegible] الصبر [illegible] الصلوة [illegible]

[illegible]

[illegible] صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]

عباد قال حدثنا سعید بن ابی مریم قال حدثنا … قال سمعت انساً … صلی الله علیه واله وسلم قال الصبر عند الصدمة الاولی **باب** قول النبی ذکر قول پیغمبر صلی الله علیه واله
وسلم ابراهیم پسر خود را میکه موت کرد انا بک لمحزونون تعلیق است … آمده و گفت ام … قول جابر … ابن عمر عن النبی و کعب ابن عمرو در حدیث
خود ان حضرت صلی الله علیه واله وسلم تدمع العین ویحزن القلب … میکرد … **حدثنا** الحسن بن عبد العزیز
حدثنا یحیی بن حسان … قال حدثنا قریش هو ابن حیان …
… عن ثابت عن انس بن مالک قال دخلنا مع رسول الله صلی الله علیه واله وسلم علی ابی سیف القین … با آنحضرت … ابی سیف آهنگر وکان
ظئراً لابراهیم … رسول الله صلی الله علیه … وسکون … کرده …
… السید … رضاع …
… رسول الله صلی الله علیه واله وسلم … ابراهیم …
… ربیع الاول …
… حضرت … دو سال …
… علیه السلام … رسول الله صلی الله علیه
… الله وسلم … عبد الرحمن بن عوف وانت
… یا رسول الله … ابن عوف …
… آنحضرت … دلهای مردم …
… والقلب یحزن … ولا نقول الا ما یرضی ربنا وانا بفراقک یا ابراهیم
لمحزونون … آنحضرت …
عن سلیمان بن المغیرة عن ثابت عن انس عن النبی صلی الله علیه واله وسلم **باب** البکاء عند المریض …
حدثنا اصبغ … قال اخبرنی ابن وهب قال اخبرنی عمرو عن سعید بن الحارث الانصاری عن عبد الله بن عمر قال اشتکی سعد بن عبادة شکوی له فاتاه النبی صلی الله
علیه واله وسلم یعوده مع عبد الرحمن بن عوف وسعد بن ابی وقاص وعبد الله بن مسعود فلما دخل علیه فوجده فی غاشیة اهله
… آنحضرت … سعد بن عبادة … غاشیه …
… حالت غشی …
… رسول الله … ابی بکر رضی الله عنه … فبکی النبی
صلی الله علیه واله وسلم فلما رای القوم بکاء النبی صلی الله علیه واله وسلم بکوا … فقال الا تسمعون ان الله
لا یعذب بدمع العین ولا بحزن القلب ولکن
یعذب بهذا … او یرحم …
…
… بکاء اهله علیه …
… بالعصا … بالحجارة … بالتراب …
باب ما ینهی من النوح والبکاء والزجر عن ذلک … **حدثنا** محمد بن عبد الله بن حوشب … داود
… قال حدثنا عبد الوهاب قال حدثنا یحیی بن سعید قال اخبرتنی عمرة قالت سمعت عائشة تقول لما جاء قتل زید بن حارثة
… جعفر وعبد الله بن رواحة جلس النبی صلی الله علیه واله وسلم یعرف فیه الحزن …
… انا اطلع من شق الباب … فاتاه رجل فقال یا رسول الله ان نساء جعفر …
… فامره ان ینهاهن … فلم یطعنه …
… اذهب … فانههن …

[illegible] سوگند خدا که [illegible] فلتقی [illegible]

[illegible] النبی صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]

[illegible]

[illegible] رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]

[illegible] حدثنا عبدالله بن عبدالوهاب [illegible] حدثنا حماد بن زید [illegible] عن محمد [illegible]

[illegible] النبی صلی الله علیه وآله وسلم عند البیعة ان لا ننوح [illegible] ام عطیه [illegible]

[illegible] ام عطیه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ام سلمه و ام علا [illegible]

[illegible] باب القیام للجنازة [illegible]

[illegible] حدثنا علی بن عبدالله قال حدثنا سفیان [illegible] الزهری عن سالم عن ابیه عن عامر بن ربیعة عن النبی صلی الله

علیه وآله وسلم قال اذا رأیتم الجنازة [illegible]

باب [illegible] حدثنا قتیبة [illegible] سفیان [illegible] الزهری [illegible] عامر بن ربیعة

عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صلی الله [illegible] للجنازة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حدثنا [illegible] عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال اذا رأی احدکم جنازة

[illegible]

[illegible]

[illegible] حدثنا مسلم [illegible]

[illegible] عن ابی سلمة عن ابی سعید الخدری عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال اذا رأیتم

الجنازة [illegible]

[illegible] باب من تبع جنازة فلا یقعد حتی توضع عن مناکب الرجال [illegible]

[illegible] حدثنا احمد [illegible]

عن سعید المقبری عن ابیه قال کنا فی جنازة [illegible] ابوهریره [illegible] مروان [illegible]

[illegible] ابوهریره [illegible] مروان بن حکم [illegible]

[illegible] مروان [illegible] صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]

[illegible] ابوهریره [illegible]

[illegible] ابوهریره [illegible]

[illegible]

عن یحیی عن عبید اللہ بن مقسم بکسر میم و سکون [illegible] عن جابر بن عبد اللہ قال مر بنا جنازۃ فقام لها النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وقمنا به فقلنا یا رسول اللہ انها جنازۃ یهودی [illegible] قال اذا رأیتم الجنازۃ فقوموا [illegible]

[illegible] حدثنا آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا عمرو بن مرۃ قال سمعت عبد الرحمن بن ابی لیلی قال کان سهل بن حنیف و قیس بن سعد قاعدین بالقادسیة [illegible]

[illegible]

عن ابن ابی لیلی قال کان ابو مسعود و قیس یقومان للجنازۃ [illegible]

[illegible]

حدثنا عبد العزیز بن عبد اللہ قال حدثنا اللیث عن سعید المقبری عن ابیه انه سمع ابا سعید الخدری ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال اذا وضعت الجنازۃ واحتملها الرجال علی اعناقهم فان کانت صالحة قالت قدمونی [illegible]

[illegible]

باب السرعة بالجنازۃ [illegible] وقال انس انتم مشیعون [illegible]

[illegible]

حدثنا علی بن عبد اللہ قال حدثنا سفیان قال حفظناہ من الزهری عن سعید بن المسیب عن ابی هریرۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال اسرعوا بالجنازۃ فان تک صالحة فخیر تقدمونها الیه وان یک سوی ذلک فشر تضعونه عن رقابکم [illegible]

[illegible]

حدثنا عبد الله بن يوسف قال حدثنا الليث قال حدثنا سعيد المقبري عن ابيه انه سمع ابا سعيد الخدري قال كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم يقول اذا وضعت
الجنازة واحتملها الرجال على اعناقهم فان كانت صالحة قالت قدموني وان كانت غير صالحة قالت لاهلها [illegible] مرگسان [illegible]
اين تذهبون بها يسمع صوتها كل شيء الا الانسان ولو سمع الانسان لصعق [illegible]
قال باب من صف صفين او ثلثة على الجنازة خلف الامام [illegible] حدثنا مسدد عن ابي عوانة
عن قتادة عن عطاء بن ابي رباح عن جابر بن عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم صلى على النجاشي [illegible]
[illegible] فكنت في الصف الثاني او الثالث [illegible]
[illegible] الاحوال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] باب الصفوف على الجنازة [illegible]
[illegible]
[illegible] حدثنا مسدد قال حدثنا يزيد بن زريع قال حدثنا معمر عن الزهري عن سعيد [illegible]
قال نعى النبي صلى الله عليه وآله وسلم الى اصحابه النجاشي [illegible]
[illegible]
[illegible] حدثنا مسلم [illegible] حدثنا الشيباني عن الشعبي
قال اخبرني من شهد النبي صلى الله عليه وآله وسلم اتى على قبر منبوذ [illegible]
[illegible]
[illegible]
ابن عباس حدثنا ابراهيم بن موسى قال اخبرنا هشام بن يوسف ان ابن جريج اخبرهم قال اخبرني عطاء انه سمع جابر [illegible] قال النبي صلى الله عليه
وآله وسلم قد توفي اليوم رجل صالح من الحبش فهلم فصلوا عليه [illegible]
[illegible]
قال فصففنا خلفه [illegible] صلى الله عليه وآله وسلم عليه ونحن صفوف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قل هو الله احد [illegible]
[illegible]
[illegible]

و لفظ صحت محمول بر کشف و رفع حجاب خواهد بود عزیزی بیان حدیث یعنی هرکه از انسان برسید روایت کرد سید درجزان جماعت اصحاب او هو دیگر در هو واید و اسلام سیدی کس ازجن و واب یا سید و مر انسان را رجائے مگر ولا اسلام را بر معسومه گوید صحابه لو ید رددی وا سماعت که بعضی از دو حصوصیت وقائع مذکوره کرده اند یعنی مثلا السل ر یعنی که اگر ست و در صحیح و واب کرده روی نا نگاه ازو امور عائشه گفا ید حالکه بکاسی لود که در صحبت سوز که بار گیا زد و دیگر بروی تا سگا رد و اند ورمین ساقط سید گمار ند و للطیف گوید حوابان و دری است که مرده است بدان روز بر رنگ آن برسد بر طول عهد و الله اعلم

باب صفوف الصبیان مع الرجال علی الجنائز جواب مداخل صفهای با الغای یاموردان بدکار رعایت **حدثنا** موسی بن اسمعیل الحدثنا عبد الواحد حدثنا الشیبانی عن عامر عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مر بقبر دفن لیلا فقال متی دفن هذا قالوا البارحة آن حضرت بقبری گذر کرد که رهیست و تو بس کس فرموده که دفن کرده شده قالوا البارحة گفتند دیشب گفت آیا افلا آذنتمونی چرا آگاه مکردید مرا قالوا دفناه فی ظلمة اللیل فکرهنا ان نوقظک گفتند در تاریکی شب دفن کردیم او را نا پسند داشتیم که بیدار کنیم ترا فقام فصففنا خلفه قال ابن عباس وانا فیهم فصلی علیه پس ایستاد آن حضرت پس صف بستیم پس وی قال ابن عباس انا فیهم گفت ابن عباس من درآن جماعت بودم ودرآن وقت طفل نابالغ بودم فصلی علیه پس نماز گزاردن آن حضرت بر آن قبر و ظاهر آنست که این بعد از دفن مسنون است

باب سنة الصلوة علی الجنائز که طریقه نماز جنازه بیان و حکم که مسنون است ازان ارکان و شرائط بطریق اشارت بعض آن و مجموعه احکام دارد که دریں باب از آثار و حدیث جامع است تاکه ما حنازه نماز است چون سائر نمازها در احکام جز آنکه رکوع و سجود ندارد و نماز در جماعت و قال النبی فرموده است صلی الله علیه وآله وسلم من صلی علی الجنازة وقال صلوا علی صاحبکم وقال صلوا علی النجاشی این تعلیقات لمن وصل یاد کرد والصاحبکم والنجاشی یعنی صلی یا صلوا سماها صلوة لیس فیها رکوع ولا سجود نامید نماز جنازه را صلوة با آنکه نیست رکوع و سجود در آن بحث ولا یتکلم فیها وفیها تکبیر وتسلیم وکان ابن عمر لا یصلی الا طاهرا و این احکام که در حصائص صلوة و ابتدا کرده شده و کان ابن عمر لا یصلی الا طاهرا و بود ابن عمر که نماز میگذارد بر جنازه مگر با کمال طهارت ولا یصلی عند طلوع الشمس ولا غروبها نمیگذارد بر طلوع آفتاب و به غروب آن ویرفع یدیه و برمیداشت دستها را این حدیث مطلق در جمع این احکام و مخالف ابن عمر که رفع یدین در هر تکبیر میکرد در تکبیر احرام فقط و لیکن ترمذی از ابن هریره مرفوعا آورده که چون نماز میگذارد آن حضرت بر جنازه رفع یدین میکرد در اول تکبیر زیاده نمیکرد و دارقطنی گوید که یعنی سند عمر و میکرد و بعضی در تکبیرات دیگر نمیداشت و امام قائل اند حنفیه و مالکیه وقال الحسن ادرکت الناس واحقهم بالصلوة علی جنائزهم من رضوهم لفرائضهم و گفت حسن بصری دریافتم مردم یعنی صحابه و کبار تابعین را بر حالی که احق بامامت بر جنازهای ایشان کسی بود که راضی بودند بامامت و در نمازهای فرائض ایشان را پس ولی میت و قرب وی نیست یاسلطان امام الحی در ولایت نماز واذا احدث یوم العید او عند الجنازة یطلب الماء ولا یتیمم وچون حدیث کند در روز عید یا در حضور نماز جنازه طلب آب باید کرد و وضو تیمم نکند روایت کرده ابن ابی شیبه از حسن با سند روایت موقوف در حکم جنازه و در روایت کرده سعید بن منصور یا مطلق گو نسد مدحسن از زهری که نماز و وضو و اگر ترسد فوت میشود او را نماز گفت تیمم کند و نماز گزارد و با قائل است او حنیفه و غیر ولی نماز در روایت و الاحد حکایت کرده آن را ابن المنذر از نسائی و ابن ابی شیبه و روایت کرده آن را از ابن عباس و مرفوعا لیکن صحیح ابن حجر گفته در سنادش ضعیف است واذا انتهی الی الجنازة وهم یصلون یدخل معهم بتکبیرة و چون برسد کسی بجنازه بحالی که مردم در نماز اند برود در آید با ایشان بتکبیر نماز یک تکبیر مستوفی در نماز مطلق وقال ابن المسیب یکبر باللیل والنهار والسفر والحضر اربعا وگفت ابن مسیب تکبیر گوید در نماز جنازه پس بر روز و در سفر و حضر چهار تکبیر و مخالف اوقات و احوال چنانکه ارکان نماز مطلق وقال انس التکبیرة الواحدة استفتاح الصلوة و گفت انس یک تکبیر خود شروع و دخول نماز است چنانکه در نماز مطلق و سوای آن در جنازه سه تکبیر اند وقال عز وجل ولا تصل علی احد منهم مات ابدا و گفت خدای عز و جل و نماز مگذار بر هیچ یکی از منافقان که مرده است نماز گذار دلالت دارد بر بودن قیام بر جنازه و حکم عام نمازها که بعد از آن نماز و سمع نمود وفیه صفوف وامام و در وی قیام صفهای جماعت و امام است چنانکه در نماز مطلق **حدثنا** سلیمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن الشیبانی عن الشعبی قال اخبرنی من مر مع نبیکم صلی الله علیه وآله وسلم علی قبر منبوذ گفت خبر داد مرا کسیکه گذشت با پیغمبر شما بر قبری که بر کنار راه بود فامنا وصففنا خلفه فصلینا پس امامت کرد آن حضرت ما را پس صف بستیم پس وی و این قول ما است مطلوب است که دلالت دارد بر وی کلام سابق یعنی گذشت آن حضرت بر اسکرد و فقلنا یا ابا عمرو من حدثک قال ابن عباس پس گفتیم ای ابا عمرو کیست که حدیث کرد ترا این خبر قال گفت شعبی ابن عباس

باب فضل اتباع الجنائز بیان ثواب پس روی کردن جنازهای یعنی نماز بر آن جنازه اتباع و وسیله نماز و دفن است چون محرز باشد وسیله مقصود حاصل مگر در حضری که امر مقصود است اگر حصول موقوف نیست بر وی است ہر عمل کند فیکل اوقال و قال زید بن ثابت الانصاری بخاری الوحارجه کاتب وحی آن حضرت که از فضلای صحابه و اصحاب فتوی بود اذا صلیت فقد قضیت الذی علیک و مسکر نماز گزاردی پس تحقیق ادا کردی حق میت را که بر تو بوده و اگر باز بیش حاضر باشی زیاده کنی اجر را ای جواز وقال حمید بن هلال البصری ما علمنا علی الجنازة اذنا و گفت حمید بن هلال ندانستیم بر جنازه اذن اولیای میت برای رجوع و دستاسان او درآن حتی بلکه اتمام

[illegible]

عن ابی سلمة بن عبد الرحمن وسعید بن المسیب [illegible] ان ابا هریرة [illegible] ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]

[illegible] یونس عن ابن شهاب [illegible] عن الاعرج عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]

[illegible]

باب صلوة الصبیان مع الناس علی الجنائز [illegible] حدثنا یعقوب بن ابراهیم قال حدثنا [illegible] قال حدثنا ابو اسحاق الشیبانی عن عامر الشعبی عن ابن عباس قال اتی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]

[illegible]

باب الصلوة علی الجنائز بالمصلی والمسجد [illegible]

حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب وابی سلمة [illegible] عبد الرحمن انهما حدثاه عن ابی هریرة قال نعی لنا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم النجاشی صاحب الحبشة الیوم الذی مات فیه [illegible]

[illegible] وعن ابن شهاب قال حدثنی سعید بن المسیب ان ابا هریرة قال ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم صف بهم بالمصلی [illegible]

[illegible]

از ابن سنت نقل کرده که مصلای جنائز بمدینه لاصق بود بمسجد شریف از جانب مشرق و امّا مصلای عید خارج مدینه است جانب غربی قریب بدو و کمتری و ظاهر آن می باید که موضع
نزد مع جنائز جدا از مسجد برای آن بود که نماز جنائز در مسجد نمیکرده اند و باین جهت بر آمد آن حضرت برای نماز نجاشی با اصحاب و المسجد و در روایت ابو داود از ابی هریره مرفوعاً
که هر مومن صلی علی جنازة فی المسجد فلا شئ له و در روایت ابن ماجه فلیس له شئ و در روایتی فلا اجر له صریح آمده در منع و کراهت چنانکه مذهب ابو حنیفه و مالک است و حمل آن بر نفی
لاشی علیه چنانکه بعضی نسخ و جامع الاصول بودن این لفظ در یک نسخه تصریح کرده از تکلف ها است بی ضرورت که ابن منده مخالف نسخ آن و مطلع سیکند این احتمال را روایت
فلا اجر له و حدیث ابن ابی شیبه بلفظ فلا صلوة له و صالح مولی توامه که از رجال این حدیث است ابن معین و عجلی گفته وی ثقه است ولیکن مختلط گشته در آخر عمر و ابن ابی ذئب
که راوی این حدیث است از وی پیش از اختلاط اخذ کرده اما لو او از حدیث ظاهر سود که منع مطلق است خواه میت اندرون مسجد گذارده یا درون مسجد تحت ساقی که بجوار
کند نماز رای کراهت در مسجد حدیثی ست که روایت کرده آن را مسلم که چون رحلت نمود سعد ابن ابی وقاص گفت عائشه در آرید جنازه او را در مسجد تا نماز کنیم برای مراد چون
در مسجد و برای رد و فراموش کرده مردم که نگذارد آن حضرت بر سهیل بن بیضا مگر در مسجد و سر نماز بر ابو بکر و عمر رضی الله عنهما در مسجد گذارده آنان گو بند حدیث عائشه
اخبار است از فعل آن حضرت بنگام واجب و بی حدیث ابو هریره و ظاهر است آن است چه آن نسخ میکند اباحت اصل را پس اعتبار با حدا است بی بسوی آن بد لیلی لازم است که
اعتبار نسخ و باداول نسخ اخف اصلی تحدیث نهی و گر نسخ نهی بفعل باحتمال بد فعل بار مزیت و قت نو ده باشد که آن حکایت واقعه حال است چنانکه گفته اند که آن حضرت
معتکف بود از آن جهت بیرون نیامد و منقول است از آن حضرت در علوی بارگاهی و انکار جماعت کثیر صحابه اول است بدین معنی تا آنکه این جماعت همه فراموش کرده حضرت
را که کثیر الوقوع بود و عائشه یاد داشت و چون سکتی بع معد عصیان و حرمت سو دارا م کرده صحابه را انکار و سکوت کرده و بعضی جمع کرده حدیث فعل و حدیث منع را و حمل اول
بر نفس جواز و ثانی بر کراهت و عائشه امین ست و اگر هر دو طرف برابر بودی با جاب فعل اصل بمکانی جدا برای جنائز و منع نکردی و حاضر بامه صحابه که بمد بموت کرده در
مسجد در آوردی و نماز بر شیخین در مسجد بر بود ضعف و موت ستر محمول بر عدد مصلحت گفته اند چنانکه در نماز بر عمر رضی الله عنه سنت نظر صریح ثانی شرح الجامع الصغیر للصدر
الشهید و نیز مصلای جنائز چون متصل مسجد بود گمان برده شد که اندرون آن در مسجد **حدثنا** ابراهیم بن المنذر الحزامی قال حدثنا ابو ضمرة یعنی انس بن عیاض قال حدثنا
موسی بن عقبة عن نافع عن عبد الله بن عمر ان الیهود جاؤا الی النبی صلی الله علیه وآله وسلم برجل منهم وامرأة زنیا تحقیق یهود آوردند بسوی آن حضرت مردی را از
ایشان و زنی را که زنا کرده بودند پس امر کرد آن حضرت رجم آن مرد و زن را نزدیک جای مصلای جنائز عند المسجد پس سنگسار کرده شدند آن هر دو نزدیک از موضع
جنائز که نزدیک مسجد بود **باب** ما یکره من اتخاذ المساجد علی القبور و کراهت آنکه بگیرد مسجد را بر قبر یعنی التزام نماز و تعبد بر قبر و مکوث در آنجا چنانکه سود در فصاح
بر قبور انبیا و صالحین خود منکر و بد در باب اهل بیت قبور مرکب الحاملیه از کتاب الصلوٰة گذشت و لما مات الحسن بن الحسن بن علی ضربت امرأته القبة علی قبره سنة و چون فوت کرد حسن ابن امام حسن
که او را حسن مثنی گویند سید بود و بهت صحبت امرأته القبة علی قبره سنة زن او یعنی فاطمه بنت امام حسین خیمه را بر قبر وی یک سال که اقامت میکرد در آن القبر
ثم رفعت فسمعوا صائحا یقول الا هل وجدوا ما فقدوا فاجابه آخر بل یئسوا فانقلبوا باز برداشته شد خیمه پس شنیدند آواز گوینده را که میگوید آیا یافتند آنچه گم کرده بودند و جواب داد او را آواز کننده دیگر بل یئسوا فانقلبوا بلکه نومید شدند پس برگشتند دیگر در این را مؤلف بحسب موافقت آن قرار دادند
را آنکه قبل بر اینه بوده که قال العسقلانی **حدثنا** عبید الله بن موسی عن شیبان عن هلال بن حمید هو الوزان عن عروة عن عائشة عن النبی
صلی الله علیه وآله وسلم قال فی مرضه الذی مات فیه در مرضی که در بیماری که فوت کرد در آن لعن الله الیهود والنصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد لعنت کرد خدا
یهود و نصاری را که گرفتند قبرهای پیغمبران خود را مسجدها از اول نصارا و صالحان ایشان مثل نصاری نیز و نیز بسوی مسجد حرام چنانکه در باب الصلوٰة فی البیعة
گذشت قالت ولو لا ذلک لأبرز قبره عائشه گفت و اگر نمی بود این حدیث هر آئینه ظاهر کرده میشد قبر شریف آن حضرت و حائل کرده نمی شد گرد وی غیر انی اخشی ان یتخذ مسجدا
ولیکن من می ترسم که گرفته شود قبر شریف مسجد از این جهت باعث شدیم بر بنا حجاب گرد وی گفته بود این را عائشه پیش از آنکه توسعه کرده شود مسجد و بعد از آن
گردانیده حجره خود را گرد ان قبر شریف بشکل مثلث تا واقع نشود وارد در بعضی کس بسوی قبر با استقبال قبله کذا ذکره **باب** الصلوٰة علی النفساء اذا ماتت
فی نفاسها ذکر نماز بر زن زچه که بمیرد در ایام زچگی خود بسبب ولادت یا مرض دیگر **حدثنا** مسدد قال حدثنا یزید بن زریع تعدد مع مخصوصه قال حدثنا
حسین المعلم قال حدثنا عبد الله بن بریدة عن سمرة یعنی ابن جندب قال صلیت وراء النبی صلی الله علیه وآله وسلم علی
امرأة ماتت فی نفاسها نماز گذاردم پس آن حضرت بر زنی که مرده بود در ایام نفاس خود فقام وسطها پس ایستاد آن حضرت بمحاذی وسط وی برابر سر و پا یک
میانی زن اصل ان روایت عساکر اصل سط بسکون سین است بمعنی در میان ما بین هر دو طرف که کرا باشد و در بعضی روایات تعیین است که نمی ایستاد حقیقی آمده
باب این یقوم من المرأة والرجل بیان آنکه کجا ایستد امام در نماز جنازه و از برابر کدام جای مرد و زن که درست مشهور مذهب حنفی آنست که بایستد مقابل سینه هر دو است
مار و در روایتی از ابی حنیفه بایستد از زن مقابل بعجز و از مرد برابر سر و این مذهب شافعی است و همین است مختار ابو یوسف و احمد و نزدیک مالک بایستد از مرد برابر وسط
وا از زن برابر دوش و نحو آن از امام ابی حنیفه نیز روایت است و تصریح کرده اند بعضی علما که در نفس این باب و اختلاف اختیار بنا بر اختلاف اعتبار جهات است

... [illegible] حدثنا ... [illegible] عن ابن جریج ... [illegible]

قال حدثنا ... [illegible] النبی صلی الله علیه وآله وسلم ... [illegible]

... [illegible] احتمال ... [illegible]

... [illegible] **باب** التکبیر علی الجنازة ... [illegible] وقال حمید صلی بنا انس فکبر ثلاثا ثم سلم ... [illegible]

... [illegible] سلام ... [illegible]

... [illegible] گفت ... [illegible] کلام ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] اختلاف ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] عمر رضی الله عنه ... [illegible] صلی الله علیه وآله وسلم ... [illegible]

... [illegible] اجماع ... [illegible] اصحاب ... [illegible]

... [illegible] جمع عمر رضی الله عنه ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه و[sic] نعی النجاشی فی الیوم الذی مات فیه ... [illegible] خرج الی المصلی ... [illegible]

... [illegible] **حدثنا** محمد بن سنان قال حدثنا سلیم

بن حیان ... [illegible] حدثنا سعید بن میناء ... [illegible]

جابر بن عبد الله ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم صلی علی اصحمة ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] عبد الصمد عن سلیم ... [illegible]

... [illegible] عبد الصمد ... [illegible]

... [illegible] عبد الصمد ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] عبد الصمد ... **باب** قراءة فاتحة الکتاب علی الجنازة ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] وقال الحسن یقرأ علی الطفل بفاتحة الکتاب ویقول ... [illegible] سورة فاتحه ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن سعد عن طلحة بن عبد الله بن عوف ... [illegible]

... [illegible] قال صلیت خلف ابن عباس ح وحدثنا محمد بن کثیر قال اخبرنا سفیان عن سعد بن ابراهیم عن طلحة بن عبد الله بن عوف ... [illegible]

... [illegible] قال صلیت خلف ابن عباس علی جنازة فقرأ بفاتحة الکتاب ... [illegible] ابن عباس ... [illegible]

انها سنة ... [illegible]

... [illegible] **باب** الصلوة علی القبر بعد ما یدفن ... [illegible]

... [illegible] **حدثنا** حجاج بن منهال ... [illegible]

قال حدثنا شعبة قال حدثنی سلیمان الشیبانی قال سمعت الشعبی قال اخبرنی من مر مع النبی صلی الله علیه وآله وسلم علی قبر منبوذ ... [illegible]

کشته گردید پس بود آں حضرت مر مرده را که نیک طرف بود از سوی باتهم دعا طلب میت سزاوار آں حضرت را آں مرتبه باشد که مردم را دعا کنا دما آسان عذاب وی قائم رایت کرد یا گرداند باشد رحم میسر است و لیکن چوں احتمال آں حضرت بود میرسید و اعاده کنا بودمستحق سے الصحته و مردم را امام وی دعا نماید آں در مدت آمده نامکیف که عین حدیث مدلل با امر و سلمان گوید که مرثیه که حدیث کرد راین حدیث با امر و در کیف حدیث کرد این عباس و سیان طرق صحیح آن حدیث مشکوک عسقلانی گفته تا که این بار درید است پس بوده حدثنا محمد بن الفضل قال حدثنا حماد بن زید عن ثابت عن ابی رافع عن ابی هریرة ان اسود رجلا نشک میشاه مردی او امرأة که ماری سیاه رنگ راوی است کان یکون فی المسجد یقم المسجد نوکری میآید در سیی بمانی که حاروب مید دسیی در ایمان و لم یعلم النبی صلی الله علیه و آله و سلم بموته پس مرد آنکس و آگاه نشد آں حضرت بموت وی فذکره ذات یوم فقال ما فعل ذلك الانسان پس یاد کرد آں حضرت او را روزی و فرمود چه کرد آں آدمی فقالوا مات یا رسول الله قال افلا آذنتمونی فرمود چرا آگاه نکردید مرا فقالوا انه کان کذا و کذا قصته پس گفتند بود چنیں و چنان قال فحقروا شأنه گفت ابو هریره پس حقیر کردند مردم شان او را و ظاهر کردند عدم لیاقت او را بتکلیف آں حضرت قال فدلونی علی قبره رهنمون کنید مرا بر قبر او فاتی قبره فصلی علیه پس آمد آں حضرت بر قبر او و نماز جنازه گزارد و در بعضی طرق ایں حدیث زیاده آمده که فرمود بدرستی ایں قبور مملو ظلمه بر اهل خود اند و بدرستی حق سبحانه تعالی منور میگرداند آنرا برای ایشان بسبب نماز گزاردن من بر ایشان است که این ار ایں است که این زیادت از خصایص آں حضرت است

باب المیت یسمع خفق النعال میت میشنود آواز پا افزار های بندگان را وقت رفتن ایشان در خفق بفتح معجمه و سکون فا و در آخر قاف آواز نعل کذا فی القاموس حدثنا عیاش بتحتیه مشدده و بشین معجمه ابن ولید رقام قال حدثنا عبد الاعلی قال حدثنا سعید بن ابی عروبه قال گفت مؤلف و قال لی خلیفة بن خیاط حدثنا یزید بن زریع قال حدثنا سعید عن قتادة عن انس عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال العبد اذا وضع فی قبره و تولی و ذهب اصحابه حتی انه لیسمع قرع نعالهم گردیده چوں نهاده میشود در گور و رو گردانده و روند یاران او تا آنکه تحقیق او میشنود کوفتن نعلهای ایشان را در بعضی احادیث حتی تعالیم آمده و تسریع ضمن اگرچه در معنی لفظ مختلف اند لیکن در مراد ایجا متحد اند اتاه ملکان فاقعداه می آیند او را دو فرشته پس می نشانند او را فیقولان له ما کنت تقول فی هذا الرجل محمد پس میگویند چه میگفتی تو در شان این مرد که محمد است صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر این هم مبارک مدرج است از راوی برای بیان اسم هذا الرجل تعبیر کرد با این کلمه تا امتحان او کنند باشد و تعظیم و شهرت آں حضرت با نظر شهرت امر و حضور او است نزد ایشان با مثال الالهی او در حیات با صورت مثالی آں حضرت وی در خیال وی حاضر میشوند و گویا که بعینه می بینند پس هرگاه نام آں حضرت مذکور شد اشکال کسی را که تا این لقای بود جواب هر سوال و مشکل تو حل شود و نیز میل فال فیقول پس مگوید مدة مؤمن اشهد انه عبد الله و رسوله گواهی میدهم که تحقیق او بنده خاص خدا و فرستاده اوست بسوی خلق با احکام فیقال انظر الی مقعدك من النار پس گفته میشود مر مؤمن را که نگاه کن بسوی نشستنگاه خود دار دوزخ که ممتاز این آن نشستگاه بود ابدلك الله به مقعدا من الجنة بدل کرده است ترا حق تعالی از آں مقعد دوزخ مقعدی از بهشت قال النبی فرمود پیغمبر حق صلی الله علیه و آله و سلم فیراهما جمیعا پس می بیند هر دو جا را و حکمت در نمودن هر دو جا ازدیاد فرح و سرور است و اما الکافر او المنافق شک راوی است و لیکن نبود ظاهر است که آنکه از سا است فیقول لا ادری پس میگوید منافق در جواب سوال فرشتگان نمیدانم کنت اقول ما یقول الناس بودم میگفتم آنچه میگفتند مردم فیقال لا دریت و لا تلیت پس گفته میشود ندانستی بعقل خود و نخواندی قرآن را تا معلوم کنی راه راست و روندگان را تا معلوم میکردی بیان او و تلیت در اصل تلوت است بجای واو یا آورده اند برای ازدواج ثم یضرب بمطرقة من حدید ضربة بین اذنیه باز زده میشود آں مردک فیصیح صیحة یسمعها من یلیه الا الثقلین پس نعره میزند نعره که میشنود آنرا هر کسی که نزدیک اوست مگر آدمی و پری ایشان را نمی شنوند تا قاعده تکلیف و ابتلا بحال ماند و ایمان بغیب باشد و کارخانه معیشت بر هم نگردد و مانکه استدلال که قدماند مرثبوت سماع اموات و حصول علم مر ایشان را با سخن خطاب کرده میشود با این حدیث و حدیث ابی طلحه انصاری که در مغازی مذکور شود که با سناد آں حضرت بر مردم از اهل قلیب جمع از صنادید قریش که گشته شده بودند در آن قلیب ندا کرد آنها را با نامهای ایشان و نامهای پدران ایشان و فرمود یا فلان پسر فلان چه کلام میکنی از اجسادی که نیست ارواح مر آنها را فرمود قسم به آنکه جان من در دست قدرت اوست نیستید شما شنواتر از ایشان مر چیزی را که میگویم و لیکن جواب نمیدهند و در زیارت آں حضرت اهل البقیع را آمده که سلام کرد بر ایشان و خطاب کرد بر ایشان بکلام و خطاب تا آنکه بسود و لهذا منقول نیست وجهی که منکر اند سمع میت را گویند حدیث سمع میت نوع بعد الخصوص بوقت بهادن میت در قبر است از برای مقدمه سوال و حدیث خطاب تقلیب بر مخصوص آں حضرت و معجزه اوست معجزه شده مانند که این بحث خلاف ظاهر است مادلیل بران قائم نشود و حکم بدان سوال گردد سمع و ادراک بخلق و خلق باری تعالی است روح و حواس از اسباب عادی است دعوی در این وجه منکرین بر عائشه است مذهب و اسم با سمع با جمانکه ابن همام نقل کرده که گفت عائشه چگونه گوید عمر که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن را در حالیکه خدا تعالی میفرماید که و ما انت بمسمع من فی القبور انك لا تسمع الموتی و لیکن علما جواب داده اند که مراد آیه قرآن آنست که تو ای سوال لیکن خدا میشنواند مراد ازین

[illegible] اسماع عدم اجابت [illegible] آنحضرت [illegible] امام احمد بن حنبل چنانکه [illegible] کرده

[illegible] رجوع کرد [illegible] اصحاب [illegible] روایت ترمذی آمده [illegible]

[illegible] اگر [illegible] مرده [illegible]

[illegible] سماع [illegible] کلام [illegible] سمیع [illegible]

[illegible] علم [illegible] سمیع [illegible]

[illegible] سمیع و بصیر [illegible] مسموعات و مبصرات [illegible] احوال [illegible] انسان [illegible]

[illegible] احوال [illegible] علم [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] علم [illegible]

[illegible] سوال [illegible]

[illegible] حدیث [illegible] اهل علم [illegible] تعالی [illegible]

[illegible] المقدس [illegible]

[illegible] ملک الموت [illegible] موسی [illegible] عليهما السلام [illegible]

[illegible] ملک الموت [illegible] صورت بشری [illegible]

[illegible] موسی [illegible]

[illegible] الله تعالی [illegible]

[illegible] سوال [illegible] الارض المقدسة [illegible] موسی [illegible] بیت المقدس [illegible]

[illegible] رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]

[illegible] بیت المقدس [illegible]

[illegible] ابوبکر صدیق رضی الله عنه [illegible]

[illegible] فاطمه زهرا رضی الله عنها [illegible]

[illegible] روایات [illegible] کرامت [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] اصحاب [illegible]

[illegible] ابن عباس [illegible] النبی صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] تصریح کرده [illegible]

باحترام قبر تعظیم است برای قبر پیغمبر و نصاری میکردند و اسلاف قدما گذشت و آن بنا و مسجد بر قبر لیس ایراد ما و مکانی است برای دفع حاجت با مرور ماران مار سنگیست
و رجوع آن بسر واسر آن رجوع اتحاد نا کرده انما است استحسان کنند و حیثیت قبر مرئی دارند عکس احسان خواهد بود و لهذا اسم آورده در بخاری جمله از حکم و ذکر کرده حدیث نار
نصاری بنا حدثنا اسمعیل قال حدثنی مالک عن هشام عن ابیه عن عائشة قالت لما اشتکی النبی صلی الله علیه وسلم ذکرت بعض نسائه
کنیسة یقال لها ماریة وکانت ام سلمة وام حبیبة اتتا ارض الحبشة فذکرتا من حسنها یعنی آن حضرت معبد نصاری را که دیده بودند آن را در زمین حبشه ... الجاهلیه ... بود آن کنیسه را نام ماریه
و مسجد ام حبیبه ... فذکرتا من حسنها وتصاویر فیها و بود ام سلمه ... الی امیه ... و ام حبیبه بنت ابی سفیان ... و ... مسطره آمده
بود در زمین حبشه ... نظر کرده ما حول آن معبد و تصویرها که در وی بود ... فرفع رأسه فقال اولئک اذا مات منهم الرجل الصالح بنوا علی قبره مسجدا ثم صوروا فیه تلک الصورة
حضرت پیغمبر ... آن جماعت نصاری ... مردان نیکوکار را ... بر قبر وی مسجد ... صورت اولئک ... تلک الصور ... میکردند در آن
مسجد آن صورتها ... صورتهای صالحان را تا در عبادت ملحوظ ... معمول ... محسوس آورده ... اولئک شرار الخلق عند الله
استجاعت ... حلول ... در باب اهل ... تفصیل ... گشت و ... حدیث مذمت ... مسجد ... مصور ... لقصد تعدد توجه
آن صورتها ... اگر مسجدی ساز بر برای ... مرحوم ... صاحب ان ... بسوی ... برکات آن صاحب قبر ... صاحب ... عرکی یاد ... است موجب
مزید حلاوت و جمعیت ... آن ... آن ... تحواهد بود ... باب من ... حمل ... الی ... القبر ... حدثنا محمد بن
سنان قال حدثنا فلیح بن سلیمان قال حدثنا هلال بن علی عن انس بن مالک قال شهدنا بنت رسول الله قال انس یعنی ام کلثوم دختر پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم ورسول الله صلی الله علیه وآله وسلم جالس علی القبر و حال آنکه آن حضرت ... عینیه تدمعان ... دو چشم او را که
اشک میریخت فقال هل منکم من احد لم یقارف اللیلة ... جماع نکرده باشد ... فقال ابو طلحة انا ... ابو طلحه ... کرا
قال فانزل فی قبرها قال فنزل فی قبرها ... تقریب العهد بمجامعة ... بعیان ... واقع ... و در شب ... بر آن
در باب ... یک ... قال فلیح اراه یعنی الذنب ... ابو طلحه ... قبر ... دلالت ... بر آنکه ... اگر چه
زن باشد ... آن حضرت ... آن ... هنگام ... رنان محرم بوده ... سبب ... ضعف ... فرق ... خواهد بود
و آن حضرت عثمان ... عذری بوده کما قاله النووی قال ابن المبارک قال فلیح اراه یعنی الذنب ... آن حضرت ... میخواهد
از مقارفه ... معارفت ... آمده ولیکن در بخاری ... روایت ... العراحدیث ... آمده ولیکن ملائم نیست این
حال ... حضرت ... حال صحابه خصوصا که در ... کلمات ... قال ابو عبد الله گفت مؤلف موافق عادت خود در تفسیر
لفظ ... قرآن ... لیقترفوا ای لیکتسبوا ... ابن عباس تفسیر کرده باب الصلوة علی الشهید ...
... بخاری ... حکم عدم غسل آنکه ... در جنگ ... در حال
... اصناف ... آن ... مثال اهل ... دیگر ... علما
... مذکور ... و تفصیل ... رساله ... حدثنا عبد الله بن یوسف قال حدثنا اللیث قال حدثنی ابن شهاب عن عبد الرحمن بن کعب
بن مالک عن جابر بن عبد الله قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یجمع بین الرجلین من قتلی احد فی ثوب واحد ... میکرد میان دو مرد ...
... در یک جامه ... اکثر ... مرا ... میکرد ... میکفن میکرد ...
... فی ... و روایت ... کفن کرده
... کفن ... میکرد ... ثم یقول ایهما اکثر اخذا للقرآن ... میفرمود
... یاد گرفتن قرآن فاذا اشیر له الی احدهما قدمه فی اللحد ... گفت ...
... و امر بدفنهم فی دمائهم ولم یغسلوا ... و امر ... جراحات ... غسل ...
... دلیل ... استدلال کرده ... حدیث ... شهید ... فرض کفایت است ...
... عدم غسل ... محمل ...
... روایت ... شهید ...
... روایات

ابن سعد ... و آن حدیث محمد بن مصعب و آن حدیث را گفته بخاری ... لیس حدیث ارده
ان را عطاء بن مسلم روایت کرده و بروی احمد بن محمد بن مصعب
مرسل را ابو داود از حدیث عطاء بن رباح روایت کرده و حدیث مرسل ... در تعلیق الاطلاق ... مؤلف مر
حسین ناصر گواه ... دار قطنی از ابن عباس هر دو قصه مذکوره عمار را
و یک مقصود باشد ... میکند روایت حاکم با عطاء ... روایت کرده و اسناد آن از ابن مسعود ... آمدن مرسل عطاء را موصول آورده از ابن عباس هم
ما بین تفاوت ... و ذکر کرده ... بر حمزه ... دار قطنی ... در بعضی ... حال صحابه ... ابو داود گفته ...
ابن ابی ... روایت ... آورده ... ابو بکر بن عیاش ... ابی الزناد ... دار قطنی ... بیهقی از حدیث ابی مالک ...
... گرده ... حدیث ... بر حمزه ... که علم راوی ... محیط باشد
... تعدد طرق و کثرت روایت ... حدیث ... تا ... الاسلام که ... الامام ...
... سال ... یک باب ساخته ... فتوح الشام ... خراسان ...
ابو بکر صدیق رضی الله عنه عمرو بن عاص را ... بلاد فلسطین ... سلطان ...
حدثنا عبد الله بن یوسف قال حدثنا اللیث قال حدثنی یزید بن ابی حبیب عن ابی الخیر عن عقبة
... و فرمود ... اهل احد که شهید ...
بن عامر ان النبی صلی الله علیه واله وسلم خرج یوما فصلی علی اهل احد صلوته علی المیت تحقیق آن حضرت ...
... حدیث ... صحیح ... در احادیث ... آن محرم ...
... احکام ...
... السان معنوی است که عالم ... آن ... و الطاهر ... احکام ... و ... آن ...
... اظهار کرامت ... حق ... آن ... سال ... عمر ...
... الانسان ... شهید ... احسان ...
... ان فرط لکم ... انی لکم ... عجز ... فرط لکم
عدم جواز ... و انا شهید علیکم ... مطلع ام بر احوال ... حیات ...
مبارک ... بعد از ... حیات ...
... ملائکه ... احوال ... مسعود ... صحیح ...
و ... اعطیت مفاتیح خزائن الارض ... استغفار ...
لانظر الی حوضی الآن ... اعطیت مفاتیح خزائن الارض ...
و اوقات ... صحیح ...
... والله ما اخاف علیکم ان تشرکوا بعدی ... ولکن اخاف علیکم ان تنافسوا فیها
... شهدا ... باب دفن الرجلین والثلاثة فی قبر واحد
... روایت عبد الرزاق ... الرجلین والثلاثة
... اصحاح ... العلا ... النفر الواحد ...
... حدثنا سعید بن سلیمان قال حدثنا اللیث قال حدثنی ابن شهاب
عن عبد الرحمن بن کعب بن مالک عن جابر بن عبد الله ان النبی صلی الله علیه واله وسلم کان یجمع بین الرجلین من قتلی احد ...
... در یک قبر ... جمع ...
باب من لم یر غسل الشهداء ... غسل ...
... غسل ملائکه ...
حدثنا ابو الولید قال حدثنا اللیث عن ابن شهاب عن عبد الرحمن بن کعب بن مالک عن جابر قال قال النبی صلی الله علیه واله وسلم ادفنوهم
فی دمائهم ... یعنی یوم احد ولم یغسلهم ...
... غسل ...

که در سوده عسل مرده انسان را براه هر کس جوی امید بود مسنون است **باب من یقدم فی اللحد** بیان کسیکه اول نهاده شود در لحد آن کسی
که در یک قبر باشد لحد بفتح لام و ضم آن شگاف در گور است که از گوشه در اصل بمعنی میل مکتب حاجت است قال ابو عبد الله وسمی اللحد لانه فی ناحیة
و شگاف گور را لحد بر که آن در یک ناحیت گور است ملحد مائل و کل حائد ملحد و هر جور کننده ملحد است از آنکه میل کرده است از عدل و انصاف بسوی
ستم ملتحدا معدلا و لو کان مستقیما کان ضریحا آنجا الحاد است و مستقیم شگاف را ضریح گویند سیر مستقیم است مسلک است که در ملحد و کل حائد ملحد که در آیة ولن تجد من دونه ملتحدا بمعنی معدلا جای میل است که میل کرده شود بسوی آن
و لو کان مستقیما کان ضریحا و اگر شگاف گور راست باشد لحدی میل بیک جانب آن را ضریح خوانند **حدثنا** محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله بن مبارک
قال اخبرنا اللیث بن سعد قال حدثنی ابن شهاب عن عبد الرحمن بن کعب بن مالک عن جابر بن عبد الله ان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم کان یجمع بین الرجلین
من قتلی احد فی ثوب واحد ثم یقول ایهم اکثر اخذا للقرآن فاذا اشیر له الی احدهما قدمه فی اللحد وقال انا شهید علی هؤلاء وامر بدفنهم بدمائهم ولم یصل علیهم
ولم یغسلهم واخبرنا الاوزاعی عن الزهری عن جابر بن عبد الله قال ابن المبارک اخبرنا الاوزاعی عن الزهری عن جابر بن عبد الله عطف است بر اسناد سابق
معلق بن مبارک است و اوزاعی هر چند کس رسیده و از زهری که تصریح کرده اند انسان بسماع آن از زهری و لیکن او اعمی است ساقط کرده عبد الرحمن شیخ زهری را از میان
اسناد آن ایس است او که گفته است مقول قاله العسقلانی قال کان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم یقول لقتلی احد ای هؤلاء اکثر اخذا للقرآن
حضرت که مسرور بر کشتگان غزوه احد بود کدام یک از ایشان زیاده تر است از قرآن ظاهر این سوال بیان تکثیر رتبه احد بی بالا تقدیم کشادن برای
تقدیم فضل و لیکن ظاهر لفظ تعمیم و روایات سابقه است سوال تعداد تکثیر است پس سائل که مراد احتیاج بیان است راوی آنکه مراد از تکثیر در ثوب واحد قسمت آن را
بهر کس گردید الله اعلم فاذا اشیر له الی رجل قدمه فی اللحد قبل صاحبه پس چون اشارت کرده شد بسوی مردی تقدیم میکرد او را و نهادن در لحد پیش از دیگران
کرامی بود و از حیث اللحد بود اول و اعلم ما ابرز سوده چنانکه در امامت نماز مطلق و گفته اند که این در صورتی است که حسن یکی باشد و در اختلاف حسن هر دو مقدم است بعد از آن
کور که پس آن چنین بشرین قال جابر فکفن ابی وعمی فی نمرة واحدة گفت جابر پس کفن کرده شد پدر من و عم من در یک چادر نمره بفتح نون و کسر میم چادر مخطط از پشم
و مراد عم من مشهور مسبب پسر راه بود ما برادر بود بنداشت لیکن شوهر عمه است که عمرو بن جموح بن زید بن حرام نام داشت لطف چنانکه عم گفته اگر چه مادر جابر که عبد الله بن عمرو بن حرام
بود و مدفون بودند ولیکن در بین للعبد به نام ارض احکام کلان جابر ماسده مربه کشته وقال سلیمان بن کثیر حدثنی الزهری قال حدثنی من سمع جابرا و گفت سلیمان حدیث
کرد مرا زهری گفت حدیث کرد مرا آنکه شنیده است جابر را مراد از ان عبد الرحمن بن کعب است چنانکه در روایت لیث آمده یا عبد الله بن ثعلبه چنانکه در مسانید دیگر از
طریق دیگر عمر طریق لیث موسوم شده پس زهری راوی صحیح نام شده در این حدیث گاه از یکی روایت کند و گاه از دیگری و تسمیم آوردن سلیمان شیخ زهری را و حذف کردن
اوزاعی آن را نامی ضرر نکند در روایت کسی که نام برده آن را زیرا که اعتبار وعلم مرکسی راست که ضبط داشته و زیاده کرده و اگر که با شده حقوقیا و تنبیه حافظ ابن حجر
ذکره العسقلانی **باب** الاذخر والحشیش فی القبر جواز استعمال اذخر که گیاهی مشهور است خوشبو یا گیاهی دیگر در قبر جهت سد کردن رخنها که میان خشتها باشند
باشد و جز آن **حدثنا** محمد بن عبد الله بن حوشب قال حدثنا عبد الوهاب قال حدثنا خالد عن عکرمة عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه واله وسلم
قال حرم الله مکة فلم تحل لاحد قبلی ولا تحل لاحد بعدی حرام کرد است خدا تعالی مکه را و بزرگ حرم گردانید پس حلال نشد مر هیچ یکی را پیش از من و نیست
از من احلت لی ساعة من نهار حلال کرده شد جامن برای من ساعتی در مانی اندک از روز تا آنکه مفتوح شد لا یختلی خلاها بریده نشود گیاه او خلا مقصور گیاه تر
ولا یعضد شجرها و شکسته نشود درخت او ولا ینفر صیدها و رمانیده نشود شکار او ولا تلتقط لقطتها الا لمعرف و جائز نیست که برداشته شود در مین افتاده او را
مگر کسی که شناسانده آن را بمردم مالکه مالک آمده مگر و فقال العباس پس گفت عباس الا الاذخر لصاغتنا وقبورنا مگر اذخر یعنی مستثنی کن آن را از حکم خلا برای زرگران
و برای آنکه محتاج اند بآن در بیان ساخت فقال پس فرمود با جتهاد یا بوحی که الحال یا بیان اعیانی کرده سد در آن الا الاذخر وقال ابو هریرة عن النبی صلی الله علیه
واله وسلم و گفت ابو هریره از حضرت حدیث ای لصاغتنا لقبورنا و بیوتنا برای گورهای خود و خانهای خود بود و هم که مدان متعلق میباشد مسکر دید
آن را الاسی حوب وقال ابان بن صالح بضم اهره و تخفیف موحده عن الحسن بن مسلم بن یناق بفتح تحتیه و تشدید نون و تاف مکی عن صفیة بنت شیبة قالت
سمعت النبی صلی الله علیه واله وسلم مثله مانند آنکه ابوهریره روایت کرده وقال مجاهد عن طاوس عن ابن عباس لقینهم یعنی برای آهنگران
ایشان وبیوتهم بدل لقبورنا و برای خانهای ایشان **باب** هل یخرج المیت من القبر واللحد لعلة آیا بر آورده شود میت از قبر چنانکه این ابی را کرده و در این لحد
چنانکه والد جابر را لعلة برای سببی از اسباب و ظاهر این عبارت سبیل بیان جواز است سببی که ما بعد عرشه ایراد احادیث و تفریع آن لعل سر ایب معنی و لفظ
استفهام در ترجمه چنانکه عسقلانی گفته ما را آنست که قصه ابن ابی قابل تخصیص است و قصه والد جابر نیست ولی تصریح رجوع و سبب در اول سریب سبب است
با الباس قمیص شریف و در آن تطیب جابر نفس حود یا از جمله اسباب و اعذار آنست که ظاهر شد که زمین معصوب است یا آنکه پیدا و را مسیح اتاده ما دران لی
کسی ما مانده کسی که لحد اگر چه لقدر یک درهم باشد و اگر بسیل و غیر آن کرده سود در داکثر علمای عس دهین ست قول مالک و شافعی ولیکن امام

... [illegible] تحسين اگر [illegible] بدون سند [illegible] ...

... [illegible] حدثنا سليمان بن عبد الله قال حدثنا [illegible] ...

... [illegible] رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عبد الله [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] اكرام صاحب را [illegible] ...

... [illegible] معلوم است [illegible] ...

... [illegible] ...

وكان على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم [illegible] تعالى [illegible] عبد الله [illegible] ...

الذي [illegible] رسول [illegible] متصل است [illegible] النبي صلى الله عليه وآله وسلم [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] حدثنا [illegible] المعلول عن عطاء [illegible] ...

... [illegible] النبي صلى الله عليه وآله وسلم [illegible] ...

... [illegible] ...

۱۹ ... [illegible] رسول الله [illegible] صلى الله عليه وآله وسلم [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] العسقلاني [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] والله أعلم حدثنا سليمان بن عبد الله قال حدثنا سعيد بن [illegible] عن [illegible] عن عطاء عن جابر بن عبد الله [illegible] ...

١ پس چون مستحق نیست مر آنکه بر او نماز گزارد و اینهم از راه ورع بود که پدرش گرفتار بود و هر دو روی آگر برای اصل بست عبارت مرتب
برای وهم آن اتمام مرحله کند مسئله مفصل بدارد در سر شکاف بر بست مدعیان قبر و بود در آن حضرت بر سر کسی گرفتار دیگر می‌کسی گفته
بر او حال درباره عمدا رفته برای هرمن آن حضرت بر کسی صاحب بود کر او لا بابد کار مرد که پس آن صاحب گرفته بود و مردم و بود که الولد للفراش
٢ و این حدیث سابق حال گذشته است که گمان کردند مر قبر را باب **حدثنا** عبدان قال اخبرنا عبد الله بن مبارک قال اخبرنا یونس عن معمر قال حدثنی
ابن شهاب عن عبد الرحمن بن کعب بن مالک عن جابر بن عبد الله قال کان النبی صلی الله علیه وآله وسلم یجمع بین الرجلین من قتلی احد ثم یقول ایهم اکثر اخذا
للقرآن فاذا اشیر له الی احدهما قدمه فی اللحد ... دو کس را در یک قبر ... شهید نمی‌کرد ... و گفته می‌شد ... کرد که
مصلحت لحد اگر عمل بی بود ... مر ایشان را ... و امر بدفنهم بدمائهم ولم یغسلوا ولم یصل علیهم ... باب
اذا اسلم الصبی فمات هل یصلی علیه یعنی اسلام آن کودک ... عقلای ... مسئله اختلاف است در علمای حنفیه اسلام صبی عاقل
مقبول است ... اسلام تصدیق و اقرار است ... عبادت ... و اسلام
آورد علی مرتضی رضی الله عنه هنگام ... صحیح ... علیه وآله وسلم ... اسلام ... در قرب بلوغ
... احکام ... او را ... عرب ...
... مر آن کودک را ... اسلام اصحاب و الزام
حکم ... اسلام ... الحسن ... ابراهیم علی صغار
اسلم ... المسلم ... اسلام آن ... صغیر پس ... که اسلام او ... ابن عباس ... امه
من المستضعفین ... ابن عباس ... اسلام ... ابن عباس صغیر بود ... پس از حرب
بدر ... مشرکان ... ابن عباس ... قوم ... ابن عباس ... قوم
کرد مشرکان بود ... اسلام عباس ... صحیح ... الاسلام یعلو ولا یعلی ...
اسلام ... صحیح ... اسلام ... تکلیف بالبلوغ
... **حدثنا** عبدان قال اخبرنا عبد الله عن یونس عن الزهری قال اخبرنی سالم بن عبد الله
ان ابن عمر اخبره ان عمر انطلق مع النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی رهط قبل ابن صیاد حتی وجدوه یلعب مع الصبیان ... عند اطم بنی مغالة
... ابن صیاد ... عبد الله ... معهود است
... یلعب مع الصبیان عند اطم بنی مغالة
... جمع اطام و الطوم ...
ابن صیاد الحلم ... فلم یشعر حتی ضرب النبی صلی الله علیه وآله وسلم ظهره بیده ... ابن صیاد ... آن حضرت
... ثم قال لابن صیاد اتشهد انی رسول الله ... ابن صیاد ... امیین
این ... اسلام ... فنظر الیه ابن صیاد فقال اشهد انک رسول الامیین ... امیین
یعنی عرب ... ام القری ... انسان ... بعثت ... سوء دست
... آن حضرت ... مخصوص ... شیاطین ... جمیع
... آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ... فقال ابن صیاد للنبی صلی الله علیه وآله وسلم ... ابن صیاد
... اتشهد انی رسول الله ... آن حضرت ... اسلام ...
... قاضی عیاض ... در بعض ... ابن صیاد
... اسلام ... آورده ...
... آن ... حال او ...
... ابن صیاد ... ابن صیاد ...
... شیاطین ... انسان ... می‌باشد ... دروغ

[illegible] تعالی النبی [illegible] صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] ... [illegible]

[illegible] رسالت [illegible] صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] ... [illegible]

[illegible] اصحاب [illegible] ... [illegible]

[illegible] ابن صیاد [illegible] ... [illegible]

[illegible] تعالی [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible] صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] ... [illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible] ... [illegible]

[illegible] دعوی [illegible] کلام [illegible] ... [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible] صلی الله علیه [illegible] ... [illegible]

[illegible] ابن صیاد [illegible] ... [illegible]

[illegible] ابن صیاد [illegible] ... [illegible]

صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

علی بن عبدالله [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] ... [illegible]

مدراو سهل اگر چه ماشین مییر حال اسلام است چه بدین صورت بر ابد محکوم باسلام است سعب مدد واگر مادر پسر مسلمان بود پسر کافر پیرو بهمان حکم است گر بزد مالک ولکن قول آخری دانکه امه علی عمر الاسلام عالی قول اوست وآن کان لعیه اذا استهل صارخا صلی علیه وتنکر آواز کند چه در ولادت سال کردن است یه گذار و سود برین اگرچه علی الفور بمرد بحث طهور علامت حیات برد لات ولا یصلی علی من لا یستهل من اجل انه سقط ونام گرد د ولسو درکسیکه آواز نکرده بر رواتست آنکه وی سقط است که ماتم اضاده وحرکت در رضاع وعطسه در حکم استهلال است ذکر البیهقی وان ابا هریرة کان یحدث ان النبی صلی الله علیه واله وسلم قال حکم لولد بیت مر مولود بر فطرت اسلام بحسب انست که ابو هریره بود که حدیث میکرد که بحقیق آن حضرت فرمود ما من مولود الا یولد علی فطرة اسلام نیست هیچ مولود مرادم مگر زاده میشود بر آن مسن معهود که مسلم بر عقل وحواس است که مستعد ومهیا است مدان بیرا امیان حق وباطل ومعرفت حالق تعالی را برکوی که بهست الطریق حال اگر گذاشته سود او را طرف روی ومتعصامی وی تا فرصت فکر پابد بنظر صحیح نگارد در آثار ومصنوعات که دلالت دارد بر کمال قدرت مبدع آنها البته محمول است بر آدمی راد سمت صحیح فطرت خود بر قبول اسلام چه در زمان استاد جان آمده الاعلی فطرة الاسلام یعنی تعرف لیعنی تا آنکه ساسا گردد وی تحریر عقل وتمییز رسد فابواه یهودانه او ینصرانه او یمجسانه لیس ان پدر روی یهودی مگردانند اورا اگر خود یهود باشند یا نصرانی میگردانند اورا اگر خود نصرانی باشند یا مجوسی میکنند اورا اگر خود مجوسی باشند وان خلاف مقتضای جبلت ست که ظاهر شده است پس صحن عوائق از استعمال نظر صحیح واتف بحسوسات وموهومات ودر عقاید ملذات وشهوات جسمانی سر در حکم بهود ونصیر وکلک هنگام صرف این عوارض عائقه آن استعداد وتمکن نظر مدان واصل فطرت است از دست برود ودر زوال مدد که در ان وقت اگر محال کرده شود لمسعف او از عوائق ظاهر شود کامار آن استعداد دائم وستمر ماند چنانکه در طبیعت آب میل بحانب فلو ودر طبیعت حجر میل بحانب سفل نهاده اند اگرچه بعروض عائق از ان جانب آن میل ظاهر نگردد ولیکن بغطار عارت منقطع انکه مستمر ست ومادی نشیجه است آنکه مه که خوانده ابو هریره وبعدازین مذکور شود فطرت بمعنی خلقت ودین آمده واراده معنی بالی چنانکه بعضی گفته موافق روایت دیگر که علی الملة است دلتخار بر ذکر آمده که رحم کرده در تفسیر سوره روم تا آنکه فطرت اسلام است یا اول باستعداد اوست چنانکه گفته شد وگر ظاهرست که الصاف مولود بحقیقت اسلام کرا ممکن است معقول ماند وسری در ای تبدیل مدرست وبالذات مبدل نگردد وبعدازان تشبیه کرد ولادت مولود را بر فطرت سلیم ومعروض آفت داعوجاج از خارج بقول خود کما تنتج البهیمة بهیمة جمعاء چنانکه زائیده میشود ستور ستوری را که تام وکامل است ازروی خلقت وسلیم الاعضاست هل تحسون فیها من جدعاء آیا می بینید دران هیچ نقصان گوش وبینی ودست وپای بریده واگر از خارج آفتی بوی رسید بهمان ماند که زاده بود نیز بقول بیشتر مسلم ابو هریره بیخوانید این آیه را فطرت الله التی فطر الناس علیها الایة لازم گیرید دین خدا را که نشد مقتضای آفرینش خدا که پیدا کرده است مردم را بران تا آخر آیه که در حدیث آمده مذکور شود حدثنا عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا یونس عن الزهری قال اخبرنی ابو سلمة بن عبد الرحمن ان ابا هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم ما من مولود الا یولد علی الفطرة فابواه یهودانه او ینصرانه او یمجسانه کما تنتج البهیمة بهیمة جمعاء هل تحسون فیها من جدعاء ثم یقول ابو هریرة فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله سست بدل مر پیدایش خدا را یعنی که آفریده است بر وجه استعداد معرفت وتهیو قبول حق وتمیز آن از باطل اثر وسمت است بران در حد ذات خود بعرف عوائق در منع استعمال آلات صحیح وظهور آثار آنست ذلک الدین القیم آن موجب فطرت ومقتضای وی نست دین راست ودرست باب اذا قال المشرک عند الموت لا اله الا الله در صورتیکه گوید مشرک نزد ظهور علامات مرگ کلمه توحید را پس اگر پیش از غرغره روح وحالت یاس است مقبول است بالاتفاق واما در عین این حالت مردود است بالاتفاق حدثنا اسحاق بن ابراهیم راهویه ابن منصور قال حدثنا یعقوب بن ابراهیم بن سعد قال حدثنا ابی یعنی ابراهیم بن سعد بن ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف عن صالح بن کیسان عن ابن شهاب قال اخبرنی سعید بن المسیب عن ابیه یعنی مسیب بن حزن بفتح مهله وسکون زاء معجمه ونعدازان نون هر دو صحابی مهاجر بوده انه اخبره انه لما حضرت ابا طالب الوفاة بدرستیکه خبر داد اورا که بحقیق هرگاه رسید ابو طالب را اسباب یعنی علامات وآثار موت وگرچه فائده داشت مراجعت بکلمه توحید در هنگام نزع مگر آنکه حمل کنند آن را بر رجا آن حضرت بنفع اسلام عم وی اگرچه در این حالت باشد چنانکه وعده آن پوشیده نیست جاء رسول الله صلی الله علیه واله وسلم فوجد عنده ابا جهل بن هشام وعبد الله بن ابی امیة بن المغیرة یافت نزد وی ابو جهل را او برد با آن حضرت ابو جهل پیش ازان اسلام آورد در سال فتح وشهید شد قال قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم لابی طالب یا عم قل فرمود آن حضرت مر ابی طالب را ای عم من بگو لا اله الا الله کلمة اشهد لک بها عند الله این کلمه واحد گواهی دهم برای تو این کلمه بر خدا فقال ابو جهل وعبد الله بن ابی امیة پس گفتند آن دو کس بطریق انکار یا ابا طالب اترغب عن ملة عبد المطلب ای ابو طالب آیا اعراض میکنی از دین پدر خود عبد المطلب فلم یزل رسول الله صلی الله علیه واله وسلم یعرضها علیه پس پیوسته آن حضرت میخواند کلمه توحید را بابو طالب ودر عرض می نمود ویعودان بتلک المقالة وباز میگفتند آن دو کس آن مقاله خود را امری حتی قال ابو طالب آخر ما کلمهم به تا آنکه گفت ابو طالب آخر کلامی که تکلم کرد مر مردم را هو علی ملة عبد المطلب ابو طالب بر دین عبد المطلب ست ظاهر آنست که اراده خود کای ابا از تعرف روات ست بحث کراهت تکلم الضمیر متکلم در بین مقال وان تصرف حسن ست وتحمل که هو لفظ ابو طالب باشد تعبیر کرده

پس بود الطریق هست و ابی ان یقول اکرواسکه گفتم لا اله الا الله تعالی رسول الله پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم واما والله لا یستعمرن لک مالم
انه عنه ما انا باس سوگند خدا بر آنکه استغفار میکنم برای تو مادام که منع کرده نشوم از آن بعد کانات معلوم کردانی نازل الله فیه پس نازل کرد خدا تعالی این آیه را
ما کان للنبی والذین آمنوا الایه یعنی سزاوار نیست پیغمبر را و مسلمانان را که استغفار کنند برای مشرکان اگرچه اهل قرابت ایشان باشند بعد از آنکه ظاهر شد که آنها دوزخیان اند کرده شد
برکم یاب الحرمد علی القبر بهلوس سیاح بر حسب گور خبر در اصل نماحی که بزرگ امدی حد اگر ده باشد داده ام که بزرگ دار و سعف تامند خرید که الی الصحاح داوصی
مسلمان حصین لا اسلحان بجعل علی قبره جریدتان و وصیت کرده لود بربده صحابی که گرد امیده شود در قبر او دو شاخ درخت این حسین است روایت معلق و دیگر
اکرچه در اینجا نیست روایت و سود در ظاهر قبر بحسب مرگ عمل قبل آن حضرت امید تخفیف بر ام احتصاص دارد خاص معنی نیست بدلیل قاطع و قواعد کبرا و گردانید
حرید بین داخل مراسد تحت مرگ لسورة ملیه عمل ما عرس برناوب الفصال ایکه سبب کیف او و نظاره مدرب و حمهور سامرا عن النظر سعف این ماثر ان عمر گونه بسیار
معنی احتصاص تعلق جریدتین هست له منع آن حضرت بنام مرده هر کس را احاله بر مرده عهیده برای تعلیق تمیکند میسر الکرعلی او حاکجا ار اس عمر مفهوم
کرده تو نشسته و ماند که بر بن تعدیر تصدیق و خواندن قرآن ملکه دعا و استغفار و دیگر اعمال خیر برای میت جیاید که تعلیق نکند و آن خلاف مذهب محققین است از
اهل سنت و نماند در حرمت مار حریکه سحره طبیه نیست حاصیتی نهاد باشد در تخفیف عذاب که مطلع شد بر آن پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و ما که تر رسیده ایم
مگر آنکه از کلام شریف فهمیده ایم که تا هنگام عدم جفاف تخفیف کنند و نسبت کرد آن حضرت آب در بن معنی معصود اگرچه وضع آن از دست مبارک کار گرد بدین ناسیدسو
ناهد آنکه در سائر امکنه و خواص آن گفته اند رای ابن عمر فسطاطا علی قبر عبد الرحمن و دیدا ابن عمر خیمه را بر قبر عبد الرحمن بن ابی بکر صدیق رضی الله عنهم فسطاطا و ان کم
ذلک خیمه و مرگا بزرگ تعالی ازعه یا علام پس گفت ابن عمر دور کن آن را ای علام فسطاط که تعلم عالسه که در انجا بود و امام بطله عمله بر وی خیمه سحس حامه سنگدار و ما
مگر عمل نیک او و سایه عمله نیست را فائده نکند و ضرب خیمه بر قبر در سلف مختلف فیه آمده مروی است که روزی عمر رضی الله عنه خیمه بر قبر ریب نیت جحش و عاسه بر قبر برادر خود
پس دور کرد آن را ابن عمر و محمد بن حنفیه بر قبر ابن عباس و وصیت کرد ابو هریره که نمی بر قبر وی خیمه ایران و کره وسته آن را احمد و ابن حبیب مالکی گفته گمان
میبرم آن را ناه و ستر بر حاکر برد حرف از ستر در آن لعله البقیعی فی باب ما تکره من اتخاذ المساجد علی القبور و ساند کراید وار این آثار در بن باب مناسبت است زیرا
صعب ضرب بر قبر است که لفظی ابا سر است ک بر نیت تعلیق کنند چون وضع جریده بر قبر دلیلی بعادت واتکاب البعیض چون ضرب فسطاط مگر آنکه بعرض صحیح باشد چون سایه بر مستحق
احسان آن و لفظی لا باس بر حسا بجار خارجه بن زید عمر و قال و کعب خارجه بن زید بن ثابت انصاری که یکی از تابعین است و فقهای سبعه مدینه است با منی
سادات العمر سن تحقیق و تشدید مدمومه حمع سامی و من تکان و ان باشد نا و سید الذی ملت قبر عثمان بن مظعون حتی بجاورده و دیدم خود را و حال آنکه ما جوان بودیم در
هنگام خلافت عثمان بن عفان رضی الله عنه تحالی از شما بزرگ از روی جستن کسی بود که می جست قبر عثمان بن مظعون را تا آنکه در میگذشت آن را و گفتم اندکاین بار
ملندی مراین مطعون کرد هر کس تیزی است آن بار جست و خو ارملندی ساختن قبر از سطح زمین حال آنکه بر تعلیق بگردد و وضع جریده در آن مناسبت در این باب آورده بودن
آن تکلف ظاهر است و قال و کعب عثمان بن حکیم انصاری مدنی کوفی و عبیدالله گر م در سفر خارجه بن زید را که رسیده است مرا از ابی هریره که میگفت اگر نشستم بر اخگر
پس بسوزد مرا مدرحان گوشت من تا آنکه تمام کند کار مرا دوست تر است مرا از اینکه نشستم بر قبری حاجه مسند و در مسند کسر و گرفته و مسلم نحو آن مرفوعا او ده احمد و دیگران
خارجه باخلیسی علی قبر گرفت دست مرا خارجه پس نشاند مرا بر قبری احبرتی عن عمه یزید بن ثابت قال انما کره ذلک لمن احدث علیه و مراد
مراد از عم خود مرد بن ثابت که او گفت مکروه نشستن بر قبر مگر کسی که حدث کند بر آن از بول و غائط ما عام مراد استنجا از بول و ما مراد است مساوی میشود آن روایت
کرده طحاوی بر طریق از ابی هریره مرفوعا که فرمود آن حضرت کسیکه نشست بر قبری تا بول کند بر وی یا غائط کند پس گویا نشسته بر اخگری و از این باب آورده که گفت
نهی کرده است آن حضرت از جلوس بر قبر مگر برای بول یا غائط و گفته که حال باین صحت لعاب اند و تاب شده بیان که جلوس منهی عنه در آن حاجت مسلم و غیر وی از ابی مرثد
غنوی روایت کرده که گفت شنیدم آن حضرت را که میفرمود منشینید بر قبور و از جابر مانند آن معمول است و بمعنی جلوس معنی برای غائط و بول و امام نووی و دیگر کسی داخل
است در نهی و حکایات کرده مد است آن از علی بن ابیطالب و ابن عمر رضی الله عنهم و همین است قول ابی حنیفه و ابی یوسف و محمد بیهقی گفته پس آنچه ذکر کرده امام طحاوی
در کتب خود که نیست سر کردن قبور حرام است و محض جواب کردن بران نیست که منفی برای طحاوی اهلم باین است مذهب علما حصومثا اسحاب که فقهی شیوه ایشان رسیده با محمد
این قول طحاوی محمول بر روایت از ابی حنیفه و محمد جواب لودگر به امام محمد در آثار بعد از آنکه روایت کرده از ابو حنیفه باسناد خود از ابن مسعود که منکف بر آنچه انکه بود
کم برامگری دوست تر است نسوی من از سکه وطی کنم بر قبری معتمد گفته نکرو است وطی بر قبر معتمد از این قول ابو حنیفه است الحاصل این مسئله مختلف فیه است میان
اکثر و مسهور علمای باکراهت مطلقا و مذهب مالک و روایت طحاوی از علمای ملت عدم کراهت است و قال نافع کان ابن عمر یجلس علی القبور و گفت نافع بود ابن عمر که
می نشست بر قبرها این تسمیه گفته ظاهر آنست که این بر آثار آمده است که بعضی روات آن است موقع در سحالوشر و این قول مدعو الوالید باجی شمار کرده مدهم
گذشت و اعتماد مع مرادهم والله اعلم حلیاتنا علیه موسوی چنانکه در ذیل این سبیل است از ابی ریحی و تفع شده با این عمر باسی کسی حد شمه دیگران تحسین کرد

قال حدثنا ابو معاویة محمد بن خازم عن الاعمش عن مجاهد عن طاوس عن ابن عباس در کتاب الوضوء در شمار این حدیث عن مجاهد عن ابن عباس گفته و هر دو
صحیح است چه مجاهد روایت میکند از طاوس و هم از ابن عباس قال مر النبی صلی الله علیه وآله وسلم بقبرین یعذبان گفت ابن عباس گذشت آن حضرت بدو قبر که عذاب
کرده میشد اهل آن فقال انهما لیعذبان پس فرمود تحقیق صاحبان این دو قبر آئینه عذاب کرده میشوند و ما یعذبان فی کبیر و عذاب کرده نمیشوند در گناهی که بزرگ
باشد در گمان مردم یا آنکه دشوار بود بر ایشان اگرچه در واقع بزرگ است اما احدهما فکان لا یستتر من البول اما یکی ازین دو پس بود که پرده نمیگرفت از بول و کشف
عورت میکرد یا ستر و حفظ نمیکرد از بول تا آنکه آلوده میشد بر ثیاب بول و ثانی مناسب ترست بروایت مسلم که لا یستنزه من البول است از استنزاه یعنی
پاکی و احتیاط نمیکرد از بول و اما الآخر فکان یمشی بالنمیمة و اما دیگر از ایشان پس بود که میرفت در مردم بسخن چینی و غماز میکرد سخن را و نقل می انگیخت ثم اخذ
جریدة رطبة فشقها بنصفین باز گرفت آن حضرت شاخ تر از درخت خرما پس شگافت آن را دو نیمه ثم غرز فی کل قبر واحدة پس فرو برد در هر قبر یک پاره را فقالوا
یا رسول الله لم صنعت هذا پس گفتند ای رسول خدا چرا کردی این عمل را فقال لعله ان یخفف عنهما مالم ییبسا پس فرمود امید است که سبک کرده شود عذاب
ایشان ما دام که خشک نشود این پاره چوب و این تعلیل ظاهر در آن است که رطوبت شاخ را دخلی در تخفیف است در قبر میت و شاید که آن بسبب حیات شاخ باشد
در هنگام ثواب و حیات سبب تسبیح است و تسبیح و رحمت سبب تخفیف است و لهذا احتیاط کرده اند که در حسب میشود تا آنکه تحرک لمسه است وازین است که معارف شده
درین زمان اما ماحق دانسته اند در صحرا قبور و ساحت حدیث بتفصیل در کتاب الوضوء در باب من الکبائر ان لا یستتر گذشت و در حدیث دلالت است بر عذاب
القبر که در باب علیحده مذکور شود باب موعظة المحدث عند القبر استحباب پند دادن عالم وکسیکه امر بحدیث است و مذکر بودن وی ثواب و عقاب و ترسانیدن
از عواقب امور و احوال الآخرة نزد قبر تعود اصحابه حوله و نشستن یاران گرد او و حاضر شدن میگرد و ما احیا از مجلس وعظ و درس و ذکر منع میشود میت را ما
سبب نزول رحمت نزد آن کرد ابو العبد ازان تفسیر کردن بعضی الفاظ قرآن الغرض که مناسب مقام وعظ و ذکر است و گفت خرجون من الاجداث که در سورهٔ معارج
اجداث در آن بمعنی القبور است بعثرت در اذا السماء انفطرت بمعنی اثیرت یعنی و شکافته قبور بر زبر کرده شوند و برانگیخته شوند اصحاب آن و ایشان کرده شوند بمعنی
محاورهٔ عرب که میگوید بعثرت حوضی لفظ مشکل بمعنی جعلت اسفله اعلاه گردانیدم زیر آن را بالای آن کلا یعاض بقاف و صاد معجمه کلام ایساع است مر تفسیر یوفضون
در قول و شنالی که هم در سورهٔ معارج است کانهم الی نصب یوفضون وقرا الاعمش و خواهد است این آیهٔ مذکوره را الی نصب بفتح نون و سکون صاد
بمعنی الی شیء منصوب یستبقون الیه گویا بسوی چیزی برافراشته شده می شتابند که کدام یکی از ایشان اول است
که والنصب بضم اول دلعه جمع النصاب است بمعنی و اسحه بربا کنند برای پرستش و الصیحة مصدر بمعنی برآوردن یوم الخروج که در سورهٔ ق است مراد روز خروج
من القبور ینسلون در سورهٔ معارج بمعنی یخرجون است در قول وی تعالی الی ربهم ینسلون حدثنا عثمان بن محمد بن ابی شیبة قال حدثنا جریر عن منصور عن سعد
بن عبیدة عن ابی عبد الرحمن عن علی بن ابی طالب کنا فی جنازة فی بقیع الغرقد گفت علی مرتضی رضی الله عنه بودیم ما در کار جنازه در بقیع که مقبرهٔ اهل مدینه است و
غرقد بفتح معجمه و سکون را و فتح قاف نام درختی بود در آنجا اضافه کرده میشود بوی بقیع فاتانا النبی پس آمد ما را پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فقعد وقعدنا حوله
پس نشست و نشستیم ما گرد وی و معه مخصرة و با آن حضرت مخصره بود بکسر میم و سکون خای معجمه و فتح صاد مهمله بمعنی آنچه تکیه کرده میشود بر آن چون عصا و جز آن و اخذ میکرد
از بالا رساله که اشاره میکند بدان فنکس خطاب کند و حشی فنکس جعله بمخصرته و گفت صاحب القاموس نکس بجمل میکند نعجه سر فرو کرد و گفت که مرد در فکر
سخن کرد و دست و هست چنانکه هنگام فکر وا میکنند ثم قال ما منکم من احد پستر فرمود نیست از شما هیچ یکی از نفس منفوسة مست هیچ ذاتی مخلوق بمعنی
تکرار اگر لفظ دیگر برای تاکید عموم یا که مکانها من الجنة والنار مگر آنکه نوشته شده است جای او از بهشت و دوزخ که این نفس فلان مستی و این
جای فلان در دوزخ است و الا قد کتبت شقیة او سعیدة و دیگر آنکه نفس نوشته شده که بدبخت است یا نیک بخت این مر برای تاکید بمعنی استمرار اول است فقال رجل
پس گفت مردی از ابو بکر صدیق یا عمر فاروق یا شخصی دیگر یا سراقة بن مالک رضی الله عنهم چنانچه روایات مختلف آمده یا رسول الله افلا نتکل علی کتابنا و ندع العمل ای ترک
ما یعد نکتیم اعتماد نکنیم بر نوشته ازل خود و نگذاریم عمل را یعنی علم ایست بر نوشته یعنی چون در آمدن بهشت یا دوزخ معین شده است عمل پس چرا شکیم کسی کار لعدیر
بر میگردد فمن کان منا من اهل السعادة فسیصیر الی عمل اهل السعادة بر راه کسیکه هست از ما سابقه تقدیر او اهل سعادت پس عن قریب است که بالضرورت میگردد
بسوی اهل سعادت بی اختیار و اما من کان منا من اهل الشقاوة فسیصیر الی عمل اهل الشقاوة و اما کسیکه ما بود از ما در سابقه تقدیر از اهل شقاوت پس عن قریب است
که بگردد البته بسوی عمل اهل شقاوت بی اختیار پس جز ازان خود سعی کنیم و سعیت تا اثر کسیم و چه فائده دارد هر چه که نوشته اند خواهد شد قال فرمود عمل کنید یعنی
امتثال بامر فرمان الهی را مقتضای عبودیت و محکومیت است بی لعب که امور مقدر معلق باسباب قدرت محکوم در اسباب عدم است از اسباب عدم و آلات ست که ممکن نمیشود در
برعمل و ترک آنچه بجا آورده است کار و بار خود اشعه رحمت است و شمار رحمت بی اهتمام مناسب تعطیل و تقصیر عمل کند آن بسان سعادت است اگرچه سر آن در سابق آید
هم از سابقه نصاد و حکم تکوینی که بموجب آن کسی و موجب در عمل آرد را گردد و در ست بپی چیزیست از سه است آنکه برای آن چیز اسعاد است و شقاوت اما اهل السعادة فسیسرون لعمل السعادة

[illegible]

وصدق [illegible] تا گفته شود [illegible] اگر [illegible] الحق را [illegible] کرد و کلمه الطیبه [illegible] که این [illegible]

[illegible] باب ما جاء فی قاتل النفس [illegible]

[illegible] حدثنا [illegible] حدثنا [illegible] قال حدثنا خالد [illegible] عن ثابت بن الضحاک [illegible]

[illegible] عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من حلف بملة غیر الاسلام [illegible]

[illegible] اسلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] گوید لا اله الا الله محمد رسول الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اسلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وقال حجاج بن منهال حدثنا جریر بن حازم عن الحسن قال حدثنا جندب [illegible] فی هذا المسجد [illegible]

[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] قال الله تعالی بادرنی عبدی بنفسه [illegible]

[illegible]

[illegible] حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب قال حدثنا ابو الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة قال قال النبی صلی الله علیه وسلم

الذی یخنق نفسه یخنقها فی النار [illegible]

[illegible] باب ما یکره من الصلوة علی المنافقین

والاستغفار للمشرکین [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل

عن ابن شهاب عن عبید الله بن عبد الله عن ابن عباس عن عمر بن الخطاب [illegible] عبد الله بن ابی ابن سلول [illegible]

عبدالله بن ابی است و سلول نام مادر عبدالله است پس ابن سلول صفت عبدالله باشد لهذا ابن را در ابن ثانی الف نویسند ابی بضم همزه و فتح موحده و تشدید تحتیه و سلول بفتح مهمله
و ضم لام اول دعی له رسول الله خوانده شد برای او حضرت صلی الله علیه وآله وسلم لیصلی علیه تا نماز گذارد بروی فلما قام رسول الله پس چون ایستاد رسول الله برای نماز وثبت
صلی الله علیه وآله وسلم وثبت الیه جستم بسوی آنحضرت و گفتم یا رسول الله اتصلی علی ابن ابی وقد قال یوم کذا کذا وکذا کذا اعدد علیه قوله میشمردم برای او سخنان
و قال آنکه گفته بود در روز چنین و چنان اعدد علیه قوله میشمردم بر وی سخنان او فتبسم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وقال
اخر عنی یا عمر پس تبسم کرد آنحضرت و فرمود دور شو از من ای عمر فلما اکثرت علیه قال انی خیرت فاخترت پس چون بسیار عرض کردم بر آنحضرت گفت بدرستیکه من مخیر کرده شده ام
در مورد استغفار و عدم استغفار برای ایشان که در مورد استغفر لهم او لا تستغفر لهم اختیار کردم استغفار را لو اعلم انی ان زدت
علی السبعین یغفر له لزدت علیها اگر بدانم که اگر زیاده کنم بر هفتاد استغفار آمرزیده شود او زیاده کنم برآن قال فصلی علیه رسول الله ثم انصرف
گذارد بروی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ثم انصرف فلم یمکث الا یسیرا پس برنگشت آنحضرت از نماز پس درنگ نکرد مگر اندکی تا آنکه نازل
شدند دو آیت از سورهٔ براءت ولا تصل علی احد منهم مات ابدا تا هم فاسقون که نماز مگذار بر هیچ یکی از منافقان که مرده باشد هرگز تا قول خدا تعالی وهم فاسقون
گفت پس قال فعجبت بعد من جرأتی علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یومئذ والله ورسوله اعلم گفت عمر پس در عجب شدم از دلیری خود که در کلام بر آنحضرت کردم
در روز حال آنکه خدا و رسول وی دانا تر است ... اگر چه مخالف رای او ... باشد ... فضل الله
که اعتماد و حسن ... باب ثناء الناس علی المیت ... پس خوبی و صفات جمیله و خصال حمیده ... آمده
بحوث اعجاب ... حدثنا آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا عبد العزیز بن صهیب قال سمعت انس بن مالک یقول مروا بجنازة
فاثنوا علیها خیرا گذشتند صحابه بر جنازه پس ثنا کردند بروی بخیر فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم وجبت ثم مروا باخری فاثنوا علیها شرا
جنازهٔ دیگر پس ذکر کردند بروی ... فقال وجبت پس فرمود ... بد ...
و بعضی ... اموات فقال عمر بن الخطاب ما وجبت پس گفت عمر رضی الله عنه چه چیز واجب شد
فقال هذا اثنیتم علیه خیرا فوجبت له الجنة پس فرمود این ... ستودید او را بنیکی پس واجب شد برای او بهشت وهذا اثنیتم علیه شرا فوجبت له النار
واین میت دیگر که ذکر کردید ... پس واجب شد برای او دوزخ ... اگرچه ... خلاف آن باشد
انتم شهداء الله فی الارض ... گواهان خدا اید در زمین
هر که گواهی دهید به نیکی ... مقبول است ... اگر ... جمیع اهل خیر و صلاح ...
و اهل ... دیگر المؤمنون شهداء الله فی الارض ...
... گفته الناس ... حدیث حاکم ... ملائکه ... آدم ...
حدثنا عفان بن مسلم هو الصفار ... حدثنا داود بن ابی الفرات عن عبد الله بن بریدة عن ابی الاسود ...
دال و سکون همزه ... و سکون تحتیه ... ابو الاسود ...
امیر المؤمنین علی رضی الله عنه ... قال قدمت المدینة وقد وقع بها مرض گفت ابو الاسود آمدم در مدینه ... واقع شده بود
بیماری ... فجلست الی عمر بن الخطاب فمرت بهم جنازة فاثنی علی صاحبها خیرا ... امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه ...
... فقال عمر وجبت ثم مر باخری فاثنی علی صاحبها خیرا فقال عمر وجبت
... ثم مر بالثالثة فاثنی علی صاحبها شرا فقال وجبت ...
... فقال ابو الاسود فقلت وما وجبت ...
... یا امیر المؤمنین قال قلت کما قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم ...
... ایما مسلم شهد له اربعة بخیر ادخله الله الجنة ... گواهی دهند برای وی چهار کس ...
... فقلنا وثلاثة قال وثلاثة فقلنا واثنان قال واثنان ثم لم نسأله عن الواحد ...
... مقام شهادت ...
... احوال ...
... ستم ... شهادت ... چهار کس ...

[illegible] که اعمال از معصی باشند
[illegible] اگر خواهد [illegible] و اگر خواهد [illegible] تمام [illegible] استقلال [illegible] وجه ظاهر
[illegible] که [illegible] تعمق [illegible] گردد [illegible]
[illegible] اگر [illegible] تحقیق [illegible] قول
[illegible] عذاب القبر [illegible] سوال منکر و نکیر [illegible]
و عذاب [illegible] مسلمانان [illegible] خلاف آن [illegible] معتزله [illegible] انسان [illegible] انکار آن [illegible]
[illegible] معتزله [illegible] انسان [illegible] شرح المقاصد [illegible]
[illegible] امکان [illegible] عادات [illegible]
[illegible] سوال [illegible] جمیع [illegible]
[illegible] اهل حدیث [illegible]
انسان [illegible] خلاف [illegible]
[illegible] سوال [illegible]
[illegible] طعام [illegible] حاصل [illegible]
[illegible] حیات [illegible]
[illegible] حیات [illegible]
[illegible]
[illegible] عذاب [illegible]
[illegible] عذاب [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] علم [illegible] عذاب [illegible]
[illegible] انسان [illegible]
[illegible] صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]
[illegible] صحابه [illegible]
[illegible] عقل [illegible]
[illegible] علی [illegible] عذاب القبر [illegible]
[illegible] عذاب [illegible]
[illegible] الظالمون فی غمرات الموت والملائکة باسطوا ایدیهم [illegible]
[illegible] انسان [illegible] عذاب [illegible] عذاب [illegible]
[illegible] عذاب [illegible]
[illegible] عذاب [illegible]
[illegible] ابن ابی حاتم [illegible] عذاب [illegible]
[illegible] النار یعرضون علیها غدوا وعشیا [illegible]
[illegible] ادخلوا آل فرعون اشد العذاب
[illegible] عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]
[illegible] صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] المؤمن فی قبره [illegible]

فرشتگان سؤال کرده شود مومن شهادت دهد که لا اله الا الله وان محمدا رسول الله پس شهادت میدهد که رسول الله است پس آنست مراد بقول خدا یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت پس کلمه توحید
و مراد بقول حق تعالی یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة ثابت میدارد خدا مسلمانان را بقول ثابت در زندگانی دنیا و در آخرت یعنی در وقت سؤال قبر حاصل معنی آنکه
در دنیا و اول منزل آخرت قبر است معلوم شد که آنکه ایمان ثابت دارد در قبر هم ثابت باشد **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة بهذا وزاد
یثبت الله الذین آمنوا نزلت فی عذاب القبر یعنی این آیه در باب عذاب قبر فرود آمده است بر آن گواه اند که ثبات ایمان در قبر باشد و حاصل این حدیث آنست که
در عرف ایمان اثبات ادراک میکند یعنی مقام ثابت را و ادراکات فرشتگان سؤال در قبر از آن مومن باشد عادة اگر چه این همه آسان شود بفضل الهی و دائم میباشد و ساکن مومن
در قبر او اکرام بسیار میشود که اثر این قبر بر مردگان معلوم است که بر مومنان صفت نیکو مینماید بعد از آن سؤال والله اعلم بحقیقة الحال **حدثنا** علی بن عبد الله
قال حدثنا یعقوب بن ابراهیم قال حدثنی ابی عن صالح عن ابن شهاب قال حدثنی نافع ان ابن عمر اخبره قال اطلع النبی گفت ابن عمر واقف شد پیغمبر
صلی الله علیه واله وسلم علی اهل القلیب بر سر اهل چاه که مرده مشرکان در آن افتاده بودند فقال هل وجدتم ما وعد ربکم حقا پس فرمود بطریق استفهام آیا یافتید آنچه وعده کرده بود
پروردگار شما است درست فقیل له تدعو امواتا پس گفته شد بآن حضرت را که میخوانی مردگان را فقال ما انتم
باسمع منهم ولکن لا یجیبون پس فرمود نیستید شما شنواتر از ایشان ولیکن جواب نمیدهند و در حدیث دلیل است بر آنکه مردگان ادراک میکنند
حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا سفیان عن هشام عن ابیه عن عائشة قالت انما قال النبی صلی الله علیه واله وسلم انهم لیعلمون
الآن ان ما کنت اقول لهم حق گفت عائشه که جز این نیست که گفت آنحضرت که ایشان اکنون میدانند که آنچه میگفتم مرایشان را حق است
و انکه الحال در شنودن بود و قال الله انک لا تسمع الموتی و تحقیق گفته است خدا تعالی که تو نمی شنوانی مردگان را و این بنا بر انکار عائشه قول ابن عمر را بود که عدم اسماع موتی
اگر بنا بر عدم سماع موتی بودی تحقیق پس مراد آن حضرت آن است که تو نمی شنوانی بلکه خدا میشنواند بر حاشیه آنکه انک لا تهدی من احببت مراد عدم اسماع موتی عدم
اجابت کافر است در حق ایمان بر مول آن و در حدیث کفار ایمان و مخالفت کرده اند جمهور اهل سنت در قبول قول ابن عمر را در موافقت راویان مگر در روایت آن رسول
سوی روایت ثقه مگر بیقین که نفی امداد او است در دلالت که در ترجیح بالخصوص است اما روایت عائشه و روایت ابن عمر تواند که فرموده باشد آن حضرت هر دو قول را پس
یاد داشت عائشه یکی را و گفته اند که نامه بوده عائشه حاضر و نگریسته روایت کرده آن را ابن عمر حسن که جائز باشد که مرده در حال موت عالم باشد چنانکه بحو مرکز آن را عائشه جائز باشد انکه
سماع باشد گوش سوی سر چنانکه جمهور گویند یا گوش روح و این که اسناد میداد سؤال را بر روح بی رجوع بدن تحقیق باشد و احادیث سمع مست چنانکه در باب المیت یسمع خفق
نعالهم گذشت **حدثنا** عبدان قال اخبرنی ابی عن شعبة سمعت الاشعث عن ابیه عن مسروق عن عائشة ان یهودیة دخلت
علیها فذکرت عذاب القبر رفت بنزد عائشه که تحقیق زنی یهودیه در آمد بر عائشه پس ذکر کرد عذاب قبر را فقالت لها اعاذک الله من عذاب القبر پس گفت آن زن عائشه را اعاذ الله
پس عائشه پرسید رسول الله صلی الله علیه واله وسلم عن عذاب القبر از عذاب قبر
گفت آیا مرده را عذاب قبر حق است پس فرمود آری عذاب قبر حق است و روایات متواتر است در ثبوت عذاب قبر و این حدیث طاهر
روایت شد که تمام حدیث است و شرح ادب در روایت مذکور است که مذکور شد قالت عائشة فما رأیت رسول الله صلی الله علیه واله وسلم بعد صلی صلوة الا
تعوذ من عذاب القبر گفت عائشه پس ندیدم آن حضرت را بعد از آن سؤال و جواب که نماز گزارد نمازی را مگر آنکه پناه میجست از عذاب قبر است که آن حضرت اول از عذاب قبر
را ندانسته بود و در روایات مسلم آمده که گفت عائشه در آمد بر من زنی از یهود پس گفت که شما عذاب کرده میشوید در قبر پس گفت که ترسید آن حضرت و فرمود
که یهود عذاب کرده میشوند ... پس بعد از آن حضرت ... عذاب قبر
... آن حضرت قول یهودیه را ... پس آن حضرت عذاب قبر ... دیگر ... انکار کرد عذاب
... و آن حضرت که وحی نازل شد ... عذاب قبر ... کسوف ... عذاب القبر ... عائشه ... سؤال
... آن حضرت ... عذاب قبر ... مومنین ... کسوف ...
آنحضرت را علم عذاب مومنین ... تاریخ کسوف ... آخرت ... قول و سعال جب الله
الذین آمنوا ... آیت عذاب کفار ... آن حضرت انکار ... عذاب مومنین ... قال العسقلانی و ظاهر
حدیث ... الذین آمنوا ... عذاب قبر ... دلالت ...
در آخر ... والله اعلم ... عذاب القبر حق ... عذاب القبر در حدیث مذکور ... روایات ...
ظاهر روایت ... **حدثنا** یحیی بن سلیمان قال حدثنا ابن وهب قال اخبرنی یونس عن ابن شهاب قال اخبرنی عروة بن الزبیر انه سمع
اسماء بنت ابی بکر تقول قام رسول الله صلی الله علیه واله وسلم خطیبا فذکر فتنة القبر التی یفتتن فیها المرء ...

در حفظ [illegible] کرد مسعود روی مرد [illegible] کرد ذلک شیخ المسلمین [illegible] تا السدل عظیم [illegible] و حدیث صحیح است [illegible]

[illegible] مخصوص وارد [illegible] حدثنا عباس [illegible] بن الولید قال حدثنا عبد الاعلی قال حدثنا سعید بن ابی عروبة عن قتادة عن انس

ان ما [illegible] رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال ان العبد اذا وضع فی قبرہ وتولی عنہ اصحابہ انہ لیسمع قرع نعالہم [illegible]

[illegible] بر روی [illegible] شود [illegible] ما کنت تقول

[illegible] فی ھذا الرجل [illegible] محمد [illegible]

[illegible] الرجل محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم [illegible] اشھد انہ عبد اللہ ورسولہ [illegible]

[illegible]

[illegible] اشکال [illegible]

[illegible] ماشاء اللہ [illegible] قال [illegible]

فیقول اشھد انہ عبد اللہ ورسولہ [illegible] انظر الی مقعدک من النار قد ابدلک

اللہ مقعدا من الجنة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قال قتادة [illegible]

[illegible] ما کنت تقول فی ھذا الرجل [illegible]

[illegible] کنت اقول ما یقول الناس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الا الثقلین [illegible]

[illegible] یثبت اللہ الذین آمنوا [illegible] ویضل اللہ الظالمین [illegible]

[illegible] باب التعوذ من عذاب القبر

[illegible] حدثنا محمد بن المثنی [illegible] حدثنا شعبة قال حدثنی عون بن ابی جحیفة [illegible] عن البراء بن عازب

عن ابی ایوب الانصاری [illegible] قال خرج النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وقد [illegible]

[illegible]

[illegible]

قال [illegible] عن البراء عن ابی ایوب عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم [illegible] حدثنا

[illegible] حدثنا [illegible] موسی بن عقبة قال حدثتنی ابنة خالد بن سعید بن العاص [illegible]

[illegible] النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وھو یتعوذ من عذاب القبر [illegible]

[illegible] حدثنا مسلم بن ابراھیم قال حدثنا ھشام

قال حدثنا یحیی عن ابی سلمة عن ابی ھریرة قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یدعو ویقول اللھم انی

اعوذ بک من عذاب القبر ومن عذاب النار ومن فتنة المحیا والممات [illegible]

[illegible] ومن فتنة المسیح الدجال [illegible] باب عذاب القبر من الغیبة والبول

حدیث است که عدم احتیاط در بول سبب عذاب قبر است و امر دیگر غیبت و سخن چینی که آن نیز در موضع کبیره شمرده [illegible]

... [illegible] **حدثنا** قتیبة قال حدثنا جریر عن الاعمش عن مجاهد عن طاؤس عن ابن عباس

قال مر النبی صلی الله علیه وسلم علی قبرین فقال انهما لیعذبان ... گذشت آن حضرت بر دو قبر ... [illegible]

... ثم قال بلی ... کان احدهما لا یستتر من البول ... [illegible]

... [illegible] ... کان الاخر یمشی بالنمیمة ...

من البول ... ثم اخذ عودا رطبا فکسره باثنتین ... [illegible]

ثم غرز کل واحد منهما علی قبر ثم قال لعله یخفف عنهما ما لم ییبسا ... [illegible]

... **باب** المیت یعرض علیه مقعده بالغداة والعشی ... [illegible]

حدثنا اسمعیل قال حدثنی مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان احدکم اذا مات عرض علیه مقعده بالغداة والعشی

... [illegible] ... ان کان من اهل الجنة فمن اهل الجنة ...

... وان کان من اهل النار فمن اهل النار ... [illegible]

... [illegible] ...

... **باب** کلام المیت علی الجنازة ... [illegible]

... [illegible] ... **حدثنا** قتیبة قال

حدثنا اللیث عن سعید عن ابیه انه سمع ابا سعید الخدری یقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وضعت الجنازة فاحتملها الرجال علی اعناقهم

فان کانت صالحة قالت قدمونی ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... **باب** ما قیل فی اولاد

المسلمین ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

وقال ابو هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم من مات له ثلاثة من الولد لم یبلغوا الحنث کان له حجابا من النار ... [illegible]

[illegible] اولیت دعوت ابن مردکان [illegible] که [illegible] شود [illegible]

[illegible] حدثنا [illegible] قال حدثنا [illegible] قال [illegible] انس بن مالک قال [illegible]

[illegible] مسلمان [illegible] الا ادخله الله الجنة بفضل رحمته [illegible]

[illegible] درآمدن انسان [illegible]

[illegible] حدثنا ابو الولید قال حدثنا شعبة عن عدی بن ثابت انه سمع البراء [illegible]

[illegible] حضرت صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] الجنة [illegible]

[illegible]

[illegible] صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]

[illegible] عباس [illegible]

[illegible] سعد [illegible] عباس [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] ابی سعید [illegible]

[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] ابو هریره [illegible]

[illegible] صحیح [illegible] ابی سعید خدری [illegible] حضرت آدم [illegible] آسمان [illegible]

[illegible] ارواح مؤمنین [illegible] آسمان [illegible]

[illegible] علیهم السلام [illegible] من المقربین [illegible]

[illegible] الله [illegible] الرفیق الاعلی [illegible]

[illegible]

[illegible] صحیح [illegible] شهید [illegible]

و عرض هر انسان از آنکه ولد شده و در حدیث طوای شهید بر انسان آنکه اطلاق کرده و مسعود بر سائر مؤمنین چنانکه روایت کرده ابرار از ابن عباس مرویست که هر دو مسلمانان
است من شهید است هر جا آمد آن حضرت ... ان امنوا بالله و رسله اولئک هم الصدیقون والشهداء عند ربهم ... بیان ... شهید ... الطلال انسان ما آنکه علوم
... سمت ... کامل ... اعلاق ... امدران ... و اما مذکور ... حدیث ... ارواح ... انوار ...
و امر ... در روایت ... ابن عباس ... علیین ... آسمان ... ارواح مؤمنین ...
... ارواح ... آسمان ... ابن حدیث ... حضرت ...
روح ... لیطهر ارحس ... علی ...
... علیون ... مذکوره محمول ...
بدلیل ... لفظ شهید ... ارواح مؤمنان آسمان ... ارواح
... آدم ... بحدیث صحیح ... آسمان ...
و ... ارواح ... انسان ... اهل ... سعید ...
ارواح ... آدم ... آسمان ... آدم ...
... آدم ... روح ... آمد ... ارواح ...
ارواح ... روح ... حضرت ... دلالت میکند ... ارواح اهل سعادت ... آدم ... اهل شقاوت
... اهل اسلام ... اشارت میکند
قول تعالی فاصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة و اصحاب المشئمة ما اصحاب المشئمة والسابقون السابقون اولئک هم المقربون فی جنات النعیم ... من المقربین آخر
و ... کلام انسان ... کلام ...
... ارواح ...
حدیث ... ارواح ... انسان ... اسلام ... انسان ... حقیقت
دلیل ... روح ... سلام ... دلالت میکند ... ارواح ... سلام
کرده ... ارواح انسان ... علیین ... ارواح ... سلام ... سلام
... اجسام ... روح ... مکان ...
در مکان ... حضرت انبیاء علیهم السلام ... انسان ...
... ارواح ... اتصال ... سلام ...
... جبرئیل ... حضرت ...
... حضرت در صورت ... صورت ... صورت اصلی جبرئیل ...
... اصلی ... تعالی ... استقلال ...
... آسمان ... روح ...
... اتصال ... سمع ... صلوة ...
... روح
... حرکت ... آسمان ... آسمان
... عرش ... ارواح ... عروج
آن سرعت ... روح ...
... ارواح ... تمام
... روح ... اتصال ...
... تحقیق ...

[illegible]

خاتمة الطبع الحمد لله علی ... والصلوة والسلام علی رسوله ... [illegible]

[illegible] ... در ماه شعبان المعظم سنه ۱۲۸۶ هجری ...

در مطبع علوی محمد علی بخش خان لکهنوی حلیهٔ طبع پوشید

فہرست ابواب پارۂ پنجم ترجمہ شیخ الاسلام و معلق حاشیۂ تیسیر القاری جلد دوم صفحۂ ۴۵

صفحہ	مضمون ہر باب	صفحہ	مضمون ہر باب	صفحہ	مضمون ہر باب	صفحہ	مضمون ہر باب
	باب صلوة التطوع على الحمار	۱۳	باب عقد الشيطان على قافية	۲۳	باب الركعتين قبل الظهر	۳۵	باب من صفق جاهلا من الرجال
	باب من لم يتطوع في السفر دبر الصلوة وقبلها		الرأس إذا لم يصل بالليل	۲۵	باب صلوة النوافل جماعة		في صلوته لم تفسد صلوته
	باب من تطوع في السفر في غير دبر الصلوة وقبلها	۱۴	باب إذا نام ولم يصل بال	۲۶	باب التطوع في البيت	″	باب إذا قيل للمصلي تقدم أو انتظر فانتظر باب لا يرد السلام في الصلوة
	باب الجمع في السفر بين المغرب والعشاء		الشيطان في أذنه	″	باب فضل الصلوة في مسجد مكة والمدينة		باب رفع الأيدي في الصلوة لأمر ينزل به
	باب هل يؤذن أو يقيم إذا جمع بين المغرب والعشاء		باب الدعاء في الصلوة من آخر الليل	۲۷	باب مسجد قباء	۳۶	باب الخصر في الصلوة
	باب يؤخر الظهر إلى العصر إذا ارتحل قبل أن تزيغ الشمس	/	باب من نام أول الليل وأحيى آخره	۲	[illegible]		باب يفكر الرجل الشيء في الصلوة
	باب إذا ارتحل بعد ما زاغت	۱۵	باب قيام النبي صلى الله عليه		باب من أتى مسجد قباء كل سبت	۳۷	باب ما جاء في السهو
	الشمس صلى الظهر ثم ركب		وآله وسلم بالليل في رمضان وغيره	/	باب إتيان مسجد قباء راكبا	″	باب إذا صلى خمسا
	باب صلوة القاعد	″	باب فضل الصلوة عند الطهور		وماشيا	۳۸	باب إذا سلم في ركعتين أو في
	باب صلوة القاعد بالإيماء		بالليل والنهار	/	باب فضل ما بين القبر والمنبر		ثلاث فسجد سجدتين مثل سجود
	باب إذا لم يطق قاعدا صلى على جنب	۱۶	باب ما يكره من التشديد	۲۹	باب مسجد بيت المقدس		الصلوة أو أطول
	باب إذا صلى قاعدا ثم صح أو		في العبادة	″	باب استعانة اليد في الصلوة	۴۰	باب من لم يتشهد في سجدتي السهو
	وجد خفة تمم ما بقي		باب ما يكره من ترك قيام الليل لمن كان يقومه		إذا كان من أمر الصلوة	/	باب من يكبر في سجدتي السهو
	باب التهجد بالليل	″	باب	″	باب ما ينهى عنه من الكلام	۴۱	باب إذا لم يدر كم صلى ثلاثا أو أربعا
	باب فضل قيام الليل	۱۷	باب فضل من تعار من الليل فصلى		في الصلوة		سجد سجدتين وهو جالس
	باب طول السجود في قيام الليل		باب المداومة على ركعتي الفجر	۳۰	باب ما يجوز من التسبيح والحمد	″	باب السهو في الفرض والتطوع
	باب ترك القيام للمريض	۱۸	باب الضجعة على الشق الأيمن		في الصلوة للرجال	″	باب إذا كلم وهو يصلي فأشار بيده واستمع
	باب تحريض النبي صلى الله عليه		بعد ركعتي الفجر	۳۱	باب من سمى قوما أو سلم	۴۲	باب الإشارة في الصلوة
	وآله وسلم على قيام الليل	/	باب من تحدث بعد الركعتين ولم يضطجع		في الصلوة على غيره وجهه	۴۳	كتاب الجنائز
	والنوافل من غير إيجاب		باب ما جاء في التطوع مثنى مثنى	/	باب التصفيق للنساء	″	باب ما جاء في الجنائز
	باب قيام النبي صلى الله عليه	۲۰	باب الحديث بعد ركعتي الفجر	″	باب من رجع القهقرى في الصلوة	۴۴	باب الأمر باتباع الجنائز
	وآله وسلم حتى ترم قدماه	″	باب تعاهد ركعتي الفجر ومن		أو تقدم لأمر ينزل به	″	باب الدخول على الميت بعد الموت
	باب من نام عند السحر		سماهما تطوعا	۳۲	باب إذا دعت الأم ولدها		إذا أدرج في أكفانه
	باب من تسحر ثم قام إلى الصلوة	/	باب ما يقرأ في ركعتي الفجر		في الصلوة	۴۶	باب الرجل ينعى إلى أهل الميت بنفسه
	فلم ينم حتى صلى الصبح	۲۱	باب التطوع بعد المكتوبة	″	باب مسح الحصاة في الصلوة	″	باب الإذن بالجنازة
	باب طول القيام في صلوة الليل	″	باب من لم يتطوع بعد المكتوبة	″	باب بسط الثوب في الصلوة	۴۷	باب فضل من مات له ولد فاحتسب
	باب كيف كان صلوة الليل	/	باب صلوة الضحى في السفر		للسجود	″	باب قول الرجل للمرأة عند القبر
	وكم كان النبي يصلي بالليل	۲۲	باب من لم يصل الضحى	۳۳	باب ما يجوز من العمل في الصلوة		اصبري
	باب قيام النبي صلى الله عليه وسلم		ورآه واسعا		باب إذا انفلتت الدابة في الصلوة		باب غسل الميت ووضوئه بالماء
	بالليل ونومه وما نسخ من قيام الليل	″	باب صلوة الضحى في الحضر	۳۴	باب ما يجوز من البصاق والنفخ في الصلوة		والسدر

صفحہ	مضمون مراد باب	صفحہ	مضمون مراد باب	صفحہ	مضمون مراد باب	صفحہ	مضمون مراد باب
٤٨	باب ما يستحب ان يغسل وترا	٥٧	باب قول النبي صلى الله عليه	٦٤	باب الصفوف على الجنازة	٧٢	باب دفن الرجلين والثلاثة في
	باب يبدأ بميامن الميت		وسلم يعذب الميت ببعض	٦٥	باب صفوف الصبيان مع		قبر واحد
٥	باب مواضع الوضوء من الميت		بكاء اهله عليه		الرجال على الجنائز	″	باب من لم ير غسل الشهداء
٤٩	باب هل تكفن المرأة في ازار الرجل	٥	باب ما يكره من النياحة على الميت	-	باب سنة الصلاة على الجنائز	٣	باب من يقدم في اللحد
-	باب يجعل الكافور في آخره		باب	٭	باب فضل اتباع الجنائز		باب الاذخر والحشيش
٭	باب نقض شعر المرأة	٥	باب ليس منا من شق الجيوب	٦٦	باب من انتظر حتى تدفن		في القبر
٭	[illegible]	٭	باب رثى النبي صلى الله عليه وسلم سعد بن خولة	″	باب صلاة الصبيان مع	-	باب هل يخرج الميت من القبر
٭	باب كيف الاشعار للميت	٭	باب ما ينهى عن الحلق عند المصيبة		الناس على الجنائز		واللحد
-	باب يجعل شعر المرأة ثلاثة قرون	٥٩	باب ليس منا من ضرب الخدود	٭	باب الصلاة على الجنائز	٧٥	باب اذا اسلم الصبي فمات
٭	باب يلقى شعر المرأة خلفها	″	باب ما ينهى عن الويل ودعوى		بالمصلى والمسجد		هل يصلى عليه
	ثلاثة قرون		الجاهلية عند المصيبة	٦٧	باب ما يكره من اتخاذ المساجد	٧	باب اذا قال المشرك عند الموت
٥	باب الثياب البيض للكفن	″	باب من جلس عند المصيبة		على القبور		لا اله الا الله
٭	باب الكفن في ثوبين		يعرف فيه الحزن	-	باب الصلاة على النفساء	٧٨	باب الجريد على القبر
″	باب الحنوط للميت	٦	باب من لم يظهر حزنه		اذا ماتت في نفاسها	٩	باب موعظة المحدث
	باب كيف يكفن المحرم		عند المصيبة	٭	باب اين يقوم من المرأة		عند القبر
٥١	باب الكفن في القميص الذي يكف		باب الصبر عند الصدمة الاولى		والرجال	٨	باب ما جاء في قاتل
	او لا يكف ومن كفن بغير قميص	٦١	باب قول النبي صلى الله عليه	٦	باب التكبير على الجنازة		النفس
٥٢	باب الكفن بغير قميص		وسلم انا بك لمحزونون		اربعا		باب ما يكره من الصلاة على
٭	باب الكفن بلا عمامة	٭	باب البكاء عند المريض		باب قراءة فاتحة الكتاب		المنافقين والاستغفار
٭	باب الكفن من جميع المال	٭	باب ما ينهى من النوح والبكاء		على الجنازة		للمشركين
٭	باب اذا لم يوجد الا ثوب واحد	٦٢	باب القيام للجنازة	″	باب الصلاة على القبر	٨١	باب ثناء الناس
٥٣	باب اذا لم يجد كفنا الا ما يواري	-	باب متى يقعد اذا قام للجنازة		بعد ما يدفن		على الميت
	رأسه او قدميه غطى	٭	باب من تبع جنازة فلا يقعد	٦٩	باب الميت يسمع خفق النعال	٨٢	باب ما جاء في
	به رأسه		حتى توضع عن مناكب الرجال	-	[illegible]		عذاب القبر
٭	باب من استعد الكفن في	/	باب من قام لجنازة يهودي	٧	باب من احب الدفن في الارض	٨٤	باب التعوذ من عذاب القبر
	زمن النبي صلى الله عليه	٦٣	باب حمل الرجال الجنازة دون النساء		المقدسة او نحوها	″	باب عذاب القبر من الغيبة والبول
	وسلم فلم ينكر عليه		باب السرعة بالجنازة	″	باب الدفن بالليل	٨٥	باب الميت يعرض عليه مقعده بالغداة والعشي
″	باب اتباع النساء الجنائز	″	باب قول الميت وهو على	″	باب بناء المسجد	٭	باب كلام الميت على الجنازة
″	باب احداد المرأة على غير		الجنازة قدموني		على القبر	-	باب ما قيل في اولاد
	زوجها	٦٤	باب من صف صفين او ثلاثة	٧١	باب من يدخل قبر المرأة		المسلمين
٥٤	باب زيارة القبور		على الجنازة خلف الامام	-	باب الصلاة على الشهيد	٨	خاتمة الطبع

تمّت

ما شاء الله لا قوة الا بالله

لعسل حلیم ساق عطلی ودل کرم نامی رجع ارما داسما السوس فی هر بصر اطا آوان و اما مساکه

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب حاوی قوا میں ... دالعسان

... مفردات ومرکبات املا ... وحرمال ...

حسب وایس حاب داکرالدین ومعطر حسن صاحب تاجران کتب بدو راوا العدد لعدها

در مطبع یوسفی واقع فرنگی محل باهتمام ... مطبوع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

نسیم صبا از ریاض حمد و سپاس بی قیاس حکیمی است که لطافت کالبد موجودات را روان و در ریاض وجود حیات آورد و نسیم مرسل از ریاض سپاس
و ثنای حکیمی است جل حکمه که حکمت بالغه اش دقایق امراض ظاهری و باطنی حمد کند نسیم ارواح انسان بهار معنوی آرد از آن غنچه های مراد
حضرت اعظم از لطف حضرت داری در بستان امجاد گلهای رنگین حکایات دقیق مزاجات صحت و صحت و مرض در حرم و حفظ و صحت معانی قوی
ربیع و انس حروف تعلیم از دلیل روان که دلیل ریشه و سودای رنگان ... حال الکلیس محبوب کرده است علت جسم
صحت ابدان را علت و تقدیر صناعت آدم و ساعد رسیده که عموم جسم دم جان را ماده و صحت الی حاصل فی الارض حلیه جسم
تحصیل مواهب البیانی و صحت عقول ارباب حکمت دلایل گردانید آمر حکم که صورت کون و فساد از بیان عدم لعالم اسکان نما
معقود کرده از اعلی اعلی با صحت البشری جمیع مصرات و هر کتاب حفظ بدن او و اوده مرضی در وجود است او را بد حالتی که کل کاینات و تحلیل
از اطبای عصر و ... و تریاق صحت او در سهادت ارشعر می کل صحت الساد + بدل علی ا احد + تریاق دافع امراض و درود محمد
طبیب است که مسیحی علیل ادا و دست اصل او کافی است و نجات تاج ارسطو کتاب حاذقی است که احکام کلیه را سرسبز و سبق اوستادی نعت
انبیا و رسل بهادر الاستدلال کتاب سالب اوست و شرح اسرار دور سینه عقل و علم محکم است تا دلایل جوانب او مستور عیسی مسیح
مسلسل در حق حکمات سالک دلیل شرح مستر سالکان مسالک محسن را شرط المستقیم و وجود عالم الموجودین حملی طبیب ایک علی علیم حکیم
فلک گردون موج اسرار و عمران را احد است احد او دره علما کرد که ان مستاجر ا العان امام حضرت مهبط در رحمتش اواسطی لعد ملعما
الوسان ان حسن لعوم معلوم و بزرگی مصالس از مضمون لولاک لما خلقت الافلاک معلوم تا حد ربنا ارسلناک الا رحمة للعالمین محسن
الاحکام الانبیا والمرسلین سبحان الذی امر ... سبحان الذی اسری ... الی سدرة الاوحی ما
اوحی ارض و ما سمع کمال او ما ... ربیع ... الحسنی الله ... حضرت کاه ولی مع الله عمول
ارکان و کتاب ... صاحب ... علیه و آله و اصحابه افضل الصلوات والسلام و علی من احبهم الی یوم القیام اما بعد
مراتب دیرین ارباب فهم سلیم و عمل ... اصحاب طبع مستقیم مخفی و محجب نماند که ما ... الدوام خان محمد اعظم خان حسینی خلف ... حکمه ساحه
... ادبی عمر الله ... سینه علم ... حاضر ... در بین کتب ... واقف ... ... تا گر ... ...

و دیباچه موسس از طفلی و ابتدای شباب والد ماجد در بازار ... روز بود اسباب حسن و بساط ... بود ... اراده اکتساب علوم کرده پیما

جان ... بهره ... و خدمت علمای عظام و اساتذه کرام گردیدم و از هر گوشه توشه و از هر خرمن خوشه فراهم آورده بعد فراغ از علوم متداوله مثل علم عربیه

و نحو و منطق و حکمت و غیره تحصیل و ادامه علم طب که علمیست شریف و فنیست نفیس لطیف و قطع نظر از شرافت و عظمت این فن بمصداق مصرع ع

مراتب درجه اعلی علم بدن آموز و بدل مصروف گشتم و بمعیت وحید عصر یگانه دهر افتخار العلما خاتم الحکما مولانا امام حذاقت لوی لواء الاسلام

طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه که در جمیع علوم فنون شرعیه و عقلیه تمام و دستگاه مالا کلام داشته و علی الخصوص در علم طب که بدل و جان جوهر

تحصیل آن ارجمند شریف حکیم حکیم صاحب ممدوح ... معتمد الملک سید اسد علی صاحب علوی خان مرحوم بوده عمرے بوصول مطالب

حصول ساعت ... بود ... گردیدم ... ادراک ... از آن اکمل الکمل ... و

... عمرے ... آن ... و بعد از آن ... بودم

... و از ... ساری ... پیشه ... افتاده و جهات ... داده

... ملک ... دارالاقبال بهوپال ... در شهر شوال ... تحریر ... صاحبها الجنه

و السلام ... معلی القاب ... عالم آرا ... معدلت

... احسان ... کفر و ضلالت ... اسلام ... بلند اقبال ... امداد

... مسند ... آسمان ... جاه و جلال ...

... الطاف ... خلاصه ... اعظم صاحب ... العلم ... الدوله ... بهادر

... گردیدم ... فلیل ... آن ... حسن ... ها

... و ... از ... ارسطو ... افلاطون ... علم بود ... ملاحظه کتب طبیه که

... مثلان ... تذکره ... مجربات ... یعنی ... مثل ... آن

... الصناعة ... امراض ... معالجات و مجربات

الف ... عام و ... بود ... حاصل ... گردد ... آن ... بود ... علمه

... عام فهم ... شروع نمودم و اکثر ... اکثر کتب

که بعضے از آن ... قانون ... والداجد ... اراده جمع آنها کرد

خاطر ... دیگر از کتب معتبره مثل مؤلفات ... و کفایه ... و موجز و شروح آن و شرح اسباب و شفاء الاسقام و ذخیره و

منهاج ... کامل الصناعة و جامع ... ملاحی و حاوی صغیر و کبیر و تذکره ... و ... معالجات ... و بعض شروح

آن مثل شرح ... علامه ... سراری ... حکیم علی گیلانی ... جامع الجوامع و مجمع الجوامع و مصباح المجربات و ... معصومی

و ... کافی و ... دستور العلاج و خلاصة العلاج و علاج الامراض و ... و ...

و علاج الغربا و ... الاطبا و ... دستور الاطبا ... اقتباس العلاج و شفاء العاجل و دیگر کتب که با

آنها ... است و مجربات دیگر اطبا ... جمع ... آن ...

... بود ... گاه ... بعض ... از ... و ... و

... رحمه الله ... رضوان ... آن ... شرح آن

کہ رمی و حرکت و ملک اطلس بفرمایاند ووا و حامیان جو بدلی ہمہ با درف دو وہاں کا مرلی نفس در گرف در صحبت حواس برلسانی
ر د دور لشکر قوی شکست عظیم افتاد مدے بسفینہ خاطرم در تلاطم امواج بحر عموم و بساد م تطاب طوفان ہموم مرادا مد و باعث آں فرصت
برسشہ عمر تابی کہ طریقہ مخصص است دست مدادنا آنکہ بعض اصدقا و رفقاء واحبار واثق بر آں مکلف گردیدند کہ اگر ایں مسودہ مصروف کہ عجائب
در گاہ و غرائب حل و بہا ہست داد سود سرآمدہ مسائل آں را خطے وارد و ناظرین آں را فائدہ سوا فر دست خواہد داد مرحید کہ عذر
ورنج خاطر و نصرت باطن و ظاہر بر بیاں آوردم و حیدے لب و لعل گہرا مدم لکن درست اسعد اداردامی حال بار ما اسعد اجار ناچار خاطر
ساں و ہم بحال عموم اتباع مسعداں سعی تجمع و ترتیب آں تکار بردہ در حد کتاب کسیدم و نام تاریخی این نسخہ باسم رموز اعظم
مقرر ساختم و چونکہ ایں کتاب مشتمل بر اسباب سل است یک مقدمہ و لست و چہار مقالہ و خاتمہ رقمش در مقالہ اول مقرر بودہ شد کہ امراض عضو
ا سراولم و در ہر یک مقالہ بیان اسباب و آثار مرمقالہ اولیکہ کہ بیان جمیع امراض آں عضو باید رقم بدرف و بعد از آں ہر مرض علیحدہ
بہاد سید و تر ابتدائے ہر فصل بیان بیاض و مبادئے کہ بہلیہ بیاں آں مرض سہل باید ذکر کردہ شد و پس از آں سبب و علامت و علاج اکثرے
انواع آں مرض جدا جدا مطلق ساختہ و در ذیل آں از استنباط آں اکثر جا ہا مد فائدہ بیان بودہ و در فحص مرض مدبر مخصصہ مرسے کہ
اطفال اکثر لاحق می شود جدا جدا علیحدہ مرقوم شدہ و بعد از بیان اقسام مرض علامت ہر در بشارت و بیان سبب ما سارت اراج بادہ
و نسخ دوہ مفرد ہا وہ اقسام آں مرض در مفردات وارد و مرکبہ بعد انواع آں ملک برترتیب حروف تہجی در مرکبات مذکور شدہ
و پس بعد در اکثر امراض داستان بر بیان مرجوعہ سلف حکیم علوی خان صاحب و استادی معرب آں حکیم شریف خان صاحب
مرحوم و دیگر اساتذہ کرام کہ در صحت تعلیم نسخہ نوشی است در حکایات توسیم آنماس بحدمت ناظرین با انصاف و محسن ازطریق اعیان است
کہ اگر سہوے یا خطائے کہ از خواص مولص ولوازم انسانی است در یابند بقلم عفو اصلاح فرمایند و اگر مواد دریل اغماض در پوشند مصرع
والعذر عند کرام الناس مقبول و ہو بر مؤلف حصر است دار ما بحر واسعا و دعا حسن خاتمہ از خالقان است و سائل عفو و حصران دریل ضبط ہیچ
نگرن ۔ شعر الاسلام لے عبد ما اسعد گان رضی ۔ بر ما خوش باد تا خوہلے در ما روی ۔ اللہ عفو غفور و موجب محبت و ہو یہدی
بے سبیل الرشاد و بحرمۃ النبی والہ الامجاد ۔ الآن لشرع فی المقصود موفق اللہ المعبود ۔

مقدمہ در بیان وصایای اطبا کہ طبیب را حفظ آں واجب است و این مقدمہ مشتمل است بر پنج فصل

فصل اول در بیان امور یکہ طبیب را سزاوار است بدانکہ گفتہ اند کہ طبیب معتدل المزاج و خلاق باشد و طاہر النفس و متمسک بدین بود
و لازم سر بعت حواس و قوا و عقل قوی الذکا و حسن التصور معروف بصدق کلام و ادائے امانت آمنی بجز عفیف سہیم بچہرے کہ آں ا کاکسے
دو چشم بحواہش جز و ظاہر و باطن او مساوی باشد در افعال جملہ و حسن الخلق جمیل المنظر کریم المحضر مہربان بر خلائق صحیح قیاس صادق نفس
احبار بعدم صحیح اللفظ والعبارت مواظب بر درس و قرأت کتب و نظر در علوم متقدمین بود بعض رفق اللسان رحیم بر ضعفاں و فقران
سعت کمندہ بمعالجہ انسان قبل حالت اعیا آں و ی بحکمت تابع و مفوض و توضیح للہ و سکافات از انسان در علاج مدارد و اگر مکس باشد او
عزارہ از بودہ باو اگر ور بس حاضر باشد نسخہ آں نوشتہ دہد و تسبیح و سام دعائے صحت آنہا بکند اگر مرض حاد باشد و شد مد العیاسہ یجمع کسب
عزالظو و حالنوس باشد و آنکہ در آں کتب او بیاں رائے خود را دادہ اند و تجنب کند از عوارض آنہا و تذکر ارصاحب آنہا و حرص باشد
سطر در آنہا و از آں ملال و سستی نکند و لازم گیرد نفس خود را ہر روز در حفظ حرفے کہ آں را خواند تا آنکہ باد گیرد جملہ از آنچہ محتاج الیہ باشد
از علم و عمل باشد ۔ و نیز خود در آں بیاد رسے کہ در ہر وقت محتاج مدبر کتب ماشد و باید کہ حفظ او مسائل آں او در نسس صد الف

سبب ناسد رز اگرچه علاوه بر وصف سهل رسالت ارواب سمحت دا سر گریان سوال کند جواب آن و اگر معرفت ان را داسته باشا توقف کند
در جنسے کرآن را نادیدار دتا الحکه درآن فکر کن وصف کساران وکلام سائل را نسود و درآن صبر کند تا الکه کلام ان تمام سود ریس جواب ان دهد بطریق
واضح بر ینجه الامکان حرامده ودر احوال مر بسان که معالجه او نمائیکند توسند دارد نا سر ادا ان نود در مراج و نمرل طبائع منقسم البعض اسد و محصر
اسد مسائلے که بر آن اسکال آن مسائل اس ونیز بر بعض حود ومود وار لعاع را نا سے نمس خود و احاب خود یکی واگر ارکسته بحث کند ناسب اصحاب
نایو بر هرکه از اعتصاف و از سرت حکم حسن وجه بحر باشد و نیک طرفه لود وا بر طے و نحات و جه خودرا دور دارد و اگر کسی که ان ورتاب العرم طرمه کند
کسر العاب امراولت حال مریسان وحب اماں لورونظر وامن طلبه دارد و ساعی و حرنص بر راه کسب باسد و در فکر نصر خوف و سحر طول ها
علی علت جولس بعرا نماید و سواے آن بحرے طلب لذت نماید و در آن عمر خود را سر نکند مگر درآن و در حب است که طلبه عارف المدد
الف ارعدا ناسد آمر معاد و بر اوات و رعات اعتماد دارد تا الحکه اماں اوسوے خدا و سماوات رد ی احال خبر و اهی از مراح خوف او رسد یا او
و سنگر ارباب ناسد و سبب میان رونت دارد تا اسرار محسب نامد و گنا ابده مواعد خوبود ر اسب گمار تقعه سد از ال لود و لباس
ير بوسد و حالی حولس لطف الطاف و کی احسن صاف لراے خاطر خاطر ناسهل الصورت حق السرت متعالی اسم متحوالحمد علل الحرف
زالاصحاب یاک عسرت اسد وسنظر و مراتب سعدائے عزوجل لود و حسن السوال و خوش مقال دارد و اعمال خود را سد حسن الکلام طلق الوجه و بحر که
لحکم مریض کسبارا نادار دو آن مریض را اگر باسد تعلق و آخود از مهاج موقنس الهی ا ماند تا که علی مددادکی و حالص بحاحا ت او مدمن
مارا و سان سرعت و لطف اس قلیل اللغت کر المرو ذو سلام کیا ن سهسه که یعنی او باسد و سبارت و مبده بحر نودو صدق ناعمال نامد وگفته م
سزاوار چه سیسے که رارا کند که طلب حاصل عالم باسد اگر لود صاحب بصرا که در عهد خود آن صاف طبس العهد خود نمود وگفته اول
ناا ی کر میکم بعدالقوی و اطاعت حلیله لعالی آنست که هر که وارد معلمی خود را و حدمت وشکر گزاری آ باکمند و قایم مقام اے خوش مار
س است سهاکند و احسان آ ماسل احسان است و سی سر دارد و آثاں را در مال خود سر کد او رد وخوش گفته کسے که گفته است که والد ین
ـ عالی اس اوسده ا محبس معلمی سبب سرت و سرگی و حسن ذکر و علم او بود امد و تحصیص ساں حق معلمی بر مسل حق والدین خود تنگا ا د وگفته
اروست که اولاد معلمین بر راصل او لاد والدین خود نمارد و النصا گفته که حالی گذارد کسے که ارادهٔ تعلیم نماید دارد و صبح کند ا آن کسے اگر سعادت
داد اسرار د سائل و بر گفته دار که طلب مطلوب صحو الاعقاد و حقه الدین عارف علوم آلهی لوکسر الاحسها درعلی کرا ن درست وا سه اسد
بهدیس و دیوود آتی نا گرگی مک اس ورآست گمار وستادو الحب تسدد اطلاق وکسر ارایه بحاحوا بات واگر اینجه که ارادو س ان
و اقرار عست در اکتساب حرد ذکر و تسم خود از مخواب و ران خود از علت و خمار ی نگاه دارد و محبت و مهربان و ساکن النفس حسن المواضع
و کفات سعار لود و واحب است بر ان لنحار آن که سروط و امن را لازم گیرد و آن حرنص باسد بر ان که آن را درآن کمال حاصل سود
رت سعر اسے ویاره و اسمار که تصحیح کردن علوم و مطالب ملاقات صاحبان فضل است وقیمت کند در مسدد ارکه مقرط ذقوق کلا حق لسود ولو
ان را فر دا بے روال حسرے که جامع بسنده است در آن لعض ار حروج کی لسوے تحمیے که عالم براراں ورآن علم باسد تا آنکه آن را در ملک ملس
ـ را حرب مسیس واگر طلبے حاصل نماید بر چهار مسکلات مدرسد آن را حود حل نماکوس کند بعث که ملآن ار کجی م دا قلاطون گفته اند که اگر
نفسه ملیع ندا درعلوم سم بر سدس سزاوار است که بسروی کند بر نفس م آیها و عی سود عاے اسها بر آنکه برائے ساحراں علوم دگیر حجاج
مدگراسه اندس درآن کمت بعض و مدترکیا وهی نماید لعوس خود را و اصنا مح کمت مدا کند و عادت و رآن نامد باعرار اربوسه شمر
نسل نامالسو اسکه هر ور روب دارد و خوس ما . وقلسب لحکم ارس شمار سبب لعی طلبت و سنقال و حس و قاضی که را سان سماست
حفظ ان منحصر است آس اگر یکے ارس مجار تم سرد و ان مادرا ے عالم السلسے وار بهر امور سرت تعالی و حق است که اس مرحوم ارد وده کار بایه

و در جمیع احوال خود با آنچه مقتضی است که نفوس خود را قادر نمود بحفظ النفس سلوک نیک نمایند و ابدان صاحب صحت را معالجه
است طبیعت حرف بهرا تا اختلاف امزجه فاسد و طبیعت مؤ است اما بالطبع و بالعرض مشابه است و هیچ شخص مزاجش از تمام جهة
ثابت و برقرار حال را بها و کیفیت مزاج مخصوص اهل سر وضع که باشد خلاف اماد واسطه بها و هوا است اما ... اعتدال و سر
صاحبان ابدان واحد مرض بر فصل نیست بود محرکه مداواست اما کسی باید و امتحان من امر که از آن است شان و سبب امراض میکند
احتیاط نماید پس اگر خطا کند بطریقی که آن است اینها اسباب اطبای اول سبب اطبای اوسان و شخص سبب اسباب من همه امور باید و معلوم
عمل بعد آن کند و در آن مدبر و باعث کند با آنکه از اوایل اطبای متقدمین مشاهدت آن رعایت پس اگر مخالف آنها باشد طریقه در عمل به
واجب است که او جو این همه اسباب که امور ادویه مفرده و معرفت صور آنها و اسمای آنها و قوای آنها و تمیز جیاد از ردی آنها و علم الحفظ
آنها کند و هرگاه طبیب واقف عرف بیان کند واجب است که امر بستر آن شخص سالم باید اما حلول خطا سلیم باید و واجب است طبیب که چون بر
مریض وارد شود نظر کند بسوی او و بسوی مجالسین او پس اگر عاقل است متوجه علاج او شود و الا اصلا نباید کسی را که معالج آنها عاقل را رغبت بود
و در امر علاج او همکلام گردد خویش طلب ... از نظر ... اکرا ... وار ... گفت که انکس ابهم جنگجو جسم تیپ رس ... و کس
که ابهم اتفاق کند باب معهود بود مرتقی و جو بعض گفت که آن کدام شخص است از نصرانی جواب داد که من تو و مریض تو پس اگر تو با من اتفاق کنی مرض
مغلوب گردد و اگر با مرض موافقت کنی من مغلوب شوم و اگر من با مرض تو موافقت کنیم و مغلوب بسوی تست مرض گفت من موافقت تو کنم و تو بر این امر
تو راست و مریض امر کسی که معالجت و قول حکما است که فلان کس علم دارد و عمل دارد و انکس بهتر از آن است که گوید عمل دارد و علم ندارد و ابر آنکه اول
نسبت بکمال مقصود در ثانی دال است و از آداب و نواهی که لازم آن طبیب را سزاوار است آنست که در جا و ... مریضان و در ... حاجتمند
کند که تمام مقام علو طبی است تا که در جا و ... اصلاح الصوتات و ... آنها اصلاح آنها که ... فکر در احوال که حاضر است از جهت
تا دقیقه سر دور فکر باید بدایه که شود و مریضان را ... پس اگر باید که آن مدبر صواب است بیان سلوک نماید و اگر در بعض ...
و تصور امیر ... آن کند ... مرض آن است باید نماید و از آداب که در مریض لازم است حفظ قوت مریض است پس سزاوار است
کمال همت طبیب معروف بسوی قوت مریض است زیرا که اجماع اوایل حکمای متقدمین بر آن واقع شد که حفظ قوت اصل و اهم معالجه مرض است
مگر آنکه ملاک امر در علاج امراض همین است و طبیعت با قوت معالج امراض در مقصود مدبر و امر مرض را و هرگاه طبیعت ضعیف شد علاج مشکل گردد
معتمد نبود و بعد از آنکه اعانت طبیعت کند بسوی دفع امراض و مراد از طبیعت قوت مدبره بدن است پس هرگاه طبیعت قوی باشد معاون و بر
فائق و باعث بقوت معتمد و هرگاه طبیعت را مدد قوت مرض باشد احتیاج نماید طبیعت نشد و الا امید باشد از آن که مرض غالب گردد مرض
از هلاک و رای باشد و لهذا سزاوار است بر طبیب که در علاج مریضان لعقد قوت باید و از مواسات که گفته اند که طبیب مثل سوداگر است و
رس المال و منفعت آن و محال است حصول منفع مدد سوداگر بوقت تلف ... و نقصان ... مرض راس المال پس اگر نفع و اصل بد بهر دوا ...
خود باید و اصلاح ... رو ... که قوت در امراض مزمن را در راه است و مرض مثل سفر و مریض امید مسافر و قوت ... مانند ... سفر ...
که مسافر احتیاج زاد دارد تا سفر مقصود دار و پس اگر زاد را حمل از رسیدن منزل مقصود کم شد مسافر هلاک گردد پس هرگاه قوت قوی
باشد معاون مرض باقی ... آن و مریض از مرض خود سالم باشد و اگر قوت ضعیف باشد و تا کند با امتحان مرض و اگر قوت ساقط
قبول نکند چیزی از علاج و بعد نه و تضعیف قوت ... معلوم کند از نبض مریض و جمله ای او حاجت بقراط در کتاب ابیدیمیا گفته که اگر جسم مریض
باشد و جرم گشاده باشد سریع الحرکت بود این دلالت کند بر قوت روح اطبا و قوت محرکه از آنکه شخص که دل او ضعیف باشد و ... که گشاده
جسم تمام ... از ... اگر قوت قوی باشد تنگ ... ... که گشاده ... رطوبت ... و هرگاه قوت ضعیف ... ...

روحی للوں ... وجا ... معروف که وجب صنعت باشد سرادا است مردم ... و خبرهای خوشه اگرچه ... در باد مرض
اوست ... اگر مرض ... مقدور باشد ممکن است ... استعمال ... واگر صاحب مزاج باشد ممکن است ... آنها و

فصل دوم در ذکر علوم که طبیب را ... آن ... آنکه بعضی ... اطبا گفته اند ... که طبیب ... در فهم اصول صناعت
... آنکه ممکن باشد در فهم حدود امراض و سوم آنها ... و عرض ... آنها ... و معرفت خواص و انواع امراض حاصل نماید ...
... ممکن باشد ... که استخراج ... واستخراج کند ... مرض ... مرض و کمیت دوا ...
واستخراج ... مرض کند ... ادویه ... اعراض لازمه آنها ... طبیب ...
باید که ... علم حساب باشد ... مرض و ... اوزان ... و ...
... آنها ... امراض ... آنها ... معرفت ... ساعات و ...
اوقات امراض ... و احتیاط مرض ... حساب ... علم نجوم ...
... ارض ... فلک ... طول آنها ... طرف مغرب و
عرض آنها ... حرکات ... احوال ... آنها ...
و ساعات و طول ... بروج ... در آن ...
که در آن ... آنها ...
و ... طبیب ... علم ...
در آن ... معلوم ... حرکات و ...
ان و مناسبت ... حرکات و سکنات بعض آنها ... اسلام آنها و اختلاف ... آنها ... علم ...
و ... طبیب ... علم طبیعی ... اصل علم طب ... معرفت علم اصل ... طبیب معلوم ...
صنعه و ... طبیعه ... طبایع آنها ... تا ... احساس مرض ...
طبیب ... علم امراض اجسام آنها و اختلاف آنها ... علامات آنها ... امراض است امراض ...
عارف ... در آن ... المعرفت ... و تفسیر ...
... مرض ... استخراج ... ادویه ... آنها ... آنها ...
... که ... مزاج ... **فصل سوم** در بیان ... طبیب ...
... در آن ... طبیب ... آنکه ... طبیب ...
... امراض ... آنکه اکثر ... امراض ... آن ...
باشد و آن امراض ... امراض اجسام ... اسباب انواع آنها
... در اصول ... طبیب ... احوال ... آن ...
... داخل ... در آن ... امراض ...
... آنها ... انسان ... امکان ...
... سد ... که ... آن ... امر مشکل ... اراده امر اولیت

ماہیت و حقیقت آن باشد که معالجه مریضان برحسب ضعف و قوت باشد و قبائل که بار انسان بوقت سنه از امراض و آخر که در وقت
حاجات اجا و جمیع مریضان را نافع باشد و تمام یک مرد هر آنچه باشد دیگر کسی باشد در حرب که انسان را نافع است اگرچه او بسیار مغلوب است
بس علت این امور سبب ماده آخر خواهد و مجموع اسد و اگر ملائی شود او را مریض سازد و بصر علت بسیار است که معالجه آن کند
مدبر او تمام باشد نفعه ورد آن اا اول خود اگر حکم باشد سر آنکه سر آن را حساب کرد پس امر علت را ثابت صحت است و اگر امر مراد
سعی کن انسان حکم دیگر است این اوائل صناعت است و کسیکه غرض در ترجمه مثل این است حرب این امور میباشد و آن حکم باشد تدبیر او را سبب
کرد این علت خواهد بود و تدبیر کار علت مریض را در وسوسه بیک و حسد موجب کردن این ابتدا و معالج او را شاید کلام او بشود سوال کند
از مریض تشویشی که واجب بود سوال کردن آنها و بعض او مسند و رعول مریض شایع کند تا آنکه اسهال و تا انداز عول مریض و تدبیر
آن کند و اطبا گفته اند که تابع مریض است و علاج یک سوال کردن از مریض است و ملاحظه احوال او و استعمال انسان در مواضع معمود
و مریض را دوا بیان کند تا آنکه بس حوب بحث شود و سوال را اسعمال کند و استدلال بدلائل علامات بر مریض نماید و سبب مرض را
پس رسوم و دوای او اگر در احتیاط و حکم کند تا آن در عاقبت از علاج باشد اگر مریض در اطوار حال قصور نماید پس کسانیکه در سال او
باشند را سوال کند تا بدانند مریض را عادت او و قوی مانع او است یا بعد در خود و کسب خود در بدن که مریض طول دهد کی
حما اگر که صلاح سوی آنها باشد و سع و کما اگر مریض حسب سوال بسیار در دو دو تا و کم اول است اگر مریض که عادت ماس را
بوریش و اکثر حسب علت کند سر آنکه اس پس بهتر است در یک طلوب مردم و ترجیح که طبیب مریض معارف کند پس کرب ... در حال او
نماید و تا او تدبیر کن امراض احب او دو سال اسد و صحت و سبب از حیث آمد که او مریض اکثر بار طور علامات معلوم کند قبل ان مرد لا ... سیا
سوی آنها که السعی است آخر است که احب است علت آنست کاملاج مریض که خروج علل از اعتدال تا دار روی مزاج و ترکیب
بر آن اکثر باشد برآنکه ... برآن آرون مرض دیگر است که سبد مرض واحد و در صورتیکه صلاح کردن در دو ... حسب و
قیاس کرد تا ضعف اعتدال یکی را دارد که صحت آن کرد بود تا آنکه نقصان را اسقاط و سبب برابر دار است و کندا که چون احتیاج طبیب
باستفراغ رسد دوای مسهل بود و قوت مریض قوی شد پس معاودت کند بسوی آن دوران قوت کند و استفراغ او ... صاحب
و اگر قوت متوسط باشد استفراغ متوسط باید و اگر مریض ضعیف است پس اعاقت قوت مریض کند معاا زان استفراغ او باید و بیمار حال استعمال
مطلوب کند لاسیما در زمانه حرارت سوء ... شد و آنچه بهتر آنست که بعد دوای مسهل در زمانه حرارت شدید امراض روی مالمدید
و قصد در باب ... که معنی است ... بر قوت ... آنکه اعمال طبی را ضعیف کند و حمص بسیار اند است
که اسهال قوی را انسان ... حار احترا ... و گفته اند که هرگاه احتیاج استفراغ و بدل مزاج افتد دوای سیر آنکه مرد و حل کیا
عس آورا ضمت سنا و سل آنکه در وقت حب الماس و حب محرونا او آلو بجا را و آب مر سدی و آب انار تسم آن حاجت افتد بهتر آنکه ام ... ...
استفراغ و اطفاء حرارت ... شکند و گرما که چون دوای مسهل با جز مزاج مرسا بس در آن است ... او حل ... کرم قوت دوا ساقط
شود و گفته اند که استعمال دوای مسهل در ... طویل بر معاب کرده باید و آنها دواء معدل مزاج را در هر وقت ... ال کند و گفته اند که ادام
تابع بر صحو کمرکس عذای ... الادمع بهتر آنکه او اعراض رده را در میان آرد و آن اعضا چشم و دماغ و اعصاب و قم معده و رحم است
و اا ... عسل طفل ایس هرگاه اعراض ... اند پس معالجه آنها ... و ... الوجع و المرکب ... معالجه طحال کرد ... سوا
ار بوسل ... کمر و حرد ل و ... گفته اند که هرگاه ... در ان مریض مرض قوی افتد و قوت او ضعیف کند سزاوار آنست که ... دمی
بمعاودت عرض ... مریض باید و اگرچه آن در سر را کند اسباب مرض باید جاه بحه عمل میکند ... که در وقت ... ما ... مسوکه

مریض ایشان تسریب کرده میدهند او خود که این سبب ... هلاک میکند و آمده اند که در موضع از دیر زمان سبب صحیح دوای مقدار میدهند واگرچه نسبت
مریض فرماید و هرگز نباید که دون مریض اشتهای چیزی کند که آن چیز موافق او نباشد پس سزاوار است که مساعدت او نمایند و اگر آن چیز موافق او نباشد
پس از آن منع کنند مثال این است که اگر مریض خواهش شربت آب سرد و خوردن دوا که نا شربت شراب کند و ماده مرض او نضج نیافته باشد پس آن را
از آن چیز منع نمایند و اگر امر خلاف این باشد پس او را آن بازدارند و همچنین اگر مریض جوان و فصل ضعیف و بلد حار باشد و خواهش آب سرد نماید آن را
از آن باز ندارد ولاسیما اگر عادت مریض در صحت نیز شرب آن جاری شده و اگر امر خلاف این بود آن را از آن منع نمایند و آنچه گفته اند که هرگاه سلامت
اشتهای مریض جانب غذای غیر موافق باشد باید که از آن باز و بعد زیاده نمایند خصوصاً اگر مریض ساقط القوه یا ضعیف الشهوة بود و او را
عیان العلیل عین باشد و گویند کسانی که از رجال و نساء اول روز صبیان باشند اشتهای آنها انکار گی منع نکنند لکن در نامند اند که جاری دارند
و ارکیب آن تدبیر نمایند و مقدار ضرورت آن را اجازت دهند که این بهتر است از آنکه بالکلیه از آن منع نمایند زیرا که بسا عادت مولده خلط ردی ضرر نمیکند مگر
آنکه از آن مقدار کثیر خورده شود و هرگز گفته اند که طبیب اعانت طبیعت نماید و از معده حذر کند که در این امر حفظ صحت مریض است و از طول گرسنگی و تشنگی
حذر کند که این شربت شیرین آرزو در دل میآمیکند و گویند که اجماع حذاق اطبا بر این واقع شده که هرگاه اشتها درست و صحیح افتد پس سزاوار
که اصحاب بدوای ماء الشعیر صبر نمایند که بعض کنند تا شربت آن کنند تا که از روا التعلیل تا اینکه ضعیف باید که تر طبیب ماء الشعیر استعمال کند از چیزی
که از آن سبب وجع و اسهال گردد و در آن مخاطر باشد و تجربه که امکان لحوق ضرر باشد خاص آن را واجب کند منع اجماع و اتفاق گفته اند که اگر
از قوت بر سبب مرض باشد و فصل تابستان باشد و بدن سرد نباشد مگر دو طریق معروف شده باشد پس سزاوار است که طبیب مریض را از طعام
مریض نگاه دارد و استفراغ و تبدیل مزاج او کند بلکه حفظ قوت او نماید اگر قوت اشتهای او از خوردن غذای ضعیف شود و لا فلا و اگر مدت طول نکشد و مریض
اشتهای غذا داشته باشد و بعض او ضعیف باشد پس آن را غذا دهند و هرگاه موضع صاحب مرض حاد با نوع شرداب از دگرده شود پس مریض را
[illegible] باید که آن را موسم سرد نرسد که او حرارت را مائل منعکس نماید و قوی گردد و حتی این هست که احتیاج به اشکنه در سرمای سخت
و سرسام مریض که بسکین نفس مریض او نماید و بدن سبب نفس و قلب او قوی گردد و آنچه گفته اند که هرگاه علاج طبیب اشکال کند و کمتر از آن نفع حاصل
شود پس اعمال بعد آن علاج نماید زیرا که باید که طبیعت آن دوا موافق طبع مریض باشد پس باید که او امتحان کند علاج و یک دوا نماید در امراض مزمنه
زیرا که این مواظبت طبیعت را حفظ قوت او کند با بعض ترویح مریض باشد و دوا بر عمل خود زیاده در مرض خواهد کرد و قوی از آن بر دوای و اثر
نماید طبیعت بدان مالوف کرده و عمل آن دوا ضعیف شود بهر آنکه او سهل نداگرد و هر گفته اند سزاوار است طبیب را که در امراض امتلائیه که از کثرت
اخلاط حادث شود سهل استعمال نوع استفراغ و بدامر علاج کسی وار موت آن را حرف دهد اگر مریض خائف از آن باشد تا در امراض استفراغی و حبس
نماید و اصل نفس طبیب را باید که تقویت دل مریض نماید و آسان شدن سلامت و قرب علت خاص دهد و از غذا آنچه موافق او باشد اجازت دهد و گو
سزاوار است که سزاوار طبیب از حال مریضان معلوم کند از آن مریض را مریضانه آگرچه دلائل مذموم باشد تا آنکه صاحب او را امید صحت باشد پس باید
طبیب از آن مگر و وحامی لازم گردد و اگر دلائل او متوسط در میان رجا و خوف باشد مریض عاقل و شجاع بود پس باید که طبیب حال را است بازو
نگوید و اگر مریض حو... و ترسنده باشد باید که از او پوشیده دارد و دلائل سبب ها و نامه او اوصاف آن را ز ناید و گفته اند که بعض ادویه و بعض اعضا
خاصیتی است در باب سر و تا مثلاً بادام را در نفع دماغ و حفظ هر او قوت طبیب او خاصیتی است و اگرچه بر طبیب بادام عام بدن سبب ظاهر است قلا و خاصیت
در اصلاح دماغ و فساد ذهن و قصر را خاصیت و مرزنجوش ماده معده سبب و بنفشه را خاصیتی است در نفع معده و سنبل خاصیتی است در اصلاح جگر
و ورد را خاصیت در نفع جگر است و امثال آن را خاصیتی است در تسکین عطش و تکاور و زبان را خاصیتی است در ... گردن خلط ردی و مواران و انگور را
خاصیتی است در سیاه کردن سعف جگر و اعضا را خاصیت در اصلاح ضعف بصر است و خوردن را خاصیتی است در اصلاح گنگی و بر دو در کلام و آثار را خاصیت

مبتکر نفس اطلاع و شفا آن سه محمود خاصه است در بعض از قدر خاصیت است ... عمل است سزاوار

که درس و تعلیم خاص رتبان تعلیم حکیم الکند معتدست **فصل چهارم** در ذکر آنکه طبیب را با اطبا سزاوار است تا مادام

که عمل و سهو نماید که ضرری راه برموضع استعمال کند حیات و جاه باسباب عمل ضرر که عمل از دوفوت کار ضرری آید مثال الیه ما سبب

رای و نکند و بعدی امر ناید در حالی که معتدل و واقف بدکر خود کند تکا لی که من بر موضع حکم مر آنکه مثال ضرر بیان عامه شود

و مرض طبیب جمع آن نماید و قصد او بدان ردی امال بوسیله محکم بود و واجب است که بدون مبتکر خود ناید و جا بدربان کسی موجود

نماید و بعد و مرض بوجا به نفس حکم گمند اید که صحیح است با اینکه عالم با بیدوان لمر موجب شفا و ملکا رجعت او است قلع و اراسته که در

نماید و ضعف بدی و شفا و آخر خود است و منع طبیب سبب است که آن مدبر با مدوان عمل صحت خود و صاحب جولیس است در حکم

طبیب است کسی که حکم خود را عالم کند بر جولیس لیس آن در بعدها است زیرا که طبیب صحت خود را معدوم نما بران طبل مردم نبی و جا

و او را محال حاصل شود چون از او کسی سبب آن سرسید و مطلوب مردم از آن مفر کند زیرا که طبیب راهی حفظ صحت خود و دفع مرض خود

نکس ماند لیس بالضرورت اوراد امکان صحت غیر او نماید و از این جهت معرفت او با سیدگر دو سزاوار است کرا مر مفرط نما با آنکه قوت او ضعیف

گردد و لاغر گردد و علیل و ورم او و کم شود اشتهای او و رنگ او و از سبب بدی حدوث امراض مزمنه اهمال خوابی و قلت

آنکه غرا و محال مدام شود و علیل الطب نماید و اما طول ساحت او و حال او تمام شود آنکه معالجه مردم دارد و خود را در آن تلف نماید

لیس ماند او نماید ضعف او و ساقط گردد و اطاعت او بجا نیاورد و مسکن شکر بجای شود که از آن مردم خوف نماید که بیماری ... حال او

شود که مرضان بر دا آنکه استشفا او کنند که بر امر رای او باشد و موجب ارتفاع مرض او است و اگر کسی از مرضان از جوشش با او

رو گردانید لیس معاودت بسوی آنها اکند و ارتفاع مرض کسی از مثل جنس خود نکند بر حال بر ربع تا در حجامه افلاطون گفته سزاوار است

عام که بر ربع بر حال کند و کمتر بالعرض خود بعداً رکه مداوی مقالی او ارزش اوده است از آن و ارسطاطالیس گفته بهترین علما آنست که حال آن

علیل سعد و انفس عود خود موده و عیبت مسکن از حرام بحث کند بر عادت بسیار بهر عیب در خواب بد آن آل کس سزاوار است که

طبیب بر فقرا اکثر کند و تعریف کند که بر علاج کسی که او از امراض صعب گرد با سید خراجات بر آن اگر سبب نماید و بر کسی راه دوا کار عمل و

حالیح بدل با مدعیان کند اگر آنکه امر بر علم اسا و خوف هلاک حال بد در عمل و وضع عمل با مید و عموم لسبب عرضی هلاک کسی دهد و کسی را علم او

کند اگر در معرض مداوات مرض که از آن است با دو مثال آنکه خون در حال عیب بر مردم داخل شود سمت او بشان معروف مصالح مرض ان

و مرضان آنانوس در امراض معروف الحطار عامه که ابتدای گفته طبیب را باید که حکم المحرم سهلا که مرض صحت او کند و از آنکه امور که

طبیب را صحاب از آن واجب است است ادب در احوال و اقوال بس سزاوار است که تکلم کند در بیان ادویه کلامی که حاجت شود ...

از حسن ادب و لطائف کلام حضور صاحب فکر و نقص باید که زی او را مثل ازل کلاب در حیات و عقد آن که اطلاق الدر ان طلا که

صلاحیت آن مارد که بر کسی را بیان کرده سود حضور صاحب دولت بر اکثر از او شان خاطر مستعد از استعمال ادویه مثل العلم و آن

عزیز الوجود با سید و بیست آنها بسیار با سید و سزاوار است که معالجه حدوا عدا کند تا آنکه اگر کسی نماید و اسید و لیکن عرفوی با علاج مدت

مفرد و صعف کس باسید و مداوی مرکب مجرب فصل الاحرار اکس باسد دواء نمود دوی و مداوی کسر الاحرار آنکه مکس باسد فصل الاحرار ...

با نظر لوی بر کند خون تطویل صعف بر حکم است ... و معیار قصد و محاسب و کسی راه دوای حال ... در ... اوبیان ... آن

صحیح کند و اگر ... بسود و عمل در دا اطل کند و مجلکه کلام نکند اگر مجرب ... آن حلت معروف و وضع محرب با سید لیس اگر چه ... مداوا کند ...

و اسکات ... در ... محمد و واجب است که طبیب ... مرضا و سرد ... باسد لیس عمل کند کلام ... الاولیکه ... از آن ... عاشر کرد

مسموم زمان را دوائے سقط جنین ندهند و امر بفصد حامله نکنند مگر بتدبیر متوسط و ادویه لطیفه و احتیاط تمام در آن اقدام نمایند و قبل از آنکه اقسام
ادویه مسهل کنند ویران اطلاع بعمل نمایند تا آنکه اگر در بعضی مناسب بدانند او ایشان را امر به مباشرت نمایند تا آن را انجام دهند و خود ایشان خود آن را
معالجه نمایند دیگر آنکه طبیب متکفل مثل امراض رحم و دو است و تعالیج نیز بشرح اسباب هم نکند که آن منع است و اصلاح صول در آن و
مساوی نیست بلکه باید سعی نماید که آن اراده تعلیم این صناعت دارد و اسرار و مفسدین و نحو آن علاج بنا نهاده در حکمت
آنکه گردد و گرد [illegible] که از آن رستگاری نیابد و آن مطران در لسان الاطبا اوست [illegible] کرده طبیب عدام ماده [illegible] که از آن
علامتی حکمی باشد و تدارک عوض کردن دوائے قوی بدوائے ضعیف در طب نیست مگر در وقت امر نماید در عوض کردن یکے آنست که دوائے ضعیف
اخراج ماده کند بلکه اخراج آن دوائے قوی نماید دوم آنکه در اعمال مساوی بعوض دوائی باشد که اراده ابطال سریان دوائے قوی باشد مثال این
[illegible] او علم ارج کبر لایج جمع شود و بیش واجب است استفراغ او بطریق قرب [illegible] آن نیست ادویه معینه مخرج آن خلط پس
طبیب را اختیار استعمال او و استعمال بدل اوست [illegible] صناعت آنا استعمال آن اصل سبب اصلی علاج خلط [illegible] معادم او و آنا عوض کردن
آن چنان است که مریض را در بهار آب سرد گرم نوشاند و امر کند بعصر آن تا سه ساعت گردد بعد از آن بعض معده که بعض رو جهات گرم
تحلیل الفصل مثل رب که در آن [illegible] باشد که معده [illegible] گرداند و تحریک معده [illegible]
و اگر گرم وارد است مبادر یکے که ایشان معده [illegible] آنکه هرگاه معده گرم شود اطراف را گرم میگرداند و چون سرد شود آنها را سرد سازد
[illegible] شود چنان و رست و اگر گرم کند چنان کم شود و چون در معده [illegible] شود [illegible] در آب سرد [illegible] کم شود هرگاه
اطراف گرم شود معده [illegible] هم گرم گردد [illegible] مسهل باشد پس آب گرم [illegible] آن [illegible] تمام معالجه
کند پس [illegible] در استفراغ حاصل شود و تکرار آن [illegible] تمام معالجه ابها باشد در استفراغ ماده [illegible] ادویه مذکوره [illegible]
[illegible] مرض کم [illegible] مسهل [illegible] ساقط [illegible] نیست [illegible] مشکل باشد علاج [illegible] مریض و صناعت
آن نیز واجب است که طبیب راهیه امور واقف باشد تا آنکه ادراک امکان حکم و علاج باشد و طبیب عاقل باشد [illegible] جار [illegible] امور معالجات
و آن [illegible] مریض است آنکه مرض اورا واجب کند و خوش ساختن [illegible] مریض در آن [illegible] و ادویه [illegible]
[illegible] معالجه تمام شود [illegible] که در آن [illegible] دوامان کند [illegible] آن [illegible] آن [illegible] در علت [illegible]
[illegible] آنکه در ساعت آن [illegible] مریض هلاک گردد و [illegible] مریض [illegible] استعمال آن [illegible] و اگر [illegible]
طبیب [illegible] علاج آن [illegible] تا که مریض [illegible] آن [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] اطبائے دیگر هم [illegible] کند [illegible] مریض [illegible] آن [illegible] اگر [illegible]
[illegible] اورا [illegible] مریض [illegible] و طبیب [illegible] و [illegible] مریض [illegible]
مریض [illegible] آن [illegible] در آن [illegible] و آن ملاقات [illegible] و اگر مریض [illegible] طلب
[illegible] و اگر طبیب [illegible] مرض [illegible] آن [illegible] اصلاح حال مریض [illegible]
[illegible] اگر [illegible] در سائر احوال [illegible] طبیب [illegible]
[illegible] طبیب [illegible] اصحاب [illegible] که [illegible] مریض [illegible]
[illegible] **فصل پنجم** در امتحان طبیب واجب است عقلا که امتحان اطبا کنند تا که [illegible] مریض [illegible]
هرگاه اراده امتحان طبیب کنند اولا امتحان [illegible] او [illegible] اگر [illegible] طریق [illegible] آن را [illegible]

باشد واگر خلاف حواس خود باشد آن روکردانیدن طرف طلب دیگر تعداد آن اخرجات طلب از آن سوال کند تس اگر آن عدد
آن را حل سازد و نوم صاحب آن اسان نامد و دلیل سکوک آن را درنج کند پس گمان خود نظرف او نیک نامد امن او نگیرید اگر نفسو کند دو حرف
و تعریف نامد و خطاب آن اعتماد نکند زیرا که فهم او سمع وصوات وعدم آن و سزاوار است که اعتماد کند سو در کسیکه مادرت علمان و مصاحب
اعدا حوای وس سبات تاومت می کرد اسدو عبرت نظلب لذات ووانع شهوات نامه دعوی کرد تا سدامن باید در علم تیسی
کسیکه بالـ کا مکرد تا سالام حسود اود آن کا و کسی که کرده سحرے نامد حکم او ساید که ساعه کفته ابکه عادت حوابر طست است وطول
امام او واسباب کند وچون ارا خطا مستسے ربانی حکمت او طول کرد وتجربه اول ارا سد پس مقدم دارا و تا کسے که کرد او باشد ماده و اکا
سا ان مرسے شهوات باشد مهر آنکه بوت از آن سر آمد اند اعمال او در آن سن کمال ماهی ودرای فتح یک سبب طول
تجارب او و کثرت تفکر او در امور و تعلق با دنا موس گوید که هرگاه احتیاج سود بمشوره در امری پس در ابتدا مشوره آن در ساعتی که
آن سوے سرال سر سبب احمد در آن ملک مرتبه آن را اختیار کن در کتب طب ومنسوبات او سرکن تس اگر آن اسید الصان نظر نکا سازد
وحکای بعض الاصول الثالی مالی حکم مهر او مذکر واکر آن را ظاهر الحلل و کسر الزلل ابی بس مده بود اسلک کس زیرا که کلام حون عطایای لعدی
او ماند وحی ادای او وفا نکرد باشد او کمترا سد معرف با هرگز دروتا مع او باد مدد دو سود ملا او معرف کمال درسرف طلب مکل
کن تس اگر آن را دی حاوساحب س هرگاه بعض بالس طلب اصلاح او درای خود کن واگر آن را مال ا ملعون الی وتعین تعجیل
سرلعب اسداد آن مدکمان سو و آو مسرس ساعه حکم گفته کسیکه بطعون در آن ا باید باشد سر حوام کرد و تراے مرجح وارامور مقدمه لسه
ومقدمه کل محمودات حاسب وحتا ید مسموم امور مناسب ومقدمه کل موانع محمودت وحصن طلب را امل رسمو ت سر مطلب
لذات واقف کند سماع الحان وآوازهای رقص سرب خمر وبعات مزامیر بی لسدوالله مدرس تمرا که کفته کرمسل سوے سهوات مر نفسها
ب ومدرس میراکرمردان آن مسامو مصاحب زنان است که زنان ملک حوب اند بحون طلب را در مجلس طرب بمسی تن مسحی ازوا
او کمس که در آن جلس طلب وادا سا مرا کسا بات ادب حاضرت و تغالسومن انگسدکه جراد سرے سوی زمین حرب ودل می حالیه می گفت
رات معرف مرات نوع وطبایع ومرحال ارسطا طالیس سیح وحالیس لس تس اگر مرحل طلب در آن جلس از آن مطا اسدکه حالم سا
گفته که اوحا مر سب واگر خلاف امر عرض باشد آن را در آن مجلس صحبت مت ومسا کس اوامسا دی آن مجلسیان و هرگاه طلبی مما ور
کس وآ اسیل مناظر واقف می آن او طرف مذاکر مسلک وصدول ازا باب تحت الصاف نکند ورت نیسو اصحاب باید در کلام
معتد سوان انتها او سعیده ودرس هنگام ما ورمحث کند مصا او بر تصلب حروم لس اکا او فصل ب ور علم خود حصل آن مالسوس گو
بهرمکن احتم بودا امر کاو سرطرس مناظر باید ساسر هرگاه او عادل کند تو مرمکان خود تابت باش کاو بر او ره محوا کرد تو اوبخ که حرف کمال
در ول نود او الاطون گفته کسی که کلام نمحمد آرسته سمال مردم سولے آنکه کلام او لسد ویامن کند زیرا که در نفس او باید بسنده ملے که نفس
تو تس اگر احمد که در نفس او باید مسر با ای حا موس اس وتا حمل کن در نفس خود احمد که ماه اعمل تو باید و تعمد در شو سطمنے کوکسرانعام و
کسر انسیک را د گو باید نصف مو ان ودو حرارساں حود بود و هرگاه کلام که کلام حال کند در لای حل او مه و گمان کند منا س
خود را حلم وحل خو ابتم ودر از آل خود تسعد و اخمه باید گوید و می او تصور کند وتعمد ما اند که سکرت الا الا مرتب وعت حود در او مناسب
کم گفته سعلات مو او مقصد کند امر طات خود او وحکا ب که وسو دار او در سرمحل حاضر وعام وحتی پرطلس کار وش که آن مراحل ا
نامد ورزح را ز سنا وهرگاه طلبے را معی محل نکند بحیث که سد اند و آن را که صحیح نسکر و تعلم آن معالج سمیند آن که ای مسعدار یعمرا بوت
دیرا که هرگز علم بے امداد الطافات ولد سے امد آن گراصات او مسعا عالیس گفته که مسکب مسور محبول هر ا لو سبا است کر او آن کیے

نیز می باید و حق این ست که مخلف اعمال عمیه نامید چون وصحت آن کرده مسعود و نهاده شود و زائل او چون طبیبی اسمی که اطبا عصر اجماع کنند
بفضل آن و تعظیم او و سعی نامیست پس حاکمیں تراں دیگری را زانکه لے اجماع ایشان از ریب و اتفاق آنها بر او مصر لیست پس اگر فضل
ایشان بر ظاهر شد ست بر اطبا راست او و هرگاه طبیبی اسمی که علاج مریضان بسیار کند و در مداوات آنها صابت مبدا و در معالجات ایشان
حاست و صحت ے نامید ست او و نعالیت مے رسد لیسی و جهد اولیس عول کس که ان ایں همه مار فضل او ست و چون طبیب عارف باشد بقوی
ادویه و طبائع ادویه و معادن و معالمی درجات آنها و منافع و مضار مفرد و مرکب ارآنها و دل دائم مقام آنها وقت عدم و زوال آنها و معاونات آنها
وقت استعمال و وجود ترکیب آنها و مت مناسب معالجین که احتیاج شود آنها بر وقت ے اید لیس درین صورت ضرور است که نسوی ادویه
نادر و هرگاه طبیب ممر کنده ادوار و واقف تجربات آنها باشد بطرق استدلال و حکم کند بالوان آنها چیزے که حادث شود در بدن انسان احکام
حس انسان شد و وری کند بیان انواع آنها و کیفیت حرکات و انواع اسباب و علامات واضح شود و استدلال کند بر احوال طب احمد ازآن
حالت باشد و صحت العالمین بر روی حواس و حس چه بر و تو صحت لیس بدانند که آن طبیب مکرم است و فضیلت دهد آن را بر دیگری و هرگاه طبیبی
حرف زند از حال مریض معده المعروف اینچه که باشد سود لعهد یکے ارسلامت تا پالک امجران جند مرض معاودت کند و پس آن طبیب باشد این
امر ست که انکار از فضل او نباید کرد و هرگاه طبیب را احساس تمام باشد بیان کند و تصرفات آنها از مرکبات آنها باشد و از اعراض و کیفیات آنها
واقف باشد و صاحب مداوات علاج هر واحد آنها کند پس آن طبیب سیخ آنست که در فضیلت اعلی درجات باشد و چون طبیب شخص صورت احوال طبایع
و تامل احوال آنها باشد و کند و حالات آن از معلومات تشاسد و صحیح را از ناموزون و ایچه حادث شود از هر واحد آنها و قت علمیه و انحراف از
عدل دارد و ے کمیت و کیف و عادت کیفیت حال سلامت و ازاله مضرت آن مادام پس آن را بالضرور حاصل و طبیب کامل باشد و اعتماد کنند
بر طبیب بنا بر آنکه بر این حجه والوان که آن مستامه مسومار بصرات حتی مناسب شود و بر طبیب اسم که آن تصور کند عز انچه گفته شود و مقدور باشد از حیات
و سیل استکاک کرد اما ار طبیب اسم که آن ر مرتبه وارد شد و گفت که حال تو چگونه است مریض جواب داد که درست عتب از ماکعب المحامد
و گفت که امروز کدام ادویه ستان من بر د تو آمده بود مریض جواب داد که طبیب گفت که آن از مهر من دو ستان و برادران من است او مرحبا ردل
موگفته باشد از من گو مریض جواب داد و هم تو پس طبیب گفت که آن حما ومبارک است و من سر تو من دو انگشتم و بر اعتماد بحسد برطبیب نیک
که آن الفاظ معرب را فهم کند و بمصاحب صحت ر بر طبیب ستهور تحملت کنند و اعتماد کند که ان کمر الفضول باشد و بدر من طبیب آنست که سهل
کنند مصاحب خود طب و حسی و مشهور گرداند طبیب را باستعمال کهربا او وقت مریضان در عروق آنها و معنا ادان در علاوه آن
دار ان آن و اجماع حکما و اطبا بر استعمال ادویه بر تن و آهستگی و اصحاب از حرق و اجمع شد زیراکه تخلف در امور مذموم است مرد جمهور سو
ارسطاطالیس گفته و بمرادا است براے حاصل که استعمال کند آهستگی را در سر سے که اوراطلب تمکید و اصحاب ار تخلف باید در امر که آن باز رد
تمکید و مرتبه و طبیب راحول از اعراض کند که خاص مسعود نرد حکما عادت شود و مرتبه را اعراض که عادت مسعود آن را و ار اعمال و هر شد عمر محکم
ظاهر شود پس سبک کس در بعض آن طبیب زیراکه کاهل در این حا موقف و ناقص سست حالت شد باشد و بحال که سهید مذموم است حالت قوم
و هرگاه طبیب سعی کند در سر در علاج مرض باشد و ساعد معینان در وجه آنها سے آنها و سرادق آنها رد بر مهری با و دلیل اند و است که
ان طبیب حمیا نفس است زیراکه از سرسحت حاصل و علت زائل شود و در معیر رئیس المداوات و عمد معالجات سب حافظ و موجب اصلی جلد علاج
که تسکم سر مریض است و بر مهر سر مرد داو قدر طبیب هر بدل را انچه معاد آن باشد و تعالی من تعمیم ر مصرکرد است و گفته که بر سر دو قسم است یکے
ر سر خاص و دیگر بر مهر عام اما عام آنکه غذا دهد ادا و اما بر مهر خاص آنست که نظر کند بسوے عضو عالب و معالجه نضاد و ماده و آنچه حالی بر
حالا آن دیگر کرده از قول خود کرساعدت مریضان در بعض سهوت آنها کند پس ان حکم و قول نا محرم است چون طبیبے را استمداد کنند در اے خود

یعنی در مو ض وسوسه علت عقل باشد ومسوره کسده ازال صناعت و معالجات ما سعد و احراج سعی بود در ترکیب ادویه و ضاعف
عد کند مرانکه ساس ئمر آمها ساده و اجتماع است اطبا ر آن بود باشد پس دانکه آن معهود و تحریف است مرانکه جالینوس گوید که اسب ضررعش
ر معرفت حکم بر است از رائے خویش برائے حسن حود در آنکه از حالی از موس ئسب تیں اسعمال کن در آئے که در معرفت ارکو ساس اسا و لا کم
مر وکو و ر امور تجربه اعدام کنی و انسہا سہ برحطائے عمر خود کن ر آنکه کلی تلف است احد ے ست و طول کن حطارا موج بوائے که در جوہر ست و عمل
می ما امام خود گردان تو هرگاه طلب موسا مدل دو اصل از معرفت موانع مرض و بعد معاد ر علت ئلملف کند و معالجه آن مرض باده ما یه او
در احوال امر به تأمل کند و حاصل را از حام مسر بکند و در صورت اعتماد کند بر اصلاح فساد در و گردن آنچه معهود شده و حقظ امور که بدان
صحت ست و از آن راحت حاصل شود دا پس آن حال گناهکار و اضح است که از مال خود بدارد و جالینوس گفته سزاوار است که طبیب فقد
حال امر ض کند پس معالجه آن بعد آن باید و تأمل بدن حاصل بخواهد بعد الآن پس اساس امر جامع فتن اگر معه بود بر توهمے از آن
دو روف را رسعت و سبیل ماننده بدن صناعی و به بدن معرفت و کفایت کند مراد لائل بن مرض را بر طبیعت او گذارد و در امراد استفراغ و در آن
سال کمن و وسوسے حفظ و ساعد به معدلم مقتضائے اسبها و حسب ضعف دو ب توجه ما ذکر دو چون طبیب را معنی جر موجه حفظ صحت خود نامعلوم
رمطاعم و مساکن حود عرباید معود مساع و مصالح بدن خود باشد باید دانست که آن ارکسانے است که انکار از طب و اندواران حاصل است و اگر این
معدات استعمال آن سکر و تعریط گفته کسیکه غلطی کند قبل از آن که جز راست باشد آن معنی معتبر ساخت است و کسیکه بعد علم غلطی کند پس آن مستحق
عقران است و کسیکه از الطبا اول کند در تجربه و غافل باشد بطرا و براد له و قیاسات صحیحه و لائل بکند در کتب بودند پس آن عاصر الحیل کسر الزلل است
مرا نکه در تجربه خطر است و رحمت ست تجربه بها لسبب سر و محتش صاحب قیاس بها اگر بدن تجربه صم باشد پس از آن مدرت و ریاضت بود در
قیاس و تجربه سرد و صعب اهل صناعت است و کسیکه اعصار بر مطالعه کتب و مصنفات کند و مزاولت در معالجه مریضان نماید آن مرگ بسالم از آداب
محوا دا وچون طبیب رامی که مردم را باعاط خود اماره و حطرے کند بیرے آنها مظفر گردد در اوساں ماں خود را لحے کند و خود را رحمانی
زبان مصلحت دهد و کرب عمه حوادو تصیلف حود ے باشد پس فکر کن در جهل او و راکه ضحف علمه معاینه است و در موم است رد که حاصل رگ

مقاله اول در امراض دماغ

بدانکه دماغ عضویست رئیس و مبداء حواس ظاهری و باطنی و ظاهر است که درون در میان کاذ و کره و تابع و صار و جوهر سر معوب دا فیه کرده بود
پس هر مرضیکه بدان لاحق شود حست است پس آله آن توجه طبع باید مثلا اگر سبب آن علت علیکه علی اکبر آر بسه چون حرارت باشد ورب و حرآن آ
بعد آن کو سعد ما محمد بعد ے بود بے معلوم کرد استعمال حموضات مناسب شود خصوص و مسکه شربه سر مائل بود اد و به واحتر
اعصار باید و بعد نفس طبع ملینات آن رکاب بر بدو اگر سبب مرضے علت ماده بود پس در دموی فصد قیفال کنانی کند و در دیگر اخلاط بعد نضج
منضج مجاری بسہلات استفراغ فرا بدو هرگاه علت مواد در راس سود و اراده استفراغ آن باشد پس اگر باوجود علت اخلاط دیگر دلائل کثرت
دم باشد اول فصد قیفال و دیگر عروق سر مثل رگ ہائے پیشانی و بینی باید آن کند و بعد از آن نگاه کند اگر خلطے دیگر غالب بود در تمام
بدن شرکت باشد بعد انضاج آن تنقیه تمام بدن باید و بعد از تنقیه خاص دماغ نمود سود لکن در آنجا که مهابت مرض ور دا
انضاج ماده بمروحات و نطولات و ضمادات منضجه بود منقیه دماغ بغرغره و ماده سر طلبکه بوقت آمده در زیره و در ول تو از ل بعرغره از حس خاطر
لادغ و تباره حل امراض را باید و انضاج ماده مصعده و منطله و سعوطات و نطولات استعمال کند تا که تواتر سرسام شود و هرگاه
اخلاط مصعده از جانب او رسام بدن باشد پس جذب کنند سوئے خلاف یعنی بطرف اسافل، اس اجمع بدن استعمال حقنات و حمولات

پس ایماردیعه صومیارک براسه مخصوص بست اب مامد مثلاً اگر ماده در معده باشد امارح قسر او اگر در طحال بود ما نیکه کہ بدان خصوصیت دارد وعلی ہذا القیاس و اعضا دیگر بدانسر جمعیه آن عضو نقل آرد مع رعایت قوت دماغ و سر کا کاندر جمیت داغ آنچه اس آب سرد و روغن وماں سمعید کردن رماں اارد و احتمال التنفس والخروج فی الامراض الرطبہ الدائمه و ترک القسا و اجب لسارة بر آمدن رحم از منی اما اگر در بیماری ابئے سر محمود است ؛

فصل اول درصداع

یعنے در د سر و اقسام آن بسار بست حاجه بیک مذکور کرد و اکنون بدانکه اختیار آرام و قلت کلام و ترک حرکت و لمس بلسعت و المدن اطراف و ہادن آن و رتاب سا بالحرارت و کم خوردن و کم نوشیدن آب و ترک شراب غیر ممزوج بہترین علاج اکثر اقسام صداع است و گویند که تعلیق وہ الضبع موعکه برگرد تمام سر محیط باشد الخاصیه مسکن صداع است و دیگر آنکه بہ تجربه بالخاصیت علم صداع مر دارد و اور و سر موس در وراح و در ہر روز ماه و جلد سابه پر بعلما معہد بود و الصاراے مطلق صداع سعوط مروارید محلول و کم از آن نوشت حماس و کذالک جلس اربات و کما ماده حالیم عمس بعد حل راس مجرب و بلول آب گرم اکثر اقسام صداع را نافع و کذا احسب لسعا بسر او طلا و کذالک کلا جلد رعاد سر بخاصیه صداع مساند و انتها خوردن بادنجان بالخاصیت دافع صداع است و ہرگاه با صداع الم صوے سایل گردد او لا تسکین الم کوشد ہر اکہ وجع آن مرد صداع است و در علاج صداع مادی کوشش باید کرد که ماده لسوے اسفل جذب شود اگر چه تحقیق حاده ورم باشد و سلطراف ودلک وغسل آنہا بسوے مقرر و بہادن محاجم بر آن سر الا اند ار صوے کہ و نکیے را که صداع در سر او اعمال نماید وار سر مسکن نماید لاملا امرار بعد و حجامت ربا اگر بسبب رفع حصول محدث شود مرحمت باشد شکر و بعد اطلیه بارد ہر موحر ہر اس ممنوع است و ہرگاه اراده استعمال اطلیه را باشد کسد و صداع مریض اشد اول جلس راس بعد از آن تکمیل از وجع ترمس اسرب باید ما بر دوالعود بوده ام نماید سر داع بهاست استعمال آن دو اکند و اسیار رفعه با دبر وجع نماید و موافق آن اسباب رفعه کملیل نماید دانستن بر کند بس بہنگام اطلیه و اضمد معہد دوی مناسبه استعمال مصدرات حصول اوی ار آنہا ممکن باشد نماید کرد و اگر ضرورت رود بآ ادو مصلحه بکار باید برد و در صداع کہ ار اسباب مدنی ردا آرود با سہال و ملین طبیعت و تعدیل مزاج و تقویت سر اعضاء وردہ توجه باید در اسیار اے مقصد وصل است بگردد در صداع ممکن بسرکت معده ابان واجدہ خاصه صاحب صداع را مناسب نیست مگر در بعض اقسام مثل صداع معدی اعاده خاصه تقویت و دواعف معده کند و مع ہذا مرار نماید مصالحه وارد و در صداع حار که در حسابات حادث شود اطلیه خاطله اکثر مناسبات نیست و ہر سر ارادہ مصر واعده لعا مه و در شہم وافاده مقصد وارد که بتحریک سکند مثل جماع و فکر و غیرہا در جمیع انواع صداع واجب لو باشد و صداع دائم مندر نزول الماء است و ہرگاه صداع ہر حار مستند گردد و دل مستند شود و مستند سرسام بود قال الشیخ النوم المستغرق والتعب والحمیر تدل علی ان الصداع کان او بھو کائن او سکون و کذالک ما ضیق البول و رقته فی الحمیات و الحرکات الحرار تدل علی انتقال المواد الے الرأس و ذلک مما ینذر لا محاله ؛

صداع حار ساذج ومادی

علامت ساذج یعنے گرم بے ماده تشنگی و حرارت لمس و خشکی دہن است و عدم ثقل و تمدد در سر و انتفاع بچیزہاے سرد انتفاع مسدد جس و ملاقات حرارت آفتاب و آتش اماول اسیار حاره بر آن گواہی دہد و علامت حار مادی اگر دموی بود سرخی رو و چشم و ثقل و ضربان سر و عظم نبض و غلظ قاروره باشد و اگر صفراوی بود شدت زردی رو و تلخی دہن و نحولی و سرعت نبض و زردی و صفائی قاروره باشد علاج سر دار لعاب شیداسه سه باشه سرخم کا ہو مقشر شیره مغز تخم بر دو بر یک نیم باشه در آب برآورده شربت ملوفر دو تولہ یا آب دو تولہ داخل کرده، سد

به شیر آمیخته ضماد بر سر نمایند و گوش میں چکانیدن و بر سر اسپندل آنکه بر اطراف عرق گل لخلخه موضع و لخلخه سرد
نافع بیند باید عنقریب مرکب آب کوکنار حل کرده بر پیشانی ضماد کنند و بخیسانیده باد و مقل در آب کشنیز پاک آب کوکنار ساخته
بر پیشانی ضماد کنند و گلاب و سرکه و روغن گل برگ ده را ترتیب کرده بیشتر سنبل و بر سرشام نافع است و با دهان و زبان او کوکنار
سردارشان باشد تا مدت اشعال تا وقتیکه حمل آنکه وجهه و لو ری و کرد و باید کنند و گل دمی در آن حوض آب گرم آنکه سر را سر
صداع دموی دم دکو بعد فصد سر را در کردن اگر امتلا محسوس شود و عقبه حاجب امد بسیار زود صحیح مسهل ام
شتر کنند و هر گاه عیاد سر را گرانی سرانی باشد تا آنکه امر آن نافع و مفید و اکلیل الملک و گل سرخ و جو مقشر و ملو بر جو ساخته
اسید طول نامه و علاج صداع صفراوی بعد فصد نامه علاج در سر دموی است و اگر بعد تنقیه احتیاج بود بر مسہل اطراف ا سد
سو وهمه وجوان رما سر سرود و کرادی و کرنامه حل اد و ساحب علامه کرد و عرق سمان بیدو گل بعد آن آب جو ساخته و
بیما در ست ... اندر ... بالا مرتبه کنند گل ... رحامی و ... خوشتر نکو ... و آب جو ساخته صاف نموده هم گرم
... سرد باشد سر ... اما بسود ... وپس از آن و گلاب ... و اگر ... کند گلاب ... سل گرد د حرف ...
... گرم باید در وقت سهال ... خمسه تا العوا ... گنبد ... بر روغن کدو و ... شیر رقال شیر خشت نامه ... حرارت کرده
... عن المعده ... آن ... تا ... سر ... و اگر آب سر را ... بر سر او ... سردی آن ... دویانه ... سعد است ...
مدام بر مید وسط کنا بوزن دانست که دماغ از بخارات ملطفه و ... در سر محسوس باشد اصل السوس ...
و گل ... جو ساخته و سکه ... در محل آمیخته کا ... محل العصا ... و خطل ... و سعد بر روغن نافع است ... و
... اطراف ... بعد از آن ... گندم جو ساخته باشد تمام شد

صداع بارد ساذج ومادی

علامت بارد ساذج برودت لمس و ثقل ناعس اکثری است و عارض اسباب ... است چون سرد و آب سرد و مصارف برف و تناول
چیزهای سرد و ... و علامت بارد مادی اگر بلغمی بود کسل و کدورت حواس و ثقل ... در سر و رطوبت دهن و منخرین و ... و سعدی ...
قول است و اگر سوداوی بود خشکی دماغ و سرگی رنگ و تیرگی ... حالات ... و غلظت ... و ... ول و اما علامات سیاهی ...
مد صحیح باشد و اگر ریحی بود ... و سر و عدم ثقل و انتقال درد از موضعی بموضعی است و ... و ... گرد و علاج در ساذج اصل ...
... بیسار و سان و گل ... اسطو خودوس و ... بادیان ... برگ جار ... و در آب جو ساخته و صاف نموده گلقند ... بابل
ساخته و اکل کرده ... و ... سعین ... گرم و ... راس ... برآن ... واکحال ... آنکه در آن ... جاد ...
حل آمده و ... گرم ... روغن ... و سوسن و ... کرد در آن ... حل کرده باشد ... گرم ... و ...
و مسک و عنبر و نرگس و یاسمین و ریحان ... آن ... حاره ... و ... استعمال ... روغن گل ... زعفران ... اکثر
انواع صداع بارد ... و ... و ... کا ... گلاب ... کنند و ... و در آب ...
... صداع بارد ... آلد ... و ... صداع بلغمی ... است ...
و کرست ... آن با ... حاره ... صداع بلغمی ... مذکره ... و اگر احتیاج ... بلغم ... مسهل
مسهل گرم ... و ... کنند ... آن استعمال ... و ...
و ... روغن ... و ... یاسمین و ... که ... آن ... و اکلیل الملک و ... و ... جو ساخته باشد

درین وقت سودمند است و تنقیهٔ صداع سوداوی بعد نضج ماده به مسهل و حب افتیمون کنند مسطور که در امتلای سوداوی مذکور گردد
و بعد تنقیه بهر تبدیل مزاج هرچه طبیخ الحوارب از میل سر دست دسته باشد بکار برند و ضماد و نطول بعد از شیر حل آرند و روغنهای گرم
مثل روغن بادام و سوسن و نرگس و روغنهای سرد چون روغن بنفشه و نیلوفر که کشیده باشند مثل گاو و بابونه و آب مرزنجوش و آب
سعوط نمایند و بعده لطیفه چون گوشت حلوان وجوجه مرغ و تقطیه هم درست غذا سازند اما آنجا که سودای احتراقی باشد و آثار حرارت مثل بودار
استعمال او و تسخین جدا باشد و ساز دور طب و تبدیل کوشند و روغن بنفشه و شیر زنان سعوط کنند و سایر تدابیر که در امتلا مذکور گردد
حسب حاجت از آن بعمل آرند و تنقیهٔ صداع ریحی از ایارجه در باره و ساذج و کرپا به استعمال کنند و بهر تحلیل ریاح غلیظ که در سر محتبس است از
آنکه در آن تیج و نخاسف و مرزنجوش و کرفس و صعتر و اکلیل بکار باشد و گرم بر سر نطول نمایند و سداب و سویه و مرزنجوش و زراوند
سوسله و عطسه آوردن بسل فلفل و جند بیدستر در بینی لوح نعاب سودمند است و از حرکات او اگر اجتناب نمایند و گوشت مرغ که همراه
دارچینی و نخود و زیره و صعتر و فلفل پخته باشند غذا سازند و هم است به بعضاً در بینی لوح برماست است و اگر حاجت شود مسهل حار
وحب ایارج بعد تمام نمایند علم که بواسیر باشد مسترخ شود

صداع شرکی

ابتدا شرکت معده عارض شود ملاحظه است که در ارتکاب بر آنکه دوری باشد و مختلف شود باختلاف حال معده و ایضاً بعدم صبر
معده مثل صعان و علت اسهال و صداع اسهال و ضعف با امتلاء سهم بر آن گواهی دهند آنچه از سوء مزاج ساذج معده بود در بادی درد در شکم سیری و
سنگی آن در شکم تهی باشد و آنچه از اجتماع ماده در معده بود اگر آن ماده صفراوی باشد زردی چشم و تلخی دهن و تشنگی و سنان سکون درد
بعد صفراوی باشد و اگر بلغم بود باندام جمله و آروغ ترش و تهوع معده و کرب آب دهن و تهوع و حصول راحت بعد قی بلغمی باشد و اگر
سوداوی بود با شورش معده و کرب شهوت حقیقت درد بعد قی سوداوی باشد و آنچه از تولد ریاح در معده بود بقدام در معده و سکون صداع
با سکون درد معده و سیلان درد استعمال شرابی علاج و امعال در شابه و لیست و آنچه از ضعف فم معده بود درد معده درد ابتدا از مراری
جوابی و بیگاه متکلم می باشد **علاج** اصلاح حال معده و تبدیل مزاج آن کنند بحسب حرارت و برودت و استعمال جوارش آنچه مثل
کسیر و سفرجل و تقطیه معده با اطریفل صغیر بعضی ایارج فیقرا نفع دارد و جوارش اساسه جامعه و تنقیه کردن هر یک را که شرکت معده باشد
نافع بود لیکن اگر ماده صفراوی بود با سکنجبین و آب گرم قی کنند و سکنجبین و آلوبالو خورند و آلو و آب جوشیده تسکین حرارت و تقویت معده و
فالسه خوردن و غوره و انار و خرما دهند و اگر بر بدن ضعف زیاده مطلوب بود طباشیر و زرد و گل ارمنی سازند و در لوت آمرد
و بهر تقویت نافع است در صداع ما گر حب جاحب بعمل آید و حب ملین لهورع حامض و شربت سرمدی و آلو نافع و اگر ماده بلغمی بود
تخم شبت و تخم تربه عسل با نمک در آب جوشانیده صاف نموده جوشانیده و کرده قی کنند بعده آنکه مستعد گردد بعد کلمات آنچه نمود و اگر
احراج ایارج نمایند بهر استعمال حب ایارج بعد از تقویت معده جوارشات حاره چون جوارش عود و جوارش جالینوس کنند و اگر ماده
سوداوی باشد بعد از تنقیه معده مسهل سوداوی جوب افتیمون باشد بطریقی که در امتلای سوداوی جواب آمد و آنچه از ریح باشد تخم کموت
سره بادیان و گلقند و سفوف و جوارش کمونی و فلفلی و بامد آن که محلل ریاح و مقوی معده باشد بخورند و اگر حاجت افتد بهر اخراج ماده تنکر
که بلغم است مسهل گرم دهند و آنچه از ضعف فم معده بود و دون از جواب مر فشر بادیان تا ان در آب جوشیده آب انار اختلاط کرده مثل باب
و در صورت ورود معده بان را اعتدال کردن در جوارشات مذکوره ماسکون و زیره ماکوه و عود و زعفران نیالا نمایند و تناول کنند و
تا عکس بشارکت دیگر اعضا و علامت است که او لا در سر در آن عضو طاری شود لیس صداع لاحق گردد و آنچه از شرکت رحم بود درد

و عدم سرنگه و وسط انوع لازم است اخدار قسمی بود موجر سر و اخدار طحال بود و ار لود دست بر اسار سر و اگر از کسند بود و ر
سر و اخدار ح جریود وسعد سر ابل عدوم و اگر اعراں بود و رعدام سر زرکی مسالی و اخدار صلب بود و رموجر سر اسا سر است و ام
ر سا اس و د می و دمی بود مرض معلوم کند که سبب سورہ است اس لواسح سور کسو و محاسب سر بسا عد سگر و علاج اخدار عدمی
ر صد سال کسند و رساں ماحم سد و مسہلات مناسبه تنہا مفید مثل حب اسطو خودوس سعیه مثل نامد و ہنگام صداع اہار اس ان
ناکف نامسند و کف از ار وعن حریرے با لند و یا سویه کسند و اخدار دمی بود و ہی معده دران سبب عتیه لیس صور حاسه که سدا حرکت کار کا
حجامت باسد و وسع سحاں صداع از و رسید و ایحا دیگر اعصا لود اصلاح و تقیه آن عصو کسند طریقه که در محل مرکب مذکور گردد و موضع

صداع ضعف دماغی

علامت که و رست حو س و ضعف دماغ با صعف و ادرک سبب حوں صاعد ابحر عدا که عند الہضم و استماع اصوات و تحمل ہوا ہا سب
عرجو و سرما ر سدن **علاج** تقویت دماغ از اطلاعات و جریات باسد و روعن گل بر سر مالند و مرتعل گلاب طلا سازند و مشک
عسر و گلاب موبید و امدی لطیفه عطر باسد جرده مرغ و سهو که با نحود تحمه زعفران و دار صیني جوسسو ساخته باسد ماول نمایند و سرگرد
ار روعن بادام بریاں مودہ حوردن و روعن آں بر سر بالیدن و حسو با لوسیدن کمع و حوردن سیب و امعر بادام مقشر با مثل آں نما
سب و وقف خواب سب سود مفید است و آنحا که با وجود ضعف سوء مزاج بیز مرکب سود و دریں صورت مداحه و در اقسام صداع حار و بارد ذکر یاد
حسب حاحت در ساوح سد مل مزاج و ربادی معده اوہ حاسد عمد تنقیه مقرب کوسسد و

صداع قوت حس دماغی

علامت ذکا وقوت حواس و سلامت افعال دماغیه است و سرعت انفعال اورا سبب **علاج** لیس تبریح سا باسه سود و اسر حتمام
دو کوله صمید طیسند و کا سو و ملو و احساس با مثل آں بر جهد و مسلط لود و معید است حصوص تاں سعید در آب برمو معده دماع
نافع است و اقصاحمت که حس کل باحه و ہر لسه گوشت گاو حورید و اگر باحته صعیف است از قول و ارد حواں برگ کاسو وحرفه و کسیر در اقتا
در در دو اگر ارس حار لسو و سر پت حسحاش و تخم کاسو باسد آں ار مفردات که لوف طبیعت باسد بر مقالہ آں باد وا و ار باسه کر علاج

صداع یبسی

علامت آنست که بعد از استفراغ کثیر با سدادی مفرط یا شرب الہم عارض سود و عام است که استفراغ از سر باسد چوں قطع رعاف
و تحلل رطوبات مفرط باسد آں وار سار بدن چوں قے و جماع و اسہال و صد و ادرار حیض و نفاس باسد که جوع مفرط و اعطا
باد عدا و اسطه تحلیل رطوبات بدن موجب این صداع گردد و نوع استفراغ **علاج** معرجات تقلیل ہر رسد و حواب و سکون اولا
وا عدیه مرطبه مثل الکرس حون آس جو و گوست اکیاں و وار اللحم و سیر و کارر روعن بادام و حتاسه و رروی بعد مرغ مرسب مود آ
ساول کسند و روعها ار طبه مثل و عن بادام بر سر و دماں مالند روعن بعسه و کدو و نیلوفر با سیر باں در بینی چکانند

صداع جماعی

اگر از کثرت استفراغ منی باسد علامت تقدم افراط جماع است حامه اگر بدن لاعر و ضعیف بود در سر عاں سب کد در مسی گرسسه ر ادا
تقویت دماغ و حصه المعلق ساسه سود سرما سے دو کوله سرسه و رر بعره کف عدد مسند جو را مدالا مس سر سب دو نوار آ
یا سرمه ده کوله در با الحم نو ز جل کرده نحم سر مصن است و ناسد موسید اطبا سر دو باسه حواره سر حطای حارحه آمد مرسله کمتر ست
سحو رند دوا سے دیگر موسید و حرب کردن کالمه و اسعیل ست کل در آب عید است و ۰ ر ل مراے صحبه العلق ریک ر ر و تم

سه دگر سه مرید عد مکرر سه لوجما و ر تحد است انس و ک ب ب عادر سکه ت

دستار و کلاه وغیره و ادامه خواب سرنا مع است و آب سرد بگرم غسل دادن و روغن بنفشه در بینی کشیدن و سرکه و نوشیدن شربت
تا آنکه ارتفاع بخارات نشود و لباس سنجاب پوشد و سایر علامات علت اعتلا علامت بحسب ماده معینه کرده است و بعد از آن تمام جمیع تدبیر
و اگر سبب امتلاء اعضا باشد از حرکات جماع علامت آن بدن بدل است بعد از جماع و ظهور ضعف در حرکات و ادراک ابتداء درد کند
آن طریقه که علاج آن ضعف دماغ بود **علاج** مبرد و مقوی سر کند اعصاب از حمام بار بر روغن بنفشه آمیخته مالند و گوشت ملوان
مصالح خوش ساخته و امثال آن اغذیه مقویه خورند و عطریات بویند

صداع خماری

علامت آنست که خمار بعد نوشیدن شراب حادث شود **علاج** تسکین آب بگرم بکرده کنند و بعد از آن سرب انار و شربت
گلاب و آب سرد خورند و انقباض معده معده اسهال نمایند و اسهال ماده نشود و بهوع ریحان سدت کند و بعد طعام
بخورانند و بعد از ساعتی قی کنند ماده در و نماید طعام آمیخته آید و اگر آرد و اسهال لینه باشد تسکین در رود و خواب کند بعد سرابه
ارمعده دیگر بر دوام سر منکن حرارت و سوی معده و مطلع بخارات چون شربت حماض و لیمون و بهی و رب ریباس و انار و سیب
و غوره آب سرد مدد و انقباض سرد بسامد بخار کسر حدت کند و لعاب اسبغول اطلاق و شربت معمول آب گرم سرد مورد و استعمال
کنند و مهر بقوت سرد برامدا سرکه و روغن گل و گلاب بر سر مالند و در آبهار روغن بادام و سوسن بگرم طلا نمایند بدین بخار از سر نکند
در آن اکنون معده و بعد به یک خوشامد آخور کند و کمک و روغن مهذب سرد طعام را مالند و بعد از خصر شده مرد روح آن
و اما آن مرضی که با عرق ناید علاج تاکید کرده و کثیرا در این باب حاجت تمام است

صداع شمسی

شمس سبب ارتفاع مراحل و مشتعلات پدید آید و ارتو بدن از استار گرم عارض شود چون آن سر خوشو بود حبوب مسک و امثال آن و جواد
باشد چون مرد طبیعت و امثال آن **علاج** انجام چیزی است گرم و سو عارض شود و حس حرارت شعله و کافور و بنفشه و نیلوفر و امثال آن
طلاء است سرد موید و اگر حرارت مع الصوت باشد روغن بنفشه و نیلوفر و امثال آن استنشاق نمایند و انجرار اشیاء بارد بر حادث کردد اگر
آن چیزی اسب و نیلوفر و بنفشه موید و اگر لطف باشد کافور و صندل و انصار و عصاره و طلاءات مصاحب استعمال نمایند و سر انجیر ای است
نوبت دهند و ابن از ارتفاع مراحل مشتعلات عارض شود و استعمال نماید و آب بگرم بسار بر سر ریزند و سرکه موید و عصاره نکره در کرده ورقی
دا بدو بوبدن طلاءات بارده ورد حال بجاهه اگر مرض سر باشد بدن استار گرم و در چنان بالعکس امع بود

صداع دودی

سبب تولد دود بس گرم در قوای دماغ کثرت احتیاج سوداء غلیظ شخص است در آن محل و علامت احساس خارش شدید بود حدعه است
در دماغ و دود سے بینی رگ کا سے مصل چون ارمنی و اسید و صداع شکم صرکت **علاج** بلیم که دوا سے شدی است در آب که عصر
و خس و بال جوشانده باشد یا شیر ماده در آب بگیرم شود در بینی حکانند و اگر اول حبوب مشیه دماغ و هند باد تنقیه کند ادویات سعر و سعد و لس
اوان دوائی مذکور فاما جرم فلفل از آب رگ سعالوحل کرده در بینی بچکانند بهتر است و اگر حاجت تنقیه باشد سعات باع استعمال نماید بعد از آن اگر مذکور بینی باشد
هر سه که در پس الاالف مذکور کرد و بکار برند و آب را در طلب آب ستر عرق حاکسر دن دود و آن رفع تربین سر را روغن زردیل لعاب معتدل است

صداع ضربی و سقطی

علامت بودن ضربه یا سقطه است **علاج** بعد فصد سر رو معده بسیار کند مسهل اردو سرکه و گلاب و روغن گل بر سر مالند و یک موز و گلنار

[illegible]

صداع ترغری

[illegible]

صداع شیبی وحودی

[illegible]

صداع شقیقه

سعی ورزیدم هر یکی اصلاح سازند جمیع بدن را معمول داشته است در یکی صفت سر با صول غلط تا بیح در آن شب و داد این مرض اکثر سر آمیں
و در **علاج** لعد یکی سبب دستور که در اقسام صداع ذکر یافته معتدل و مثبت حسب حلول عالب رسد مرامد شکی در قسم جا صدر و صدر بود
و صندل گل مالی و رگ می بر معد باشد و اکثر ند معه با استعمال شرب ورد آب آلو و آب او و عرق بید سی برای بیت تا به دستور معه دواب مفید است و
آب کشیده سرو سرکه و روغن گل و مانند آن طلا باشد و از مثل احمر و سعوط و لکار برید و ملوخیه برگ خطمی کاهو گل سرخ جوشانیده بر پس خلل را
و در سیم بار و سیخ معطی عطسه باج و نکاه خطمی قند مر بر پس سعوط کنند و روغن بنفشه آبستا سو د صماد نماید و گرم و سر و کنند آب بیدانه
بر ما نگاه در دوال و طلیع مالیده و صحیح و صحو و سعد بر سر زنند حساب مدن لازم الوان و تسع در عمران حسب یکی و ریوند معمول است نه اگر
امر سر کرد و باج معراو عارانه مساری کرد بک ورم می رسد کد اے سعقه و اکثر انواع صداع مجرب است و ادو می ثمره مالی است ادام
سعد موی سر لسان رسد و رگ و صلح سیخ و علم رحمه وطاقه سداب پهت عدد و لعلعا و مزاره رحوان و رگ با سعتر و معر سر دام ار روغن بادام
و روغن یاسمین و روغن حسه حوانی و درس سو سیر و میدن سدی و سیخ حصد و مرار اور می مرعانی بار عن بادام و عصاره کسمر سر سد طلا
و صمغی عصر مسک جوز بلیلیه گل یاسمین سیب نرگس گل جعفری سوا باج است و تحر سد روغن الفج است و برگاه و در یکی مسح سیخ بر
سو مدیعروف و مده صدعن راطلع باشد و بعد طلیع داغ دسند و ره کوری الحامد **فائده** تمام صداع عرض که تابع همات مناسبه سلامتی
علاج سبب است و عد سبب سبب سبب در یکی کو سند ما حد صداع حاره و غیره ذکر یافته و آنچه در رو نجوان و اقع شده و سبر سر
مدار تمامید و شد اهکه بیل رجواب بدرد آمد سعیه حلط غالب کنند و حاکستر بامر که میل و سند عین ضماد کرد ن سما و آنچه از سرق اعمال است
مد سر حرکت کو سند با حد و در آخر کتاب خواهد آمد مع مدر صداع صرلی و شقی و تصداع سدی که ار و نوع سد در آورد نادر سرامس
دماغ احتیا عارض شود و شر بسه بساحبان رعد و سکون و کسرا اکل و بار کران را مست و اسهام اسبد علاج حسن ملطف و مقید حلط عامه است
بدستور سد سیع ملین و استعمال مسحات مثل سکمیل زوری و دسمیدن گل نرگس و سو سر سر یان سود مند **بشارت** بر گاه حول ارمی صاحب
صداع برآمد سد ساد کرد که علامت نیک است اگر و مے که خوف سعه شود

مفردات

کاهو و سسلل و العون سما و طلا و دسر کاهو و العون طلوا برای صداع حار مجرب و مقید و تخم سلو و سنا و ضماد تاج سب کد الک رطوبا سرلا
و سماو بابلیل سو مبد لود **دیگر** سماد حتماس با سرکه تابع صداع نا است و کد الک بیح معلاج با سرکه و بخمس عناب بسیار صماد بحت اعلب
سرما بیح صداع حار است **دیگر** نامع صداع حار ار معمولی اصول مذہب یست سرکه اگر با ستد هر والاآب سما و سارند **دیگر** که صداع حار را
ساکن کرد ابدار سر سی و معمول آب سار و مرحوم تخم کاسی را کوفته گلاب سایند بر سر دحسه بلطوع کنند و کشیر هم حکم دارد و گاسے کاسی ایک
سما دیکنند **دیگر** برائے صداع گرم که با شیره مدری ا بد سر ن و روغن معه سعوط کرد ن بسیار مقید است **دیگر** سعد در دو سرا بار دار معمول
معرا دام دو عدد و روغن سر سب با سیده بر پسان طلا کنند **دیگر** حوب در د سر بری کہ گاه گاسے باشد ارو گندم تک صماد کنی که مقوی دماغ است
تعصب سام سور و رعاب ی ما مد **دیگر** سما د کوه حسب سداع ارد ابیع **دیگر** سما د رگ ثار و صدا ع ا ب و سعقه است مگر که صداع ارد سادع د نامع است رد کا
عاکستر جو ببحر لسرکه سرسته طلا کنند و جمس ارد جو ب بار عن بادام لیح سایند طلا کنند **دیگر** لے صداع بار د ا ماحی ا ستاد گل حکم را آب سا مده طلا سازند **دیگر**
لسب صداع بار د حلا حیک کی د سراب بار الدراج حل کرده سعوط مرده معتد سب **دیگر** برائے صداع مجرب کبا ریکرده گلاب شیر صماد نمایند **دیگر** مر ل صداع اگرچه مرض
مجرب است سکو سا ئعد سعدسی روغن گل سایند بر سر طلا نماند **دیگر** طری گعه کہ آ مرد ار ندراس حد و سعوط تا بیکتا مح است ار برائے
صدغ و مک مرسه کافی ست **دیگر** سعوط روغن تلخ کدو قطره اکثر اقسام صداع را دور سکند ار ما حس و الدم جوم **دیگر** مسی دماغ ارد طع

غسل مجرب معمر هم مرض را کنانند لعدد یک سیر سوختانید برگ تو سه کر در یا حک مو و ا کنا حنه و سندان سر را بدو شرک
گرم و داغ است ویگر که صداع دو ی را سه داغ است و دو را کمند منم رواست گ سفتا و سام ورمن حکا مد ویگر که سبب صداع
مرض و ضعف سار حرب است سدن سدی می رسد و آسا بید دو سه قطره ان ا سعوط کنند ویگر دافع صداع داغی و ضعف است
علاج الامراض موسیانی مدت رعی معه سعوط کنند و اگر موسیانی لعدد یک سرخ و روغن بابو سه و دهن بانمد است صداع سود اوی
و صعقه و من مجرب است ویگر برای ضعف را عداد کام یارس کر ورک رماس والدمرحوم ر المه سح ملك نک سل حد ار کمک کر
طا با دویگر بے صدا ناس سا معمور حب الملوک اب سه عدد یک سنگ عرق صداع م در در صداع سروه است که سه
ر ب سا مد صداع می ضعف مه ب دو سا با ما من که سور س حلو کنند آب گرم سوی ر سفید تر را و رسود ویگر سود م
صطا الصف او ورالعل رمبر مخالف کدا علل با ع آن یک لا هو ی در سوا ب برای ضعف مجرب ویگر د ا ا ا و د مد ویس
سمد عل آن سا مد رساح معر سه جمل ترسه دو قطره ا ان ر س ی می با ب مخالف سر حتا ب مرض م با کنند ما
داغ رسد و اگر ادیک علت تر آب گرم حل کر مسح د ر مالند عمل ار ر دو ویگر صد ناعس سك و اگر در ضعف رسد ا ی دام
راست حکامد دانکو ویگر مر که و سد گاه سمو سه و ب بیعه ر سسر ا ب و حامد با رد سعوط کنند الکال و رد
ساکن مد الا مان حاب و کرس حکامد کرادن المد عدلی صعب سر ویگر ار عدا سه دا عد انعامل معرور د ر لسه ا سات حام
ورنگ ورستقمرس سه دویگر برسه ضعف و صداع ا د مع رماس آسد طفل سسا مرد عن با ام سعوط کند ویگر تو با درد آسا ید
نافع
طرف دوم حق طفل من سعد

مرکبات

اطریفل کشنیزی

دود سر و چشم و گرس کرار بخار عارض شود سر و دور ست نافع و سدد کنند و تو اسر اسر دسمه تو ارنا ر ی و ب نیز ب مطر د د ا ست علیله
لمله ساه و رس ملدا آمله کشنیز خشک مقشر ساوی کرده حه مروغن بادام ماکا دعو مه مو د ماسه حدد ن عسل مسر شا بامد و گر حوایجک
در ما د و غن بادام اولی تو دو سرگا ه مس اد معمود ا سدیک ورن محمس روحل نامد دیسے کشنیز ا مجموع ادوه گرد اد
آن در مرعت سح سکا خالی ادا صب ملک احمد رمان کشنیز زاده لوداد است ساره ماسه سیان گردد اگر کشنیز داخل کند اعتدال بر
هوا بر لو دمرحب ار و مصال تا س سعال اولی آنکه عدار دوا اه استعمال نماید و اگر بطریق سفوف همراه ساب آملک و مرد ملا اسهر
حرب سفوف ساحته ودر آب سد کرد صبح صاف مودود عسل مربع عا ا مر ساب امات استعمال کرد سه دو ماه امراض مذکوره
سه آمد مربع عسل سے بامد

اطریفل کشنیزی معتدل

صداع و دوار و خفقان عارض از معده و مجرب است و سودا ورق و دافع ماخیه ب ار و کانی تو معمول ر پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
پوست بلیله آمله سعی ار سر یک د رم کشنیز مقشر ع در م روغن بادام شیرین گل گاو زبان هر یک دو درم سک یک سه کار سه اسه ر معترا تو
دو ا سه گلاب سه ساسسه مدس لس و وحد سات سعد یک سد علی الرسم القوام آ مد

اطریفل

مجرب و معتدل حکیم اکمل بیان صاحب السلام صداع و امراض چشم پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد هلیله سیاه عشر آمله گل سرخ اسطوخودوس

نمک دو درم کشنیز خشک مقشر دو درم کشمش خراسانی بیست درم روغن بادام مقدار حاجت شهد دو وزن ادویه و اگر خواهند که قوت ادویه ظاهر گردد سه وزن داخل نمایند قوام عسل چار و مربح چار عوض شهد نبات کنند خوراک از دو مثقال تا سه مثقال

اطریفل

معمول حکیم علام امام نافع صداع و امراض چشم نافع صعود بخارات معده پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد پوست هلیله آمله منقی کشنیز مقشر گل سرخ گاوزبان بر دو امیلک درم مصطگی کرده سرشته هم حساس سرکه سه درم شکر بادام دو توله عسل سه چند ادویه

اطریفل شاهی

معمول محمد والد حکیم شریف خان سه جز نافع صداع و سدد و دیگر امراض مانع معده پوست هلیله کابلی هلیله آمله ترکی سنا مکی مساوی روغن بادام گاوزبان ادویه سه شهد سه وزن کوفته بیخته روغن چرب نموده بقوام شهد سرشته

اطریفل سنا دیگر

که مقوی دماغ و رفع سهولت نماید دافع صداع نافع زکام برای سرد و امراض آن مقراض سناء و اوراد اکثر عمل رسید پوست هلیله زرد پوست هلیله آمله منقی هر یک دو درم سنا مکی یک درم گل سرخ نیم درم کوفته بیخته روغن بادام چرب کرده عسل یا نبات مقوم انگلات کرده حسب عادت بود نیم یده وعده عسل دو درم استعمال نمایند سرجه از ماست اکثر از معمول از مصلح المجربات

اطریفل ملین معلوم

صداع مزمن و دیگر امراض دماغی را دفع نماید و درد چشم و گوش را نافع بود بار اول گرداند بالتف والد حکیم علوی خان پوست هلیله کابلی پوست هلیله آمله مقشر هر یک موصوف هر یک ده مثقال اوایل مصطگی اسطوخودوس شهر باسوی زنجبیل از هر یک سه مثقال هلیله سیاه مثقال کوفته سه چند عسل سرشته سرشت در مثقال تا چهار مثقال یکی دو ورشه و دیگر نجات بر پوست هلیله زرد است و لو عادة دیگر که طبع نرم کند و اخلاط از دماغ سهولت برآرد و مفید صداع و طنین گوش و دوار از معمولی پوست هلیله زرد و کابلی پوست هلیله آمله از هر سه درم سنا مکی بر هر موصوف هر یک دو درم زنجبیل نیم درم کوفته بیخته روغن بادام چرب کرده سه چند عسل سرشته بالشکر مقوم خوراک دو توله

اطریفل مسهل

مسهل رفع نافع صداع است از کتاب مذکور پوست هلیله زرد و کابلی و هلیله زنگی پوست هلیله آمله سنا مکی اسطوخودوس گاوزبان غاریقون از ... هر واحد دو مثقال سورنجان سنا مکی هر یک دو توله بر موصوف یک توله مغز بادام یک توله ادویه سائیده بروغن بادام روغن گاو چرب کرده بسه شهد سه چند بقوام آرند خوراک از دو توله مقدار شربت اصول وگاه اضافه نموده میشود زنجبیل نیم درم سرا

اطریفل اسطوخودوس

نافع درد سر و دیگر امراض بلغمی و سوداوی دماغی و صداع شقیقه اگر در سر آتی باشد نافع گردد اواست ترشی شاندار کتاب مسطور پوست هلیله و کابلی هلیله سیاه پوست هلیله آمله گل سرخ اسطوخودوس بسفایج افتیمون کشمش مساوی کوفته بیخته روغن بادام چرب کرده بعسل معموم سه چند و بعضی عوض کشمش مویز منقی داخل کنند و بعضی سرد دو

اطریفل کبیر

جهت تقویت دماغ و معده و حواس نافع است و برای سر مجرب است نسخه معمول حکیم شریف خان صاحب هلیله سیاه هلیله کابلی پوست هلیله آمله مقشر فلفل دار فلفل هر یک سه درم زنجبیل سیاه زیره کرمانی بطرح سیادی شقاقل مصری نودری سرخ و زردسان العصافیر سورنجان العامل

کمود معرجعاس سعد مرکب دو درم ورم بهمس بحدرم کوفته بحه برد بعوں ادام اگا حرسه مورد ا کسس حرساں سب داام عسل سعا
لقوام آرد شربت ا د درم ماچار درم

ایارج فیقرا

من کالف لسرلطا است معنا المرالسالج وسم کرمد وصکه داخل کرد مسو دهم حطل ولیع مکمد اکر اسام صداع راد امح ومعده دارد
علط اک کرد اردعالج ولعو و سرحا ان وح المفاصل وحولیح معد ودوم سے تولسی تاد کو مدکه کرد مسرا دو معلیح او حات امعسر
اماح امارتعل سی ماج است واکلسه می معد - و حکیم اکمل حان صاحب کر اطراقل معرا کسمرں آکھماهر
مود اسعال سه ورو وروساح لسا اسا مد سے مود مدسمل لطف دارجی فر وطساں ست طساں سلمه معتے اساروں عرا
ا مرکسته و سے وصرموطری ودرں ا ورسری ودودرم لعسل است کرم و عالک معده عملی مود وسعتے صر مورق اوو کسد

ایارج کبیر

کر مه دماع کند و جمیع امراض راس راکه ارصعرا وملم اسود ا بود ناح نامل امال سعول ا الصاح کسرا کمک و م مک سدی دو کم ده
گل سرح رحسل مرکب سد م تم حطل سه سم ورم ستمونیا چار درم طبا کا لی ح درم امسرں اسطوحودوس به کمکس درم طبا روعی
واج مقرار دومعرف مرکب د م قد حو اکسار درم ما ماسده اا السکرہ

ایارج ارد

ماح است امراض کرم سرسل صداع و دوار رمدوا مراح کوش و دمه ں ارد کا لی وکولی لست ا ایدمسعه دوحسب روغن بادام کرد
معده حسک ارمرکب دوارد درم اریح مرا کسماں اسعول کرد است د درم گل سرح تخم کاسی ارمرکب محمدم کسرا محموده مسوی
مرکب سه درم کمک کرده محه وریطرف سه تگه مادر مسری شد درم آسا و آں ترکیس است حسب حل کرده است
گل تنده مرجم حاں ں ام کوفته صاف ددم س و سے سیر سف درم احاد کرد عسل سے آرد سراسے احراح صفرا سے مامی وسل مکر کسد

ایارج لوغاذیا

لوغا یانام حکیمی است صاع د وصعه دوار وسم و فالح ومه ولعو وسحق ورمیں حاموود وکوس سے حود حدوا راحه
مارد مادی با لفح بود ارسرسمی سم حطل ت درم مار حسل سو ں عار قول سعو احرس سا اس اسطو ودس ا مرکب عا و
وم اصسوں کمادوس سل صما مرکب سه درم ساسا ووقا ریعوں اسوں ساں سادی فراسوں مدوماجیم قلمس مقعد حاد مسرماد
سسل سطر اساسوں د اومد ولل عصار جمسس وحول حمار سل ار مرکب دو درم حسطا اسطرحو وحس ار مرکب کمک رم اکر
عسل است مرسه جهار درم است کرم حسل عدارس ماه اسعمال عامدها

اوستارو

کرد صو ب دماع وجمیع عصا مس محرب است اکه سیح ال درد لا امراض معاود عسل صعف ہضم حوا مد آمدہ

آش جو

کہ در صداع کرم سرسام و کرم امراض حاره بحاست مداسعمل است و دیگر فوا لماں درمحت عماب درمااالسیر ذکر خواهد یافت تکیه جو
مقشر و سه س سی دار سود و دست صاف که دو حصه جو مانده ماں مرد اس کلام مردود استانه صس آں مدیل است تا معده و سر
کرمعف است مدیل کم ہو ان مالد صاف مورده همراه گلاب عرق کهوژه شربت انار ماسب سعده استعمال کمند

انکباب

نافع صداع حار و سرسام گرم و حوالی از معمولی حرارت که بجهت ... معتدل سرب ... خطمی ... برگ بید ... و برگ کاهو سرکه کاسنی تازه برگ خرفه کشنیز تازه ... هر یک ... پوست خشخاش و تخم آن ... همه را ... جوش داده ... روغن گل ... آمیخته انکباب نمایند ✦

انکباب ... معتدل ... که ... در سر ... انکباب مذکور ... تا ... و ... باعث ... خشک ... برگ ... و ... ✦

سعوط

نافع ... صداع ... مستعمل ... علاج الامراض ... روغن گل ... حرارت ... که ... آن
... روغن کدو ... و ... را ... بخار آن ... دواء ...
... سعوط ... صاحب ... نافع ...
نافع ... صداع ... و اکلیل الملک ... تمام ...
... سعوط ... صداع اکثر اقسام ... و معمول ...
... که ... آن ... نماید ... و ... آن ...
... علاج الامراض ... در ... ✦

پاشویه

... پاشویه در صداع و سرسام و جمیع آلام دماغ ... تمام دارد ... سرسام ...
...
... سرسام و ... گرم ... استعمال
... سر مریض ... دماغ ...
... آب گرم است ... اگر ... ۲۲
... گل ... و اکلیل ... آن ... طریقش ...
... در آب ... کرده ... آن ... که ...
... که ... آن ... گرمی در آب ...
... در هوای سرد ...
و هرگاه که بعد ... آب گرم ...
... پاشویه ...
... پاشویه ... اکلیل ... که

چنانچہ دماغ را نفع دہد سرکہ ہے قلب راند سیاہ ست چوں برائے جذب بخارات دماغ باستعمال پاشویہ بایدکرد کہ برائے ہر قسم صداع و درد سر مفید باشد و در وقت استعمال برائے حرارت طبیعت و رگ و دست ملک صندل و کافور روغن و طلا کنند اگر سہارا ہو و سرگرم حدت بخار دل کند

پاشویہ بارد

کہ برائے صداع حار و سرسام و سہر و ابتدائے آن معمول ہے تخم ریحان گل بنفشہ گل نیلوفر گل خطمی عناب سپستان ہر یک یک دام شعیر مقشر گندم چہار دام ہر یکے را در آب جوش دادہ بعد صاف نمودہ پاشویہ کنند در صورتیکہ گندم جو مکوہ برگ سعل بید و کاسنی سر دماغ را نفع دہد و اگر بیرون از مطلوب باشد در سرسام برگ خرفہ برگ کاسنی گل سرخ برگ کاہو اضافہ کردہ و اضافہ نمایند طلاء دیگر نافع جمیع امراض دماغی حار معمولی گل بنفشہ گل خطمی ہر یک دہ درم نیلوفر عناب سپستان ہر یک بیست درم برگ بید برگ کاسنی ہر یک گندم مقشر جو کوفتہ در دیگ آب جوش دادہ بعد صاف کردہ طلاء کنند نیم گرم برائے عکس بخارات و جذب آن و ترطیب و تسکین صداع و بعد استعمال طلا جمیع بخارات مناسبہ طلاء دیگر ہمچوں گل سرخ و کشنیز خشک ہر دو درم برگ کاسنی برگ خطمی بابونہ اکلیل الملک برگ عنب الثعلب باہم آب ہر یک مقدار در آب جوش دہند ہر گاہ نصف ماند نیم گرم

پاشویہ حار

جہت صداع بارد علاج الامراض گل بابونہ اکلیل الملک خطمی عنب الثعلب روغن حب الغار خردل نمک طعام شونیز گندم تمام ہر یک بقدر مناسب در آب جوش دادہ آن آب را در پاشویہ استعمال نمایند و اگر جوش دہند باضافہ بسیار نافع است طلاء دیگر نافع جمیع امراض دماغی بارد معمولی گل بابونہ مرزنجوش عنب الثعلب ہر یک دہ درم شونیز گندم پوست درم پوست بادام مقشر ہر یک دہ درم اکلیل و ادویہ ہر یک حسب مناسب

تبرید

جہت صداع حار اطریفل کشنیزی بقدر یک تولہ خورانیدہ شربت نیلوفر ہمراہ آن بخورانند ایضاً جہت سرسام و صداع حار گل بنفشہ ہر یک تولہ مغز تخم کدو خیار کشنیز ہر یک یک تولہ ایضاً برائے صداع حار مع ہمراہ مغز تخم کاسنی عرق شاہترہ و آب انار شیرین دو تولہ روغن اطریفل برائے ایضاً برائے صداع مع الرعاف عناب سپستان عرق شاہترہ و آب انار بقدر مناسب صاف نمودہ بخورانند و اگر حرارت زیادہ باشد لعاب بہدانہ ہمراہ آن ایضاً برائے صداع حار صفراوی ارغنون شیرہ کشنیز خشک سکنجبین سادہ بخورانند

جوشاندہ

برائے صداع کہ از مادہ بلغم و صفرا و دردِ پر بود اسطوخودوس گل نیلوفر خوبانی شربت نیلوفر قدری صندل با سیاہ بخورانند کہ بہ گل اضافہ کنند شربت بادام مسہل اطریفل کشنیزی از دہ ماشہ برائے تسکین شیرہ مغز تخم کدو شیرین ایضاً برائے صداع عناب گل بنفشہ گل نیلوفر کشنیز خشک اسطوخودوس ہر یک چہار ماشہ عرق سانپیر از آب جوش داد شربت بنفشہ دو تولہ از گل گاؤزبان سادہ و طبع شیر تخم کاسنی سادہ شیرہ مغز تخم کدو چہار ماشہ و شربت ایضاً عناب سپستان گل نیلوفر اسطوخودوس ہر یک چہار ماشہ سانپیر از آب جوش دادہ صاف نمودہ شربت تخم خیارین ماشہ شربت نیلوفر دو تولہ کاسنی چہار ماشہ ایضاً کہ از رکام باشد عناب بیخ دہ گل بنفشہ تخم خطمی ہر یک چہار ماشہ عرق سانپیر بادیان جوش دادہ شربت مغز تخم کدو شیرین ہاشمہ شربت بنفشہ دو تولہ روغن بادام خشخاش مغز تخم بزر ہر یک ماشہ روز سوم شیرہ کاسنی و خاکسی ہر یک سہ ماشہ در حمام شیرہ خیارین بہا ماشہ تخم اسطوخودوس شیر خطمی و غیرہ ایضاً برائے صداع مع نزلہ اطریفل کشنیزی تولہ خوردہ عناب بیخ دہ اصل السوس ہر یک ماشہ گل بنفشہ سپستان ماشہ

کوفته بیخته صاف نموده با آب دو تولہ داخل کرده بنوشند و اگر حرارت زیاده بود لعاب اصل السوس حسب ... کشند ساعت دو
داخل کرده بنوشند و اگر حرارت زیاده باشد لعاب بیدانه ... افزایند **ایضاً** طلب درد سر با ضربان زیره انجا ... سلمی
کوفته شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند **ایضاً** ... صداع از دواء المسک کشنیزی خورده ... شیر ... اثر ... دو
... کوفته با آب دو تولہ ... درم اکسیر موصوف و گشنیز خشک چهار ماشه گل بنفشه ... افزایند

جلاب

مستعمل در صداع دموی مرکب از آلو بخارا و ... کاسنی گل بنفشه تخم کاسنی هریک سه درم گل نیلوفر ... کوفته صاف نموده
شکر سفید در عرق ... یکدره درم داخل کرده و نیم گرم بنوشند

حب ایارج

... که ... در استعمال حب ... است که مثل ... شامل ... بسیار ... حسک کنند و ... ترشی در دوائی باشد که
... حسک سده ... و مری ... ریاح ... در معده ... بیمار ... درم ...
معده ... گردد و این مطلوب نیست ... که در اکثر حبوب ... از اخلاط ... شربت ... ادویه الکافی
... که قوت حبوب ... معده ضعیف ... حبوب ... با یکسال ... اسمادی
معمول ... ملحق ... صداع و صرع و سکته ... و امراض ... معده دماغ و اعصاب ... و اخلاط بلغمی
... ازهریک یک درم حب النیل غاریقون افتیمون ازهریک نیم درم تخم حنظل نمک هندی ازهریک دانگی ... کوفته بیخته
آب ... شربت ... طریق استعمال آن در ... لو عالمگیر ... معمولی حکیم ... کار ...
و حکیم ... اکثر اقسام صداع و ... سر دماغ ... ازهریک چهار ... تخم حنظل نمک هندی هریک ... درم
غاریقون ... ایارج فیقرا ... حب النیل هریک یک درم کوفته ... ناشتا ... شربت ...
از استاد حکیم ... اخلاط ... دماغ و معده ... و صداع ... و جمیع امراض بلغمی ... و لقوه و نسیان ...
... ایارج فیقرا ... موصوف غاریقون هریک دو درم پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد افتیمون هریک سه درم نمک
هندی ... درم ... دو نیم درم ادویه کوفته ... بقدر ... ناشتا ... خوراک سه درم

حب شبیار

دماغ را از فضول ... پاک کند و صداع را ... حکیم ... پوست هلیله کابلی ... پوست هلیله ازهریک ... دو درم ورق
گل سرخ حب النیل ازهریک ... دو درم صبر سقوطری ... ازهریک ... درم ... عصاره ... مصطکی ازهریک ...
... حل کرده ... حب ... **لو عالمگیر** درد سر
... چشم ... معده ... کافی ... صبر سقوطری سه درم گل سرخ هلیله زرد
مصطکی ... موصوف هریک یک درم ... حلال ... است ...
... حب **شبیار** دیگر
... استعمال ... چشم ... دماغ و معده ... اخلاط ... پاک کند و
... صبر سقوطری ... مصطکی ... پوست هلیله ... ازهریک ... گل سرخ ... ازهریک یک درم ... گلاب

که جهت صداع حار و ماشرا و سرسام سودا ی و سهر ... مفید است و سوم از سرفه و نزلات و زکام ... کاهو تخم خشخاش سرد و ...
سرین گشنیز معه تخم خیار ... هم با رنگ برابر گرفته مثل روغن بادام روغن برآرند و مروجا و معروفا مقدم استعمال نمایند **روغن گل چکان**
این صداع از عمل اطبا و سهر ... و محافظت ... گلی ... گل چکان در دوار ... گل ... خوشبو در ... هر واحد کدام گل بگیرند
گل ملو و اصل السوس سرکه ده دام برگ ... دام ... دام ... در روغن کنجد ... سرکه و گاو کشک ... و آب عدس
نمک ... صبح ... ساف کرده بر سر ... مالند

روغن سادی

کو در مریکه ... که صندل سفید صندل سرخ کشنیز ... اصل السوس هر کدام یک دام ... آمله یک ... روغن کنجد ... دو دام ...
... روغن ... که روغن ماند ... آسوده ... روغن را ... اکسیر ...
... کشنیز ملو ... اصل السوس ... سرکه ... آمله ... روغن ... دام ...
... صداع ... روغن تا ... مفید است ... **روغن بابونه** برای ...
... مفید است ... ازوحاع ... مفید در ... دردگوش ... ؛
سعوط معمول ... صداع کسر الحرارت ... الالم ... روغن گل حل کرده ... آرند
و در بینی ... روغن ملو ... سر ... سعوط نمایند **ایضاً** معمول ... کوکنار ... گل ...
صندل سفید ... اصول ... مساوی ... روغن گل حل کرده **سعوط**
نمایند **سعوط** ... برای صداع حار ... معمول حکیم شریف خان صاحب ... زعفران ... روغن گل و
روغن ... حل کرده سعوط نمایند ... **ایضاً** برای صداع گرم ...
روغن ... و ... زعفران ... **سعوط** جهت صداع حار معمول حکیم اجمل خان ...
... آب ... روغن ... سعوط نمایند ...
صداع ... **سعوط** که در صداع گرم ... روغن ... روغن ...
... **ایضاً** جهت صداع گرم ... ازعلاج الامراض ...
روغن گل ... مساوی ... سعوط نمایند و اگر حرارت زیاده ... **سعوط** نافع برای صداع که از حرارت
... و ... روغن ... سعوط نمایند **ایضاً** برای صداع حار
... **ایضاً** نافع از برای صداع ...
... زعفران ... درم ...
... سعوط نمایند ... صداع ... **سعوط** برای صداع ...
... زعفران ... **سعوط** برای صداع ... حکیم شریف خان صاحب
... مساوی ... روغن ... سعوط نمایند **ایضاً** ... للصداع البارد ...
... درم ... مشک ... درم ... درم ...
... سعوط نمایند ... **سعوط** ... درد سر ... روغن ...

داروں میں پیس کر ... روغن گل ملا کر ... ایضاً ... چہرہ ... لگائیں

مالیدہ ... ایضاً ... صداع ... مجرب ... [illegible]

... [illegible] ...

... ایضاً ... صداع ... [illegible]

... سعوط ... [illegible]

... ایضاً ... [illegible]

... ایضاً ... [illegible]

... [illegible] ...

ایضاً ... [illegible]

... [illegible] ...

سفوف

... [illegible] ... سفوف ... [illegible]

... [illegible] ...

... سفوف ... صداع ... [illegible]

... [illegible] ... سفوف

... صداع ... تالیف حکیم اکمل خان ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... ایضاً ... صداع ... [illegible]

... ایضاً ... [illegible]

... [illegible] ...

... ایضاً ... صداع ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... ایضاً ... [illegible]

... [illegible] ... سفوف ...

... [illegible] ...

شربت تحلیلی

تألیف محب الدین سمرقندی جهت صداع دموی و صفراوی مجرب نقل است گل سرخ شش درم زرشک پنج درم سماق منقی سی درم احمد بست و پنج درم
آلو سیاه بی برگ و بیست دانه عناب چهل دانه سپستان و صبح بدستور معروف بخوسانند و صاف کرده و مع رطل گلاب و یک رطل قند
سفید داخل کرده بقوام آرند و با سرد بیست سرد ارد حسب حاجت بنوشانند **فائده** دوا شربت زیاده از یک سال نماند و قند
در شربت چند بهتر است و اگر عوض قند عسل داخل کنند آن شربت نیز اهل است و شربت معدنی در مزاج بیشتر دو کذا فی المصباح ‪.‬

شربت حمار

جهت ربع حار و صداع حاری بی نظیر است از دکانی آب انار ترش آب انار شیرین آب سیب شیرین آب لیمون هر یک سه رطل آلو سیاه
تمر هندی هر یک یک رطل عناب سیاه ... در سه رطل آب بخوسانند تا دو رطل برسد با الده آنها ادویه مذکوره با هم ما ساید و قند سفید
یک من اضافه بقوام آرند **شربت تامات** الحکم ذکا الله خان جهت سیقه و سینه دموی بعد فصد و تنقیه برای جمیع امراض دماغی
دموی انفع ترین اشیا است عناب دانه بکت طل عدس مقشر بیست درم تخم کسیری ده درم پوست بیخ کاسنی یک ده درم با ده درم سرکه
بعد سه روز یک جوش دهند و داده صاف نموده گذارند تا مروق شود پس دوباره صاف کرده سکر بقدر اصلاح داخل کرده شربت بیار نماید و
هر روز یک ... توسط از این شربت بنوشند و اگر ده درم از این شربت بالعوض اسهال بیش بخورند بهتر است **و شیاف** که هرگاه سهل
عمل نکند بکار برند تخم پنج درم صابون حلبی نمک طعام از هر یک ده درم شکر سرخ پنج درم بدستور معروف شیاف سازند ‪.‬

شموس

که صداع از دو انواع است ... ی خود لواسع ارسی و لعل مرکوس هر کدام یک جزو سباسه چهار جزو بکوبند و آب
سیب خلط کرده بهم بسته بوبند **ایضاً** ... **طلا** ... درم ... گلاب ... انفع کلی باره دارک بات مذکور
... بنوشید سمو و گل سلویا هر یک سه درم ... جهت تقویت
دماغ و قلب مفید ازکتب مسطوره و دکانی عنبر اشهب یک درم عود هندی دو درم صندل مقاصری سه درم عنبر با گلاب گرم گرداند
و عود و صندل از یک سائیده در آن آمیزند و بوئیند و اگر خواهند مشک دو ماشه افزایند **ایضاً** که در تقویت دماغ و امراض بارده
دماغی و جهت خفقان و ضعف قلب نادره علیل مالف حکیم علوی خان عود قماری پنج مثقال قرنفل سنبل الطیب زعفران اظفار الطیب
قاقله صغار لسان الثور ... از هر یک مثقال و یک نیم دانگ عنبر اشهب دو مثقال و نیم مشک خالص یک مثقال بهار نارنج
یک مثقال ملف هندی حصی لبان هر یک دو مثقال و نیم همه اجزا کوفته بخته در هاون سنگین بگلاب بسایند عطر عود و عطر عنبر و عطر زعفران هر واحد نیم مثقال
روغن نرگس روغن یاسمین از هر واحد یک مثقال داخل کرده و در هاون چندان بسایند که قابل جستن شود پس شکل سیب علوا سازند و بعد خشک کرده نگاه دارند ‪.‬

ضماد

برای صداع حار و آنکه عرض سبب آن حاره بود و معمول استاد مرحوم تخم کشنیز بریان کرده با سرکه و روغن گل سائیده گرم طلا کنند ‪.‬
فائده ضماد و الا از اخراج لعراط بوسه اند و اشیای رطبه که بر عضو گذارند اگر سیال باشد آنرا طلا خوانند و عام است که آن حرارت
بارد چه بهاده بر عضو نهند مانند ارضه و اگر سیال باشد و غلیظ و متماسک بود آن را ضماد خوانند و آنچه نماسد مانده داخل در آن
بیست لیمخاطب ار زوال منکر دو تا میراثی بر دموی است که جذب و وصول آن دو اداب عضو بیست غالب است زعفران و هر کا جهت
ازالة الحرارت دماغ مادل طلا کنند باید که رهبر را جنگ سفل زبد و بر دوم تاره همی کنند حرارت که دوا که بر دن خشک شود بیمار نقصان سازد موجب
تسکین العضو میشود بیاض اطراف از آن راحت است و اگر مردم از ین غافل اند کذا فی المصباح **ایضاً** مجرب و نافع صداع سه مدلحار

[illegible] ایضاً [illegible]

[illegible] زعفران [illegible]

[illegible] ضماد [illegible]

[illegible] ایضاً [illegible]

[illegible] ایضاً [illegible]

[illegible] ایضاً [illegible]

[illegible] ضماد [illegible]

[illegible] ضماد [illegible]

[illegible]

ضماد چہار گل

[illegible] ایضاً [illegible]

[illegible] ایضاً [illegible]

[illegible] ایضاً [illegible]

[illegible]

شربت حلیبی

نافع صداع کہ از برد باشد از معمولی ور نقل دو عدد افیون دو حبہ زعفران چہار حبہ آب سائیدہ نیم گرم ضماد باید **ضماد** دیگر صداع بلغمی بعد
تنقیہ رفع عمل گرداند از خلاصہ صبر زعفران جند بیدستر ہر کدام یک درم فرفیون نیم درم افیون ربع درم اسارون یک مثقال صمغ عربی نصف مثقال
اسپرت سائیدہ ضماد باید **ضماد** ۔ برائے صداع سوداوی مزمن از علاج الامراض سداب بری فرفیون نورہ تخم خردل ہفت مرزنجوش
از ہر واحد جزوے سعتر کوہی دو جزو ہمہ را کوفتہ و بیختہ روغن نیلوفر حل نمودہ باہم مخلوط کردہ بعمل آرند **ضماد** کہ مقوی دماغ است برائے
درد سر کہنہ و نزلات مزمنہ از رسالہ حکیم علوی خان نمک لاہوری نمک طعام بورہ سعد سوختہ حرف سعد سوختہ موم سوختہ خردل زرالیمار ہر یک
یک مثقال کوفتہ با گل سرخ ساق برگ حنا ادخر کی عصفل فرفیون صمغ عربی کندر فلفل عود قماری صبر زرد چوب سوس سنبل الطیب از ہر یک نیم
مثقال حرف را دو مثقال کوفتہ بسرکہ انگوری بجوشانند و صابون حمصی در آن حل کردہ ضماد نمایند **ایضاً** ایج صداع حکما از صبر و سعتر ہر سہ
گل ارمنی صبر یک حبہ ماش و سماق و برگ آس گل سرخ ہر یک دو درم انزروت ہر یک یک درم کوفتہ بیختہ در آب برگ مہندی سائند ضماد نمایند
واگر حرارت در آن کمتر باشد والم شدید نیست بر قلیل صندل مدارو واگر ورم در موضع سودا و صرف اسقاط دارد فائدہ جو سنبل عدس و گلنار و گل سرخ
واس واگر نافع ترکیب کہ اسطوخودوس نیز بر عسل ابن زہر ایا ایست و با کہ عددے ادرار دعمہ دماغ باشد **ایضاً** حب صداع صرفی اکلیل الملک
یک درم سعد گل سرخ نیلوفر بابونہ کدو مثقال جو مقشر برار مجموع کوفتہ بیختہ بہار روغن عمہ و اسارآب اہم آمیختہ اول بجوشانند تا اکثر آب تحلیل رود پس
داخل کردہ باس گرار رفتا قوام آید نگر دیگرم ضماد کنند از علاج الامراض و در بیاض والد مرحوم این ضماد از معصومی منقول است لیکن آرد جو
دران سہ درم ہست **ایضاً** مقوی سر نافع برائے صداع حاد از عرع دماغ از علاج الامراض صندل پوست گل ارمنی زرد چوب
از ہر واحد آرد برابر فتح آسہ مخلوط کردہ بیرالماسیکہ **ضماد** مستعمل درین صداع وقتیکہ ورم دماغ باشد دیب باشد گلنار فارسی عدس پوست
سیب مخلوط کردہ پوست سونبد **اکسیر حسن** ضماد باید **طلا** ۔ برائے سبات رم از خلاصہ گلاب روغن گل و سرکہ و آب مورد و کدو
چند شد بشنک سوپیر بود ادہ ہمہ را در بارچہ کتان بستہ منصل مونہد **شموم** و سرخ گل نیلوفر از ہر یک سہ درم در بیاض نامتقد ورم تا ما
دماغ و فلسا مفید از کتب مسطورہ و دکانی عنبر اشہب یک درم عود ہندی دو درم صندل مقاصری سہ درم عنبر را تنہا بر گرمی رجوش
و عود و صندل را رنگ سائیدہ در آن آمیزند و سوئید واگر خواہند مشک دو ماسہ افزایند **ایضاً** کہ در تقویت دماغ و امراض بارد
دماغی وحب خفقان و صعف قلب نارد لے عدیل تالیف حکیم علوی خان عود قماری ۲ مثقال قرنفل سنبل الطیب زعفران اظفار الطیب
فاللہ صغار لسانہ ثور زرد دارچینی ہر واحد یک مثقال و نیم دانگ عنبر اشہب دو مثقال و نیم مسک خالص یک مثقال بہار نارنج
یک مثقال ملف ہندی حصی لسان ثور یک دو مثقال و نیم ہمہ اجزا کوفتہ بیختہ در ہاون سنگین بگلاب بسایند و عطر عود و عطر عنبر و عطر نرگس ہر واحد نیم مثقال
روغن نرگس روغن یاسمین ہر واحد یک مثقال داخل کردہ و باون حیدان بسا با کرد قال حب لسن سودلس شکل سیب علو لہا سہ و سایہ خشک کردہ ہمہ لو باید

	صماد	

برائے صداع حار و آنکہ عرض بت باشد حادہ بود معمول استاد مرحوم تخم کاسنی بریان کردہ بسرکہ و روغن گل سائیدہ مکرر طلا کنند ۔
فائدہ ضماد و طلا از احتیاج بشرائط نوشتہ اند و انساے زبلہ کہ بر عضو گرار بند اگر سیال باشد آنرا طلا خوانند و عام است کہ آن حیز را
بر پارچہ نہادہ بر عضو نہند یا بدون پارچہ واگر سیال نباشد و غلیظ و متماسک بود آنرا ضماد خوانند خواہ بر پارچہ نہند یا نہ و اصل در آن
لیس ست کہ مخاطب از روال مگر در د با تیرایں ہر دو دوی است کہب و منول از روایات مشہور نسبتا خالب نسب بر طب و ہر گاہ جہت
از الۂ حرارت دماغ مادل طلا کنند باید کہ از صہ را حینک ساں نرسد و ہر دم تازہ سی کنند چراکہ وہ اگر سرد ں خشک شود بسیار نقصان ساند حرب
سمیں السموم میدود میں اصحا طلای اور اوصب باسند و اگر مردم از ہیں غافل اند کذا فی المصارح ۔ **ایضاً** مجرب دافع صداع

گل نیلوفر کشنیز گل بنفشه پوست خشخاش املتاس نمک و اندکی گلاب و قدری افیون ده نوبت داخل نموده بکار برند و اگر حرارت کمتر باشد
بابونه مورد ایضاً برای صداع حار زمین جوهر گل بنفشه سرد و گرم و لعاب اسپغول که دم کرده باشند سرد و ضماد نمایند و
گاهی آب کدو ... پوست خشخاش ا کرده ... کاسنی مدر البیع ... افیون اندکی زعفران که مصلح افیون است
بود مسود ایضاً حسب صداع حار از تکمیل برگ خرفه جو کشنیز سبز گل خطمی صندل سفید کرده همه اندکی گلاب و سرکه ضماد نمایند ایضاً
جهت صداع حار و ساذج ... الحرارت مجرب حکیم شریف خان ... حی العالم آب ... گلاب ... افیون اندکی ... کنند و ...
... ضماد نمایند ضماد که برای صداع حار ساذج ... گل خطمی سفید گل بنفشه نیلوفر ... گلاب
و اندکی سرکه و روغن گل ... ضماد نمایند ... ایضاً ... صداع ... گلاب ... طلا سازند و اگر ...
... افیون و زعفران ... ایضاً ... صداع حار ... آرد جو ... سرکه و روغن گل گلاب ...
ضماد کنند ایضاً ... گل ... درم افیون زعفران ... درم ...
ضماد کنند ضماد که صداع حار ... گل ... روغن گل ...
سرکه ... کنند ضماد حسب صداع حار ... افیون ... برگ ... پوست خشخاش خطمی
سفید ... برگ چهار ... ضماد نمایند

ضماد چهار گل

مستعمل در صداع و سرسام حار ... گل بنفشه گل نیلوفر گل خطمی ... ایضاً حسب صداع حار
و سرسام ... حکیم اکمل خان گل بنفشه صندل سفید ... کرده ... آرد ... ایضاً ... حران
... ایضاً برای صداع ... صداع ... درم ...
... گل بنفشه گل نیلوفر ... آرد جو گل ... صندل سفید گل خطمی کوفته
... کشنیز ... روغن گل سرکه انگوری گلاب داخل کرده ضماد کنند ایضاً ...
... تخم ... خشخاش ...
ضماد کنند ضماد حسب ... حکیم علی ... برگ ... درم
... آرد جو گل خطمی گل بنفشه ... برگ چهار درم کوفته ... ضماد نمایند ... ضماد که صداع ... حار
... ضماد حسب ... صندل ... آرد ... درم ...
... سرکه ... روغن ... داخل کرده ... حکیم علی ایضاً ...
... زعفران ... آرد جو ... آب گرم گلاب ... ضماد کنند ضماد
... صداع ... ساخته ضماد نمایند ضماد برای صداع ...
حکیم شریف خان صاحب ... اکلیل الملک ... مساوی کوفته روغن ... روغن گل ... ضماد نمایند ایضاً حسب صداع
... زعفران ... طلا نمایند ایضاً برای صداع ... علاج الامراض ...
... اکلیل الملک ... مساوی کوفته ... ضماد نمایند ایضاً برای صداع ... العلاج ...
... ساخته ... طلا نمایند ... صداع ... ضماد

نافع صداع کہ از بلغم باشد از معمولی فرید نقل وعود افیون در دهن زعفران چهار نیم آب سایند و نیم گرم ضماد نمایند **ضماد** دیگر صداع بلغمی مد
تنقیه بدن گرا زیاده ممتد صبر زعفران صبر سا سر یکدام یک درم و مرمکی مقدم افیون ربع درم امرود یک مثقال صمغ عربی نصف مثقال
اسراب سایند ضماد نمایند **ضماد** بہ صداع سوداوی مزمن از علاج الامراض سداب بری و مرزنجوش تخم خرفه مرزنجوش
ازهر واحد جزو سے سیر کوفته در عرق بید بہ راکوفته و صمغ و روغن سنبل و عسل نموده باهم مخلوط کرده عسل آرند **ضماد** که مقوی دماغ است برائے
درد سر کهنه و بلاے مزمن از مجربات حکیم علوی خان نمک طبرزد نمک طعام نوره سعد سوخته حرف سعد سوخته مورد سوخته حرف زرد الیمو از هر یک
یک مثقال کرسنه زرد گل سرخ برگ حنا دو حرف گل عسل خرنوب صمغ عربی کتیرا فلفل عود قماری مصطکی درونج سوس سنبل الطیب از هر یک نیم
مثقال خوردبا و دو مثقال کوفته شکر انگوری محلول ساخته و مثالون جنسی در آن حل کرده ضماد نمایند **ایضاً** نافع صداع که از حرارت و سقطه بهم رسد
گل ختمی سه مثقال گلنار و مغز بادام و برگ آس گل سرخ هر یک ده درم انزروت هر یک یک درم کوفته در آب برگ بید سایند ضماد نمایند
و اگر حرارت در آن حال غالب باشد در عرق صندل سعالند بار داد و اگر هم د موضع سوزش سرد است افزوده خالص صندل عدس و گلنار گل سرخ
و آس و اگر با حرکت کمتر اسطوخودوس افسنتین عسل نافع بس اضافه باید که غذائے افزاید دجاج باشد **ایضاً** جہت صداع صفراوی الکلیل الملک
یک درم معه گل سرخ گل ملو و بابونه کدو دو مثقال جو مقشر برار مجموع کوفته بحنده بسایند عرق حسد اسفاناخ باهم آمیخته اول بجوشانند بعد آن تحلیل کنند و بشدت دماغ
داخل کرده باشد اگر از مادر وام البود گرد گرم ضماد کنند از علاج الامراض قدیمہ خاص والد مرحوم این ضماد از معمولی معمول است لیکن آرد جو
در آن سه درم سپیدان سه آرد **ایضاً** مقوی سر نافع برائے صداع حاد سا از عرق دماغ از علاج الامراض صندلین و قل گل ارمنی زیره حبشی
از هر واحد کافور به نمجه خشخاش مخلوط کرده به روغن گل **ضماداً** مستعمل در ین صداع و ضمادے ورم دماغ باشد و سه باشد گلنار فارسی عدس پوست
انار گل سرخ برگ مورد چوب سماق کوفته حسکه ضماد نمایند + **طلا** - است ساده از رسالہ گلاب مرزه روغن گل و سرکه قد آب مورد و کدو
و صندل سفید یک افیون کافور طلا نمایند **ایضاً** نافع صداع حار بحاله نافع صندل سفید و سرخ گل ملو از هر یک سه درم مرضاض تاملہ دو درم اسا
گل سرخ تخم کاهو سرکدام دو درم سم لعاب یک مثقال افیون نیم درم سکو شد و با گلاب داب سبد طلا سازند **ایضاً** مقشر باد و نادری برگ مرزنجوش
آب کشنیز روغن گل آب انار مگ سرد حرم همه را آمیخته طلا نمایند **ایضاً** صداع و سر سام حار مجرب یاحب جلاصه به دانار آموقدار
گل و سرزیان و غیره زعفران بر سر طلا نمایند **طلا** - نافع برائے ... نافع الامراض صندل سفید گلاب و زی که بسیار کثرت ملف بود ...
ساید و حسن گل ارمنی شیاف ابیض افیون در ساده کوفته گلاب ... بر سر طلا نمایند **طلا** - صداع احتراقی از معمولات دکانی صندلین
سفید و سرخ یک یک درم انزروت یک درم افیون نیم درم تا کشنیز ... طلا نمایند ... دیگر و زرد افیون دو دانگ و بذر البنج نیم درم
و زعفران یک دانگ هم داخل است روغن است کشنیز گلاب و غیره که برائے صداع کار کشمش و آرد بات و دو جر مقرر طهر محل سعد **طلا**
نافع صداع ... از عمال نافع انزروت یک جز و صندل سفید چهار جزو افیون نصف جزو است که هو مخلوط کرده طلا نمایند و اگر درد و نهایت شدت
باشد ورق ... بدر یک رطل و کسد موقت از طلا از جملہ اسرای بیوضیح گرا سه مقسوط مند بانافع سرطان ... و انصار ... کن **طلا ئیکہ**
جوش ... مسائی بالشدہ صداع نافع معمول از مجمع الجوامع افیون زعفران و صمغ عربی احرار اساری در آب برگ ... کاهو
سازند و بر مسائی مالند مجرب است - **طلا** - نافع برائے صداع که از ضعف دماغ باشد سرخسک لوداده ... سنجاب ... معرجہ ... مثقال
معرسا ... کدو معرسم خیار ... جز بادام ... سیر یک ... گلاب سوخته ... افیون زعفران نیم
هر یک یک جزو اگر ... دماغ ... گلاب و ... سر طلا ... علاج الامراض از ...
معمول بود ... افیون و زعفران ... و گندم ... هر یک حرو داخل است

طلاء مخدر

مستعمل در صداع حسی تخم کاهو کوکنار افیون مدرالسح برگ قسط کرده ساب برگ تعلع سرسته طلا نماید طلا برای صداع ار دیح اره که حکم سرایت
حان صاحب از عم خود نقل کرد ادهر صندل سر زر پیون هر یک یک جزو افیون ربع جزو کوفته همه آب سداب حل بحود حشار مدر دار وحسلی ایسا
سانده طلا سوده سازند **ایضاً** صب صداع ار دار علاج الامراض کبرت و دیگ حزو ار پسی دو حزو دما سحق کرده رحمه الله
ایضاً از صداع حاری کدار اعلاج ... اسده است سمی ار ورگلا مسک اقاقیا افیون هر یک یک جزو صبر زعفران هر یک نصف جزو
کوفته همه در سرکه سسته بر جبه و صدغین طلا نماید **طلا** نافع برای صداع حمی ار یسی صبر مرو مین صندل سر مقل صمغ عربی زعفران هر یک
دو درم ار روید کندس ا هر یک سه درم افیون یک نیم درم کوفته همه سراب سرسته بر کامد طلا نموده بصوف نماید **طلا** نافع برای صداع
سعد مرس یا مس دالدم حوم ردر علاج الامراض ... و سوں یک مثقال علس یک درم تا صیا یک درم صندل سرتر هر یک پنج درم
در سرکه سانند طلا نماید **طلا** برای سعد ار دار علامه تخم حنظل برگ حنا کنار عصی ا سرکه کدوا ں اس و صبر حل کرده ماسد سرسته ضماد نمایند
ایضاً نافع است سعد ار درا علاج الامراض ... دل یک جزو موریح دو جزو سود ا سرکه آمیخته ضماد نمایند **ایضاً** سفید و صداع مرقم که باشد
صوس امد احمر ... حکیم لقاخان استادی مرحوم ... مذکوره آب ... سامی حوب ار یک
ساییده ... وسعد طلا نماید +

عطوس

مفتی نافع از برای صداع حمی صندل سر ... کوفته ... آب مرزنجوش ... ایضاً صاحب ... ...
...
دو تولہ در ... آب ...

غرغره

... است اسطو خودوس ... کسیر ... هر یک چهار ماسه ... دو ماسه جوشانیده غرغره نماید **ایضاً** ...
... هر یک چهار ماسه ... صاف نموده ... ماسه سوده ... غرغره
که بر صداع ... هر یک سه درم ... درم ... درم ... ساییده
سوده سکنجبین عسلی دو اوقیه حل کرده غرغره کنند +

قرص مثلث

که در صداع ... مجرب ... افیون ... زعفران ... هر یک ... کنند ...
... هر یک دو درم کوفته ... و اس ... در صداع گرم آب لیمون ا سرکه ... گلاب ...
واسدان سانده طلا نماید ... صداع ... آب ... آن حل نماید وین قرص ... گرم ...
وسلت از آن ... نموده گردد **نوع دیگر** ... حکیم علی گیلانی ... صداع ...
... صمغ عربی هر یک ... تخم کاهو ... هر یک یک تولہ ... نیم ...
هر یک دو تولہ افیون سه تولہ ... و اس ... گل ... طلا نماید
نوع دیگر ... حکیم ... زعفران ... هر یک ... صندل ... تخم ... افیون ... هر یک ...
... **نوع دیگر** نافع ... افیون ... تخم کاهو ... کسیر هر یک یک جزو صمغ عربی ...

تقویت سر و چشم می نماید و قرص ساده + قرص بشاشت دیگر از اطبای نامی علاج صداع سعوط رغن گل محلول بستیج ارشد هر دو وحد
اصول مدر الجسم عرقی کا ورد عفران سج علاج مرکب کہ حرز و مسعود قرص ساز +

قرص محدر

مسکن جمیع انواع صداع و بہ ادویات است از مرادین علوی خان مرحوم قرص نرالیسج افیون عفران از ہر یک یک درم مرکی اسں
دار چینی کہ از ہر یک دو ہم سج لعاب کا مدار ہر یک ہم وزن کردہ حب آب کشیرا دہ وزن کا ہوا یا مرسبعہ قرص ساز دور حب
روحیح با مسرکہ آب کشیر سرمات کا موتر سود طلا نماید و در وجع اروا آب کرس و آب حنظل و مرکب از روغن گل +

قرص صندل مطلی

نافع برائے صداع حار از سرج اسباب حسین کی گل ملوور ساف اما سجم کا ہو صندل سعید امر رب ابانا مساوی الوزن کرفتہ کوفتہ بیختہ
با آب کشیر سرسبعہ قرص ساز قطوریے برائے صداع دودی کہ کرم دماغ را کہ صعود آمدہ از دار دواد آل رحم کہا محمر جات والیاصہ
عمرا لسد آنجمر برگ ہم ورگ آڑو یک یک مست درب دیار ہر یک کم دو کرفتہ ازما یعرق برآرد دارو عن کمد جار دام آمیختہ تحو سانا وورود
آوردہ قدرے ہوم اسر بعدہ وہم لا تحو ص گل ارمنی امر رحت سعبدہ کا صعری بعدہ دو دو دیا سہ سودہ آمیختہ مار مد رحب حاحب ماد صی حکا صددہ
برراس سرمالید واگرنیاید باستہ مصندس رومعام مالیدہ +

کماد

تج تے نمیر انزرک سعرہاہ و معدلات وغیر بالکلیہ زائل شود لقہ مادہ آن باستعمال این کماد ممتنع گردد آرد حو گل خطمی آرد سبیل
گندم صندل سعید گل سرخ معدہ ہر یک حصوے کوفتہ بیختہ اسرکہ انگوری وگلاب تا آسیا سہم ورد روغن گل سرسد ار ہر کیاں لیسہ آتش گرم کردہ
بر سر کماد سعدہ وبا حبود این کماد اگر اہل سود درین حال معلوم شگردد کہ مادہ زیادہ است برائے رفع آن ہر دو مصدہ صاف نا سد و محمہ بر
سان ہبد و امر ملک ہر دو قدم نا سید ہمعمول **کماد** حب سعمہ و ادحاح سند و رماح علسا را سود دار دار دکانی و دادری برگ مریحوس
نادرہ ہر یک دہ درم کوفتہ بختہ لعاب حلبہ سرسبعہ بکمد نا سد **کماد** ناح از برائے صداع ریحی ارحالہ نافع بحر سب سرو امارح قصار
و دار منی سومس گندم ہمہ را کوفتہ در بارہ لسہ گرم کردہ بر سر بکمد باید **کماد** کہ سعمہ و ادحاح بند و در ماح علسہ را نافع ارطلاح الامراض
مریحوس بابونہ کمدہ دہ م نام سطاکلیل الملک کہ سح درم کوفتہ بختہ لعاب حلبہ سرسبہ بکمد +

گلقند بیلوفری

سد سج وسعال را نافع است سکر بدوری نیلو دہ کہ رطل و سپید سلہ ور با گلاب ناسدہ بالیدہ تہ آمیختہ دہ روز در آفتاب سہد د
ہر روز حرکت بدادہ باشد و گاہے ماست ر در جہات گر اسد سود و در حقان حار و باس انفع است از رکانی +

کحل ہندی گو سد کہ از اکس در از آلسعبہ ما ماحرہ رسعد طفل گردیں انگشت گیس ہر دو مرامر در سریں لسر دار ماریک سائیدہ رحسیے
تنگنا مار دولد سے در چشم نکسد و مدرے در بینی حکا سلار بعائی معمول +

لحلحہ

مجرب و معمول این ناکسار برائے صداع و سرسام حار کل ارمنی گل ملوخیا ہی سعید ہر یک یک سہ درعرق صندل دو بولہ سائیدہ آب کسری
اسجاء سرآب کدو سر ہر یک جہار تولہ اضافہ کردہ در سیسی دیں فراح انداختہ متصل بینی می حرکت دہید وحسد لسعد لحلحہ دیگر کہ صداع را
نافع در سرسام حواہد آمد **لحلحہ** نافع مجرب دماغ صداع معمول استاد مرحوم و در سرعتی ما رس ہم مرحوم است صندل سعید سودہ

کسیر ملک گلاب سرکہ مربع موجود ہو طرف کشید ہو ما **ایضاً** للصداع الصفراوی گل ارمنی صندل کافور آب کسیر سرکہ گلاب کشنیز سبز ... مرید **طلاء بارد** جس صداع حار ... روغن گل روغن ... سرکہ ... گل ... مراحد وا گر جو اسد کہ مادہ ... آب کا ... کسیر سرآب ... کا ... **ایضاً طلاء** ایسے صداع ... اسے مزاح ... گلاب ... کرد ... آرد +

لارق

حکیم محمد ہادی ... صداع و ... مواد ... بچم ... سارا ... حصص کی ... مرکب ... عربی مرکی ... اسپرک ... زعفران ... ایسی ... ماحت ... مربع سود ... کا ... **ایضاً** ... حصص کی ... عربی ... مرکب ... زعفران ... آب ... مربع ... کاغذی ... لسا ... کرده ... **لارق** ... والد مرحوم ... گلاب ... **ایضاً** ... صداع ... مرکب ... درم ... حصص کی ... +

لطوخ

کو ... صداع ... مرکب ... درم ... **ایضاً** معمول ... عربی ... حصص گل ... **ایضاً** ... **لطوخ** ... گل ... روغن گل ... روغن گل ... علاج الامراض +

مطبوخ

صداع ... درم ... گل ... ایضاً ... حار ... علی ... آب ... حارہ ... **مطبوخ** معمول برائے صداع ... گل ... درم ... آب ... صداع ... درم ...

مسہل بارد

... گل ... حلی ... ہرک ... گل ...

سانج بالیده صاف نموده گلقند و دو تولہ در آن بالند و بار صاف نموده نوشند چنانکه پیشتر مذکور شد اصلاح منضج سودا و در ایام دادن مسہل
ازمغز فلوس خیار شنبر یک تولہ ترنجبین تمر ہندی گلقند ہر یک چہار تولہ شیره بادام تنہا در منضج اضافه نموده صبح کنند و اگر در بلاد مسہل سنگی صورت گیرد
حب السلاطین عرق کاسنی ادک ادک نوشیدن و بعد از وقت دو پہر آش جو بت سہ پہر کھچڑی مونگ ملائم بخورند و اگر گرمی در دست یا آش بخوبی باشد
وحب السلاطین در مزاج صفراوی، و در آن ہر سہ روز بکہ مطلوب باشد تا بار باشد و اگر احتیاج مسہل نگردد سودا خراب گردد بلکہ در میان پرہیز و سرما
لعاب بہدانہ و شربت بنفشه داده معمول کنند و اگر این مسہل سے سودا بر آید و حب مغز فلوس گلقند ترنجبین تمر ہندی در عرقیات بالیده صاف
نموده شیره بادام بالائے آن ریخته بخورند و اگر مسہل عمل نکند از عرقیات گرم وقسا قات رعایت کنند و در خوردن این مسہل حواس سالم کرد
و کسے را کہ در مسہل عادت نبود باشد پیش از مسہل مدد و روز نیکو کنند تا معده پاک شود و روز مسہل اول از کمپوت معده تا مدہوش شود یا اول

فائدہ در اکثر طبائع بسبب حرارت صفراوی خوش آید و موسمی منضج ہم آنست کہ مذکر کرده و روز روزه استعمال نمایند و طریق اینست کہ مغز
خیارشنبر را در گلاب یا عرق گاؤزبان صاف نمایند چون نرم شود و مالیده از آنجا صفا گرفته باشد و در ظرف گلی نوعی کرده حتی کہ باید و اوراق آن را جدا
کرده در گلہائے خوشبو دل برای بیل و مویز و یاسمین و لسترن و گلاب و غیره نگہدارند چون گلہا خشک شود بخورند تا پانی پر و در منضج و سام تا کار اوج
حاره صفرا بوے گلہا کہ در موافق مزاج این مرکب اکثر ریاضت نعل آورد ۰ **ایضاً** منضج صفرا مع صداع و سرسام حار از معمولی عادات تا
مویز منقی سپستان ہر یک بست دانہ گل سرخ سہ درم بنفشه تخم کاسنی ہر یک دو درم و اگر اسہال منظور بود آلو بخارا بیست دانہ تمر ہندی
چہار درم تمر جسامع ترنجبین در حاجت افزایند و اگر سرد باشد جوشانده موافق کرده بعوض آن تخم خطمی خیاری اصل السوس افزایند ۰

منضج و مسہل گرم

برد صداع ملتوی مسہل بہر رفع صداع لعوق و نافع خواہد آمد **نوع دیگر** برای منضج و تلطیف ماده صداع بلغمی مختار است حلاصه اصل السوس چدا
و داد ابیست تمام مرکدام یک درم سپستان بیست بر کدام یک دانه تخم خطمی بسفایه سه درم جوشانده صاف نموده شربت اصول و او و حل کرده صبح و
شام دو حصه نموده بنوشند یا سه روز بعد از آن بسپاید سان سه درم اسطوخودوس اذان مصطکی ہر کدام یک درم جوشانده صاف نموده گلقند یک تولہ سکنجبین
ساده و دواء اول حل کرده دہند صبح و شام و باشد یا چہار روز منضج بعده بدیں وعادات طور تسبیح او را مسہلات بلغم جون حب صبر و ایارج فیقرا و اطریفل
استفراغ کنند بعد از آن بار دیگر منضج اصلاح و تلطیف گردد و اگر اصلاح سودا استفراغ آن ماده بقلع باید آنگاه استعمال عرق و ساده در اہاله و سنا

منضج و مسہل

صداع سوداوی از خلاصه لسان الثور اسطوخودوس گاؤزبان در شربت بادر نجبویه الوبخارا افتیمون جوشانده ترنجبین بالیده صاف نموده بنوشند و بعد
از نضج کامل حب افتیمون با مطبوخ آن بدہند و اگر سودا احتراقی باشد و علامات حرارت پیدا بود دار استعمال ادویه گرم پرہیز نمایند و در والمر
کدو آن گاؤزبان مویز منقی خطمی ملاسہ بہ ہمہ باشد چند روز با دادن بعد از آن بہر استفراغ آلو بخارا دوا دیه عناب سپستان ہر کدام یک ادوسه خطمی
در ہلیلہ مبہا بلیلہ کابلی ہر یک سه درم لسان الثور اسطوخودوس ہر یک چہار درم جوشانده صاف نموده ترنجبین و مغز فلوس لسند صاف کرده
روغن بادام سرشته سامره اضافه نموده بنوشند و اگر قوی بر جا ہند یک مثقال غاریقون سعد دیم مثقال لاجورد مغسول ساییده و مسرد و حا ما
ایضاً منضج سودا از معمولی گاؤزبان سامره لسان الثور اسطوخودوس بسپایه سان او ریکمویه سعه بیخ کاسنی بیخ بادیان اصل السوس گلسرخ
ہر یک دو درم افتیمون در صرة بسته دو مثقال عناب بیست دانه مویز منقی یک درم گلقند دو مثقال ۰ **مسہل** برای صداع بری دوح
صاحبین از لوازل وکرسنه آب دہن اسطوخودوس گاؤزبان سامره ہر یک چہار ماسه تخم خطمی تحماسه خیاری تخم ہر یک چہار ماسه گل سرخ
بحماسه بسپاسان چہار ماسه عناب بیخ دانه سپستان کی نوع طلوس خیارشنبر سرشته کرده روغن بادام شش ماسه ظلبات سنس ماسه ۰

معجون مفتّحه

[illegible] **معجون** [illegible]
[illegible]

معجون الطالی

[illegible]

معجون فایق

[illegible] **معجون** [illegible] **ایضاً** [illegible] **ایضاً** [illegible]

معجون راحت

[illegible] **معجون** [illegible]

معرج نارد

[illegible]

گل سرخ گل نیلوفر هر یک ده درم شکر طبرزد حلوا نموده بسوزند بخورند سازد **مفرح نشتیز** و در شیخ [illegible] از مجربات است از [illegible]
ترکالی تخم خشخاش سفید [illegible] تخم کاهو مغز تخم خیار مغز تخم کدو مغز تخم خیار دراز مغز تخم خیار بادرنگ هر یک سه درم گل سرخ صندل سفید
صندل سرخ طباشیر سفید هر یک دو درم کشنیز خشک مغز بادام همه اجزا کوفته بیخته بشربت سیب و شربت بهی و قند سفید بقوام آورده حاجت بقوام کردن
و آخر و ام [illegible] مشک و زعفران داخل نمایند **فائده** دانسته که استعمال زعفران در مفرحات و معجونات که برای صداع گرم وارد شده هر قسم که باشد
ملاحظه است و صداقت [illegible] مسکن اگر چه در بعض مواضع و مفرحات اولی آنست که ترک زعفران [illegible] نوشته اند **لقوع**
نافع صداع حار ساذج و صفراوی مزاج معمول عناب سفید [illegible] آلو بخارا [illegible] در عرق نیلوفر [illegible] نماید گرم کرده صاف سازند [illegible]
[illegible] در آن شیره مغز تخم کدو شیرین و شیره تخم کاهو هر یک یک مثقال سازند [illegible] کرده شربت [illegible] دو تولہ آمیخته بنوشند
لقوع خاص که مصدع [illegible] [illegible] استعمال مطعمات [illegible] اعمال [illegible] احساس [illegible] استاد معروف است
پوست هلیله زرد [illegible] ده درم [illegible] ده درم آلو بخارا [illegible] شیر خشت ده درم ترنجبین بیست درم [illegible]
و سند **لقوع هلیله** جهت صداع صفراوی هلیله زرد هلیله کابلی [illegible] آلو بخارا [illegible] دانه [illegible] عناب ده دانه [illegible]
[illegible] دو درم [illegible] ده درم [illegible] تخم کاسنی گل سرخ [illegible] دو درم [illegible] صاف نموده ترنجبین [illegible] درم شیر خشت
بیست درم [illegible] صاف نموده بخورند **لقوع مسهل** معمول حکیم اکمل خان در صداع گرم و سرسام و [illegible] ترنجبین شیر خشت
هر یک چهار تولہ مغز فلوس خیار شنبر [illegible] عرق [illegible] عرق [illegible] عرق نیلوفر [illegible] صاف کرده
[illegible] شیره تخم کدو شیرین شیره مغز تخم [illegible] هر یک یک تولہ روغن بادام [illegible] اضافه کرده بنوشانند **نطول** که اجزای آن صداع
[illegible] استاد علی الاطلاق روغن گل [illegible] و روغن [illegible] و گلاب و [illegible] آن بر سر [illegible] روغن کدو و مغز
[illegible] صندل [illegible] **نطول** برای صداع حار [illegible] گل نیلوفر [illegible] پوست خشخاش [illegible]
آب این نطول نمایند [illegible] آن [illegible] آن سائیده ضماد سازند **نطول** نافع جهت صداع حار [illegible]
[illegible] نافع [illegible] تخم کدو تخم کاهو تخم خشخاش [illegible] تخم خطمی کاهو گل سرخ [illegible] در آب پخته نطول نمایند
نطول نافع برای صداع حار صفراوی و [illegible] آن [illegible] علاج الامراض [illegible]
[illegible] برگ [illegible] خطمی [illegible] تخم کاهو [illegible] گل سرخ [illegible] در آب پخته [illegible]
[illegible] داخل کرده [illegible] و آب آن را بر سر نطول نمایند و ثفل را بر سر ضماد کنند
نطول که برای صداع حار [illegible] است [illegible] برگ [illegible] پوست خشخاش گل خشخاش [illegible] تخم خطمی
کاهو برگ بید گل سرخ [illegible] [illegible] آب [illegible] روغن گل آمیخته [illegible] وارند و
[illegible] پوست گل خشخاش [illegible] **نطول** که نافع صداع [illegible] علاج الامراض [illegible]
[illegible] اکسیر الملک [illegible] برگ [illegible] نیلوفر [illegible] نطول نمایند
نطول نافع صداع [illegible] ساذج [illegible] اکسیر الملک [illegible] معصوم [illegible]
در آب [illegible] نطول نمایند [illegible] داخل [illegible] آب [illegible] است [illegible]
[illegible] معصوم مرحوم است [illegible] مساوی است **ایضاً** نافع صداع [illegible] نام
اکسیر الملک [illegible] برگ [illegible] آب [illegible] آن را نطول نمایند

ایضاً [illegible]

[illegible] ایضاً [illegible]

[illegible] لعوق [illegible]

[illegible] لعوق [illegible]

[illegible]

[illegible]

لعوق [illegible]

[illegible] لعوق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] لعوق [illegible]

[illegible] تشقیقه [illegible]

[illegible]

حکایات

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ایضاً [illegible]

[illegible]

[illegible] ایضاً [illegible]

[illegible] ایضاً [illegible]

[illegible]

ایضاً [illegible]

ایضاً [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ایضاً [illegible]

[illegible]

[illegible]

ایضاً شخصی در سردی که مسہل دستاویز عوارض حرارت کہ تب و درد سر گرفتن ... فعال با حجامت حکم کرد ... اما نے صیف اخراج
خون ... مسہل کرد **ایضاً** ... را صداع در سر و بار و سرسام ... مسہل داد ... سعلستان
گل سرخ ... مسہل ... سرخ ... مسہل ... داد ... معرفلوس ...
... معرفلوس ... مسہل دیگر ... معرفلوس ... کردیم
... مسہلات ... داد ... دیگر ... **ایضاً**
... که در مسہل ... مشک ... در امراض جسم ... آما
... لیکن ... اصل السوس ... گاو زبان ...
... داد ... **ایضاً** ... سرسام ... گاو زبان ... گل گاو زبان
... سپستان ... کوکنار ... سرخ ... آب ... داخل کرده ... سعتر
... ہر یک ... گل
گل ... ہر یک ... اکلیل الملک ... برگ ... کوکنار ...
... **ایضاً** ... را صداع ... ہر یک ...
... **ایضاً** ... را صداع ... گاو زبان ...
... کوکنار ... ہر یک ... داخل کرد ... ہر یک ... کوکنار ...
... **ایضاً** ... کشمیری ... شب
... گل ... گل سرخ ... ہر یک ... اصل السوس ... سپستان
... آب گرم ... داخل کرده ... گاو زبان ...
گل گاو زبان ... ہر یک ...
... ہلیلہ کابلی ... ہلیلہ ... معرفلوس ... گل سرخ ...
... مسہل داده ... بادام ... صبح ... مطبوخ
... معرفلوس ... مسہل دیگر ... **ایضاً** عورتے ... گاو زبان ...
... عناب ... گاو زبان ... کوکنار ... حب ...
... مسہل ...
... مسہل ممنوع است **ایضاً** ... صداع ...
گلاب ... **ایضاً** ... را صداع ... آب ... ہر یک ...
... داخل کرده ... **ایضاً** صداع ...
... صداع ... ہر یک ...
... عرق ... ہر یک ...
... ہر یک ... داخل کرد ... **ایضاً** صداع ... عناب ... گل ... ہلیلہ ...

برگ حشیش [illegible] صبح ناشتا [illegible] صاف نموده [illegible] داخل کرده [illegible] منضج داده مسهل کرده **ایضا** صداع [illegible]
[illegible]
[illegible] صاف نموده [illegible] داخل کرده [illegible] **ایضا** [illegible]
[illegible] برگ [illegible] داخل کرده [illegible] معمول است **ایضا**
[illegible] صداع [illegible]
[illegible]
[illegible] صبح [illegible]
[illegible] **ایضا** [illegible]
[illegible] صداع [illegible]
[illegible] داخل کرده [illegible] **ایضا** [illegible]
[illegible]
[illegible] **ایضا** صداع [illegible]
[illegible]
[illegible] صاف نموده [illegible]
[illegible] **ایضا** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **ایضا** [illegible]
[illegible]
[illegible] **ایضا** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] داخل کرده [illegible]

فصل دوم در عصابه

[illegible] این فصل [illegible]
[illegible]
[illegible]

علاج در اول فصد سر ترتیب بکنند و اسهال و ضماد ... کاربرند ... ل آرد و شرکه و کافور را بسایند و بر ماس ... باید دبع سر ... ایام مرض
ارسال ... کرده و صد ساعت ... سد و ماء الشعیر با الحمص ... و در راحت کار گرمی ... داون سرد و صحیح سام ... ع و کاف
و در دیگر ... **مرکبات** لازم کرده ... در فصل صداع ... **ماء الشعیر**
مسی آش ... در صداع گرم **ماء الحمص** ... در ... آمده

فصل سوم در جس

ماس مرضیست که بیاید در دماغ عارض باشد بی الم و حول ... معارض ... گرم ... آید ... از ...
اعره ... سل المعارست که بصداع ... **علاج** تدبیر ... در صداع عارد ... سرد و در سل ادا الصم
و لعاب اسپغول ... شربت ... سد و ماء القرع و آب ... سعید ... و اگر حاجت ... سو
مسهل آرند ... اگر ... در مسهل ... سود ... کم ... سعوط ... و ... طلسم
و اطلاب ... کرده

مرکبات

سعوط که برای جس دائمی ... معد ... شکستر ... شیر ... مساوی همه سعوط کرده ... **کماد** نافع مرض جس
شعیر ... گل ... کار سرکه ... گرم کماد ... سعول از صداع المحرات **شربت بنفشه** در زکام ... حشاش
سال ... **ماء الجبن و ماء القرع** در فصل ... **مسهل بارد** در صداع مذکور شد +

فصل چهارم در سرسام

مسی ... آن علامت و علاج ... از اقسام ... گر ... و ... مرض ... رم د
... آن ... که هرگاه ... اگر ... سرسام ... د ... سد ... و
... صداع ... مناسب و اگر ... مرض ... معصی ... قصد
... اسهال ... سرسام ... اسهال
... الاسباب ... رضا ... در ... سرطان
... مرض ... مرض است ... و قصد ... مطلوب و
سعوطات ... اسهال ... علاج آن ... سر ... معدل
... نقوعات ... مرض ... بسیار ... از ... مخلوط
... مرض حکم ... اضطراب حرکات ... و هرگاه ... حرکات ... مضطر
... اسباب عارض ... سرسام ... اکلیل الملک و امثال آن
در اطلاب ... تخم کتان ... روغن ... گرم ... و اگر سبب ...
فصل ... کرده ... روغن ... گرم ... اسال آن ... روغن گل ... و ماورد

فعدا ان اسکه دران او تو ساید باسد نطول بادر سا ادرست ا باسد اا حاصل ادنحه است سرد و تمس ومحدب و سرسام
می ما ست سوو صل س و سدب سداع وسعرا روسی سلامت و جح ست سرسام است سارو اعجاج مم سرسم قاتل است اگر سست حست
ر مدد و موج روی است ما حس مد است اول حولک ست دوں کو مرد ماع سا اسد مد ورحارم تحسد و اگر اس بجا ده کرد اسد حداس ساں
د دام مثل ست و سر حد ست لسیح و سے رنگا ی سرسام دلیل موت ست و انقباض معس و تحوص حسم ولوا رمس وسطر ول سرگا و در
عارص گرد و دحار ملاک سود دو قال الشیخ اکثر من یموت المرسام یموت لاثب فی المعص

سرسام حار

اگر ادحون بود سرسام موی و عراطس گو مد اگر از صفرا باسد سرسام صفراوی و فرایطس نامس باسد علامت دموی ست گرم و بدمان سرخ حمد و سرخی
حسم و سلان اسک علم حص است مسان صفری سدت ست وکرب بدماں سرخ عطس و دهلی و اصطراب و بحوالی رردی و وحیم سرح
سص **علاج** سدار فصد سرو سرد صاد و سعوط و لحلحه اسوه و عبر مدسرکه رصداع حار ذکر او عمل آمد و حلب می ترس و سعوط اس
مع زعفران سرب عناب ر طوبانع سکر بانع لسیح است تر صفراوی معاسحاب نطعه سسر و قدید موی حاسد سطرف گکلس گر باسد وا
با سو با سرب سعد با سرب حسحاس با سرب اا ساسب بود و گروب سعف و عمهات مرص تعد دا مدیموا مدل عولات لمد
سب ادوا سحرا دمنگ باوا وسرگه باوا آورد و ادسر مالند ماں ارک طرف حام وار ک طرف تحه سرا سر و عس گل حرف کرد
ا طرف حام بر سر بعد دیگا ساں دا مد و اگر ادرا اصلاح اند کر گل باسد که سرسام لعع گل سد ا حسے کہ معده رد رد و اگر معده حاحب اسد
رور هسم مسهل ماروکه در صداع گرست و امدکر طبات ساسه صعه باسد و اگر طبع مرم سود و ایل سرمی ار تیحوان ماسد آب سیب حرما گل ار سی
و صمع عربی با اوراس ملا سراب هوت سیب گلاب مد مهند و صندل وگل سرح با گلاب و آب برگ انگور و ششکم صاد کنا مدو اگر مرص نطول انحا
د روت احمال باسد لسعد گ مالی و تحامت ساس ماورب کسد و اکسا آسا سدن گل معه و سرب آں درمس ت حاجب بود و سیاه
اگر ساری صفرا عارص سود و از علامات بحران باسد لا م کہ حیلها خواب آور گشد بد و سرب حشحاش و تخم حشحاش با سکر بد مهند و سعوطات کہ از
و نطولات سوم کر دو آں کا ہو و پوست حشحاش و برابر کدو و عره باسد فکار برند و اگر سب و حول بسیب و ساعد احر سساب فوی لاحق گر دد
نساهائے بحراں ظاہر ماسد بهر کیف ادرا ساار دا مد و سب و اسے او را انحی باسد و صوی سار سے کسد و سرگاه مرص نقصان پدیر دو
سان ی باسد و حالب سعف بوت سرد ان ددر صورت تقاسے فوت سر یر سرد وسعد و حعاد ساسے سرا سطولات معتدل حون اصل الر
دحعه و مالو سر لسومد بار دو سید دا نطول باسد بعص طریق حمد رو روگا ست حر وحطس طسر عس معتدل گردد و بحلاحس علاج کنند و باسد
که مرا حور سرسام ریاں سست بر ول او گرمه سود و سا ر تکلم باد ر ساسد و رں وصف لطاسے که گل باو با اکلیل الملک بسوس گندم گل معه
حوساید با سسد بر سر و گردن نطول باسد و سر سکا ں دا رید و صاحب خلاصه گو ید که گر دد سا کرباد سرسام بحران اسهالے لعم کہ
درد ر سلد باحت اورام عطیه حبل گردد و دار مداومت نطعه آب کسرا بکلل ر ب **و باید دانست** کہ گاسے بد مان و احساله ار
در کمال مرد و ست با ار وب و حر آں سست صعا نحر سے ر م دماع سرعارص شود و اں اسرسام عبر حقیقی گو سد و در سر بیں
سست است و لو سب دماع و فصر فصومات و اسر ہ و سعوط از وه کافی است و پاسوہ و حجامت ساعس سے سر با اسره و ر ساآورد دو لحلحه
معوب دماع مد لکا بر بد و اطرف عل کسری حمراه عمر ہندی و آلو بخارا مانع است و بعضے گو سد کہ در سرسام عیر حقیقی حون سبا گرم د ر
سک اسد صندل سود کم سم با سد طبا سیر و ا سد و سرب انار س حاصد الاسں سره حره وسرد ہمدا کر د حاں ر ر سک دا
الرعفران سد مسک و گلاب آورده سکسمس احل کرد مرسا ساں و سر گرسه بود و گلاب سم با و آسحه اصاد و گل ار سی معف باسد بوسسد

باید بیکند و گل بنفشه در گلاب بیامیزد و صمادساز ند و عنبر بو کنایند و اگر صداع شدید باشد بنفشه و صندل و کافور با شیر زنان بر پیشانی طلا نمایند

سرسام بارد

اگر ماده سوداوی کم باشد و با بلغم ملتبس گردد سرسام سوداوی گویند و اگر از بلغم باشد سرسام بلغمی و لیثرغس خوانند علامات سرسام سوداوی

هذیان بیخوف و فزع و فکر و خشکی دماغ و زبان و کثرت نفس و سخونت جسم و تب نرم و ظهور بعضی سبب درد رجع و صمود و صلابت و امتلاء نبض

و علامات لیثرغس تب نرم دایمی و نسیان و اسباب ارتفاع اسقاط و غفلت و ذهن و بطون نبض و عظم و تفاوت نبض و کثرت نوم و باشد که نسیان

و نسیان و رس کسادا و کسل و جمیع افعال عامه در خواب مثل حرکت ملک و باشد که بست سرخ و ضعف اعصاب لرز در بدن پدید آید و

لا واسیر کرب محسوس شود **علاج** در سوداوی اگر ماده قوی باشد فصد کنند و سر و مرطب دماغ از ادویه و اغذیه کنند و بعد تنقیه ماده مسهل

حب بنفشه و هلیله سود باید بطریقی که در بالمبخولیا سوداوی مذکور گردد و تبرید و ترطیب ما العسل و جهت تقطیع و تلطیف باد سکنجبین که بسیار مفید

است و بعد مقدمه ضمادات و نطولات مرطبه بکار برند و شیر کدو و بنفشه و نیلوفر و امثال مالیده بسر و جراحات بر سر دوشند و آب

خارجه از آنچه در سرسام حار ذکر یافت عمل آرند سرسام بلغمی یعنی لیثرغس اصلا اگر ماده قوی شود فصد و سعال با بید و بعد تنقیه ماده مبتنی گرم پالمبالاصول

بدهند و طلا و ضماد و سعوط و ناشوق و غیر آن بکار برند و نیز برقاعده گرم انداخته بود و بعدی که حوالی سرش بر دوختن سکاعه گرم بر سرش

و ماردانچه و سر بدارند و بهر صبح بمرز و عسل آلوده در حلق اندازند و در ثلاث گلقند شکری یا سکنجبین گرم افع است و گذاشتن شربت این جرعه

شربت ابرطور دوس در ورد سپسه از سهل گرم موجب اضرار گردد و آنچه مبتنی باشد بعد در صورت تهی آب گرم و نمک خشک کنید با اما

در دمیدن بنفشه و نفاع بعد طلاسه و فلافلی و مغز بادام بدهند و سکنجبین اسطوخودوس هر یک دو باره سود در گلقند آمیخته بخورانند بحسن

دفع ماسر و در عسل و ممدد اروغن گرم اسدیں بامده مسکنه و دوا ساسکه و روغن گل بر سر طلا نمایند روز سوم بجای سرکه عسل و جای

درست سپید آمده و محسن طلا اصل خردل و غار و رجا و عود الصلب و تحلیلس آبها و بسم حنظل و فرفیون و تکمیدنا مدواز آب سرد بجا

با سعد و بدن را با روغن شبت و بوره ارمنی و تخم ازخره و تخم بادرنجبویه و فلفل و عاقرقرحا خوب بمالند و هر گاه مرض انتها رسد ضمادات محلل

از امراج رواداع استعمال نمایند و نطولات قوی التحلیل و شمومات و عطوسات که از مقدمه بکار برند و عترغره با مکرانات اوزن حسک و

ماسادلو و وسه و سعتر و سامد ما سدود سیاست و مار عصل مار بر سرایند ماء العسل است و النما اس از مقعد گاه اطریفل کبیر داخل

عمرالعسل مستعمل شود و بعده واقع مغز اکحل مستر عرهمکسا و حون در خواب معرفی شود موی سر و مسایل و سه کنند و محاجم

بر قفای گردن نهند و بر حله بدا سایند و موسه اطراف و اراس چندان مالند که سرخ شود و اتم آن از بها در ماده بر دو ساق و

ساعد او را بعصابه محکم بندند و کف پا است و اراده بوره ارمنی و با و وزیر با در روغن سوسن سکو مالند و ضماد را اول تا امها بخود آب ادرار و دار حینی و

خولنجان سم و ورا سقاط سور با کبوتر و کعک ما اسعالمه جاسپه و هر گاه علت دراز گردد و جدور وارقامس در ومردن مستولی شود داخ

بوعادا بعد چهار سعال همراه طبوخ افسون و تخم کرفس و مویز بدهند و دیگر ادبا حابکار ما واده جدوار آن اطلیه و کما داب بر سر

استعمال کنند و در روغن قسط اندکی جا بد شیر مل کرده بر سر مالند و فرفیون و جا بدسر بر مو باید لیکن احتیاط باید و در بعض شیر

ملعم باید و مسل گرماه بلغار بود و در صورت ادویه قوی الحرارت و استعمال ارحات کار و سب کوتاه دارند و هر صباح گلقند شکری

سهب در قم باید و بعد از آن با التسیر کار بناوار دارد و غیر بجث مصابه حال و سابقه مراتب حرا س سحه باسما سکنجبین

در حال سود باست و دیگر دادر جوال بنفس سیاه و سیاه و مالیدن با بهار و روغن سوسن و تقویت دماغ و حدت مواد مسهل ماسوسه نیز

موقوف بر رای طبیب است و چون نسیان لازم این مرض است در مرمها را بدون تول و برای سکت حفرد باد ساحب و نطولات مر ول

برچند داوباید ریخت و حلم شاد او و دست باید البته فائده و هر بار که در دماغ حسان عارض شود حطاس شد علاش او نست ما
سرد بدم سپری از آب وسدری بنگ و و چشم و حلق بود و سرش سرد و ترطیب دماغ مقصود است که دو روحانه و حرره در روغن گل و
مدرسه سرکه شده و دی سحر واست کسترمسر آب عت تعب سر تا سده و سرکه گرم سود و صار ورامد کل کسید و اسهال مرض جوب مست بس
اکر یا ص سود و حسم گردد بلند دست رادر آب کرساید کرم سود و لس برآورد صدا که مد ورارگ سر صماد ساخته اند ه ل ریبد
وگر حل آمد مع تمام دیار و جمیع حماد آنکه کرآبلد اماشه شد آب که در روغن گل و ورد گرم مرع بر رگ سرگذاشته مروارید سائید فیاسم
شود در سرمیر شود و سدو سرد و سودا سرکه دو سرمی اسبوا آمد مقدار آن سر عروسی برآن سر تم کا بود عرق ازمک عرب
لمو و گلاب برآورد ب سوس سرسب اسوس و حل کرده با سنگ برآن ماه آن حبه بحور ماند و لساسه انک سرکه وحب السفسف
و روغن گل طلا کردن نافع بود و حبار که دست و پاس دو دست و ما آب اولا در آب سرد و امن عند بود و صورت سعد بعض
آب کرده سرحت ما آب حبات ماسرحت نافع بود و مرسعد رالسب حوما ان مرحه دی قبض بود دکوبا مد و فلفل مدامامد ام

مفردات

نعه جو مصر کرده افضل الملک جو ساید برسر طول کردن و سرب معه برسدن وتان سعد معمول لسکر سر کرده حوردن در سرسام
حار مصیب سود است دیگر حرول کرده آب و سک ترعد حل راس برا وح صماد کردن در لسرعش حرب دست دیگر
مالیدن حدید سر بر سر صاحب لسرعش ونوامدن آن نافع بود و بطیس لسم حطل موجب سار لسرعش است و دلک بر جود سان و
بر دو مالسرکه صعل سعد دیگر کرفس و حرول آستاد است مرج مدرا شکم بر سر مرتعس لعگا سد کرص بر سر مرتعس اندکرا کرم
بر سر مرض سد مد قبلک سرد سود ور کسد و گر حل آرد حاصات نافع است امام سرسام حصوص بارد را دمس تحکم کوز محاست دیگر
کدو برسر صاحب لسرعش گرد و تحلیل او ملیم کند و اگر رسا بها در سا سامه او سهد حدب او دو مانه عسل باره در ما سوکس سرم
سوسد ولسرکه حل کرده سماد نا سعد رساص اسساد د کای دیگر کنطع علم مسکند از برای لیسرعش نافع است ارصلاح ال مرامس نادری
موے سر انسان سوزند و آرند ساولسرکه محلول کرده بر سان طلا باید دیگر تاج از برای لیسرعش نافع است مسکو مد ولسرکه سر سد و مسالی
صماد ناسد دیگر سعج انه سرسام ملمی ر صلاصد ره کرای جو ساید کلعمد عسلی ماسده صماد بود بر صباح مد سد

مرکبات

اطریفال که سرسام گرم تنوایی را نافع است آن در صداع گرسب اطریفل کشنیزی که در سرسام مرتعش سد سد در مسل صداع
و کرامت اطریفل کبیر وایارج فیقرا که در سرسام ملمی مسهل مرد در صداع گرسب ایارج لوغادیا نافع لسرعش مسهد
آن در صداع گرسب یا شویه باردو حار که در اقسام سرسام معمول است در فصل صداع وکرایف د

بخور

کابیر عس ماردرسوکم لکار آمد ار عاد ری د سرلمی و دکا فی جا سا تو دیج بهر دو برابر در سرکه سحه بر دولک میی سارید ملع اسلاط کسد و دیدنه
الموبات ماو مرد بحوش ادمان سرد بن شهد داحل است ترکیب مرابے سرسام حار از ملطف بعد بصند سرد و عرق سا سره عرق ملو
گلاب هرکه بهار بوله سد مسک سرب المرسین دو دو توله ده حله صمرا آلو بخارا ده دانه مرسهدی سه توله دہیا ولیحلہ معمول نامله رکب
معه ملو هر یک سس ماسه آلو بخارا ده عناب ده حلاله سستان دانه گل سرح سس ماسه و در حلیه صمراے سدی سمر تخم سدا
و صد اسطو عرص و لیس طبع برگ مستا کی یک توله امرود سرد و معرفلوس حبار سر سس توله بحمص بهار توله کلعمد دو توله و شکر

اوام عصیر ... ارکا ہی گل گاوزبان گل نیلوفر برگ کاسنی گل سرخ خیار ناتہ خیار شنبر ... کوفتہ در آب جوشانیدہ وغیرہ مفرح تخم کدوے
شیرین شربت ... و ہمچو ... اگر مرض ... ابتدا ... برگ کاہو ... خشخاش گندم اودار گل بنفشہ خطمی ... برگ بید و ...
... و سبب ... در آب ... آرد جو ساییدہ ... گرم ... دماغی ... اسہال ... حب النیل
اکلیل الملک ... گندم ... ساییدہ ... آس ... کاہو ... ہم جو ... آمد **ایضاً** ...
سرسام ... ساخت ... شربت تمر ہندی ... و ... آب عنب ... آب انار
... شربت عناب و شربت بنفشہ و شربت نیلوفر و لعاب اسپغول ... حاکسی ... صورت ...
... اسہال ... حرف مسہوق ... برگ ... لعاب اسپغول ...
اوام شربت ... و ... ساعت ... ساییدہ ... و اگر مرض اسہال ... آسان
... سرا مسہل ... کہ اگر ... و ... ماء ... از قصد ... کہ ... احکام ... در سر
... و ... سرسام ... **تریاکی** در سرسام ... مفعول ... آرد ... سناد
... ہمراہ ... مرض ... گردہ ... آمد ... ہمراہ ... طرف سر
... روغن گل ... آرد ... تمام آن ... دیگر ... پوست ... آرد ...
... روغن گل ... دانستہ ... مشاہدہ رسید ؛
... سرسام بعد فصد ... خطمی ... کاہو ... حاکسی ...
... **قیموں** کہ سرسام سوداوی ... اسپ درفصل ... خواہد آمد ؛

حقنۂ نرم

در سرسام گرم ... حقنہ ... بنفشہ ... شیرخشت ... عناب ... رطل ...
و ساییدہ ... رطل ... صاف ... روغن بنفشہ ...
... حقنہ ... اسہال ... خطمی ... حقنہ ...
حقنہ ... در سرسام ... روغن ... سر ... روغن ...
ہر یک ... مرہم ... مذکور ... کنند ؛ **حقنہ** ... اکلیل الملک ...
حنظل ... نمک ... ہر یک ... رطل آب ... رطل ... صاف کردہ نصف رطل
... ہمراہ ... حقنہ کنند ... دیگر حقنہ ... در فصل ... خواہد آمد ؛

دواے سرسام حار

... کدوے ... حار ... عرق ... عرق عنب الثعلب عرق کاسنی شربت نیلوفر داخل کردہ
... بیاشامند ... عرق ... عرق عنب الثعلب عرق شربت نیلوفر
... **ایضاً** لعاب ... لعاب اسپغول ... عرق کیوڑہ عرق گاوزبان ... عرق شربت نیلوفر
... داخل کردہ ... حاکسی ... آس ... گل نیلوفر ... گندم ...
... **نوع دیگر معمول** ... شیرین ... روغن گل ...

[illegible] ایضاً [illegible]
[illegible] سرسام [illegible]

سعوط

سرسام [illegible] کا [illegible] روغن [illegible] آب [illegible] سرسام [illegible] سعوط [illegible] سرسام [illegible] [illegible] سعوط [illegible] [illegible] سعوط [illegible] سرسام [illegible] سرسام [illegible] شربت [illegible] شربت خشخاش [illegible] سرسام [illegible] شربت اور سعوط [illegible] سرسام [illegible]

ضماد سرد

[illegible] سرسام [illegible] ایضاً [illegible] سرسام [illegible] ایضاً [illegible] سرسام [illegible] ایضاً [illegible] سرسام [illegible] ضماد [illegible] ایضاً [illegible] ایضاً [illegible] ایضاً [illegible] سرسام [illegible] ضماد [illegible] ضماد [illegible] سرسام [illegible]

برسنگ انداخته از سر و روغن آهسته آهسته گسسته داده حل ساخته بالا بند مرهم شود بیس سرا بدان علاج نمایند **ضماد** که در سرسام سوداوی
و صداع مستی و حس حیاسم چشکی دماغ نافذ بادام مکیده از نکال مغز تخم کدو مغز تخم خربزه ملو فرگل بنفشه هر یک یک توله سا سیده در سر حرارت
با بر آمیخته بر سر ضماد نمایند **ضماد** از حکیم محمد هادی معمول بنفشه احاب تحت سر کشنیز کمادوس اسطوخودوس هر یک دو مثقال صندل
یک دانگ عود هندی بود مصلب هر یک دو دانگ موم مصطگی هر یک کف کوفته تنشیر بان و ورده تخم مرغ نیک سد دو روغن گل در روغن بادام
هر یک پنج مثقال درآورده ضماد کنند واگر علت قوی باشد عاقر قرحا ونطرون وحا سا ضماد مردن اولی است **ضماد محلل**
صرف که در سرسام وقت انکار آمد حند سد سر عاقر قرحا و بیخ حاسا نطرون آب بادام آب مرزنجوش اسفند و قدرے سرکه عسل
و رب انگور ده حل آرند **طلا** - جهت سرسام از دکانی صندلین سیاه ایبا گل ملو فرگل سرخ کوفته آب کاهو سرشته طلا نمائند
واگر حرارت شدید باشد قدرے افیون دکا فور داخل کنند **ایضاً منها** در ابتدای سرسام مجرب حل تمر یک دام گلاب مدمن گل
هر یک دو دام باهم آمیخته بر سر طلا نمایند بیسے الطلا مع سرسام در صداع دکر باب **ایضاً منها** که سرسام سرلی دعقلی را نافع آید
منه ابو یکر مه آرد جو روغن گل در سرکه مخلوط کرده طلا نمایند واگر حرارت باشد سرکه زیاده میدارند **طلا** - که در لیسرغس بعد سعد سعید
ازعلاجه و دکانی حندما سر دو درم عاقر قرحا مویزج هرکدام چهار درم بوره ارمنی خردل هرکدام سه درم کوفته بیخته آب مرزنجوش تا آنکه
وقدرے حل تمر با حل عسل رسانیده موجر سر طلا نمایند **عطوس** که برای سرسام بلغمی بکار آید یک شمه آن در سعوطات گرسته و بیس
شمه آن در صداع گرسته و بعض در حل لعوه و فالج خواهید آمد و هم چنین غرغره **غرغره لیسرغس** بوسا در یک درم عاقر قرحا مویزج
بوره ارمنی یک دو درم با یست بیخ کرمزیجوش خردل یک دو درم عسل سرسه و آب گرم و سرکه عسل حل کرده غرغره کنند **قرص طباشیر**
کاس که وقت بری طبخ در سرسام حار سپید سیاه در فصل اسهال تو اید آمد **ضماد** که در سرسام برای خواب آوردن بکار آمد خوکونه
وبعد مستلقی باوست آن دکا مور بیخ تفاح دکم آن در تاب سر بی خوسا یده حرته بدان آلوده نگرم سررا با دکمید کنند **ضماد دیگر**
که لیسرغس را نافع است از دکانی دعلاجه دام مرزنجوش نار رستمت ریحاسف ورق ابار قسط کوفته سرا خوف و آب بهار بر بدو بعد آن
موسے سر کمید نمایند - **لخلخه** - معمول حکیم اکمل خان برای صداع و سرسام حار صندلین یک مثقال گل ملو فرگل یک درم گل ارمنی
نیم درم در سد سک بیخ مثقال با گلاب و کرته ساتیده آب کدو آب حار سرآب کاسنی سرآب کسیر بر یک سه مثقال در سس لاذن
و قدرے کافور انداخته لخلخه بوید **ایضاً** معمول حکیم موصوف برای امراض مذکوره و تقوت دل عطر صندل گلاب سرکه روغن گل آب کسیر
سرآب کاهو سرواگر سرد باده مطلوب باشد قدرے کافور اضافه نمایند و لخلخه دیگر که سرسام گرم را مجرب است در صداع گرسته
لخلخه - معمول حکیم عبدالهادی والد علوی خان برای سرسام حار صندلین گلاب سوخته گل ارمنی سیاه املا حص نیکی بوس دیگر
علما سر سعیداب کاسنی تازه آب کسرا تازه آب سیب سرشن آب سرنج آب ریحان تازه آب برگ مورد گلاب عرق بید مشک آب تمر
سرکه انگوری سیر دمیران روغن بنفشه روغن گل روغن ملو فر همه جمع نموده در سپیی انداخته بس پیش هرک د بیند در اختلاط مرض بی
اسبرطا دایا کنند در روغن ملو در آب سو رو دا بر موصوف باشد **لخلخه دیگر** برای سرسام صفراوی مجرب حکیم دکانا سعان صندلین
سوده آب حار بارده آب کسیر کافور روغن گل روغن بنفشه استور بعل آرند **ماء الشعیر** یعنی آش جو طریق بعض آن در صداع گرسته
طلین که در سرسام گرم سود بهم برای منفعه بند بهدا رطلا منه مغز فلوس بادام دو درم سپستان ترنجبین هر یک ده درم خرما بعنه
سه درم گلقند شکری ده درم ریوند خطائی سه مثقال روغن بادام سه مثقال **ایضاً** مطبوخ کی از محربات است که در تکی یک حب
با سلمه بر سیاه نشان گاوزبان هر یک نصف خرد موسیقے عناب زرشک هر یک بعدد مطبوخ با د حسد آب سحو سا شد باریخ دسد صاف

[illegible] مسہل کریم [illegible]

ماء الاصول

[illegible] ماء الاصول [illegible]

مطبوخ ماء القول

[illegible] مسہل معمول [illegible] تشویق [illegible]

فطول

[illegible] فطول [illegible] ایضاً [illegible] ایضاً مختصر [illegible] فطول [illegible] ایضاً [illegible] فطول [illegible] ایضاً [illegible]

و اوجمو ... صاحب ... نگار ...

حکایات

شخصی را سرسام شد چنانچه هیچ ما را بسی رنج بر دیگر گلگون بود چنانکه هیچ آواز بسی آمد بسیار ... عناب جا ... مستان ...
نگوید من زاده صاحب کرد سر کا موسرت ملو ... داخل کرده ... سد ... سیوس گندم دیگر کاسه ... سعلب ... کرده کاسه
نام ایضاً ... داخل کرده ... بیدار ... سرحای ... سرب ... داخل کرده ... ماکتی ...
موسند ایضاً سرسام ... لسکی ... دار ... صندل ... حرکات ... والصعاط
طبیبت ... اسباب ... صنف ... لعاب ... نیلوفر ... لعاب ... مرحل کرده ...
ایضاً ... سهل ... ایضاً ... سهل ...
چند گلوری ... عوارض سرسام ... ایشان ... گرفتند ... است
ایضاً سرسام ... سهل ... لعاب اسپغول ... سعلب ...
... عریری ... لسکی ... لعاب اسپغول ...
... لعاب اسپغول ... آتش ... سرسام ...
لعاب ... سرسام ... اسهل ... آلوبخارا ...
... مسهل ... گلاب ... لعاب اسپغول ... مسهل ...
ایضاً شخصی ... سرسام ... گلاب ...
عرق ... روغن گل ...
... حرارت ... عرقیات ... لسکی ...
آب ... عرق ... عرق ... سرب ... صندل ... المسک ...
... حقنا دادند

فصل پنجم در بیان شترا

و این بیست دموی که ... دماغ ... اعضا ... داخل ... مریض ...
... تنگ ... جسم ... تب گرم ... لازم این
مرض است علاج آن ... دموی ...
... اگر مرض ... قوت ...
آب ... آب ... عناب ... العلب ...
... العواکه ... استعمال ...
... العلب ...
... گلاب ... آب ...

... بعد ... در ... مسہل ... بطور ... کثیر ... واسطے ... ساتھ ... اسرار ... تب ...

مفردات کا ... ساتھ ... اسر ... دیگر ... ساتھ ... سدہ ... مردہ ... تمام

مرکبات

دواء ... کہ ... کا ... ہم ... مرہم ... حب ... سعید ... کثیر ...

... کا ... اصول ... نجم کا ... معتبر ... ساتھ ... دو مثقال ...

... صماوہ ... مرحوم ... کل ... کی ...

... ہندوستان کو ... کا ... ساتھ ... مرکب ...

قرص طباشیر جیسے ... دار التعبیر ... لقوع ... کہ بعد ...

... بعد ... کو ... ساتھ ...

... در ... مرض ...

حکایات

... مرطوب ... صداع ... گرمی ... بول ...

... تمام ... سدہ ... ساتھ ...

... علاج ... نسخہ ... کا ...

... مرکب ... ساتھ ... حب ...

... کا ... مرکب ... داخل کر ... ساتھ ...

... علم ... ایضاً ... حوالہ ...

... ساتھ ... ایضاً ... ادراک ...

... ایضاً ... بعد ...

... معمول ... ساتھ ...

... ایضاً ... معمول ... کیسہ

فصل ششم در سدر و دوار

... ساتھ ... ادراک کمال علم ...

... اوسط ... مرض ... حرکات

... مرض ... دیگر ... آنہا ...

... الاسافل ... اطراف ...

... المواد والابخرۃ من الاعالی الی الاسفل ... الصواب ... حال ...

ای ... المواد ... تصرع ... و حال الصاعد ... الدوار ... و بالعکس

سدر و دوار دماغی

که ماده آن در دماغ باشد و آن ماده عسر التحلل بود علامت گرانی سر و لیس شدن آب دهن و قلت تشنگی و کندی حواس و کثرت خواب و نرمی نبض و سستی حال و زردی رنگ مرض در وقت گرم شدن دماغ و اگر سوداوی بود علامت کثرت فکر و حیرانی و ماليخوليا و ثقل اسباب سیاه و صلابت و ضعف نبض و اگر دموی باشد علامت سرخی روی و سرخی روی و چشم و گرمی سر و سیلان اشک در ابتدا اگر صفراوی بود علامت زردی رو و تلخی دهان و ثقل الوان زرد و سرعت نبض تشنگی و سلول مرض بسیار و اگر ریحی باشد علامت از هر خلطی که مبدا باشد همانست که در آن خلط ذکر کرده سوای گرانی که در ریحی نمی باشد **علاج** بلغمی و سوداوی و ریحی از دوا نضاج و منضج ماده کرده شود بعده از صداع ارد مادی بان تمام و هر جنس دماغ و تحلیل ایارج نمودن حار مثل مشک و عنبر و یاسمین تمام و شمومات و نطولات مناسبه و مالش روغن مرزنجوش و بابونه نیز آید و در دموی و صفراوی علاج صداع دموی و صفراوی باید و استعمال آب کشنیز و آس و سرکه و نطول سر به روغن گل و سرکه و شربت تمر هندی و شربت نیلوفر و ماء الشعیر و گلاب و آب برف و بسیار سرد مثل صندل و گلاب مفید است و لیمون و تمر هندی برای دوا خاک مجرب است و ایارج مارد و اطریفل کشنیز نیز طیق است مطلقا و طبیخ بر هلیله و کشنیز و نفع آن بسی بود و لعوق آمده و کر بره که سه درم ملوف دوم سکر سپس دوم مفید است

سدر و دوار معدی

که ماده آن در معده باشد علامت اختلاف حال مرض با اختلاف حال معده است مثلا اگر ماده حار بود دوار در حالت گرسنگی غلبه کند و در سیری خفت پذیرد و اگر بارد بود بالعکس و اسباب علامات مخصوص هر خلط که در قسم الاول امراض معده مذکور است بر وجود آن خلط شاهد بود **علاج** - هر چه در صداع شرکی معده ذکر نموده حسب ماده بکار برند و استفراغ ماده حار معدی سکنجبین و آب گرم بطریق القی دادن مفید بود و در ماده بارد سکنجبین عنصلی بمبلح تخم شبت و تخم ترب و نمک و عسل ایارج فیقرا اگلمعد خوردن و اطریفلات و جوارشات حاره مثل جوارش مصطگی و عنبر ایارج و اطریفل کشنیزی و مربای آمله اطباشیر و ورق نقره و مروارید سوده و مصطگی و عود و غلافت خلاف ماده اضافه نمودن مناسب و بشربت علیه تیخ استفراغ ادویه مانند سرسبز بود **فائده** گاه باشد که دوار مثل صداع مشارکت عضوی دیگر باشد و این از تقدیم ضربه در عضو مشارک دریافت شود چنانچه ... و نفوذ آن تیخ بلو داغ زائل گردد و ... ضربه و سقطه پس علاج سود علاج صداع ضربی رجوع کنند و روغن گل گرم کرده با موم روغن که از روغن گل ساخته باشند بر سر نهادن مفید و از آفتاب و غبار و ... کرعطه آورد محفوظ دارند ولیکن زوال سبب که مرض بانی بود تا زائل سوء مزاج دماغ توجه فرمایند و ایضا که احیانا که سبب دوار حرارت بارد بود مطلقا و صبا سبب دارک باید حالیه صداع حار ساده و بارد ساده مفصل ذکر نموده و در سدر و دوار کار ضعف و معاسب لود و خوردن اغذیه لطیفه و استعمال مفرحات مناسبه کفایت کند و مروارید سوده با شربت لیمون و صندل با شربت ... و امثال آن مفید بود

مفردات

صاحب خلاصه می‌نویسد که دو درم مغز تخم خیار ساییده با عسل صاف سرشته لعق نمودن و ... از آن مسهل بان با روغن گاوزبان خورد و لا کسر انواع دوار سود مند است **و دیگر** از علاج الغربا برای دوران سر سفوف تخم خشخاش دو درم سپرغم کشنیز یک درم مفرد و مرکب ساخته مینوشند **و دیگر** که دوار گرم را نفع تمام دارد از خلاصه صندل سفید و سفال نگال ساییده مینوشند و دست و پا را بدست رگ بندند بمالند و در مجربات نوشته که دوای مذکور باید روز مینوشند و اطراف را به آب یخ ... مجرب است

مرکبات

اطریفل کبیر [illegible] اطریفل [illegible] اطریفل [illegible]

[illegible] استاد ارو لولوی [illegible]

انکسار [illegible] اکلیل الملک [illegible]

حوارس طباشیر [illegible]

[illegible]

[illegible]

حسا

[illegible]

[illegible] ایضاً [illegible]

[illegible]

[illegible] صحت [illegible]

[illegible] دوا [illegible]

[illegible] ایضاً [illegible]

[illegible] ووشے [illegible]

[illegible] ایضاً [illegible]

[illegible]

سعوط

[illegible] سعوط [illegible]

[illegible]

[illegible] سعوط [illegible] سعوط [illegible]

[illegible] سعوط [illegible]

[illegible]

سعوط مجرب برای دوار و سدر اندکی مو سائی بمقدار عدسی در روغن گل حل کرده مشک خالص کافور قیصوری چند جو سرا ریک تولہ روغن گل چهار درم سعوط کنند بادام بحالت سابقہ سعوط ساختہ **سعوط** که در سدر و دوار و صداع مزمن نیز بکار آید فلفل سیاه و مرزنجوش و زعفران و جندبیدستر در آب مرزنجوش و روغن بنفشه آمیخته در بینی چکانند **شمیم** - دوار را که از سوء مزاج بارد رطب بود نافع است از علاج الامراض هادی مشک سالح بادام مرزنجوش سداب مرداسنگ مو صما **د** که دوار را در اکثر سود دارد از طب الاکبر عاقرقرحا خردل و فلفل و بادام و مرزنجوش آمیخته بر سر طلا کنند **صما د** که جهت سدر و دوار معدی بکار آید و سر پیچی از منهاج سنبل الطیب مصطکی از هر یک هم وزن سرکہ خمر و مرکی گل سرخ ہر یک شش درم و کوبیده موم زرد روغن گل ہر یک ناردین با روغن گل حل سازند و روغن مصطکی گذارند مذکور در آن مرهم سازند و بر جبهه مالیده بر معده ضماد کنند **عطوس** که در مرض بکار آید جند بیدستر و کندس است و مانند آن در صداع و نسیان مذکور شد

عرق آشنو

جهت دوار و ضعف بصر و دماغ معده و مفرح دل و مقوی جگر و گرده بسیار مجرب است صندل ابیض الدامغ عصر الهند پوست ملیله کابلی ملیله زرد و پوست ملیله آمله منقی کشمیز خشک هر یک سه تولہ گل سرخ گاؤزبان حماض سعد جاکسو بهمن و الاین هر یک یک و نیم تولہ گندم تخم کاسنی ملیله سیاه تخم کاهو تخم خرفه هر یک سه تولہ و ستاره تک آمله پوست بیخ صندل سفید سکاکل اسطوخودوس اصل السوس تکوخر گل گاؤزبان تخم النگو صندل سرخ الائچی سفید الائچی سرخ سادج هندی گل سفید عنب الثعلب هر یک یک و نیم تولہ سوسن ختائی خشک هر یک سه تولہ شب در آب بر کرده صبح آب در دیگ بیخ اندازند آب مقطر عرق آن گیرند صلوان دو مثقال روغن زر داده کرده سرپوش مضبوط ساخته ورق نقره زعفران مشک هر یک دو درم ریزند بسیار مفید است آن محکم نموده بعد آن عرق کشند و از نیم تا دو ساعت برای موافق مزاج و وقت بکار برند

معجون

که در جمیع اقسام صداع سدر مجرب است از علاج العلاج تخم ساهور کشمیز خشک لسان الحمل هر کدام پنج درم زرد صندل گل سرخ تخم حنظل پوست مصطکی هر کدام سه درم عسل مربا ملیله کابلی سه سه مثقال بامد شربت دو مثقال با مثقال **معجون بید انجیر** سدر و دوار و در اسهال مطبوع آن در عسل اصطحار آید **معجون کشنیز** از برای دفع صعود بخارات و سدر و دوار از مجربات و خفقان و توحش را بکار آید سودا و بلغم را نافع سعال ارده ارسی و کافی مروارید ناسفته پوست ملیله کابلی تخم کشمیز مقشر آمله منقی هر یک پنج درم طباشیر سفید تخم حماض گل گاؤزبان هر یک سه درم پوست بیخ حسک کدام مات سعد سه جوگلاب عرق بید مشک هر یک او آنار و در قند نیم دام بطریق معهود معجون سازند و هم تولہ خوردن دسند مجرب است

مفرح بارد

جهت صبح سخا و دوار و سدر بکار آید دهانیب مجرب است از انتخاب صاحب تحفه صندل سفید طباشیر گل ارمنی یا در شخوده پوست مروارید ناسفته پوست بیخ هر یک دو مثقال زرشک سیاه و فول هر یک سه مثقال کشمیز خشک تخم خرفه گل گاؤزبان هر یک پنج مثقال گل سرخ ده مثقال ابریشم خام سه مثقال نبات سفید و سرب ده مثقال و ورق نقره ورق طلا عنبر اشهب نیم مثقال طلا محلول ده ورق نقره هر یک یک مثقال یاقوت سرخ یک درم اندی پنج مثقال اضافه کرده مفرح و لعاب بهدانه مسود **مفرح کشنیزی** مدفع صعود و بخارات از مجربات است در فصل صداع گرم **مطبوخ** نافع دوار از علاج الغربا سر پهلوک کشمیز خشک پوست ملیله زرد هر یک دو دام کوفته در آب جوش داده موسعا بکمه

نقوع امارواشه

که در دوار معده مفید بادهواره بید داروا زرشک سفید درم صندل سفید زرد و کشمیز خشک هر کدام دو درم زرشک سه درم تمر هندی

جهت ... صاف بود سبب ملو و امتلاء و ... و ... از صعود بخار ... سبب ... و ...
در ... نافع است اخلاط **لقوع** نافع شد ... مزاج ... بدل تمام برده معتدل ... سر ... است
... مرگ ... بعد صبح صاف ... مثل ... سبب ... بر ... آمده ... معتدل
و ... ... **بالطول** ... دو ...
علی ... اخلاط ... نام ... ...

حکایت

... مرد ... صاحب مرض ... آسمان ... دیگر ... تمام ...
... ... کرده ... بجای آب ... علاج ...
... احمد ... جسم ... آرام ... ...
... تمام ... ...

فصل هفتم در سبات

و آن ... بر طول ... سبات ... است که اکثر ... صاحب سبات ... و رنگ ... حال ...
... رنگ ... ... سبات ... سکوت ...
... گردد ... سبات که ... این مرض ... اکثر ... ...
... علاج ... علامت ردی ...

سبات ... [illegible] ... استعمال ...
... **علامت** ... چشم ... و گرانی سر ... احتیاج
... آب ... آلودگی ... رطوبت ... **علاج** ... کرد
... ...
... ...
و ... روغن ... ... کرده ... سر ... چهره کردن ...
... ... عسل ... سرکه ... مسک ...
... ... استعمال ...
... آن ... سبات ... گرم ...
گرم ... ...
... از آب

سبات ... الصدر ... ...
... ...

و دوار و طنین و دوی و خیالات مثل چشم و خفت مرض و خیالات حلو بعد بر آن گواهی دهد **علاج** اول از سر قیفال فصد سر و روغن گل و گلاب
و سرکه بر تارک سر گذارند و برای جذب مواد اسهال از ماء الجبن و سبوس گندم نمایند و حقنه درست و بعد کف پای مالند و ساق ها بندند
و اما اسهال صفراوی اگر علامت آن ظاهر شود واجب العلاج است خصوصا که بخارات از آن مرتفع شود و مشغول شوند و در سبات صفراوی مواد
و دیگر تدبیر که در صداع سرکی صفراوی و دوار صفراوی مذکور است عمل آوردن بر حسب بود و اطریفل کشنیزی و آب انار و کشنیز خشک
کوفته همه بالای طعام استعمال نفع تمام دارد

سبات از کثرت خون و نشان آن سرخی روی و چشم و رگها و حرارت لمس و گرانی علامت دم بود **علاج** اول فصد اکحل و قیفال
نمایند و بعد بر حدت اوده رگهای حجامت کنند و ادویه سرد چون سرکه و روغن گل و کافور و کاهو و کاسنی و اسپغول استعمال نمایند و تلطیف غذا کنند
و برای جذب مواد و تقویت سر بر چشم بالا گرفت عمل آرند و اگر احتیاج به مسهل شود سفوف صداع نفعه نمایند و ادویه در سرسام دموی گذشته
تب سبات بکار برند و **سبات** از کلل جوهر روح سبب ضعف تاسف و حرکت ضعف اکثر استفراغات بالکلیه مفرط و نیاسس
ضعف و اسهال مفرط و قلت غذا و مانند سبات عارض گشتن **علاج** گرم مزاج را ادویه گرم در آب سیب و گلاب و عرق بید مشک بدهند
و شربت انار و گلقند و دیگر مفرحات ارده بکار برند و صندل و گلاب تر نمایند و سرد مزاج را مفرحات حاره و مانند ملحقات تجویزی
عمل آرند بالجمله علاج مثل رجوع باید کرد **فائده** سبات که از روح سر به معده رسد و ارثش گشتن مخ سعط با سر بعارض شود علاج حمّام
سرکی و سطلی ترمه نمایند و آنچه که سبات مسرد و نوع است دماغ از سبات که اعصاب را و سعه نماید تا از افعال حادث گردد در معالجه
معلول که مستعد بعد آن موت سرمه شود

مفردات

بادام تلخ که در روغن حنظل گرده مرا وج بهادن و مداواه این مرض رطوبی و کدانو و مه کوفته لسرکه در روغن گل آمیخته بر اعیج و مثانی و صدغ
ممالد کردن و سعدی و بخار آن گرفتن و کدام معروف کوفته آب بر محک سر به سماد کردن و کدام سک می شد به معوط کردن مجرب سود دست
و دیگر مغز بادام و مورد سود و بر سر ضماد نماید **دیگر** سعوط سرکه با ادویه حجامت و کشف اعج است **دیگر** بعد منقه عمل بوده در می باشد
و چشم کشادن و نگهبانی سیر تا عطسه آید و مرزنجوش و کشک سک را کوفته به بر روی سر مرد بدار ساس آسماد و تکمیل بندی

مرکبات

اطریفل کشنیز که سبات صفراوی را سعید و دیگر اطریفلات که استعمال آن در اکثر اقسام سبات سرخ الاثر است سهات این در رسل صداع
گذشت **یا ستو یه** که در تصنیف اقسام سبات نگارش آمد در صداع گفته شد **تریاق اربعه** در معالجه مدیر سموم مذکور گردد **حبی** که سبات
و سبات سهری با سرسام از علاج الامراض و قادری سعه دو درم پوست بلادر و مرد معروف هر یک یک سیر مکمه مدی اداعان بکم گرمی
هر یک سم درم سعوسا که سم درانگ آب جهانسار بدان یک سبب است و اگر چو امید دو سبب کنید **دواء المسک** سعه سعدة آن در اصل
خفقان خواهند آمد **دواے** مؤلف مسار کی که مجرب از جواب طول الطال است اکسیل و فلفل و ماهکی مفرط اول روز یک گمس
دور کرده مالک ماسه اخواس مسعی مالیده شود ساسد رور دوم دو گمس باسعر را یک سه اخواس سرم رور بر سه گمس و رور جهارم جهار گمس ره جمس
تا هفت روز تمک گمس مقرر اسد و بعده هر رور یک یک کم کنند رور سهارده سم یک گمس مد بهند درین جمله جهارده رور مرض اگر چه قوی دمرمن
باشد زائل گردد بادن الله تعالی سے شکے آنکه مکتب مادهٔ مرض نکل معالج شده باشد معمول ازین اس آنکه مرحوم و نکله سعدی الیصا
سرای کسے رجواب که بعد سبات و سود و آن را سار کی کرده اسحوان ماجه دو درم مرواربد و سرح لسد دو سرخ هر سه آب سا ییده سعند

نحو منقول از سامی شی سها در محمد خان انصور و روغن کدو آن را ارسی و سر مالند سبات را نافع و مدار ما حس عم حکیم شریف
در ری بوسا در یک نعلی نحو ملند نحو حر حر طلل بسا رصل کاکمح مدرا ا یکه مه در آب بحو سا مد ما مهر سو دیں صاف کند ولا
رسے روغن مدا حسر طبخ مد که اب لسورد و روغن ماند و روغن اعمل بر سبات را نافع است رصل یکه خوانده آمد **سعوط**
کسوی مله دماغ است رافع صعود بخارات از معده بدماغ چون استعمال کر سو بعد از تنقیه معده نافع است از رای سبات کرلس
صعود بخارات از معده بدماغ است استدار سر شی بخ برکی رصل کند ر مو سرار سرک یک جزو کسمر جسک چهار جزو مات سعد مسه حد
سرے دو رمو ما سسدیم ارب سعوب اسعر ملی عدا طلاا ماول حار **ضماد** کسبات از دو ملحی را معد حد ملد سر پار فصل
ما قرو جاسر که مروح ساحه ساکند و تماوت دیگر کسبات را نافع است در یکه خوانده آمد **عطوسات** نافع این مرض بعد
ذکر امت و در صرح وسکه و زکام و نزول الما بیر ذکر گردد **قهوه** که بحسب سداری در مع حا حواشے وسد دکافی حاشے علانی
اداں حلالی مرو در ادر بعرق اوداں خو ساند گرم گرم در قهوه ورآن اداحہ عل آرد در منشے اوعا ب در میں لسه سعاری که ارگ
ستور را ساده کرده اند و **مسبح** سبات ملی از حلامه گا و بران اصل الموس نحو حلی بورمنے اوداں خو ساندہ گلمصد المدہ
صاف سو دسا دو بعد سبح سب اراده و وقا او حعه حاد که در سرعن کرسته ماید **مسبح و مسهل گرم** و طرق استعمال جنت
در مانع و سو خوانده آمد ما **اللحم و مفرحات** از دو حا در فصل المولسا و حضان ذکر خواسد امد ما **اطول** - کہ در سبات
و ملی لکار آمد سب سبات مرکبہ ملی تمام حاسا ر بحاسب صعر ما در حا مع سو سر مرل مجموع الحہ سهر سد خو سا ملا صاف سو د ریم
در رد و نعل آن سا سد و سا و تا سد ه

فصل هشتم در سهر

یعنی بیداری مفرط سبب این مرض علت حرارت و یبوست ساد مادی هست بر دماغ و یا د کسر آرد و صعر ادود است زعلم بوده پرواہ
معالجات سبب مرک فکر و هم و تعب و اصرار را حسرا سے اسں وسرلع و سوء سبب ا سعا استعمال سکون و راحت و محل بطولات مرطبه وصل
رد و معرس حب و صداع در روغن کاهو و حشخاش و امثال آن و حمام مرا اکثر اصاسام آن نفع تمام دارد و بوسدن سرکه در بس مرض لسادہ
سهر از یبوست بعد الحرارت علامت یبوست بعد شکی سر و حواس و خشکی جسم و صی ورادن و عدم ادراک حرارت در سرلو د
علامت یبوست احرارت آنکه او جود علامات مذکور سورس و التهاب سر و تشنگی هر بوده باشد و سب ا ا ده بود علامت مسموع ال
کرا ای رد و اگر یبوست و حرارت مادی است پس ا حا سے علت صعر او حود بوده باشد در صداع و حرارت ذکر ر دکر ایف **علاج** ابتدا تسکین
حار مدکور در فصل آرد و برای سو تم سل حشخاش و نخم کاهو سر او نخان صلول و عصر شا و مسرح سر سعوطا و روسا لکا رد و سادہ الملک حکم علاء
و درین اسباب سار مهرب ہسب و حواں و مرض سک را آب کسمر سر حامد مرسالی صاد کسد سهر را سرانع بود واتصال رد و اب بر کد
ناس اس حوب سے آرد و والدین روغن گاہ وکرکر ارا ہسے امسد و روغن ادام کہ ف ا مرحامے آرد و الحال ورس عن یبوست
معد بگی عنایت تمام طبیب معروف دارد و در حالت یبوست احرارت رعایت ترطیب سر و باید و قدر صور که علت خلط سوداوی لوم
تنقیه آں منضج در الموضا مذکور گردد واجب ما رد و هرگاه که علت خلط صفراوی باشد استفراغ وسے مسہل صفراوی بر مامد
دارا ماسے تنقیه کامل بعد آن ترطیب دماغ محمود دارند و استعمال اشربه و نطولات و سعوطات مرطبه و طلا مسرکار بر دد و ابعده مرطبه
مسل گو سب برہ و در حالہ کہ آنکہ و ماکت و سرہ حشخاش ذکر موصحہ ماسد و حسو باسے مرطبه و ماء الشعیر و برنج و عیر خوراند و بعد ہضم

باید بسر ریختن آب گرم غسل نمایند در مواضع مرطوبه آیام دروند

سبب حرارت بوست و رطوبت علامت سرخی سوزش و حرکت و احساس ثقل اگر در سر و سرخی سبب تدبیر و حسب استعداد علاج کادر ان تمام حلتی مقعد و کرایا و ترطیل الحرارت از منضج گرم کرده بسته آب گرم بر سر ما و منضج بیاشامد و صاف بنوده گلقند آمیانی البده مکرر صاف کرده بنوشاند و بعد منضج مسهل گرم که از ادویہ ملحرات دور کرده باشد و بعد از ان آنچه بستان بعده تا ما تعطیر کہ در لعوق مذکور نیست بعد از آن روغن بادام و عنبر بر سر مالند و غذا گوشت مرغ کہ نمک طریق سودا سه بده باید کرد داخل کرد سد **فائده** سر کار بہ اصلا نه تمام و اکل علاج تمام و الم و اکثا مسود اسد سان سرکه خود سبب بود سرش ارال سبب و دارک تا الی مبتدا ب ساسه و ورد بیاں ایام سرش مدا مسدا سوداوی و اگر اطراف سبب و اعضاب نالیدن کند بیشتر و اکل او بنا علاجه مبدل عذا و استعمال آن و قدا و حب مسارمعت نو

مفردات

سرکہ بر سر و مسند و دردی و گویس حکما مذکور است **و دیگر** مرگ سفت زالس بحد و در سر طمی بر سر سرخند **و دیگر** ایمون روغن بعد حل کرده باشد سر مالیدن **و دیگر** تمام سهر مورث حکم مثل ورق نمبت باسر ساسده نطوح کف ایا روغنش سهدا الیہ سامدہ برکعبا طلا کردن فرا سا آورده

مرکبات

آشتو بطلیف صداع و کر نامه منه با سرخ حشیش وادن سہر ایام **آشتو** طرو بر سر سہر کرد سالماعی بود لبا تام سب صداع کرست **تبرید** جهت مرا کرار سرخ سراب بود سرخ لمون گلاب استعمال باب داخل کرد بوسید **حسو مرطب** و ملی داغ اکثر در صداع ذکر یافت و تک مسحه مسند قوال در فصل بے رود دار کرست **حمیره حشخاش** - کہ سموم و مرطب داغ است و در ابحولیا دو **دوا** کہ از آب آورده را موحرار کہ افیون زعفران در روغن حسرمل کرده بمی زاندن حیرت در **ایضا** جهت حوال ابر مراں از مطلب سر و حسر و دمی حکما ملور بر سر و مسند و حشخاش و تخم بنگ مرکب کم بولد در سرکار آوار محه نمک ما لند معجون روز **دوا** یا مع حوالی و مو بست داغ و در مثل است تخم کامو سفید تخم خرفه مقدار تمام حشخاش سفید سرکه تخم کدو سرخ مرکب رد رم سامان ارس و در ابح مدر مسول احماج **ایضا** تخم خشخاش در م کاہو مرکب درم سره را در ده بعد سے شکر سرخ کرد بونوسید

روغن

که منضج ایام سہر اسود ست و مضرت احد اسد العلاج تخم کامو تخم خشخاش بر که مرکب مث مرکب که حرو کل حساس اعلام ر کرده ایضا حرز و سر عضراد اب خسته و مقدار آب سوتا مد تا ضمحل شود صاف بوده آب مصفی را بکے از روغن سر کدو آب سوخته روغن باند تا ... الاسرار تحفه لمومنه فی منع الصداع و سہر السوم و سموا و سعوطا و للسہر انا علو اند العصر و العصب لسلامه نو **روغن** کدو بر سر مالند و سه ردمی حکما مدرواب اعلاج الامراض و جاوی حوالی حرن ساه برکہ حروسے بوست حشخاش در ان تخم کامو مرکب دو حرو کرده و ابحو باید مانند بر و سر ار روغن کرده حو س و پد جند الکه روغن باند صاف کنند و روف حواب کار و می رکف اخرت باید **روغن کوک** دکدو و کلوست برای سہر سعد بر سه درصداع مذکور شد و سه دیگر روغن لبوب که سہر را نافع در فصل منضج خواهد آمد

سعوط نافع سہر ار مع کدو سیر اند و می حکما مد و دیگر بعض لسعا سعوط که ... مرض است در صداع و سرسام ذکر یافت و **سعوف** جهت سوتت و سہر و لزوم داغ و منع ترات معطر مهب تالیف ابو اب حکم آتی کسهر حسک داده تخم حشخاش سعید ال تخم کاہو سفید مفسر هرادام مقشر هرکم کدو سرخ ده عدد و مثقال و تخم نبات سعید و دارد مثقال مرتب و مثقال **ایضا** حکم علوی خان صاحب

قلیل موجود آورد کہ الف والد احمد قصر سب و مس ماحصت دارد کسیر حسک بریان تخم خشخاش بریان از ہر یک پنج مثقال تخم مرو بریان سہ
مثقال دانہ سل دو مثقال ماء سعد بریدہ مثقال کوفتہ سہ شربت سہ مثقال واگر در معدہ ضعف باشد بجائے آب سعید حارک حرب کہ
شربت خشخاش کہ در سہر ہمراہ آش جو و حرارت آن سدہ در کام و مرلہ جواز آید **ضماد** تالیف حکیم صادق علیخان کہ در سہر
و سرسام و صداع و رمد رسید گل سلو نیلوفر تخم کاہو تخم خرفہ صندل سفید سرکہ ساید کافور یک اسفیون زعفران از ہر یک تخم ...
روغن گل تنک نمایند آب کشنیز سبز و تولہ و ماء کسی سرکہ ممزوج کرد سر بر ضماد نمایند و دیگر ضمادات تاج ابن عرس جاست کہ در صداع و سرسام گرم
بکار آید **ضماد منوم** از مجربات حکیم محمد اکبر از مجربات حکیم اعوزمل بود تخم کاہو البتہ افیون پوست بیخ لفاح زعفران ہر یک ساوی کوفتہ
... آب طبیخ خشخاش ... سرشتہ ضماد کنند و مثل طلا کنند جواب خوش آید **طلاء منوم** از دکان حاذق ... خشخاش ...
ما ہر یک دو درم صندل ہر یک و مثقال نیلوفر تخم کاہو ہر یک سہ درم کوفتہ با آب کاہو سرشتہ ... و ... طلا کنند و
ایضاً ... کہ جواب خوش آید صندل سرخ اسفیدہ دو مثقال پوست خشخاش سہ درم ... تخم کاہو ہر یک ... درم کوفتہ آبکاہ
... و ماکو مثل طلا کنند **طلا** مجرب از برائے ... افیون ... زعفران ساییدہ بروغن گل سرشتہ ... طلا
نمایند و ... از مجمع الجوامع و حاوی ۔

قرص منوم بارد

... تخم خشخاش تخم کاہو ... از ہر یک چہار درم ... مغز تخم خیار مغز تخم کدو ... از ہر یک سہ درم ...
... صندل ... گل سرخ ... ہر یک دو درم کافور ... صندل سفید ... ہر یک یک مثقال کوفتہ
... امراض ... سر سرب ... درم ... واگر ... درم ... اقراص ...
قرص منوم ... تخم کاہو ... خشخاش ... تخم خرفہ ... ہر یک ... افیون ... لعاب اسپغول ...
... **قرص مثلث** کہ برائے سہر ... آن در صداع گرم است ۔ **کماد** کہ ... دماغ کند
... نیلوفر ... گل سرخ ...
تخم کاہو ... خشخاش پوست بیخ لفاح ... ہمہ ... آن ...
واگر خواہند ... طول ... بیخ ... پوست خشخاش ... روغن ...
... در صداع و سرسام گرم ... در عمل ... آید ۔

معجون منوم

تالیف حکیم علوی خان ... دوازدہ مثقال ... بیخ لفاح ... مثقال ... تخم کاہو ...
... آوردہ ... سر ...
... تخم ...
... کل ...
... مغز ...
... ہر یک ... مثقال ... ورق طلا ورق نقرہ ... ہر یک ... مثقال ...
... ادویہ ... عسل ... قوام آوردہ

ودو رآن بسر بستند و بسر تنقیه سر مرقوم است **نشوق** که بعد حوالی صورت تخم خشخاش سفید در شکر و سائیده روغن کدو آمیخته نشوق نمایند **نطول مطلب** کنند سهر رانع صفت ملو برگ کاهو کنسر ... و پوست خشخاش و جو سائیده صاف نموده در آفتاب تیز کرده از فاصله یک ... بسر سر بریزند و نطول طبیخ گل و بابونه ... عمل وارد و دیگر نطولات مرقوم که در صداع و سرسام حار گذشته بکار برند

حکایات

یکی را بعد از سهر عارض شد ... روزی بسیار ... هر چند تدبیر خواب می نمودند هیچ فائده ... مگر چون حکیم صادق علی خان ... از صادق ... خود که در ... مبارک ... جا گهری خواب کرد روز ... از ایشان ... آوردند ... خواب کرد ... ایضاً ... خواب ... آمد ... بدن و سر ... گران و ... آن ... گاو ... داد ... کرده

فصل نهم در سبات سهری سهر سباتی

و این مرضی است مرکب از سبات و سهر و ماده آن صفرا و بلغم است که در دماغ جمع شود و ورم مادی ... بلغم غالب است سبات سهری گویند و آنجا که صفرا غالب بود سهر سباتی خوانند و علامت مرض ... کرده است که گاهی ... علامت سبات و ... و ... و ... عدم ... و تمییز ... سرسام ... صفرا ... سرسام صفراوی لاحق گردد ... است ... علامت ... کلام ... و ... و ... علامت ... سبب ... هنگام ... و ... علاج ... گردد ... در ... این مرض ... آنست که علامات ... از ... و ... این مرض ... که در ... سبات ... و علامات صفرا ... علامات بلغم ... ایارج ... سر ... مرکب ... استعمال نماید ... و ... ورم ... که ... مرکب ... بهر حال ... علامات ... چون ... مرکب الاعلاء ... اگر ... ... نماید

مرکبات

حب که سهر سباتی ... ... سبات ... سهری ... **نطول** ... سهری ... علامات صفرا غالب ... ... الملک ... و ... بسر ... علامات بلغم غالب ... ... نماید

فصل دهم در جمود

که آن ... و آن ... که ... شود و آدمی ... ... اگر ... ... و اگر ... سوداوی ... نیم ... ... آب ... و ...

[illegible] شود [illegible] این مرض [illegible] **علاج** اگر [illegible] ظاهر بود [illegible]

[illegible] گرم [illegible] سرد [illegible]

[illegible] گرم [illegible] روغن [illegible]

[illegible] مسهل [illegible] المولیا [illegible]

[illegible] گرم [illegible] الفصل [illegible]

[illegible] حال مرض [illegible] استعمال [illegible] سرطان [illegible]

[illegible] روغن [illegible] حمام [illegible] ✣

مفردات ـ **ضماد** [illegible] الکامل الملک [illegible]

[illegible] **مرکبات** ـ **حقنه** [illegible] استعمال آن [illegible] **سیاب**

[illegible] **ضماد** [illegible]

[illegible] ✣ **مسهل** **سهاگ** [illegible] استعمال [illegible]

اطول [illegible] کامل الملک [illegible]

فصل یازدهم در نسیان

[illegible] ذکر [illegible]

[illegible] این مرض [illegible]

سردی [illegible]

[illegible] علاج [illegible]

[illegible] استعمال [illegible]

[illegible] **نسیان** [illegible]

علامت [illegible] **علاج** [illegible] گرم [illegible]

[illegible] استعمال [illegible]

[illegible] استعمال [illegible]

[illegible]

[illegible]

نسیان [illegible] کلام [illegible]

[illegible] **علاج** [illegible]

[illegible]

سا دیگر مہ ہر ساعت مدرا رلیا مامذ تدبا **مفردات**

اسا مدل دارچینی مضغ لیاب سرسپ دمعوی جسد دو رکمند لسان دیگر مد مربع مدرس ادخب دست دمس ح لسان
دیگر جوردن ہدد کہ اللب ادلج کردن وددوسم ادا وددا سس المحصب اوج ہب **دیگر** رکمدا بانکرد دسا سیہ مسد ومی کرنہ
ہدا دروعن لسد امسک سعوطا سرمحرب ہب **دیگر** لج رائے لسان ارلل وامسطگی انگرسعمد عوف سا سہ سرووادل جمع کدم ورا
دیگر عل مرن ہلوجر مرا ا مد **دیگر** اسہ لسان مادب سر دت و سہ ایح رعن اورہہا اسان گاوسوکب ویگرد عہرا
امع ہب ارا لسان **دیگر** وسدن سراب رکابی نامع ہب برائے لسان طمی **دیگر** مادوسام دل ودرلح مر حفظ ومعدد لساسا سب

مرکبات اطریفل اسطوخودوس

مفید ہست رکسان وامراض دماغی ماروورطب سہاب معوی دماغ ماردست دما وطہ ارعب دپد معالجہ دی الحق مالسب حکیم
علوی خان صاحب عامر وجامرحل بودیہ دس حدہ ہرواحد یک ہم مثقال عود سلسب رحمل اسہ دوں ہرواحد سہ مثقال گل ماورہ
رومثقال ادجرکی دارچینی فلفل سعید دا فلفل مصطگی کہ مدر ہریک سہ مثقال بوست ملیلہ زرد بوست ملیلہ چینی بوست ملیلہ ح ہرکی اسطوخودوس
سعدکوفی مادرکموہ ہرکدام پنج مثقال ملیلہ سیاہ املہ مقشر بوست ملیلہ کابلی ہریک دہ مثقال بورمقشر گشنیز اناقی ہریک عود مثقال
شہد خالص یک من وپہار مثقال مورجسہ دورکردہ وخس سہ درعرق عود ماری دعرق گل سپ لی وعرق سعترو عرق ا حمر ہرکدام سیر عرق
عرق بہار نارنج عرق پرچسک ہریک یک رطل عصامد صبح آن قلمہ در دیگ بحوسانا مامیا اسودہ ودرآن دکنارا امرود سہ ترسا لیدو تصاریر
وصاف ہمود و عسل داخل کردہ بحوسامدوکف آں گرفتہ لقوام آرو دہ ادویہ کوفتہ بختہ بروعن مادام چرب کردہ لسرسد وبعد حل دیااستعمال
سازید بلید سرسپ دو مثقال بکورہ معوی حواس ودکی فکر وحس لیواح دمعوی علت حرکت ماہ اسب اردکا ی مشک عنبر مصطگی درگلاب کہ
للہ سہ صبح عرقی د آں حل کردہ ماسہ حل سازہ دوکومہ حمد آں آمیرد وحمر کردہ معد یا وقاق سا مدولسو بروا گر جوابہا درسح گدارید مامع ہوس
ماسدرائحہ آں سرامد اگر دوآں ملباس ساما معطر سازد **دلو عد یگیر** کہ ہوب دہس وودماع وذکہ حواس مامد وارالہ صفان وحشی کمدر ماس
آسا دمرحوم دوردکاہ دقادری ہم مرحوم عود مدی عطر سرس صمدل مہ ہرکہ سوسے یک کاوو ہریک ہم حرو کوفتہ بحیہ گلاب سیر حسب
سازد وعدالحاجت سوری **حوارش** کہ حفظ مفرادہ لسان وورکمد محرب ہب ا دکا ی وفا دری سوییر ملیلہ کابلی ہریک سحدرم رحمل ماحوذ
ہریک دہ درم عسل سعید دوحمد حورا یک سعال حسب حسد کہ لسان طمی رامامع ہب ارحلا صہ حا وردحا یک سا حند مدستر ہرکدام دوم
امارح حہار اسس ادرم مرد سعمد جہار درم کوفتہ بختہ آمکہ درآں امدک حا وسرحل کردہ ماسعد سرسہ حیا سازد دروا ستمال ما بلدوحب ملادر
ہر برائے لسیاں امع ہب در عسل کام ودرلہ ودالحوا ہآدحب **واسے** کہ لسان رامامع ارسا حس اسہا دمعمورو نحلہ دما وری کمد ریہ
لساہ چیلی ہریکہ سدرم کوفتہ حمد ما دوحمد سہد سرستہ ہرروز صبح دسام بحوردد ورحس انگلی ماسسا ب وبارگ ان حوروں سپہر المعع ہست
وتعون ملا در وحسب آں مامع امع ہب **ایضاً** کہ لسان رامعدار ذکائی دفادری روعن انگلی برگ پان مالمد دوکہ سہ سماب آں ہا
مالمد کہ معمل سودلیس آں برگ را ابیڑہ ان حیاسہ ستاری ہست بحوروہ ومراوحب نامدہ ہب واگر کہا سا محمد مسہل قوی دہد +
ایضاً سہ حجت فراموسی امع مثل ملدی کوٹھہ سرسپ مع طشی احمد مسہدی ریر سیاہ یک مسک ہریک یک درم مارک سامدہ
ہرروز ہرکدام ماسہد خالص ودوسہ روعن گاو بحورند **ایضاً** کہ دربعریب حافظہ ورفتہ واہ ارا سلر بحسمہ حعہ ہب معمول ارر سالہ
زمرد حصرال گلگی معسر سہ حرو وارفلفل رحمل رودم حرو ودہ یک حرو سائیدہ بروعن گاو لت کرد نعل اسپید جوراک سہ درم +
سعوط حفظ کہ جہت لسان امع المعع ہب وہب معیدامع ودرم حرارت سرری سودارسا حس آسا دکمد بعید مصطگی جہار درم مالعمل

... لسان الم و ... هر یک ... کاغذ ... درهم شکر سفید ... سرخ ... درم ... کرم در ... و ... عصاره ... [illegible]
کاغذ ... اجزا ... سفوف دیگر برای لسان کند ... هر یک ... درهم سفید ... [illegible]
هر یک ... درم ... معمول سفوف ملکیه ... لسان ... عام و خاص استعمال کنند
معمول ... شکر ... حل کرده ... کنند **سفوف** ... [illegible]
... هر ... و ... هر یک ... چهار ... [illegible]
هر یک ... جمع کرده ... لسان ... آب ... [illegible]

شربت ابریشم باموسیائی

آنست حکیم علوی خان صاحب ... [illegible] ... شربت ... [illegible]
... [illegible] ... استعمال ... [illegible]
... [illegible] ... آب ... [illegible]
... [illegible] ... داخل کرده ... [illegible]
... [illegible] ... هر یک ... [illegible] ... درآن ... [illegible]
... [illegible] ... آب ... [illegible]
کرده ... [illegible] ... گلاب ... شکر ... [illegible]
یک مثقال مشک ... [illegible] ... هر یک ... مثقال ... حل کرده ... درآن داخل ... [illegible]
... هر یک ... مثقال ... [illegible] ... مثقال آن ... [illegible]
... مثقال ... شربت ... لسان ... [illegible]
... [illegible] ... هر یک ... [illegible]
... [illegible] ... درهم ... [illegible]
صفاد ... لسان ... [illegible]
... [illegible] ... لسان ... [illegible]
... [illegible] ... لسان ... [illegible]
... [illegible] ... هر یک ... [illegible]
... **ایضاً** ... لسان ... [illegible] ... کنند
کماد ... لسان ... [illegible]

مثقال منضج

... [illegible] ... هر یک ... [illegible]
... [illegible]
... درآن ... [illegible] ... مثقال ... [illegible]

مرتب سازند پس چون بخورند فائده کند اسهال سودا آماده بخت افتیمون و مطبوخ افتیمون ،

معجون جدوار

مجرب است نسیان حادث از برودت و رطوبت جدوار دانا عود هندی بسباسه اسطوخودوس بالنگو اسارون ورق سداب ادخر کی از سنا حوز بوا دارچینی دار فلفل کندر سعد سرنجک سه مثقال حب بلسان سعتر زعفران مشک فلفل سیاه خردل هر یک یک مثقال عاقرقرحا دو درم فلفل سفید هر یک دو مثقال عسل زنجبیل سعترنیه مغز جلغوزه مغز فندق مغز بادام هر یک هفت مثقال عسل سه چند معجون سازند مقدار مستعمل ؟

معجون نافع نسیان و امراض دماغی ازدیاد سوء هضم اعضا اعصاب اسم طعام نافع سلسل البول و اوجاع مفاصل بعد معده حمل کند ورم دماغ بلغم سواء مسام مقوی طبیعت طعام معجون فلاسفه و فائده از معمولی گل بالنگو سعدکوفی کندر مرکب پنج مثقال زنجبیل فلفل دار فلفل جوزبوا آمله پوست هلیله زرد بادامو سحاق سترس تعلب مصری مغز بادام مغز فندق هر یک ده مثقال موز منقی سی مثقال عسل سه چند سرشته دو درم

معجون برای تعدیل مزاج از رطوبت معده کار کند ادویه ما که قائمه این مجرب فلاسفه است از معمولی فلفل دار فلفل زنجبیل پوست هلیله آمله سطرح گل بالنگو مرکب چهار درم عسل هم آمار ؟

معجون فلاسفه کنسیان را نافع است در اصل صفت او خواهد آمد ؟

معجون بلادری که بهترین سهاب از النسا یونس حافظه را قوت دهد و نسیان را نافع است بلادر افتیمون هر یک د درم صبر سقمونیا سه مثقال

مازریون بیست و چهار مثقال سلیخه و ج زرباد بادروج زعفران دارچینی مصطکی مرکب مس مثقال سط نیم سداب فلفل سعد مرکب هفت

شامل عسل دو چند باید جدا معجون که در منع نسیان و فالج و لقوه و رعشه و صرع از مجربات نوشته اند مشغول از حلاصه اسطوخودوس

و سرپل و هلیله کابلی هر کدام هفت درم سومر مصطکی فلفل سعد و سنا دارچینی هر کدام چهار درم صبر را و مازریون کندر قسط سکبینج هر کدام

سه درم مشک جاوشیر هر کدام د مرا طوکو مه تحمه بسل صاحب سه دو درم استعمال نمایند و در صورت علیه رطوبت سعدکوفی

صبر و بماج و زنجبیل هر کدام هم چند اسطوخودوس مقرامد **ایضاً** ا تجارب نیج الرئیس سعدکوفی کندر فلفل سیاه زعفران مرکی

مجموع سیاهی بسل سرسه هر صبح یک درم از آن میل نمایند ؟

معجون مفرح نافع نسیان سستی اعضا از معمولی مرج ده درم فلفل گرد زنجبیل سوسنکول سطرح هر یک سه درم کوفته تمام رطل عسل سرشته و بعض عوض سطرح نیم ارسه اند خوراک یک مثقال معجون یاد دار ؟

معجون حفظ ارسند کادرو لی پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله مقشر دارچینی وج تیزکی هر یک شش درم زنجبیل فلفل دار فلفل کندر هر یک سه درم پوست هلیله سعدکوفی مرکب چهار درم مغز پسته هفت درم موز منقی سحاه درم ادویه کوفته با موز سرشته معجون سازند

معجون حفظ از برای زیادتی قوت حافظه نهایت نافع است از خاص حکیم ارسطو است سعد هندی فلفل سعد کندر عود قماری زعفران سیاهی عسل سعد سه وزن ادویه معجون سازند خوراک یک مثقال ؟

معجون که نسیان را بسیار نافع بود از عجایب نافع کند وج ترکی سعد از هر یک ده درم زنجبیل فلفل از هر یک شش درم عسل دو چند باید جدا سرشته یک مثقال **ایضاً** برای نسیان و لقوه دماغ و دل مجرب است از سرنکی و دکانی دارچینی هم سعد سنبل الطیب حب بلسان عود بلسان مصطکی زعفران کندر پنج سوس در ربع عصر لی سعدکوفی هم سرنج وج اسطوخودوس کبابه چینی اسارون از هر واحد دو ماسه هلیله کابلی بهر از حمل مرکب چهار ماسه از سم مغز پسته ماسه موز دار سرون کرده از ده دانه مغز فندق سه ماسه دار فلفل زنجبیل فلفل سعد از هر یک یک ماسه امات چهار دام و عسل هم ناکرده مرتب سازند ؟

معجون لبوب

نافع حکم سوی حار ... مقوی دماغ و دافع تحلل در عروق و امراض ارده دماغ عصب ... طلا ... کی کک مثقال [illegible] سم ... او ... بیخ ... عود ... ... دارچینی ... هر یک یک مثقال ... مقل ... زنجبیل ... قرنفل ... هر یک دو مثقال عسل مصفی ... ... معجون سازند شربت یک مثقال

معجون حافظ العقل، ... حکم ... مقوی حواس ظاهری و باطنی و ... حفظ ... ... [illegible] ... هر یک ... مثقال ... اسطوخودوس ... هر یک یک مثقال ... ... [illegible] ... عسل ... ... اول ... ... و ... [illegible] ... سازند شربت دو مثقال

مفرح ایلچی

مسمی ... ... حکم ... که مقوی دماغ است ... ... و دل ... [illegible] ... اسطوخودوس ... هر یک ... درم ... ... عود ... ... مصطگی ... ... هر یک ... درم ... [illegible] ... اگر ... ... مصطگی ... ... [illegible] ... شربت یک مثقال ...

مفرح ابریشم

ابریشم ... ... مقوی دماغ ... ... [illegible] ... ... اسطوخودوس ... ... مصطگی ... ... هر یک ... زعفران ... ... [illegible] ... هر یک ... درم ... عسل ... ... شربت یک مثقال

فصل واردهم در مالیخولیا

... [illegible] ... سودا ... ... سودا ... ... [illegible] ... اگر ... دماغ ... ... وسواس ... ... دماغ ... ... [illegible] ... سودا ... ... [illegible] ... ... مرض ... ... [illegible] ... ... مرض ... دماغ ... [illegible]

بامس علے دماعه رسی ولوا سدں روعسا وروائح طیبه وحو اسدں احدے مرطبه سا ال او عرصه مشغه ماں مصرفه سودا وبرون نمام مس
ارعدا واب ملکرم مرمسر سمس حیرے سدا سرسب وآب نا سرطسب سعوطا وسرآ و وصعا ارسس رباده اند سود وبارالحس نیم الرطب است وکواحلب
مس مرداس وطلاسه مه اکیان سگرم مصب است وارکرب ماع ومعرس سدند واراعده کر سودا رارادوکسد اسد مں کرسه وگوسب حسک
وارحربف بالع وسدما الموسب احمر ارواصحاب سرورست وآبها مرسب کرداراں مس معلوم اسد وبالعسل گرم وسرد بود چیرے سیاه
ہے کر طعروریما طب مصر باسد سہر ومدت رعب وحرج وعلس مرمصر بود وبرگاه وسا وطعام حسه صاحب معلوم سود کہ کتا بد دوا امتا
مثوی لم معده حوراسدوا اوحال طعام بالاست طعام باسد بر عدرا سد وسول رامس سطرب وسماع علاے ام است واگراده ممکن علاج
روس سه صرر علاج مرعی وارد آول استفراغ ماده وآنکم بعد استفراغ طب ارتطولات وارمان تسوم معوت طلب اگر مزاج اروما
معرفه حاره وآگر مزاج مائل بحرارت اسد بعرصه معتدل واگر شدید الحرارت بود معرفه اردہ عر سعرطا البرد وچون عروق ممتلی باسد دوا
دموی بود فصد اکمل کسایا بلکه در ہر حال واحب است که اسدا لعصد کس مگر آنکه حوف سقوط قوت باسد امواد وطلبه بسیار ودماع باس
بامس مسول بود ورگ صاحب اس مرض وسیع ا رد اموا د علیظ ہم سد تبع گردد ودر ہر جانب رس کر احساس ثقل نما سد بار ممالی
طرف وسد بإسلسل کسا سد وبر دکرت وسموم با ده واگر حماح بفصد باسلیس سود ودر ہر راہ ستفراغ ادمحب وارجات کنا اد
وحصه کراب ماما مهلب داده ما ہم ماده بامه براند وہم قوت ساقط نگرد دعر صکه سعه سودا اگراب ملالال باسد اگر صحت مملی باسد لیکن
بامور فوی الحرارت والبس کر در آن حوف احتراق است وارہمیں سبب کراصحاب لیخولیا و صورت احتاج استفراغ آن محتاج اند
مادر اسعس است اگر سستعف بعده بود ودرآں ماده موجب علب باسد ے ا آ که دراں ادو ے بعده حو سا مدد ماسد مناسب بود وتا ماذکہ سوی
کر احتراق خلط حادث سود ولعس ارعلامات آں خلطا کہ احتراق آں سودا حادث سده سر ما سدلس در منضج ومسہل ان ادویه مجموعه آں
خلط مرتب باید وتمنع وجوه رعایت آں خلطا نما بد والعہاد سمیع احوال از رعایت ملب ونفوس آں معرجات ومبدلات غافل نباسد
لاں علماکحون المالیخولیا لا سر کر مس الغلب مل لا تکون ندون آفه فیه ۔ دوا ء المسک ماعرق گاؤزبان وبادرنجبویه علاج غافل است استاد
ہرگاه بدن صاحب المرابا مسل بمره سعرح گردد سں سوا اودے است دالمستحکم سه فلسبا الخلاص ه

ماليخوليا دموی وصفراوی

علامت دموی سرخی جسم وعلم مس واحلام دہی احمده وفرح بود وسان صفراوی جنوں وغصب وہذیان واضطراب وبیداری باسه علاج
فصد است اقدام کسد بعدا زآں فصد ساق باید کاہے فصد ساقی از ہر دو پا منگر ند بفاصله دو سه روز وخون ارجها دم ما او آثار آں
معمول است ودر صورت سیاہی رنگ خون معدار وافرار آں برآ ید واگر سرخ خالص باسد فی الفور بند کسد وبس ار فصد اس سرید ہند آلو بخارا
سسمه بوری عمر سپیده بکوبند ما لاست آں سرہ آلو بخارا سرہ کسسر حسک سرہ عناب سرہ حرفه سیاه سرں کاسی وکیوڑہ وگلاب عرق
سامسرہ آورده سرست ملوروا مل کرده تخم حرف حسک یا سنده موسسد وسفرح ارد باسرہ ررسک وسیرہ الو بخارا وسرب انار سیریں سر
مامع بود ودروغن مسعسه ودروعن بادام وروغن کدو بر بارک سر البد وودر مبی وگرس چکا مد وسر بد حکہ ازگلاب وصندل وکافور کسد وباید
کہ سرلها وسکس دربالیخولیا ے صفراوی زیاده نمایند واگر احتیاج منضج شود منضج ادویہ منضج بادرکہ دصداع گرسنا بدہ وبس ہرگاه
مصر عرس وملائم سود نقا رورہ کسد وخلط اگر دورنگ آں از سپیدی سیاہی ردہ انه اسطوخودوس سماع لسعی ہرگ نیف
ماہ اسسس پوست ہلیلہ زرد پوست ہلیلہ کابلی ہلیلہ سیاه ازہر یک سس ماسه سنا مکی دمصون در بارجه کتان بسته ہریک ماسہ عارعل
دوا عمده مع اخرا المسہل بار دکہ رصصل سطور دکر بامه اصابه بوده سعه کسد واگر بعدا زمسہل منضج سنت صورح کسد الست بر دو بعد

رسد تا نیز اسهال سوداوی کند و اصول داروی لاجورد سنگ حوردن و مزاج عنبر کرده صندل و مرواید و ابریشم
عود و امثال آن و مرکب حوردن و ماء الجبن مرکب نیز و مسهل سودا کنند و روغن بادام بر سر مالیدن
کامل و دوا صفراوی بعد از آن ماء الجبن و شربت الفرح استعمال کنند +

مالیخولیای بلغمی سوداوی

علامات بلغمی کسل سکون و قلت حرارت لمس است و علامات سوداوی کثرت خوف و فکر و فزع و گریه حب وحدت است علاج اگر خون سودا
غلبه داشته باشد فصد کنند و مسهل و منضج دهند و بعد از آن بعد مسهل دهند و سر تر و معده و سر چربی مناسب است و در روم
منضج سودا و بلغم باشد و بعد منضج مسهل بدهند در مالیخولیای سوداوی بلغمی ماده باشد و اگر بلغمی بعد از مسهل بعد از
و سوداوی صرف کنند اول و بعدا سوداوی بعد از آن ماء الجبن و شربت ماء الفرح استعمال کنند و بعد از آن
سر و لعوق و دواء المسک ما و مفرح ها اندکرده

مالیخولیای مراقی

و آن را علت نافخه و مراقیه گویند این سوداست که در قعر معده یا در مراق یا در طحال جمع شود و ورم کند و در ماساریقا حاصل
شود موجب شده گرد و الحمل بادها مذکوره بر عضوی از اعضا که ساکن شکم و نفخ در مراق حاصل شود و احساس سیکند و علامات آن کرب
قلق تنگی سینه بسا عظیم و دوار و جوع و سوء هضم و جشا و احساس و حرقت معده و کثرت روده کهنه و جوع
و کثرت ریاح و وسواس و درد در میان هر دو شانه و احساس تصاعد بخارات سادر سر حاملی که سه مار در راند کرخت و بها ... سرخ
صداع و خفقان و قی ... پس اگر مبدا علت طحال باشد او خود علامات مذکوره عظیم طحال بر آن گواهی دهد و اگر ورم ... و امید ...
ورم و دلائل حرارت و برودت ار معدی ... سه مرادی ما ... حال و ... علامات مید ... ...
خود ... علاج اگر سبب این مرض ورم حار مراق باشد علاج ورم حار باید کرد و گرایش ... در مراق معده ... و در حال ...
... و بعد ... و در این مرض ... در این مرض نافع بود و مزاج ...
... و اگر ... ماء الجبن ... السکنجبین ... طبیخ ... سودا ...
مناسب است و در این ... نافع است و استعمال ... معده ... چون گلاب و عرق بید ...
کشنیز خشک و تخم کاهو و تخم خرفه ... شربت ... و شربت ... و استعمال آن موقوف بر رای طبیب است و در صورت
کثرت حرارت مزاج استعمال ماء الشعیر و شربت سکنجبین و سفوف ... و اگر ... اطریفلات ... و ضمادات ...
... گل و صندل و مصطگی ... گندم و نمک و ... گلقند ... مسهل ...
طعام ... سرد ... المحرور ... مراقی ... سعوط ...
و ... سکنجبین ... ماده ... تاک ... و در این حالت ...
... طحال ... طحال ... اسهال ... مزاج ...
... اسهال ... مالیخولیای مراقی ... نافع است ...
... مرض ... ماده ... اسهال ...
... ماده ... اسهال ... نافع است ...

فائدہ یہی ہے کہ بعض لوگ مرض فصل مالیخولیا ہے وعلاج اس کا مشہور و در بعض شہروں میں ماء الشعیر صرف نفع بخش ہے اور اگر شکمن تا ہمسہ شہر کردیا جاوے تو اس بارہ میں نقل کتاب بعض اطبا اسہال سے ہے اور اسی میں سودا ومثل سلاجیم اعلیٰ نامیدہ وعلاج ہدارا اور آں امر عام درد وداء الصداع و مواد کہ بعد چبانے داخل سود شہر بیلے معالجات ان میں بڑے رنگ مسائل ہیں اور بعض آپ محکم مزمن دو مسہل سرد بارہ مستغرق دو مرتبہ کی شکر اس میں کاسنی کا ہو رجا جوروں و حواس ورا حت اعصاب ہو ورن اور اگر بعد ازاں ماء الاصول اسہال جاری ہو حوں سادہ و سرد فلفل وامثال آں ہا بعض گرمی آماس دماغ ماء شعیر ماء ری اسہال صرف بعدہ سود گی وجہ سرطب دماغ معروف وارد سعوطات وا مال و بخارات مال کاہو بعد اسہدہ و اس کے حصوں کہ اعصاب وا اور کر بہ تکلم ہو وا تاکہ مدد اگر اسعد و وارسی وا ابہودا الکلب جو امد واگر یا ہی وہی دفرار از مرد ہم بود عطر کی سا اگر موں معرفا اور مرو بلاج حاوی سودا صا آگر مد المد و سرحیوں اللا دا مرسہ مالیخولیا ما ہمرہ رنگ ہرجیب سمت مالس کرد المود اگر سب بیج سرد رو طبیب راد و داع برا فروخ برلے عطر یہ مصریوں ہے ۔

مفردات

مرد ا حدود ا سی وجودوں از مجربات ہے **دیگر** کہ محروں ما ارحوں کی گردا مار ہریلی ہوتے سرحہ انسان و وعل گل آسہ سعوط کمند **دیگر** ورسی گھیہ کہ جوں عارضے احوں وریا الشعر حل کردہ سورا سد احلاط عقل واماردار الکلب را در رگ رود احل کند **دیگر** حامی حسنی جوج گھہ کر پرائے عطر دماغ ہمادوں بیسر کرچند روز گدا ماچرک لہا اد عرست ہے **دیگر** شمس ہمی بہ دآلو وحروج وملیح حمدوں امتح از سرآ لے تحرب **دیگر** سرب الحموں قشر بدہ وشکر و کد العات اصول سمدہم درآب مرآورد مامردہ درم شکر سعد داخل کردہ وکد اسمار ملکی ذات احلاط محرقہ وکد اسہریا میں شکروان گندم وکدا وسدوں زبی ربیع وشکر وکدا و سدوں عرق ملو بز شکر وا مرسا آن ماء الشعیر را امسام مالیخولیا امع ہے **دیگر** جوددوں سم ادر سہو لشکر کا اعلہ آں سلوں روغن ا رامع وکدا اگاوزمان وکدا اسسامی اکلاو سما وکدا اکل لحم الکاں ودماغ آں بمد وسواس سوداوی محرب ہو بی ہے **دیگر** سہل سامع معلہ درآب سرمد ود رحمام برسر ریزند ہمس روغن ان حوں اسرد چراں ممروح نام وپارہ ہمہ را آں مرکزدہ برسر بہند رطب دماغ بیکا واقع ہے برائے عطر ووکا سلاں آں دریں الصاما مع ہے **دیگر** اسطوخودوس آساماداں امع ہے برائے حنون سوداوی **دیگر** سعدی ہم تاکیاں ہم برت مامع ہے ازیں عجائبات

مرکبات - اطریفل کشنیز

معمول حکیم محمد وفاردار حکیم اکمل خان برائے امراض مالیخولیا پوست ہلیلہ زرد پوست ہلیلہ کابلی ہلیلہ سیاہ پوست بلیلہ آملہ مقشر از ہر یک چہار درم ابریشم مقرض سہ درم سا ہبرہ لاجورد معمول ہر یک دو درم گل گاوزبان اد رمعمولہ اسطوخودوس لسان حج قسطی کہ یک دم پرگ سنا مکی گشنیز خشک ہر یک شش وچہار درم مسلکے دہی دہ درم عسل سہ وزن ادویہ سنا مکی را در آب جوشا بدہ باعسل قوام آرند وادویہ دیگر کوفتہ بیختہ مروغن بادام چرب کردہ اطریفل سازند شربت یک تولہ در معمول دوکانی ہم مرقوم ہے و صاحب مصباح الغرائب نوشتہ کہ ایں اطریفل بقوت قلب وتکس طبع ہم ہے نادرد وعمل اکسیر آمدہ لیکن دراں اسطوخودوس لسان حج یک دو درم ہے ۔

اطریفل اسطوخودوس

ملین طبع مقوی دماغ مالیخولیا وصرع وامراض بلغمی و سوداوی را سود دہد ودماغ ومعدہ را از اخلاط غلیظ پاک کند و بیہوشی و برص را مانع ہے نسخہ آں ابریشم سنا سادہ پوست ودارچینی رطوبات از دو کابلی دیگر ہالہ مع پوست ہلیلہ زرد پوست ہلیلہ کابلی ہلیلہ سیاہ پوست ہلیلہ اسطوخودوس آدہ سنا مکی ہر یک سعد لسان حج قسطی مسلکے افتیموں کشمش ہر یک جنس سے ہر یک بیج سال کوفتہ بختہ با سبد بیج مقال روغن بادام چرب کردہ عسل سہ وزن ادویہ مسلکے رسمدہ کہ سے ہر یک حرارت مزاج د و حصہ قند سفید ریکی حصہ سفید حاصل کردہ سود و بعد از حل ہرہ ہستعمال سا شربت چہار مثقال

اطریفل افتیمون مسهل بنسخهٔ معمول

نافع امراض دماغی سوداوی و بلغمی نافع اعضای باطنه مسهل خرد و ادرار آورد کابلی و هلیلهٔ سیاه هندی و سورنجان زرد و هلیله آملهٔ افتیمون تا ... وجوه بسفایج فستقی ... گل سرخ سرگین ... پوست هلیلهٔ کابلی پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه پوست بلیلهٔ آملهٔ مقشر اسطوخودوس بسفایج فستقی ... مقدار ... ترکیب نافع بعضی ... مو گویند ... روغن بادام سرشته عسل کرده لسان ... سبستان ... و لوعاب نیلوفر ... نافع مالیخولیا جمیع امراض سوداوی و دماغی و مقوی ... پوست هلیله کابلی ... و مثقال ... افتیمون ... سرکه بسفایج مثل ... اسطوخودوس گل سرخ ... ثعالب ... ترکیب ... مثقال ... وزن ... سعه ... ادویه ... معمول ... دو مثقال ... مثقال ... کابلی ... لوعاب نیلوفر ... ظاهر ... اسهام مالیخولیا ... گفتند ... ترکیب ... مثقال ... سرکه ... هلیله ... پوست ... سا آمله ... ورم ... اسطوخودوس ... ترکیب ... سنا ... افتیمون ... اطریفل ... صاحب ... ترکیب ... اکبر ارزانی مرحوم ... اسهام ... و جمیع ... ادرار ... دیگر ... الاتحی ... ترکیب ... سنا ... پوست هلیلهٔ آمله ... ترکیب ... پوست ... روغن بادام ... عسل ... المامکرر ... و ادویه ... ترکیب ...

اطریفل زمانی

تالیف صاحب ... نافع ... مالیخولیا ... صاحب ... اکثر امراض ... سوداویه ... ترکیب ... نافع ... مثقال ... هلیله ... دو مثقال ... پوست هلیلهٔ ... سنا ... ترکیب ... مثقال ... آمله ... گل سرخ ... ترکیب ... سعه ... مثقال ... روغن ... عسل ... مثقال ... ادویه ... اسهال ... مثقال ... یک مثقال ... دو مثقال

انوشدارو لولوی

تالیف حکیم ... مفرح ... امراض سوداوی و مالیخولیا ... اسهال ... مراق ... حکیم ... صاحب ... مسهل ... گل ... مثقال ... ترکیب ... یک مثقال ... نیم مثقال ... گل سرخ ... مثقال ... ترکیب ... دو مثقال ... نیم مثقال ...

تو مثقال گلاب است شربت آب است شربت آب است آب سرخ کند یک مثقال اول مرتبه آمده است
در شربت و صبح نوشد و رطل آب سوسا است رطل آب و آورده شد مثقال آن
عمل شیخ از هر یک سه مثقال گلاب عرق بید مشک آب سرخ سطور داخل کرده بقوام آورده ورد آورده
گرم آن شکر کرده ملک اهل شربت سود دار کرده است پس صاف کرده حل کرده بیرون کرده
کرده شیرین آن شربت سازند و در ظرف چینی نگاه دارند شربت از یک مثقال دو مثقال دیگر شربتهای از ستاره و امیح المحولیا
در فصل خفقان و ضعف بصیرت خواهد آمد

ایارج سیار

زبده عیار حکیم مومنا است اخراج مواد سودای طبعی از عروق است کل سرخ کند خلیل که از ابتدای هر یک پنج مثقال صبر زرد مغسول
هر یک دو مثقال زرد چینی پوست هلیله کابلی خار خسک هر یک حل مثقال انیسون سنبل الطیب زرد کرفس هر یک یک تولہ ریشه سنبل
حنظل هر یک سی تولہ دوکا هر یک شربت کف آب گرم آب گلاب و اکثر استعمال آن وقت شب است و اگر صبر را سد در دوام
ہم موزون خوردن تریاق الاریب که سه بار قوت شربت وجع مفاصل و اسهال و سرفه و حصر بول و بواسیر است مجرب است معمول
عاص عوض علی مرحوم است ساعت هر چه که خوب در کل الداخه سر سی پنج اسطوخودوس آن با سنده
و آب گرم شیره بادام داخل سو و حداد آن صبر سقوطری حب درد مثقال درم افسنتین و مصطکی ضعف الزمره هر کدام دوازده رم الاحوال
و نقل و دسدی صندل سفید صندل سرخ عود کشمیر هر کدام سه درم سه آب محلول مذکور جمع ساخته دوا را
یک دو ماه نقد احتمال و اگر بعد رنج عظیم و تعوب ماه سطور اصفا الکه آب محلول مذکور حب قطره آن محکم سازند و کشمش
سا شربت آنکه در نیسان صحن و الی محلول سا و بیلس سموم ... مطر است و شکر ... مرکب مذکور شکوه برنج حل کرده
زعفران مکاه جان رنگ را اصلاح آورده و آن القرعاتی و در سر که تمس اهات مصریه و مروج سمه زنی محاللطف ارطاعون
سی را آن ته هر کس و هر روز یک مقدار آن بخورند و اگر در شربت داد آن حل کرده و آرد بخورند آن آهسته ان ارحیص جمول سازد
حل مجرب است و اگر محرور هم حل از عکس اطراف در سکنگبین حل کرده بخورند و در برای ضعف جگر و آب کرفس و بهت خفقان آب
گاو زبان و بادیان شربت برای بواسیر آب عنب الثعلب

تبرید مزاج را که احتراق و سوزش بول ارمغان حاد و سودای محترقه از صفرا باشد شیره زرشک جعبه باشد عرق عنب بعثت و لہ شربت زوری
دو تولہ داخل کرده نوشند ایضاً بیخ و ساوس و حالات لعاب اسپغول یا شیره خرفه مسس با شربت کسرخ جنک حار باشد عرق
شاهتره بلا دار شربت دو تولہ انگور باشد ایضاً که بانع غلبه و صعب اسهال و نکسی وعطاش دوره باشد کلمت سکنجبین هر یک
یک تولہ در گلاب دو تولہ عرق کاسنی سه تولہ عرق گاوزبان تولہ ہا جانکسی پنج باشد و اگر صفرا در جگر باشد شیره خیارین او باشد و سیاه
عرق عنب الثعلب شربت دار دو تولہ عداسه که خوبی دهند ایضاً بز و بیخ و دو هلیله شیره کاسنی شیره خیارین شیره بادیان هر یک سس آب
شربت سنه شربت گاوزبان هر یک یک تولہ ایضاً شربت که آب کاسنی با شربت نیلوفر باشد زرشک و شربت سادرین و عرق
بکوه و عرق کاسنی سکنجبین وری اگر بر زبان گلاب هم باشد از الملک شیره خرفه عرق بیاب گلاب شربت انار با کاسنی داخل کرده شربت
نیلوفر کلمت ایضاً برای گرمی جگر که باشد در عکس بار بیخ و مع معده از کبر شربت آب و سرطان باشد شربت انار کیف
آمالی عربیات ایضاً که ماری است اسهال حارس انار سه باشد خو دو بالاس سیر کاسنی خا باشد شیره شربت از ماشه شربت زوری

اطریفل افتیمون مسهل نسخه معمول

نافع امراض دماغی سوداوی و مسهل مالیخولیا و اخلاط فاسده و مسهل درد سر و دوار کالی و معمول حکیم هندی دو درم افتیمون ولایتی کاوزبان آدرکوت گل سرخ هر یک سه درم پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر اسطوخودوس شاهتره قسمی برنجاسف هر یک پنج درم
نانخواه مقشر ده درم کوفته بیخته هلیلها را بروغن بادام چرب کرده لسهها را نیز چرب کرده بعد سه چند شهد سرشته مقدار شربت یک مثقال تا دو مثقال بجای جگر
نافع مالیخولیا و جمیع امراض سوداوی و اوجاع مفاصل و دماغی و جنون مسهل دماغ است نامه پوست هلیله کابلی ده درم پوست هلیله زرد سه مثقال درم
افتیمون سنا مکی هر یک پنج مثقال شاهتره اسطوخودوس گل سرخ هر یک سه مثقال افسنتین بسفایج هندی هر یک یک مثقال روغن بادام یک مثقال
بعد سه وزن ادویه شهد معمول شربت مقدار شربت دو مثقال نافع مالیخولیا او رد کالی و درد سر مزمن لو علاج بیگر تالیف علوی خان که صاحب
اقسام مالیخولیا و غرب است گفته که آماس و ورم سده عمل محسنه از هر یک یک مثقال و دو درم سه درم گاو زبان و عرق و اسپند تخم کشوث
هر یک یک مثقال حل کرده جوشانیده چکه صاف کرده و بعد از آن بروغن بادام آمیخته پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله مقشر از هر یک سه سه
درم گاوزبان شاهتره افتیمون اسطوخودوس افسنتین و بسفایج سنا مکی از هر یک مقدار بسفایج قسطی برابر یک درم موصوف مخرجی لاجورد مغسول
سه مثقال ربوند چینی رب سوس اقسون سنبل الطیب یک درم فاغون سه درم حب بلسان داروی ساداریس هر یک سه درم کرده
کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده و آن را سه چند شهد سرشته در دو مثقال تا یک مثقال ابهل داده ماء الفواکه شربت داده باشد اطریفل
کرمه معمول حکیم سید محمد اکبر آبادی مرحوم بود نافع اقسام جنون و صداع صعب دوام مرقد و صیل سوداوی در آخر و رعده و هیام
دیگر بوده سنا سیزه الاسود و گل شربتی هر یک سه درم گل سرخ اصل السوس مقشر هر یک ده مثقال پوست هلیله آمله مقشر هر یک
هشت مثقال پوست هلیله زرد تربد سفید هر یک سه مثقال تربد مقشر بادام ده عدد گاوزبان کرده با عسل و قند سفید و آب المگری
قوام داده بشربت دو مثقال با آب مقطر تا ده ماده کار آید

اطریفل زمانی

تالیف صاحب معدن که مسمی است بمعدن الشفای سکندر شاهی و صاحب اقسام مالیخولیا خصوص مراقی نافع امراض سوداوی و صاحب خلاصه طبی نیز که احمر از آن
تکرار ساله مزه در تصفیه معده و دماغ از اخلاط فاسده و زیاده و دفع صداع دفع سوداوی و اسهال و بواسیر آن جهت قطع الجرب و جمیع امراض
موافق است اگر اعتدال مزاج باشد تا مدت سه ماه بکار برند روزانه دو مثقال بکار برند پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه گل سرخ محمود
مقوی هر یک ده مثقال بدستور موصوف کشمش جنگ هر یک شش مثقال پوست هلیله آمله مقشر گل سرخ شاهتره گل نیلوفر هر یک پنج درم ابهل
سفید کشمش هر یک سه مثقال روغن بادام شیرین سه مثقال و تربد مقشر روغن چرب کرده بعده دواهای صعد دانه سپستان جدا جدا گل سرخ
مثقال در آب جوشانیده صاف کرده آنگاه عسل سفید یک وزن همه ادویه گرفته بقوام آورده ادویه سفید سرشته را بکار
استعمال چهار مثقال با شیره مغز بادام یک مثقال تا دو مثقال

اطریفل لؤلؤی

تالیف حکیم علاء الدین محمود مفرح و مقوی اعضا رئیسه و معده است و نافع از ارواح و سواس سوداوی و مالیخولیا خصوص از برای مالیخولیا
مراقی و معدی و مناسب در بیان نافع مراقی از حرب حکیم علوی خان صاحب و درسی ارسطو دارچینی زرنباد سنبل الطیب عود بلسان و چهل
دروج عقرب گل ابریشم کلی معرب بستی دمی زعفران ورق نقره مرجان مصطکی تخم خرفه ابریشم یک یک مثقال مروارید ناسفته
تک سم یک مثقال گل سرخ سعد کوفی صندل سفید تخم بادروج مغز تخم کاسنی مقشر از هر یک دو مثقال و ملازم مثقال سه آمله مقشر

تو و سفال گلاب و آب ... شربت ... آب ... امرود ... کہ ... مثقال اول مرتبه الله ... در ... و ... صحیح ... طلا ... آب ... در ... آورده ... مثقال ... وصل ... کہ ... سفال گلاب عرق ... مشک آب ... مسطور داخل کرده ... و ... آورده ... کہ ... آن ... کہ ... سودا ... صلاح کردی ... حل کرده ... کہ ... سفال ... دیگر ... در فصل حقنات و سعف ... خواهد آمد

ایارج ستمیار

از مجربات حکیم ... اخراج مواد سوداوی ... از معروفات ... کل ... سفال ... [illegible] ... دو مثقال ... پوست ... کابلی ... هر یک ... سفال ... اسارون ... الطیب ... کرمانی هر یک ... حنظل هر یک ... سفال ... گرم آب گرم با گلاب ... استعمال ... و ... اگر ... **تریاق الدست** کہ ... و ... صرع ... دماغ ... وصرع ... سرعت ... مفلول ... سرطوس ... مرحوم ... معاف ... ساخته ... و ... آب گرم ... داخل ... درم ... نصف ... هر کدام چهار درم ... و ... صحیح ... محلول ... ساخته ... احتمال و اگر ... گلاب ... و آب محلول ... مذکور ... ساخته ... و اگر ... حلوا ... و ... مذکور ... حل کرده ... اصلاح ... انشاء الله تعالی ... اطلاع ... حل کرد ... حل کرده ... گاو ... حل کرده ... کاو ... بهر ... عاب ...

شربت ... احراق ... سوداوی ... و ... حل کرده ... **ایضا** ... و ... اسهال ... **ایضا** ... گلاب ... ساخته ... عرق ... کاسنی ... گلاب ... **ایضا** ... کاسنی ... مثقال ... **ایضا** ... کاسنی ... گلاب ... سرد ... **ایضا** ... گرم ... کاسنی ... **ایضا** ... کاسنی ...

دورلہ گزریاں ا استعمال شس اسہ اسہ موسہ **ایضاً** دا ای اسد وص رسک مووا کاسی مروں وہ کولسرہ حارس [illegible]
سر یاداں ماسہ سہ سرب مروری رو ولہ واگر حواہمد سر ہم کہ وسحاسے حارس وسحاسے سرب سروری گلمد کمد وگاست توص وص [illegible]
ورسا گل صد یاوص ھاسر کمد حت محت وام مے کہ عدوسہ حاریں سر کاسی سرک سس اسمرق ساہیرد [illegible]
دولہ اسرب سلوواسہ دل مسش اسہ اسہ ہم مع ، **تعریف** معمول استعاد رائے السولیا مراقی سر کسرمنک سرہ ہم کاہو
سر ہم دو دریو ماسہ یار و سرب سعد امرب ان حل کردہ ہم ومحمسک اسدہ موسعد

حوتاندہ اسے محالات ساعدہ مراق امد سوسے کسس [illegible] روواسہ سور مسے رہ دا گاوراں ہا ماسہ حو ساعدہ [illegible]
و وہ سات کمد ولد تحم سرں ما اسہ **ایضاً** عب سلک گل سرح ہرک جارا سہ ہم کاسی سس اسہ اداں ہا ماسہ [illegible]
سرب می دہ دولہ **ایضاً** الاجی ہو سہ اسہ ہم کاسی سس اسہ ساعد گلمدا ماپی دور **ایضاً لمین** [illegible]
کمد وامعاں ہم ولد ماج مد [illegible] کہ اسہ سووہ گلمدا اماں کہ قوا سرسہ راید الاس گل سلوہا ماسہ گا ماں سس اسہم
کاسی سکسہ ساعہ [illegible] سرسم مقدس ہرک ما اسہ ساعد مات [illegible] **حوتاندہ مراق** [illegible]
گلمد سر سورہ اوراں ہا ما سہم کاسی حارس [illegible] **ایضاً** [illegible]
ماب ولد **ایضاً** مرے مراں [illegible] کاوراں حار ماسہ گل گاوراں دا سل سرک [illegible] **ایضاً**
کرں صو ممم واعداب وکرب [illegible] ہرک دو سہ گاو اں ہا ماسہ [illegible]
اگرہ سدگل لوو حاسا سہ اوامدا **ایضاً** مع رماج [illegible]
رماح حسی ہرک ہا ماسہ دار حسی دواسہ ساعد مات دو ولہ **ایضاً** [illegible]
حطائی اداں حطائی ہرک ماسہ حارس کوصہ کاسی سرک سس اسہ گل سرح ہا اسہ ساعد [illegible]
حلاب مع السولیا [illegible]
ساوہ [illegible] مرص النفع حواہرد ارعلاج الامراض

حوارش شاہی

[illegible] ما اصد علوی ساں مرم السوداسہ مراتی رائے لطرب و معوی ملب و معدہ و معدہ اورد [illegible] مثقال [illegible]
دودکرہ [illegible] مدسک مرک معادو ح سعال ہہ امرد امرا سود الحد [illegible]
[illegible] سعال سکسس سی سعال سرب مایع سرب لیموں سرب آلو سرک [illegible] سعال اصل کردہ [illegible]
دو معال ارسیم معرس [illegible] سعال گل گاوراں [illegible] سرح مرک [illegible]
[illegible] **حوارش آملہ لولوی** [illegible]
النفع بہت ارلب السولیا مراقی و سودا و معاں سوداوی [illegible] سعال [illegible]
خاسر گل گاو ان [illegible] سعال گل سرح جار سعال [illegible]
[illegible] سعال سرب آلو [illegible]
[illegible]
مسک [illegible] سعال [illegible]

حب افتیمون

کردند مالیخولیا را سعد معمول حب افتیمون دو درم خاموش بر رسعنا تمو صحرا شده در روغن گاو حرب نمود اسطوخودوس لسعاتج قسمی ہر یک کندم سیوسادو کاسہ اوماں لسیر سیدا اس ہر یک حوا کی ہے وطریق استعمال اس ہمہ حب اایج ہے کہ در لیج و لعمہ داخل آمد **نوع دیگر** کہ معدہ داغ دمس اسود اکی و جمیع امراض سوداوی خصوص مالیخولیا و ماد سرسام سوداوی را نافع معید ہے از کابلی پوست ہلیلہ کابلی پوست ہلیلہ زرد ہلیلہ سیاہ آملہ سے پوست ہلیلہ ... دو درم گل سرخ ستاکی اسطوخودوس لاجورد مغسول ہر واحد دو درم غاریقون سقمونیا مشوی بال مو ہر کہ ادہ سس تم افتیمون افرنطی دہ درم کوفتہ بیختہ بروغن بادام چرب کرد آب بادان جہار ساز ہر حوا کی چہار درم ماہیت درم **نوع دیگر** کہ اعصاب سر و معدہ و اخلاط سوداوی اکی کند خورد ہ ایک درم الایح قطرا آسم حنظل غاریقون حجر ارمنی مغسول افتیمون مقل ازرق ہر یک دو درم بر سعند سس و مر کو معہ جہار ساز جہ شربت دو درم وہم معمول ۔

حب لاجورد معمول حکیم شریف خاں صاحب مالیخولیا و جمیع امراض سوداوی مع اسا لاجورد مغسول سہ درم و بسل مقمونیا افتیمون ہر یک ایک درم غاریقون ہم درم لسعاتج جیا درم الایح قطرا سس در آب کرفس جہار ساز ہر شربت سہ درم ماءالجبن **نوع دیگر** مسمیٰ سہ دارلہ سوداوی جمیع السام امراض سوداوی اردکابلی ریب السوس کسر ارکے ... پوست ہلیلہ زرد پوست ہلیلہ کابلی ہلیلہ سیاہ افتیمون ہر یک ... لاجورد مغسول دو ... کوفتہ بیختہ آب ... **حب لاجورد دیگر** ... صفرا ہے بلغم و سوداوی ... حکیم ... لاجورد مغسول ... پوست ہلیلہ زرد پوست ہلیلہ کابلی غاریقون ... گل ... افتیمون ہر یک دو ... لسعاتج اسطوخودوس ... ہر یک ... **نوع دیگر** ... مالیخولیا و مراق ... ہمراہ ماءالجبن ... لاجورد مغسول ہم درم لسعاتج افتیمون ہلیلہ سیاہ ہلیلہ زرد ... حنظل ... ہر یک ... مثقال ... ماءالجبن ... ایک درم الایح قطرا ... ہر یک ہم درم ... داگ ... ۔

حب ہلیلہ ... مالیخولیا ... سوداوی ... پوست ہلیلہ ... کابلی ہلیلہ سیاہ آملہ ... ہر یک دو داگ ... لاجورد مغسول افتیمون غاریقون ... ہر یک ایک داگ کوفتہ بیختہ بروغن بادام شیریں چرب ... ہلیلہ ... **نوع دیگر** ... سوداوی ... مالیخولیا ... پوست ہلیلہ زرد پوست ہلیلہ کابلی ہلیلہ سیاہ پوست ہلیلہ آملہ ... ہر یک دو داگ ... در گلاب و ... بادام ... آب گرم ... لاجورد و حب ... ہر یک ایک داگ ۔

حب اسطوخودوس

... مالیخولیا ... سوداوی ... و دیگر امراض سوداوی ... پوست ہلیلہ زرد و ہلیلہ کابلی ... درم ... اسطوخودوس غاریقون لسعاتج افتیمون ... درم ... حنظل ... درم ... آب گرم ...

قرنفل و دو سه مرتبه نیم درم ورق نقره یک و نیم ماشه افتیمون فصد زده درم مرداسنگ و شحم حنظل بیاورد و نسخه حب حکیم ارسطو که مالیخولیا مراقی در صحیح آمد

حب اعظم حکیم جیون

مسهل مقوی است اسهال سودا نماید مجرب از علم و اطلاع مسهله فاسده کند و مالیخولیا و دیگر امراض سوداوی نافع بود حجر ارمنی مدبر

از هر یک یک درم صبر سقوطری مجدر حب غافث عود بلسان شحم حنظل افتیمون اسارون دار چینی زعفران مصطکی رب السوس کبر

عصاره افسنتین از هر یک یک درم سقمونیا مشوی غاریقون شحم حنظل از هر یک سه درم افتیمون اسطوخودوس از هر یک نیم درم کوفته بیخته

حب سازند شربت از دو درم تا سه درم وقت خواب با آب گرم

حب مسهل سودا مسهل امراض سوداوی از علاج الامراض نافع است از هر یک درم لاجورد مغسول غاریقون سفید مقل ازرق مربسد مقشر

کشمش منقی از هر یک دانگ کوفته بیخته با روغن بادام چرب نموده حب سازند و در روز بخورند شربت از آب گرم

صبح فلوس خیار شنبر مصفی سرشت کلکته آب انار شیرین و صباح آب کاسنی تا دو مثقال و آب ادرک مثقال حل کرده

یک مثقال روغن بادام شیرین داخل کرده بنوشاند و بعد آن جوشانده که آب حب نافع است وسواس سوداوی را همچو کرده نوشانیدن

و جالب سودا مغسول از انیسون نافع است غاریقون افتیمون از هر یک دو درم شحم حنظل حرف اسود از هر یک چهار درم تربد سفید کوفته بیخته حب

شربت سه درم **حب ایارج** که حب مالیخولیا در اسهال سودا نافع آن که گاه گاه آمده مغسول از سپاه اسطوخودوس و دیگر دواها

از هر یک درم افتیمون صبر ده درم شحم حنظل با هم سرشته حب کرده مقدار آن ماء الجبن نوشند و اگر خواهد یک دانگ شحم حنظل اضافه

و حب ملکه که معمول است در فصل و مزاج اما حب ایارج در فصل مذکور بنوشند

حلوا نافع اسهام مالیخولیا بادرنجبویه عود و مسهل و مفرح اجزاء مکرر و روغن بادام تخم خشخاش تخم کدو مغز تخم کدو

شیرین ساخته مجرب حلوا سازند و اگر خواهند تا سه روز باشد منک و عنبر و زعفران مقدار باشد

جلسا مرهم ماده مرار کرده مسهل جهان و بخارات که از معده و دماغ برخاسته است داخل کرده تا رنگ گرده شود کشمش نیم سیر

منقی مع استخوان کاسنی مغسول و گلاب چهار تولہ تر کرده صبح خام مالیده صاف کرده شیره خرفه بیست ماشه شربت و دو تولہ داخل کرده

نوشند **ایضاً** مجرب مالیخولیا مراقی جوشانده گاو زبان کشنیز خشک صندل سفید هر یک شش ماشه کشمش یک تولہ

صبح صاف نمود شربت انار دو تولہ داخل کرده بدهند **ایضاً** ملین حکم در حالت گرمی مزاج چند روز بکار برند آلو بخارا منقی

نیم نمک گل سرخ گاو زبان هر یک چهار ماشه در آب تر کرده صبح مالیده صاف نمود گلقند آفتابی دو تولہ اضافه نموده حل کرده

ایضاً ملین مقوی صفراوی مزاج را صندل سفید کشنیز خشک از تخم بسفائج هر یک چهار ماشه آلو بخارا پنج عدد

مالیده صاف نموده شربت انار و شربت سیب داخل کرده بنوشند

جمیره زمان حیدری

مالس حکیم اکمل خان حب مفرح دماغ و تفریح قلب نافع و دافع است او از انواع مالیخولیا و اقسام جنون است اکل شکر و ادویه تیار شده و مرار

صبح کرده گاو زبان سه دام گل گاو زبان کشنیز خشک ابریشم مقرض بهمن سفید بهمن سرخ صندل سفید تخم خرفه مرکب یک تولہ صبر سیاه

سوده عنبر در درد آب تر نموده صبح بجوشانند گاه که سوم حصه ماند صاف نموده آب یک آثار عسل مصفی آنرا بقوام آرند و آخر

عنبر داخل نماید ورق طلا و نقره و ساده اضافه کنند برچند که حل خواهد گرد نوش خواهد مسرت از یک درم تا دو درم و سه درم

و سی مرکب مروارید اوقات رطوبت تقویت سرک یک مثقال اضافه نمود حکم مراض مبهم خواهد رسید و درد اسهال مزمن ولو است

خمیرهٔ گاؤزبان

که مقوی معده و دماغ و دل بود و ازالهٔ خفقان و غشی نماید برای علاج الامراض گاؤزبان دو دانگ مشک نیم درم زعفران یک درم گل سرخ برابر مقدار
نسخهٔ سعال
سنبل الطیب هر یک سه مثقال ابریشم خام سه مثقال گل گاؤزبان ده مثقال گاؤزبان بیست مثقال سوای زعفران اول همراه دو رطل آب گلاب
بجوشانند و جوش دهند و صاف نمود یک رطل قند سفید را هم آمیخته اول داخل کرده بقوام آرند بعده زعفران دو درم آب عرق بید مشک گلاب
دو ... دیگر سوای مشک و زعفران و آب و گلاب و قند ... دیگر ادویه نصف مرقوم است و آن را خمیرهٔ گاؤزبان خاص نامند
برگ گاؤزبان گل گاؤزبان هر یک ... و ... نیم با گلاب عرق بید مشک هر یک نیم ... مشک عنبر ورق نقره هر یک سه ماشه
یک ... معروف ... **خمیرهٔ ابریشم** از حکیم ارشد خان ... اعضای رئیسه معتدل ...
... ابریشم خام ... سنبل الطیب ... سرخ ...
... ابریشم ... گاؤزبان ... مشک و گلاب آب ...
... آب ... آن ... آن ... اعسل ...
... آب ... قوام ... کرده ... آن ...
... هر یک ... مروارید ... یک ... کهربا مرجان هر یک ... مشک خالص
... داخل ... سازند و در ظرف چینی نگاه دارند شربت ...
خمیرهٔ ابریشم که حکیم مسیح الزمان خان ... داده بود ... ازالهٔ وحشت و جمیع امراض سوداوی و تقویت قلب
... کهربا ... عود ... هر یک نیم مثقال ... ابریشم ... هر یک یک مثقال گل گاؤزبان دو مثقال
... ابریشم ... سه مثقال ... چهار مثقال گلاب ... ابریشم ...
... گلاب ... یک مثقال گاؤزبان یک مثقال ...
... داخل کرده بقوام آرند اول ... کرده ...
خمیرهٔ ابریشم ... ازالهٔ ... وحشت و خفقان ... مقوی دماغ و دل ... مشک
مشک ... هر یک نیم مثقال ... کهربا مرجان ... هر یک یک مثقال مروارید ... هر یک دو مثقال گل ...
هر یک ... ابریشم ... دو مثقال ... ابریشم ... آب ... طلا ... کرده ...
... کرده ... گلاب ... آب ... نصف ... صاف کرده آب ... داخل ... قوام ...
... اول ... دیگر ... معمول حل کنند
خمیرهٔ ابریشم از حکیم اکمل خان ... مقوی دل و دماغ ... مشک ... مروارید ...
کهربا ... گل ... گاؤزبان ابریشم ... یک دو درم ... برگ گاؤزبان ... عنبر ... معتدل ...
گاؤزبان ... درم ... دو دانگ ... عنبر اشهب هر یک دو دانگ مشک ... آب ... هر یک ...
گلاب ... مشک ... گاؤزبان هر یک ... درم ...
خمیرهٔ ابریشم ... حکیم شریف خان ... ابریشم ... سعال ... گلاب ... آب ... ورق طلا ... هر یک
... گاؤزبان گل گاؤزبان هر یک ... مثقال ... سنبل الطیب ... گل ... هر یک ده مثقال ...

[illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] حنظل [illegible]

حب اصطمخیقون

[illegible] اسهال سودا [illegible] امراض [illegible]

[illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] حب [illegible]

[illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] شحم حنظل [illegible] هر یک [illegible]

حب [illegible] دو درم [illegible] آب گرم

حب مسهل سودا [illegible] امراض سوداوی [illegible] علاج الامراض [illegible]

[illegible] هر یک [illegible] روغن بادام [illegible] درم [illegible]

[illegible]

[illegible] **حب** [illegible] امراض سوداوی [illegible]

[illegible] شحم حنظل [illegible] هر یک چهار درم [illegible]

[illegible] **حب ایارج** [illegible]

[illegible] دو درم [illegible] شحم حنظل [illegible]

[illegible]

حلوا [illegible] روغن بادام [illegible]

[illegible]

جلیسا [illegible]

[illegible]

[illegible] **ایضاً** [illegible] گاوزبان [illegible]

[illegible] **ایضاً** [illegible]

[illegible] گاوزبان [illegible] هر یک چهار ماشه [illegible]

ایضاً [illegible] هر یک چهار ماشه [illegible]

[illegible]

خمیرهٔ گاوزبان عنبری

[illegible] مقوی دل و دماغ [illegible]

[illegible] گاوزبان [illegible] هر یک [illegible]

[illegible]

[illegible] درم [illegible] دو درم [illegible]

[illegible] هر یک [illegible]

خمیرهٔ گاؤزبان

کہ معالجت مقوی دماغ و دل بوده از معالجات و قسمی از کتاب علاج الامراض گاؤزبان دو دانگ مشک نیم درم زعفران یک درم گل سرخ یکماشه صندل
سفید الطیب هر یک سه مثقال ادویه هیج مثقال گل گاؤزبان ده مثقال گاؤزبان بست مثقال سوای سه چیز اول همه را در دو رطل آب گلاب
بخیسانند و جوش دهند و صاف نمود یک رطل قند سفید قوام نمایند و سه چیز اول را حل کرده بکار برند شربت دو درم تا سه درم با عرق بید مشک گلاب
و در نسخهٔ دیگر سوای مشک و زعفران و آب گلاب و صندل دیگر ادویه نسبت مرقوم است و آن را خمیرهٔ گاؤزبان جار نامند
دیگر گاؤزبان گل گاؤزبان هر یک چهار تولہ در سه عرق بادرنجبویه گلاب عرق بید مشک هر یک نیم آثار سکنجبین نقره هر یک سه ماشه
سکر طبرزد آثار ساده بنیم هار ساخته باشند ؛ خمیرهٔ ابریشم از حکیم ارشاد صاحب مشایخ امراض سوداوی و تقویت اعضای رئیسه معتدل بود و در ششم بسیار مفید دیگر
عود غرقی چهار ماشه ابریشم خام کتر کرده ماشه ۱۲ و دو تولہ صندل سفید ساده نیم تولہ سنبل الطیب پوست بیرون پسته و رب مصطکی و صندل
را در دیگ سنگ ساخته با ابریشم کوفته در عرق گاؤزبان و بید مشک و گلاب آب سیب شیرین آب به
شیرین آب انار شیرین از هر یک دو آثار ده دام آب انار و آمیزه و تا یک سوم نمایند و سه ساعت را بماند بعد از آن آنرا بپالایند
و آب را صاف کرده هر یک نیم آثار قوام آورند و در آخر قوام عنبر اشهب یک ماشه حل کنند بعد از آن که قوام سرد شود ورق نقره
ورق طلا هر یک شش ماشه حل ساخته مروارید ساییده یک تولہ یاقوت رمانی ماشه کهربا مرجان هر یک شش ماشه بست مشک خالص
چهار ماشه داخل نموده خوب مخلوط سازند و در ظرف چینی نگاه دارند شربت پنج ماشه تا شش ماشه و نه ماشه
خمیرهٔ ابریشم که حکیم مسیح الزمان صاحب بندگان حضرت اعلی تربیت داده بودند برای ازالهٔ وحشت و جمیع امراض سوداوی و تقویت قلب
بی عدیل است کهربا ابریشم سفید عنبر عود مصطکی هر یک نیم مثقال و مشک ابریشم مقرض مروارید هر یک یک مثقال گل گاؤزبان دو مثقال
ابریشم را در انگور سفید و تخم شیرہ ابریشم خام ده تولہ نیم مثقال صندل سفید ساده مثقال گلاب و آب ابریشم را در گلاب یک شب [illegible] کرده بجوشانند
بر گاه که نصف گلاب باقی ماند صاف نموده یک مثقال گاؤزبان یک مثقال ادویه علحده [illegible]
و عسل و نبات داخل کرده بقوام آرند اول عنبر حل کرده خوب بمالند که سفید شود بعد از آن دوا را که کوفته است بپاشند و بکار برند
خمیرهٔ ابریشم صاحب وحشت سوداوی و امراض بلغمی و خفقان را دور نماید و اسهال سوداوی مقوی دماغ و دل و جگر از مجربات عود مصطکی
مشک خالص هر یک نیم مثقال یاقوت کهربا مرجان بست هر یک یک مثقال مروارید عنبر اشهب هر یک دو مثقال [illegible] ادویه یک درمثقال
هر یک بست مثقال ابریشم زرد نیم تولہ دو مثقال نبات یک سیر ساده جایی ابریشم را در آب انار و جلاب برکرده بجوشانند و صاف کرده
[illegible] ادویه و مشک علحده در کاسه آب بجوشانند نصف ماند صاف کرده آب انگور نیم کیلو نبات داخل کرده قوام خمیرہ آورده
بعده اول عنبر را در ادویه دیگر بدستور معمول حل کنند ؛
خمیرهٔ ابریشم از حکیم اکمل خان جمیع بیماریات بارد و تقویت دل و دماغ و معده کند طباشیر سفید کشنیز خشک پوست بیرون پسته مروارید ناسفته
کهربا شمعی گل سرخ گل گاؤزبان ابریشم مقرض هر یک دو درم یاقوت چهار دانگ برگ گاؤزبان ده درم عصارهٔ زرشک سه درم صندل سفید سه درم
گاؤزبان دو دانگ سیر آمله پرورده درم ورق نقره سه دانگ زرخالص عنبر اشهب هر یک دو دانگ مشک نیم دانگ آب سیب آب انار شیرین هر یک سی مثقال
گلاب بید مشک عرق گاؤزبان هر یک پنجاه درم قند سفید و ترنجبین بدستور خمیره شربت سازند
خمیرهٔ ابریشم معمول حکیم شریف خان صاحب مثله ابریشم صد مثقال در عرق بید مشک و گلاب و آب آهن آب دلفریب و جلاب [illegible] هر یک
چهار آثار علحده بجوشانند گاؤزبان گل گاؤزبان هر یک بست مثقال سنبل الطیب ماشه گل [illegible] گلی ادویه هر یک ده مثقال درم

کہ ان وعرق بیدمشک مرکب وہا آتا علیحدہ علیحدہ بید سیح بحو ساخته سرد و شکی راجع بود تا بات لعوام آ بیدگاب سب اب ہی اب آتا مرکب کرد
مروا ست سوده مر ومعہ مثقال ورق نقره مرجان یک سه مثقال کہربا عنبر خام ومک مثقال زعفران یک مثقال عنبر اشہب یک ورد
المناسبیر ومثقال اصلا ومر بیدسو عمر سازنده

خمیرهٔ مروارید حوب حکیم معصوم علیخان مروارید ناسفته یک تولہ درم مہر اورسو ارمرکب وورود سمن سرخ وسعد بود ہی صرح وسعد کہ
اله وگل گاؤ زبان سم ا عفران عنبر سعب مشک تا ومرکب کہ آوا عد سعد و الدگلاب ماسک کماک آ احروعسر بدم اولادیکہ گہ بخو
تا بد

خمیرهٔ خشخاش زرد معمول حکیم کہ ..... حب برطب ومقوی دماغ مزله زکام مانع وخواب حوش شے ..... زعفران ...
سم خشخاش معر بادام مغز مرکب وسم ..... گلاب سم ا وماء ..... ہم اولوگہ را ..... در دو سراسر گشته بعد ...
سم سایہ گاہ سم سراب ... سوده سم خشخاش ومغز بادام کرده ..... آب ..... آورده آب گرکا ..... گلاب ...
لعوام آرد ..... زعفران ..... گلاب سود ..... اعاد شود داخل کرده ..... گلمس سود

خمیرهٔ ابریشم رساس عالمگیری ودیگر عمر حات که بالموا ... در ... عصل حقان حوابد آمد

دواء المسک بارد مقوی اعضاء رئیسه ومواقف ..... مانع ..... وسواس وخفقان حار و مرض مالیخولیا ...
حون وعصر ... سد مروارید ناسفته کہربا ... گل سرخ ... صندل سفید ... حرو ... محرق مغسول ... گل
گاؤ زبان ابریشم مقرض مرکب ... مثقال گل ارمنی مغسول ... سه مثقال گل ... دو مثقال مشک یک مثقال عنبر اشہب مثقال
... طلا ورق نقره ... یک مثقال ... سعد و ... آب سیب ... دو مثقال آب انار ... دو مثقال عرق بیدمشک گلاب ...
... مثقال ... سنگ ... گلاب ... کرده ... بالعوام ... حکیم ...
... ومعال ... دواء المسک داخل کرده ... اگر ... مشک ... عنبر ...
حکیم علوی خان صاحب ... در صورت آن را دواء المسک ... آن را دواء العنبر نامند

دواء المسک ... اختلاج ... حکیم ... زعفران ... مشک ...
کہربا ... مروارید ناسفته ... سوده ...
... سرخ ...

دواء المسک حار معمول ... مالیخولیا ... سوداوی وبلغمی ... خفقان ...
... اسہال ... دو سه روز ...
کہربا ... مرکب ... درم ابریشم مقرض ... درم ... سرخ ... الطف ... بعل ... مرکب ...
... مشک ... عسل سفید ... عسل ... کرده ...
... مثقال ... چهارم ... آن ... اعمال ...
... حکیم الملک ...

دوای مالیخولیا ...
... ایضا ...
... مثقال ...

دوائے کہ مفرحات مطلق ہے مرصاح کے مزاج میں سودا غالب ہو مشک خالص زعفران کا فورہ مل کر کے سفوف کرکے دو ماشہ
اس مارالحمص واصول والا ورد سا ماہ ہر کدام کے مثقال طباشیر شکر کے ساتھ دو ہر ایک کا وزن مساوی اسپغول سا ماہ مرد درم سا ہم
گلاب میں **دوائے لخلخہ ونافحہ** ناصر والا مرو عرق اداں سے قسم اول ہم سے گلاب قسم اول ہم سے ریحان کدام ورسے کردہ
دراسباب گیا میں حد روز قدرے سے ہوئے **ایضاً مسہ** اے انا حشرین کے آ سمہ در سے کردہ ورک دام رنعل وغیرہ سے جو ہو وہ
درسرگیں است ورس کہ تعدیل روز مرآورده ورسے ورسے استعمال نماید **دوائے** صاحب مراق را آوردہ وصندل سفید
خشک معطر کو دھ سے مرکردہ صبح آب لال آں را ماءِ سیب ساحہ سر ہر روز ساد دہ موسیدار ماس اساد ہ
دوائے مراق کہ آروغ بکشادہ وہر طرف رار ارواح معدہ واسہل اخراج کند و برائے برہ وصعف ہضم آح مصطگی یک ماشہ سودہ کسرہ
کاورزبان ہر سہ تولہ تصرہ یک عدد چسدہ سرخ امسوں دو ماشہ سیرۂ خیارین شش ماشہ عرق گاؤزبان معمولہ عرق اداں پنج تولہ سرخ
سعہ یک ہم تولہ گلقند آفتابی یک ہم تولہ **ایضاً** برائے مراق اسحرہ ماسہ دحوالی طبلہ مرلی نور ن نقرہ ہما و لعاب بہدانہ عرق بادیان
گلاب عرق کوزہ سرب معمہ برائے لعوب دماغ و رطب سوط سیر زعفران وال کف نار سم ہمان وہم یک لسر گاؤ سودہ سوم مروارید
ایضاً اسے مراق وسوزش معدہ کسمس بیت ماسہ در گلاب چہار تولہ ترکردہ صبح یک یک تسر سوزن مرداسہ بخورند گلاب موسید
ایضاً برائے مراق ارطوبات دبان وحرانی ہضم معدہ واپہل طباشیر یک ماسہ سودہ آملہ مربے یک عدد سرسہ بخورند والاتب
عرقیات سرب بزوری دو تولہ انگور چہار ماسہ موسید **ایضاً** مراق راکہ در معدہ در آخر ہضم بودہ باشد ادباں حطائی دو
سود گلقند آفتابی تولہ سرسہ بخورند وعرق ادباں د تولہ موسد **ایضا** اوپل یک ماسہ سودہ گلقند آفتابی تولہ سرسہ عرق ادباں دہ تولہ سو
ایضاً برائے آروغ مرس ریاح سوداوی مراق ماہ صعف باہمہ توسداروساد عرقیات سرب بزوری وسفوف معمولی یک ادبالی سرکہ
دہ پورر سک وکسبر طباشیر دوا اثر ہد **ایضاً** برائے کرب آروغ دمعالی ازمراق صفراوی گلقند لسترن تولہ سرب لیموں تولہ سرسہ
بالاتس سرۂ دار مسل دو ماسہ سرہ ادباں چہار ماسہ گلاب چہار تولہ باب تولہ ہ
دوائے مراق برائے بار در امعاں صعتر فارسی امسوں ادباں اہل مصطگی ہر یک یک ماسہ سودہ گلقند آفتابی یک تولہ سرسہ
بخورند بالاتس عرق بوسہ وبعد آخر رور سرۂ تخم کشوث ستر اصل السوس ہر یک چہار ماسہ پاب تولہ وبعد ازاں طبلہ مربے آگے ہم
دکا ہے ہو وسودہ اور وہ مسود ہ دوسیم مراقی ور ریاح کہ سبل کردہ در شکم بود زائل شود۔ **ایضاً** برائے دفع حلل ریاح وا وجاع معدہ
ومقدار ادباں اور سوسہ ادباں حطائی صعتر فارسی ہر یک سہ ماسہ وزنجبیل چہار ماسہ عود صلیب یک سم ماسہ موسیقے دو دانہ درہم آنار
اسہ سوسا ساد ہر گاہ ہم باکی ما ساف کرد سرب بزوری معتدل دو تولہ داخل کردہ موسید **ایضاً** کہ باہوع وسبات وخفقان و
عساورکہ وضعف معدہ وکمی اشہا ودوران مہیم باشد بود عرق یک ماسہ مصطگی نعناع خشک الائچی خورد ہر یک دو ماسہ سودہ شکمس سادہ
تولہ ہر سہ ساول باشد بالاتس سرۂ تخم کاسنی مسس ماسہ در عرق عنب الثعلب دہ تولہ برآوردہ سرب معہ دو تولہ داخل کردہ موسیا
ایضاً در تعمل کہ ارامعاس ابحر مراق وجہت دفع ریاح ارا سفل ودفع مسس نو اسر معدہ وصبح آروغ مراماں دماغ برائے طباشیر
سعل الطب اصل السوس دار مپل ہر یک ہم ماسہ سودہ گلقند آفتابی تولہ سرسہ سرۂ تخم خرنورہ مسس ماسہ سرب گاؤزبان دو تولہ ہ
ایضاً بلس اے رسخ مصس اصحاب مراقا طبلہ مربے احواس عود بسہ ملس خوردہ سرۂ خیارین سرۂ تخم کاسنی ہر یک سس ماسہ سرب
سرب بزوری ارددو تولہ موسید **ایضا** جہت لعوب معدۂ مرامس مصطگی دو ماسہ طباشیر سہ ماسہ دار سیل یک ماسہ سودہ گلقند آفتابی
یک تولہ ہر سہ عرقیات سرب بزوری سرب گاؤزبان دو دو تولہ **ایضاً** دردسر وگرانی مراق وسودا اسحرہ طبلہ مربے یک عدد سرہ

[illegible] **ایضاً** [illegible]

[illegible] **ایضاً** [illegible]

[illegible]

روغن [illegible]

[illegible] **سعوط** [illegible]

سعوط [illegible]

[illegible]

سفوف سوداسہل [illegible]

[illegible] **سفوف دیگر** [illegible]

[illegible]

ایضاً [illegible]

[illegible]

سفوف [illegible]

[illegible]

سفوف لاجورد [illegible]

[illegible] **لوبیا دیگر** [illegible]

[illegible]

نوشادر بیخبر — مرض و ا ی از مرکبات حکیم غلام قادر مرحوم حکم لاہور ایضاً ہر یک یک تولہ پوست [illegible] کاغذی گل [illegible]
[illegible] اصموں ہر یک [illegible] اسطوخودوس [illegible] گل سرخ [illegible] ہر یک پاؤ کم [illegible]

سفوف مسہل از مرکبات [illegible] مرحوم مسہل [illegible] و صحیح [illegible]
[illegible] پوست ہلیلہ زرد [illegible] ہر یک [illegible] دانگ [illegible]
[illegible] گل سرخ [illegible] دو دانگ [illegible] دو درم [illegible] بادام [illegible]

سفوف مبارک نافع [illegible] و سواس و جمیع امراض سوداوی [illegible] اسود [illegible] بادام [illegible]
[illegible] لاجورد [illegible] پوست ہلیلہ کابلی پوست ہلیلہ زرد ہر یک [illegible] درم [illegible]
ہر یک ہشت درم [illegible] گل [illegible] ہر یک [illegible] درم [illegible] بالنگو [illegible]
[illegible] عرق گاؤزبان [illegible]

سفوف مروارید کہ رفع امراض [illegible] و سواس و خفقان [illegible] ہلیلہ کابلی گاؤزبان
[illegible] ہر یک [illegible] درم [illegible] تخم ریحان [illegible] گل سرخ [illegible] مرجان [illegible] ورق طلا [illegible]
[illegible] ہر یک [illegible] تخم بالنگو [illegible] ہر یک [illegible]

[illegible] **سفوف لولو** از [illegible] حکیم [illegible] جمیع [illegible] سفوف لولوی [illegible]
[illegible] ہر یک دو مثقال [illegible] ورق طلا [illegible] ہر یک [illegible] مثقال ورق نقرہ دو مثقال [illegible]
[illegible] گل گاؤزبان [illegible] ہلیلہ کابلی آملہ [illegible] ہر یک [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] ہر یک مثقال [illegible] تخم بالنگو [illegible]

سفوف ہلیلہ لولوی [illegible] امراض دماغی [illegible] و خفقان [illegible]
[illegible] ہر یک [illegible] درم پوست ہلیلہ کابلی [illegible] آملہ [illegible] گاؤزبان اسطوخودوس اصموں گل [illegible]
ہر یک [illegible] درم [illegible] ہر یک چہار درم [illegible] یک مثقال [illegible] گاؤزبان [illegible]

سفوف [illegible] امراض مذکورہ [illegible] لاجورد [illegible]
[illegible] گاؤزبان گل سرخ از ہر یک دو درم [illegible] ہلیلہ کابلی مصطگی رومی اصموں [illegible] آملہ گل گاؤزبان [illegible] درم
[illegible] سفوف [illegible] یک مثقال [illegible] دو درم [illegible]

سفوف [illegible] مرحوم [illegible] ہلیلہ [illegible] گل گاؤزبان [illegible]
[illegible] سکنجبین [illegible] تخم ریحان [illegible]
و سواس و [illegible]

سکنجبین لیمونی سادہ [illegible] درم [illegible] سرکہ انگوری [illegible]
[illegible]

سکنجبین لیمونی [illegible] دو مثقال [illegible]
[illegible] سرکہ انگوری [illegible] اصموں [illegible]

سرکه تا سه از آمیده صاف سازند دو درکیسه و سرکه صافی بموده بقدر لقوام آرند و مصلح آن عسل دیگر شرب التلیع الکتاب مذکور اسطوخودوس را را تا سه اسر آقیمون نساج سنا مکی مقشر کابلی سرکه و درم اسحه کرفس سپ مکو صدر سجاده درم سرکه بخسانند و اسم بس عسل بقوام آورده

سکنجبین افتیمونی کرده السوداء امراض سوداوی تا المعس بکار رسید آذار قادری در مکابی افتیمون در صره بسته گاوزبان و بمسک اذخر درم همه ایک سب و بجا درم سرکه ترکیبه صبح جوشانند و صاف کرده اسم با رعد سعد عوام آرند و با ارالمعس استعمال نمایند - و مرض امراض ماده بحمه اسطوخودوس سرکه دو درم بیرونی حل است

سکنجبین افتیمونی اصحاب السوداء و حس و صرع را نافع بود و ارسمانی و سرفه افتیمون درم نساج بسی ده سعد از سرکه بسیم **حل السوس** گاوزبان امرد درم برسیاوشان تخم کاسنی اسارون تخم کشوث و سنبل کاسنی سرکه درم حاسا گل سرخ کما مطوس از هر یک چهار درم تخم بادرنجبویه تخم بادروج و سیدر شاه ترج عصری هس سرخ و سعد و سادج هندی فاقله سنبل از هر یک سه درم گل قند آسمانی قدر ماءالعام ... سرکه دو رطل و آب بیخ رطل بجسانند کشتانه رورس بجوشانند و امکه بسی ارقند بقوام آورند

سکنجبین افتیمونی از حکیم علوی خان مرحوم نافع برای جمیع امراض سوداوی خصوص و قلقلا آسانند مسو مااءالجبن گاوزبان نساج صینی گل بعضه گل ملوخطمی گل کاوزبان حب العلب برسیاوشان بادرنجبویه تخم کاسنی تخم بارس تخم حرره تخم کشوث افتیمون و سنبل کاسنی و سنبل اوراق اصل السوس اسطوخودوس کما مطوس از هر یک بیخ درم گل سرخ درم سنا مکی حبه افتیمون هر یک دو درم اصم ... سرکه را سوسن سبستان از هر یک جمله ده احراز کرفس را گرفته تمام او و را سوای افتیمون در یک رطل سرکه انگوری و ده رطل آب سرمن بکسا رد بجسانند بجوشانند و افتیمون را علیحده در صره بسته بگذارند و بجوشانند تا ملت آب سرکه باقی ماند در صره افتیمون را مل کرده ... داده فرو آورده کسته صمرون او را نهر بست بمالند تا تمام قوت آن آب رود و سدس مشروده دو دکشند و او ده رطل ... سود سرخ جوانسانی بحمس جوانسانی سرکه مصاد و بحدرم و شکر سلیمانی یک صد و سیبح درم گلقند آسمانی ... رم دران حل کرده بجوشانند که آن را گرفته اسبدار صاف نمایند و مره دیگر بر دس ملائم نهاده بجوشانند بقوام آید بس فرود آورده سرکه در سه ... **آورده** سرمه آورده معال ... ما آرالعس و بوس اکسال ای سے امد

شربت ... کبر البرس درسال ادویه علیه بعدارماس احوال و حس سوداوی و وسواس ... و سوء مزاج حار ... ادویه عاس کسود و در نصاح و سقمونی فی الواقع اربے مخصف داردا افتیمون ... درم نساج ... گاوزبان بادرو درم خاسا ... هر کدام چهار درم برسیاوشان سحه درم ... تخم بادروج تخم ... تخم بادرنجبویه تخم کشنیز ... سپید هس سرخ سادج هندی سنبل الطیب هر کدام سه درم تخم کشوث تخم کاسنی اصل السوس ... کاسنی هر کدام ده درم ... و ... در سرکه ... سرکه ... ده ... ساند ... ایچ رطل ... در ... اند آنکه آب ... و مقدار سرکه باقی ماند آنگاه سرکه را صاف بموده واحد ... صدع بقوام آورده ... سرسام ... درم ... بسوع ... ماده ... بسه ...

شربت افتیمون نافع السوداء و خفقان و مسهل همراه ما ءالجبن ... امراض حاره ... افتیمون سه تولہ گل سرخ بنفشه گل گاوزبان گاوزبان گل ملو ... تخم کاسنی تخم ... هر یک تولہ ... است ... عدد ... و ... بسه ... واگر ... تخم ... **آن** ... انار ... اولیہ دیگر الکتاب ... گل گاوزبان ... هر یک دو درم ... تخم ... معصفر ... نساج گل ... هر یک سه درم ... تخم ... هر یک دو درم افتیمون در صره بسته ... گل قند ... و ... عرق ... ماءالعسل ... صاف ...

شربت - نافع امراض سوداوی و خفقان ... و مسهل ... طعمان ... افتیمون گل بنفشه ... گاوزبان

بادرنجبویه اسطوخودوس تخم بادرنج بادیان گاوزبان تخم کشوث هر یک سه مثقال گل سرخ سنای مکی هر واحد ده مثقال تمر هندی چهار توله سپستان عناب هر یک سه مثقال افتیمون در صره بسته چهار مثقال غاریقون تربد سفید موصوف سوده سقمونیا تخم فرطم هر یک پنج مثقال مصطگی سنبل الطیب هر یک یک مثقال آلو بخارا الف ماء عدد سفید مثقال بر نمس سرخ هر یک نه ماه مثقال ادویه را یک شبانه روز در آب حنا مانده صبح جوشانده بر گاه چهارم حصه ماند صاف کرده قند سفید ترنجبین و شربت بقوام آورند خوراک از پنج مثقال تا ده مثقال ؛

شربت نافع مرض مالیخولیا مسهل بے زحمت است، دیگر جوالی بصاحبت مالیخولیا بسیار باشد عوض تکمیس افتیمون همراه او الحاح همس سرب بغل آورد معرحشکا ، گل منفشه گاوزبان گل گاوزبان گل سرخ بسرین بادرنجبویه افتیمون سنای مکی موبرمیشے هر یک چهار درم اصل السوس ملیله سیاه پوست بلیله کابلی زرد موصوف هر یک سه درم قرطمک دو درم سرخست ده درم قند سه چند و اگر مسهل است حرارت زیاده باشد گل نیلوفر چهار درم تخم کاسنی سه درم افزایند و اگر ضعف مالیخولیا از احتراق خون بود نا هیره چهار درم عناب ده دانه افزایند و اگر طبیعت را زیاده اسهال بجوشد دانه بادیان دو درم در نسخه شربتا افزایند سامعی شربت غاریقون سفید بارک ساده در شربت آمیزند و این شربت بقدر مثقال تا الحس ای عرق بملایکه سمه آن در عرق بادیان سے آمد و او را بسیار سفید ابدا از کتاب مذکور ؛

شربت مسهل - از تالیف حکیم مومن که جهت امراض سوداوی و علل باردو داغی و معدی لعاب نافع است و بهترین مسهلات جهت طلعت طحال ورا کبره مراحاں از دکای دوا دری سنبل الطیب دو مثقال مصطگی رومی اسطوخودوس تخم کشوث هر واحد سه مثقال تربد سفید افتیمون غاریقون هر یک پنج مثقال سنای مکی گل سرخ هر یک دو مثقال بسفایج سه مثقال عناب سپستان هر واحد سی عدد و چهار سفید سه مثقال یک شبانه روز بجوشانند با ربع رسد صاف و بیاه مثقال بر نمس و شکر بالمناصفه بقوام آرند و از پنج مثقال تا ده مثقال نوشند .

شربت موت و محلول حکیم اکمل خان جهت اقسام مالیخولیا و سدد اکثر بعدا ز منقیه تا از الحس بر لیے طبع استعمال مصروف بود و نوش بدو سر گاه آسته استعمال مے آوردند بارها آزموده سب گاوزبان سعف درم و تخم گل بعسه ربع کم دو دوم گل سرخ یک درم و ربع زر بادرنجبویه گل نیلوفر تخم قرطمک بلیله سیاه افتیمون بسفایج قسمی برگ قرطمک اسطوخودوس برگ سنا هر یک دو درم عناب وگلاب هر پاؤ آب است ادویه را در آب حنا مانده صبح بطرز معارف همراه ماء وگلاب بقوام آرند و عوض ماء آگر تمس و شربت اصل منکر دو درمبید و درسایر خواص او در سنگ بود و معمولی وزن گاوزبان چهار درم وگل منفشه یک نیم درم وگل سرخ دو نیم درم است و عوض برگ قرطمک ابریشم مقرض بوزن او مرقوم بافی است . **شربت مسهل** - تالیف حکیم موصوف تحصت کسے که از خوردن مسهل کاره بود وسلسله اخراج مواد سوداوی و بلغمی مے نماید و در حصول بارد و اعلام مالیخولیا و صرع و غیره امراض دماغی تجربه رسیده بادیان بسفایج سنا گاوزبان بادرنجبویه افتیمون از هر یک یک توله گل سرخ پنج کاسنی هر یک نیم توله گل منفشه سنبل الطیب تربد سفید هر یک دو توله عود صلیب غاریقون تخم سفید از هر یک نیم توله سنای مکی سه توله سسے سی درم تمس چهار توله اسطوخودوس بسفایج قسمی بلیله کابلی تخم کرفس تخم کشوث بلیله سیاه از هر یک یک نیم توله و ده دانه زرامحه کوفتی باشد یکوفته دو شب در آب که چهار انگشت بالاے ادویه باشد بر نمانده بار تمس و نبات وگلقند از هر یک پاؤ آثار بقوام آرند شربت از چهار درم تا پاؤ آثار بعد از نضج مواد استعمال نمایند اگر حاجت باشد برائے رقیق نمودن هنگام خوردن این شربت عرق مناسب بقدر مروج نموده نوشند .

شربت سودا تالیف حکیم علی جهت اخراج سودائے سوداوی و سودائے صفراوی و سودائے دموی بهترا از مطبوخ افتیمون آب ولے از سب بود ببرسیاهی آلو بخارا هر یک پنج مثقال افتیمون سنای مکی هر یک چهار مثقال منفشه نا هیره هر یک سه مثقال شربت و تمر هندی هر یک نا هیره مثقال اول سنا و منفشه و نا هیره تحو سانا بیون بجوش آمد ادویه دیگر ریزند صاف کرده بنا سامند و اگر بعد از نضج ماده سودا

ما [illegible] شربت [illegible] عمل کنند [illegible] شربت ورد [illegible] علم [illegible]
[illegible] و مصطکی [illegible] و [illegible] گاوزبان [illegible]
[illegible] کلاب [illegible] ساخته [illegible]
[illegible] شربت [illegible] سازند

شربت نادر [illegible] گاوزبان [illegible] سعال [illegible]
[illegible] شربت سازند [illegible] آن [illegible]
[illegible] **شربت** [illegible] گاوزبان [illegible]
[illegible] **شربت گاوزبان** [illegible] مقوی دماغ و دل [illegible]
[illegible] مثقال گل گاوزبان [illegible] مثقال [illegible] گل سرخ [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] گلاب [illegible] رطل [illegible]
[illegible] **شربت گاوزبان** مقوی دل و دماغ [illegible] گاوزبان [illegible]
[illegible] گلاب [illegible] زعفران [illegible] گاوزبان [illegible]
[illegible] شربت [illegible] گلاب [illegible] قوام آرند [illegible]
[illegible] گلاب [illegible] شربت [illegible] گاوزبان [illegible]
[illegible] ابریشم شربت [illegible]

شربت ابریشم [illegible] ابریشم خام [illegible] مثقال گاوزبان [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible]
مثقال [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible] مثقال
[illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible] ابریشم شربت سازند

شربت ابریشم [illegible] حکیم [illegible] ابریشم [illegible]
[illegible] دماغ [illegible] ابریشم خام [illegible] مثقال [illegible] گاوزبان [illegible]
[illegible] رطل [illegible] ابریشم [illegible]
[illegible] گاوزبان [illegible] گل گاوزبان [illegible]
[illegible] گل سرخ [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] ابریشم [illegible]
[illegible] شربت گاوزبان [illegible] رطل [illegible]
[illegible] قوام آرند [illegible] مثقال [illegible]

شربت گاوزبان [illegible] گاوزبان گل سرخ گل [illegible] شربت [illegible]
[illegible] قوام [illegible]

شربت اسطوخودوس برای اصلاح مواد سوداوی نفعی خصوص اندر دماغی نفع بسیار دارد و این شربت در بستان نوشته

شربت برای مالیخولیای مراقی از رسالهٔ استاد معمول تخم کاسنی بیخ از آن تخم خرفه هر یک سه درم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو هر یک دو درم
از آن ... جوشیده سی درم شکر سفید هم آمیخته آب لیمو هم اضافه

شربت که در مراقی نافع است بسفایج مقشر افتیمون چهار درم گاوزبان اصل السوس هر یک دو درم گل سرخ ... اسطوخودوس
بسفایج هر یک یک درم بادرنجبویه ... سنبل الطیب هر یک یک درم ... ساخته یک تولہ با عرق گاوزبان دو تولہ هم
... **شربت افسنتین** صنعت مالیخولیای مراقی نافع ... سنبل الطیب
دو درم ... هر یک ... افسنتین ده درم گل سرخ ... دو رطل آب جوشانیده ... صاف نموده
به قوام آرند و صاحب تحفه ... گویند که اگر ... درم و سنبل چهار درم کمتر داخل گردد

شربت دینار کبیر نافع از برای امراض کبد و برای مالیخولیای مراقی ... الاصول
... الامراض تخم کاسنی ... درم ... گل سرخ ... درم گل
گل بنفشه گاوزبان ... اسطوخودوس ... هر یک چهار درم ... سنبل ... هر یک ... مثقال
... سه رطل آب ... دو رطل ... به قوام آرند
... درم ... گرم **ضماد** که با مالیخولیای سوداوی نافع است ... **ضماد** که در مالیخولیای مراقی ...
... مصطگی گل سرخ افسنتین سنبل الطیب ... آب ... ضماد کنند
... ضماد مصطگی گل سرخ ...
... آن ... مراقی ...
طلا ... مراقی از رسالهٔ استاد معمول و مصطگی با روغن گل طلا نمایند

عرق ... معمول حکیم شریف خان صاحب مقوی دل و دماغ گل ... گل گاوزبان هر یک دو تولہ گل ... کشنیز خشک
... در آب ... عرق ... هر یک ... عرق ...
... گاوزبان ... استعمال کنند ... گل گاوزبان هر یک ... هر یک چهار تولہ ...
... **عرق** ... حکیم ... گل ... تخم کاسنی هر یک ده تولہ گل گاوزبان یک تولہ اسطوخودوس ...
... هر یک دو ... بسفایج ... گل ... هر یک دو درم ... کشنیز خشک ...
... عرق کشند

عرق هلیله دافع سوداوی مقوی دماغ و حواس از معمولی پوست هلیله زرد پوست هلیلهٔ کابلی کشنیز هر یک ... پوست هلیلهٔ سیاه
گل سرخ ... هر یک ... اسطوخودوس ... گل سرخ گاوزبان ... رطل ... عرق گل گاوزبان ...
... بسفایج ... سنبل الطیب ... دوازده ... عرق کشند

عرق هلیله دیگر معمول حکیم شریف خان صاحب برای امراض سوداوی و تقویت دماغ و معده و دل ...
گاوزبان اسطوخودوس دوازده تولہ کشنیز خشک ... پوست هلیلهٔ زرد ... گل سرخ ... گاوزبان ... هر یک ... هلیلهٔ سیاه ...

ماند تا سه مرتبه اگر سه صاف نماید دانه سه مثقال لوبیا هار و شیر و اصل کند تا صاف گردد سی صاحب **شربت دلیرار** بحوا است حکیم علی کرده
یک ماده سعد را صاف نموده سوره قلمدار علی حکیم البیع سه تم کاسنی پنج ماده تخم و تخم کاسنی هر یک ده درم گاوزبان سی درم ماده بخور تا
درم اصل سوس دو درم ساییده ادیان هر کدام ده درم صندل سفید اصل ان گلاب و و صل ن بیخ سوسن ساییده صاحب ماده صاف نموده
قند سفید آمیخته شربت سازند سکنجبین ده مقدار شربت ساده
شربت بادرنجبویه از القاب گاوزبان حکیمی دم انگور تازه و بادرنجبویه آب انگور تازه ساییده حکیمی سه سال تمیز کرده ساییده بالا مدد
مانند عسل کف گرفته شربت سازند و بسته که حکم و اصل جان و دو ماده و در برقیم بوده و آن عنبر اشهب در ان هم یک ده مشک یک مثقال گلاب
بسته سرد اصل بهت **شربت** معمول حکیم شریف خان صاحب گاوزبان و بادرنجبویه اسطوخودوس برابر گرفته جوشانده صاف نموده امید
قوام آورده سه مثقال مروارید سوده ساییده **شربت گاوزبان** معمول حکیم موصوف که تا ایت مقوی دماغ و دل بود و ازاله خفقان ترشی نمی
برگ گاوزبان سه مثقال گل گاوزبان ده مثقال بادرنجبویه پنج مثقال گل سرخ صندل الطیب سه هر یک سه مثقال را سه صندل پنج مثقال صاف
در طل آب و گلاب و هم رطل مدمشک حصه ساییده تحو ساییده صاف نموده آنگاه حل مقدار سفید قوام آورده سه درم زعفران و بید درم مشک
سه سی درم کافور امانت نمایند **شربت گاوزبان** مقوی دل و دماغ از قرابادین حکیم شریف خان گاوزبان بادرنجبویه هر یک ابریشم
یک م سر عرق بیدمشک گلاب هر یک چهار بسته مشک خالص عنبر اشهب هر یک نیم درم کافور یک درم زعفران دو درم اول گاوزبان و بادرنجبویه
و سر آب جوشانده چون نصف ماند صاف نموده عرق بیدمشک گلاب حل کرده بقوام آورده بعد از آن عنبر و زعفران و مشک اصل
کافور با گلاب ساییده داخل نمایند سه درم تا ده درم در عرق بیدمشک یا گلاب یا آب سرد داخل نموده گاوزبان و بادرنجبویه اصل
کرده سوده ساییده علی الرسم شربت سازند لطیف لیکن اگر مزاج اصل سرد است بجای کافور عود موقوف کنند
شربت ابریشم قرابادین حکیم موصوف ابریشم خام سه مثقال گاوزبان بادرنجبویه اسطوخودوس هر یک چهار مثقال چندان آب
در آب تر نمایند مروارید کهربا اسد الموت بوست سرطان هر یک دو مثقال بوست ترنج مادرج هندی هر یک سه مثقال عود هندی چهار
مثقال و عسل بساینده عود هر یک ده مثقال بهمن چهار مثقال در روغن عنبر سه مثقال زرنباد دو مثقال تخم و تخم کاسنی ده مثقال مشک خالص نیم مثقال
صندل سفید پنج مثقال عنبر اشهب سه مثقال نبات سفید صاحب علی الرسم شربت سازند
شربت ابریشم از اختراع حکیم سید الملوک میر اسد که جمیع اسرار ابریشم ازین اسم لیا ابریشم ساینده لکن ان سه اولی از بیم سه درم علی
مو بهیچت رای لعوق سرد دماغ و غیره کند و لقوت جمیع بدن داده ابریشم خام از جلد جدا کرده شصت مثقال در گلاب عرق گاوزبان عرق بید
عرق بادرنجبویه عرق بهار چینی عرق و تمشک از هر یک یک رطل شبانه روز بخیسانند پس بجوشانند تا نصف رسد و اشتم [illegible] و صاف
عرق را در سیه نگاه دارند پس بگیرند گشنیز بوست خشخاش کا هلی پوست زرد امرج زرد سک مقوی و تمشک بادرنجبویه گاوزبان گل گاوزبان پوست
بیخ گاوزبان گل سرخ گل سلو دار هر یک پنج مثقال زرنباد بهمن سرخ بهمن سفید درونج عقربی حب الو الادکار صندل سفید گلاب سوده وہمان
هر یک سه مثقال جوارا کوفته ابریشم مزار در روغن آب چندان که ساینده صاف رسد صاف نموده قند سفید که حل سفید سه سه ر بیخت
شربت سازند همی تحریب شربت گاوزبان ساده شربت بادرنجبویه ساده از هر یک هم رطل داخل کرده پس جدا جدا اصل نمایند آس قوام گردد
بقوام آید عنبر اشهب مشک هر کسی زعفران از هر یک یک مثقال در آن داخل کرده در شیشه نگاه دارند شربت مسیح رحم
شربت گاوزبان تا مع الخولیا و وسواس و مره سودا و خفقان گاوزبان سی درم گل گاوزبان گل سرخ گل سلو و گل بنفشه سرخ هر یک ادرو درم
الخسرو بادرنجبویه سلو مقدار هر یک ده درم تخم و تخم کاسنی پنج هر یک دو درم قند سفید گلاب بقوام آورده صرف کنند

شربت اسطوخودوس دراصلاح سواد سوداوی یعنی خصوصاً سوداوی ودماغی نفع بسیار دارد دوای شربت درکتاب او مشتمله

شربت برائے امراض ماليخوليا مراقی ازبیاض استاد مغفور حکیم کاسنی پنج تولہ تخم حرفہ ہریک سہ درم عرق گاؤزبان معرکم درم کل ہریک دو تولہ

ادہاں ا ماجبک مسہل دم سکر سفید ہم ا اسقونیم ا ا ۔

شربت بیکہ مراق را نافع است پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان چہار درم گاؤزبان اصل السوس ہریک دو درم گل سرخ مغز تخم کدو شیرین مقشر

بسفائج ہریک یک درم بادرنجبویہ پوست ہلیلہ ریم سپستان افسنتین ہریک یک درم نیم بعد سہ چند شربت ساختہ یک تولہ با عرق گاؤزبان دو تولہ بخورند

شربت افسنتین صنعت مولانا مرحوم مراقی را نافع بود وجبت ضعف معدہ نافع دو سہ الغسہ شربت است سنگ

دو درم ہلیلہ سیاہ ہریک چہار درم افسنتین دو درم گل سرخ سہ درم تمام را در چہار رطل آب جوشانیدہ صاف نمایند با شکر سفید

بقوام آرند شربت ساختہ ہمراہ عرق بادیان یک تولہ دو تولہ بخورند اگر یک درم مصطگی چہار درم کشنیز خشک افزایند اولیٰ گردد

شربت دینار کبیر ازجملہ امراض کبدی برائے ماليخوليا مراقی نفع می بخشد بسبب سدہ بیخ ساده ما الاصول بہترین

مسہل اخلاط الامراض تخم کاسنی مقشر دو درم بیخ کاسنی بادیان دو درم پوست بیخ بادیان ہفت درم تخم گل سرخ پانزدہ درم گل نیلوفر

گل بنفشہ گاؤزبان افسنتین اسطوخودوس ازہریک چہار درم بسفائج فستقی ہر دو ہر یک سہ درم سنا مکی حب القرطم ازہریک ہفت مثقال تخم

کرفس درکار است ہفت مثقال حبوب را در دہ رطل آب جوشانیدہ صبح جوشانیدہ صبح سہ رطل آب نماند صاف کنند و شکر سفید دو تا اصل کرده بقوام آرند

حل دم رود مصری درآن داخل نمایند وہفت ماہ رود رم باشد رودرم سا ہیرو حل داخل کرده نبات داخل کرده مقدار شربت ازآن دہ درم

با عرق دہ درم آسیم گرم **ضماد** کہ ماليخوليا سوداوی سودا وی را نافع است در فصل سرما گرم **ضماد** کہ در ماليخوليا مراقی بعد

مصطگی گل سرخ افسنتین سنبل الطیب اسارون ہمہ مساوی کوفتہ بیختہ بزرگی مالی اسپغول تخم کرفس صعتر کوفتہ بیختہ آب ضماد کنند ادرآب

امد ماقسیم درما گاؤزبان کمالکند واگر تخم کدو داخل کنند بہتر است ضماد پانزدہ گاہے ازین ضماد مصطگی گل سرخ اسارون

بپروده بعد آن کلیل الملک بابونہ برگ بادام اضافہ کرده علاوه معدہ ا طعام بعد نطول کرده شود برائے تحلیل ریاح ارده مراقی ملتفعے

طلا ۔ جبت علاج مراقی ازبیاض استاد مغفور ر ورد مصطگی ا دہن گل طلا نمایند ۔

عرق مفرح ومقوی حکیم شریف خان صاحب مقوی دل ودماغ گل گاؤزبان گل سیوتی گل گاؤزبان ہریک دو تولہ گل ملو کشمش خشک

یک تخم ابریشم درآب ترکرده ووده آثار عرق کشند ودر صورت حرارت مزاج کا دو صندل ومقطر ہر یک تولہ اضافہ اذا عرق رانیز

برمن کافور با ظاہرے استعمال کنند ودمعہ لی و ں صندل وگل گاؤزبان ہریک چہار تولہ گل سرخ وبرادہ صندل ہریک چہار تولہ عود ملو

کشمش مرقوم بودہ **عرق** اسانتہ حکیم ممدوح وبعد ہگاؤزبان گل سرخ تخم کاسنی ہریک دہ تولہ گل گاؤزبان یک تولہ اسطوخودوس افتیمون

دو ا یکسہ یک دو مثقال ہمہ سہ تولہ ادر سمو بسفائج فستقی دروبج عقربی کجراتی گل اسی گل مقوی ہریک دو درم ہلیلہ کابلی کشمش خشک ملو

ہمہ بہ دہ درم روسیاہ ہمراہ ہمہ یکجا سنج ا ا عرق کشند ۔

عرق ہلیلہ نافع سوداوی ومقوی دماغ وحواس ازمعمولی پوست ہلیلہ زرد پوست ہلیلہ کابلی کشمش ہریک نیم آثار پوست ہلیلہ آملہ ہلیلہ سیاہ

گل سرخ بوزیدان ہریک پاؤ آثار اسطوخودوس سا لم گل سرخ گاؤزبان ہر واحد سیر رطل عود عرق گل گاؤزبان ابریشم مقرض برادہ صندل

ہر واحد سنج تولہ بسفائج تخم کوفتہ سبس تولہ سنبل الطیب دو تولہ شب دراب جوشانیدہ صبح برستور معمولہ دہ دوازدہ سیر عرق کشند ۔

عرق ہلیلہ دیگر معمول حکیم شریف خان صاحب برائے امراض سوداوی وتقویت دماغ ومعدہ ودل وسیع سعودا بحرید و

کاکوس اسطوخودوس ہر واحد دہ تولہ کشمش خشک منقی پوست ہلیلہ زرد یک آثار گل سرخ پنج تولہ گاؤزبان سوپر مشک ہریک نیم پاؤ ہلیلہ سیاہ دانہ ا نار

بواسیر اور سیلان رحم و ضعف اعضا و نقرس ... مرحوم اللہ ... عرق ...

اور بادسیت ... میں سودا ... [illegible]

عرق تیز ... سوداوی ... حکیم ... گل ... سعد ...

گاؤزبان اصل السوس ... سعد ... بادیان ...

آب ... سیر ... عرق ... نیلوفر ... کاسنی ... بادیان ...

بہار ... کاسنی ... **لوعد دیگر** ... سوداوی ... امراض ...

... آب ... سیر ... عرق گاؤزبان ... نیلوفر ...

گلاب آب ... سیر ... دل ... شیر ... گاؤزبان ...

آب ... **عرق گاؤزبان عنبری** اعضائے بالبونیا ... دل ... امراض سوداوی

نافع ہے ... گاؤزبان گل گاؤزبان ... سعد ... گلاب ...

... عنبر ... درم ... عرق ... گلاب ... کیوڑہ ...

گل ... سیر ... مشک ... ماشہ ...

عرق چوب چینی ... بالبونیا ... حکیم

... صاحب ... حکیم ... عرق ... امراض ...

... آتشک ... گاؤزبان ... سعد ...

... گاؤزبان ... صندل ... سعد ... عنبر ...

سعد ... پوست ... گلاب ... مشک ...

... عرق ... چوب ... پوست ... چوب ... مشک ...

عرق قندی کہ حکیم ... عرق ... سرکہ ... حکیم ... صاحب ...

... بالبونیا ... [illegible]

... قند ... عرق ...

... سرکہ ... صندل ... گل ... عرق ...

... گلاب ... عرق ... اگر ... گلاب ...

... حکیم ... سرکہ ... [illegible]

... گلاب ... حکیم ... گاؤزبان ... [illegible]

... حکیم ... [illegible]

عرق قندی دیگر ... دل ... حکیم ...

... کاسنی ... پوست ... سعد ...

... سیر ... عرق ... [illegible]

تا سودا اندوزند روز بعد آن رو بها عرق و آنچه است از وی است و نعل دو تولہ صندل نقره سو دو تولہ حصرا لیں سه تولہ عو مان تولہ

مانده بعد که سرد باشد بس برگ گاؤزبان بدان ادویه کوبیده کرده در عرق کند اسے اماحه بسا رو بکدار دو عرق کشند و صره د ص ت

حسن کسند ل ده تولہ سک که مسراوں که تولہ را نہ مگ لب در سوکہ وجوت و الینا سوا اگر موسم گلاب باشد مع سرکہ

که روی آن دو کرده باشند کمتر دو باشد اکثر سرد مگه امریان حسن کند و سرق دوانه گرم گرم بزان ...

ان که ... کم سودا استعمال کند **گلقند گاؤزبانی** جهت تقویت دماغ و دفع ماده سودا و مفرح و مقوی دل ...

و سه لیمی گل گاؤزبان ... مثل بعد دو من بطریق معروف بسر ... اگر ... باشد جنگ آن او گلاب برگ دوتولہ ... گلقند گاؤ

گل ... و لعاب گل سوخته ... مقوی معده و دل و دماغ ... مفرح ... باشد که ...

لعوق خشخاش ... موسم ... خشخاش ... کرده ... عرق ... مثل ...

... باشد ... کرده ... عرق ... که ...

... مثل ... مستعمل ارمعتات +

ماء اللحم بارد تالیف علوی خان ... حرارت جگر ... دفع ... گوشت

... گوشت ... گوشت مرغ جوان گوشت ... جدا کرده ... برگ ...

... طلایم ... صندل ... گل سرخ ...

... برگ ... عرق ... گلاب عرق ... عرق ... صندل ...

... برگ ... برگ ... کرده ... آب ...

داخل عرق ... عرق ... گاؤزبان ... برگ ... گل سرخ ...

... گل ... برگ ... داخل کرده ... عرق بارد ... گل ...

خشخاش گاؤزبان ... گاؤزبان ... برگ ... دو مثقال ... عرق ...

... **ماء اللحم بارد** تالیف حکیم شریف خان صاحب ... گوشت ...

گوشت ... برگ ... گل سرخ ... صندل ... برگ ... مثقال ...

... گاؤزبان ... گلاب عرق ... عرق ... صندل ... برگ ...

... گل ... گل ... گاؤزبان ...

... صندل برگ دو تولہ ... برگ ... گوشت ...

... و اگر حاجت باشد ...

ماء اللحم معمول حکیم اکمل خان ... برگ ...

... برگ ... صندل ... گل ... برگ ...

... گل گاؤزبان ... چهار تولہ ... برگ ... گل ...

... برگ چهار تولہ گلاب ... گاؤزبان عرق ... برگ ...

... الایچی ... برگ ... و اگر مزاج ... گاؤ ... باشد

ماء اللحم [illegible]

[illegible]

[illegible]

منضج و مسہل سودا [illegible]

[illegible]

مسہل مالیخولیا [illegible]

[illegible]

مسہل سودا و بلغم سوختہ [illegible]

[illegible]

منضج و مسہل [illegible]

[illegible]

است و بسند **مسهل دیگر** از ماءالشعیر مرحوم اصل السوس گل بنفشه هر یک شش ماشه انجیر زرد پنج عدد عناب ده عدد لسان الثور
گل گاوزبان شش ماشه کشمش یک تولہ شکاعی بادآورد هر یک ده ماشه تخم خطمی تخم خبازی و پوست خشخاش کابلی هلیله سیاه هر یک یک تولہ برگ سناء مکی سه تولہ
همه را در یک سیر عرق بادیان جوش داده صاف نموده مغز فلوس خیار شنبر دو تولہ ترنجبین دو تولہ حل نموده صاف ساخته شربت ورد چهار تولہ
حل کرده روغن زرد پنج ماشه بالای آن ریخته بنوشند
مسهل و غیره که در امراض مسهل سودا را ساس و کم کم سرح ماشه گل بنفشه زرد گاوزبان شش ماشه ورق کوکنار در سه ساعت آب
ساس ده ماشه اسطوخودوس ماشه افتیمون شش ماشه اصل السوس نیم کوفته در روده صبح جوش داده کف حل تولہ بال الجدید در آن الخلس آمیخته
بنوشند و روز دوم مسهل پوست هلیله زرد هلیله سیاه هر یک سه تولہ برگ سناء مکی چهار تولہ در جوشانده حل کرده مغز فلوس گلقند هر یک بیست تولہ
بالیده شکر سفید بیست تولہ حل کرده بنوشانند و بسند معروف که مراد مسهل و مسهل هم مناسب لاجورد مغسول کسر ابریک یک تولہ اسطوخودوس شش ماشه سفید
پوست هلیله زرد هر یک چهار تولہ هلیله سیاه لسان الحمل حب النیل هر یک سه تولہ سوده لاجورد دو نگ ادویه را کوفته بیخته بروغن چرب کرده بعد هر یک سه تولہ بادام
اکم یا وقت استعمال با بسند و بسند مسهل سیف لاجورد و مغسول یک یک سه **معسلکی** سوده یک ماشه اظهر یک ماشه آمیخته بخورند و بالای آن لعاب گاو زبان و ریشه حلبی
هر یک چهار ماشه شربت مفرح چهار تولہ بالنگو در قطونا هر یک شش ماشه سوده بنوشند و گاهی اصل السوس ماشه ده جوش داده بجای شربت تا
سه تولہ داخل کرده عوض بالنگو در قطونا تخم ریحان شش ماشه بسند حجر الدم لاجورد و غیره داده بنوشند
مسهل سمک بحارات و بخار روی سه مثل عناب هفت دانه سفیده شش ماشه بستان افروز دانه گاوزبان ریشه هر یک چهار آ
آلو بخارا ده دانه تمر هندی سه تولہ عنب الثعلب تخم کاسنی هر یک شش ماشه سناء و بستان افروز افتیمون هر یک چهار ماشه در آب جوش داده صاف کرده
گلقند آفتابی سه تولہ مالیده صاف نموده موسم بارد سویم سناء مکی گل سرخ در طبخ و فلوس خیار شنبر بستان و ترنجبین چهار تولہ در عرق بادام
افزوده **سنوری** و جارگهتی سپاری باده در موسم گرما مویز انسان اسد عالی مسهل رد و سفر از حرارت آفتاب دو چهار ار احتیاط است سود
بار بیک دو سیر سحور آب و اگر یسکی شود گلاب عرق بید مشک هم بسند **ایضاً مسه** مسهل صفرا و بلغم از تمام بدن و دماغ مویز منقی دو تولہ
آلو بخارا ده دانه عناب پنج دانه سنا و افتیمون هر یک شش ماشه **مسکلی** یک تیم ماشه جوشانیده صاف نموده ترنجبین چهار تولہ شیر خشت دو تولہ بسند
مطبوخ افتیمون که نافع برای امراض سوداوی است سنا افتیمون پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی اسطوخودوس مویز منقی هر یک ده درم سا
سناء مکی هر یک پنج درم تمام اجزاء بجز افتیمون در پنج رطل آب بپزند پس افتیمون را در آن پارچه بسته در آن انداخته دو سه جوش دیگر داده فرود آرند
و کشیده افتیمون را بمالند و آلو را در آن نرم سازند صاف نموده شکر سفید سل ماند هر گاه واده فلفل ایارج از تیم ماشه یک درم غاریقون دو درم
ضم بادام چرب کرده دو درم از مقدار اطری حلاوت شکر یا عسل شربته حب ساخته اول وزن بدو بعد بساعت مطبوخ بنوشند
نوع دیگر مویز منقی کابلی هلیله زرد درم هلیله کابلی هلیله سیاه هر کدام هفت درم هلیله آمله هر کدام چهار درم مویز منقی سی درم آلو بخارا
تا بیست درم گاوزبان برگ بادرنجبویه اسطوخودوس عناب هر کدام چهار درم لسان الثور سه درم بسفایج مرصوص دو درم همه را در پنج رطل آب جوشانند
تا یک رطل بماند آن را بمالند آنگاه افتیمون چهار درم اضافه نموده بجوشانند تا یک رطل باند بمالند صاف نموده غاریقون سفید یک درم اندرون عسل صفی
دو درم سورنجان اسطو خودوس زرد و انگشت ساخته نموده بنوشند و چون طبیعت ده مجلس از اراده بران اجابت کند عمل دارو را لعاب اسپغول یک سعال
گلاب عرق گاوزبان عرق بید مشک بقطع اسهال و بعد از آن بعدل مزاج کوشند اگر اعضا را بدین وجه بادام مرطبه بدهند و حمام طبیعت
موسم استعمال نمایند و اگر لوح و دیگر مسهل رسند اعظم حمون احتیاط جوش سنته کشند بس فلوس نگار بریند و اگر دل حسک لاغر شود داده
کمر باشد و بلغم خون حیوان محسوس لسود بیمی رسند و اسهال را روا نداشته و سرطب عرق و تعدیل مزاج و تفریح و تقویت طبیعت کوشند

مطبوخ افتیمون اختراع سید محمد هادی والد حکیم علوی خان صاحب مجرب مسهل و منضج اخلاط امر محترقه و نافع از است جمیع امراض سوداویه
مانند مالیخولیا و وسواس و جنون و صرع سوداوی و غیره و سعال مزمن در کسانی که مبتلا باشند هر یک هفت درم گاوزبان شاهتره لسان الثور بسفایج فستقی پوست
اصل سوس مکوفه اسطوخودوس عود الصلیب قنطوریون دقیق بادرنجبویه گل بنفشه گل نیلوفر عنب الثعلب سنا و مانند پوست بیخ کاسنی پوست
بیخ بادیان اصل السوس تخم کاسنی تخم خیارین تخم خرپزه پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه گل سرخ از هر یک دو مثقال عناب دو دانه
سپستان بیست دانه انجیر زرد ایضاً فلوس خیار شنبر که بدو مطبوخ را سوای افتیمون بجوشانند در حل ایشان بجوشانند به مقداری که یک صد درم آب باقی ماند افتیمون شش
درم افتیمون را بجوشانند که مطبوخ گرم باشد در آن اندازند یک ساعت گذارند و صبح صاف کرده و مالیده و صاف نموده دور کنند و مطبوخ را نیم گرم نموده
جوش نا شیر خشت هر یک دو درم سه مثقال شیر خشت را ساقی کلمه و مالی را هر یک ده مثقال در آن حل کرده صاف نموده روغن بادام شیرین
یک مثقال در آن حل کنند و نوشند و اگر خواهند که در اسهال قوی باشد بجای شیر خشت ترنجبین لاهوری و یک مثقال سورنجان روغن بادام شیرین کم مثقال
صرف نمود مطبوخ محتاج دو مثقال شربت بنفشه ساده نوری ضم نموده با گرم فرو برد و صبح مطبوخ را بنوشند و بعد او در ظهر نخود آب ناشتا شوربا
و بعد مسهل چار یا پنج بار تبرید نوشند که این نسخه در مرض اد و عاشقان امراض داخل کرده شود و چنانچه سوداگر محترق از صفرا باشد آلو بخارا آلوی سیاه
هر یک ده دانه تمر هندی ده مثقال بیفزایند هر یک دو مثقال حل نمود مشهور و اگر سودا محترق از بلغم باشد بجای تخم کاسنی و خیارین برد دو مثقال و مثقال
تخم سپستان اضافه کرده شود **مطبوخ** که مصرح محرور نباشد و دمانه ابتدا خارج ساره مالیخولیا را اسهال نافع بود از حکیم علی گیلانی آمده هر یک چهار درم
بسفایج رومی گل سرخ هر یک شش درم سنا کی شاهتره هر یک هفت درم تمر هندی اسطوخودوس درم پوست هلیله زرد درم گوشت درم آلو بخارا شش
عدد بادام مغز ملح آب تا نیم باقی ماند بعد صاف کرده یک وانگه مغز ناخار دانگ غاریقون داخل کرده نیم گرم نوشند
معجون نجاح نافع اصحاب سودا است نجاح معنی علاج است و ما و شفاء از مالیخولیا علاج میکند و در صرع و جمیع امراض ناشی از سودا و سوداویه
سودا وجع پا سوداناک کند و سودا و بلغم غلیظ را اسهال برمی آرد و اعصاب الرحم را لیست نافع است نسخه معمول آن شاد درم پوست هلیله زرد
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست هلیله آمله هر یک ده درم بسفایج افتیمون اسطوخودوس تربد سفید خراطینی هر یک شش درم کوفته بخته به روغن بادام
چرب نموده با عسل سه چند پسند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربت پنج درم با آب گرم و اگر خواهند در اسهال قوی تر شود در هر شربت
نیم مثقال غاریقون نیم سفید و نیم مثقال حجر ارمنی نرم ساخته ممزوج نمایند
معجون افتیمون که منقی سر و مغز از دماغ و تمام بدن کند و نافع سبب ارای مالیخولیا و جنون را سر شفا افتیمون بسفایج پوست ریواند سیاه
لکی غاریقون تربد سفید مصطکی هر یک پنج درم گاوزبان اسطوخودوس هر یک سه درم بیخ کابلی ستر بادرنجبویه و مشک بحار ارمنی حجر لاجورد هر یک دو درم
حرف مساوی یک درم کوفته بخته با عسل سه چند سرشته به وزن محموع ادویه معجون ساخته شربت از مثقال تا دو درم
معجون نجاح که جهت مالیخولیای مراقی نافع است معمول است که هلیله سیاه آمله هر یک ده جزو گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ بهمن کشنیز حشک
از هر یک سه مثقال کوفته بخته با شربت سیب به وزن مجموع ادویه معجون ساخته شربت سه درم **معجون دیگر** نافع برای مالیخولیا علاج الامراض
بادرنجبویه دو مثقال زعفران نیم مثقال سنگ یک دانگ کوفته بخته با شیره آب سیب ترش آب لیمون از هر یک سی مثقال قند سفید شکر
سفید از هر یک چهل مثقال تعاون معجون ساخته شربت دو مثقال بود
معجون مقوی مسهل و منقی دماغ و مسقط و بخارات ابدان گاوزبان تخم کاسنی تخم کوفته دو دوله در عرق شاهتره با و شیر ساییده صاف نموده شیر خشت شش مثقال
قند سفید با عسل عند پیر سه چند داده داخل کرده قوام آورند و صبح در نرمه پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی گاوزبان طباشیر بادرنجبویه گل سرخ
در مشک اسطوخودوس ساده هر یک نیم دانگ کوفته مرجان کهربا مروارید ناسوده نیم ربع پاره ورق مسبوغ مغز سنگ عود اصل السوس سه

در آن قطره بدستور داخل کرده معجون سازند خوراک مثقال است ۔

معجون ایضاً برای الیخولیای مراقی و امراض سوداوی مسهل آمده است و صبر ... هلیله کابلی طباشیر سعد از هر یک ۲ مثقال زعفران جوز بوا ساذج هندی و سنبل الطیب دارچینی عود قماری از هر یک دو مثقال پوست ترنج پوست بیرون پسته از هر یک سه مثقال قند سفید شکر سفید از هر یک دو مثقال گلاب چهار مثقال آب انار ترش ... مثقال آب لیمون ... مثقال آب سیب ... آب انار شیرین آب ... آب به از هر یک ... مثقال بقوام آورده معجون سازند ۔

معجون ایضاً برای الیخولیای مراقی و صداع ... مربای آمله ... از هر واحد دو عدد گل سرخ کشمش منقی زرشک هندی ۔ طباشیر از هر یک دو درم دار فلفل ... اسطوخودوس ساذج سنبل الطیب گاؤزبان گل گاؤزبان ابریشم مقرض ... از هر یک دو درم ... دو تولہ ... چهار تولہ شکر سفید پاؤ آثار معجون سازند خوراک معمولی ۔

معجون مسهل منقول از تذکره جهت اسهال جمیع اخلاط حاره و محترقه و مواد جذام و جرب و بهق و مرض ... و حکم ... ... و سکر ... یک مرتبه این معجون را ساخته بود و در جمیع مواد محترقه ... امراض حالی از نفع ... صندل ... تخم خیار هر یک ... مثقال گل سرخ ده مثقال ... کشوث افسنتین ... هر یک ... مثقال ... هر یک سی مثقال ... تربد سفید هر یک ... مثقال ... و آب ... سی مثقال ... شکر بقوام آرند و طباشیر و کثیرا ... هر یک پنج مثقال ... و اگر خواهند اسهال قوی ... دو ... سقمونیا ... مثقال ... مثقال ...

معجون مفرح تالیف حکیم معتمد الملوک دافع سوداء محترق ... و صرع ... الیخولیا خصوص مراقی و دافع ... برای امراض حادث از سوداء ... مروارید ناسفته ... ورق نقره محلول ابریشم مقرض تخم ... تخم ... هر یک دو مثقال ... پوست ... گل سرخ طباشیر ... گل گاؤزبان ... کشنیز خشک ... از هر یک دو درم ... زعفران عنبر اشهب ... طلا محلول هر یک یک مثقال ... بلیله کابلی ... هر یک ... مثقال آمله ... پنج مثقال ... ده مثقال ... هر چهار را ... در گلاب و عرق گاؤزبان و عرق ... از هر یک ... صبح در دیگ ... مثقال ... بقوام ... و ... شکر سفید ... مثقال ... داخل کرده ... قوام آرند زعفران را گلاب ... داخل نمایند ... ورق نقره و ورق طلا محلول ... و عنبر و مشک ... داخل نمایند ... صندل ... داخل کرده ... در ظرف ... نگاه دارند ... سه درم ... دیگر طریق ... هر یک دو مثقال صندل سفید عود قماری ... اسطوخودوس ... اصل ... مثقال ...

مفرح بارد که بجهت ... مروارید ناسفته ... هر یک یک مثقال گل گاؤزبان طباشیر ... تخم خرفه ... هر یک دو مثقال ... ورق طلا محلول ورق نقره محلول از هر یک دو دانگ ... آب سیب ... از هر یک ... مثقال ... گلاب ... هر یک ... مثقال ... معمول معجون سازند خوراک از یک درم تا ... مثقال ...

مفرح برای اصحاب ... مروارید ناسفته ... معمول ... ابریشم مقرض گاؤزبان ... طباشیر ... هر واحد دو تولہ ... چهار تولہ ... سه تولہ عنبر اشهب ... ورق نقره ... گلاب ... گاؤزبان هر واحد ... معجون سازند ...

معجون ایضاً جهت ... هر یک پنج عدد ... گاؤزبان و عرق ... هر یک ...

[illegible] هر یک سه ماشه مروارید [illegible] یک ماشه [illegible]
[illegible] گل گاؤزبان [illegible] سرخ [illegible] گل گاؤزبان [illegible]
[illegible] سرخ [illegible]

مفرح ارد الملوکی [illegible] حکیم [illegible] الملوک [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] مصری [illegible]
[illegible] عنبر [illegible] مصری [illegible] ورق طلا [illegible] صندل سفید [illegible] سفید [illegible]
[illegible] سرخ گل [illegible] یک مثقال [illegible] یک مثقال [illegible] مفرح [illegible] گل
[illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] صندل سفید [illegible] مثقال [illegible] هر یک
[illegible] صندل سفید [illegible] آن [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] صندل [illegible] مثقال [illegible] آن [illegible]
[illegible] مرکب [illegible] آن [illegible]
[illegible] مصری [illegible]
[illegible] مرکب [illegible] گاؤزبان [illegible]

مفرح زمردی بارد [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] سرخ گل [illegible] زمرد [illegible] هر یک دو مثقال [illegible] حکم [illegible] گل
[illegible] مفرح [illegible] گل گاؤزبان [illegible] هر یک [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] مثقال مروارید کهربا مرجان هر یک چهار مثقال [illegible]

[illegible] **مفرح بارد** [illegible]
[illegible] حکیم علوی خان [illegible] مفرح [illegible]
مروارید کهربا [illegible] صندل [illegible] هر یک دو درم [illegible] گل سرخ گل گاؤزبان هر یک [illegible] درم [illegible]
[illegible] هر یک یک درم [illegible] درم [illegible] یک درم [illegible]
هر یک یک درم [illegible] معروف [illegible] **مفرح بارد** که [illegible]
[illegible] **مفرح دلکشا** ضعف دل و وسواس سوداوی [illegible]
محمد صالح [illegible] سید [illegible]
مروارید ناسفته [illegible] صندل سرخ [illegible] گل سرخ [illegible] هر یک [illegible]
کهربا [illegible] سرخ [illegible] هر یک یک درم لعل [illegible] هر یک [illegible]

یاقوت رمانی مروارید ہر ایک ایک مثقال تخم بادروج سفید تخم گل ہر ایک دو درم عنبر اشہب نیم مثقال ریشم کاوی مقرض ہر ایک پانچ درم ورق نقرہ ہر ایک نیم مثقال گل گاؤزبان ابریشم ہر ایک پانچ درم بہمن سرخ و سفید دو درم زعفران کہربا مشک ہر ایک دانگ دانہ ہیل خرد سرخ جدوار مصطگی ہر ایک مثقال ہمہ را کوفتہ بیختہ با دو چند قند سفید ببرید ہر صبح دو درم ماء العسل ازالہ

حکیم محمود خاں **مفرح یاقوتی** کہ مالیخولیا اصلاح دوائی دماغ و دیگر اعضاء رئیسہ و تقویت دل و قلب و نفع بخشد وعقل و بدن را ارجعو نساد بلغمی و دفع اسیر فساد نمود صاحب ساہسہ گفتہ کہ در تقویت قلب و تعدیل مزاج او عجیب لا شبہ عجیب و علاج شافی سندی درمیان درمیان ورنج مشک ہر یک یک درم تخم صندل سرخ گل محموم بادرنجبویہ عنبر سفید ہر یک دو درم تخم خرفہ و کشنیز کہربا طباشیر درونج ہر کسے ختک تخم گل جو ہر مارو ہی پوست ترنج گاؤزبان تخم بادروج بادرنجبویہ تخم کاسنی تخم سوسنہ کافور عنبر اشہب ہر یک سہ درم مروارید ناسفتہ طلا ہر یک شش درم ہر آملہ پوست مقشر ہر یک سیزدہ درم گلاب شکر طبرزد و شربت سیب انار شیریں ہر یک سی و شش درم طلا را حسب دستور آب او تحلیل پذیر آب یا شربت بہار مثل نیم آمیختہ قوام دہند وا ور ایک ساختہ شربت سیب ارک مثقال یا ادر عال

مفرح یاقوتی معتدل مجرب نسخہ برائے اقسام المخولیا وخفقان سوداوی ساخ تسارودار ا الیف حکیم علوی خاں مرحوم یاقوت رمانی مروارید ناسفتہ کہربا شمعی زرچہر خطائی ابریشم مقرض ورق نقرہ محلول ہر یک دو مثقال لعل بدخشی ورق طلا محلول ہر ایک مثقال لاجورد مغسول حجر ارمنی مغسول عنبر اشہب مشک ہر ایک نیم مثقال تخم گل گاؤزبان گل گاؤزبان پوست ترنج گاؤزبان ہر یک چہار مثقال تخم کشک اد بخور بہمنین د ورنج عقربی طباشیر سفید عود ہندی صندل سفید زرباد فاوانیا گل نیلوفر اقحوان عنبر گلسرخ تخم خرفہ تخم ہر یک سہ مثقال آملہ مقشر پوست ہلیلہ کابلی درونج ہر یک دہ مثقال تخم ریحان کشنیز تخم کدو ہر ایک پنج مثقال وزعل مصطگی ابریشم زرد تخم و ریحان تخم باد رنج بادرنجبویہ ہر یک دو مثقال وقند سفید شربت انار شیریں شربت لیمو و شربت سیب ہر یک عرق گاؤزبان عرق بہار ہر ایک نیم ساں نات سفید قند مصری از ہر یک شش مثقال شہد مصفیٰ حسب دستور مرتب سازد و طرف چینی نگاہ دارد بعد ازاں روزانہ مثقال تا سہ مثقال

مفرح یاقوتی دیگر معتدل نافع است از رہے مالیخولیا علاج الامراض یاقوت سرخ یاقوت رمانی لعل یشب زمرد کہربا سرہا زہر سعدی خطائی مرجان تا شہد از ہر یک چہار مثقال کہربا شمعی لاجورد مغسول از ہر یک دو مثقال ابریشم مقرض سہ مثقال تخم کشک ہر یک سہ مثقال و لعل سہ مثقال پوست بیرون پستہ بادرنجبویہ گل نیلوفر عود قماری عنبر اشہب مشک سفید از ہر یک چہار مثقال آملہ پوست ہلیلہ کابلی از ہر یک دہ مثقال صندل سفید بسفایہ زرشک از ہر یک دہ درم دارچینی زرنباد درونج سادج ہا ہی ابریشم مقرض زعفران از ہر یک دو مثقال طباشیر پنج مثقال مشک نیم دو درم ورق طلا محلول ورق نقرہ محلول از ہر یک چہار درم جدوار فاوانیا کبابہ از ہر یک سہ درم شربت سیب دو رطل شربت انار یک رطل گلاب چہار رطل عرق گاؤزبان عرق بیدمشک از ہر یک دو رطل نبات سفید دو رطل مجموع ادویہ عسل سفید مصفیٰ نصف ورق نباتہ معجون مفرح مرکب باشد شربت یک مثقال

مفرح حار سادہ معمول در مالیخولیا سوداوی وبلغمی ودافع خفقان ودافع ضعف دل ومعدہ ودماغ است سعد زرد ورنج لعل سنبل الطیب مصطگی انیسون زرنباد زعفران از ہر یک پنج مثقال بہمنین دار فلفل کبابہ و صعتر جوز بوا از ہر احد یک نیم مثقال عود خام چہار و نیم مثقال عسل مصفیٰ مثقال علی الاسم قند سفید حوالی نیم مثقال

مفرح شیخ بو علی حکیم مومن گوید کہ از انواع مرکب بسیار مفید است و ذکر حضرت والد مرحوم مجربہ مودہ اند ما مدرک مفرحے در دیار دکنی موافق تجربہ است بیشتر حبت او خفقان سوداوی وانواع مالیخولیا وتفریح وتسلی ولد ہے وقت اعضاء رئیسہ حل و نہایت نافع واکثر

حب سعد و سعتر سلیمه تاج ست مرزنجوش شربت سرکه مدام و مرام اسم معرفه سرطان ست سوخته مرکب سعال ولک
واکثر ریزات سعال م ورق شد و ورد که تخم درمک تخم و ادرت تخم بادرنجبویه سرکه سه درم هم سیاه و سرب عروه هندی غراب صمغ
چوب مسول سیاهک سفید ارجمنی زعفران دا مسل که کابار کنا مرکب سعال المعروف درم درم اصطرم دو سه رم صمغ
هم تک سعال واگر محتمل بشد ساده دو معدل کسد درم و دو مثقال تخم کاهو درم سر تخم خیار چهار درم یمن ودم
گل سرخ درم مشک و سعال کافور یک مثقال سرا سپس یک درم سنبل هندی ساده سرکه دو درم عسل سفید سعد اودیه
در سود عود ساده سرشته یک مثقال سد حل رود است اول تا آب تفسانی کرت سلب اسد زعفران و مشک مرکب بم سعال کمد
والکتون روح دارد و عوض آن سماکی چیار درم مسل آن ساسر معرا بیدو درم گل سرخ و ست درم تخم خرفه و س م
طباشیر و مک درم تخم کامو سه درم معدل اساده کند راتی دو سعال حوص دارد و دره مزاج ا و سادیت تیم عود طبلسه تحقیق
غلغل پیر کدام شد درم حدسا سرد و مثقال بر اصل رکیب معرا ا دکاور تخم سعال کند وصاف مربی کرم سست سرت ا ان اکب
سعال طباشیر ه ـــ است کو ید و مدا و مربی سرد سرته ان اد انگ علیه شاون د و حکیم علی سرخ خاوں سے ولسدکس اب
سوں حس عسران ید علاج سود و ام کر المولعه ساں ا عاب دشوای یمرما ماسه لودید یه معدل یک سعال باوت رمانی سعد ایچ
و سمه داده ود سد و مرس ا و معدی اصلاح آمد

مصرح اعظم سعدل و سرب سرحات موافق و معتدل متع امرجه و سکسه و ملین وں و دوا متع اصلاح حاسده و سال کمد پایه
و عوی حو من احصا رسد و هر ا و رباد کسد تم و حفظ و ترطیب سکمد اعیا و کسالت و ملادت و رس ر لیع و تکلیل محسه دوں
سهاد او وراب اسام کرم و حصاں ناسورا و سواس و سرسام و عارض معیب العقل و علیل العیه ادر ساده سر اصاد کمدان او سوحیر
انکار امام سه سود بحوں لوب مجلس سب ارو و ماو طاعون آشامیدں آں و طلا مودں آں بار دھن عسه آن دارد و دلالر
و حکیم علوی خاں صاحب و مودہ اند کہ مصر تجربہ نمودہ در جمع مزاجات عدل یافتہ و مواقی اکثر امراض و رسالاعتدال حسب سرح نسرح
و صوں و سعف ول و رس عارض محرف و یبی و نا ادب باں حافظ ضعف و سرب سرحات سب سا پیر و ادرکبونہ گل گاو زبان مول ار
سرکہ دو مثقال تمن سرح و صعدل سرکہ سع سعال لاحورد غیر معسول طباشیر گل محوم و حقیر رل آں کمکہ کرار اقسام سے او ره و ستبر سر
سک داغستانی داخل کرد وار سرطاوی را گل محوم سادہ مودہ زعفران ون ررب کا ر سایا سرکہ سر سعال ں ایکا دے
اسم معرفی سعدل سفید و سیروں لسه دانہ مسل ا سرکہ و سعال مرتاں مروارید کہربا ار سرکہ کہ سعال حدوم سعال مدں ملا
دروں معرا و مربح ا سرکہ دو سعال و حیر یدوں طلا دھر و استعال نمودہ اود گوحہ محہ سکر سہ و سماحسلیلہ او دسر سہ
سرب سائی و آب سیب سیریں و گلاب و آسا ا یعوس و آب سربی رہ و اگر ماسہ اب لیمو و آب ر رسکہ ار سرکہ ست و سعال تعو اتم
سرسعدد رسرب ارکہ سعال اود سعال و لوس اما سال ای ہے او سرحاں عید ا لمورماد عمل صعاب حوا ید آمد

نار الحلس اکہ درما الحلس رطوب لسار ہے و گرمی ماعدال حس ادحکا و مسرامد امالکہ ا الحس ماع رس مسعلہ سے ہے و ہیامیلا
اعدلات دین سودا و رطل ناد سودا و مدوا المعات و حمام ودا و انعلی مرعان حرب اول و ضعف کار و حصا آب و سف ننا و وید
ات ردیگر جروح معدہ د و عدد دں و اشرار طلبہ بصر شسمہ و العمامات سواد لسوسے حسم و کہ و استسعا و حرارت کمد و سماحت الی و حرب و نمود سکف
مسعل شود و ہرگاہ در جروح سار مسعل تو مک مرآں داخل کمد و منرمی اوالحس ہاے ہرس ناسورا ار سیدہ ہے جراکہ دردہ ہے
و ماہیب و ست معتدل ہے و درسہ اد کاو دھہ لسا اسب و ور سرحس حقیقت واد ود در سر مرد واس ابیت ہے و نا مرود گرم مد

سرکہ و ماء الجبن شیر شتر حب صبر دو سفیداج مناسب است و شربت وقت استعمال ماء الجبن مان معتدل در حرارت و برودت ملو و محلول شیر رخوان نمک رنگ و اگر مزاج باشد سپیداج الاسفاناج رنگ قلیل السواد و صحة البدن بے عیب کرداد ا دویه راندہ باشد داخل دو
اندرامدن او کرسنه باشد و مس اگر مس سپر جند روز علف برار عشب الثعلب شیر و سانسره وجوه کاسنی و حربه و نعولات با بدو ماه کرده و
محسن و در سکام استعمال ماء الجبن علف مرار مس است او دس آب شیر یا در طرف لد اس علتی دارکر را آس لازم و بستہ حوس ذہبیلہ
ودر سکال جوس سکمص ماد الموسیا سرکہ انگوری بعد نمک توله آب لیمو ناعوره و صدر سے نمک لاهوری انداز ند و از جوب انجیر که
سرس ما پاره کرده باشد حرکت دمد که شیر پاره شود پس ظرف از آتش فرو آورد را رخته صافی سه کرد اند اگر است کرد اند شیر
قدرے نمک اندا حته ا یک دو جوش داده صافی نموده شربت نیلوفر یا شربت عنب ساده داده داخل نموده بخورانند و ار عوض تولہ شیر ترش کند که یکی
در در وقت حبریدر ساده بود تا یکسیم رطل رسانند و باشد در هیچ بعد دار بعد از آن پیشتر بر روز کم کرده تا باشد و داده ماء الجبن حمل روز
مار داده اکم موقوف ا سے طبیب است و محسن ارک وجهم رطل کم زیاده دادن اسهال طبیعت و در روز مہم و هیم و دیگر ایام مسهل سلوعة
ما اوره باسد و در صورت کبرت ما ه معرفلوس رحمن شرحب ضرا ماء الجبن در ایام مذکوره سرا فزوده مسود و بعد ازان عوض سند مسند
الف سلاج کوه کرد سه روز را جار مه از شروع ماء الجبن مقد دن مسموف لاحو راحت و مو ه باسند و اگر مرض ضعیف بود بعد از ع
مسہل ومهد و السائکا ے برائے صمامان خط خطه سیاه سه ماسه نمک سیاه که سرا ماء الجبن ساده سنده سند ب ماء ماساٹه در ورد و کم
مسهل مغویات طب و دماغ و معده ضمل آمد مرگے و بلبله عرضے و اط اطلاب سهاب سند سند حکیم شریف خان صاحب مے نویسند که اگر جیب
احتیاج تکون ماء الجبن سیه سانید و مبارک مهمه و اگر ضرورت باشد بعد ماه و اگر مس سهل ماء الجبن سروع کسند د سموف لا بود
د شربت معمول وحث عضوی در امراض سوداوی و سموف موت گرگ سمه آن در کسب حرارت جوا ماند و در بار داسی و شربت و سعد سپیدا ماء
اسهال اسعو سنوا کر سکسف دمای منعه تا م سدس و سال خوردن ماء الجبن هسم ودہم و دوازدہم معرفلوس و شربت و بر جمس
و ماء الجبن ماالمده صاف نموده با دا فزودن از آن سموف وجت و شربت که مذکور شد اگر حاجت باشد نکار زمانه مهر و گاسه برائے طمش
مهاشہ حب و ترنجس استعمال کرده مسود و اگر مزاج معمی باشد و تحلیل برابر مسطور بود کار سند داده مسود و در بعضی امر حه حاره باسه
که ماء الجبن برائے تبرید و تسکین حرارت و تسکن احلاط حاره استعمال نموده سنده بہرگاه از اسر و سوہا ے مذکوره و شیوب و جز آن ام
اد و یه مسکنه و معوسه آمده و بواز عظیمه مساسبه شده و مختار صاحب علاجه آنست که بعد دفن و صاف نمودن دو رطل العسول ہنگام
ادام حرارت ماحبه وران سهاسند و میع ماالمده صاف نموده لاهور و سول بحرارسی هر کرام نمک سعال باماده مود سو سسند اگر واسعد
مسانگاه در حص حب لاهور و معون سجاح شربت ورد نعره بعده سکو مرد با داد و ماء الجبن ا معرفلوس و بر جمس و شربت ا سعد و ال
طبیعت مسہ ماده قلیل باسد ماء الجبن ساده بحسب ابیع هسب و تصرفات بحسب مزاج اندر آن جاری است خاصیت کا ہے مرسہل در آن بحال
و بعد سعد سرین ساحه دهسند و گاہے اسطو خودوس وافتیمون دگاہ و ریان بحسب حال توت و رب و عادت معرا سند و تا مدکا ماء الجبن ل
سه حصه کم و یک حصه بخورند و راه روند لعقدر یک مرد کی سود که عرق ساده مسود بعضے معس کرده اند که بعد خدم پروده بعضے جل قدم بعد از آن
دو حصه را با هم ہمین طور بخورند و ماند که جسم گرم ہو مسسند و تعدد انداند که بعد چهار یح ساعت خورده ار مه آش جو اسور یا احتکیا مان در ما سول د
ماسی پلاو مزعفر رانماید که در آب سوس کردم اما دمان بر کسد و سه سه مرد آسده و لر وجب مار وطان درماء و ماء الجبن اگر بخور ند مهر لود
و بعضے کسان اگر آن جو ردن حاجت باشد بحسب ضرورت شیرا زرور مسهل مان موری جمری مسود ما ترکرده دهند و سے که مسهل ده هند مس
دس یک روز غذاے لازم دهند در روز مسهل نخود آب ایلمه باید داد و در ایام برسیدن ماء الجبن ماء الجبن اسپان ولسات و سلطات و سنجات

دملو سا و موسات سد ما سرلاسد و مدوات واحترازا دجاع وجمیع حرکات مسه و دوات عساق واحب سا مدور تصریح مرس
کو سند و سے معوب اصلاح مزاج مضریات ودافوی احرزور استعمال نا ما حراکه در بعض امر صنسب رطوبت صعف سد شد او
اسی مدمر حل ماسد استعمال وارسات معوی معد سل جو ارش عسر مربا ملیه مربے واگر درسان استعمال ادالعس سرد
مارس سود سرد اور ناهمر و معاس سد **فائده** اگر کسے ارد عوارض دیگرانع مدان سرار سرکرا عود اسد بل رحسته مرس
سا مدوطس اسب کر حسه زالا رنگ سنه صاف مورد حبک کرو لگا بارا وسه رانوس و سا وعد سے حمد اسائید وسان سه
اند مدوگرا مکه سرمسمد سود نعدا آن کا دملح قلیع کسد و نمک اردو صاف دور کرده جات ساو رمدامات ودرست حکم علاوه آن
صبح جوسا مند گک گرده صاف مود سو مدوار معرحت و علم سرار ادالعس عنوان ساحب وطرلی وسے آسب کر کسر حرحب و علم دوا
وسرم کو سه درد و درعل حبر معنی مسد رله صرف اکسیر سے مساسد آسر برد سودلس ترو دآرند و گداردکه سرد سود مثل ابیجو دو ادا
سا در ملکه حکم رطوبت سی نگر مدبعدا آن نمک ودرسے اداحه جوسا یا نمک گرد سات سود ادو سات نمود زیعاج
که جوا سه گرمار بالمو ساو مسال دو مرسه اورا زادالعس وا مسد در تمام سال زادم است من دستور ادالعس معساد معال اهدس
سا معال کمان لسه من تالدا دات اعمری ماه الحس ادبس لب معال سرحب زان حل کرد حامی و وده عدد روحیان اما
لوحارما ماده مورده نیم گرم نوشد گاه سما مرد مسد لو عاب بنگیر یا العس رانے احترازی سا معمول نکم وارسه علیحان تمگه
نک رگ و رستکان لسه حل و دوا و رحووبرگ کاسنی ارگ عب الثعلب ارگ کسان ارگ تمر ہندی آن رانجوا ما بعد ازان
سرا وگه مدوحوس او ست زطرفه لوگل عداب سد و صبح صرا سدا زیار پلسه سا و ر دوران طے ماردامه اسکمسی ملاب
حکم لس آن مذکور گرده سکنجبین معمولی در آن حل کرده نوشد و دستور ادالعس سعرامد نکا سد و دروام مسهل سوات مسهل وگ
مسهلات سا سه حب ماحب ورس اس واد اسد سر آسد لو حعط ما سکنجبین مذکور بردن مالسدان رانع سحی و رکی گه علاجش

طریق ساختن الشعیر یعنی سرا کو در ما العس تکا اندا بیامیں والد مرحوم گو سعید که جو سمس ر ا رانا لس گر سه اسدا سام
سه آن اسرد سد بر کا جو سا اسها سود ولسب ملو نکم معرا گرداں زبان بیچ گو سعید امرو ہمدو ہمہاں سر سا مد کرد دس اد تا
و آن چه اگر مدن درسد و دور آجوس تحریر مد صبح نامسد فتان سراں را علیحده حکم دو سر می ادرساں لسه ورطب گداز سد اوآن
مسل ع در آن طفل ماسد آکه ثلث لبرسود لک وو گھڑی توقف حامد و درس مدت منس لسته حوا سد ارسه ان راد و حکم کرده ماهش
نکا بد **لطول** کو محلل جو است و انع ارایلے بالمولیا و صکا ماده سکس سراسا تا ارن علاج امراض ماده کمیل الملک کو مسه
اصل السوس اعبرسه سا وی ورانه محه ساسد تا مصاسود و ترسر مطول اما
لطول که رادول اور اسے ترکیب و سرید درمعالجه جنون لکار اماد و لکائی و بادری گل بعسه گل ماد و رسه حطمی برگ سد را سه که
با گل کا موبرگ حطمی معد سرگ کہے برگ عنب الثعلب برگ حما سی برگ سه سپستان وو کف گل سرخ برگ حصاص ہرلک کمف
جو معیشر حو ده نک کف در آسه جو سانده صاف سود و روغن باد و روغن کدو هم و حسد او حن کرده صبح سا سر لطول بابداع است
لطول الحمامیں در آنکاں اسود سد و وسواس و مالمولیا را نافع کرد ارکسا سه کو رحم حصاص ورد اسپ ماده سرکسا ئے معسر تا
حسک کل ملور ح حطمی تخم حطمی برگ سد جو معسر برگ کا مو برگ عنب الثعلب با سه کد برگ حما سی گد لطو تا ہیک وسه سستان
معساد عدد حماا مد سه رطل آب سرد تا مداا ساف کسه درروغن بعثه ده ودهم و اصل کرد سرل تا سا **ایضاً** سه عدد
مقدار کس در آحو سه احتیاطا استعمال کسد گل بابونه اکلیل الملک برگ کہے ادر تکسر بر سرگ سرد کشانه برگ حما سی سوس کدو ہم عدد تمام

درات جوشانده مطبوخ باشد **مطبوخ** اصحاب مالیخولیا را این مطبوخ کردن مقداری که تحمل باشد بسیار نافع است در شیر بزی را جزو
مصول گل بنفشه گل نیلوفر گل خطمی برگ بادنجان شاهتره عنب الثعلب برابر گرفته سه سه درم گاو زبان گل سرخ بادیان اجزا مساوی در آب
بجوشانند در سر مطبوخ باشد **مطبوخ** محلل ریاح و نافع برای مالیخولیای مراقی مرگاه که در مراق ریاح اندوه ناک باشد و در مراق مطبوخ
باشد افسنتین اسطوخودوس رومی سنبل الطیب تربد سفید گاو زبان افتیمون تخم کرفس صعتر فارسی بادیان برگ تمام اکلیل الملک برگ مرزنجوش در آب
بجوشانند و وقت صاف کرده بنوشند از طعام سه ساعت مطبوخ باشد و بیک کس دارو مطبوخ مثلث خادی و کماد کنند گرم گرم بر معده وقت خلو معده وگاه گاه آب
باده کرده معده و این مطبوخ کنند دارچینی زنجبیل و حب آس ۔

یاقوتی که وسواس سودا دفع کند و بسیار نافع است و ضعف دل و غشی را سودمند است و دل را مضبوط گرداند و تقویت اعضای رئیسه دهد و مادر عادی
و سرعی گاوزبان مسکی خالص زمرد هر یک یک مثقال و نیم یاقوت سرخ بسد کهربا عنبر لاجورد مغسول گل ارمنی روح سنبل الطیب
سادج هندی ابریشم سرخ هر یک دو مثقال لعل پیروزه بسد ابریشم محرق مرجان گل نیلوفر صندل سفید کباب کلان هر یک سه مثقال
یاقوت زرد یاقوت کبود یاقوت سفید عقیق یمنی مروارید ناسفته پوست ترنج یسر بادرنجبویه گل مختوم عنبر اشهب ورق طلا مخلول نقره مخلول
گل سرخ دارچینی درونج عقربی بهمن سفید هر یک چهار مثقال تخم فرنجمشک گاوزبان طباشیر سفید هر یک پنج مثقال اسارون امله مقشر پوست
هلیله کابلی هر یک دو مثقال عصاره زرشک اترجه مثقال این جمله را تخم آب سیب آب به شیرین گلاب هر یک یک من عرق بیدمشک
نیم من شکر سفید هر یک دو من نبات در عرقیات مذکوره داخل کرده قوام آرند و چون فرو گیرند ادویه خاص بر ریزند و
جواهرات حل کرده دفعه داده کوفته بیخته داخل نمایند سه یک مثقال و در لیموی جواهر پیشتر که حکیم شریف خان صاحب در علاج الامراض
در امراض قلب اعلان نقل کرده اند درین اولی بیخته سه مثقال درونج عقربی پنج مثقال است و عود صلیب گاوزبان نادیده سه مثقال عود غاری
پنج مثقال بعضی سبب بالی رسمشور جوش ناک ارسم درم تا یک درم ۔

یاقوتی ۔ موی الشرح که امراض سوداوی مالیخولیا نام دارد و دل و جگر را قوت دهد ابریشم بعادی مسک تمام درم مروارید ناسفته
مرجان کهربا فرنجمشک گاوزبان درونج عقربی لعل یاقوت عقیق یمنی ورق طلا ورق نقره زعفران عنبر اشهب کافور هر یک یک درم صندلین
طباشیر بادرنجبویه ورق نقره سادج هندی عود قاقله ابریشم مقرض پوست ترنج هر یک دو درم قند سفید عسل مصفا هر یک سه و درم جامه زعم آب
معجون سازند ۔ **یاقوتی** نافع اصحاب مالیخولیا و غموم و تفریح دل کند و تقوی دل دماغ است از معمولی مروارید یاقوت عاقر مرجان
عقیق کهربا بسد بسته سرکه سه مثقال ابریشم مقرض صندل گلاب سوده عود عرقی گاوزبان گل گاوزبان سادج درونج زعفران فرنجمشک تو
ابرنج هر یک یک درم کشمیر عنبر گل سرخ بهمن دانه هیل لاجورد مغسول افتیمون هر یک دو درم مسک عنبر هر یک سه درم مربا ملیله مربا آمله
هر یک سه عدد شربت انار ولایتی سیب تولہ ورق طلا ده دم ورق نقره ثم جواهرات در گلاب عرق گاوزبان عرق بیدمشک صلایه کرده و سه مرباجات
کرده سائیده و دیگر ادویه کوفته بیخته ثم چند عدد معوم گلاب بسازند اوراق داخل نمایند خوراک دو مثقال ۔

یاقوتی معمول حکیم اکمل خان برائے جمیع اقسام مالیخولیا بے نظیر و بعض امراض نفع دهد ۔ امر سه سکنه که شرح آن عنوان کرده یاقوت مروارید
کهربا بسد بسته لاجورد طباشیر سادج هندی هر یک یک تولہ گل سرخ گاوزبان ابریشم سرخ و سفید تودری کشمیر جدوار صندل سفید مروارید ناسفته
دوالمسک دو تولہ عود هندی سه تولہ دانه الائچی خرد دانه الائچی کلان ابریشم سه تولہ دارچینی ابریشم مقرض هر یک دو تولہ سنبل الطیب سه تولہ پوست ترنج
سه تولہ عنبر اشهب سه ماشہ مسک خالص زعفران تخم فرنجمشک درونج عقربی تودری سنگ دانه مرغ اترخل هر یک ... سه ورق طلا ورق نقره
ده عدد هر یک یک تولہ ... سفید عسل از هر واحد سه رطل آب سیب آب به هر یک یک رطل گلاب بیدمشک هر یک دو رطل ورق طلا سه ماشہ

[illegible] — **اقول** [illegible] اخیر [illegible] ومنع بالمولدات مراقی ورطوبات [illegible]
[illegible] حرارت غریزی [illegible]
[illegible] مرکب دوم مثقال [illegible] مصطگی [illegible] سوم مثقال [illegible]
[illegible] عسل الطف [illegible]
مشک [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible]
[illegible]
[illegible] مثقال
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible] دو مثقال [illegible] استعمال [illegible]

اقول [illegible] جمیع امراض سوداوی [illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] عسل الطف [illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
مثقال [illegible]
[illegible] گلاب [illegible]

حکایات

[illegible]
[illegible] معالجۃ الامراض [illegible]
[illegible] **ایضاً** [illegible]
[illegible]
[illegible] گلاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **ایضاً** [illegible] گلاب [illegible]
[illegible] **ایضاً** [illegible]
[illegible]

نزار شربت ... دو تولہ مربای ... داخل کرده ... ل ... رنج ... بوجوه مریض گفت که در آثار تسکین حس
می‌ادهام او ... شربت ... کرده شد چون ... بلیله ... کوفته خوردن برای رفع ... بوده و ... عصر ...
می شد شربت مذکور وقت ... بساعد ... وقت صبح ... بوده ... دیگر جون ... درد ... ... شده ...
ساس و ما ... شاهتره وگلاب ... آورده ... داخل کرده ... شربت ... صاحب **ایضاً** رسید
... گفت که ... اسهال داده ... آن ... بوده ... المواهب ... اما معالجه ... و لعاب
... کرده ... شربت ... فصل ... مسهل سودا کرده گل ... و ... گل ... کاسنی ... کاسنی
... سوس اصول ... آفتابی ... گل ... لعاب اصول ...
داده لعاب اصول ... و لیکن حرارت و تشنگی ... وسودای ... جهار مسهل داده ... آماده سوداوی
حصه داده بعده جهارم مسهل ... بالعرج ... شد ... بود ... مسهل ... بوده ...
همراه ... بعرق ... عنب الثعلب گلاب ... کلگون ... داده ... مسهل ... اسهال مذکور داده بعد
... ضعف ... ضعف ... حاصل شده ... اعضا رئیسه و قوای ... مرکب ... کاسنی
همراه گاوزبان ... داده **فائده** گل ... کاسنی سرکه ...
... سودای ... اسطوخودوس ... سودای ...
ایضاً - صاحب مالیخولیا ... اسهال ... همراه ... اصول ... لعاب ...
شربت ... گل ... گاوزبان ... عنب الثعلب ...
آفتابی ... ... که آن جهت تحلیل ... و تقویت ... بارد المزاج معمول است و
ایضاً - ... شربت نیلوفر ... عنب الثعلب ... آمده ...
... داده ... گرم ... به عرق کاسنی ... گاوزبان و
عرق عنب الثعلب ... تولہ ... داخل کرده ... **ایضاً** مالیخولیا ... کرده ...
... طباشیر ... شربت ...
لعاب ... عرق ... آورده ... داخل کرد کاسنی ... لعاب ...
... کاسنی ... **حکایت** - مالیخولیا صداع ... آخر ...
... تخم کاسنی ... شربت ...
... عرق کاسنی و عرق ... گلاب جهار تولہ ... شربت نیلوفر ...
... صداع ... صندل ... تقویت ...
... عرقیات ... صندل یک تولہ ...
... عرق گاوزبان ... گل نیلوفر ...
جهار ماشه عناب ... کاسنی ... کاسنی ...
... شاهتره ... کاسنی ... اصل السوس اسطوخودوس ... جهار

تا نحو تصابح طلہ رر سرکتس اساوہ وورآب حصایہ عوص سروسعہ کلید آحان داحل کرد داود حا مسند ورمسہل
مساکی مسن اسہ العمول عمر لسہ معب اسہ ورلعوح وعلوس حا سمر مسس بولہ رحس حہار بولہ روعن باد م مسس امہ وکہ
و ست احاب سدرہ روروم مسہل سرد لعاب ہما اسہ اسہ عرحاب سرہ حا ن سمع سہ سرب مسہ دولولہ اسہول سلم مسس
داد بعد معح داد ورمسہل دوم د دست احاب سد ار معح داد درمسہل سوم حب لاحو وداد مع مدرتہ مسہل دادہ تاکی عب دسب
احاب سد سرد روروکم مسہل لعاب مبدا سہ اسہ سرہ حار ن مسن اسہ سرہ معرحم کردوے سرب کسشں اسعرحاب سرب سو ہا
اردوا الملک اوردہ سدوسرحاب حرد وعر مسہل معودہ ومعرکم رورہا وام سر ماب سوم معودہ مرلے ملسب وارع دادہ سد
مسہل اتہی بحاب اف وقسمہ حب لاحو دکہ مساحب وحسب مذکور دادہ سداں ہیں ایسب ملاہ ردوسب ملہ کالی ہرگ وراسہ اد
ملا سا حار اسہ اوالا آ مسے درا سہ اا الاسعاح حار اسہ اوا الاقصون دوراسہ اا الا رمسعد مرلو ومسی گل سرح لاحورد معول آہ
سعم اسہ اسطوحودوس رب السوس کسرانا حون سرکہ دوماسہ اوالا کوفہ حسہ روعن ادامم سکروحما ساحتہ سستہ آحرسب ولہ معح
درعدداد مسد حل بحوکی سے عود آرسدودسال حواص حصاں محب سحیدگی ومدی وسری مراح لو قصد اسلس کرد مرلہ عوسکی
عوود رحما باوونان آب مس رودمسے سدرحا الحس ا سدر سہ بولہ ہرد اسہ اورسا بدود اتنا اد الحس حون مرس برادسہ لعوح او
مرلہ معمولہ مجراہ کرد دادہ مسہل نبعلہ امردکہ ورملو مععہ مسب العلف سرکہ معب اسہ اصل السوس مس اسہ بحم کاسی حب اسکی
مح کاسی مسن اسہ وحا امعب وارہم حاریں کومہ سم حرور کومہ لسایح سعی سرکہ معب اسہ اصول مصر سہ گل ادریکوہ سرکہ
مسما سہ گل سرح کہ بولہ سرکہ ساسرہ معب اسہ ورس مسا اکی کہ بولہ رسا الحس سب ارآحمون مدہ اد سحد ساحتیگہ
بالسدہ صاف کرد گلعند آحانی حا مولہ معرقلوس حار سسر مسس تورہ رکس حار بولہ حترسب ردکہ رحار بولہ رحل کہ وداد مسدلوب آتا
سدوسعہ ادر وردوہم سرود اد الحس لعاب مسدا سد اسہ سرح وعا اسہ مرسہ وری ردولہ تور بح حاماں گلاب ومحکہ
ککہ مے الگو حار اسہ اسرہ سا اودرد ومسہل دوم وہ دست سد لیکس طبیب عوس امد عب احاب دروسد ملم سعلی را آدرادہ
ارورمسہل سرکہ مع حب لاحورد دوارد دست سد لعد العوح محر گاورا ح مسو علف سعح رزشکی ما کا مند ایضا حرارے وسہل
سرا ملاے بالمونیا سد اول سر معرکم سا مسح سیرں ساسر ارا آرشرب سلوو دوا امسول اسہ اسعد مرسہ معد مصعد
اسلس ومو دماحرہ سرلہ وسعد ار سے ساسرہ ونا رسہ گل سرب گل ملو واصول سرکہ مسس اسہ سعاب مح دا کاسی سا رس گل اسہ
سرکہ سسش اسہ وساسدہ گلسدا اصائی ووارد داحل عودہ سوسہ ا رور مسہل اس احرا ارود دمعسب لرزرہ پرسساد ساں اصل امری
ہرکہ مح اسہ گاورساں ادریکوہ اسطوحودوس ہسدا سرکہ حار اسہ مرسہ ملہ مسب العلف سرکہ مسماسہ اسرہ وح عدو مسعارکی
ہم بولہ علوس حار سسر شس لولہ رکس سرحب سرکہ حار بولہ روعن ادام مسما سہ گل مسعب سدہ لعد مسہل سرد دادہ دگلہ
دوم سرہ سعد مسس اسہ رکسل کیف سہ وقب سب حب ااارح مدسہ اوردہ وہ مسب شہ وحای سدکہ بول مرد حوان یو ودادہ
مسہل دوا مح حرات مرساسد وبعمل آدہ مسعب لودہ ما لعد مسہل سرد آلو بحارا العرس ساسر دست المدہ صاف کرد سدہ
معرکم بیدا ہم سد دل اسہول ہاسدہ سے دادہ لعد سعد و حسد سعت ادامم فرمود در حصد اول نوشے منقل ازدو نوشتہ اسد
سنعہ اد ورسا رہ ہم سدہ مسہل سے مسح لکل بسب دو رحال مصح سورس ہم مرسد لیدا اسد اول مہر رداسب داا الادو مادہ عب آن
احتراق گرد دوحوں ادہ عروق سے حسد احراج سے اد مسہل ہرحید کہ بوی بود الکا مسب کرد لیدا ترسے دست ادہ سروی مسدا آلی کردہ
علاوہ برآں الحسب کہ احرس ون ارحسد اح دمہر دعدہ ہم مسا دہ وداں گردد لعاعہ ہں حسدکرد داد کہ حوسب سد دع

مشتمل کم حالی ہم مستعدہ او مقعد دیدہ گرمی جسد بدہ سرد فرمود بد سا یحہ موجب مرات و سو من ما سرپات وسعوطات روغن کدو داخل
سدہا ر بر در مسہل سوم اروبہ حار مثل زرد رسمسل وسمارگی روعن کدو بعدہ مسیح عاست گل سرخ گل ملو و سا سرو آلر سا اکا وریاں
اسطو و وس کسمر حنک موسا مدہ گامہ بمعر ملوس برکمس روعن گاو و اصل کرد مسہول دادہ ان سریات مولد داد رجان سد ایضاً
مالیخولیا کمون کسدہ سر ہیدا بعات آسمول مرب ملو و دادہ سد فرمود بصد کسدوبا الحبس برصل سح کردہ حوادہ سدار مسعاب وسملا
سرورع کردہ عناب آلو سحارا مرکب سح دا گاو زبان گل ملو مرکب سا اسہ اسطو حودوس سہ ماسہ کسمر حشک حار ماسہ سا ہرہ سمس ماسہ
جو سا یدہ گلقند آفتابی دو تولہ داصل کردہ داد ہ دو امی مادیہ سور معول کردہ و بعدہ مسہل زرد سا رک اسہ سود حلیلہ مرسہ کک عدد سر
سوردبالاس سر یحم کاسنی سسں اسہ بہات دو تولہ المگوسس اسہ ماسدہ لیے لعوب حد موسد بار دو ا المساب دو سرہ بحم
سرہ وگلاب سرب الارسیری اسمول اسدہ موسد بعدہ الحکس دادہ ایضاً کہول سا مام مال ربد بد معالجات نگی کو
حسبرہا و آثار اسمول ماسہ بعد مسہل وسعہ عام والطریعلاب وسعوطات سراسے برطب اوبدطرلں معالجہ نکے دوسود اسب
احرا العل صعر سحور دالاس سر رساب دو تولہ واصل کردہ انگر سح اسہ اسہد موسد بعد مسہل وسعہ عام دل درد بار الحس کہ
ما پاک وسورس بدن داست سعوطہ حوردہ حیدا آن ملوس حار سفر سس تولہ گلقند جار تولہ دربا الحس واصل سودہ مسان کرد روعن ادام
داصل سودہ موسد بعد سعاب وسملاب المولیا صعان واسب حمر صندل حوردہ مالاس سر سا حیل کرد النگو اسعدہ و موسدہ
کی سودہ سہ ماسہ اطرحل کسمری کک تولہ سرسہ کحوبد بعداں سرہ حم کاسنی سسا ماسہ حاب اسمول ماسہ عرق سا ہر او آ آ گلاب حار
سربت ملو و دو تولہ داصل کرد موسد ار دو رحل سرا فرع وکرب اوردہ سماں ماسد سکنبہ کرسہ حون مرحو ررد سکم و دس بردو
حاى سد لعاب اسپغول اسہ سرہ معرکم برلوسس اسہ گلاب حار تولہ سات دو تولہ داد اہ کسمات سر رامع سد و
ایضاً گشت المولیاسح ملاب ساہ وحمرول دست بعد صند وسملاب سر ساب گلاب اسمول اسعدہ سدادہ آحر الامر وس
سا رآمد حاں سد ایضاً۔ مراں رالمولیا سرکسہ ما گاں گل سرح سرکہ حار ماسہ عرق او ان وعرق سا سہ سرکہ
سح تولہ جو سا مدہ سرب سبسہ دو تولہ حاکسی جہار ماسہ دو دم دو سرہ حار سسس اسہ برگل سسہ حار ماسہ ادرودہ سد بعد حوساسد
عوارص ار سعدہ دار الحس سحوں اموی سوا مطب سرد سعوطات وسمر حاب دادہ ایضاً حوالے مرانی سعر دی سعدہ گوار دہ اسب
کی اسہمار سعف ملب وحسکی دس وسستی بدن سراسے دارع واحرہ حارہ الہ مرانی ملب ان دادہ سد جہدا سہ ماسہ مسان امر دا
حلمی گل سعسہ گل ملو و برکہ سس اسہ سب دراگرم حسا ہد صبح عام اللہ صاف کرد سرہ معرکم برو رسس اسہ سر سہ سلہ دو تولہ
ایضاً سسں سحوحہ و اسلے صعر اوی مزاج گم سب دردل سحاسے یک الف ار لا دمں برسبک و سعہ ورل اسدہ گرد دس
سراری مود طبیخ اصل السوس گاو زبان او ان سرکہ حار ماسہ سو مسے دہ دانہ سسں الطیب دو ماسہ عنب الثعلب بار ماسہ سا بدہ
گلقند آفتابی دو تولہ لوسا دو رعب رور سحاب امت ایضاً مرانی سعالی صعراوی سحف معف عم نصب ساد عایہ وسآں اکرہ برتا
حوردہ سحہ ددر سلم وسعرادی سد عرق ادان سح تولہ گلاب حار تولہ دادہ سے سد نسکن طعام برادہ مراماں راسے آسانی سے سود حصلے
مہر کمیں سرب دسا گلقند ار طبیخ سساکی دعیرہ دا اسہال حامدہ حال برسودر دسکم ومعس لگ کہک وسے زیادہ سد سسہ سہ درم بد دلا ترسا
حکر گرد سرم حمد کردہ سد و سرب انار دو تولہ سکنجبین دو تولہ در عرق عنب الثعلب سح تولہ گلاب حار ا عرق گاو زبان سہ تولہ دادہ سد
حال دسسور اراسا بود مدہ سر سہ تولہ سیرہ دادہ سل سہ سعوطات سکنجبین سرب انار بن ادہ ساحون ملک سد و حال دسدود بارشل
در اوائل آب بود سہ حوردہ بالاس ابوحار دادہ ادا ربیک سہ ماسہ در سعوطات الدہ سرسب دری دو تولہ وسار دسکی دعیرہ کرسد مدہ

[illegible] نسخه [illegible] اکثر آنها موافق است گلقند آفتابی داخل کرده داده شود [illegible] مسهل
[illegible] اعطا [illegible] [illegible] روغن بادام [illegible] [illegible]
[illegible] مسهل [illegible] [illegible]
[illegible] مسهل [illegible] مسهل سوم [illegible] مسهل داده [illegible]
[illegible] مسهل [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] داده [illegible]
[illegible] [illegible] کابلی هر یک [illegible]
[illegible] [illegible] گل سرخ [illegible]
[illegible] [illegible] روغن بادام [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible] مسهل [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] گل سرخ [illegible] [illegible]
[illegible] گلقند آفتابی [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] مسهل [illegible] [illegible]
[illegible] مسهل [illegible] [illegible] ایضاً [illegible]
[illegible] مالیخولیا [illegible] [illegible]
[illegible] گل سرخ [illegible] [illegible]
[illegible] گلقند آفتابی [illegible] [illegible] مسهل [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] روغن بادام [illegible] مسهل [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] مسهل [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] مسهل [illegible] [illegible]
[illegible] مسهل [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] دماغ [illegible]

مشغول کم خوابی هم شده بود تب عارض شد گرمی معده سر دور بود لهذا حسب موجب مرات و سر مار سرد مات و سعوطات روغن کدو و گل
سداب در مسهل سوم ادویه جات مثل ربدور محلل و سماروگی موجب کرده بعد منضج عناب گل سرخ گل نیلوفر شاهتره آلوبخارا انگور
اسطوخودوس کشمش خشک خرما معده که معده معتدل شد بر نخست رغن گاو داخل کرده مسهل دادند از مرارت معمول داده بحال شد ایضاً
الجوع کسی که سر و سینه بار عناب اصول شربت نیلوفر داده شده بود بعد کمده ما الجبن بر فصل ربیع کرد حوادث از مستعات و سهلا
سر و ربع کرده عناب آلوبخارا کم ربع داده گاوزبان گل نیلوفر بر یک چهار ماشه اسطوخودوس سه ماشه کشمش خشک چهار ماشه شاهتره شش ماشه
مویز منقی گلقند آفتابی دو تولہ اصل کرده داده بود ماء الجبن مسهل کرده بعد مسهل ررما دیگ ماشه سود ده هلیله مربی یک عدد
خورده ماء الاصول بر تخم کاسنی شش ماشه عناب دو تولہ انگور شش ماشه سیده برای صوب عنده موسوم بارد و اسهال از جهت تخم
سرد و گلاب شربت ازر اصول ماسده موسوم بعده ماء الجبن ادو ایضاً کهول سا حام بدان ردت مد معالجات تحکی کرد
سر بیا آثار اصول به ماشه بعد مسهل و معده عام و اطریفلات و معجون محتاج برای بر طب داده در طریق معالجه بکار آید سود است
احراط لعل معده خورده ماء الاصل بر بدرد و تولہ داخل کرده انگور شش ماشه موسوم بعد مسهل و معده عام بدن دررا ماء الجبن که
تا پاک و سورش بدن و است سوداگر خورده بعد آن طلوس چهار ماشه تولہ گلقند چهار تولہ دراء الجبن داخل نموده صاف کرده روغن بادام
داخل نموده موسوم بعد منضجات و مسهلات الجوع خاص و است خمیره صندل خورد ماء الاصل سر ریا داخل کرده انگور شش ماشه موسوم به
کی سوده سه ماشه اطریفل کشمشی یک تولہ سر سه تخم بعد آن سرد تخم کاسنی شش ماشه حیات اصول به ماشه عرق شاهتره ادا گلاب چهار تولہ
شربت نیلوفر در و ده داخل کرده موسوم از در فصل سرد و ربع و کرب امرو و سحاق ماسد گفت که سست حوں بر حوردو سکم و دمت برده
جاری شد لعاب اسپغول به ماشه سرد و معده تخم ریوند شش ماشه گلاب چهار تولہ ماب دو تولہ داده که بر کباب سرد تابع شد شده
ایضاً سکسکه الجوع ملاحت مثا و عیرلی و است بعد فصد و مسهلات شربت گلاب اسپغول ماسده سدا در آخر الامر جوش
بسیار بر آمده خاص شد ایضاً مزاج و الجوع کسی کند بار کار و ان گل سرخ هر یک چهار ماشه عرق ادبان و عرق ساهره هر یک
پنج تولہ جوشانیده شربت سفید دو تولہ خاکسی چهار ماشه دو بهم در سرد جدار سنبس ماشه گل سفید چهار ماشه افزوده سد بعد به خاسد
عوارض از معده و ماء الجبن نحوی قوی سو مطب تمره معومات و معجونات دا ۔ ایضاً ۔ جوانی مزاج صفرا معده گرم او درد است
کی اسهال و صعف طلب خشکی دمن و سستی بدن برای دماغ و اسحره حاره ماله مزاج طلب از داده سه هیدا مره ماسه سستان امرد
حلی گل سفید گل نیلوفر بر یک شش ماشه ست در آب گرم خیسانیده صبح خام مالیده صاف کرد سرد معده تخم بر اوریشم ماشه شربت نیلوفر دو تولہ
ایضاً بس تحوجه را مثلے صفراوی مزاج کم وست درد دل بجانب یک ماسه ار الا ۔ می به سنگ و صعود رمل دسته دیگر در عص
مزاجی موطبع اصل السوس گاوزبان بادیان بر یک چهار ماشه موبر مسے ده دانه سپستان الطب دو ماسه عنب الثعلب چهار ماسه سا به
گلقند آفتابی دو تولہ موسیده در صبح بر شربت اب ایضاً مزاج عمال صفراوی تب صعف عمر سست سال حایه و سال اکثر برتا
خورده نحه دردِ شکم و صفراوی شد عرق ادبان پنج تولہ گلاب چهار تولہ داده شد تسکین طعام برادیده مزاجان راست آسانی شده سود شیشه
مهر تمیس شربت و مارگلقند بار طبع تساوی و عیرو دادا اسهال ماده حال دستور درد شکم و حدس لکه کهک و مے زیاده شد مسهل بر رحم مدها ریم
جگر کرده تحوی قصد کرده شد و شربت انار دو تولہ تکمیس دو تولہ در عرق عنب الثعلب پنج تولہ گلاب جهار تولہ عرق گاوزبان پنج تولہ داده شد
حال دستور بار است بوده بهتر سه تولہ سپیده داده سل سه ماسه مرابات سکنجبین شربت انار مزاج ادو مساحون شد سیدو حال بد سرد و تار حل
در بالا آمده بوده خورده ماء الاصل الوبخارا داده در یک سه ماسه درعو حاب ماسد سرت دری دو تولہ و سما و خشکی دیگره کر سد عده ه

[illegible] سد مسہل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ایضاً [illegible]

[illegible]

ایضاً [illegible]

[illegible]

[illegible] **ایضاً** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **ایضاً** [illegible]

[illegible]

تهیه ماسه درات گرم مالیده باشد سوده شیر خام خشک ماسه شربت بنفشه دو توله داخل کرده هفته نوشند وخمیرهٔ گاوزبان وخمیرهٔ
خشخاش شربت سه ماسه همراه شربت گاؤ زبان شام داده آخر الامر حب سورنجان اول مسهل ساده داده کرده بعد فصد گرده همراه شربت گاوزبان
شربت بزوری ومیں ازین که دردمر گرد و دفع حصف وضعف لب لاحق بود شربه تم خشخاش شیره حریره شیرهٔ بادام شربت خشخاش ماسه شیر
گاوزبان دو توله شربت بزوری یک دو ماه گاه نیکهٔ ساده وگاهے تخت شربت ورانیان لیموی شد وتا سیگ گاؤزبان
شربت یک توله شربت خشخاش ماه نه وعنصه حلمی شاهی شربت یک توله باشد او شربت شاهتره **ایضاً** برای ما لیخولیا که بعد ورسه
دماغ وخفقان واحساس بخارات گرم وورد داغ وضعف ساغل در گاه عرق امدن آمد مرے کہ عرق ساعد شده بود شربت
انار شیرین دو توله ما طرار اطریفل کشنیزی یک توله شیر خام خشک ماسه شربت ملو دو توله ادویه سداد که راحت گشا ما اطریفل کشنیزی یک توله
شیرهٔ تخم کاسنی خشک ماسه لعاب اسپغول ماسه عرق بادیان سوده توله صاف کرده دوتم رو شیر خام خشک بجائے کاسنی آسک که تخم داشت
نوشیده بعد صحت ادام ما رامین ما خود **ایضاً** برای صلح حریف نفس وبخارات وخفقان کشنیز خشک یک ماسه سوده ما طریفل
کشنیزی یک توله شربت سیر سه دا طلاب شربت انار شیرین در روز بجائے سداب شیرهٔ تخم خرفه سر ده سه گشت از این شربت عنبر
ار وعطر مسهود مار این نسخه مقوی دل ودماغ ومعده وجگر دار چینی خشک ماسه گاوزبان گل سرخ ابریشم مقرض شربت چهار ماسه تخم کاسنی
خوشامد صاف کرده خمیره صندل توله حل کرده مالنگو چهار ماسه سوده داده سه روز بجائے گل سرخ گل ملو چهار ماسه ما ر ستو سا
شربت انار ترش سه ماسه ر ما د مسگے یک یک ماسه سوده ما طریفل صغیر یک توله شربت خورد ما دویم روز خمیره صندل یک توله شربت سته خورد ما الا[illegible]
عرق صندل عرق شاهتره هر یک بیخ توله نوشیده دویم روز عوض مسگے در روغن عنبری سوده ما طریفل کشنیزی همراه عرق کوه داده بار [illegible]
خفقان وشورش دل نداسد از مده سال داده بار فصل اعتدال حریف مسهل ارجاع بجائے گل بنفشه ماسه گل سرخ گاوزبان
شربت چهار ماسه مسکون دو ماشه شیره تخم کاسنی سه مویز منقی ده دانه اسطوخودوس چهار ماسه گل ملو چهار ماسه سنا مکی گلقند
آملهٔ دو توله بعد تبرید تا روز یکه اخراجات مسهل طاوس خیار شنبر شش توله بر مغز خیار توله روغن بادام سه ماسه افزود **ایضاً**
برای سودا می طلائی که از معده گوا خبرے برجاسه عمارد زبالاسے شیر گوش وچشم مے آید برسر دو جالب عمار مسهل برامت معده [illegible]
مازراد **ایضاً** برای بخارات از ... برجاسه بوداره وار کشته گشنیز صوص صندل اسے تا م داشت جوه ازمان حلال بمعمولی سوده داد
ایضاً حوالے برای ریاح حفقانی بخارات که شراب خورده بود همواره ساله فصد مسهل بادالخس داده بعد ما زالخس
بوحس لوده هم وغم وسوء فکر است صلح حسب بود لا جور دگل سرخ آمله مقشر گل گاؤزبان طباشیر کهربا شمعی مروارید کشنیز خشک هر یک شه
سوده میوه همراه شیر مساوی نوده ماسه خورده بالائیں عرق گاوزبان گلاب عرق کاسنی هر یک چهار توله شربت انار شیرین دو توله
داده سد آرام شد ماده وگاه عمرا شرگاه وگاهے همراه سیر برگاه ما شربت ساسه کر در مالیخولیا خفقان نوشته است **ایضاً** برای
درد سر وخشکی طبع ورود ریاح وبخارات برای سیر رسک طباشیر کشنیز خشک شیر هر یک یک سه سوده آمله مربے یک عدد شیر
تورق نقره صحیفه ما دل ماسا بالائیں عرق گاؤ زبان عرق صندل عرق کیوڑه گلاب هر یک سه توله شربت گاوزبان دو توله دویم روز شربت
زرشک صف ماسه افزوده شد **ایضاً** حسے را بعداز وسعدن ورم خفیه خفقان و باج سکم وعصبان لاحق شده نقص ضعیف بود
وسوداء مالیخولیا ے برای ما ... سرخ مسس ماسه تورق نقره صحیده بخوردند بالائیں عرق گاوزبان عرق بادیان عرق [illegible]
عرق کیوڑه هر یک سه توله شربت انار دو توله مالنگو بهامسه ماسه ساسده دیهند مسهل وفصد رحمل کرده خواهد شد حالا سعوف مرواریـ[د]
معمولی برائے خفقان دسعوف یک ماسه برائے معده وعرق گڑ صل وآلو بخارا وشربت لیموں برائے صفرا الحل آورند **ایضاً** برائے

[illegible]

ماء شربت انار شیرین دو تولہ بعد و پلاؤ خوردہ صبح قے کردہ در رساندن صلابت و تمدد شکم نفخہ ظاہر گردد و کثرت یعنی طعام خوردن
داخل شد و در بود دیار باد او مسودا مرض ورم و یبس مراق ہست بادیان بادرنجبویہ عنب الثعلب خوساندہ گلقند آفتابی دوم روز بر آنے
تسکین گل گاؤزبان داد میل مسطگی سرکہ نمک سودہ آملہ مربے یک عدد سر سہ نان برو لعرہ چیدہ تخم بادیان عرق سونف
ایضاً یبس شکم و ضعف دل نفخ بکار رحاصل عسی وار و شکست واکثر ہسہ حکم مے شد وار شربت آب گرانی بر معدہ و یرقان رد الحلق
ارزاج و کمی ہضم و ثقل کر نمک گلقند آفتابی یک نیم تولہ سکنجبین یک تولہ عرق کوہ عرق بادیان ہر یک پنج تولہ شربت انار شیرین چہار تولہ **ایضاً** مراق
صل سیف از خوردن افسردہ والد رس ربیس و درد پہلو بود برائے تحو ہضم یبس شکم در لو مراق اس نوع گاؤزبان چہار ماشہ گل گاؤزبان
سہ ماشہ ماں ہر یک چہار ماشہ در عرقیات سہ ماشہ خوساندہ گلقند آفتابی دو تولہ شربت بزوری دو تولہ داخل کردہ دادند دوم روز برائے گرمی
مراق و تشنج نیم کاسنی تخم خیارین ہر یک شش ماشہ کوفتہ افزودند **ایضاً** مراق صاحب نزلہ و صلابت معدہ و گرد شکم درد سر و یبس دورد معدہ مس بر
اجابت و درد کمر متصل بعد اجابت و سحالہ کلوہ عصر ثلج و خشکی می کرد او در شب برآید و ضعف اعصاب از جمع ہم بود گشد چاشنی مسطگی ہر ماشہ
گلاب عرق بادیان عرق کوہ ہر یک چہار تولہ گلقند آفتابی یک نیم تولہ شربت بزوری یک نیم تولہ و مسطگی دو ماشہ سودہ با روغن ست بالنگو
از جوارش مسطگی قسم گرمی زیادہ شد سد تخم گاؤزبان ہفت ماشہ تخم عنب الثعلب چہار ماشہ تخم خرفہ تخم خیارین ہر یک شش ماشہ
عرقیات شربت بزوری دو تولہ نیم شربتی و غیرہ برائے خوش دہن از سیارات مراق لعاب اسپغول سہ ماشہ آب کشمش ہر یک چہار دہ چہار تولہ
کات سفید سودہ با سفید معمہ تا سہ روز دوم روز اسپغول دو ماشہ گلقند آفتابی دو تولہ رسوت تخم کسارد آرد و رواج اصل او ورد شد
ایضاً مراق یا حرارت کہ بود سد رساند لعاب کاسنی سردہ تولہ تخم خیارین شش ماشہ گلقند دو تولہ کاشنی شش ماشہ دوم روز تخم پیدا ماشہ
شش ماشہ سوم روز روغن رشک چہار ماشہ سود افزودہ شد و بعد آخر روز آملہ مربے یک عدد نان برو لعرہ چیدہ تخم ہندوانہ شش ماشہ
گلاب دو تولہ عرق گاؤزبان پنج تولہ گلقند سبوسی دو تولہ دوم روز تخم صندل شش ماشہ خوردہ عنب الثعلب گل خطمی گل سرخ
بادیان ہر یک چہار ماشہ عرق کوہ دہ تولہ گلاب چہار تولہ خوساندہ گلقند آفتابی دو تولہ **ایضاً** کم سالہ حرارت شکم مراق درد گل گاؤزبان
آملہ ہر یک دو ماشہ گل سرخ سہ ماشہ سودہ شربت عناب دو تولہ شیرہ تا اول ماشہ عرق عنب الثعلب مویز منقی کشمش مرحصہ کاسنی ہر
بادرنجبویہ موقوف داشتند الا کاسنی بادرنجبویہ علاج مراق است **ایضاً** مراق از طرف معدہ و یبس شکم فصور ہضم و صلابت درد دوم مراق
بسیار بار و داست متاوحش حلمت بود درمی بادیان اسطوخودوس گاؤزبان افسنتین ہر یک چہار ماشہ عرق بادیان نیم باو گلاب چہار تولہ
خوساندہ صاف کردہ گلقند سرخ دو تولہ دوم روز بجائے اسطوخودوس دادہ مثل سہ ماشہ و بجائے افسنتین اجرا سہ ماشہ دادند و صماد شیر
زرد چہار ماشہ پوست خشخاش دار و مونگ آرد با جل دو دو ماشہ آب کشمش بار و در جاحت فرمودند **ایضاً** جوان نحیف و سوداوی مزاج
مراق اول علاج مسکنات و مبردات و مرطبات سودہ سد در آخر گاؤزبان چہار ماشہ مویز منقی دہ دانہ گل خطمی سہ ماشہ خوساندہ گلقند سرخ
دو تولہ بوری گلگوں دو ماشہ دوم روز گل سرخ چہار ماشہ سوم روز بسیار کی ر ماشہ افزودہ شد شیرہ زبد سد دو دو سد دست جامہ سد حال
مزاری سر و معدہ بدستور و شکوات سہ باو بعدہ گل سرخ ہر یک شش ماشہ اضر رود شد ہم کاسنی کوفتہ شش سہ لعرق حاشر
دو ادویہ تولہ خوساندہ گلقند آفتابی سہ تولہ چہارم روز بسیارکی سہ ماشہ بر سیاوشان چہار ماشہ اصل السوس شش ماشہ افزودند چہار بار اجابت شد
ضعف و طعام بر معدہ گران شد بادیان مسطگی سودہ نمک سہ نگلقند آفتابی دو تولہ عرق بادیان پنج تولہ گلاب دو تولہ نوش کردند بعدہ مسطگی پنج
بیخ کاسنی خشک ہر یک دو ماشہ گل سرخ چہار ماشہ در گلاب خوساندہ گلقند آفتابی گفت یبس شکم کم است سود عود عربی سودہ افزودہ شد
لعوق بود بعد طعام سالعہ **ایضاً** مسطگی دو ماشہ عود بلسان الطیب نمک سنگ کوفتہ گلقند آفتابی تولہ شیرہ تا اول ماشہ الاس عرق بادیان

علاج بعضی امراض مزمنه مثل صرع و سکته که بنظر می رسد که بر اطباء قدیم پوشیده بوده باشد گرچه علاج آن نیز در کتب ایشان موجود است

فصل سیزدهم در کابوس

کابوس را بانانی و خانوم نیز گویند و آن مرضی است که آدمی در خواب چنان خیال کند که چیزی ثقیل بصورت آدمی یا شکل دیگر بر آن افتاده و او را بفشارد و نفس او تنگ شود و طاقت حرکت و آواز دادن ندارد و پس از فراغ بخارات اطلاع حاصل شود و آن نتیجه بخارات غلیظه است که از معده یا دماغ متصاعد شده مانع حرکت و آواز گردد و بخارات چون باسفل تر آید دفعتاً بیدار شود و آن علامت ورود نوبت صرع یا سکته یا مالیخولیا و دیگر امراض باشد و کابوس که بسبب امتلاء دماغ باشد علامت آن ثقل حواس و کثرت نوم و اگر بسبب سوء هضم و کثرت اکل و امتلاء معده باشد علامت آن ثقل معده و ریاح و جشاء ترش و بدمزگی دهن و نفخ بطن دلالت کند و اگر سبب آن ماده سودا باشد علامتش ...

علاج: آن اگر سبب آن امتلای دم باشد فصد باسلیق و حجامت ساق و تنقیه بمسهلات و ملینات و اگر سبب سوء هضم باشد قی بسکنجبین و آب گرم و مسهل و حبوب بلغمی تنقیه نماید و غذا سبک خورد و از شام بپرهیزد و پیش از خواب و بعد از آن رعایت نماید ...

مفردات

در کابوس بعد تنقیه خوردن ... نافع است و دیگر ... تنها و با سکنجبین عسلی ... کابوس و دیگر برای کابوس ... و دیگر برای کابوس ... ماء العسل ... نافع

مرکبات

دوائے که جهت کابوس نافع است ... سیاه دو درم ... بقدر ... حکم ...
... **دوائے** که برای کابوس نافع است در فصل صرع ... گذشت

ضماد در کابوس که از سردی ... که عصو ... سرکه ...

طلا ... در کابوس ... در صداع ... سرسام بلغمی ... فالج ... مفصل ...

وعرق هلیله ... حکیم ... که برای کابوس ... امراض سردی ... در فصل مالیخولیا

کماد در کابوس مجرب است ... لاهوری ... روغن

... **معجون هلیله مسهل** از ... حکیم علوی خان صاحب مرحوم نافع از برای کابوس ...
... مرکب ... مثقال ...
... مثقال ... مثقال ...
... مثقال ... در آن
... مثقال ...

و یک مثقال و برگ دو ثلث مثقال اصل بادیان سه گرد داروی ؛

سعوط کردن کابوس نفع دهد و ترتیبش آنکه مقل اصل السوس برگ سه درم سنبل الطیب برگ یک درم کوفته صورت دوده رسیل چهار درم گلقند شکری یک درم و هم ادویه کوفته بروغن بادام آنگاه حب کنند و در سه شیر خالص گرم کرده بر روی سعوط چهار بخورند. **مثقی** که در کابوس نفع بخش است از مسهل آن می‌کردن معده بیش از سه دم بر بسه حو ساییده صاف کنند و عسل و نمک آمیخته حو سه روز بنوشند و گرد آن که سه بوده جو را اسی و یک سنگ معده ؛

حکایات

شخصی را کابوس دموی مثل مراقی که اکثر حوصلش بود پس سه دعده مسهلات عناب گل سرخ اصل السوس گل سرخ ساییده سرمه و رستگی کلوی کاد ماء الشعیر ابن ربیع کاسنی ساکن جوشانیده معرطوس چهار سیر گلقند آفتابی روغن بادام بعد مسهل عناب چهار دانه عرق ساده جوشانیده صاف نمود سرخ که چهار درم سکنجبین ساده سرب معه و روز حاکسی بیمار است داخل کرده داده اند مگر حالش کاسی ؛
ایضاً کابوس طفلی منعی رگ دست دهنده بود و کلو حد مستاد اول اطریفل کبیر سوارات مطلقاً داده بود ودوم اسطوخودوس سود روز سوم ایام صلیب سود از سعات مسهل داده حال سده بودند که من از روی بخار سال بهمین فرمسهل داده بود ام الحال است که سعده است حد من بادام ود که کابوس است در طعام شام داد **ایضاً** حد اسهال از مصاحب مصروعی که کابوس شده بود حد مدبیر که اسطوخودوس طبیخ که ساییده در سه که تا سه روز بده الاس عرق اسطوخودوس جب اولی سرب او شکوه دولو کو شامند که اصل رور سوار و غذا کباب و شوربا نان موری داده صبح اعده و نخاله آسعون ادرکشوه ؛

فصل چهاردهم در صرع

و این مرضی است که آدمی بیهوش شود و دست و پای کج گردد و اضطراب کند و تشنج شده عرایض سبب که از خلطی یا بخاری غلیظ در بطون دماغ و مجاری اعصاب حادث گردد پس اگر ماده وی در دماغ متولد شود صرع دماغی خوانند و اگر در معده بود صرع معدی گویند و اگر در دست یا پای بود صرع اطرافی نامند و ماده محدث صرع در اکثر بلغم باشد و گاهی سودا و حیثیت صفرا نیز بود و خون صرف اما نادر باشد که صرع آرد علامات خون سوداوی و بلغمی که باید سودا و بلغم در اکثر محدث این علت بود بهر حال درین مرض عمده علامات احوال بیماری حیثیت نفس بیمار در ربح و صوت دماغ و تسنج جوارح و بسبب از اضطراب متابعت و مصروع را لازم است احتیاط از لحوم و اغذیه غلیظ گرم مثل گوشت بادنجان و عدس و از حلویات و دیرپز و لبنیات و بقول مثل لاسیما از مثل بلغم و سرب و کرفس و جز او اگر بلغم مثل سمک عمره دار و خربوزه و همچون گندنا و سیر و پیاز و حرول و امثال و سواری ... و از جوع و عطش شدید و عسل آب سرد و امتلاء و تخمه و از بسیاری گرما و سرمای دماغ گرم و اوقات هوای در جواب بر شکم سیری و بلاد در آب روان و نشستن بر بام و در جای مملو و است دوا شدن در جای صاف براق و مرده و لاسیما گرسنه اجتناب فرمود و بر حال طبع اسهل درین باب و آمغ داروی دریای ابیض مانند دوا و اوج و مخالط سرد مثل سبوس با مکنس و بر سیاه پا و پیزال و سی معتدل وداوست چند بر سر و فرود مطلب طبع مند و هنگام نوبت گره در دار ریشه بار بسته ساده علوسیاه و لقمه جات لعل آرند و هرگاه مصروع را السواد و پسته مسعوط بر سوداند که مصروع را زود انگیزد و غش برسانند پس گرم برابر کنند و یال انگیز سبب ... الصرع و لد خمسه و عشرون سنه و خصوصاً است دماغی اکثر بس بر آید ؛

صرع دماغی ولی مدرس از راه سبب علامتش تقدم اوجاع محکمه در سر سبب و دوام ثقل در سر و دوران و کدورت حواس و لزوم مد

[illegible] و اگر صرع [illegible] نقصان [illegible]

[illegible] سعدی [illegible] و اگر [illegible] صبح [illegible] حواس [illegible]

[illegible] اسباب [illegible] گواهی [illegible]

[illegible] اگر [illegible] صفراوی باشد [illegible] رنگ [illegible]

[illegible] گرمی و التهاب و احتلاط [illegible] علاج [illegible]

[illegible] گرم [illegible]

[illegible]

[illegible] اسکنجبین [illegible]

[illegible] و اگر [illegible]

[illegible]

[illegible] مسهل سوداوی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صرع صفراوی علاج [illegible] صفراوی باشد [illegible]

[illegible] **بشارت** [illegible] صرع [illegible]

[illegible] **صرع معدی** علامتش [illegible] اصلاح معده [illegible]

[illegible] صرع [illegible]

[illegible] معدی [illegible] علاج [illegible]

[illegible] مسهل گرم [illegible] استعمال [illegible]

[illegible] صرع [illegible]

[illegible] استعمال [illegible]

[illegible] صرع [illegible]

[illegible]

[illegible] سوداوی باشد مسهل سوداوی [illegible]

[illegible]

[illegible] و اگر [illegible] صفراوی [illegible]

[illegible]

صرع اطفالی [illegible] احساس [illegible] دماغ و [illegible] چشم [illegible]
[illegible] انگشتان [illegible] احساس [illegible]
[illegible] گرم [illegible]
[illegible] گرم [illegible]
[illegible] مسہل گرم [illegible]
[illegible] گرم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
فائدہ - صرع [illegible]
[illegible] صرع [illegible] احساس [illegible]
[illegible] احساس [illegible] علاج [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **فائدہ دیگر** [illegible]
[illegible] ام الصبیان [illegible]
[illegible] علاج [illegible] حالت [illegible]
[illegible]
[illegible] علاج [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مسہل گرم [illegible]
[illegible]
[illegible] صرع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مفردات

[illegible]

مرکبات

اطریفل اسطوخودوسی ایک حکیم حسن الملک صاحب اطال اللہ عمرہ کے نسخہ وسوداوی امراض دماغ کو دافع ہے اور برائے صرع سوداوی
دلیمی وا سے لعبہ پوست ہلیلہ زرد پوست ہلیلہ کابلی ہلیلہ سیاہ پوست بلیلہ آملہ منقے سمارکی یہ سب مذکور نسخہ مسمی اسطوخودوس معرب
ہر یک پنج مثقال عاقرقرحا سعد سنگی رومی مادہ مازریون حوا ... معسول ہر یک دو مثقال ... سرخ ... ہر یک ... مثقال اول
کوفتہ بیختہ کرکے بادام شیریں تین مثقال چرب کر کے بعدہ روغن گلاب میں ملا کر اسطوخودوس مالا ... ورق اور عسل بقوام آوردہ ادویہ را
آں بسرشتہ بعد از چہل روز استعمال نمایند شربت از آں چہار درم و برائے اسہال اسی قدر

اطریفل اسطوخودوس دیگر کہ صرع دماغی اسے نفعی وسوداوی ... ور ... لکھا گیا ہے واطریفل صغیر ... ہے بقدر
درمیان ... **تریاق کبیر و مثرودیطوس** از نیم درم تا یک درم خوردن ا برائے صرع بہت نافع ہے ... سعید معمول
ہمیشہ خوردن بیان ... کہ ... **تریاق الذہب** کہ صرع کو نافع ہے و ... لکھا گیا ہے
حب جو برائے صرع بطور یادداشت از بیاض استاد مرحوم ... طری ... ہر یک ایک جزو محمود ... جزو کوفتہ بیختہ آب ... حب بقدر
... یک مثقال و ... ہرڑہ ... **حب** نافع صرع و ... سوداوی ... و ... امراض سوداوی
نافع ہے و ... الاحمر معمول حکیم ... مرحوم ... حنظل ... بولہ مشک عنبر ... افتیمون ... ہر یک ہم وزن ... ہر یک ... ماشہ
آب ... حب بقدر نخود ... **حب صرع** از ... افتیمون اسطوخودوس ... ہندی عاقرقرحا ...
ہر یک ہم وزن ... مثقال ... وچ ... سقمونیا ... ہر یک ... ماشہ ... مثقال کوفتہ بیختہ باب ...
بہا بقدر نخود ... **حب ایارج** کہ در صرع ... افتیمون ... ہم درم شحم حنظل ...
... ہر یک ... صبح ... حب ... کہ صرع ... ہے ... صرع ... خواہد شد
حب اسطوخودوس کہ ... در صرع مستعمل و ... لکھا گیا ہے
حب واوایا مسہل ... دماغ ... حب ... ہر یک ... حب الملوک ... ہم ... معدہ ...
... ہر یک ... **لو عہد دیگر** ... حب الملوک ... بولہ ... اسطوخودوس ... ہر یک ... تحصیل ...
... ہر یک ... دو مثقال ... ترجیح ... آب گرم معمول ... المعالجات
حب حب صرع خصوص سوداوی معمول از بیاض حکیم اکمل خاں لاہور معمول ... سقمونیا ...
ہر یک دو درم عاقرقرحا ... ہلیلہ کابلی ہلیلہ زرد ہلیلہ سیاہ بلیلہ آملہ ... سورنجان ... حنظل ...
حب الاسل ... گل گاؤزباں ... افتیمون ... اسطوخودوس ... ہر یک ... گلاب ... ساختہ
... حب ... اسطوخودوس دو مثقال ...
حب ... صرع ... افتیمون ... ہر یک ... افتیمون ... نافع ...
افتیمون عاقرقرحا شحم حنظل ... ہر یک ... ہلیلہ کابلی ... کماطوس ...
ہر یک ... درم کوفتہ ... حب ... درم
حب اسکندر صرع ... دافع ... اطال اللہ ... امراض ... سقمونیا ...
... ہر یک ... آب ... حب ... گرم
حب نافع صرع ... درم ... جہار درم ... مسمی ... دو ... صبح ...

گردد و صرع اسهوی ... یک مثقال با شکر ... خورده شود

حب جدوار مسمی حب معمول حکیم محمد حسین خان که اکثر ... صرع و فالج و لقوه و سائر امراض ... مجرب
... و افتال ... و ذکر ... اسد ... جدوار ... خالص عود ... اجزا و ساری ... عرق ...
... ساید ... الفلفل ... و ... مساوی ... بمقدار ...
... سایده گرم ... و ... حب ...
اکر ... **حب دیگر** ... مثقال ...
... که ... صرع ... صرع ... صرع ... سعوطی که صرع ... الصادر ...
... واگر ... خالص ... گرد ... خورد ...
... ساید ... **حب** ... صرع الفتال ... فلفل ...
... علاج الغربا. **دواء المسک حلو** که ... دواء المسک ...
... و صرع ... و امراض سوداوی ...
... مروارید ... هر یک ... درم ...
... فلفل ... حب ... هر یک ... مسک ...
... استعمال ... دواء المسک حار حلو ... صرع ...
... و المسک ... صرع ...

دواء المسک مر ... صرع ... کتاب ... مدیح ...
... الفلفل ... مثقال ... کرمی ... مثقال مشک ... مروارید ... درم
... عسل ... **نوع دیگر** که صرع ...
... صرع ... مشک خالص ... هر یک ...
... درم ... سعوطی هر یک ... درم ... خالص ...

دوائے که در صرع ... یک مثقال ... صرع ... مثقال ...
... **دوائے** که در صرع ...
... درم ... یک مثقال ... درم ... درم **الیضاً**
... درم ... هر یک ... درم ... استعمال ...
... **دوائے** که در صرع سوداوی ... کتاب ...
... درم ... **الیضاً** ... درم ... هر یک ... درم
... هر یک ... درم ... **دوائے دیگر**
از حکیم علوی خان صاحب مرحوم از برائے صرع ... عود ... اجزائے ساری
... عسل ... **الیضاً** ...

از اسے صرع و جس اصل رطل جوز بوا اسطوخودوس عود الصلیب بر سیسالیوس از هر یک م درم حب مد سر ببد و از حنظل از هر یک ۵ و قرانا کوفته بیخته سکنجبین عسل و شربت اسطوخودوس از هر یک یک اوقیه بسرشته دو حقنه باید یک حصه را صبح با اصل بیخ مثقال دو گلاب
و عرق انیسون حل کرده بنوشند و حصه دوم را آخر روز با گلاب سه مثقال شربت سعد دو درم تخم و مشک بنوشند
دوالے صرع طفی ازانار بری سبز آنکه برگ ایں ایسار با سیار و فلفل سوده بر آں پاشیده و برگ آنکه بر آں بندند ما ... روز مواز
و در یں مدت اشتها نبود مجرب است **ایضاً** صاحب فارس است که صبح اسهام صرع را هیده و ... است با کرده ... آنکه
و رنگ کو آگوں ارد ... ... لے ... احتکاک ساز دو حمورا آں فلفل گرد گیر ... مر د ... و ... لگاید ... دو وقت صرع در بینی رند
ایضاً صاحب ... ... صرع ... ... صاحب ... ... فیل مرج کیا ... ...
... مساوی کوفته همه یک برگ دستور ... ... لازم ... ...
دوا سستة کرلعوح آں برائے صرع ... ... الخ ... اصل فلفل ... حب
... اسطوخودوس ... ... مجرب ... ...
سعوط بهادری حب صرع مساوی مجرب ... ... یک ... ...
... ... چهار ... آمیخته ... ... **سعوط** ... ... صرع ... ...
آرد دکانی ... ...
... ... **سعوط** نافع صرع ... ...
سعوط برائے صرع مجرب حکیم ... صاحب ... ...
... صرع ... ... چهار ... **سعوط** ... ... تحلیل ... ...
... ... **سعوط** نافع صرع ... ...
... ... **سعوط** ... ... **سعوف** که در صرع ... ...
مساوی ... ... **سعوف** ... ... صرع ... ... حواهد آمد
سکنجبین اقیمونی که صرع را نافع است ... ...
شربت اسطوخودوس ... ... صرع ... اسطوخودوس ... درم ... ...
... ...
... ... برائے صرع نافع ... ... حواهد آمد
شموم۔ که صرع را نافع است ... ... **عرق سعتر مرکب** نافع ام الصبیان ... ... صرع ...
... ...
... ... برائے صرع نافع است در ... ... حواهد آمد
عطوس که صرع ... ... اسطوخودوس ... ... مساوی کوفته ... ... **ایضاً** که صرع
... ... مساوی کوفته ... ... **عطوس** دیگر که ... ... حواهد آمد
عرعره که صرع ... ... حل کرده ... ...

[illegible] ایارج فیقرا [illegible] صرع [illegible]

[illegible] اصل السوس [illegible]

[illegible] **مسحج** [illegible] صرع [illegible] اصل السوس

[illegible]

[illegible] اسطوخودوس [illegible]

[illegible] صرع [illegible]

[illegible] صرع [illegible]

مطبوخ [illegible] اصل السوس [illegible]

[illegible]

سقی [illegible] صرع [illegible]

سقی [illegible] صرع [illegible]

معجون [illegible] اسطوخودوس [illegible]

[illegible]

[illegible]

معجون اسقیلیوس [illegible] صرع [illegible]

[illegible]

معجون زبیب [illegible] صرع [illegible] اسطوخودوس [illegible]

[illegible]

معجون محمد زکریا [illegible] صرع [illegible]

[illegible]

معجون مجرب [illegible] صرع [illegible]

[illegible]

[illegible] **معجون الصرع** [illegible]

[illegible]

معجون ابن ماسویه [illegible] صرع [illegible]

[illegible]

[illegible] **معجونی** [illegible] صرع [illegible]

[illegible] اسطوخودوس [illegible]

[illegible]

سنبل الطیب مصطگی ساخته تُخم فرنجمشک در آن غارِیقون جاده درم عود بلسان سرکه دو نیم درم اند آب دوش ملعب ورق طلا اوراق نقره برای یک دو درم هر روز بآب گرم که به سکنجبین عسلی نوشند ۔

معجون فیقرا جهت صرع سرکی که بسبب صعود بخار عضوی بسوی دماغ بود آورد تعالی سادج مندی چهار درم تخم حنظل مشک درم بلیله کابلی بلیله آمله سرکه ده درم سقمونیا افتیمون اسطوخودوس عود ریوندی مارچوبی گاوزبان لسان الثور بادنجبویه سرکه یک ده درم عسل سه چند اساسیه سرشته درم ۔ **معجون** نافع صرع که با خفقان و خبث مزاج باشد از معمولی پوست بلیله زرد پوست بلیله آمله بلیله سیاه پوست بلیله کابلی کوفته بیخته عسل جرب نمود اسطوخودوس سرکه دو نیم درم عود صلیب دارچینی مصری فارسی فلفل سرکه یک درم عاقرقرحا نیم درم تخم کشوث مصری لاجورد مغسول گاوزبان گل گاوزبان سرکه دو درم و نیم یک چند عسل دو چند

معجون عود صلیب نافع صرع عود صلیب پوست بلیله کابلی مویز منقی هر یک سه درم چهار درم فلفل اسطوخودوس دارچینی فلفل سنبل ملک السلطین مصطگی زرنباد زرنب سرکه دو درم عسل سه چند خوراک یک مثقال تا یک نیم مثقال ۔ **معجون سیر** که صرع بلغمی را نافع و علاج بواسیر و قولنج ریاحی که صرع سوداوی را مفید است در رسالهٔ بواسیر گفته است و معجون طلا که در آن که صرع نافع در رسالهٔ ذکر یافت ۔

لعوق صبر که در صرع معدی بلغمی مفید است میآید در اکثر کتب سنبل الطیب اسطوخودوس هر کدام نیم درم تخم حرمل ادخر فقاح اذخر هر کدام ده درم دارچینی عاقرقرحا فلفل دراز هر کدام هر کدام دو درم سلیخه عود بلسان حب بلسان اسارون فلفل و بیخ ورد گاوزبان کنجد قرنفل ساذج هر کدام یک درم همه را در سرکه حل است جوشانند تا یک رطل و نصف باقی ماند صاف نموده چهار مثقال صبر اضافه نموده تا یکجا شود... **لعوق** که صرع و سکته را نافع بود از علاج الامراض دماغی تخم حنظل چهار ماشه صاف سوسن کبریت اسطوخودوس فلفل عود صلیب که همه در شیر دوشیده دیگر سرکه فلفل عود صلیب ۔ **ایضاً** در این باب صاحب کتاب ما ساخته مسهل از اکثر خوردنی و سرکه نسخه و کندر دارچینی و مشک بکار است در صرع نافع و حب دل سعد و فلفل سعد سوده و مقدار دستور **لعوق** برای صرع از مجربات حکیم اکمل خان بگیرند نصف نیم ماشه یک دو تا نیم فلفل سیاه سیاه رم ساید نیم رطل هر دو **ایضاً** که در صرع بلغمی بعد سه مکرر از فلفل چند سیر ماید ساخته در تریشی و هر دو شیر هر دو ماشه نیم ... بود وجود نافع در حال صرع از ماش استاد مرحوم دوادری... سکنجبین عسلی ساخته **ایضاً** سه بار بسیار صرعی ... نیم آنرا ... نوشانید صاف نموده گوشت در آن حل کرده وجود سازند **وجور دیگر** که صرع ... وجود که برای صرع فائده بخشد ... عود صلیب ... و در بعد یک ماشه عرق باد... سامده ... **وجور دیگر** ام الصبیان و اکثر امراض دماغی چون صداع و سرسام و ماسرا و ما و سبات و سرعت و علل صدر و ام الصبیان... نفس... و اکثر علل معدی ... و امراض حاره ... مجرب استاد مرحوم است ... گرم اگر طفل یک ساله بود ... اگر دو ساله بود ... **وجور** که صرع اطفال ... معمولی ... ساده ... آن ... حل کرده ... **ایضاً** در این باب مجرب ... کاسهٔ ... عرق گاوزبان حل کرده ... ۔

حکایات

شخصی صرع داشت این دوا ساده عود صلیب گل گاوزبان سرکه یک ماشه سرد و مایند درگلمه دو ... آمیخته ... شخص ... معرب ...

سفید در حلق کرده خورند خوب شود و صفت که اسم آسیه باشد در دهان کودک نهند و گلوی مریض را مالند و قی آرد و صفت خوب
سدی شده بد سر و پشت اسرع مسکن سه را باشد در عرق با آب و جه تمام ـ **ایضاً** صرع مهلک کشور حقانی من سرتا قدم
مزاج خاک کماکی حال با مسرور گوار و عمر اضطراب احوال و تک بال شور و دوس به اطریفل بعد سرشته شود بالس کل
ساده ساوی ادان اصل السوس خوشاند گلقند آفتابی داخل کرده خورند بعده مسهل داده **ایضاً** صرع د ن رحم سرد و دهان گرم
خواب و یک آدن با شرح شمس باشد پیش طلا کند مسهل مرکب ما اسم ریشه السوس دو اسم نعوذ بعد دفع به اول دهان
شهد داخل کرده خورند و دیگر خواب کمک لیدی د حوت دهان سودن و آوا حر حر آدن و عروج سبات زبان و سحر ... آن را
من بسته بدیگر حالت شهد باشد داخل شود

فصل پانزدهم در سکته

و ن مرضی ست که یکبارگی دماغ سود و حس و حرکت اعضا باطل گردد و مانند نیست اما د بوده باشد که گمان دل سر محسوس شود و ساده مرد گر
وانمی نماید و فرق میان صاحب سکته و مرده آنست که هر محسوس را معامل سو ارح میی شد اگر یه حرکت ماند معلوم کند که زنده است الا
ز نکس و جسد او عمل بطریاد است که مبدا راس مرد از ا اد شد و آنها اگر مردیکه سکوت بسته سی ناکس حراج معلوم شود و زنده
و الاست تنفس در طرفی که معاینه رض الحرم باشد اما سیاهی ادار در آن طرف ا ترسیه شد و حس نظر نگیرد اگر زنده است و آن
حرکت محسوس خواهد شد انحاد حسن سد ما ست اد نظر ن مارح ما ب سود لو اسطه اسلاه علاج ارشاد طعم ماخون ناسو و آما جمیع یاکس
دماغ ار اسهل سر ی وی سرسام صرع و سعطه اختناق سد کم است سیه سا حده سرج کرایف و سدوت سکته ار طعم اکثر و از جوش
کسر ا رسو ا ا طل بود و سواری سعی و طور کف در و من و وجود حجر و حر ح احد و در حلق اماد اراده می و ار سعطه نظیبا ست
ا حکم علامات رد یه است و ماند که صاحب سکته با معماد و دو ساعت کرده نماید رد مناسب اس کمه لکن اگر در این اشارت مریض که دو سه
اکثر سود و مد من و سے کو سد اال العراط السکته ادا کاب و سلم سر اصحابا و اداکاب صعه لم تسهیل را ـ

سکتهٔ طبعی ـ که علامت آن مرل دن و سامن لون و کثرت ترای **اصطلاح** ـ در حالت سکته دهن او ز ایرچیله که ممکن باشد کشاد
و سر مریع ا ازین سوس ا دو حق گاو حرکت کرد دو ا ارح حر آلوده در حلق اماد ماتحه آ و ما ب سعت و کند س شهد و نمک آمیخته در گلو ریزند
و مد کند در آک ے او ردن جاده تمام قادر مرای تا دن و سرد و لطوس ماد العسل حل کرده در حلق نیکا شد و اگر تراق و حرو حا سر با شد
مادیان اصول یه سیاه خوشانده و صاف نموده لسهد سرن ساخته دهند و سر و ساق ا از دو ی او اعضا جماع محکم بند چه کف
او را ست ما لند و کوسا بد حصه و سیاه نیست نعل ا د مسک و سداب و مرحل و فرتون موامد و کند س و توسر قلعل و حمد بد سر و حرس
سبک حاسس ما یک ساخته در بینی دمند دیگر سعوطات و کلدا ب و نطرلات ساسه نگاه بدو و موی سر تراشیده و حمد بد سر و قلعل و و غیره
و کند س و محس رسو سر و ر نعل ... ما لند و ماور حار سر طلا نمایند و یحیی کمد و ر سر سر طار دن و ا د و بعضی عه سه حسا لسلاطس بات مسیح
مالیدن عطف الاراسب و کلا ما سر سر مس و الالاے آن اه آهی گرم کرده گمارد حیاحه موی ار گرمی آن سوزد و مریض اطلی الدوام تحریک
و سرکه و سعه سائله و روغن ربح طلا کند و سرا حقنه بد سر و سوبر به لسد و ماء جو حه تحریک دسد و در شخص تو حر سر مسر کو بسد در و شهابه حاد
مسهل روغن سداب در بینی بر ما سد آن که تا موم مرکب کرده باشد ی ا کرم به مهرهای گردن و مهرهای پشت بمالند آنکه تا حت تسمند شدید
و حیره سکوت سرح با مر سد بر سه بد ایر قصه جمال را بعمل آ ید و گو بید که سر یه سه موده تاریا ا کرا حرم دوا ساخته باشد تا دو سه دل علی

فائده سکته و صرع را [illegible] آید و بعد از [illegible] مسهل [illegible] و طول [illegible] شده [illegible]
[illegible] العمل [illegible] سنگی [illegible] درم [illegible] درم [illegible]
[illegible] گرم [illegible] علاج [illegible] رجوع [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] و [illegible] گرم [illegible]
[illegible] حاصل کر [illegible]

سکتهٔ دموی [illegible] **علاج** [illegible]
[illegible] گردن [illegible] گردن که آن [illegible]
[illegible] گرم [illegible] اگر [illegible]
[illegible] گل [illegible]
[illegible] **فائده** سکته [illegible] درم [illegible] اعراض [illegible]
[illegible] علاج سرسام [illegible] مرکب [illegible] مذکور [illegible] سکته [illegible]
[illegible] گرم [illegible] مذکور [illegible] علاج سکته [illegible]

مفردات

[illegible] **و دیگر** که سکته [illegible]
[illegible] **و دیگر** [illegible]
[illegible] گلاب [illegible] **و دیگر** [illegible] حل کرد [illegible] سکته [illegible]
[illegible] مجرب [illegible]

مرکبات

اطریفل صغیر [illegible] سکته [illegible] **تریاق الذهب** که در سکته [illegible]
[illegible] **حقنه حادّه** که در [illegible] امراض [illegible] سکته [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] دو دانگ [illegible] یک مثقال [illegible] دانگ [illegible]
[illegible] دانگ [illegible] **حقنه** [illegible] سکته [illegible]
هرکدام [illegible] هرکدام [illegible] هرکدام [illegible] درم [illegible]
درم [illegible] هرکدام [illegible] درم [illegible] رطل [illegible] درم [illegible]
هرکدام [illegible] هرکدام [illegible] استعمال نمایند **طریق استعمال**
حقنه [illegible]
[illegible] آن [illegible]

ن عمل طبار کرده و حب دوای مبارک است نفع آن خصوص در امراض باسی از عمل مسهلات است و اکثر اطباء استعمال آن
[illegible] اربعه است که موحی آنست که اسهال [illegible] وقت عمر [illegible] ورسک مریض طاقت [illegible] مسهل دارد دادن آن
در یک حصه سهل [illegible] مطبوخ مسهل [illegible] بامراض گرم از مسهل بارد و در امراض سرد از مسهل گرم [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] اطبا [illegible] عمل [illegible] بهتر آن است که [illegible]
[illegible] آن ذکر [illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible] طول آن [illegible]
[illegible] شکل [illegible] گردن [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible] مسهل [illegible] گرم [illegible] مسهل [illegible]
[illegible] العمل [illegible]
مریض را [illegible]
[illegible] مسهل [illegible]
[illegible] ؛

حب سک [illegible] الاصول [illegible]
[illegible] مثل [illegible] گرم [illegible]
[illegible] گرم [illegible]

دوای سک [illegible] مریض [illegible]
[illegible] **دوای** [illegible] مسهل [illegible]

روغن اقسیل [illegible] سک [illegible]
[illegible] الامراض [illegible] السراج [illegible]
[illegible] سک [illegible]
روغن [illegible] سک [illegible]
[illegible] روغن [illegible] استعمال کند که
[illegible] سعوط [illegible] سک [illegible]
[illegible] روغن [illegible]

سموم [illegible] سک [illegible]

سمار [illegible] مسهل [illegible]

ضماد استعمال نمایند بر سر و اصل نخاع ضماد نمایند **ضماد** جهت سکته و سبات از علاج الامراض و تحفه فرفیون خردل سرخ سنطرج
سعدی هم اجزا السویه با سرکه سحق ساخته بعد حلق راس ضماد نمایند **طلا** نسخه مطف بوسائل مایه محمود بوساد و چوک در سرکه عسلی ساخته
بر سکوت سکته کلک و دو مثال ببعوں اللہ تعالیٰ زود بهوش آید **طلا** که سکته را نافع است ازد کائی و قادری خردل جند بیدستر ساخته
کوفته بسرکه کهنه سرسته بر سر محلوق سکوت طلا کنند **عطوس** که سکته نافع است در فصل علاج خواہد آمد **غرغره** که سکته بعد
تنبه مثل مے آمد نافع و عاقرقرحا خردل غرغره ساخته دنک سحق غرغره که سکته نافع در دماغ ذکر یافته ‹

کماد نافع از برائے سکته از سر ہمی و فصل سل نو اسباب سه حود نواح مرکی فصل اللطف عاقرقرحا نمک بتسامی آرد جا درس کرده در کسته کرم ‌کرده
بر سر کماد نمایند نافع الاصول که سکته نافع در ماء لحم خواہد آمد **معجون** که صاحب خلاصه در سکته از مجربات نوشته فلفل ستاه و سعد
دار فلفل د ہمیں آمده مرکدام ده درم مرکی ہم کرش عاقرقرحا **مصطگی** معرجلوده مرکدام ہیج درم جند بیدستر ہم حنظل مرکدام د درم نافع
عسل کف گرفته سرسته شربتے دو درم با سه درم استعمال نمایند **لخلخہ** که صاحب سکته را بسوئیں بود از علاج الامراض ورکائی و
قادری جند بیدستر فلفل کندس سداب حلتیت مرارکوه سحق اندر ہمی دہند و سه ہیں روغن بادام کرد و سے در موس حل کرده انسند
حرب نمایند **لعوق** که برائے سکته بعد از فصل صرع گذشت **لتوق** برائے سکوت خربق ہیں عاقرقرحا اد ہمی عسل اللطف
کوفته سه روغن بادام وحنا آمیخته استعمال نمایند **مطول** که سکوت را مفید است ازد کائی و قادری مرزنجوش سنت بهنگ ازح
صعتر اکلیل الملک بابونه سداب حاشا حلتیت ساوی سحق ساخته بر سر بندند و نقل آں را بر نافع دارند جو بر که سکوت و صرع
مفید است بسلاکے از کائی سدت جند بیدستر عود صلیب سفوح دوس کرده حقنه احوال جالینوس و عرق بادرنجبویہ حل کرده در حلق ریزند
الصاً اسہ درین اب مجرب د ازالمسک اعرق بادرنجبویہ و عرق گاوزبان حل کرده در حلق چکانند ‹

	فصل تا سردہم در استرخا و فالج و لقوہ	مقدمہ

بدانکه استرخا اسم سه بدن عضوے است و تعطل سان شئے از حس و حرکت وفالج استرخا یک جانب بدن است در طول از سر تا قدم و لقوہ
مرضے است که با عضلا استرخا و تشنج عضلات روئے ہم رسی از روئے کج شود و لبها و دہان کما ینبغی باہم منطبق نشوند و اگر لقوہ در یک جانب باشد
و سعت احیاناً مرض در اکثر از رطوبت بود و اگر در تعبیه از سببہائے عصب بسبب استرخا عضوے که آں سه عقل را سه اسعارض گردد و اگر
در اعصاب نخاعی در دماغی که شیخ بدن باشد فالج حادث شود و اگر در اعصاب و عضلات یک جانب وجه زیر تفوہ احداث کند و گفته اند
که سر گاہ و رگہائے عصب مطلوح سعتر شود و صعتر ماربک در علاج بامراض و اسعاد نموده اند که اگر لقوہ مدت شش ماہ طول کشد اصلاح ما بدا بیابد
و فرق در میان لقوه استرخائی و تشنجی آنکه در سے خواہش و نقصان در لقوه و استرخا حل و درد شش ملک در بن و کام در استرخا و ارکند
سعدل پوست مسائل و ملیت آں بیں و عروض سداع مسر و رسی توان کرد و قال الشیخ قد یعرض للسن السلیم ان یکون مسعلا کاملی بازو الاقرم
المطلوب از داء کلی فتح و استعمال افکنده و احب است که در فالج و در آں امراض نقصانی حس و عجاب است بدیک و نافع باشد و جلد سے
و استعمال ادویه موده و در اوائل سامد کلا با سر تا ابع نافع و اگر ملت قوی باشد تا ابع عشر باید لیکن استعمال حقنه درین وقت خوب بود
و تعدیل رعہم استفراغ ادویہ نوده ساسب تا و کوشش در تبریح و تعطیس آہا ساما و مقل از حسب سعوط بالجمله نافع ہمکند
مفرده و فالج و سرا سکسردیارہ و سر که مسارزین اسباب است و تحصیل حسن از دگر خواص و مولدات عظیم و ارحہ سه لعی عدا مناسب است
و سمعی اکلا طلا او را در بول نافع و صبر بر عضو موجب فالج باشد و در وصفه بر آں عضو سه از که عصب از آں جانب سه و سوے

عصب سبز آمده باشد اگر راست است ... اگر بلغم باشد واما ... گفته‌اند سرسام که سبب آن ماده ... ومعلوم
... ومادهٔ آن نیز باید که داخل کنند ... وعرق بستند ودر صورت آنکه حار باشد کلی ... وبعد از آن ...
... مسهل ... که آب نیم گرم ... گرم وآب گل ... والسمن است ...
... دهن ... آنچه آب گرم ... آب معتدل ... حار ...
... ماء الشعیر ... آب ... الماء العسل ... ناشتا ...
... ساعت ... اگر مریض ... دارد ... خورد ... و... اما ...
تا ... روغن ... کرده ... نظر کرد ... صاحب ... اگر ...
... گرم ... واحتیاط ... شیخ ... ومسهل گرم ...
... وقت ... وجع ... امراض ... ماء العسل ... آب عرق بادیان ... بعد
معجون ... گرم ... روغن ... گرم مثل آن ...
... الامراض ... اگر ... الحق ... استعمال ...
... روغن گل ... آمیخته ... ساعت ...
... آب گرم ... گرم ... ماده ...
وگرم کردن ... آن ...
احراق ... استعمال ... حرارت ... سرسام ...
... ماء العسل ... اطلاق ... ماده ... مسهل
... روغن گل وسرکه ... اعتدال حرارت ...
... ساعت ...
... ماء العسل ... احتیاط ...

فائده گاه باشد که سرسام ... ورم گرم ... ورم گرم ... وجع ...
... علاج ... ورم گرم ... اسهال ... اطفا ...
... موضع ورم ضماد کنند ... روغن گل وآب ... روغن گل ...
... گرم ... ورم ... زعفران ... سرسام ...
... ضماد ... علاج ...
... ورم ... مسهل ...
... روغن گل ... موضع ... سرسام ...
... گرم ... روغن نرگس وروغن سوسن ... واکلیل ...
... حرارت مزاج ... روغن ...
... گرم ... ورم ... روغن بادام ...

اسهال ساخته شده باشد اما کسانی که طبع مشتعل دارند و حال صفرا باشد بعض ورد صادق دست دهد اگر استرخا از سوء مزاج حار و رطب یا از حرارت بوده باشد
که سبب آن بسیار حرارت و سوزش باشد بعد ریزش کند و یا دوا یا بسیار بار شدن مزاج بوده و به هیچه سرد آن و سایر دواها که با حرارت کنند

مفردات

صاحب لقوه و فالج را عرق داهش بند و بواسیر بسیار نافع است و رالستان غیر منحه بسیار حس قدر که سودی آنچه در آن در آمده سد باشد
را نافع است **و دیگر** کرم دل مزاج صاحب فالج کند بعد سنه مر هوی یک عدد با دو کرد در برگ تنبول را خشک کرده بخورد باشد
در علاج العرب **و دیگر** حلبه با عسل سرشته نافع است **و دیگر** مدار بست یک درم ساییده بر سر و اوراق داهش دلو کا مجرب است ❊
و دیگر خوردن زنجبیل مربی دایم عرق تا ایام کثیر و کذا خوردن معجون العصور کمارار سه درم یا ده درم شکر با عسل سورنجان کرنا
خوردن خود خام در علاج موسوی است **و دیگر** فلفل کرد دیگی یک دام با درم سوده همه یک درم باد آسمه نگاه دارند و ادرک اورا
گرد نام هوا و طعام ارسر درد آمده و سرفه که معالج اند نیز مضر است سود **و دیگر** جاه دن کتان سیمی و دار صینی و دح و عاقرقرحا و فرفیون برای فالج
و لقوه بسیار نافع است **و دیگر** ماده عاقرقرحا در سرکه گرم کرد طلا نمودن نافع استرخا و حدیث و علی مر العصاب حردل ماده یک ساییده در روغن
طلا کردن برلقوه و فالج و کدا دسته سعال نافع است استرخا عصب است علاج الامراض **و دیگر** زنجبیل مربی مرح من انی محکوک برنگ درون زوجه
با ادرک روغن خود سعوط ماندن ان است صاحب فالج را واگر ازین سعوط حرف بسند در دماغ سود سرگوت برسرگرم ارند انکس حدت و حرقت باشد
و دیگر نگاه داشتن حرمل اسیحو در دماغ طلا سعوط اوا روغن با دعطر او معترا نافع است برای فالج و لقوه و سیح معی **و دیگر** جمع فالج
و غیر منحه را بسیار نافع است اوعطرسات مجرب بوسه **و دیگر** مالیدن سنگ بدکه اگر سوسن در سرکه به هر موده و مار یک ساییده حلوس کنند
لقوه او با مدام خشت را **و دیگر** سم حنظل در سرکه خو ساییده در دماغ فلاسن برای لقوه سخت سود مند است خصوص بعد سنه
دماغ **و دیگر** نیم ریح کند من بعد سنه نافع است و همین سمندر شک و عنبر و خصیه سرو در سوس **و دیگر** مالیدن سم مر لعاب بسیار نافع ❊
و دیگر استعمال مربای زنجبیل نافع است **و دیگر** برای فالج سیح الرس و رسوده که حلبت سد بعد بیع است سرکار و طلا و خصوص دسنگه
در یک روز دو بار استعمال کنند **و دیگر** مالیدن کمه که اگر فلفل را ساییده همین عاقرقرحا و ادرک طلا کنند بیح دار و در رماسلعو مرا اوسیم
و دیگر برای لقوه خردل با سرکه ساییده طلا کردن سود مند بود و گفته اند که از جمله مجربات اطبای هند است که گوشت خوک و گوشت روباه و کفتار
و گاو کوهی سیر دیس ا اسیوان جدا کرده بگوشند و یا روغن ریسا اسعه رعیرو گردن و کلاه و هیند و گوشت امو درین باب نفع مداردا ❊

مرکبات

ایارج فیقرا که در مصر نفع فالج و لقوه بکار آمد و در فصل صداع ذکر یافت و روش انکما سفراد که کرنا ج صد سد سرشتن آن مخلوط باشد و
سد ریج ارکه و درم آنکس و در ماء استعمال باشد بعلاج نفع دهد و بعدم گوید که بیرون برک معال اما بح مصرا و سم مسال تنقل کرده ماسل حمره مد بید و
است مدد سدنا و در سعده ریاد و ار مسرکند و هست هم مسال تنقل و حسد بسر و سرف حوادث بد ❊
اسکماس نافع لقوه بعد منه عام و خاص و بعد سسمال عراع و عطریات حب کلکل و ملطف نعامات مصول دائمی و اعصاب مصرح حکم
عبد الملوک اکلیل الملک سیح ارسی اطراف طرفا هیج و برگ و بمر برگ سداب مصوم مرزنجوش مرماحور عاقرقرحا صعتر فارسی برگ غار جسته نعاس
عسیسه معربی از هر یک کشیده ایچه گوسعی است نکوفته به هم راورده ما سرشته مرید آمیزا سو و حسد سد سرک سعال داخل کرده روغن یاسمن زیت
مار دیس خل کرده سرشته ساران که ریزد آن آب بار بسرار مکال بعد در هد و نقل آن را موضع علت ساد باشد **لوعد دیگر** از اونول
سیحی صعتر سداب عاقرقرحا سیح ارسی برگ غار ایوه حرمل اکلیل الملک مرزنجوش جو ساییده سرشته آن را بند و اگر خواهند تا آن مطل

کنند و بخورند تا شفا یابند آبزن نافع امراض مذکوره بارده و ادویه مستعمله درآن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش برگ غار و حرمل برگ سداب برنج
اسطوخودوس بیخ سوسن تمام جاوشیر قیصوم بابونه حلبه و شبت برگ سوسن پوست درخت صنوبر برگ سداب حلبه قیصوم بیخ صعتر برگ
بادرنجبویه گل بابونه سعد ... مرزنجوش حرمل جند بیدستر ... هر جزو آن ادویه ... آبزن باید ...
ازآن عضو ماؤف را مرتج کنند بعد ازآن گرم بسل روغن قسط و روغن گرگان و عنبر ... **فائده**. باید دانست که آبزن ...
... از جهت استرخا که لازمه استعمال ... آب گرم ... گرم ... استعمال آبزن
قبل ... آبزن ... کنند ...
آبزن ... که آبزن ...
... **آبزن دیگر** که فالج و استرخا ...
... اکلیل الملک برگ ... سداب ... حلبه ...
... آب ... گرم اگر ...
... **آبزن دیگر** ...
مجرب برای فالج و استرخا ... اکلیل الملک مرزنجوش ...
... برگ ... اسطوخودوس ... تمام گل ... حلبه ... برگ ...
... برگ سداب ...
...
... گرم ... آبزن ...
ماؤف را مرتج کنند روغن قسط اگر ...
...
...
...
... **ترکیب برای فالج** ...
...
...
... زعفران ... روغن قسط و روغن ...
ایضاً ... فالج ...
...
...
...
... **ترکیب برای فالج و استرخا و لقوه** ...

و درهم باداں یک درهم تخم خطمی سه درم صمغ و صاف نمود تا گلقند عسلی تکرم کرده صبح و شام می خوردند و عوض آب و غذا در ایام تعسل
انتها فرمایند و غذا را بیان در اجرای مذکور را با اولی افیون وار قسم خام معرض هرکدام یک درهم جو سائیده صاف نموده با شربت
اصول با شراب نیلوفر صبح و شام بدهند غذا نخود آب و عوض آب گلاب و عرق گاو زبان و روز پنجم نسخه شش درم در اجرای مطبوخ
مفرح بدهند هم استعمال باید بعد از آن وج ترکی یک مثقال تخم کرفس دو درم جا سائیده درهم همان مطبوخ اضافه کنند و نخود آب
با دارچینی و زعفران و ادرک نان خشکار بعده بمانند تا درهم این نوع گذرانیدند بعد از این وسه لطف یعنی حب مرد طبع را اصلاح
و بعده مااج مفرح یک درهم اسکنجبین و آب تکرم غرغره نمایند و ادا الاصول موافق قوت و ضعف علت و مزاج مسهل و مصلح ترکیب دهند
و بعد از ساده تبع و طبو صبح اندر قول حب اایج دهند و روز مسهل شوربای مهو ادراج باجوزه مرغ با نخود و روغن زرد و سیب خوشبو
و دارچینی بعده نمایند و بعد از دو روز مسهل دوم سه روز راحت دهند و در ایام راحت گلقند عسلی با شکری معجون درم آب تکرم بدهد داد
و روز چهارم غرغره نماید تعز غره تمانی غذا نخود آب بعد از آن چار روز را ملاحظه نماید اگر آثار صحت معلوم شود ما الاصول از روغن بادام
سه روز تا روز نهم آنگاه یک مثقال طبع را فرود آورد بعد شربت پنجاد معجون درم کاسنی تا مکه اندران افیون و تخم کرفس جوشانیده
باشند می سائید غذا نخود آب و در چهارم غرغره نماید تعز غره ادراده و نطوس علت آ مدس اگر باری رو بصلاح آرد در مثل غذا شوربای
نمایند و الا باره دیگر نسخ مسهل بعده باکرد و حب فایح تا لیف صاحب کامل بایج نیز بعد آن غرغره و سعوطات مذکور بکار برده لواحق
کردن و جا مع علل اامهاں مسعه جون روغن بادام و روغن قسط مالیدند بعد از آنکه موضع علت اسهر ولایت درست مالیده باشند چندانکه سرخ
شود و در پس مبارک ماست مذکور گشت سود مند است و نیز آنکه و ملک اسلم موسوم بدرمان وامانده و سخا مند لوسار دروغ غسان گرم
در سر مالیده غذا نان خشکار با نخود آب مرغ و گنجشک و کبوتر با زیره و دارچینی و مسهل کوزو لیمو و حب السلاطین چار درم معجون مطبوع سر بادام حب عسل
در سر بعض موری لعاب سود مند است و معجون معتدل المزاج فائده تمام دارد و باوجود این غذا اگر در بیماری اثر صلاح بدید بادام استعمال
معاجین کبار چون الماس مرکه غالیس و تریاق فاروق و دواء المسک جالینوس و معجون طلاری و مربای ترنج حاره باشد و آمده است که در اوقات گرم
و بلاد حاره باد وره تقوی الموارت حرارت کنند که سودای گرم احداث کنند و علاج بیماری دشوار گردد و هرگاه حرارت مزاج و همی حادث گردد
دو روز چند دست بر حالت کرتاه باید داشت و آب سبیل عرق گاوزبان و سکنجبین و گرامی روغن گل باسرکه در سر و غذا به نخود و سیب آب لیمون نیلوفر
حرارت ماده شود باز علاج اول رجوع باید کرد و تریاق ادویات گرمی مزاج بحدی رسد که بار الصحر صلاح گردد ؛

ترکیب کلیسه برای لقوه از مجربات که مداومد لعوه بار طعام باید ابتدا باش گرم سود و زکهایی گردن با نوره و سعتر بوعده دوسی
در آفتاب مرسیه سرد بعده سر و روی بخار آب مانه وارد جادرے بوشیده تا عرق کند و سر تا پنجه ای عرق بسیار آید با عرق و رباله پاک
کنند و سر و روی محکم درست بحار بدایخ سو وس روغن قسط با روغن سداب ار روغن جوز ما روغن حب الخضراء گرم بر سر و روی
و صدغ و بین گردن بمالند و بعد یک ساعت ماء العسل گرم کنند و سر بحار او دار روح جامع کنند تا عرق لیف کنند و روغن بمالند و بار یک ساعت
ر کنند و بار مثل آن حامکه در یک روز بعد بار این عمل کرده شود و در هر هفته یک روز حمام کرده باشند و اگر درین اثنا ساده آید تا کند از دو
سرکه ورک باد دس بدسر مسود علاج در هر بود ؛ **ترکیب کلیسه** که لقوه را سعید اسب باید کند و حرارت بوادا بیندآن در دسن گوارنا و
بالا ارباس سواد در یک طرف سبز سرطان خام روغن مد اکحل با روغن کنند که عاقر قرحا وآن سائیده با مسطا لیده بر پس گردن و سر دو که
بمالند و روغن بادام حل در روغن تا روز مرروے و گردن سائیده چون چهار روز در بهار سعت روز گذرد مسهل دهند بعده مرحت تخم بی مادت
نمایند و نیز مادر با شیار بده با سکنجبین غرغره کنند و تخت مذکور کنند علاج این حب راحت مثل بایسه اند مسهل صرع نوبه و گیسه کرایح صرع است

و بعده فالج مسهل برائے تعدیل مزاج مصدر سود وجب نقو ... مرکوب ... این است ... مربع ... کرده ... کتاب ... حادو فالج مثل
سنگ وکوره تخم ... مساوی گل گل برابر ... کرده ... عسل ... بقدر دو درم صبح و شام ... آب گرم ... معمول ... اسناد
... آکتاب ... هر یک ... درم ... حار ... فالج ... مثل ... درم است ... عسل ... درم و ...
و گلو ... و کشک ... صبح و ... شام آب گرم ... بخورند

تریاق کبیر - خوردن آن ... درم ... درم ... مرض ... فالج وغیره ... است و بعد ... معمول ... و گد ... سرد و بلغمی
... فالج ... سام ... معمول ... اسناد است ... اصل ... حاد و فالج
و ... سام ... سلطانی ... حوب ... الصاب ... سود مند است

حلاب کرده ... و غیره ... آب ... کردن صبح ... عسل ... مزاج گرم ... است ... کند
... رطل ... آب ... حلاب ... رسید ... است

جلاب معمول ... فالج ... که ... سود ... مزاج ... است ... عسل ... در ... هر یک ... عرق ... فالج
... سرد ... فالج ... مستعمل ... که ...
مزاج ... سود ... مستعمل ... است ...
... فالج ... کند ... ست ...
... آب ... مستعمل ... است ...

خوشامده ... مستعمل ... داخل کرده ... ایضاً
... داخل کرده ...
خوشامده ... فالج ... اسود ... عسل ...
... خوشامده ... داخل کرده ... **ایضاً** ...
... خوشامده ... داخل کرده ... **ایضاً** ...
... داخل کرده ...

جوگراج گوگل ترکیب ... مجرب ...
... گوگل ... قدر ...
... گوگل ...
... **جوگراج گوگل دیگر** ...
...
...
...

آمیخته سوده و نمک لوا اسپند کامل است **جوارش کمقف** قسم دیگر از مصنف امان خود که تا ساعتی هیچ دواے ما که همراه سالخورده که نافع
درد پیچ که شاید در اخراج بلغم و لواسیر هست نافع و مقوی عاصر و ظهر را نافع و منے را نافع اند جوارش حب کوارش دو درم حب اسهال
سمس درم ریشے چهار مثقال پوست اندر زنجبیل دارچینی آمله مقشر فلفل سماق جوز بوا هر یک دو درم دم فلفل سعد قاقله هر یک سه درم سقمونیا
زرد سفید هر کس هیچ زعفران هر یک دو درم کوفته بیخته بسرشند
جوارش اترج نافع لقوه و فالج و استرخا و مقوی معده و دماغ و اعصاب مجرب است تالیف حکیم معتمد الملوک سر آمله سی مثقال
تمر هندی بهار نارنج و گلاب هر یک یک صد و چهار مثقال صاف نموده گر بوسانده که جهرا سودا از ساق گر اسده پس شکر سپید
درد و ده مثقال ادخرکی اسارون افسون انیسون سعد کوفی طباشیر سلیخه وج گل سرخ قاقله اصل مرده کاسم کند میکی
از هر یک سه مثقال جوز بوا دار فلفل فلفل سیاه عود صلیب سنبل الطیب عود هندی زنجبیل از هر یک دو مثقال زعفران عنبر اشهب مشک از کی از
هر یک یک مثقال همراه کوفته بیخته عسل بیست و صد مثقال در آمله داخل کرده قوام آرند پس ادویه بسرشند شربت یک مثقال تا دو درم
و کاه صد سد سر حد ما بحطائی از هر یک یک مثقال داخل ساختند
حلوا که پس آن در لقوه مجرب است آرد گندم روغن زرد مویز سیاه مساوی کوفته بخته و چندی دارچینی جوز بوا و عسل سوده داخل کرده
پسندند معمول از مروجین و **حقنه** که نافع است در سکته گذشت **حب ستیار** که در اکثر امراض بلغمی نافع اند
صبر سقوطری سه درم پوست هلیله زرد گل سرخ مصطگی زرد سفید از هر یک یک درم سقمونیا کتیرا از هر یک دو درم کوفته بیخته آب بادیان حب سازند
شربت ایارج که در جمیع امراض مرض است در صداع گذشت **حب ایارج** از والد حکیم علوی خان برای فالج و لقوه و صرع و استرخا
و امثال آن در مرض نافع است و منقی اخلاط فاسده و املاط غلیظه از دماغ و معده و مصلح در روح و مسهل سودا و بلغم از جمیع اعضاء پوست هلیله زرد
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه بسباسه کی عود صلیب افسون هر یک یک درم زنجبیل یک درم دو دانگ عاقرقرحا سعد سماق قسط گل سرخ
اسطوخودوس هر یک دو دانگ زرد سوده و نیم درم ایارج فیقرا سه درم کوفته بیخته روغن بادام چرب ساخته حبها سازند و لعوق نسره بحمده
دو مثقال آب گرم وقت خواب یک ماش الی باده عسل واسد **حب تربد** از خلاصه زرد سفید ایارج فیقرا هر کدام یک درم نمک سیاه
دو دانگ شحم حنظل یک و نیم دانگ همه را کوفته بیخته حبها ساخته با آب نیم گرم بخورند **حب ایارج** از کتاب مسطور زرد سفید ایارج فیقرا
هر کدام یک درم حب النیل نیم درم شحم حنظل یک نیم دانگ نمک سیاه دو دانگ همه را کوفته با آب کرفس حب ساخته بخورند یک مثقال
حب منتن کبیر فالج و لقوه و مفاصل و نقرس و درد پشت را که از سردی باشد نافع بود و باد ها ے غلیظ را دفع نماید و حس ... دار
سرعی وقاری سکبینج اسی حاوشیر مقل حرمل شحم حنظل صبر سقوطری زرد سفید پوست هلیله زرد از روب از هر یک سه مثقال از روب را در آب
حل کنند وزار و باقی کوفته همه آن بسرشند و حب سازند شربت دو درم **حب منتن دیگر** از خلاصه سکبینج اسی حاوشیر حرمل شحم حنظل
هر کدام سه درم فرفیون جند بیدستر هر کدام نیم درم صبر سقوطری زرد سفید هر کدام پنج درم صموغ را در آب گندنا گداخته باقی ادویه را
کوفته حبها سازند با آب نیم گرم بخورند **حب ستیطرج** نافع است از برای فالج و لقوه و گرانی زبان و درد سر بلغمی و باد ها ے غلیظ را
تحلیل کند و درد مفاصل را دور نماید و حس بخشاید از علاج الامراض صبر سقوطری بست درم زرد سفید ده درم زنجبیل شحم حرمل از هر یک
دو درم و نیم فلفل دار فلفل عاقرقرحا از هر یک یک دو م سطرج نمک هندی وج ترکی از هر یک دو درم ... سقمونیا چهار درم اجزا را کوفته
بیخته با آب کرفس حب سازند شربت دو درم با آب نیم گرم **حب ستیطرج** به نسخه خلاصه ... زرد دو درم صبر سقوطری چهار درم
زنجبیل حرمل نمک هندی سطرج وج هر کدام نیم درم فلفل دار فلفل هر کدام چهار دانگ با شد یک درم

حب فالج …… معروفی …… بایں طور مجرب …… واقع شود …… در کلم …… فالج ……
…… سرطان …… در …… مثقال …… شطرنج …… درم حنظل …… مرکو …… بعلل ……
…… و …… سکبینج مقل جاوشیر …… چہار …… انگ …… فرفیون …… مرکوم …… درم …… مجموع …… آب گندنا ……
…… آب گرم …… **نوع دیگر** …… مرض فالج …… مرد موصوف ……
…… مثقال …… حنظل …… مثقال …… سکبینج مقل جاوشیر ……
…… آب گرم …… معالجات المجربات

حب سہل …… والد مرحوم …… وجع …… امراض …… دماغی …… حنظل …… درم …… ہندی ……
سکبینج مقل …… درم …… اول ……

حب صرع ۔ …… سعتر …… اسطوخودوس ……
…… انگ …… حلیل …… آب گرم ……

حب ایارج …… حکیم علی گیلانی …… امراض ……
…… مثقال …… حنظل …… ایارج فیقرا …… درم …… ربعی ……
…… **حب لقوہ** …… استاد مرحوم …… اسطوخودوس ……
…… **حب لقوہ** …… حکیم …… سعتر ……
…… حنظل …… ایارج فیقرا …… جند بیدستر ……
…… **حب استرخا** …… ایارج فیقرا …… اسطوخودوس ……
…… حنظل ……
…… **حب** …… فالج ولقوہ …… استاد ……
…… **حب بیتش** …… امراض ……
…… جنطیانا ……
……

فائدہ …… امراض …… فالج و …… رعشہ ……
……
……
……
……
…… مرحوم ……
…… الحلل ……
…… معالجات المجربات …… **حب مثل دیگر** فالج ولقوہ …… ایارج ……
…… حنظل …… آب گرم ……

شکر کنا و یک عدد ہی سرخ فلفل ہے سارند ہیرا ہادی و ترشی پرہیز نماید **حب دیگر** جہت مسہل در امراض ریاحی استعمال نمودن فائدہ فلاسفہ
یک استعمول فلفل دار فلفل زنجبیل سطری بار تعلب مصری عر جاوز سعر ارسل سرکہ کہ درہم سو رہنے سہ درہم و سو بعد حب سار
حب سار بعد یک نوار حور دروا سعد **حب اوراق** نافع فالج و لقوہ امراض ریاحی بارد بلغمی و مصدور دیگر و ریاح ان ار کنا سطے
کیجلہا دہ عدد دانہ برآمد و بعد ہر سہ روز جدا آب کردہ ماے و بعد ازاں و درکم سعد و سب آرا حرا سعدہ نمود و ماد و در آمد
در میں دار مرکا دو دو مع گردو برآمد ہر سہ مد ہر تاب فلفل گرم سعوں سعد حب عدد فلفل سعد و یک حب صبح یک شام بخورند یک نسخہ
حب کھلہ کہ فالج عاب ملع مسہل صبح المفاصل جواہر آمد و سعود دیگر تر ن مسہل رکام ورلہ نامد

حب برائے فالج از علاج الامراض ہم الفارغ سرعد سرکہ دو ماسہ کمہ سف چہار ماسہ ہمہ را ماے ادرک ساعہ تام سا مدہ ما لعد سک لی
ساہد یکے صبح و یکے شام اسا اہیت روز و روز سم بیر سار ادرک سعدا جوروں ان حب سہ و اسہال جو حوائج سد طعام سے
بخورد گوشت بورہ **حب ہمادی** برائے فالج ادرک ماسہ سعدرد دار فلفل ہم کانی ایک سا حرارت کماب حلبی برائے گھکوار دواں
برگ آکھ و اگر سر آکھ ماسہ بہر اس حبدار سعدہ بود برار یکو حب سہ یک صبح و یک حب وقت سب بخورند **نوع دیگر** معمول آسان
است عود رکسل ترکی ادرک فلفل حبہ مسل آمیختہ برابر دو وقت بعد کر دگان ما امسل او وقت نامد و دا و وقت برما ر العسل رحور ای
اس دوا لازم سا اسمد **حب سرخ** معمول حکیم کلو صاحب جھاک سعد سہ رادہ گاؤ و مسل مرچ مساوہ سہاگہ شنگرف مساوی
کو فتہ در عرق لیمو کاغذی ادورویی ہست اس کھرل نامد و لعد دانہ جوار یکو حب لہ در سایہ خشک کرد نگاہ ازند در لقوہ یک حب
و دیدو یک دو حب سوزر حب ہمہ ازو تمں گل مل کردہ بر عضو گہ سد و سما رہ و دو وقت سب سد دوا لاتس سعہ کمہ سدید دار ہوائے سرد سر
دارہ و دمعہ اسرہ ادرک نامرک ماں و برائے ہمس احکر سرخ و در اسہال افیون خالص دہند و اس حب را صاحب علی محمد بن عالدین
صاحب سر کیھ امراض اردسل سہارع ارد و برد و سرد و تمام امراض و جز آن استعمال سد مو مد در ترطب و رسم مرحوم است کہ
ایں حب مجرب برائے جمیع تمامت مرض و ب لرہ و صحر معتاد بحرب دں وقت خالص صفرادی مجرب ہست
حب سیاہ ایضا معمول حکیم موصوف چونہ صدف کند یک آلود سار برسرداد گاؤ بر کحور سہاگہ مسل سمات رکسل ہمہ مساوی کو فتہ
کو فتہ بیساہ آمیختہ در عرق ادرک کہ ہم وزن ادویہ یک برادہ از آن اسد کھرل نامد کہ حوب حل شود بعدہ حبہا بقدر فلفل سدید و در سایہ
خشک کردہ اسے فلفل یک حب و برائے جواں اردو دو حب ادویہ سگ ہار دو اگر ماب نارگ ماں و مسابہ مہد در لقوہ و فالج
و سعہ و دورم رنجی بحمہ و درد پہلو و غیرہ امراض اردہ حکیم اکسیر اعظم سدار و درمہا ہی مزاج گرم اسہر حرف و در بلغم بدون بدہ استعمال
نامد و یک حب دیگر کہ نافع فالج و لقوہ است در مسہل ہی جلقی جواہر آمد ہ

حمیرہ اسطو خودوس جہت فالج و لقوہ و دیگر امراض عصبی نافع ار ماص والد مرحوم گل اسطو خودوس عرق جوب ان دو دو
کل گاؤ زبان معرجلیہ رہ یک یک جر و در عرق سرہ دہ عدد عمرا ہست یک درم عسل سعد بہ حب طریق معمول مرتبا سازند خوراک ردو
مثقال تا بہ مثقال **دواء المسک حار** جہت فالج و لقوہ و صرع و خفقان ارد و ضعف و ضیق النفس و جمیع امراض مادہ بلغم
یعنو معمول حکیم صاحبان اردو کانی مسک خالص ہ ماسہ جند سا سرکہ درم بہمن سل الطب فاقلہ و مسل سارخ سدی سرکہ و درم مروارید
ماسعہ کہربا اسدار سم معرض زرماد ہر یک دو مثقال ما ب اعسل سہ حند سعو مقرر سار رساحہ نگار سدود ادا المسک حلو مرکب لقوہ و فالج
نافع در صرع گوید **دواء المسک حار** کہ اسہر حار و فالج و لقوہ را نافع ہست و در مسہل بالحو لکار ست
دواء برائے فالج ار رماص اسا معصر آب دوا المسک حلو اول بخورند و الاس عرق ادرک بخورد عرق گاؤزبان عی ادان

سرشف اسطوخودوس اصبعه بدستور و صاف نموده زنجبیل سوده عود در کی در شهد آمیخته بخورند و حلیب ماء العسل سر بعد بخورند **ایضاً** نافع
فالج ولقوه از مفتاح المجربات دواء المسک علویا مسهل خورده بالاے آن ادهان حطائی عود صلیب جوشاندن و عسل اسطوخودوس هر یک دو ماشه
الایچی خورد دارچینی هر یک چهار ماشه جاے حطائی بیست ماشه در آب جوش داده صاف نموده نبات سفید دو توله داخل کرده بنوشند
دوائیکه جهت فالج نافع از ذکا ئی محمود سورنجان خورده بالاس بادیان پنج ماشه سورنجان تودری هر یک یک مثقال جوشانده صاف
نموده شربت اصول داخل کرده بنوشند **ایضاً منه** براے فالج ولقوه تریاق فاروق روزانه یک بار با ماء العسل و بیطوس بارهای ازاعه
اول تناول کرده بعده آن زنجبیل دارچینی عود سندی عود صلیب از هر یک یک مثقال در گلاب جوشانده صاف نموده شیر کنجد و انگور شیرین
اسطوخودوس داخل کرده بنوشند در مفتاح المجربات عرق ادهان عوض گلاب و شیره کشمیر و انگور مرقوم است **ایضاً منه** ورق پان
قلوها اول بخورند بعده دارچینی ادهان حطائی عود هندی عود صلیب اسطوخودوس هر یک یک مثقال در گلاب جوشانده صاف نموده شربت
کشمیر سرخ مثقال بشیره براے زنجبیل سه مثقال حل کرده بنوشند

دواے فالج براے فاروق بعد زنجبیل و معجون حرارت غریزی است در شهد خالص آمیخته بخورند بالاے عرق گاوزبان بنوشند
و اسهال تنقیه معوی است بعد عرق سوسانی بعد معتدل بعد راحوا مسح و سام داروی سکند **ایضاً** بعد تنقیه ماء لعوق انیسون اصطماخیقون
سوسانی کافی در روغن حنا مالیس نمایند **دواے** که هرگاه صاحب لقوه و فالج در غسل وزن در سر دماغ زده صنعف و سستی گرم
وارجن وجر گرم ما و ماده روغن قسطان ازمک دانگ ماشه آنک ورق اوقیه روغن بادام حل کرده با سرمه نور وغسل در مهندی الغور عال آمد
مسا الفتح ارجلاسه **دواے هندی** که براے فالج معتدی است اما جس آسمانی موشه دتوله روغن زیت ارتجیح جا سعد
تعلیل بدستور در کتاب تحکیم سی سوف در درس لسعه دوش دو لسوه دیگر برگ زوان داشنه پنج ماشه و روغن داخل است **ایضاً منه**
لعالج فالج واللقوه والمفاصل توت سلطانی آمله بخور سو سنجد بادام خود نیز ترنگ بوکرمول دو توله ارحار چینی لونگ سرخ الایچی خورد
تاکسر یکدسته درم گل سرخ آنار و اهل دعامه روغن گاو حرشاخه کوره عدد برابر چهار درم علاوه ساخته سر دار درحیکه مرتبه نخوراند **ایضاً منه**
لعالج لقوه و فالج وحلقه درغیره و اصلاح وسایر علل می وارد بالمبع است سلاوه را سر بره یا صعترا خروث و حرو بکی داخل کرده حمله
سلاوه ماسد گوسفند ماعده بساه کهنه که سه حبه نود آمیخته بخوراند شربت دو درم

دواء جهت لقوه از مجربات حکیم عماد الدین عارفون رم بعد مصر بادام از هر یک نیم درم حسب اکثر هر یک دو درم اسارون نیم درم
از مجموعه حبوب ساخته پنج روز متواتر بخورند داگر در دبان کردو لقوه داخل کند از زرسی بر سر باید سی محال رامع

دواء جهت لقوه و فالج از ذکائی براے فاسقون راسن بخود خورده بالاے عود صلیب عود قسطان هر یک دو ماشه درعرق گاو زبان
و ادرک سه درعرق دارچینی هر یک چهار بوزه جوشانیده صاف نموده گلقند عسلی حل کرده بنوشند ماسون مار کبوتر بچه وسولگی سن ترنج
بخورند **ایضاً منه** که در آخر لقوه نفع دهد و حد سلیخه اسارون عود قسطان سن قسطان دارچینی اسطوخودوس سنبل الطیب برور و عمل
کرده سخته لکا یار مه دیر سود یک مثقال از این گرفته و گلقند عسلی آسمانی سسبوسه حسب جواب بخوراند

دواے دفع کجی رو که از لقوه باشد عاقرقرحا زنجبیل هر یک دو توله سوسن حرفل پنج برگ بر دو خورد بر ده ماشه قرنفل پس ماشه وار فلفل
فلفل گرد هر یک دو مثقال مصطگی نه ماشه کوفته بیخته سفوف سازند و بقدر یک مثقال شبانه روز گرفته شهد خالص هم درم آمیخته از انگشت
بساید بالک کهنه درد دماغ دانک باید تعاب لیسانید سرآید و کجی دور شود که بمعمولی از معمول

دواے که در لقوه از مجربات است زنجبیل دو درم دار فلفل بسیته بقدر حاجت بخورند و روغن سه امسک محوط کند سمول اند مرد اعضر

روغن د مشوره ازبرائے دفع وسوسہ ورعشہ معمول ہے وجمیع امراض را دومرتبہ را سر کاذہ سکند ہا ب تمم د مشوره
ہر یک یک درم روغن کہنہ بست درم روغن باگرم ہامہ باگر سرتیا سودو بعد از آن ازآتش گرفتہ ادویہ مسطار مدار درست آہسی خوب حل
نمودہ بکار برند **روغن حواصل** معمول ومجرب ہست فالج ووجع المفاصل جمیع امراض را ذ داعی ا سرطی ودکانی حواصل کہ
مسل الطف بساسہ سورنجان سوریان خولنجان زرنبا وجوزبوا را ودطول جے ریزه جو صلیب دارچینی از ہریک دو ماسہ مط رن
قرنفل از ہریک سہ ماسہ زعفران ہم ماسہ خاص زند وہ عدد ودو روغن زیتون دردو کمسی صی دارکرده گلاب ہم ہی تراب دوش برسہ آن م
در بس گدا یکروز بالاآمد نگیرند ۔ واستعمال نمایند **ایضاً ساده** حواصل ازیرداسما پاک کرده ودارویے ازادو کر ومسلحت د
وآسو بس رکوحہ تج استخوان وعلمہ ددوروغن کہنہ باس لازم بوساحد ماخوذ زبان ومہراسود بعد از آں صاف نموده در بستہ نگاہدارند دو
ماحب سوسج وجع طلا نمایند **روغن حشے** کہ ازبرائے فلج مجرب ہست ازدکانی زرنج سنج سمی سسل ہریک یک دام سم الفار وامام کرس
ہم دام زرسرسکوما ودام دستر ز برگ حنظل سمی طبخ بر دوص سید درسا حنک نمایند بعد از آں الاا روغن کہنہ ظرف آہنی او وص
مکرر بحو سان بانصف روغن باہم ہمره آورد صاف کرده بکار برند واگر برائے سسی عصب خواہند اول ہمی نمایند بعد از ان رگ ماں حبلیہ
روغن ملیس اسے فالج رعشہ بعد دو وماع طمی ز سعی از مرکبات احصر من سما ادای علامہ سور ہ الحج کسر سعد یکو
بست درم ال کلکی سوہر ہریک سیم پاو بہمہ آکوبنہ درسیر باگاو دوررو کہ سج تن را دوم ہلیل روغن کہنہ بوساحد خون سرسود وروغن آ
لکا برند ودر مصاح امون گوتکی سعد بعد سرور بس سحو بہاد است دورن یک دوام مالکنگی وکلوتی ہریکسام م وبرسہ کہ رسر اسٹلہ
کہنہ وقتیکہ چہار سود روغن کہنہ یک تا اوبالاوسر یک ہم آمیختہ در ظرف آہنی باس لازم بوساحد روغن نماید تا الندرو کہ تاالدن
سرقام دا **دیگر مختصر** جہت لقوہ وفالج رعشہ بعد از سوم ہریک سہ دام کوبہ حس ساحہ دسار ده دم وغن کہنہ ماں ساہ
دوحن ما دو ماحدہ روغن حنطل آرد وکمک سحو زعن کہ علاج امع درمسح حوا رآمد
روغن ہفت برگ ازتصاص دالدر ومسادات مرحوم برائے فالج ولقوه ورعشہ وبواصل برگ کیہ برگ تکاس برگ ارنڈ برگ سنبھالو
برگ ہمہ برگ دہتوره مسادہ برگ پوہم ہریک یک دام کوبہ یک اا روغن کنجد لو امداد گاہ صاف نموده بکار برند وصاحب معلل الحربات درین
ہمہ برگ سند وبرگ سنگہ اضافہ نموده وروغن اوراق سمی ساختہ ہریک از جنس بوسنہ کہ ہر گرحہ سر آرد وما ر ز روغن کنجد
بحو ساحند کہ روغن ماہ ودرآخر ہدید سطار مرکبی از ابد ہشتے سر برگ سنگ وسیره برگ سب سرئے وا بد دوالخالحہ بعد آں دمن نامد کہ جمیع
امراض را مجرب ہست دا عمل ال سدر **روغن موم** از ساص حکیم علی اکبرخاں مجرب برائے ملج ود الصاس ہ وکلیل بوادہ سر قسم تاموم یک امار
بکا سوسہ آنہا ہر دو رواد رنگ مار وتطرب گلاب کہنہ بسل عرق برسے اداں نگاہدارند ودرد عوان سدہ جالد ہرے ماد کہدا اما لندان
وگہری ا ھرون سہ مارو بماد ددن زند بعد دوگہری بارعہ موسد **نوع دیگر** از ادوی ازاول موم بعد ہم آرد یک ساحراہ بوان
سورنجان علی ہریک یک حہانک ممسکرف یک بردوہلیل حو ور گل دارجینی امون ہریک یک ماسہ باہم کرده موم وتمک مخلوط کرده در ظرف ہموار احمد
وصل کرد قطرات گلاب سبرنا کسند ودستہ دا مرد دربئے گرفتہ اس نامند والا معہ کہنہ سد برائے امراض بارده وسمی مجرب است ا
ودروغ لس کسند وعمل آرد معمول مصاح الحربات ودرس اصل کہ قطع سعد وحیل سکہ گرسنہ دود سمد دمن کہ کارج را سرحانا سج سسل
حصد دا رآمد **روغن کلاں** معمول حکیم سریف خاں مجرب برائے ملج ولقوه وعسر امراض بارده مسط سعیں حب سیر حرامہ انس
کہ سرت ح او ن سسدرح سرو الدسہ ماسہ ماده رحا جلجل سکہ سسل الطف رج سوس ووہ اسرداس سلحہ مرد وسل ح مو اصعر تاسحواہ سج گرس
یکہ مس ماموں سہ دوں شکیح ساوسر ماده کمحل ارچینی کبابہ سساسہ وا علیل کہنہ ہریک دوماسہ معرا ام نیج بسل اسہ سوسر مرد است

[illegible] روغن گل روغن [illegible] کدام [illegible] تمام [illegible]
[illegible] مرهم [illegible] آب [illegible] صاف [illegible]
[illegible] تمام [illegible] روغن [illegible] حل [illegible] نگاه دارند

روغن [illegible] [illegible] حکیم [illegible] نافع [illegible]
[illegible] گرم [illegible] مسهل [illegible] صاف کرده [illegible]
[illegible] لطف انگور [illegible] تمام [illegible]
[illegible] صاف [illegible] اول گرم [illegible]
[illegible] روغن [illegible] آب [illegible] روغن [illegible] استعمال [illegible] حکیم [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] روغن [illegible] استعمال [illegible]

روغن [illegible] [illegible] وجع المفاصل [illegible]
[illegible] الامراض [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible] رطل [illegible]
[illegible] روغن گل [illegible] مثقال [illegible] روغن [illegible] روغن [illegible] روغن [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] روغن [illegible] آب [illegible] مثقال روغن [illegible]
[illegible] روغن [illegible] نگاه دارند [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] روغن [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] روغن [illegible] مثقال [illegible] نگاه دارند

روغن حرمل نافع [illegible] رطل [illegible] رطل روغن [illegible] رطل
[illegible] آب [illegible] روغن [illegible] صاف [illegible]
[illegible] آن [illegible] صبح [illegible]
[illegible] **روغن قسط** نافع [illegible] اعصاب [illegible]
[illegible] قسط [illegible] سطوخودوس [illegible]
[illegible] روغن [illegible] روغن [illegible]
[illegible] **روغن قسط** [illegible] حکیم [illegible] اعصاب [illegible] امراض [illegible]
[illegible] رطل [illegible] رطل آب [illegible]
[illegible] رطل روغن [illegible] روغن [illegible]
[illegible] روغن [illegible] مفاصل [illegible] روغن [illegible] نافع [illegible]
[illegible] **روغن بیدانجیر ساده** مسهل [illegible] اعصاب [illegible] استعمال [illegible]
نافع [illegible] بیدانجیر [illegible] آب [illegible] رطل [illegible] تمام [illegible]

کهار بکو ساییده که تمام روغن صاف آید **روغن بید انجیر مرکب** لقوه و فالج را نافع دارد و دو سه خشک سیر مجتمع و توضیع را دفع
کند صالح الثابت ما نحواه معتدل و سه گونه پنج گرم اسارون مصطکی اسارون مرکب درم ت گرفته سج بادیان سوس اسمانجونی راس حنک
هر یک ده درم سداب ... مرکب سج درم شحم حنظل ... عصاره مرکب سه درم زنجبیل دارچینی حب الغار ... السما
سوس ... هر یک چهار درم هم جمله کوفته ... کنار آب درم ... بالا ... سداب درم روغن بید انجیر آمیخته ... آب
و روغن نان ... درم ... الاصول ... روغن ...
روغن مبارک که ... دادهند ... اسم ... اللقوه ... نافع است ... لقوه و فالج ... روغن ... العصاب ... کشل ... کند
و ... خارج است ... در گوش ... کرد و گرانی ... مرکب ... مرضی است ... رودکان
... سودی کوشد ... طلا ... بران ... هم ... روغن ... عطر روغن ... سکوس
... **روغن احمر** لقوه و فالج و امراض ... نافع ... مبارک ... اعصاب
موصوف و گرم ... لطیف ... وجه ... عطر ... سعوط ... حب
... بادام ... مقطر ... روغن ... آورد ... حور ...
... ملحق ... برکند ... حکاسه ... ساط ... نکلات
... سعوط که فالج و لقوه ... علاج الامراض ... چهار درم ... سعوط ...
هر یک ... درم ... هر یک دو درم ... هر یک ... سعوط ...
... سعوط ...
سعوط که لقوه و فالج را سود دارد ... مذکوره ... هر یک ... آب ... ریزند ... کرده
نیک ... درم ... روغن ... سعوط ... سود.
سعوط که فالج ... مجلس ... مطلق ... سرکه ... است
سعوط اترج از اختراع حکیم علوی خان صاحب ... فالج ... آشامیده ... رحات ...
... برگ ... کابلی ... مثقال ... سعوط ... مرکب ... دو مثقال ... حنظلی ...
... سداب ... مثقال ... طلا ... مرکب ... حنظلی
... ساییده ... عسل ... دو مثقال ... کا
... یک مثقال ... مثقال ... مشک ...
شربت ابریشم نافع است فالج و لقوه و صرع ... ابریشم ... ساییده ... ساییده ... سعوط ...
... گل گاوزبان چهار ... گاوزبان ... ساییده ... سرد ... صاف کرده ... عسل ...
... مصطکی ... دارچینی ... عسل ... هر یک ... ساییده ...
زعفران هر یک ... ساییده ... عسل ... فالج ... خواهد آمد
تمریخ که فالج و لقوه نافع است در فصل ... کرده شد.
مالش ... که ... نگاه ... خالصه ... درم ... درم ...

آب مورد کوفته و سلاقت جهانیا دو چشک کرده گهدارند وقت حاجت ازین آب مورد کوفته سازند و سعوط نمایند تا عطسه آرد ۰

غسول - نافع برای صداع و مسکن حسن سودا آن مرض او حمام بعد غسل آن از سر شوید نافع اطفی لورس اکمر مطرون فلفل سوده سرد سر بمالی همه در روغن زیت مالوغن رس حل کرده بر دماغ صبح کرده در حمام بعد غسل ۰

غرغره مسهل دوران و لعوق و قصل ریاح کرده اطباء ماسها ماص حکیم شریف خان خردل زیره تا داد فلفل زنجبیل سوسن ساد ج سو عود صلیب ای از هر یک سیاسیه و یج مرکی عاقرقرحا سعتر گل ابوبه اسطوخودوس عود صلیب سرداناسس باسه و فلفل زرد عدد و کوفته بموده چهار سیر جوشانده در یک و نیم سیر آب تا سه سیر مانده سرگاه نیم سیر آب بماند صاف نموده عسل سفید دو تولہ تو سادر بلیه نرم انرمی نمک سندی در آن حل کرده غرغره نمایند و غرغره دیگر که نافع دلعوه را نافع بود در صرع گرم سب و یک سه غرغره که نافع راه مع بهت در لسان گرم سه **غرغره سماقی** مسهل رفافع ارسلا سه اج لعفراک درم سعتر فارسی زنجبیل خردل سرکدام سه درم تو ساهی و قرحا سوزنج سرکدام نیم اوقیه و دو درم همه را مارک کرده بکت اندر ان اسکنجبین دانه نیم گرم آمیخته غرغره کنند **غرغره انار** دانه ارکان آب خرنوب ابخاور و فلفل دلاع گردا در موریح ور اریسی سرکدام جزوی الایج نفزه و سعد جمله را مارک کرده اسکنجبین و رباب گرم امیخته غرغره نمایند **غرغره دیگر** که نافع دلعوه واسترخاء رنگ و سعید سرمری است از رساس سرعرس علی ساحب توسادر محدرم فلفل سعد فلفل ساده سرکدام سمس درم زنجبیل خردل عاقرقرحا موریح تور اریسی سرکدام چهار درم بورق جسک سب درم سعتر ده درم زیج سوس سعد درم نمک ساده شش درم سوسن نیم درم مورد کوفته درم ار فلفل سعد درم مهره کرده سحق دو درم ان نمک درم الایج نفزه اسکنجبین عسلی و آب گرم آمیخته غرغره نماید که مجرب الاطباء است ۰

غرغره الایج لعاد آندیکانی و علاسه مر سوس سعتر قاقرحا سیس خردل ج برکی همه مساوی کوفته همه یک درم از ان گرفته اسکنجبین در آب گرم آمیخته غرغره کنند **غرغره** حب القو معمول حکیم شریف خان صاحب مو ح عاقرقرحا و فلفل دار فلفل مو و حام عود صلیب زرسیاه د ساذج هندی عسل انگبات حوساسد احمادانه که سرکه عسل غرغره نماید **غرغره** که نافع و سکته و قصل مان راسود دها وکانی و رقائی موسی خردل سعتر عسل عاقرقرحا فلفل مار فلفل بود ادی از سامر سوس مساوی کوفته همه یک دام اسکنجبین حل کرده غرغره کنند ۰

قهوه نافع است مالیخولیا و لعوه را ابن حکیم الزمان مستعمل لیران این حطانی عود حام عربی نسگے خولنجان و فلفل هر یک دو ماسه الایچی خورد دارچینی هر یک چهار ماسه ماشه طائی سب اسپغول کت سه ابات سفید داده بطریق تهوه تحریر دو آگرده المسک چار ماسه عسل خورده ماد ابن قهوه مو سعد بیوست سیم مے باشد ۰ **گلقند عسلی** سکته و امراض عصبی مسهل سود گل سرخ یک آثار سفید خالص سه آثار سرد در ا دادے یک ماه ماسید که خوب آمیخته شود و ماحیل ریزوره آفتاب گدارند و نیم است طرز ساختن گلقند شکری ۰

کماد که واسطے ریاح است اندکانی مام مرزنجوش سی امی باکسوه برگ ابرح صعتر برگ اسف مسکطرامسیع تو بینه ما سادر آب جوشانده وگرها و اعصاب مسرحیه چار این دو ادویه آب ان اد رساد شرکرده بیصو و بوف کمید سار در و محیط سر روغن چونسون از روغن مو سر دهد من ضبط تمرین نماید ۰ **لعوق** - نافع فالج و لعوه و در امراض دماغی بارده ار معمول حکیم سعید فلفل فلفل دار فلفل خولنجان دار سیسعان فرعل ز نج عاقرقرحا مار گرفته سائیده بالمساوی باوزن عسل گرم بسرسته دهد عسل آرد ۰

ماء العسل حب لعوه و فالج معمول اطباست ۰ است لعوب سحده واه بهات معدهہ است عسل یک جزو آب صاف دو جزو سحو ساسد تاکس سرم و کف برداریم ان یک حصه بسوزد و حسید مداز آتش فرود آرند صاف نموده نگار رند ولیسے اطبا یمون صاحب تا درین ورتک حزو عسل سس جزو آب است اما ر مدحون نصف باقی ماند صاف کرده نگاه دارند این مدهی است کر این نسخه اول ماء العسل الحاد است و حکیم شریف خان صاحب در یک جزو عسل چهار جزو آب سے انداختند تا سوم حصه سوخت صاف کرده سے دادند و معمول صاحب کانی و ...

[illegible] کہ مسہل [illegible] بعد [illegible] آمده واگر خواهند که
[illegible] مسہل [illegible] السا [illegible] داخل کنند ۰

منضج و مسہل گرم [illegible] بیخ کاسنی [illegible] گل [illegible]
[illegible] اصل السوس [illegible] گرم [illegible]
[illegible] مسہل [illegible]
[illegible] مسہل [illegible]
[illegible] مسہل [illegible]
[illegible] مسہل [illegible]
[illegible] مسہل [illegible] منضج [illegible]
[illegible] گرم [illegible] منضج مسہل [illegible]
[illegible] مسہل [illegible]
[illegible] مسہل [illegible]

منضج [illegible] اصل السوس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اصلاح [illegible]

منضج [illegible] اصل السوس [illegible]
[illegible] مسہل [illegible]

ماء الشعیر [illegible] علاج الامراض [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گرم [illegible]

ماء الشعیر که مسہل [illegible]
[illegible] **ایضاً** [illegible]
[illegible] آرند ۰

ماء الاصول القوی [illegible]
[illegible]
[illegible]

روغن بید انجیر نیم مثقال و من اوام صح کند درم ارابع قصر ادیب الیمعات کر نوشته حرارت ورد . اول هب ا ماض ما روست
پنج کرس بوسته پیچ ادان سرکدام ده درم شحم کرس ادان پنج احرصاح ادحر سنا موب هرکدام سه درم مصطکی صل الطب هرکدام یک
درم سویر پسته ده درم مموع را در مار رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید صاف نموده هر روز چهار اوقیه زان آنک درم روغن بید انجیر و هت
درم گلنگبین بسیده مصر آست کاول ا مدت روغن بید انجیر وارغ نکاهد دوا هم معال اماح ویک درم و من بید انجیر مارکسد و مرده
هم عام معرابید ارمن ب دو درم رسد وا ابیج سک وهم ده درم رسد

ماءالاصول کنقو وصرع و جمیع امراض بلغمی و سوداوی اسودوا دوستیک کرده و سار اد و سد مکر یکبار دو اسعاد اوصع معامل
تالیع آ، بسعلاج الامراض رواوی بوست بیج کرس بوست بیج اریان سرکه ده درم بوست بیج کبر بده درم تخم کرس اسون با ان تخم ادخر بیک
چها درم اسارون حب بلسان هر یک دو درم حلبا اسلیخه هر یک دو هم درم عود بلسان بو مال مرار اسنه هر یک سه درم مویز منقی سه درم
مطارد ورس آب پر ما تک من آد ا الا مدمسرسے ثنی مثقال او دو مثقال دهن بید انجیر دم روغن بادام تلخ

ماءالاصول مسهل برفالج واسترخا و صرع و سکته اها دهم ارده کال بیج کرس بیج ادخر ادان اصل السوس بیج کبر در وا امرز امد سدم
رزاب اکه ام عرق ماسب جوش داده صاف کرد گلنگبین اردوه ده درم سیرین کرده موسد

ماءالاصول فی السرور از مجربات میر محمد هادی داد حکیم علوی خان مسهل برای اصلاح ماده فالج ولقوه واسترخا علمی ما مثال اس اماداحم
ایسان اوا اما هر یک مک معال اوران اسون تخم کشوث تخم کرس ورد ما بوست بیج کبر بوست بیج ادان بوست بیج کرس بیج ادخر هر یک دو معال
هر یک ده رطل و نیم آب بجوش سدتا سم رطل آید صاف کند و عسل مصفی کم او ریه صل ساحته نیم گرم ما سا سد و گاه برد ورس معد که سس کم یه
کما فیطوس وکاد بوس وجانتا واسطو خودوس واسطو خدوس وعود وزن وطس هر یک یک مثقال اضافه سفر موده دعوض تلخی تکری کا ملی
بهبودست اصلی سرب اسطوخودوس انگنس بروری خار عنب ماحب سکیے از سهال وی ده درم دو حل بے مافسه و دیگر ا و معال ادی احرا
کری برراج ناصر ادمعد سولیسد برس احرا اصل السوس پوست بیج کاسنی بنفس رومی سنا وسان هر یک دو معال اضاده سے مرودند و
تکلمه آمال انگسپین برری مسهل بالا دسے مور دند

معجون معدل المزاج که علوج رانافع تمام دارد علامه فلفل زنجبیل سو سره ده کرمانی اجزا مساوی کرده سه چند آن عسل مصفی سرشته
یک مثقال تا آخر کرده آن تا که واو امسون و سب سه اسعد استعمال نماید و دو مفاصح وج ومسطرح هندی ورس شکر زیاده اسعاای مدسور

معجون سیر معمول مصر برای لقوه وصرع وفالج و رعشه اگر مدکر اسرو رس روز ماع اوده سعده اوب دمرد اسهال آورد و دو علم درع کند
وبوب میر امدد تنگ را تکو و سرج کرد اده حرارت غریزی را افزاید و بیرا ب را لعاب معد سب سراک کرد هم ا ار ورک آمار سرگاو سیر ما هیر ا
سود و اسه وزن عسل و بی درم روغن گاو سر آن ریا رمانک دیگر ممزوج نموده از آتش فرو گیرد و اس دارو با اکرو سه آن سیر سد
رطل اسیاب حب دارفلفل مصطکی ما مله معادر دکما فلسا کا بلی دار چینی زنجبیل هر یک ده درم عود خام زعفران هر یک ده درم جوز اک سعب اسه اسم رد

معجون مجرب برای استرخا و فالج فلفل سفید فلفل ساه دار فلفل آمله هر را امد و حرو مرساب تخم کرس نار بعوس مصطکی حب صنوبر هر کدام
پنج مرو حد تخم حنظل هر یک سه جزو عسل سه وزن ادو به سربت سه درم

معجون کچله مجرب برای فالج ولقوه و رعشه واحلاج از حکیم اکمل خان حب العراب بهر قدر که خواهند در سرگین گاو یک ماه بدر بحمانند
د ر ورد دوم سرزا دور نمایند و سرآنه در آن داخل نماید علی ماالقیاس هب مرتبه بدل تمر موده لپس سرباره گریه در دیگ اندازند و حوب
مکرر با در سره لسه در آن رگ معلی ماو سدکه دیگ ملتصی نسو و در آتش سرد با انکه سیر حسک سود عده وساورده سود پوست آن

اکا دو درکہ مرد یا یک ارسوا ن ناصدولت درم آد کمر نس قنفل سعید قلقل گلنار حبیبی جور توسہ سامہ مصطگی عود لسان رکتمان عود ہندی دعفل سعد کوفی آملہ سنبل الطیب فاطر جہ السودا صندل سعد عفران وارفلفل ادہاں سرکہ کہ رم عسل سعد سوری اودہ کرمہ لطرلی معارف معجون سازند خوراک ازنصف مثقال تا یک مثقال

معجون اوراقی ازتالیف صاحب تحفہ سمت طلع عادت اس لعامہ مجرب ہے د فسح فالج ولقوہ و اسرخا و امراض ا و وددہ مسلم وعرق النسا و سلسل البول بہامہ نافع آوراقی یعنی کجا یس سنبل سدسر جسامہ بوسہ اورا جداکرد لسوہاں ریرہ مور تعدادآں رم سلاح کسد گل گاو زبان جہار سماں عسل ربہاد سے فل صندل سعد آملہ بلیلہ سیا ہ مرکب و مثقال عود ہندی یک سماں باسطو خودوس کسرا احسل سہ حلو ا ہر یک سہ سماں لعل یک سماں عسل سہ وزن ادویہ خوراک یک سماں اودو سماں مداومت نمائند؛

معجون بلادری سمت فالج و لقوہ ازساس والد معصور فلفل دارفلفل وج زنجبیل ا ز ہر یک سطرح اسطو خودوس اصل السوس بادیان جوہر سے ہمہ یا ہر سہ جدو جدہ ہمہ سرب یک بود **معجون صنوبر** برے فالج و اسرخا نافع ہے ا سکاف حب صنو کیا مقشر رم کوبیدہ اعسل ہے انکرا مور مستہ سہ دن سرسہ نگہدارند و سر روز بقدر رم مادل ہند و یک نسخہ معجون کہ فالج ولقوہ رانافع است در لسان گذشت معجون بلادری کہ معید فالج ولقوہ است درصل س امس خواہ آمد

لقوحیکہ علاج با سور و ہند و عطسہ آرد ارعاقر قرحا ماس استاد کند س فلفل عاقرقرحا رکسل بو شارمی لوسادر لطرون سرا صفی مشک حد سد سرحری سعد مرزنجوش حلہ ازکرمہ حیتہ زرجبی دیہد واگر آب مرزنجوش تکا مد سر رواہ ہے **ایضاً** ہر صبح دانع ا برہ ا علہ نافع اماس آسادہ کسر احکیمی سرکہ رسانہ حنک سا مد و لعدد یک ربح دمی گندا برلی صندل لسعد البارد من

حکایات

دسیرا مسال بما وا خاص بروسے سنکل بود اول صاد حالیل بالس رحسل و سر کنو کا وند حدہ سطح مرکب درسو سنع سموع گا فرح سم گرم بالیدا یک کے راحت سدبرلہ ا دعصب بود **ایضاً** تجھے کہ فالج علاج بالیہ لود ا روگی اعتبار سا کی ا سرا بود موسانی کام سرونس حاصل کرد مالس رمومہ **ایضاً** فالج دنا رکی لسا دعتاب رور با را حسل من دوا دستور ساحب تول درم بود دو نام معمول اثر رورو دیگرا حوال سعد سمس ند تر بود دحلوماد و ہدا بود روپادہ و سر سعدنا مہ ا د دوند حالانکہ کہ رکام دا ست دعسل سرا بود فانہ اسرخا ار سکارات پ اسد و فالج مانند **ایضاً** اسرخاسے ملکس دعم حرکات تمام بدن گویا مسعود مردہ اں صل صف واسرخا د با او عمر حرکت سا ہ مسیح ومسہل داد دیگل معہ اصل السوس طی ساری گا و زبان ح بادیان سرکہ س اسہ درعرق عنب الثعلب عرق گاؤ زبان سرکہ ولسعہ حساسد مسیح حوشاندہ صاف کرد گلقند افتانی بالسرہ دادہ سد روز دوم گل مہ موقوف نمودہ بجائے ارالیج ہلا او دو سد سدہ تمر ہرس اد عود العلب کہ گل معہ جہار ماسہ اسطو خودوس گاو زبان عنب الثعلب مویز سے حلمی حماری نیچ گرنیج بادیان سرکہ سس اسہ ر قارحسک سہ اسہ بادیان اصل السوس سرکہ تس اسہ انجیر زرد ہیت دار معرحسکدار کہ سم لوز بستا کی کم بود جوشا یندہ صاف کرد طوس حبار سمسر سمس لولگلقند آفتابی حیا لولو ر و رمن گاو سس اسہ مسہل داد مدار و ر مسہل سوم حب ا رج دادہ سہ مادر و روز دوم مسہل برائے جمع مادہ و تقویت دماغ خمیرہ گل گاو زبان سہ اسہ پستا و سان جہا یاسہ نیچ کاسنی سس اسہ اسطو خودوس جہا ماسہ جوشاندہ صاف نمودہ گلقند آفتابی حل کردہ اول طلسم سرے خوردہ بالالش دوا موسید **ایضاً** تجھے راطلل دماغ سدو حسن حرکت صد سے باطل گردید کہ عسل کردہ ادور با امدہ بود دسگفت کر در گرمی ہوئے سرد معلوم میشود اول بادہ عسل طبیب سرکہ بار کرد گاو زبان بماز رسہ ادار آب موسیداد عسل او آمار دا حل کردہ ا حوس دسد بجائے آب موسید دگاو زبان و گل گاو زبان سرکہ نیچ اسہ مرسا و سان ست

[illegible] ... داده ... چون ... گلقند ... [illegible]

... اصل السوس ... کاسنی ... هر یک ... [illegible]

هر یک ... ماء ... آب گرم ... صبح ... داده گلقند ... داخل کرده صبح [illegible]

... اسطوخودوس ... [illegible]

... مسهل ... کرده ... [illegible]

... مسهل داده ... روغن ... [illegible] ... مسهل ... [illegible]

... **ایضاً** دیگر ... داخل دماغ ... آب گرم ... داده ... دماغ ... [illegible]

... [illegible] ... سه **ایضاً** دیگر

اسطوخودوس ... پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله ... [illegible]

... داده **حکایات فالج** — ... فالج ... اول ... داده ... [illegible]

... [illegible] ... داده ... [illegible]

... کاسنی ... هر یک ... آب ... داده گلقند ... کرده [illegible]

... اصل السوس ... اسطوخودوس ... [illegible]

... گلقند ... روغن ... داخل کرده ... [illegible]

هر یک ... گلقند ... روغن ... [illegible]

... **ایضاً** ... [illegible]

... حکیم امام الدین خان صاحب ... [illegible] ... عرق ... هر یک

... [illegible]

... [illegible] ... گرم داده ... اسطوخودوس

... اصل السوس ... [illegible]

... گلقند ... آب ... اعاده کرده

... کاسنی ... [illegible] ... اعاده کرده ... [illegible]

... عرق ... [illegible]

... کاسنی ... [illegible] ... گرمی ... [illegible]

حکیم شریف خان صاحب ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... گل ... [illegible]

عرق ... [illegible] ... معتدل داخل کرده ... گرم ... [illegible]

... کابلی ... داخل ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

روحی گاه دستار او تند عدو دوسیل دو برور تحت سر داع دلگ و حکم سطه سو یک اشه مسلسله مرالت عددسته همراه
اسطو خودوس گاو زبان سریک جارا سه گل سه بستان سپستان سه عناب موده سرب مرری دو آوراصل کر وردی معده جارا شد
او سدا مسهل سوم بسو سه بحران داد سیرسه مسلل دود سبب حب الاح صبح مرده داده سد بعد مسهل رب صبح و معوس اعصا
من طبیعا ان حاسم ادران مسس امر سه رسادو سان حارا سه عنب الثعلب عمس امر مو سه ر دا گل سه ستش ام آمرم
جارا سه گاو زبان جارا سه منقی سوریان سریک سه ما سه جوسا ساه عناب مود سرب مرری دو تولا توست سه جارا سه اسه
داده سد سد دوم صحاسه سرب کسد و سورنجان مقصوص مراسه ورد اجب آنکه دو سادا و دار حرکات او بسر کسا اعصا زار
حون در سرمگس اسه ای ودمو نجان مستگی سو مسلسله مرسه سه همرا اسطو خودوس گاو زبان ادان سریک جارا سه جوساهد
سرب مرری در رو تووری سعده جا ما سه داد ما مد ادرطبع اصل السوس سه سه گاو زبان ارسم حام تخم کاسنی سریک جارا سه جوساهد
عناب یک تخم و نه و حسنه آرام سد لنکن علس رده بودم دواء المسک معتدل حج ماسه اعرب ادان ده تولا داده سد و بعدا الفرج سام
وسعیده کام وکمال ستا یک دوبار توف عاصر کرد سدار برانه در دماغ امرک ای ابو دسورنجان مصطگی سریک یک ما سه سود مکسدام در آرد
سسه همراه اسطو خودوس جارا سه مورسه ما سه جوسا ساه عناب دو تولا بعده ادیکه عوارض تب دو سر اسر آخر رسید مو سر صبح مسهل
کرد سد اسطو خودوس جارا سه موسه در داء ادان حج ادان حج کاسنی سا و مان سریک مسس ماسه الحمر ردو داد سباع منی معدد
ردس ادحر کی سریک جارا سه رسو جوساه ده گلقند عسل سه ترد بعد صبح او روز مسهل ساد کی یک تولہ گل سلو حا ماسه اوروده مسس
عسل یک ماسه علوس جاسسر مسس توله تخمیس جار توله روغن بادام مسس ماسه بار روز مسهل سوم حب ایارج
اسمل آمی تجاس اب بعد حب معوس اعصار مسس معرمعدده تخم سیاوسان گل گاو زبان گاو زبان مرکب مسس ماسه تخم حزم
... عرق ادان برکر صبح جوساند عناب موده گلقند داحل کرد ... سدا لب
ودم آور ... مصطگی داد ...
مسس ... داد سد ... جارا سه مدرمسهل دا ... حب اح بورسان خرنحو در صبح گل ... اسطو خودوس ... اصل السوس ... ارسم ... سریک
سدا کی مرد گاو زبان ترب حج کاسنی سریک مسس ماسه تبالع سمی ردو اسه خود ملینه سمال سه مورسه بود تخم حرمره ماسه معرحسکدار
مسس اسه ترسا وسان ماسه شب در یون کوه دخرین ادان سریک دوا و بور بریاما صبح جوس داده ماشد و عناب بمر و معرکدو
مسس توله تخمیس جار توله روغن ادام مسس ماسه داخل کرد سوسد روز دیگر گل مع گل گاو زبان تخم حرمره مرکب مسس ماسه مورسه دوا
اصل السوس سا ماسه سب اد عرق گاو زبان بوله کوه برمود صبح ماسد سرب رروری معتدل ما احمد تخم کرم موسد اول این سه داد رسد
سیر سر طرح ماسه براد مو حرف جارا سه عامون حا اسه سب عمله ردو ارد اسه توست عناب کا بلی دوم ماسه امیون دو وله اسطو خودوس
تخم اسه یک سه کی سه موساسه سوی سریک دو ماسه مصطگی یک ماسه سنا مکی ماسه بعده در روز طلا دگیر جب ابن اار ادو دو حب مسهل
حدرا مسعصار عاب مسس ماسه امیرون حب مسهل رب سریک دو ماسه بعد و طلا سوم ابن حب حب ایارج مدرام سه داد
سورنجان بود ان حب السل ورح کی حا قرحا طلعل مرمودن حد مد سرجار وس هم معال رکسل مستقال ممر ماسد مر بعد شرطه
عور صلب و ومستال یک معدی ورتب ادان حب ساره **ایضاً** رقاع بعد مسهلات تحت معوس دمرع وقت معتگی سود که حب
مسلسله مرسه یک عد رسته مورید مالا اشرسطو خودوس گاو زبان سریک جارا سه جوساند سرب مروی دو توله داحل کرد توری سعد
ماسه اسه مو سسد دودا ادید ریو دوم سورنجان یک ماسه مو ما ایلد و مصطگی وبادام مسس ماسه در حرمها ده گلقند دو توله افروده
آ اصل السوس جارا سه گاو زبان کاسنی کرم مرکب مسس اسه تخم حام جارا سه جوساند عناب دو ریو رده عسل توله او الملک

[illegible] فائدہ [illegible]

[illegible] مسہل [illegible]

[illegible] ایضاً [illegible]

[illegible] ایضاً [illegible]

[illegible] ایضاً [illegible]

[illegible] ایضاً [illegible]

[illegible] ایضاً [illegible]

[illegible]

[illegible]

فصل هفتادهم در تشنج و تمدد و کزاز

بدانکه تشنج کشیده شدن عضو است و تمدد راست ماندن عضو و کزاز آنکه ... اگر مدتی در گردن ... [illegible]

[illegible]

تشنج و تمدد امتلائی [illegible]

[illegible]

تشنج و تمدد یابس [illegible]

[illegible]

قبض طبع اوراطلاق منفرلوس درکنیں در مطبوخ عناب وسپستان تواں داد و بہرہ امورا سے مرب ر ور بعالہ و جو را مربع و ناتخہ بطارگی اصلاح وروغن ادام بعہ اسعدساسب ہے و الصاح و اسے کہ ازابنا ستگ مع وسکروروغن ادام عذر ساعہ اسا منذ
تشنج وتمدد ایدائی دریں واقع منود سبب وجع او رم ماعرق الںسال کہ معصب اعصل سداکصیہ سی مدون تشنج کہ عدارسے رنگا ہی عارض گردد و آنکہ ساعت انتصاب سفرا معدہ در مرض سعما بعدہ و احمہ کار لولہ دماں ریکم وگرمی حالوداب رہرآور وجوں ادویہ سمیہ واقع سود و علامت و علاج مرکب مماثلی مذکور گردد وماں رجوع نامد ہمچنس تشنج وہ وکزار ببدل سرد وسارید عارض کرد ورطوبت رامتحد گرداند و در اعصاب سنگی و جمود آرد و میرس سوے معدہ ساست کرد تشنج امتلائی گردست **استارہ** تشنج مجروح ماتریا اصلاح ہے **فائدہ** تشنج کہ اطفال حادث سود حسب سبب مہ در امتلائی وجہ در مسی مداحہ گمعہ سدا استعال نامد وگمعہ امدکہ سر بہادا دہند ورو جہاد وجہاد ما را ادام طفل بکار برند و در امتلائی سماعات گرم طفل آورد ودر وعن قسط و روغن ما احمر مالند و مرسعہ را بحلسے ما را لعسل رہند دہاں و طفل را محوداب حوذہ مربع و کبو ترعدا فرمایند و در تشنج یبسی روغن بعسہ و روغن بادام اموم سعدا آمیختہ برسر و سر گردن و پست کودک موسعہ کے مالند و بسامی بدن حامہ مفاصل راآں جیرت دارند ایں نوع ماطفال کم واقع ملسود و گفتہ اند کہ اگر طفل را تشنج سبب مص طبعیت و ہوائی دگر لسا امد علاج طفل طبع بود سات برم و بہر حلہ در موم واسکات آں کو سعد واگر صرورت تا اموں مرسعہ طویل دہند و دراز جوحہ تحسامد واگر سست در وورم بہ لوذکہ بوجب برآمدں دماں ملا سد مامر ردگی ولمع درسرس احہ کہ بولسہل ساب اسہال و ورم بہ حوامد آمد امد سود واگر سست ضعف و فساد ہضم ماشد و اں اکثر بطفلاں عربہ امد علاج اصلاح غدا کنند موصلحات معدہ و جوارشہائے معوی ہضم خورانند و روغن سوسن و روغن حنا البہ را معید بود

مفردات

عطا ہے سلامت بولسد کہ اکاس طل درروغن کہی و آب تیمہ برعصو متشنج بس محمت لاارہب **دیگر** بس حکمی دسے کہ معتں گردد براے تشنج مسی و امدائی مجرب ہے **دیگر** کہ برائے امتلائی بر الساعہ ہے طلب و حب در سہد کسرہ کورند و مرائجہ ہے آرد حصوصا تشنج طفل تشنج امتلائی عامد **دیگر** کہ برد دم و محرب مرات ہے ماکباں سساراعس کہ ہماں سامسا ر روال در دنگ سگ سرسیہ اطفال تمام شب سیر دس حوں آب سحل سود آلس ہوسعد و **دیگر** برائے تشنج مسی مہیں رضاد ر روائے رطب سہا و سمیم مرمانی رسعب وہ ہیں ورم محد و سادکھد سود و لعاب ہسدانہ ورروغن ادام بر عاد عدالسعر عصیر در سکر نافع ہے **و دیگر** برے کرد ار دمدہ سکنجبین سرکہ و مرو حار و اں ودکہ امعدہ بطبع محود سا معلب ربت وعصیر حوت سودی ہے

مرکبات

ایارج فیقرا دواء جالینوس کہ در تشنج امتلائی لکا آمد و در فصل صداع گزشت **آبزن** - نافع تشنج مسی ا ہو مادرس معمولی سم حلی تخم حیدری گل خطمی گل حباری عو گل سرخ گل نعہ ہر یک سح سماں برگ عت تعلب برگ کدو ماحراد آں و حرار عا برگ حلاف برگ حباری برگ خطمی ہریک د سعال سعیر یقسر دو کف در آب جوش داده صاف کرده آبزن سازند و بعد حروج روغن ماعہ ماروغن بعسہ ما دام بر بدن مالند و مرکب اطسار ہید آبزن ارس مرکا ڈیا روغن کمحد بمودں نافع تشنج مسی ہے

آبزن کہ از اسماط بوات معلللو ک علوی خاں سے دو مستہ امد کہ بعب مسل اں مرتع دوائے دراز آمد تشنج مسی کا عما و علاج آں ہو لود اسعد ماحماے رحالہ سعد و سراسے مساں سعسا مہ جو معسر سم کوعہ برگ کاہو حرف سر برگ سدگل نعہ گل سلو در معالج کہ ورا سد حاثیا عنات سپستان اسعول سدار ماورد گل خطمی سعد در آب سا سے سحو سامد امہرا سو دماں سودہ تخم حرفہ معسر معہ تخم کدو معہ تخم ر ر ر حعاں

[illegible] سال ورده حل عرق [illegible] گرفته در دیگ [illegible] آگر [illegible] مانند [illegible] مطبوخ [illegible]
حل کرده روغن [illegible] حل کرده هم گرم بود حلیل در آن بسته و مسلسل از آن [illegible] [illegible]
اوان [illegible] یک [illegible] [illegible] گرم کرده [illegible] در آن [illegible]
[illegible] ده [illegible] آهن [illegible] دیگر [illegible] [illegible] روغن [illegible]
آن [illegible] باید اگر درین مطبوخ بجائے روغن [illegible] روغن [illegible] داخل نمایند نیکو است ✦

آهن مرطب از مسائل [illegible] علمی بود [illegible] در علاج [illegible] مسی [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] مربع کوبک [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] گل [illegible] گل خطمی سفید [illegible]
[illegible] گل [illegible] [illegible] آب [illegible]
[illegible] آب [illegible] [illegible] کرده روغن [illegible]
[illegible] گل [illegible] آن حل کرده [illegible]
[illegible] گرم [illegible] یک مرتبه [illegible] حلیل در آن بسته [illegible]
[illegible] روغن [illegible] [illegible] ۴
واگر [illegible] آهن [illegible] روغن [illegible] روغن حل نمایند ✦

آهن دیگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] حلیل در آن [illegible] گرم [illegible] گرم [illegible] **ایضاً**
[illegible] اسهال [illegible] گل آن [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] آن [illegible] [illegible]
کرده اول [illegible] آن [illegible] حلیل [illegible] گرم [illegible]
کرده [illegible] آن [illegible] روغن [illegible]
[illegible] **جوشانده** [illegible] [illegible]
[illegible] **ایضاً لهم** [illegible] [illegible]
[illegible] **مثل حب الحیقون** [illegible] اسهال [illegible] **دوائے** [illegible]
[illegible] **دوائے** [illegible] [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] **دوائے** [illegible] [illegible]
[illegible] حل کرده [illegible] **دوائے** [illegible]
[illegible] **ایضاً** [illegible]
[illegible] ✦

روغن جهت تشنج و وجع و عصب و رباط ... و اوجاع ارده اساس حکیم علی خان فلفل چند چند سرطان ... حنظل
یک دو درم ... یک رطل روغن سداب ... کرده ده روز تا آفتاب گذارند ... ساف
صاف نمایند و دو مرتبه دیگر همین دوران انداخته ده روز نگاهدارند و صاف نموده استعمال کنند روغن قسط که تشنج امتلائی را
در یک هفته آورد ... روغن جرجیر و ... جهت تشنج و کزاز نافع ... که تشنج ... در ...
ذکر یافت روغن زعفران که آن را روغن خلوق نیز نامند ... نافع ... و اوجاع رحم ...
و اوجاع مفاصل ... کنند ... زعفران ... درم ...
... درم ... درم ... درم ... درم ... سرکه
انگوری ... روغن کنجد ... روغن ...
... آس ... روغن ... بالا ... روغن ... علیحده نگاهدارند ... سرکه ... علیحده
نگاهدارند ... کرده ... استعمال.

روغن نافع کزاز ... گاو ... قدری روغن ... داخل کرده مالند.

روغن لبوب سبعه جهت تشنج ... برای ... علاج الامراض ... مغز بادام
... مغز ... مساوی کوفته و گرم نموده ... روغن ... سود.

روغن با بونه جهت تشنج ... حکیم ... خان ... کرده ... مغز ...
... مغز بادام مغز ... کرده ...
... روغن ... روغن ... گل ... کرده ... هر یک
دو تولہ سفوف سورنجان جرع علوی خان تشنج ... نافع ... حاصل شود.

ضماد حکیم علوی خان نافع تشنج اعصاب ... عظیم ... گل ... عنب الثعلب
تخم خطمی ... گل ... تخم ... اکلیل الملک سورنجان ... هر یک
... گرده ... روغن ... داخل کرده ... ضماد کنند.

ضماد که در تشنج ... آرد ... خطمی ... لعاب ... روغن ... ایضاً ... حلاصه
... کتان ... مساوی ... مرهم ... داخل کرده استعمال نمایند.

ایارج ... روغن ... عضلات ... ضماد ... وصل ... علاج مفاصل ... آمده

حب تشنج صبح ... تشنج امتلائی را نافع ... قیروطی برای تشنج ... الا ... گاو ... اکنان ...
... روغن ... نمایند قیروطی جهت تشنج ... روغن ... روغن ...
... خطمی لعاب ... ایضاً ... کرار ...
امتلائی ... اعصاب ... عظیم ... هر یک ...
... روغن ... گل ... اصل ...
هر یک ... حل ... اعصاب ...

تنها دو سه چاول سپاهی است عدد حیار که پوست سرش تا سه چهار او یک سیر صندل ... جو مقشر گوشت بره

در آب پخته باشد که تا سانیده ماء العسل سود وسائل بحوره روغن سعد عمل مرکب ... مرکب سیر عسل است داخل کرده گرم گرم

... عسل ... سیر و سود ... است ... سانیده ... در آن تا سیده ... کبده بیاس ... تا شدن آب

سیر ... سیر ... مرکب ... روغن ... تا شدن آب تمام

روغن تا مسائل ... کرد ... آمدن از آمدن ... باید **آمدن وگیرا** ... مرحوم ... برائے رعشه استعمال ...

... اسطوخودوس ... مرکب ... در آب ... سانیده ... می ... بکدیگر ... ومامی ... ایں ...

... اطریفل ... وگرنه ... تا ... سانیده ... ماء العسل ... باید ... سیر ...

... مرکب ... عسل ... باید ... معتدل ... عسل ... آں ... شکر ... یک ...

... عسل باید ... استعمال ایں ... باید **جوگراج** ... رعشه ... عسل ... ذکر ...

حب ... مرکب ... عسل ...

... درم ... دو درم ... رعشه ... در عسل ...

دواے که برائے ... اسطوخودوس ... کرده ... العسل ... درم ...

... العسل ... درم ... یک ... درم ... دوائے دیگر ...

... در ... عسل مرکب ... تمام ...

ایضاً ... **ایضاً** برائے رعشه ... سنگی ...

... یک ... مرکب ... علاج

روغن قسط نسخه حکیم ... برائے رعشه ... فالج ... استرخاء ... اعصاب ... اعصاب

... تا ... قسط ... عسل ... مرکب ... کرده ...

آب ... روغن ... روغن ... آب ... سانیده ... واگر ...

... آں ... عسل ... سانیده ... مرکب ...

در آں حل کرده ... روغن ... رعشه ... فالج ...

روغن ... **شربت عسل** تالیف ... امراض بارده ... امراض ...

... عسل ... رطل آب ... عسل ...

... عسل ... مرکب ... در آں ... سانیده ...

... آں ... آورده ... هنگام حاجت ...

مذکوره ... حاجت ... رطوبات ... مفتاح المرکبات ... عسل ...

... عسل ... یک درم ... درم ...

... امراض بارده ... معتدل ...

... عسل ... **معجون** ... استعمال ... العسل گرم ... رعشه ...

هر کدام ده درم ملیا کابلی مقشر و ارمنی هر کدام هفت درم به به غافث فلفل سلیخه هر کدام چهار درم زعفران عاقرقرحا هر کدام سه درم
عسل سه چند استعمال نمایند معجون لحلاحی معجون سنگ رعشه در فصل فالج گذشت و معجون دیگر که برای رعشه مفید بود در فصل نسیان
گذشت **مسهل** رعشه و صرع که مرد پیر سال زاده بود مفید است ماء گاوزبان حب بانسه اسطوخودوس حب بانسه اصل السوس
تخم خطمی تخم بادیان تخم کاسنی عنب الثعلب هر یک سه ماشه مویز منقی دو تولہ انجیر زرد عدد پنج سنای مکی حب بانسه مقشر ماشه و صمغ عربی
سپستان مقشر هر یک سه ماشه سنای مکی هفت ماشه برگ گل سرخ یک تولہ مغز خیار شنبر یک تولہ در عرق بادیان و عرق گاوزبان و عرق
عنب الثعلب هر یک بقدر حاجت گرم نموده بر گرده صبح جوشانیده صاف نموده مغز فلوس خیارشنبر شش تولہ شکر سرخ چهار تولہ روغن گاو
شش ماشه گلقند چهار تولہ داخل کرده بنوشند بعد از ان مسهل آب و سبله و بجای آب عرق عنب الثعلب و گاوزبان *

حکایات

مرد اعصابی که ... لعاب بهدانه عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب شربت بزوری یک روز داده تسکین حرارت نموده بار الامور
دادم **ایضاً** مرد عصابی بعد سها ... تسکین حرارت آمد بعد ازان شش روز نضج ... خورده بالیسن لعاب بهدانه در عرق گاوزبان
عرق عنب الثعلب عرق کاسنی بر آورده شربت اسطوخودوس داخل نموده نوشیدند *

فصل نوزدهم در خدر

و آن مرضیست که حس عضو قلیل یا ناقص شود و بهندی سن بهری گویند و باشد که در آن عضو حرکت نیز نقصان حرکت موجود و حس بود لیکن
مخصوص شود و آن مخصوص گمراهی که سبب مرض شود مزاج بارد یا امتلاء عصب یا جزوی بود پس اگر ماده در دماغ بود خدر در تمام بدن باشد و آن بلاک
است و اگر گرانی بود و اگر در عصب بود در بدن باشد و اگر در عصب بود مخصوص عضو باشد و در صورت توسیمت تا که مستحکم شود خدر از علامت
ساید و لیکن اسبابی که هر چه الا استرخا و است بود و گو باید که خدر طبعی چون مستحکم شود لعلاج مے احتیاج چون فالج قوی شود خدر بلیسو و تساری
خدر مقدمه صرع باشد التشنج باید و مقدمه خدام شر مشهور گشته و قال الشیخ الخدر اذا دام فی عضو و لم ینتفع بالاستفراغ و الاعشا دوا انه
سدد بالسکته و مثل دوام خدر جمیع بدن مثل خدار **ار انضغاط عصب** چنانچه از نشستن بر پای بر پای طول الفعال و احد
و اکثر ارتطاع عصب و کسر و خلع عارض شود این فصل است علاج آن از آنکه سبب باید مثلا در جلوس بر یک پای بعد سلب کند و عضو را
آهستگی مالش نمایند و در ... کشاید پس آهستگی مالند و بعد کسر و خلع در فصل آن مذکور گردد و بدان خروع باید واجبست حفظ
که در دماغ ... رسد تا قطع که سبب امتلاء عارض گردد علاج ... **خدر بلغمی** علامت ... و سستی بدن و سفیدی رنگ و ثقل
حواس سبب علامت ... سلاح فالج نماید و زیادت ... است و اکثر در ... آمد تا ... **خدر دموی** علامت
سرخی رنگ عضو ... امتلاء و علامات امتلاء ... علامت بسیار ... عرق گاوزبان عظیم النفع است و آنچه که
اعصاب ... عضو ... طول ... که خدر را سوء **مزاج بارد ساده** حادث بود بادا ...
و نشانی ... و صلابت اعصاب ... و احساس حرکت در عضو ... حرکت ... علاج آن روغنهای گرم مالند و آب گرم
بر دو ... و ... حاصل آید و عضو را مالند ... گرم ... و دل ... محرب گفته اند ... مراد ... بعد روغن آن
روغن ... محرب **فائده** خدر که ... بود و ... است ... مخرقه ... حادث ... و ... علامت و علاجش ...
اگر ... سموم حاره ... و گردن ... سموم بارده ... عارض گردد حسب حاجت ...

اسم اسامی سموم کرا عمل مدد قرابادین و دن صحیح سموم موروث شد کرا سعف قوت حوالی بر دو رجالت عشی و حال حرکت ماوقع

مفردات

برائے جدری یعنی چون تحمل مرضے وکدا ما اسدل رعن شمس تلخ وکدا جو دن ماء احمر مطبوخ بروغن بادام و خوردن گل ادرا کمیا یا
عسل بسرو وکدا جو دن سرطان بحری ... و منقل نوب سودمی است و دیگر انگوره تخم بادام همه بخورد که لعاب مرابع آمد مسول ار رساله
استاد مرحوم و تکرار بسیار دیگر برائے جدری خاص ذکو عن مسح مثل را کو دیه حنه مرمو ز بار دو ورم آب گرم اسمن با دمو مرو ازجا
آب امرود ساید طلا نماید و دیگر برائے سن بحری رسانس مسلور مرال طبی یک دام بحد صاف و و دی خورد و سرکه د حاد
لگا بار دید ... سوده دو روسکو ره سه ساعه دوا و آثار باکند شی آتش دو گل سرخ ارگ بان تا حمل زور و دیگر که جدری
دسرجائے حسب رابع است ارحمال رابع عاد و حجار روغن زیت گرم طلا نماید و مس حرول و داء سقال ساید و ما یبرگ -

مرکبات

آبزن نافع برائے جدری حادث رمیس و حاف از استاد حکیم علوی خان صاحب مرحوم و مجرب لیعی است و لو بسیار مدد که اگر بچه سہ سال
رس علت باشد ما آبزن نرا بوده و اگر ارزن خلاصی صاحب نمکن است گل ... و ران گل ملو و گل طلی گل ... حرارت کرده است
حارس ا ہرگ کے من سد دار ... ماروارہ کر ... جوشیده کرده گل ... سرطان بحری ... جدری و ... رحال است عدد سه
اگر ... سعال ... رہ رگ چیل دا گل ... سعال ... سہ بار ... سوده ... آتے
کرده روغن ... کرده و سرکہ کمه طل داخل کرده تر گرم ... و آن ... شکاف ... صحیح ... ساده
اطریفل شاہترہ که برائے جدری معمول است و عسل ... آرد تریاق الذہب که برائے جدری طی ... مسد است
در ... است حب کہ جدری ... را ... در عسل نافع گردد
دوائے جدری از خاص مرشد ما مولانا داد ... کاہو ... سرکه ... جدری ... جدری ...
کرده ... در آب ... در آب ... آن آب ... آب ... ساله ... سرخ ...
کره ... ساند ... تاسہ ... جمل ... آ ... گندم ... سک ،
دوائے جدری خاص والد مرحوم ... صاحب کہ ...
و ... گرم ... مرض ... باوی ... دادہ ... تا ... اگر ...
ایضاً ... جدری ... خاص ... اسم ... محرو ... جدری ...
... ایضاً ... آب ... گرده ... روغن ... بادام ... طی ...
... آب ... سرکه ... اگر ...
... موضع جدری ... سرکه ... آب ...
... آب ... اگر ...
روغن ... جدری ... و ... ماده ... عرق السا ... در ... مرکبہ ...
... سرکه ... گرم ... گرم ... سعال
... اگر ... آب ...

روغن از هر یک و مثقال داخل کرده بجوشانند تا آنکه آب برود و روغن بماند پس صندل و خطائی ا مورد حسنه ا شترغاز دار ا هر یک سه مثقال جدوار
سنبل از هر یک دو مثقال عمل ا و نمک سه مثقال کوفته و بخیر بیخته بعد از آن سنگ کنند و روغن را ک اندک بر آن حکاید و بدستور بمالند تا تمام
روغن آن جذب شود بعدا آن دو ساعت معدنی در آن حل کنند و در شیشه نگاهدارند و این روغن قسط کننده ریاح است و در دفعه کردن است ؛

روغن زریج برای سر مهری عالم و در دماغ و غیره از بیاض استاد مرحوم بدرج زرد فلوس و در آب ساییده کمرل ساخته
جب بسته و سستی طراین ڈول جسر در میان دوا زده آثار ا چکیدن روغن کند و حاجت این روغن طلا کرده بالای آن ان صدود جات
هم شود و روغن زر دستہ طلا نمایند و اگر بخورد بقدر یک ماسک بریان حل کرده و بالای آن روغن زرد دو دفعه خوب برکرده بخورد

روغن جدوار از بیاض مولد کاهی معمور هم لعاب کمر داده عاقرقرحا دودام روغن سرشف تک آتا او بالا روغن او کرشمائی خوب داغ کرده
فرود آرند و بعد سرد شدن سماده سوده اندا ختن انگشت هم بیاس ساییده نگاهدارند و گر دو اگر دمر صبح جد ا کل عقاد ما بطور حافظ و
بروضع مد مدر بے دوا مالند بمعدی اند و رسود **سفوف** که بجهت جدر مجرب است ا دکالی توست ملیله زرد توست ملیله آمله بلیله توست
بیخ بچرنسی سرکه جدا جدا دوله کوفته بیخته سرد بخور **سفوف** تالیف حکیم اکمل خان برای جدر و درد دماغ بهم رسید و صاحب معمولی
ست به مجرب توسته در بیخ عقرقی زربا دمصطکی ابریشم مقرض خام بو مداں بخم بادرنجبویه گاو زبان قافله صغار کد ساسه جدوار
مقل بودعرق سرکه مک سه بوده صلب برگ و بحمک دار چینی سلیخه سنبل الطیب اسپرده دو ماسه سوربحان مصری چهار ماسه بهمن سرخ ماسه
کوفته بخیته سفوف ساخته نیم ساعت بمون ادویه اصل نامه اک سس ماسه بعر چهار اسره ساخته ؛

شربت اسطوخودوس از تالیف حکیم معتمد الملوک تاج و مرت ا برای جدر طعمی اسطوخودوس اذرخم اسا دن ابرسیاه قسطوس
حب لسان جو جلد جاسا روبخ عقرقی ا سرکه و مثقال سوای افیمون اجزا را بکوسا مذ سه رطل آب تا که علی نامه افیمون را در کسیده
مطبوخ ریب بیاں صاف نامه و کر کسه امالند تا تمام سره دوش بیرون آید و مطبوخ سرد شود پس کسه را بیفوت مالد و صاف بند و
دو کمه و مطبوخ را صاف شود گلقند عسل یک طل دو آن حل کرده دو جوش داده فرود آرند و بمالند با سره و خوب گلفند بر آمدش بالا ما و
یک مد مثقال گلاب داخل کرده تا بس ملائم بقوام آورده سرشت یک او دمه ؛

صماد که سعد رابع از سرطی مرمر سرد در آب بوده مل کرده طلا نمایند **طلاء بهدی** جهت جدر صاحب لغای یو ب توسته ساب
بچهاک سرکه حروف مرج سیاه چهار جزو جاکه بهم دو بور سیا هست جزو اول اده را سرکه کمرل کنند بعد از آن مرج و جاکه مذکور داخل
کرد از کمرل نامند بعد در سر برگ آکه خوب کمرل شوده طلاء کرده باشند **طلاء دیگر** که بجدر نافع است از سرطی دو کالی
عاقرقرحا موبیج هر یک کوفته بسرکه کمه و آب بوده طلا نماید **معجون** برای تقویت دماغ و جدر لسار نافع تالیف حکیم حاذق الملک
مه و صلیب وار چینی هر یک سه ماسه مصطکی بوزیدان هر یک دو ماسه سوربحان مصری چهار ماسه سنامل خولنجان هر یک دو ماسه بهمین
چهار ماسه گاو زبان برگ بادرنجبویه سنبل الطیب اسه سه ماسه هر یک دو ماسه حصته العلب سه ماسه برگ و بحمک سعد کوفی هر یک دو ماسه
زعفران یک نیم ماسه تخم خشخاش چهار ماسه دارفلفل فلفل و روبخ عقرقی لسان العصافیر تاج اسارون اسطوخودوس ساذج هندی
سلیخه هر یک دو دو م زربا دنک نیم ماسه مشک نیم مثقال عسل خالص سه وزن ادویه کوفته حبته لطریق معاجین ساخته شود **معجون**
هیبت و یک نسخه مطبوخ مفید جدر در فصل جذام خواهد آمد ؛

حکایات

مدر ماده درا عصابه حس مسیح الفاصل برا سال عبد العلی پس ماسه گاو زبان چهار ماسه مورسه دولوله اسطوخودوس چهار ماسه بان

شش ماشه اگر بدرد سه عدد ... کاسنی شش ماشه گل بنفشه مرکب چهار ماشه عناب شش عدد و ساییده صاف نموده گلقند ... خمیره کرده می نوشند و بعد نصح فلوس خیار شنبر و بعد حلیه ... بیماری که از نوع اسهال قسمی از دستور معمول گردد ۰

فصل بستم در اختلاج

معنی جستن عضو باید دانست که اختلاج نام دردی است که در عضو است و در اصطلاح حکما عبارت از حرکت ... و در بعضی ... عضو اعضا ... و در عضو ... و جمیع اعضا سنگین ... و اختلاج نیز گاهی ... باشد و ... بیشتر ... تجارب که ... و اما حاصل شود و علاج آن ... اگر ماده ... باشد و چون آب ... در خواب ... و در ... رساند ... نموده ... و ... ماده ... تسکین ... اگر ... و شیر ... گرم ... و سمن ... و اسهال طبیعی ... اعضا ... و ... آب گرم ... و ... مقدار ... اگر اسهال ... سر ... و ... که اختلاج ... گاهی ... اختلاج ... حرکت ... آن گاهی ... اختلاج ... اگر ... محسوس شود ... و تا ... و استعمال مطبوخ کبری و سفوف کشنیز نافع بود و تا که احساس جستن ... باعث اختلاج سودا ... زائل گردد ۰

مفردات

سودای گرم که در اختلاج روغن گل نافع و کذا ... مطبوخ ... و ... و حبوب ... نیز ... و دیگر ... اگر ... روغن ... اختلاج ... و دیگر آب ... گرم کرده ... و ... ضماد کردن مفید است و اگر آب ... ماسد ... و دیگر طلاء ... و ... اعضاء ... اختلاج ...

مرکبات

حب اختلاج ... کابلی شحم حنظل ... افسنتین مرکب ... هم ... درم ... و ... کوفته ... سلسلا ... **حب نحیلہ** که اختلاج را نافع است ... اختلاج ... **روغن** ... اختلاج ... مصری ... و ... روغن ... مالش نمایند ... ماساید ... ماده ... و ... روغن ... گرم ... **سفوف کشنیز** که برای اختلاج ... مذکور ... کشنیز خشک ... سفوف ... **گل ذائع** ... اختلاج ... گرم ... **مطبوخ کبری** که ... اختلاج ... هر کدام ... ماساید ... **مطبوخ** ... بمطبوخ برای اختلاج ... افسنتین ... اکلیل الملک ... ماساید ... صاف نموده ... آرند ۰

فصل بست و یکم در زکام و نزله

[illegible] در زکام [illegible] مرض [illegible]

[illegible]

در زکام و نزله حار [illegible] **علاج** [illegible]

[illegible]

در زکام و نزله بارد [illegible]

[illegible]

[illegible] و عادت [illegible] و سلاطین لعاب و [illegible] دم و [illegible] معده و کبد [illegible] انواع استسقا [illegible] انزال [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] فلفل [illegible]
مثقال افیون مصری ده مثقال زعفران پنج مثقال عسل [illegible] عاقرقرحا [illegible] یک مثقال [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] از مجربات برای نزله و زکام نافع بود و مسکن و مقوی است و دیگر امراض [illegible]
[illegible] عاقرقرحا [illegible] هندی [illegible]
[illegible] چهار درم [illegible] زعفران [illegible]
[illegible] درم مشک خالص [illegible] افیون [illegible] یک درم [illegible]
[illegible]
[illegible] درم زعفران [illegible] درم [illegible]
[illegible] درم [illegible] افیون [illegible] مثقال
[illegible] مثقال [illegible]

تریاق البرله [illegible]
[illegible]
[illegible] مثقال
[illegible] مرض است

ترکیبی برای زکام [illegible]
[illegible]
[illegible] **ترکیب** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] زکام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

تبرید زکام [illegible]
جوشانده برای زکام [illegible]

مغز تخم کدو شیرین هفت واصل کرده باکسی باشند موصوف جوشانده جہت زکام ارد کرد اگر امر آکر چہ آرد درد کم باشد مطبوخ و درد سر آمد معمول رفاعی آسماد بلیلا لاعتماد گاو زبان ... اصل السوس ... آب دو تولہ جوشانده ...

جوشانده برائے زکام و نزلہ اطبا حکیم ... اصل السوس اجلی برگ چہار ماشہ ... ترکردہ حل کرده موصوف ایضاً برائے زکام و ... ماشہ ... داشتہ ... بطور جوشانده موصوف حب مفتیہ جہت زکام و نزلہ حار معمول ... رب السوس ... برگ ... درم ... معمول برگ ... درم ... حب بنا ساز ... است کہ ...

وصل گرم ذکرات حب نزلہ کہ جہت نزلہ و زکام از مجربات ... برگ ... مثقال ... واحد ... برگ ... مثقال صمغ عربی کثیرا ... برگ ... مثقال ... جہا ساز ... صبح ... ورق حب ... مثقال ... السوس ... مثقال ... نباتی ... السوس ... مثقال ... حب نزلہ حکیم محمد ... صمغ عربی کثیرا تخم کا ہو ... لعاب ... السوس ... زعفران ... ساوی کوفتہ ... حب سازند حب نزلہ از ساختہ حکیم اکمل خان ... تخم کا ہو ... السوس ... صمغ ... کثیرا شکر ... مثقال ... آرد باقلا ... لعاب ... زعفران ... تخم خشخاش ... مثقال ... مثقال ... حب ... ایضاً از حکیم موصوف ... زعفران ... السوس ... حب سازند حبے ... تخم مرو ... ممدوح ... حب ... صبح و ... حب ... مثقال ...

حب نزلہ عیان حکیم علی اکبر خان ... مثقال تخم کا ہو ... درم صمغ عربی ... تخم خشخاش ... درم زعفران ... درم ... درم ... سفید ... حب ... وقت خواب ...

ایضاً معمول حکیم ممدوح ... الدم ... حکیم علوی خان ... صمغ عربی ... تخم کا ہو ... تخم خشخاش ... دو مثقال زعفران ... مثقال ... لعاب ... مثقال رب السوس دو مثقال ... مثقال ... حب ... فلفل ... حب ... اصول ... مثقال ... زعفران ... مثقال

حب نزلہ کہ ... در علاج الامراض حکیم احمد ... تخم کا ہو ... تخم خشخاش ... صمغ عربی ... مثقال ... لعاب ... مثقال زعفران ... فلفل ... حب ...

حب چائے خطائی کہ ... زکام و ... دماغ ... چائے خطائی ... خطائی ... برگ ... دماغ ... حل کرده ... حل کنند ... برگ ... الائچی کلاں ... برگ ... عرق ... برگ ... حل کرده ... گلاب ... آب ... خوردہ

حب ... جہت ... زکام ... دماغ ... برگ ... صمغ عربی ... رب السوس ... برگ ... ابریشم ... چہار ماشہ

موساق دل دیا دہ کہ پس اسکو وہ حب دس ادام حب مود و آب کو کہا جہ سو گر اسکو جہا بار دیک دو حب صبح و شام

اسد **حب شنگرف** مسہل ہے لہ زعفران عاقرقرحا دار چینی و قرنفل شنگرف ان چہاروں امر احد دو مرتبہ اسود

سسہ ہمدہ رو کہ شہد سرخ رنگ حب تا دو حب مراں معمول مسہل

حب کچلہ لے برنا د ہی اختلاج و لگام امراض لمرد نافع و عصبات نوار ساس والہ معصور دو سرخی سر مرکوم ایسے دانے

لو السیاہ و مسلب و قرنفل اسرک لہ بوکا ورد ال لگد اد شہ صبانہ بوست آں رادہ کرد سواں ہمہ دوبارہ تا واکیہ

تو اسمہ حو بہ [illegible] ان دو لگر کو بہ حب عرق انجوا کر معدار نحود ہے لسہ صبح و شام بقدر ساسب دو حب ماعرق کنجا

وعرق معصر ہر یک بعد سات و سو بہ حوں اس حب اد معہ ومشکا اساد مود مسود و معہ ہا واساک عاد عظیم دوا عصب

معدا ہمو دار گرد **حب بلادر** برے برد صبح مراس ہا ودامی اعصابی ورطوبی معوب حفظ دماغ ات وسلسل البول و کر حفظ

وسوت اد وامساک دسح عظم ور ویل رعفا نافع بلادر معر گرگاں کہ ملنہ مسرا لسو مکو مدہ اوحو اہم مخلوط مودہ جہا معدار نحود بقدر

کہ حب سح نامدوا حب سیاں معدار کہ حب سرحوس سود آسہ آسہ عدہ ور ابسہ طبیعت سعرا سد ترسے و دامیہ

حب یا استعمال دعد یا کہ حسد و رگرمسہ وعدہ ان امر ود سہ واسل بہم رحم مواب دہ و دو برادر و ما سعمال

لہ سہ مح امر لگ سح کا کہ مس سمال وقلب وعصر اہسب ووگ معرلب سکل احدی لامان ان اصابہ سو دلعوب

داسک دو بگیرد معدل جو مدور جو کں سردو حب امب اساک اسسال نامد رمات کہا حب سدہ واگر حب ارسو بلادر

سا سدس سا اسہا اعدا موجود لعوب اد و اساک تاد عظیم جوامد دہ و سے عادت سرکاں هرعادر رحب تنعمات مدہ کو کہا سد عد

عمم مورد کسر خشک سرک و وزم کم کا سو

سم ورم اسا

معدل سب **حب مصطگی** بہ سب د سلام و سرد سسلاں کا نیست

است صبح عرق شیرہ مرحانہ حرم مصطگی زعفران سرک کہ سائد سرب شربت

جہار ماسہ و در قلمل جہار [illegible] برک سب اد وحب ۔

حب جدوار نافع زکام و نزلہ و سرفہ وحب رعروا سہال دلسکس آلام مسکو معمول اسہ اد معدد قلمل سف کہ ماسہ دارچینی

وقلمل سہ ماسہ عدد [illegible] لوا عفران کہا مصطگی صمغ العلک مرکب سح امیل ابوان حافص ک دواکو سہ صبح مرلی سرسہ مہ اد

سارہ ور ساحکے کہ دوا کہ حب احا حب حواب اسہال نامہا دکانی **حب حدوار** معمول حابد اب دو ما ما

نافع زکام و نزلہ جاطع اسہال معوی احسا صدوا و وبح رأس اسسوں مسل لسلہ ردو مرک حما سمال ہمس برالصبح کسا عاقر قرحا

سو سالی رعمل گاو داں سعد کوفی تخم گندہ ترل لساں العصافیر کسر خشک بار رام مرو صدسہ سعال سسل الطیب عا لمہ و حولمہ

رومی جسمی معر دام مسدل سعکوں ادر مروار بما سعہ سرکیہ د سعال مرکی مرسوس سرکہ کہ سمال ملک معرہ

ہر یک سمسس سال دار قلمل ہر سعال جدسد سرمیم سعال انسوں لست و ربح سعال حب بعدد محود سدہ سر

حب جدوار نافع اربے کام و نزلہ و سرفہ کو حکیم علوی خان صاحب محبت ہا الدرحان وزیر اعظم

معری الیہ مواصب کردہ مجرب است جدوار خطائی مویز منقے رومی لسا سہ صبح مرلی صد الصبح سعد طاہر سعد

دارچینی سرو م عفران دو درم سات سعد جار درم افیون مس درم جلد وانگ ورق طلا سے ویج سدو اگر حدس ر سا

مکلس کہ سراسب بر ستور معرحوس سادہ برحے نعدد نحودی سرتہ یکجا حب لو مقابگیر نافع زکام و نزلہ و دل است

بعد ہر و بعدہ اسکرا دہا ست لعوح تو او برکہ حسب مرو احد سساسہ بقدر ملل جہا سارد ما ربعاح ۔

حب دعہ مرلگی ونامہ سادہ سود حب اسماک معداد باس است ادا ہے کہ لوا عدوا کسس ماسا احمال سر

ایسا ہو
ابداجاہئے
دلسہ
[illegible]

زعفران ہر یک سہ ماشہ بعد ازاں قلقل حب بندند دو دو حب ہمراہ آب گرم خورند ؞

حب جدوار کہ زکام و نزلہ و سدہ و صداع را نافع ہے از بعض اطباے دکانی دارچینی کندر سوس صمغ عربی ہر یک دو درم جدوار ختائی
زعفران افیون ہر یک شش درم کوفتہ بیختہ گلاب سرشتہ حبہا سازند بقدر نخود دو تعالیٰ در ادویہ اول ہر یک سہ درم و جدوار و زعفران و افیون
ہر یک شش درم است **نوع دیگر** قلقل الاحمر او کہ بمساع حب تقویت دماغ و دل کند و ماء الشعیر عدس اور کافی جدوار چینی زعفران کشمیری
ہم ایشان ساز کوفتہ بیختہ کھرل بعض ہم صمغ سود قدر قلقل حبہا سازند دو دو حب نافع حب بخورند **نوع دیگر** الف حکم ارشد برائے سادات حال
صدوار عود ہندی دارچینی ذالبیع سنگ ہم تولہ مسطگی نبد بسازند قلقل دا مثل حب بر انسانکہ ساحہ چینی سنبل الطیب پوست ترنج زعفران
سنگ حسرا سفید ادویاں اسپس اجواہ صمغ عربی دو بقدر ہر یک سہ ماشہ افیون یک تولہ سو حب سازند ؞

حب تاتورہ ساکنے کہ دائم الدلہ اور حیلے سود ہم ہے تخم تاتورہ ایک ماشہ پوست خشخاش کنند و خشک نموده و آب
پوست خشخاش ہم سا بدا سے سوہ معہ ہر سہ دانہ ریکہ مقصد کشم مصر ہر یک مساوی کوفتہ ما ہر یک سودا دہ دیکھل مسلاج سود
حب بعد سحوق سنادو ہا حسک نمانند و دو روغن خص سکے مثل ساز جون مع مبہ دا کہ براق تاتورہ است داخل ہے و اس حب
اقراص چوراک ہم کم ہے واں حب سرخ سبب ازال و دروشی و سرد سر نافع ہے از کتاب مذکور ؞

حب سپاہ کہ در سرکہ بیع طبع سے متحدہ شدے کہ بعض ال آن سکندر اقسام العلاج ساخت و کثرت ہر یک چہار درم خوب سحق کنند
کہ کھلی سوولیں ترشی کلاہ و دارچہار درم تخم حور مال یک درم ماشہ دوام داخل کردہ چہار گھڑی دیگر صلایہ کنند بس حب بقدر نخود بستہ کہ صبح
ہر کشا موردحب **قیون** ماسات اعتدادحاں کورلی برائے در نافع ہے دورصل صنعا دو اداد **ایضاً** ممسک سنبل قوت عالالد
حب مردہ زائد مفید ہے دوز حرف انزال مذکور ہے حسو معمول برائے تقویت دماغ و نزلہ خشخاش سفید سیں ماشہ مصطگی عسبریا
زعفران دو دو یک کوفتہ ماست داخل کردہ ہم سا بندآس طعام اصل صرف سودکا سے زعفران اصافہ ماسد حب سفید دے اے کشمر حا
ایضاً بعد **دیگر** تخم مسوس گندم یک تصدو من رادر آب ساند وصافی سودہ آس کہا بد سا سہ ہفت درم شکر سفید دو دو ہم
وحس داؤ ام روغن بیج ہر یک بیج درم اصافہ ماسند و طلاست ہر یک کس کہ حب سود و چینی مال **ایضاً** برائے نزلہ نافع از رسائل آنسا
مرحوم مغز تخم حرزہ تخم خشخاش کشیر خشک مغز بادام معشر ہر یک بیج مثقال بہ رادر عرق بید مشک و عرق گاؤزبان سرہ کشیدہ ماست سفید
وکیپرا ولسا سہ صمغ عربی سودہ بعد حاجت افزود و سرمہ ولگا زندہ دکالی ورں لسا سہ وکتیرا وصمغ عربی یک چہار دانگ ومات سفید
نشستہ ہم شقال ہے وارسک تخم ریحاں ہر یک چہار دانگ تخم مرو کوفتہ یک مثقال دا لودا سرب ملور ہر یک ہیچ مثقال بیر انس ہے

صمغ عربی ادرک حب **کاکام** ونزلہ حار اس لسا مسعد دیکائی لسا سہ آرد باقلا آرد جو مغز آمسے کہ دراں صمغ عربی وشکر سفید و کمر ٹل کردہ ماسا
داخل کرد معوام ارد وگرم گرم کو بدو حسانافع نزلہ معوی دماغ در صل صداع گرسب ؞
حشخاش سرد سہ کہ در زکام و نزلہ حار حمول ست و جہت سرسام و درد حوالی وصداع معدہ دو لااسما و اسہال ریس
بعد دل اخلاط محرقہ و تسکین حرارت مزاج نافع ہے کو کمار کلاں ہم صد عدد ہم کوب سا بدا لوست ان اہم کوبیدہ
مرضد تر لد ہم لسا یند و با دو ہم آنا آب ازاں سیر ماف کا ہند و کہ ہم آنا آرد بعد سعد امام طہ القوام ہم آرد و دست آں بادو مال ساں سیا و اگر
معدہ سالم بیں دار اب شربت خشخاش کوسد واگر خمیرہ خشخاش ہر کسما سدد آں احروام صمغ عربی رب سوس کسرا ہر یک یک درم تخم خرفہ مقشر
ست میں تک مغز تخم کدو ہر یک دو درم ایک سودہ تخم ساز یند و اگر خواہند قدرے زعفران نیز آمیزند ؞
ماسدہ **خشخاش** نافع زکام حار معمولی پوست خشخاش یک درم صد درد آب حسانند صبح ہم سا سد وصاف کردہ آنکہ سیل احمد قوام

[illegible] العوام

حمیرہ چشتی کوکاری [illegible]

[illegible]

حمیرہ چکاس [illegible]

[illegible] **حمیرہ چشتی** [illegible]

[illegible]

روعن [illegible]

کرده برمائے میں دراورہی جانہ ماو بردکه خشک سودلس از آن سس درم تمر مدوسعر جاسی راوردطول زعفران ہریک نیم درم کندش چہار
درم جارو درجاسہ درم می شمع سودہ سفوف سازند * **سفوف** نافع نزلہ دافع سہر و سوست دافع از صعودی کسیر شقیر تم کاہو تخم خشخاش
ہریک دو مثقال اصل السوس اوہاں دارچینی ہریک یک مثقال کوفتہ سفوف سازند خوراک دو مثقال بعد طعام عمل آرند *
سفوف زکام و نزلہ کہ بعد طعام معدہ آید از طب تخم خشخاش سفید اصل السوس مقشر پوست خشخاش زرد در برابر برابر ہمہ کوفتہ
اریمہ درم ناشستہ ... اسد دیگر خواہند گل سرخ و کسیر خشک صندل سفید اوہاں دارچینی را بر مات از ہمہ کوفتہ ہمہ سفوف ساختہ
سام ارسہ درم تا چہار درم ... **شربت معتدلہ** که زکام و نزلہ حاره دات الجنب ... وصداع ... چشم ... گرگ
نافع بود ... بوده کل بنفشہ خشک ... سپستان ... شکر سفید بقوام آرند و اگر گل بنفشہ
... مگر ... طریق ساختن شربت ... است
شربت خشخاش نافع نزلہ حاره که ... معمول ... و سل ... کوکنار ... تخم ... عرق ...
... تخم ... حلی ... سعال ... شربت ... کوکنار ... تخم حلی ... آب ... لعاب ...
... صاف نمودہ ... درم ... بقوام آرند ... محلول ... تخم کدو ... شیرہ برآوردہ صاف نمودہ داخل
... بقوام شربت آرند ... دیگر شربت خشخاش ... خشخاش سادہ است که در ... عمل کرده شود *
شربت نزلہ حب نزلہ حاره ... معمول ... مرحوم ... اکسیر ... عناب ... آس ... ہریک ...
تخم حلی ... اصل السوس تخم خشخاش سفید ہریک ... درم ... معشر ... درم ... یک ... شربت سازند *
شربت نزلہ دیگر ... نزلہ حاره ... معمول ... محرور ... اکاست ... برائے ... ہمہ حال ...
... مسہل ... ہم ... رسانی ... ہریک چہار درم ... ہیچ درم ... اصل
... خشک ... تخم حلی تخم خیاری تخم کیان گاوزبان ہریک ... درم ... عناب ... حل ...
... سپستان ... کوفتہ ... رطل آب ... صاف نمودہ ...
... رطل ... داخل کرده بقوام شربت آرند ... درم ... درم *
شربت گل نیلوفر دافع نزلہ حاره ... که ... نیلوفر ... گاوزبان ... آثار ... چہار ...
... سپستان تخم ... اصل السوس مقشر ہم کوفتہ ہریک ... عناب ... ہمہ ... آب ... صبح ...
... شکر ... بقوام ... آب ... حل کرده ... سفید ... نمک ... ادوایه ...
حب ... **ہشتم زکام** ... اکری ... ہریک دو مثقال ... سعال ... کوفتہ ... اکسے ہریک
... زکام ... کند **ضماد** ... که ... نزلات ... معمول ... مرحوم ... دو ...
... مثقال ... پاشیدہ گرم کرده بر سر ضماد نمایند **قرص نزلہ** ... نافع ...
... صاحب ... نزلات ... سعوطری ... عربی ...
... ہریک یک درم ... تخم ... درم زعفران ... کوفتہ ... در آں ... مورد ...
صاف نمودہ ... صاحب ... مربع ... کرده ... درہم ...
... **فائدہ** ... اسہال ... نزلہ ...

کرده در آب بسایند و گرم کرده طلا کنند و بعد برآمدن کمی روغن گل بمالند کمر بستانی حالت سرد و اعتدال ماشه افیون در آب سرد و اعتدال
یک نیم ماشه کوفته بیخته به روغن گل آمیخته بر وی طلا نموده بر صدغ بستانیده از علاج الغربا

عرق جهت مواد را تحلیل دهد ماء الشعیر نیز مرحوم ملک کلاں اجوائن برگ تک آنار برگ مسر ... برگ نیم آثار عرق کشیده

غرغره را در سلوی خان خاص در سن برگ ورکام مانار کشمش عدس مقشر پوست خشخاش گل انار ورد سفید اسطوخودوس کاهو نیم اوقیه
جوشانیده بعد دو صاف نموده عسل کرده غرغره نمایند **غرغره** جهت مواد را تحلیل از تجربات استادی محمد احمد پوست خشخاش تخم حسک
عدس مقشر گلنار فارسی عنب الثعلب ماش ... ماش کلاں نار برگ توت جوشانیده غرغره نمایند و اگر حرارت باشد عناب و کشمش
اضافه کنند **غرغره** که حبس نزله و بسط آن کند از عناب بیخ ... ... حلبی خیار ... برگ بیخ ماشه پوست کوکنار
تخم خشخاش برگ جو ماشه عدس مسلم ... ماشه جوشانیده غرغره نمایند **غرغره** لئے حبس و تعدیل مواد دقیق که تحلیل برد
مجرب است سرد و خشک و دماغ نماید اول تخم کشمش و شکر برگ ... ماشه تخم بعد از آن کشمش خشک عدس مقشر گلنار کوکنار صندل
سرخ تخم خشخاش و ماء گل سرخ تخم خرفه اصل السوس ... ... آس و غیره جوشانیده صاف نموده قدرے زعفران کافور
ماشیده غرغره نمایند **غرغره** لئے حبس نزله ... از بعض ... گل سرخ گلنار ... عدس حب الآس پوست
خشخاش مساوی در آب جوشانیده صاف نموده غرغره نمایند **ایضاً** مثله که تعلیط ماده رقیق کند خشخاش بذر البنج املا پوست خشخاش
تخم کوکنار برگ مورد تخم کاهو گل سرخ برگ تک تولہ در نیم سیر آب جوشانیده ... غرغره کنند **قهوه** که ... ...
در دوا زعلاج الامراض ... گل ... کوکنار برگ تک درم ... گلی ... آب جوشانیده صاف در نیم پاؤ ... اگر ... ماشه
سرخ کرده ... ... گرم ... ... سرد ... ...

قرص نزله بارد دیگر املائے والد حکیم علوی خان صاحب ... ...
سعد مرکی صمغ عربی دم الاخوین برگ ... برگ تک ... افیون ... زعفران طباشیر کوفته بیخته تخم ... ... اقراص سازند
... ...

لطوخ برائے ... ... **لطوخ** ... تقویت دماغ و عکس و تعلیط مواد ...
و ... ... تخم خشخاش ... ... آب ... ... **لطوخ** ...
و گل ارمنی آب ... ... طلا ... **لطوخ** که ... ...
... ... گل ... ... روغن گل ... ...
... ... مجرب است

لطوخ جهت ... ... زعفران
... ...

لعوق خمیر ... ...
... ...
لعوق ... ... صمغ عربی ... ...
... ... **لعوق** ... ... درم

کسر اطبا ہر روز شخاش مقشر تخم درم صمغ فارسی دو درم ہمہ را کوفتہ بیختہ با یکجزو از آن فانید و بزوری نایند تخم خرفہ مقشر کوفتہ بیختہ بوزن مثقال نعوق
ما سازند و دیگر لعوقات کہ برائے نزلہ حار و بارد مفید است در فصل سرفہ خواہد آمد ✤

لعوق دیگر کہ در زکام حار را نافع بود مفید است از خلاصہ تخم خشخاش سیاہ و سفید ہر کدام دو درم اصل السوس مقشر تخم کوفتہ نیم
سپستان تخم خطمی ہر کدام یک او قیہ صمغ عربی کثیرا ہر کدام نصف او قیہ ہمہ را شبانہ روزی در بیست رطل آب تر کردہ بدارند و آنگاہ بجوشانند تا
آب بنصف رسد بکسر ایندہ صاف سازند و صمغ و کثیرا را در یک رطل از آن حل کنند بعدہ دو رطل اضافہ کردہ بجوشانند تا بقوام آید بردارند و بنوشند این لعوق
از آن جملہ باشد کہ در مملک مستعمل است و حکیم ذکاء اللہ خان نوشتہ است کہ ہیچ دوا بہتر از این برائے زکام و سرفہ حار
نیست و مقوی لیکن ایضا ممنوع کہ در بعض کتب مطلق بدرد و منع بکثرت و تحریر است کسر صمغ عربی کثیرا نشاستہ تخم کدو شیرین
مقشر از ہر ہر کدام دو تولہ قند سفید بقدر ضرورت بکار آید و ہمہ معمول و مجرب است صمغ عربی نشاستہ مقشر تخم کدو شیرین
مغز بادام شیرین مقشر ہر کدام دو تولہ قند سفید ہم رطل عرق سداب سہ رطل قند را بعرق بقوام آوردہ دارو ہا سودہ آمیختہ لعوق
سازند و اگر ترطیب و تسہیل اخراج مواد در سرفہ منظور باشد روغن بادام شیرین دو تولہ اضافہ نمایند خوراک یک تولہ معمول آب
و اکثر با لعوق آرد نافع است و مؤلف مفتاح المجربات نوشتہ کہ من این نسخہ را اضافہ اصل السوس کہ نصف یک حصہ باشد فائدہ
کلی ملاحظہ نمودم و کار فرمودہ ہمہ ہا اضافہ کردہ شد **لعوق بذر الکتان** نافع نزلہ بارد کہ رسیدہ بر ریہ و مثانہ و سرفہ بلغمی و ضیق النفس
و کم نوال آمدہ بذر کتان دو تولہ زعفران سنبل گرد دار چینی فلفل ہر یک بقدر یک تولہ مسکہ عاقر قرحا شکر سفید ہر دو کہ ساختہ از قند با عسل
ہر یک بادہ چندان حل نمودہ سہم از شہد گرم کردہ اودیہ سائیدہ آمیختہ خوراک شناسند ✤

مطبوخ نافع نزلہ و سعال اصل السوس مقشر تخم کوفتہ دو درم سپستان ہم بدان صمغ عربی یک درم کثیرا ہم درم دار چینی در ماء بسیار تعدیہ
ناب مصری تخم تولہ در یک نیم او عرق گاو زبان جوش دادہ و مصفی کردہ بعد از تصفیہ شکر شش تولہ داخل نمودہ طعم بخور بنوشند ✤

مطبوخ نافع زکام و نزلہ از مقولی اسہال از سفید بیاسا و سپستان اصل السوس مقشر تخم کوفتہ گاو زبان ہر یک یک مثقال بسستان سوزہ مثقال
پا مریم عدد عناب یک تخم تولہ در تخم انار ات بجوشانند ہر گاہ چہارم آب ماند صاف کردہ بنوشند و اگر سردی و کرب طعم بود ہیچ بادیان رومی فارسی بیخ
سوس خراسانی اضافہ نمایند و اسفرا کنند و اگر زکام با حرارت باشد بنفشہ نیلوفر و تخم خطمی خیاری دادہ سازند و اگر بر شریع
نزلہ بطرف سینہ بود حوص نبات شربت خشخاش دو تولہ با تک تولہ داخل کنند **مطبوخ** کہ صاحب ذکر در سرعت علاج زکام و نزلہ
حار از مجربات دانستہ حو مقشر دو او قیہ جو شکستہ معشہ گل بنفشہ ہر کدام یک او قیہ اصل السوس مقشر سپستان تخم خشخاش ہر کدام نیم او قیہ
ہمہ را در چہار صد درم آب بجوشانند تا بیاید درم باقی ماند صاف نمودہ با شربت انار شیرین با شربت بنفشہ بدہند کہ از اعظم مجربات نافع است ✤

زوفا | **نسل بارو کرد** بر زکام و نزلہ حار نافع اگر در فصل سرما بدکور رسا اگر بر سر دین از آن موقوف نمایند مناسب است و بجنس مسہل گرم کہ در زکام
باردہ مستعمل است در فصل علاج گذشت اگر عوض روغن بادام شیرین روغن داخل کنند مناسب بدارد ✤

دون | **حب فلاسفہ** و معجون سور طلوی جان سرد نافع در فصل سعفہ خواہد آمد و معجون ادراکی کہ برائے نزلہ و صداع در فصل علاج گذشت
نزلہ سد از حکیم حاذق الملک صمغ عربی کثیرا و مغز بادام شیرین کی دو ماشہ حب و حتال او رعون زعفران سفید کی بیخ تعلق درگلاب
نم کہ سرخ سیدہ تخم مرغ سودہ بر کاغذ بکشہ دار بر روی بیاید نشرہ کردہ سودہ سوراخ نمودہ اورا بر آن طلا کردہ بر شقیقہ ہا بچسبانند
لوح عاقر قرحا مستعمل حکیم موصوف تخم کاہو تخم خشخاش افیون زعفران ہر یک دو ماشہ صمغ عربی کثیرا گل سرخ از ہر یک اگر حاجت آید
کافور قیصوری نیز اضافہ نمایند ہمہ را کوفتہ بسفیدہ تخم مرغ آمیختہ بر کاغذ مکہ از سوراخ سوراخ کردہ باشند بر شقیقہ
بچسبانند **ناس** نزلہ از مجربات اکبری تنباکو سوختی یک دام زعفران یک ماشہ و فلفل سفید عدد بار یک ساییدہ قدرے از آن

ناس خاص حاذق برائے نزلہ خاص [illegible] مرحوم [illegible] عاقر قرحا [illegible] برگ [illegible]
[illegible] **ایضاً** [illegible] **ناس** [illegible]
[illegible] **ایضاً** برائے نزلہ [illegible]
[illegible]
[illegible] **ایضاً** [illegible] زعفران [illegible]
[illegible]

نطوح [illegible]
[illegible] علاج الغربا [illegible] **نطوح** [illegible]
[illegible] زعفران [illegible] **ایضاً** [illegible] برائے
نزلہ [illegible] **ایضاً**
برائے نزلہ [illegible] زعفران [illegible]
فائدہ [illegible] فائدہ [illegible]
[illegible] **فائدہ دیگر** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

حکایات

[illegible]
[illegible] **ایضاً** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

شربت [illegible] جاکسی [illegible] عناب [illegible] شدید [illegible] آب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اصل السوس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اصل السوس [illegible]
[illegible] عنب الثعلب [illegible]
[illegible] مسهل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **ایضاً** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **ایضاً** [illegible]
[illegible] اصل السوس [illegible]
ایضاً [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اصل السوس [illegible]
[illegible] **ایضاً** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

... بعد از آن قدری آمده شیخ شد تا ... بهوع شیخ ... دانستند که چون ...
مرکب ... ... سرمه ... کمرک سرمه ... باشد ... آمد
... اصلاح آورد ... تا سوادی ... باشد ... در آن چها ...
... باشد ... آن ... باشد ... آن ... بوال ...
تا کهری ... با ... موقوف ... نیست ... بود کهری ... روز
او ... علم ... ماده ... او را ... و ... آن ... مرکب ... داد ... احلاک
ورم ... **ایضاً** ... سورت ... ... سرمه ... بعد ...
... آن ... سرمه ... کدورت ... آب ... حاره ...
ایضاً حکیم ... صاحب ... کرد ... ابتدا ... بود ... ماده ... است ...
... معاصر ... سل ... مرکب ... فائده ... اعتدال ...
... همراه ... استعمال ... کرده ... آن ...
... ماده ... استعمال ... بالکل زائل گشت

مقاله دویم در امراض چشم

... چشم ... است احتراز ... گرم و سرد ...
... علت ... خواب ... ...
... ... درد ...
... ... طول ...
چشم درآن ... عذاهای لطیف ... استعمال کمال ...
... معاصی ... و استفراغات ... آن ...
... ... و شکر ...
... چشم است ... ماهی ...
... چشم ...
... علاج ... کرده ... چشم ...
... چشم ...
... استعمال ...
... علاج ...
... استعمال ...
... چشم ... ماده ... است ...

چشم متوجه شود از شقاقی است که غسل اندک باشد که بدون آنکه ورم در چشم ظاهر باشد بواسطه دوام سیلان ماده چشم ضعیف علاج ظاهر شود
پس اگر ماده از خارج مجتمع در دماغ ابتدا سرخی چشم و درد و گرمی سر و سیلان تری رگهای سر بود در این صورت گشادن رگهای سر و پیشانی
سر و ذمن صدغ و نهادن داغ مناسب است و حجامت نقره و ارسال علق بر جبهه سر و پیشانی و بعد رفتن ماده منع نمایند و اگر ماده
از داخل مجتمع آمده باشد درد مثل و فارس چشم ومی و کثرت عطسه باشد در این حال تنقیه دماغ نمایند و اسهال دیگر بدان سعوط دماغ نمایند
و بعده تسهیل نمایند سود و بعد از آن نمایند و تناول طعام و شراب کمتر و لطیف و اجتناب از اشیاء بدکار و بخار نگیرد از اقسام [illegible] ماده چشم
نمرده اند و استعمال عطوسات و مدمعات و [illegible] چشم و سیال حصوص [illegible] دماغ و سکون ماده سر ارسعات
چشم است و در [illegible] از آن ماده چشم است آن را اخراج است و در صورت ماده در مدتی اول بحسب خلط استفراغ عام کنند
بعده خاص [illegible] الخاص چشم متوجه شود [illegible] بر ماده در معالجه مفصل ذکر خواهد آمد و در ماده دموی
فصد کنند و باشد که ماده و کشادن [illegible] کثرت [illegible] رگهای چشم از آن امتلاء عروق [illegible] در این صورت اسهال
نمودن و بعد آن طعام لطیف خوردن [illegible] و تناول [illegible] و استعمال [illegible] و ضمادات محلل خوردن
[illegible] +

فصل اول در رمد

[illegible] چشم است که آمدن چشم [illegible] و [illegible] سود [illegible] که از آن [illegible] و ضماد و [illegible]
آب [illegible] و [illegible] و استعمال [illegible]
[illegible]
[illegible] اشیای [illegible] کرات [illegible] غلیظ [illegible]
[illegible] و افراط [illegible]
[illegible] غلیظ [illegible]
آن رمد [illegible] که ماده [illegible] غلیظ [illegible] لطیف ماده [illegible]
[illegible] و الحمام قبل [illegible] اکثر [illegible] +

رمد دموی و صفراوی علامت دموی سرخی و گرانی و انتفاخ [illegible] و امتلاء عروق [illegible] و کثرت [illegible] و سیلان [illegible]
و [illegible] صفراوی [illegible] و قلت [illegible] باشد **علاج آن** [illegible]
[illegible] گل ارمنی [illegible] اگر چشم [illegible]
[illegible] ماده اگر چشم [illegible] حل کرده در چشم [illegible] و اگر
[illegible] اگر [illegible] گردن [illegible]
[illegible] اگر احتیاج [illegible] ماده [illegible] اسهال [illegible]
[illegible] مزاج [illegible] گرم [illegible] و اگر [illegible] چشم [illegible] گرم و
استعمال [illegible] لازم [illegible] گل [illegible] سرخی [illegible]

استعمال نمایند هرگاه رمد بطول انجامد [illegible] و حصرم و [illegible] و عصاره [illegible] مرغ در روغن [illegible] طلا نمایند و [illegible]
[illegible] مرهم مساوی [illegible] کحل طلا استعمال کنند عجیب الاثر است و [illegible]
[illegible] مرغ [illegible]

رمد طبعی علامت [illegible] سرخی و گرمی اشک و حرکت [illegible] و [illegible] در حالت [illegible]
[illegible] مسهل [illegible] و [illegible] کنند و [illegible] در [illegible] آب
[illegible] کنند و دیگر [illegible] که [illegible] آب [illegible]
[illegible] اگر [illegible] رمد بطول [illegible] و سرخی [illegible] اشک [illegible]
[illegible] رمد است [illegible] و [illegible] و [illegible] است [illegible]
[illegible] اصلاح [illegible] استعمال [illegible] کرده

رمد سوداوی علامت آن خشکی و گرانی و سرگی چشم [illegible] و سرخی [illegible] و عدم اصلاح [illegible] اشک [illegible]
[illegible] خشکی دماغ بود [illegible] آن [illegible]
[illegible] کرده [illegible] چشم [illegible] روغن [illegible]
رگ [illegible] در [illegible] چشم [illegible]
[illegible] اگر اصلاح [illegible] مسهل سودا [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] رفع [illegible]

برآن چیده باشند سرمی و بهاری توام در مکان تاریک نشانند پس آنکه بسیار درد و خشم و سر دارد باشد آب کاسنی و عنب الثعلب
سبز و حوالی چشم ضماد سازند و ترشید باشند که هیچ که از ان اندوه حل از ضعف و انتشار مستعمل شود و ترک گاه ما حوداس مدام و روغن نسکی
حاصل شود بساف اعضی انبوه که آب حله حکا بند و آنکه اندرین حلبه و اکلیل جوشانیده باشند تخم بابونه گل سرخ و اکلیل الملک برگ
و ورم زعفران یک درم کوفته آب کشنیز سبز و در روغن گل مرغ آمیخته ضماد کنند و چون درد ساکن شود و بسوراخ اول بعد از اعضی و سماق
حصص تکار بربند و اجدار سکی ردد و اکلیل و درم بدیع سرخی در دو اعضی و اسفرصفرو سماق امراض مثل انند ؛

مفردات

ضماد و طلوع حضض سوده بسر حضر و اسداد رمد حار نافع ست و اگر در سه بدل برود اسود م ایدکه چشم تاما **و دیگر** که رمد گرم را نافع
عصب نادار و سبس بعد می سعه باسر حضر اسپ سائیده بر چشم طلا کنند **و دیگر** اصول سکی وجع ورادع است ولعاب هیدانه
ونسکی سے باید **و دیگر** که مجرب ست حب سکی در در حسو ضماد رسمار رعای مست راکو بند و ضماد کنند **و دیگر** طلا وقطور عصارهٔ
کسه باسر حر باسرتان سکی در عراق سده ست خصوص انچه در چشم اس و در رمد حار ودرد هیچ معمول آسا در حوم است **و دیگر**
رورے که رمد سرو هیچ سود بیان دردآن برگ ده هو ره هم گرم چند گوش محالف لفطر کنند و قطور آب کوسل رگ ست وکدا برزرد سائیده
بر نامع رمد است **و دیگر** که درد چشم را فورا آرام سکند سیر و دحب شد در چشم کشد از علاج اعرا **و دیگر** که درد اول درد چشم مجرب صاحب
تعالی است مرالو و راباد و راهے ساسه مثل صبر و زعفران و حضض کوفته در گلاب حل کرده را حعان ضماد کنند بورد هیچ هم نافع **و دیگر**
که در ابتدای رمد هیچ بسیار سکند برگ کشنیز معدار دوا و گمید نمودن کومی همس چشم باده بر بادام عفر محکم بیند در ورے دوسه بار کند کنند
و دیگر ضماد معز بلیع م سکی دج ورم ص کند همس صاد اسه سکی اوحاع ص کند و ضماد معه هم سکین ست چشم سکند و رمد حار
واکلیل مے رساند **و دیگر** ضماد ورق گل سرخ تازه و حصوصا احلیله سکی وجع کند و ساد در روی بعسه با زعفران و روغن گل نفع سکند بصره ا
عس **و دیگر** ضماد اکلیل الملک با زردی بیضه نفع سکند بر رمد حار همس اگرکما به سکنه با گلاب سه باره و برحره ضماد کرده بر چشم دام بهبند شیش شدید
نفع کند نفع عصب پس باره بر گوساله و در روغن هرکتان بر روغن گل سرخ رمد که در داست **و دیگر** رمس سعر با اسعدی بعضه بر مسائی
ضماد کردن هیچ سلان سواد چشم کنند و همس اوراق انگور با سوس سعر چشم ضماد کردن هیچ سکند و اول رازمش ضماد کرن برگ کشنیز حل
کند **و دیگر** ضماد بورق و در مازه نافع ست آرد بر دل مواد و پوست حریره برچه ضماد کردن همس عمل دارد **و دیگر** ضماد برگ کاسنی وکدا حکم
حنظل با سوس سعر مجرب و عجب است **و دیگر** مجرب مراد ممه کم سس در بهر دو دست مصر کسد حے که گرم شود پس بر چشم و مسائی ضماد کنند **و دیگر**
عصب سوهج لا قدرل له **و دیگر** که رکسی در چشم کار گرمی آمده باشد مجرب نیست احیانا برگ سکی پنهٔ سائیده و ص سه بر چشم بندند
تا که رود اسے بیدی ست اندآب سائیده گرد اگرد چشم طلا کنند **و دیگر** بر لی کو کنار سوده در آب کو کنار هم و رادع ست **و دیگر** مجرب استاد
مرد حوب تار سیوں سائیده برابر دو اوں آن طلا کسد بر چشم و سعه بر طرف شود **و دیگر** برائے درد چشم سرآنکه در انگشان دست و امالند
و دیگر که بهه اسام رمد معد ست ارقاد رمی آب سوں برآهن سهن گداز نمود و آهن پاره دیگر بساید و قطره قطره آب سوں هیچ اندازند تا غلیظ شود
پس آن آب را بر ملک چشم گدارند و دو سه بار کرده باید و اگر سه جام را در طرف آهن بکوبند تا خوب نرم شود بر چشم بندد همس عمل کند مجرب است
و دیگر که سرخی چشم دور کند اصل السوس معر قدرے آب سائیده بسه بدان آلوده بر پلک بدارند **و دیگر** برائے سرخی چشم عصب لا تراب
ارسعوی خوب در حب ضماد ارد الا احرا سیده سائیده بر پل چشم در روز دو بار طلا سازند ؛

مرکبات

اطریفل نادیان ـ ... مراض ... مصاری ... ماداں ...
... کالی ... آنا ... گل سرخ ... کرد ... حل ...
... اوام ... مفتاح ... اداں ... صاحب

اطریفل کشیری ... اطریفلات ... درصد ... کتاب **ایارج نارون** ... آن ...
اوراطیقون ... ناری ... ساق ... سفوف ...
... ماکه ...

مرودکافوری ـ ... اصطلاح الامراض ... آب ... کافور ...
... استعمال ... **مرود قرع** ـ ... کافور ...
... استعمال ... **مرد یوما** ... اصلاح ... سیاہ ...
... ساف ... عمران ... آب ... ماراں ...
... صاحب ... محل کر معلق آرد

پوٹلی ـ ... کافور ... اصاحی ... بوٹلی ... آب ... گرد ... آب
... جسم ... **پوٹلی** ... ماء ... بوست ...
... کرد ... گرم ... **ایضا** ...
... سرخ ... گرمی ...
... آب ... **ایضا** ... جسم ... (وجعا)
... بوٹلی ... آب ... جسم ... **ایضا**
... پوٹلی ... آب ...
... جسم ... **ایضا** ... جسم ... سیاہ ...
... صاحب ...
... جسم ... آب ... المدماں ...
... اکبری **بوٹلی** ... حسم ... مرحوم ...
... گرم ... **نوعادیگر** ... جسم ...
... بوٹلی ... آب ...
... جسم ... **بوٹلی** ... جسم ... محراب اکبری ...
... گرم ... آب ...
... آب ... بوٹلی ... آب ... جسم ...
... آن ... **ایضا** ... جسم ...
... جسم ... بوٹلی ... **ایضا** ...

حب الکافور پوست خشخاش هشتگری بود برگ سرس هر یک مثقال دو درم کوفته بوتلی بسته باب کوکنار بریزد و بوتلی آورده الصا
که مدام نافع است اگر در آب حل کنند و یک زبان نگهدارند تا که آب پس فرو برند بوده بهالی بعد ... آب مذکور ساخته
و در بوتلی بسته آب مذکور ... زبان گرد جسم بوتلی را گرداننده

جوشانده برائے ... و صداع مرکب ... گل بنفشه هر یک چهار ماشه ... پوست هلیله زرد هر یک شش ماشه جوشانیده
صاف نموده شهد داخل کرده بنوشند ... نیم کاسی کوفته ... **ایضاً** اطریفل کشنیزی خورده
بالاش ... پوست هلیله زرد کشمش ... ماشه ... جوشانیده صاف نموده
داخل کرده بنوشند **جوشانده** برائے ... گل بنفشه ... هر یک شش ماشه ... جوشانیده
کرده ... داخل کرده بنوشند ... خشخاش ... بادام ...

حب هلیله ـ جهت امراض صداع و النوازل و امراض سر و چشم ... و معمول ... پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی
هلیله سیاه پوست هلیله آمله مقشر گل سرخ از هر یک ماشه ... ماشه ... سفید ... زرد ...
از هر یک دو درم کوفته ... آب ... که دام ... گرم و ... گهڑی
... اگر لاغر ... مصطگی رومی از هر یک دو دو ... آن ... لاغر ... هم ...
اضافه نموده ... **نوع دیگر** مجرب معمول حکیم ... صاحب ... هلیله زرد هلیله کابلی آمله هلیله گل سرخ از هر یک چهار ماشه
سنا مکی ... ماشه کوفته ... حب ... گرم ... آن
هرگاه ... مطبوخ ... امراض سر و چشم فایده عظیم دارد

حب ... صداع و درد چشم را نافع ... سقوطری ... درم پوست هلیله زرد ... درم ... مصطگی سقمونیا
زعفران از هر یک سه درم گل سرخ ... کوفته ... گلاب حب سازند ... **نسخهٔ دیگر** ... برائے ... صداع ...
از علاج الامراض ... سقوطری سقمونیا ... از هر یک یک مثقال پوست هلیله زرد دو مثقال ... کوفته ... گلاب حب سازند

حب ... اخلاط غلیظ ... امراض چشم ... علاج الامراض
... دو درم ... یک مثقال ... آب کاسنی حب بندند

حب مجرب برائے ... مرحوم ... پوست هلیله زرد پوست هلیله ... هر یک ... ماشه هلیله سیاه
مصطگی هر یک چهار ماشه زعفران یک ماشه کوفته ... تا یک تولہ آب گرم بخورند

حب سرخ ـ که جهت تحلیل مواد چشم و تسکین وجع ... مجرب ... چهار درم افیون یک درم
... عربی ... اگر ورم ... چشم ... آب ...
... آب ساده ... مذکور ساییده ... بمالند

حب ... ـ مجرب برائے امراض مذکوره ... افیون یک درم ... چهار درم ... سرخ
... آب ... داخل ... آب ... آن ...
... آن ... حب ... درم ... داخل ...
حب ... نافع درد چشم ... سل ... حکیم علام امام ... ماشه ... چهار دام ...

بریان کرده در شیر تمر گیاس بسته آهن در ظرف آهنی حل نماید که قابل حب بستن شود حب بندد و آب مانده جوالی چشم ضماد نمایند و امثال
در چشم کشند در مبتدای اندک نافع و در تابستان سرد و اگر آب لیمو نیز اضافه دهند آن سرمه برگ مرسدی صاف نمود و بگیرند و آن حل نمایند
ایضاً نسخه دیگر هلیله کابلی بریان و بادام مقشر بدون پوست ماش اگر خام باشد مقشر و الا بریان افیون تمام سودک او آب لیموی کاغذی
بکرایی آهنی انداخته آتش نرم کنند و سرمه حل سازند تا قابل حب بستن شود حب بسته دارند و طلا رفیق بر چشم نمایند و اندک از آن در گلاب
کشند و به اندک را بر لی دیده ... حب نافع ورم چشم معمولی رمد هلیله بریان مرکی افیون ...
و مثل زعفران مرکب هم باشد گیرو مومیائی ساری مالیده برگ کما سه طلای چار پاسه اریک سائیده حب بسته دارند و آب سائیده در چشم کشند
ایضاً رسوت ... آستاد است ساف ما متا گل مرچ حبشی گل صندل سرخ و فلفل زعفران مساوی کوفته بیخته ... خشک
کرده باشد اگر ... آب حل کرده ضماد نمود ... صاحب

حب کرده ... صاحب ... ساه مرکب ... افیون زعفران ...
... **ایضاً** ... برای آشوب چشم ...
... سرخ ... برگ کمل ...
... **ایضاً** ... حکیم ... افیون زعفران ...
... آب سائیده ... چشم ... کنند

حریره که ... دماغ ...
... **دوائے** که ... شهابی ...
... گرم سود ...
... گرم ... **دوائے** ...
...
...
... **ایضاً** ...
... **دوائے** ...
... **دوائے** ...
...
... **دوائے** که ...
...
دوائے که ...
... **دوائیکه** ...
...
... **دوائیکه** ...

مساوی در آب کشنیز کافوری در ظرف مسی تا دو ساعت سحق نموده بر اطراف چشم سه نوبت ضماد نمایند که مجرب است و تعیین وزن
سوده سرشته هر کدام یک درم صمغ سه درم افیون نیم درم آب گرم سرشته مالند که نافع است.

دوائے رمد طمثی برای رسیدن رطوبت ماه بهشکری رسوت گرم و صندل آب کشنیز سوده ضماد نمایند و زعفران افیون زعفران الرا نیز
برای سرخی عضو محض بر لب و پشت پلک رمد و اسطوخودوس بر سفیدی ساق سرکه ساییده موم صافی حوسانده ضماد کرده باشد
یک نیم تولد داخل کرده موسوم **دوائے** رمد تا ایج نموده سوده بروغن بادام چرب کرده اطریفل صغیر سیر تحریر رمد بعدا آن نافع
سه ماشه حوشانده داخل کرده موسوم **دوائے** رمد اطفال حوق سایر موسوم سیرکه کاهو سیر عصاره نافع است اصول
سرب پیلو پر داخل سوده موسوم **ایضاً** برای رمد حار سبب اطریفل کشنیزی خوردن صباح نافع است سیر و عناب و کشنیز سبک
سرخ سفید داخل کرده موسوم وسبوس بادام آب کشنیز تازه سوده اندرون چشم کنند **دوائے** رمد حار و سرخی اطریفل کشنیزی
خورده عرق شاهتره موسوم **ایضاً** که رمد را مجرب است از ماش سرخ عوض جلی سیاه نان حرف و اکزوت دو جو زعفران یک جو
کوفته بیخته در روز نماید **ایضاً** که همین خاصیت دارد و سفید نان تفت ملکه رمد هر کدام سه درم ... هر کدام
کوفته بیخته سرمه در بادام و سانگاه در چشم کشند **دوائے** که در مدیح اطفال نافع است دیگر ... زعفران مرد و را ساییده اکتحال
نمایند نافع است **درور ابیض** که ... رطوبت آن ... را ... جوت گر ... ساییده در مورچه
... سرمه ... کم کرده ...
نوعدیگر ... رمد ... امراض چشم اطفال ... علاج الامراض ... سرک سرخ ...
... یک ... دیگر ... **درور و دیگر ابیض** ... نافع ... گشته ... بقره
... آب ... یک دو درم ... صمغ عربی ... درم ... افیون ده درم ...
... **درورے** که نافع است ... ماے ... ساییده ...
... مساوی کوفته بیخته ... **درور** ... نافع است ... کافی ... و ...
... کرفس ... ساییده ... سوده ... **درور**
درور حمامی که ... تمام ... هندی ... سرمه ... اندرون آن ... حصه ...
... بدار ... مصری ... حصه ... ساییده ... اگر ... تیز ...
... **درور اصفر صغیر** که ... تیل ... سفید ... سیاه ... درم ...
... استعمال کنند **درور کافوری** که ... چشم ... ساییده ...
... هر کدام دو درم ... یک درم کافور ... کوفته بیخته ...
درور ملکایا - ... مساوی کوفته بیخته استعمال نمایند
درور ... چشم اطفال نافع است ... از هر یک ده درم ... از هر یک دو درم
کوفته بیخته استعمال نمایند **درور** که ... چشم اطفال ... است ... اگر ...
... کافی است ... سنگ بصری ... کوفته ... ساییده ... کرده ...
چشم ... گندم ... آگر گرمی ... مطلوب بود گیاه و ساچاره ...

صرف ماسه مرداسنگ سه ثم ماسه در عرق ممزوج آورده وسه آتیش حل نموده نگاه دارند **ایضاً** برای آتش حشم از حرارت مشاقی نموده مشتی
سرکه دو ماسه افیون گندم برگ یک ماسه باید ضماد نمایند **ایضاً** برای سرخی چشم طبی جدا ماسه سوخته دو ماسه موهیتا اسپغول چشم
ماوا الاگو ترئی یک ساعت برگ دو ماسه گل اسی هست ماسه و انگور ماخذ گرد ابعاد ده مهرا کهرل نموده گولی بسته گماله ... صحبت
الاست حشم ... **ایضاً** برای درد ... نوشب طلا زرد سکری سوخته مرداسنگ نوشتی من آب سوده ضماد گرد چشم نمایند ضماد
موجرک حشم مرداسنگ گیرو سه ... سکری نوشب طلا زرد افیون زعفران آب سوده گرد چشم ضماد نمایند **ایضاً** رسوت طلا ...
سکری مرداسنگ تا آب عنب الثعلب و چشم ضماد نمایند **ایضاً** گیرو موسه صندل سرخ آب عنب الثعلب و روغن گل **ایضاً** ...
سرخی نوشادر سکری طلا زرد ماسه سوده ضماد نمایند **ایضاً** نوده صندل سکری افیون پوست خشخاش آب سوده گرم گرد چشم ضماد نمایند
ایضاً برای سرخی رسوت سکری مرداسنگ آب مرسی دگلاب سود ضماد نمایند برای سرخی چشم از ابخره حاره ... رسته
سرخی ... گلاب و تانگ مرسی ... **ایضاً**. اگر رسوت سکری طلا زرد روغن گرم ... چشم ضماد نمایند **ایضاً** که سرخی چشم
ادسک رواج ... طلا سیاه طلا زرد رسوت صبح ... برگ سماق کوکنار افیون برگ دو ماسه ... آب کرده چشم ضماد ...
ماسه ضماد ... کم ... برابر ... آب ... صندل سفید ...
... ضماد نمایند

طلا. ... رسوت ... مرداسنگ ... یک دو ماسه طلبی کوکنار ... یک ماسه افیون ...
سرکه ... آب ... طلا نمایند گرد چشم **ایضاً** رسوت سکری ... افیون برگ ... آب ...
ساحه ... آب ... گرم ... چشم طلا کنند **ایضاً** ... برای ... آب ...
لعاب اسپغول ... مرغ ... طلا کنند **ایضاً** ... روغن گل ...
... حشم طلا کنند. **طلا** ... حکیم ... آب ... دو ماسه حشم ...
... حشم ... **طلا** ... کساکن ... علاج الامراض ... زعفران ...
... گل ... مساوی ... عنب الثعلب گلاب طلا نمایند **طلا**. ... سرخی ...
... ماسه ... سکری برگ ... آب ... چشم طلا نماید. **طلا** که ... گرم ... استعمال ...
... عرق ... مرغ ... چشم طلا نماید ...
آ **ایضاً** ... طلا کنند ... **طلا** کند ...
... افیون ... آب ...
آب ...
... **عرق گل منڈی** ... گرم ...
گل منڈی ... عرق کشیده **عسول** ...
... آب ... آب ... گرم ...
... مرغ ...
... آب ... آب ... مرغ ...

ملازم چشم نگاه به مولف عفا الله عنه نوشته که این قطور معمول مشکل عرب است و استعمال آن با نهایت مفید است **قطور** که مع مرقوم
اما مع آب ... ذکر آن مید ... مسحوق که هریک نیک ... علیحده ... دو درم سکر هم وزن هر دو همیران دو دو نیک کیرا
یک دانگ زعفران نیم دانگ در آب خوش دست دو ... وصبح و شام قطره بار در **قطور** معمول سید غوث علی مرحوم از رویت سعید جان
دو درم ... در طرف آنکه ... آن ... هر دو چند آنکه ... دو در آس ... لازم دارد تا که آن
بکوبند ... نیک ... که ... آس ... معالی ... در
... اصلاح آن ... **دکهرد** معمول ... چشم ... که عدی تم آثار ... سه دام ... سال
هم اول ... گرده ... آن ... در اصل ... اسی حل ... حلوا ...
آب ... گرده ... آن ... آب ... تا که ... از ... آب ساید ... گرم کرده
گرد چشم طلا ... **کحل تشمیرح** تاسف حکیم علوی خان صاحب ... مرمر ... وسبل ... و امثال آنها
... که کرده ... در آن ... تمارش ... موده ... او ... سعید ... از
... معمول ... اعلی ... مثال ... چشم ...
و اگر ... حد الحاجب ... چشم کشد **فائده** کحل آنکه ادو ... سائیده وسبل چشم
... طلال ... اگر ... استعمال کنند و اگر
... اگر ... اعانت ... کمال ... جواب ... و اسلام
دو ... اسلام ... **کحل** معمول حکیم علی اکبر خان ... چشم
... سعید ... دوم ... طلا ... آن ... سائیده ... کرده
و ... آن ... حل ... آن ... مغز ... زعفران و
... سعید ... هر ... چشم ...
کحل ... الدین صاحب معمول ... چشم ... آن ...
... اول ... سائیده
... **کحل** که در جمیع انواع ... سید غوث علی مرحوم است از ...
... آن ... اصل آن ...
هریک از زعفران ... سائیده در چشم کشند ... مفید ...
کحل ملکایا معرب ... آن ... کحل ...
... الامراض ... نسخه ... تشریح کنم
کحل ... آن ... کحل ...
... **کحل** ... حکیم شریف خان ... زعفران ...
... **ملیں** ... محال ... حلوا ...
کل ... چشم ...

تنقیح و مسهل بار دیگر در بدن گرم نکرد اند و مسهل صداع ذکر یافت و اگر مسهل مذکور سود نبخشد بعد دو سه روز اعاده نمایند تا آنکه
رود و آنچه گذشت از حرارت خلط محترق سود نبخشد کم تولد ریزد و صرف تنقیه سر داخل کنند
مسهل معمول راقم مدحر که جسم سهل نیست گل بنفشه گل نیلوفر سناء مکی سپستان عناب جاری عرق التوت گاو زبان کشنیز خشک
عرق بادیان کاسنی نالی روغن بادام و بقدر حاجت جوشانیده شیر خشت و ترنجبین داخل کرده بدهند **مطبوخ هلیله** در جمیع امراض
سوداوی و ماالیخولیا نافع هلیله کابلی هلیله سیاه گل بنفشه عناب سپستان گاوزبان کشمش مویز منقی بسفائج افتیمون خوشبو فلوس خیار شنبر
مغز فلوس خیارشنبر درهم حل کرده صاف کنند و بعد نوشیدن **ماء القرع** بقدر حاجت بنوشند و تا یک هفته
منضج و مسهل بدهند **معجون سنڈی** نافع امراض
سوداوی ... این دواها ... مصطکی و ... مخلوط کرده بقدر حاجت سنڈی خورانند
... سر ... **معجون** ... گاو زبان ...
... صاف نموده با سنگ ... تر ... صاف نموده ...
... **مسهل** ...
... مذکور باشد بعد انقطاع العلاج ۰

حکایات

... زن ... اول ... آن
... بعد ...
... **ایضاً** ... داخل کرده
... کرده ...
ایضاً ... داخل کرده انگور
... انگور ...
... انگور ... خورده الاس ... عرق ...
... **ایضاً** ...
...
...
... معمول ...
... مسهل ...
... مسهل ...
... مسهل ...
... **ایضاً** ...

بیلو فرو داخل نمود و حاسی اسفیده شوستهدرود و هم سرب سفیده افزوده در سوت ملیا یسا ۲ ماری مردار سنگ آب حب السلعب ما روسما دوم
گرم چشم ... صد وار رسوب جمس کی نرک حا آب حب السلعب ار دروغن گل حل است سوده بگرم جماد و سدف مده مر سنگ
ادے گرم و محلل ورباده خشک ... مجرب اسلان سیم ... دوم گرم ... سوم خشک است رسوب معدل در حرارت
در رسوب خشک ... ورباده مع و محلل و سرد محلل کمتر اسد ... در نسخه اول احداث ... اراحرات محلل و منفعه مالی
حکس است **ایضاً** رمد چشم ... سرب ... گل ... گلم ... داخل کرده
... اسفیده حوس ما ... گل ... حو سا ... سرب سفیده داخل نموده حاکستی اسفیده موسفید ... و سهل معمول ... عباب
... سرب سفیده ... اسفیده ... کسیر
خورده ... داخل کرده موسفید **ایضاً** مدح می طبع ... انصار
سرخی چشم ... گل ... سوده سرب سفیده داخل کرده ... اسفیده موسفید
ایضاً ... رمد ... چشم ... سوده ... خوردن و ... زعفران ...
مردار سنگ آب سوده ... **ایضاً** ... سرخی چشم ... اطریفل کشنیزی خورده ...
... سا ... ساهره ... خشک ... داخل کرده ...
... حجامت ... **ایضاً** ... چشم ...
... سرب ... **ایضاً** - رمد سرخی چشم اطریفل کشنیزی ... سرب سفیده
موسفید ...
... **ایضاً** سرخی چشم ... اطریفل ... خشک کرده ...
... چشم ... **ایضاً** ... گرمی ... چشم ...
چشم ...
... چشم ... **ایضاً** ...
... اطریفل کشنیزی ...
... **ایضاً** ...
... چشم ... **ایضاً** درد چشم ... ورم
بالای چشم ... ورم ... حب السلعب ... مرهم ...
ایضاً ... سرخی چشم ...

فصل دوم در ظفره

و آن لحمه سرخ است که در سپیدی چشم ... گرد ... چشم ... رگها ...
و حرکت ... رنگ ... علاج
...

درعلاج ببه سرد سو سده برگ عنب الثعلب و سرکه آمیخته ساییده بر چشم ضماد کنند طبیخ سعتر با اکلیل و دقاق سنده بر
آنها ... تحلیل حلوت باشد ... ضمیر ... اسے ... تکاب ... ادویه ... کرست مربع و سرب و سرکه
و سرکه ... کوریه کرن کسده ... علاج سود و سوگرم باشد در چشم کشد شعر سه مرید ... در آن حل کسد ...
... حکیم علی آنا ... کند و مسهل ... در صداع ... مقیه ... کرده کو
ماده ... معطر ... مناسب سرکه هم گرم و ... در چشم جواد آید تسکین درد نماید

مفردات

... که ... **دیگر** ... سرکه ... **دیگر** زعفران ...
... مجرب ... **دیگر** روغن گل با سرکه ... مجرب ... روغن ... سرکه
... مجرب ... **دیگر** کندر ... در ... زبان حل کرده در چشم چکانند

مرکبات

انکباب ... سرکه و گلاب بمساوی آمیخته جوش ... سرکه ... **بخور تیکه** ...
... سرکه گرم کرده ... باکسر ... گرده ... در چشم ... سرکه ...
... **دواے** ... طرفدار ... و ... گل ... آن آب ...
... **درور مجرب** ... طرفه ... گرم ... مدا ... رگ ...
... عصول ... رگران ... سرکه ... بادرکه ... عرق ... استعمال ...
... معمول ... اصلاح ... دیگر ... و ... طرفه است در فصل ...

شیاف ... در چشم ... سرکه ... دم الاخوین ...
سرکه ... سرکه ... زعفران ... سرکه ... شیاف ...
ضماد طرفه ... علاج الامراض برگ عنب الثعلب ... سرکه ... **ایضاً** ...
... اکلیل الملک دم الاخوین ... زعفران عدس ... گل ... مربع ... **قطور** ... که ...
... و آب حل کرده ... در چشم ... **کمادکند** ... در فصل ...

فصل سوم در طرفه

... اکثر ... اکثر ... خارش ...
... اکثر ... اکثر ... چشم ... علاج ... اکحال ... دوجه ...
... اصل ... آن مخصوص ... بعض ... نماید ...
... است ... جمیع اطراف ... بخلاف طرفه ... علاج ...
... علاج ... اسلیمون ... مثل ... استعمال ... چشم
... اول ... گرم ... اکحال ادویه ... اگر ...

قسط کہ وسعد رمستعمل وحسب اباج نامند وا یہ لذات مهم پس سرید پس با آن ادویہ مذکورہ بکار برند ودر صور تکہ ناحیہ فلغمونی باشد بعد تنقیہ
ساکنان مرسیا رجوع نمایند کہ مبلغ کند ولیس امطبع زیرہ ونمک حایدہ آب دسے در چشم چکانند عدہ ہر سکس سور س ردہ کم مرغ وروغن
گل مربیت ہم بہا ہ

مفردات

شیخ وحب کول وآب سامد ومراحہ کہ ادرہ رجا و سطرف سود دیگر کہ دراوائل ظفرہ مجرب است احساس ارہ سنگہا در آب سائیدہ
بچشم کشند دیگر اخراب حکیم علی ارسارا عاب انمک لسانید ودر چشم بزنند کہ اکبر رسائیدہ دیگر شہد خالص وادو سا بید وسکر
در چشم کشند دیگر کموں راخاییدہ معیر سازند دیگر کندر بعدر گلاب اآب ملا سودہ چند روز صبح وشام در چشم کشند ظفرہ را زائل
کند دیگر نمک لاہوری او سادہ مثل ساختہ مدام در چشم کشیدن فائدہ تمام دارد دیگر صبر آب مورد حل کردہ در چشم کشیدن
سوت سو مند است دیگر کہ ظفرہ را نافع است ار ماد ری ودکانی حرکت گرس آدمی باشد نامیہ کشند اگر سیف ونمک ناس رطرف
گردد واگر سطر وکہنہ بودارا عروون ارباب دانستہ سطر اعرار قلع علاج مست

مرکبات

باسلیقون کبیر کہ در باب الظفرہ مستعمل شود ودر فصل نزول الماء خواہد آمد برود حصرم کہ از برائے ناخنہ مفید بود در فصل جرب خواہد آمد
حب کہ ظفرہ را نافع است در فصل سبل خواہد آمد وحب ارمد مفید ظفرہ در فصل رمد گذشت دوائے حب ظفرہ ارد کائی معلد
نوشادر ہر یک یک درم صبغ عربی نیم درم کوفتہ بیختہ سرشتہ بطور شیاف ساختہ بکار برند دوائے کہ درین باب مجرب است
از بلاسہ بلادس وسر سوختہ ورہ ہر ودرہرسہ مساوی کوفتہ بیختہ شیاف سازند ودر چشم کشند ایضاً نسخہ بہکاری للقدس نوشادر مساوی
کوفتہ اکتحال نمایند وبعضے العر بہرے افرایند ایضاً نسخہ کہ سبل وناخن وناخنہ را سر دوار قلقل نمک لاہوری سپیانی آنکہ
نیم سرس ہرج ادویہ مساوی گرفتہ در ظرف کاسی بجوت ست لسائید ناسحوں غبار شود ہر صبح نمک رویہ دریان نمک مثل در چشم کشند ؛
دوائے کہ ظفرہ را دور کند در فصل ضعف بصر خواہد آمد دوائے دیگر کہ ناخنہ سرد در فصل ناسور ذکر یابد ؛
درور ظفرہ از علاج الامراض شیاف ماہیا سادج تماما از ہر یک دانگے ونیم سرسہ فلفل زنگار از ہر یک یک درم کوفتہ بیختہ درور سازند
درور کہ ظفرہ را نافع در فصل جرب ذکر خواہد یافت ؛ روشنائی - کہ برائے ظفرہ نافع در فصل ضعف بصر خواہد آمد ؛
شیاف اسود کہ برائے قلع ناخنہ معمول است کحل سنگا سادج از ہر یک یک نیم درم اقلیمیا دو درم اسی تحقیق را اید سرسرکہ کہنہ
حل کند والی ادویہ کوفتہ بیختہ آن بسر شند وشیاف سازند ودر چشم کشند نوع دیگر کہ بہ اکتحال چشم وبہ طلائے حوالی آن بکار آمد با
اکتحال نافع ظفرہ وناخن ونقصان رمد کہنہ قطع ما وحون طلا نمایند سیلان دمع وانتشار مو را نافع آمد ومجرب است ارد کانی ودعا
ثت مالی یک درم عالمگیری کہ جاردہ ماشہ مسو حسعس سندی نیم دام عالمگیری افیون مصری سہ ماشہ سعیدہ کاشغری نوشادر سرسی
ملہ بہرہ موسی عاقر قرحا ہر یک یک سہ آب صلایہ کردہ شیاف سازند وقت حاجت سائیدہ بکار برند ؛
شیاف دیار حون کہ در ہمہ بکار آید سنگ بصری روسختہ رسختہ سچ کندر رباب سعد اس ہر یک کمرو مر زعفران ہر یک ربع جزو
کوفتہ بیختہ آب بسر شند وشیاف سازند شیاف قلقند نافع است مر ناخنہ را کہ علیظ باشد وکسے را کہ اراہن برسد چون ان ضماد
بکار برد ماس حاجت مایدار سربی دوادری گر شد وسے سوختہ نحاس زنگار دو درم قلقند سوختہ ربع معصد کردہ ا ہر یک یک درم
کوفتہ وبیختہ ویک ماسہ ورسراب کند وس سیاف زار سار مد وجون حواہند کہ ناخنہ رائے آہن بردارند اس شیاف نامہ ملالمند اثر
مدہ نیم رامدرا شیاف کہ برائے ظفرہ وناسور وسعف بصر مجرب است اربل مد گل کہنہ عوگل سیبی معر نیم جھری نیم سرس کوفتہ نیم درم ثالث

اخریات طلائیست **ایضاً** مجرب معرجب است عمل معرجب الماس سنگ سادی سوده جسم کسند **ایضاً** ملح محرق مع مروارید سوده مجرب
و کرده است بیان ملح محرق ساده سوده **ایضاً** مجرب مروارید مرجان محرق ادرده است یالسوده و کذا احوال حطاف وحاکستر توست سعید
عکس عسل الیسوده مجرب است **ایضاً** مجرب العنت در ماس اگرچه مرس ماس طلا ادست جسم کمتر شود اول عمل مرجان کسند در عصری سنگ
و دیگر ساع ساسرد وسود مکار برده **دوا** **دیگر** که ماس را سعید ست در عسل وسعد کو گردد **دوا** که حقیقی دیا و ماهیه
ودوسد سیرد و بحیره بر سند ساب هم دام مرج سعید داه الاعلی حور دسرمه سنگ بصری معرحم مرس منکری است که در آلمه سحا ده تا شب
سکسد مرکب یک دام کوزی ربرد عت عد دسل سرمه ماریک کهرل کرده در جسم کسند ارتعانی **دوا** دیگر که ماس را سعید است در عسل طعم
دولے مرت ماس که معدرمد عما مجرب است اول معدراسون سنگری برمان هر یک یک ماسه لونگ یک عدد در سرمه مرگا ملی دسیر
سرس سرکه دوبوله در کسوره سعول ار سساری حل کرد ک است سل اان دار جسم کسند **دوا** دیگرا برائے جاله و هوله و جمیع امراض جسم
واللہ حرحوم است در عسل صعف بصر جواہد آمد **دولے** که ماس جسم را اگرچه سطر سیده ماسید و دید یا نوسیده ماس بر طرف سازد و
مجرب توسیده داده را بکوسد و مقر را آورده روغن کسند ودو داک کف در باکره حمد الک دام روغن مذکور با سرمه و در جسم کسند
ومداوست نماید **دولے** سحت ماس و ربیع کل جسم اگر ارحک است بعسل آتی بر طرف سوداردکانی کا کم جوش سرکه درم سعید
تحال مرع پوست معه مرح مروارید ناسعید ماسران جسی سرکه جهار سم ماسه در دحوه دو ماسه اول کا بج را ماسه روز در کهرل ایساید
بعد مروارید اداحه نادو روز ار آب برگ سرس کهرل کسا بعد ادوبه دیگر انداحته یک روز حساک کهرل ما ند و نگهدارد در مرددو
جسم کسند ورفت ست برگ سرس حوسامد مسعد السار الله تعالی کل جسم بر طرف سود **دولے** که جالوهوله را معید است در عسل
بصر جواهد آمد **دولے** اے جالو پهلی و دسدا ماس اسباد سوده علی سحا م ساب یکسر سعه در جسم کسند **ایضاً** برائے کل جسم
ماب حکیم جعفر عدے مہاگر و باره سنگ سوحد همراه آب سمرکا عدی حل کرده در جسم کسند **ایضاً** ممه حب ماس در عیون مارکن
گل آکهه احمد سعید عت ار مرکرده در ساحتک سوده وقت حاجت ار آن ارحه قدرے آب ترکرده در جسم کسا بیرده جسم دور سود انشاء
تعالی **ایضاً** ارعادری تا حن عمل لوحا سر عدر ان ماسر عورت سردار ساییده در جسم کسد **دولے** دیگر که از جمله عسل سکری یک
سنگ جمله برابر کوفته سرمه دوسه توت در جسم کسا کل جسم آدم واست وسل بر طرف سود مجرب است **درور معسل** برائے ما
حکیم علی نور ها سی یک حرو عسل سه حرو حوب باهم آمیخته در جسم کسند درور که ماس را دفع کسد در عسل مل مماہ آمد **روغن** حکیم
شریف خان صاحب موسدکه اکسر آدر محمد سعید خان جب کل جسم و عسل مرتب ساحب ولسیار بیع سکر دسماوں محرلی کهه ما
درم یک لاهوری یک دم بارحه سوحته عدے در روغن سرسف و سرمل سوده در جسم کسند **روشنائی** که ماس مرمس اماع عسل
صعف بصر جواهد آمد **سرمه** که ماس اول را اول ساردا حلاصه ار روب سگ طهر ردمه البحر را و مد لوره ارمی کوفته بخته استعمال
ساسد **ایضاً** ممه کهسرزیع ماس مطلق حسوانات فاید کسد و مجرب است کف دریا نمک لاهوری سب یمانی مرجان نوره ارمنی سرکه
علحده علحده سوده هر کدام یک جزو سرمگس سوسمار سعید وس مروارید ساسعید سعید عکس نوست مییه که اان و ماکیان بداده نامه
سح سوحه هر کدام یک نصف جزو مجموع را عصاره برگ وعصاره عوسح وما العسب سسار یسحته بعد آنگاه حور کرده باسده استعمال نماید
سرمه دیگر که جالو هوله را ماع در عسل صعف بصر جواهد آمد **ستیاف** که ماس را نهایت مجرب است رماس مرحوس عکر
ماب سعید یا دوم سنگ بصری دو درم ست یمانی یک درم توتیای سرمه سعال مروارید ماسه یک سقال یک حاص کهت عال
کوفته بخته سیاف ساریده در وقت حاجت آب ساییده در کمل بالاے سفیدی تکسند و در سعه ساحت که ماس را دافع است

در فصل بثره مذکور شد و شیاف احمر حاد که ناخنه را مفید است در فصل سبل خواهد آمد و شیاف دیگر که ناخنه را نافع است در فصل نزول الماء خواهد آمد **شیاف بهولی** که به سوی جالا ناخنه مجرب از نسخ دکائی نمک لاهوری یک درم و فلفل گرد دانه مرچ سیاه هر یک پنج عدد لیموی کاغذی تخم حرمل و سوخته یک عدد و مرچ حبشی سفید یک ماشه کافور خوب منقی چهار مرچ گهونگچی سفید پنج عدد دانه گهونگچی را پوست دور کرده پوست سوخته سیل انگشت باید و همه ادویه را در ظرف آهنی دو دسته خوب نرم کرده در آن فلوس سائیده باشند تا به سفیدی گهنل کنند پس شیافها ساخته نگهدارند و با آب لیموی کاغذی سوده اندرون چشم کشند و بالای آن طلا نمایند **شیاف اخضر** که گل چشم را مجرب است در فصل جرب خواهد آمد و همچنین شیاف عجیب **شیاف** برای ناخنه چشم نافع بود از بیاض حکیم شریف خان صاحب ناخن ملح و دندان خنزیر سوخته مائی نمک ... بریان جفت سرمه اصفهانی سیر تخم گهریلی مساوی کوفته بیخته شیافها ساخته نگاه دارند و وقت حاجت کشند **شیاف** که ناخنه غلیظ سرد را صفره رماری و جهار ناخنه حکیم واصل خان کیمیا اثر زرد چوب از هر یک یک جزو و دار چینی یک لاهوری از هر یک دو جزو زنگار ربع جزو همه را کوفته بیخته خوب صلایه نموده به آب لیمون خمیر کرده شیاف مثل جو سازند و به وقت حاجت سوده وقت حاجت آب ساییده مثل مرهم در چشم کشند **کحل القراطی** جهت ریح سبل ... عدیل است و در ادراک به ... میکند سیسه سوخته مرقی مغسول ده درم لؤلؤ ناسفته زبد البحر هر یک یک درم کحل سازند **کحل یاسمین** که برای گل چشم مجرب و آزموده است گل یاسمین چهار صد عدد گل خطمی چهار صد گل فلفل گرد چهار صد عدد دست تالی بریان دو دام همه خوب از یک کهرل سوده در چشم کشند **کحل** برای ناخنه و سبل دست کوری و دمعه و حدت رطوبات بسیار مفید از علاج الامراض توتیا دریست تالی بریان مساوی گرفته کوفته بیخته سرمه سا نموده نگاه دارند **کحل** که ناخنه نادری ... کند و صاحب علت ناامید ... ذکر ... سرمه ... مساوی الک رجل آبی ... هر یک ده درم در آن جوشانیده باشند ... ساییده پس صاف کرده و چاک نموده ازان به سرون کرده استعمال نمایند و یک نسخه کاجل و کحل که ناخنه را نافع است در فصل سبل مذکور گردد **کحل** که جهت ناخنه مفید بود در فصل غشا خواهد آمد **کحل** جهت ناخنه و سبل مجرب از دکائی و فلفل چهار ده عدد تخم سرس تخم کهرلی هر یک هفت عدد سوده فلفل نمک لاهوری هر یک یک درم ... ده درم از یک سانیده در چشم کشند **کحل** که ناخنه را سود دارد دکائی توتیا در فلفل دار فلفل در فصل سبل الطیب هر یک یک نیم دانگ ناسزان حبشی نمک سندی هر یک دو دانگ سادج مغسول مروارید ناسفته هر یک نیم درم زبد البحر اقلیما فضی ... مرجان سرطان بحری ... هر یک چهار دانگ زنگار ... پوست بیضه مرغ هر یک یک درم سرمه اصفهانی پنج درم کوفته حریر بیخته صبح و شام در چشم کشند **کحل** که ناخنه را نافع در فصل ضعف بصر خواهد آمد **کحل** جهت ناخنه و نزول آب حکیم شریف خان صاحب ... کرده اند و نوشته اند ... ناخنه ... جالی از ضعف ... نمک ... سرمه ... در ظرف آهنی ... آب ... ماده ... آهنی حل کنند ... سیاه سود ... آورده ... صاحب سبل ... گرفته در صدف ... حل کنند و در چشم کشند ... استعمال نمایند **کحل** جهت ناخنه و ضعف بصر و حبالات و امداد نزول آب و ... رطوبت و ... چشم از بیاض حکیم اجمل خان ... سرمه ... درم ... سوخته ... درم ... ساییده در چشم کشند

فصل پنجم در سبل

دانسته باشد که از امتلاج و امتلاج رگهای ... رگ ... چشم ... گرما ... دوار ... آماس ... امانده و سبب این مرض امتلای رگهای چشم است از خون غلیظ ... کثیف ... و ... مانند سبل ...

فصل بستم دوا درم تو بادر مکه درهم مار سا بعد حتم کشد الیسا مرب برائے سل و ماس وغیره او دکانی تو مالے تم با دشمن اسرال مربه سعیده تو ماسے ازو بی مرکب کم در مرسل عدد فصل ہست عدد مسک تا اس کئی سہ بعد خوب دو گرہ زعفران هم تو له ام امر بعد خوب در سویم مصری مار بسا بعد وسمه کل کسل باج و ربسل صعف مرحوا مد آمد قدرو سمه کل کرها ئے سل رابع است ور فصل بعد گرست و سرد و سمه کل کرسل سعد بود و در فصل سادس ذکر یافت و یک سمه کحل کتابع از برائے سل ست در فصل عسا خواہد آمد ؛

کحل تابع سیل و یاس و ظفر ورد کمه و کدورت عین و عسا ات صومی سل کر و یک ماسه دیده مروه کا وتمر کرده حنک سوده ارآب تره حنک ساخته سنگ مصری گرم سوده آب نمو بهار بار سرد نامد عجب اسمی مرکب هم وصم ار یک سائیده نگاه دارند **کحل** که برائے سل نافع واهد و ماس مجرب حکیم شریف خان صاحب است سماس محرق سارح سل مرکب تابع اسه الفا عدد دو ماسه زنگار مصری تولہ ارکی مرکب کم سل کرد فصل بعد مرکب هم باشد کرده سرسا بایده در حسم کشد **کحل دیگر** جهت سل و تاریکی حتم ستار سعید یک توسه نیم مرج سه ماک سوده سوخته ں خوب مرقسا مرکب کتاسه سنگ مصری دو ماسه زعفران چهار ماسه مسک نمی تم باهم بسوده رقت سارند و نگاه دارند رمکار نافع ؛ **حکایات** صبے را سل بود مرسود مند مسرمد وطبیخ برگ وسیاف احمر بخل اندا حتم کشید و سرون ساد نامد بعده وساف سوده می ست حالی احدرون حتم کشید ؛

فصل ستتم در انتفاخ ملتحمه

معنی او سرد مسیل سعدی حتم است و شبیه ورم دارد اگر بیدا آ برو تخصیص ورن ساس بعض است دوسے آنست که او ورم ودحرو عصو سرحت شکیده باد انتفاخ در ملتحمه عصوے درآمدنس طلاق ورم بر انتفاخ برسل مجاز بود **انتفاخ ریحی** علامتش آنکه اعضا گرد و داعما اد سور ما وحادس امکه حالی مرد و گرانی ننج ساسد و سر در فصل تابستان واقع سود علاج بسیار ماصد امعس ملا بسکار ودو رو اعس استعمال نامد و بعد از آن واکلیل الملک وسیاف ابیار سبحتم طلا کند و در روز سوم درور اصفر صغیر اسیاف احمریس مرکب ساحه در حسم کسید و مرحصص در عفران آب عسب الثعلب حل کرد طلا نامد بعد ازآن دروراصفر کبیر حل بدو تا سکه امداد آن واکلیل الملک و مرزنجوش در بحاس خوسا بیده ماسد حسم را بسوید ماول اعد بحمه و رسرارحر برائے ماری ساسب بود و شسول الارسل وقت سب سرو بجا سود وار **انتفاخ بلغمی** علامتش است که سر عج مارس سود ود حسان بحد و باعل بود وچون انگشت بر عصو بازو نهند اثاکه رطوبت مائی بود از عمر درد سے سردی زائل سود و آن سخ بدو سراں و خارس استعلاح تنقیه ماده نامد بعده ودرد ملمی که سن عرعره نامد آنکه دماں اداں حوسانیده نماسد واگر خواهد سکمعن آمرد و بعد مسمه اول سیاف احمر لین حتم کسید و سرور عصر ان صصص اکلیل سیاف اعسا سماد نامد و با بوه واکلیل الملک سعتر مرزنجوش جوسانیده آنس بر حتم رسید بعدا آن درور اصفر کبیر وسیاف تمر جاد مرکب ساحته حل آرند و در آنجاکه رطوبت مائی بود و سیاف دسار حون کسند بس اسه نام دارد ؛

انتفاخ سوداوی علامتش صلابت و شدت مدد و کمودت لون بود بسیار باشد که انتفاخ با برودت درحساره رسد دائم حتم در بن انواع است واکثر بعد ربد مرض وعمسا قدری عارض شود علاج بعد ترطیب و انضاج ماده منضج سودا نامد و مسہل کند و فصل باللحم لیا دکر یافت بعده سیاف احمر لین و دوروراصفر کسید واز عصاره و اطلیه برچه بر اورام سوداوی و سرطان مخصوص است بکار آرد و تا یکه درین نوع مسهل و فصل و اسحام حمل و شعیده بعد آن ازمبرتکمیل و تحلیل ماده عظیم النفع است ؛

مرکبات

اطریفلات

ریشه‌های سعد ده در فصل صداع گذشت + و در ذرور ابیض و اشیاف صغیر و کبیر در فصل رمد گذشت +
شیاف احمر حاد که در حکه بکار آید از طب اکبر شادنج زاج سوخته هر یک یک درم روسختج زعفران فلفل هر یک نیم درم کوفته
بیخته آب سداب سحاق سازند و شیاف ابیض و شیاف احمر لین در فصل رمد گذشت و شیاف و شیاف سادجون در فصل ورد ذکر یافت
ضماد برای اصلاح که از رطوبت باشد دو ساعت سود مند است آن ذکر شده آنرا جو صبر باورد اکلیل الملک در آب مادمان سرشته
سازند کماد که در علاج ملتحمه بکار آید از زکانی گل بنفشه ملوخیا اکلیل الملک در آب جوشانیده اسفنج با آن مالیده برپشت چشم گذارند

فصل هفتم در جساوة ملتحمه

یعنی سختی که در سپیدی چشم بدون ورم و التهاب عارض شود و باد دو سرخی و دشواری حرکت و اجتماع اندکی رمص صلب بود
بعد از بیداری جواب کشادن چشم دشوار گردد و بعض این را بثر یابس گویند علاج آن لعاب حلبه و تخم کتان در شیر زنان برآورده در چشم
چکانند و زرده تخم مرغ با روغن گل بر پشت چشم نهند و روغن بنفشه و روغن بادام در بینی چکانند و کثرت حمام و استحمام به آب گرم
لازم شمارند و اطلیه ملینه و محلله و آنچه در رمد سوداوی ذکر یافته حسب حاجت استعمال نمایند و از طعامهای سرد پرهیز کنند و گفته اند
که بعد از تنقیه حصول تلیین استعمال ادویه اشک آور دن مرود حصرم و اسفیوس شیاف احمر و کحل روشنائی در این مرض نافع بود

مرکبات

مرود حصرم در فصل جرب خواهد آمد و باسلیقون در فصل نزول الماء ذکر یابد و روشنائی در ضعف بصر و شیاف احمر لین
در رمد گذشت ضماد محلل ملین که جساوه را بکار آید از خلاصه آورده شد اکلیل الملک آب عنب الثعلب و زرده تخم
مرغ با روغن بنفشه با سه لطوخ ساخته طلا کنند که جساوه ملتحمه را فائده بخشد از مصالح حلبه اکلیل الملک تخم حلبی تخم کتان در آب جوشانیده
منطل نمایند و در پس علت منطل سر آب گرم سرد مفید است +

فصل هشتم در حکة العین

یعنی خارش چشم و باشد که با آن سرخی سوزش هم بود و سبب آن گردد و تنقیه طوبت شور رقیقه از دماغ ریزد علاج آن فصد سهل و تنقیه بدن و مسح چشم کرده
آب گرم شسته باشند حب ایارج و تقلیل غذا و حمام گرم کنند و کاسنی بکوبند و روغن گل آمیخته ضماد نمایند و طعام نرم خورند و از چیز
شور و تیز پرهیز و سرکه و تیزیهای ترش و چرب سازند و در صورت کثرت ماده سعته مسهل نمایند و حب ایارج
مسهل کنند و در رمد گذشت جدوار هندی شکم ما و ایارج فیقرا کنند و شیاف احمر لین در درد و اشیاف صغیر و احمر حاد و در دور اشیاف کبیر استعمال
نمایند و مانند آن اسک آورد حون اسفیوس در چشم کشند

مفردات

جهت خارش چشم از رساس استاد مرحوم پاره را در سرمه برگ سرین برکرده در سایه خشک نموده تمامی آن سازند و مدر روغن چراغ
سوزند و کحل آن گرمه مدد برای در چشم کشند نافع باشد دیگر تاج جوب عین از علاج الغربا و برای انسان سوخته یک سائیده در چشم
کشند دیگر پوست تخم مرغ سوزانیده یک سائیده در چشم کشند دیگر تخم ماررس ضماد سازند

مرکبات

ایارج فیقرا در فصل صداع گفته شد باسلیقون در فصل نزول الماء خواهد آمد برود جالینوسی که حکه و جرب را نافع و فصل
ضعف بصر خواهد آمد حب که خارش چشم را نافع است در فصل رمد گذشت حب احمر که خارش و سرخی چشم را نافع است در فصل
ناخنه گذشت دوائے نافع خارش و سرخی چشم که از روئے نقل مسموع نقل دو هم عدد برگ نیم دو عدد گل دگذاں کوفته بنیه
ارچوب نائس در کاسه چینی خوب حل کنند که سیاه شود آنرا که در چشم کشند علاج العرا دوائے که حکه و دمع را نفع عظیم کند فصل
دمعه خواهد آمد ایضاً جهت خارش چشم از مجربات اکبری صبر حضض کل پوست ملیله دستیاف ما مساوی کوفته بیخته اکحال نایند
درور احمر در فصل مذکرات سرمه که حکه چشم را نافع بود سید است از جلا مه فلفل دار فلفل و سادرج کدام یک دو
زعفران چهار درم حضض بسس دو درم سنبل الطیب چهار درم کافور یک دانگ
ستیاف سماق که خارش و جرب و سوزش و محو ظلمت لمع بود از علاج الامراض سماق شتی سفال اسفاران سرمه مالیدن
واله حوسایند باملط دو گدا سر سوده درم سفید است از آن ستر مسهد ... آب سماق را سحق سایند گرد سماق مال سرمه
سیاف سے ساید وسحقه دیگر در مدو سبل گذشت ستیاف ابیض که حکه را مفید است در فصل مذکور گفته شد سیاف احمر لین
و یک نسخه سیاف دیگر نافع حکه در فصل رمد مذکور شد و سیاف امرحاد در سبل گذشت غسول که حکه را نافع است در فصل رمد
ذکر یافت کحل جهت خارش و سوزش چشم که از روئے نقل بهم رسید معمول مؤلف محمود حمد تعالیٰ سرداہی دو موحسک کرده یک دو
درین سوره ملی باو سیر سرد دوا جوف صلایه کرده اکحال نایند مجرب است ؛
حکایت شخصے را خارش چشم پیدا شد و پوست او سرخ شد حکیم شریف خاں صاحب فرمودند حضض کنی در آب سائیده بکرم ...

فصل نهم در رودقه

دال مور ست جلد سرخ باشد که در سپیدی چشم پیدا آید و اکثر در موق باشد وگاه باشد که گرداگرد حلقه سیاهی چشم باشد
و دور دکر آلعد باشد دانهائے مروارید ظاهر شود و این مرض در ابتدائے رمد سر عارض گردد علاج اگر سبب ضعف قوت
فکلات سر گرده بر چشم نهان کافی ست الا ضعفه باشد در موسرخ فصد و مسهل بار و سائیده درر مدو موی گذشت وور سر ها
مداحه دررمدملی ذکر یافته و اس رفعه اگر باده مادی باشد در شرح سیاف ابیض و ملکا اکتحال مدو در سفید سیاف احمر لین کا
رند و معتدن دراز دوا باسے سرخون باسلیقون و احمر حاد و باشد آں بحم کسند و هر گاه ماده جمع شود اول سیاف ابیض کهد
وجون مستعرس و سیاف کندر و سیاف ابا نقل آرند

مرکبات

باسلیقون در فصل نزول الماء خواهد آمد در ور زحپ ووه مسعل است از سر لشی پوست بیضه مرغ مدرده د م سائع موب
دو درم سائیده نقل آرد ستیاف احمر لین کرد حامکار آمد ازطب الاکبر ساذج سس درم صمغ عربی کیڑا یک حد درم
مس سوخته سه درم قند مر وار بد گهر باشیده رصاص سوخته هر یک یک درم دم الاخوین زعفران هر یک نیم درهم کوفته بیخته
با سیاف ساید و سیاف ابیض در فصل رمد و ستیاف احمر حاد در سبل گذشت و ستیاف کمندر و
شیاف ابار در فصل قرح العین خواهد آمد ؛

فصل دهم در دمعه

کہ بہندی ڈہلکہ گویند و این مرضی است کہ بی قصد اراده اشک مادام آید آنکہ تابع مرضی دیگر چون سرد و حرارت و درشتی پلک و سعتر
مسلسل باشد چون سبل و امراض ظاهر گاه سے امراض دیگر مثل ناسور و سلاق و آکل و در سبل و اسباب مذکوره باشد بالجملہ تابع بود علاج آن
مرض سبق ذکر یافت و مصنف الشفا است و گویند کہ ہرگاہ حب دمعہ دوا استعمال نمایند پلک را موسوم ورم آید ایں مادہ کشند
و دمعہ مولودی علاج مدبر مسود و اکثر از حرارت یا از رطوبت جسم و دماغ باشد از اں سبب کفایت کند و دمعہ کہ از ضعف باشد و آنسم
جسم بود تا آن آثار سلامت مادہ مسرور یابد سود و چنانکہ گو ما کہ اشک غلیظ الحس دموی و بارد کہ از عرض لحمی ورم بارد منقادی
باشد و از سودا یسیر باشد حسب دو علاج عمدہ بعضہ و مسہل حب ایارج اطریفل علاج بخورند و اوده کہ برائے این مرض موضوع
استعمال نمایند و تسپان علاجی مفید است و اکثر برائے دمعہ حادث از ضعف عضلہ جسم مفید است سبب تمامی است کہ از سرایت
سعہ اسفیداج برکرده جسم ہند و اکتحال بقلیم ہلیلہ و داشتن حوریا در بین و حب لساحوریں فائدہ میکند و حاد ماروامیم سود
یکسالہ و سرمہ ہادی درہمہ انواع مفید بود و سبل کمع عفص کحلا سر مجرب است و گاہ باشد کہ دمعہ بسبب نقصان گوشت موق
از قلع طفرہ از استعمال دواہائے حاد حارس سود و دریں صورت اگر گوشت تو ہم ا کہ نقصان یافتہ باشد رو روا صفر دساتی
زعفران علاج دریابند و اکتحال بصر و کسند و باما و دیگر مبیتات لحم و معمعات رطوبت تابع نشا باشد و آنکہ گوشت موق بالکل زائل شدہ باشد علاج ندارد

مفردات

حماد تخم کاہو ساییدہ تابع سے آید دمعہ و سیلان آب را کہ بسبب حرارت بود و **دیگر** لسان الثور در گلاب لعاب وسعد تخم
ام بمرو لرده برای گدازند بہیں نفع دارد و **دیگر** کہ ڈہلکہ را مجرب است ہیں دہن ٹرا گل آب سائیدہ در سوراخ سی ممات
جسم ناسعہ دو سہ قطرہ چکانیدہ شد

مرکبات

باسلیقون برائے دمعہ صاحب مزاج سرد و رسود مند است در فصل نزول الماء خواهد آمد **برود** حصرم کہ دمعہ را مفید بود
در فصل ضعف خواهد آمد و کمانسمہ برود دافع این مرض در فصل نزول الماء ذکر یافت **برود دمعہ** کہ معمول و مجرب است اسفیداج مثالای
سوختہ سہ درم نمک لاہوری یا و سرمک یک درم و سم کوفتہ بحریرہ بیختہ استعمال نمایند **برود اسود** دمعہ را باز دارد و ماش سردار سجا ایارج
و کافی سرمہ تو تیائے مغسول از سرکہ دوازدہ درم مروارید ناسفتہ دو درم سادج ہندی یک درم زعفران نیم درم مارسعا ہست درم
مسک و کافور از سرکہ انگور صلایہ کرده استعمال نمایند و سمر و دحاالسوسی کہ قاطع دمعہ است در فصل ضعف بصر خواهد آمد
حب مانع دمعہ و سرخی عین ر کحل یک درم کف دریا سہ ماشہ گل ارمنی چہار ماشہ مغز حب بلیلہ کلاں مغز حب بلیلہ سیاہ سرد و احد
دو ماشہ کوفتہ بحجہ آب کوکنار حب سازند و بوقت ضرورت و حب دیک حب بآب کوکنار سودہ نیم گرم گرد حلقہ جسم ضماد نمایند معمول
از مفتاح المجربات **حب** کہ دمعہ و حدہ و سل علل را مانع است از معمولی مغز تخم بلیلہ سہ جزو مغز تخم بلیلہ زرد دو جزو مغز تخم املہ یک جزو ماش
آب حب بستہ ماند و در جسم کسند **ایضا** مسہ مانع دمعہ بلیلہ زنگی از فصل الطب پوست بلیلہ زرد برابر سائیدہ آب حب سازند و در جسم
کسند و طلا حوالی جسم مرہا نماید و حب دیگر کہ دمعہ را مفید است در فصل ضعف بصر خواهد آمد و حب دیگر و حب کہ آب روان را ڈہلکہ را
مانع است در فصل ناسور ذکر یافت **دوائے** کہ جہت دمعہ مجرب و معمول و مکرر و حکہ قدیم و دیگر اکثر امراض جسم نافع مفتاح کسند
از معالی تعیمیہ سنگ بصری یک تولہ درج سیاہ سرسی عدد ہر دو را سائیدہ بحریرہ بیختہ در یہالی و من اندازہ اکتحال کنند معمول حکیم

... ذرور ... دیگر ... نافع است و مجرب ... دوائے ... بجهت ... سرمه ...
... سرکه ... در چشم کشند **دوائیکه** ... ساعت ...
... دیگر امراض را ... آن ... دور کنند ... فلفل ...
... ساییده ... اصل ... خاص ... صاحب ...
... در چشم کشند **دوائے** که ... سرگردانی ... از ...
[illegible]
[illegible]
... استعمال کنند **دوائے** که ... در چشم ... نافع است ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]
... ساییده ... در چشم کشند ... نافع است ... خواهد آمد۔

روشنائی برائے دفعہ ... سردی ... در اصل ضعف بصر ذکر یافته ... ساییده ...
... فلفل ... درم ...
استعمال نمایند **سرمه** ... در چشم ...
... ساییده ... اکتحال نمایند

شیاف ابیض نافع ... رطوبت ... حرارت چشم ... سنگ بصری ... درم ...
... سفیده ... در چشم کشند ... آن ... نافع ... در اصل ...

شیاف زعفران ... زعفران ... درم ... فلفل ... درم ... فلفل سفید ...
... **شیاف احمر** که دفعه را نافع است در اصل ...
... نافع است ... شیاف ... نافع است در اصل ...
... نافع است در اصل ... خواهد آمد **شیاف** ... نافع ...
[illegible]
... زعفران ... مثقال ... عربی ...
... مثقال ... سرکه ...
[illegible]
عصاره آمله که برائے ... در اصل ضعف بصر خواهد آمد **غسول** که دفعه ... نافع است در اصل ...
... در اصل ... **کحل** جهت دفعه ... مجرب است ...
... سنگ ... سرمه ...
کحل دفعه ... نافع ...

نگیرند اندکے زعفران آمیختہ بارتک سودہ بکار برند و نیز زعفران کہ اثر نمایند **کحل** ـ عجب و نفعہ کہ سبب آں حراف است بکار آید
در کافی سارئج عدسی مغسول یا معمول بیسا مروارید یک درم مرارہ تیس برکی نیم درم سناب ماہی صبر برکی یک دانگ ونیم ونگ
کحل کردہ نفعہ رامع بود و در فصل سابق گذشت **کحل نفعہ** ہے نفعہ بسیار مجرب است از کتاب مذکور بوسائے کرائی و ماسیہ ہے مرچ
تنکار سرد کردہ بستہ پوست اہلیلہ زرد مصبر برکی چہار یا سہ بلیلہ سیاہ دار فلفل برکی م درم کوبیدہ سحق مثل سرمہ سازند واستعمال نمایند
دو نسخہ کحل کہ منفعہ نافع در فصل ضعف بصر خواہد آمد **حکایت** شخصے را اشک جاری بود و فرمود از عدم امساک غذا چند خشم
کحل دمعہ کہ در آں بلیلہ کابلی ریزاں و زعفران ہست استعمال نمود،

فصل یازدہم در حرقت عین

یعنی سوزش چشم **علاج** سنگ بصری آب غورہ پرورده در چشم کشند و کاسنی سرکوفتہ روغن گل ضماد نمایند کافور در چشم اندازند واگر
آنا وجود مادہ حار سر پیدا شد اول مسہل بارد کہ در فصل صداع گذشتہ بہدہند ادویہ دیگر عمل آرد واگر احتیاج شد امداد العصابہ

مرکبات

دوا احمر چشم راخشک کند دار سوزش دار از عجائب نافع و دکانی ونادری سارئج مغسول دہ درم مس سوختہ حکم مروارید ناسفتہ مس سوختہ
تک سفال دو دانگ باسدکند م صلایہ کردہ بکار برند **دواسے** کہ حرقت عین را فائدہ سکندار را دعرت فلفل دار فلفل برکی یک درم
زعفران چہار درم جست بسیں دم سنبل الطیب چہار درم کافور یک دانگ سحق نمودہ بکار برند **شیاف ماق** کہ حرقت والتہاب
چشم را مفید است ورد گذشت ضماد کہ چشم را لعاب حسک گردد، از معمولی کافور یک دانگ اسفیداج سہ یک سفال تکلاتہ سحق کردہ
بر چشم طلا کنند عصارہ آملہ کہ سوزش چشم را مجرب است در فصل ضعف بصر خواہد آمد،

فصل دوازدہم در رمدی

یعنی حرے در چشم افتادن ہرگاہ حرے بچشم افتد ازالہ آں چشم صبح نمایند وآب گرم بشویند و سیرزبان حکاکہ و نمک بردارند سعد
اگر حرے محسوس شود سارہ نامہ بردارند والا آنسا سبہ بارک ساہا ہ در چشم ترکنند ور لے مدارند بس ازمہ سرزن آرند و گاہ باشد
کہ باورسے حرد در چشم آویزد و در دوسوزش در چشم بدانامد درین صورت کل ملائی سرخ بارک ساختہ بچشم اندازند وساعتے چشم بستہ
دارند بعد ازحرہ نامہ صاف نمایند وآنجاکہ حرے درست حون رہ سنہ نمایند آں درا نفید موجبہ دارند واگر ریزہ آہن ہ دوسایر
دیگر بیابد معدل آں معالجہ نمایند و بعد ازاں اورد آں آسا سعدی نفعہ مرغ با سیرزبان حکاکہ بدفائدہ گاہ باشد کہ طرے
بارک باند تار عنکبوت از سر فرودا، و در چشم بحلد و مردم گماں برند کہ حرے ازخارج در چشم افتادہ است درین صورت کف دریا سنگ
بصری لو مائے سرلو مائے سعید حاکسو مغسبر برابر ہمہ را سودہ در چشم کشند کہ این مرض را کہ مہدی دہ گوید سود دارد۔

فصل سیزدہم[۱۳] در قصریہ چشم

ہرگاہ کوفت در چشم رسد و سرخی او ہم بدانامد اول فصد و مسہل بارد کہ در صداع گذشت تعبیہ کنند و حجامت بس سر نمایند بعد سعدی
و زردہ بیضہ مرغ ر عن گل آمیختہ بستہ آں برکردہ در چشم بہلد وحب حاجت دیگر اضمدہ واطلیہ بکار برند واگر حمرت باقی ماند اکحلہ در طہ۔

مکرر شد نگاه کرده شود متعذر زوال درد و سرخی اگر کودکی در چشم ماند کسر و یو دسه و در رح و سنگ پلپل که در خریطه حامل باشد مسود طلا نماید و آنجا که انتیج باشگ دعفر نعرن اسهال ر شمه اماده باشد مدس مرصد طمس هست در مرادیک مت آماده جمع شود پس اگر چون آمده باشد آن را پاک کنند و ساده ح معمول باشد که کافور در آن افتاد شده و محکم بندند و چون بر ماند باشد بوپا ریم ترک کنند و بندند تخم مرغ بر پشت چشم نهند بعده اصلاح جراحت کنند موعکه در وجه ماند +

مفردات

چون سرگین سوده و آنکه از آن بیرون آید بر موضعی که از ضربه چون در آنجا جمع شده منصرف و درد و ورم می‌بیند اگر بالید مو پر عافیت دمال چرخ ملاسی کرده و درد تسکین ماند دیگر مطبوخ روغن زرد گرم کرده برای وجع ضربه مفیداست

مرکبات

دوا برای ضربه چشم از والد استاد مرحوم بود سپیده گندم بود باید سک سف حار باشد روغن زرد و باساده که نیم بید بدو زرد ساره و گرم کرده سنگ ماند بعده نیم گرم بر چشم بند **ضماد** جهت کوفت چشم معتاد دکانی تخم خطمی تخم حاری در شیر حیوان روغن گل بعد بست چشم ضماد کنند و ساف باما و گل زمین شیره کشمیر سرایح است **ضماد** جهت ضربه و حرارت چشم ماح زرد بعد آن کسر سیر روغن گل باهم ل کرده مه آن بر موده بر چشم گذارند **ضماد** نافع ضربه که بر چشم رسد از معمولی آرد مونگ و حرد رزد حوب حصص گل ارمنی باسران زعفران **مصطگی** بر یک یک جزو زرد تخم مرغ عدد روغن گل سرشته ضماد کنند **ایضاً** سر معمول حکیم اکمل خان جهت ضربه که بچشم رسید باشد و جرب شده در شمه ای باشد زعفران **مصطگی** هر دو سائیده زردی سپید مرغ سرشته گرم کرده چشم ضماد کنند **ضماد** جهت ورم حار ضربه که در چشم و ساحل بست ضربه و سعطه و عسر هم رسد و سران ردا روکانی آرد جوا زرد چوکیا بالکم ده جزو سعد سه ده جزو تخم خطمی پنج مونگ گل سرخ اصل السوس مقشر بر یک نیم عدس مقشر هفت زعفران نیم جزو کوفته شده و روغن گل عدد تخم سپید مرغ آمیخته ضماد نماید **طلا** برای درد و سرخی چشم که از ضربه هم رسد مجرب است از رسائل حکیم اکمل خان صاحب آرد مونگ دوباسه زرد چوب ربوب باسران حبی بر یک یک باسه آب سائیده گرد چشم نیم گرم طلا نمایند و گاه است اا دو مدر کرده و رحمیل باگر و عسل مرکب اضافه شود و هیئه راساوی کوفته طلا نماید +

حکایات

شخصی از ضربه چشم بی‌کس شده و سرخ شده و بحس راست مون رفت جامه دعا از مودند صبر بود چون حون توبه برآمد ار بورا ر لد صور صار رب بود سه روز باشون زعفران سنگری مردار سنگ آب سوده دور چشم ضماد مود **ایضاً** شخصی را ضربه رسید و در چشم علقه وارد آورد پس چون برآمد حکیم کسر علی خان ا بعد مدر دم الاخوین حصص کی بر یک یک باسه در شیر زنان سائیده و سپیدی تخم مرغ عدد سائیده در چشم چکانید و بالائش از برگ سپید کرده آن زرد چوب و باسران هر یک سه باسه و مغز بادام هپت عدد وآرد سه را به داخل کرده بود و در شب سه در روغن گاو بریان نموده تا سه روز بر چشم بستند چون سه سه تسکین طرف پدید آمد و بعد چشم را در گرم پس املیا حصص کی باسران هر یک سه باسه زعفران یک باسه نکلاب سائیده ساعت بساعت از اصل زراکمال عرفو و بعد و سه روز بر طاب بندی زعفران در عرق عنب الثعلب ریسید چشم ضماد و مرود صحت کلی حاصل شد

فصل چهاردهم در قروح چشم

نقش اسباب سوء مزاج مادی هرچه گذشته بود علامت سبب قروح و قرحه ان خلط کثرت اسباب باشد پس اگر قرحه در طبقه بود در سفیدی چشم نقطه سرخ که سرخی آن به سیری مایل احمر اغلب باشد پدید آید و این اسلم قروح است و صاحب آن اگر اندک درد باشد و اگر در طبقه قرنیه باشد بیاض چشم نقطه سپید نا سر گردد و اگر در طبقه عنبیه عارض شود در برابر حدقه نقطه سرخ بر گمان سرخ ظهور نماید و این بدترین اقسام قرحه بود و اگر قرحه در طبقات دیگر باشد تعیین آن دشوار بود جز آنکه آثار قرحه محسوس گردد و بعد خشک شدن و نگاه قشر طبقات **علاج** فصد سر رو نمایند و در بهبه اگر از آن قدری خون گرفته باشند و بعده مسهل و حب ایارج کنند و منضجات و حجامت ساقین و طلی مرا و ماء الشعیر بنوشند و شیاف ابیض در چشم حکاکنند و شیاف ابیض در سفیدی چشم مرهم مادر سرمه حل کرده اندازند و بعده بشکنند در دو لعاب حلبه و لعاب تخم کتان مغسول بها مانند که در آن اکلیل الملک جوشانیده باشند آمیخته چشم نطول نمایند و در فاده بعد از ظهور چرک و ورم اگر قرحه تند شود و مو سرخ گردد علاج آن نمایند و الا ماء العسل مخلوط با لعاب حلبه مغسول و شیر در چشم حکاکنند و شیاف ابار و دور انزروت حل آرند و پس از آنکه قرحه از ورم پاک شود شیاف کندر استعمال نمایند و سنگ سوخته و شادنج مغسول بر و سائیده در دیده نمایند و بعد اندمال اگر از قرحه جای با سفیدی بماند گلاب سائیده بر آن نهند و آنچه برای دور کردن آثار قروح و جدری در باب آنها در آخر کتاب خواهد آمد عمل آرند و صاحب این مرض را از آواز بلند و قی و عطسه و حرکت و مالیدن و انیسون و از اغذیه غلیظ و بهر چه گرم و شیرین باشد منع باید کرد و غذا خوانا باشد و غذا های ملائم خوراندن و بعد اسفار وجه جوزه مرغ و لوبیا مناسب است ، **مفردات** حکاک سندروس سنگ مس گلاب برای قروح عین مجرب است مس سنگ است که از کان روم کنند

مرکبات

اکسیر که قرحه و موسرج را نافع است از شیاف سفیداب ارزیر یک درهم اقلیمیا الذهب صمغ عربی از هر یک چهار درهم زنگ سوخته یک درهم نشاسته افیون سریک دو درهم صلایه کرده استعمال نمایند **تو عد تکیر** که همین عمل دارد و کافی سادج مغسول سه درهم شیاف اقلیمیا الذهب افیون سریک اصفهانی صمغ عربی انزروت مربی هر واحد دو درم سفیداب قلعی هفت درم استعمال سازند **ایضا** نسخه نافع قروح عین و موسرج سرمه اصفهانی ارقسا ربد البحر هر یک یک درم سادج مغسول مروارید ناسفته بوال نحاس ربع سوخته مغسول اقلیمیا ارهی هر یک دو درم کوفته بیخته منخل در چشم کشند و در نمایند و بر فاده بر سند و صاحب خلاصه همین نسخه در فصل موسرج تحریر نموده لیکن در آن زبد البحر ناده و عوض اقلیمیا ارهی سیح مروارید مغسول نگاشته ،

اغبر لولوی از خلاصه و تشریح و کافی که قروح عین و جرب را مفید بود و سبل سوخته مروارید ناسفته اقلیمیا فضی هر یک یک درم کوال یک درم و نیم توتیای سریک نیم درم کوفته صلایه کرده اکتحال نمایند **دواے** که قرحه چشم را مجرب است مرجان محرق نیم جو اسفر کثیرا اسفادی طباشیر نصف یک جزو مارکی سوده بکار برند **ذرور** قرحه و موسرج را نافع باشد ارزیر نیم سرمه اصفهانی سادج هندی مغسول صلایه کرده ذرور سازند **ذرور انزروت** قرحه را پاک سازد نشاسته سه درم انزروت مربی سفیداب قلعی از هر یک یک درم کوفته بیخته ذرور سازند **شیاف لعاج** نافع لطیف و جاله و جهت قروح و جرب و غشاوه و موسرج و مرکب آن را که احتمال در آنها شد مفید است از نادری و سرمه اقلیمیا محرق مطفی و شیر الاج ناسفته جوان سازد درهم سفیداب قلعی مغسول نیم درم زعفران چهار درم کثیرا دو درم آب مطر شیاف سازند و ناسفته نعم مربع استعمال نمایند **شیاف ابیض** و دیگر شیاف که قروح عین را نافع است در فصل رمد گذشت **شیاف احمر** یعنی سرخ حار است مسلمند و مسمل در قروح و موسرج بعد رفع مسهل و گسندن و شیاف انصی الوی ۔ افیون یک درم اقلیمیا طلا سفیداب ارزیر

پس سوخته سرمه اصفهانی صمغ عربی کتیرا اسرب سوخته مرکب هریک درم با آب باران شیاف سازند و در نور العین ... نسخه مرهم برای
یک درم و کند ... درم هم داخل است **لوغاذیگر** جهت ... آثار والتحام قرحه چشم مجرب حکیم محمد حسن خان اسرب سوخته ...
سرمه اصفهانی توتیای هندی کرمان دار که هر یک صمغ عربی کتیرا از هر یک دو مثقال اقلیمیا ... شادنج مغسول از هر یک یک مثقال
افیون مرکی هر یک سه درهم شرح کن یک درم با آب ... سرشته شیاف سازند و بکار برند **شیاف ابار دیگر** نافع است در
شرح ... سود دارد در علاج الامراض سرب سوخته سرمه اصفهانی توتیای مغسول مس سوخته کتیرا اسفیداج
از هر صمغ عربی هر یک هشت درم مرافیون از هر یک سه درم ... واحد آب ... گردد ... دو ساعت
... بیرون ... شیاف سازند ... بکار برند

شیاف کندر که هرا ... حسم بکار آید ... اسرب شسته صمغ عربی کندر ... انزروت ... مرتا
شیاف سازند و در چشم کشند **لوغاذیگر** نافع قروح چشم و ... واصلاح قروح ... اسرب ... درم اسفیداج
مرکب ... درم زعفران دو درم ... شیاف سازند و در چشم حکاکه بند و اگر اصلاح قروح ... مطلوب ... سدا
شیاف ابیض کبار ... قروح ... نافع ... سفیداج ... درم افیون ... مرکی کتیرا از هر یک
یک درم صمغ عربی ... درم کندر ... درم با آب باران شیاف سازند ❊

فصل یازدهم در کمنه

بدانکه این لفظ ... مرض اطلاق میشود ... آنکه چون آدمی از خواب ... سود ... گران شود ... ندارد که در چشم او ریگ ... ماند
افتاده است ... بخارات غلیظ است که در طبقات چشم ... سود و حرکت ... تحلیل نماید ... جمع ...
... شکل ... قوی سوم آنکه ... شرح ... سود
... بخارات سوداوی ... گردد ... جمیع اشیا دخان ... آلوده ... مریض ... حالت ... علم
... چشم ... آب گرم ... تحیف ... حاصل گردد ... اول ... سود ...
شیاف احمر لین ... حاد و باسلیقون ... چشم کشند ... نافع است ... تمام ...
تحلیل باستعمال ... آب حلبه و اکلیل و استحمام ...
در چشم حکاکه بند ... تحلیل ... ایارج فیقرا ... مسهل ... اگر تحلیل ... گردد نافع ...
... سوداوی ... در چشم ... تطبیخ ...

واکلیل و حلبه بخمیر چشم نافع میباشد	مرکبات	

باسلیقون - در اصل ... باسلیقون آمد **و ذرور اصفر** نافع است ... کمنه ... دو قسم ... آن ...
... شیاف ... درم زعفران ... گل ... درم افیون چهار دانگ ... استعمال ...
نسخه دیگر ... درم ... زعفران ... درم مرکی یک درم ...
... **ذرور کمنه** - ... زعفران ...
... یک درم ... استعمال ... بکار ... **شیاف احمر لین**

در فصل رمد گذشت و آنچه حادث در سبل و کرات شتیات موده که رابع در فصل جرب خواهد آمد

فصل شانزدهم در عشا

یعنی شب کوری که هندی رتوندی گویند سببش غلظ روح باصره یا رطوبتی از رطوبات چشم است سببش از اسباب مثل بخارات غلیظه دماغ
و معده که از خلط غلیظ سوداوی مولد شود و فرق میان آنست که در بخارات دماغی شرکت حال دائم بود و در بخارات معدی وقت گرسنگی خفت روی نماید
هنگام امتلاء زیادتی مرض پدید آید و بعدم اسباب و آثار موجوده ریزش دلالت کند علاج زهره گاو و قدری درشت کرده در روز
در آفتاب گذارند پس استعمال نمایند و توتیا درست یابی سوخته برابر گرفته با رکتیا ... در چشم کشند و چون از تعلیل روح و جگر بر علاج
تا کار ورده بر آن بنشینند و بریان نمایند و آنکه از آن بر آید در چشم کشند بعج تحت کحند و ... مجرب ست و کندش د مس
و چند بار سر موید و آنکه در آن ادویه محلله چون ادهان و سعتر و بابونه و بابونج و سداب و مرزنجوش جوشانیده باشند انکباب نمایند
و اگر از بس مدر فائده نشود نمایند ... حقنه ده کنند و غرغره منقیه دماغ بعمل آرند و سرت روغا در روغا سائیده با شهد آب حمد ...
سعید بوده و داوست اطریفل ... و اگر آثار غلبه خون بر ظاهر باشد فصد قیفال کشایند و باید که در طعام مرض جلبت و بوده و ...
و غیره امداد ... از اسباب غلیظه و بخارات آنکه اجتناب ورزند

مفردات

اکتحال آب برابر و عسل با آب مار سعد نافع بر این اسباب گهبا این مرض و کدالک در چشم کشیدن آبی که در آن پوست ...
ریشه سدی را در آن سائیده باشند و عسارا سردار کجال نافع دیگر که عسا را سیر جگر گوسفند و آرا بر آتش ... سدوجال بریان سوخته
داریلفل تکوفه ... بر آن ریزند تا رطوبت جگر گوسفند بچه سوختن و بعد از آن دار فلفل گرفته سائیده آب ... آسمه اکتحال نمایند و ...
نعع مشکه شب کوری ... حکیم ... دیگر از خاص والد مرحوم ادراک کرده در بار ... ادامه ...
و در چشم کشند فی الغور نفع بخشد دیگر دوسه قطره چون ماده جراحات ... گرم در چشم کشند مجرب است و اکتحال سلم ... دیگر
اکتحال شعر کلنگ ... دیگر مرارة ... کشیدن مر این مرض مذکور است دیگر کبر ... است کند ... دانک ...
... کنند و مرارة گرگ بر الساعه است ✚

مرکبات

اکحال ... کحل حب کوری ... از ... و دار فلفل در رنگ همراه آب سرد و بر بخار و ... سر
... دارد حب عشا از رفائی و حادری ... یک درهم ... کابلی ... مساوی ... درهم هم ... چهار دانگ
... دو دانگ ... دانگ ... همه وهم دانگ آب ... حب ... مجرب است حب ... شب کوری از علاج الامراض
... آدمی جوان پوست ... سائیده ... گولی ... در ... حل کرده ...
... در چشم کشند و ... عوض پوست ... در ... گرم ... کرده ...
... سائیده در چشم کشند ... و ... نافع است و ... الاذن ... ساخته ... ماده ؛
دوائی که در شب کوری ... آب ... زهره گاو قدری ... کرده در روز در آفتاب گذارند پس ... مساوی
مساوی کرده آن ... کرده ... و دیگر در آفتاب گذارند پس استعمال نمایند

یک کس باشد دار فلفل در شیر زن در ظرف مسی حل کرده وقت شام در چشم کشند دوائے که شب کوری را

نافع است آن دکانی سوخته مرچ فلفل هم کرده طلق دار بلد بتک سنگ بوسیج ارند سکهو مسی بوده کرده سرمه سازند
ساییده در چشم کشند **ایضاً** سرمه ساخته دوام روغن گاو و موسند و فلفل با فلفل در لعاب دهن است ساییده ایک حکم
از مجربات **ایضاً** از مجربات صر جهت شب کوری صابون یک سرخ مرچ سیاه دو عدد بارک ساخته وقت خواب در چشم کشیدم
عوض فلفل جرگ فلفل اسپاون در آب سوده مثل سے آمد مفید است **ایضاً** مجرب یاران هم درم فلفل یک درم کوفته بآ
وبگیرید بآن گاو دار کار دو ده ریاضه کرده لاے آتش گذارند با مسند مهد هرگاه رطوبت از آن سائل شود دوائے مذکور مانند
کرامی رطوبت سائله مدت ما دس دو آگر ده بارک ساییده نگاه دارند وقت حاجت در چشم کشند **دواے** که برائے شبکوری
سود مند است خلاصه فلفل سیاه و فلفل سفید دار فلفل سرمه ساییده در چشم کشند

شیاف جهت عشا وغیره امراض چشم سنگ بصری سه ماشه ہر واحد یک توله ساب دو توله هیب باس وغیره
کاغذی کهرل کنند و شیاف ساخته نگاه دارند معمول است باس آستاد مرحوم و شیاف مرارات که در فصل نزول الماء خواهد آمد در چشم
کشیدن از مجربات حکیم علی است . **قطور** که شبکوری را مفید است آب برگ آب کشنیز مساوی سوده ساییده باشد
نوب در چشم چکانند **کحل عشا** از مجربات سب معمول است دکانی دار فلفل فلفل فلفل جمله را باریک ساخته استعمال نمایند **ایضاً** سه
مشک یک دانگ ساده هندی با سرابن صمغ ملله زرد سرو احد یک درم کوفته بخته کحل آرند **کحل فلفل** - جهت شب کوری و
دعلاوه ورد کهنه و ساس از مجموعه تعالی مرچ سیاه یک ماشه در زهره بقدرے که زمبو بر ورده حک کرد آسه هندی صورت آن
در آب لیموں برود حک کرد سر نجم کهرل سنگ بصری که در آب لیموں جهار اداع کرده باشد عجیحه عصلی که جام باشد یک
هم درم کوفته سنگ بسان مثل غبار ساییده یک نسخه کحل که شب کوری را نافع است در فصل خاص گذشت

فصل هفتم در جهر

یعنی روزکوری و این ضد شبکوری است و علتی لاعلاج است مستمل علت در صف ارواح باصره است که شعاع آفتاب تحمل نتواند
و علاج آن تعاب بهدا بنا استعمال سرمه بحر حناس سرخ سلوو و سرخ عناب نوبانه و سرخ حقیریا در دهن معه روغن کرد
در مهی حکامند وه سرشکه روغن بادام بمالند و آنسا رطب و لغوت دماغ باغذیه رطبه و تحلیط دن با غذیه لرحمل سرلیته و کلّه
کند و در آب سرد غوطه زد و چشم بخار و شیاف وردی با سرنار حور و حصرم در چشم کشند و شیاف ابیض که قدرے کافور باشد
داشته باشد در چشم کشیدن و اغون گاه گاه جو دن مفید بود و مهر سرد و لغوت دماغ اچه در معالج حار و سرسام گرم گذشت همه
مفید است و با سرخ حناس تازه و نحوه گلاب و روغن گل و سرکه سود مند

مفردات

اسفاق برهن گاو نار رحن بیلو مفید است **دیگر** رسوب ابگاب ساییده در چشم کشند از بحله **دیگر** قطر خون بال کبوتر
مفید تازه و مجرب است

مرکبات

اکتحال مفید جهر معه باره خطمی نحو بامند و سرمه بکار آن دارند **برود حصرم** که از برائے جرب و سلاق و سبل و
حرد و دمعه مرمفید بو سنگ بصری معمول ده درم و تست طباشیر در تحصیل زرد چوب از مرکب یک درم دار فلفل با مران

با سرکه سه درم نمک هندی یک درم کوفته بخته بسته روز دو بار خورده و در سایه خشک کنند و دو جو آنرا باشیاف استعمال کنند۔
دو ولیبسے که در چشم مستعمل طبا است سرکه سه سرکه یک اسه سامده درروغن کاهو و خشخاش و کدو و سرکه بسیار سائیده چشم کشند
ایضاً که بر خشک سای آمده سرکه سه اسه سعوف که ده استره کاهو سه اسه و سرب مبلور دو تولد ابهد **شیاف وردی**
در فصل رمد گذشت **لطول** مانع نزد کری ار حلاسه مادہ واکلیل الملک و خشخاش آره جوسائیده آب آن بر سر ریزند۔

فصل هژدهم در جحوظ العین

یعنی بیرون آمدن و بزرگ شدن چشم بے ورم و این بسبب امتلاء ماده ریحی یا خلطی باشد و یا بسبب انصباب سقطه بسبب خارج بواسطه
حتی و شدت عطسه صداع قوی و نحوه و قی و طلق شدید و در جدار بهر حال موجب حصر نفس باشد و یا بسبب استرخای عضلات بود و علامت
امتلائی موجبا است و الم و ثقل آن و دو حاله لعل بر محسوس شود و نشان امتلائی و جود سبب است و نشان استرخا ملطفه کرده که کرده
و سبب باشد و آثار استرخا عدم الم و ثقل است و بسا که حدقه بعد از چشم نقصان و بصر جالی باشد۔
علاج اگر سبب حیف بود و جحوظ اندک باشد بستن عصابه قوی و خوابیدن بر پشت و استعمال سماق و طلیه عدس
کی و الا در جحوظ امتلائی حسب ماده فصد سر و حجامت قفا و تنقیه دماغ بسهلات و حبوب مناسبه نمایند و ضماد ماده سوف در سرکه
و آب مورد یل دا و گلاب و ما آنکه در آن پوست انار جوشانیده باشد مرکرده بر چشم نهند و بعده طلیه ورد و فلفل و سماق و ماء آب
مادیان استعمال نمایند و دیگر اقسام قابضه آورد و اقاقیا و شب یمانی جوف سماق و غیره بر چشم کشند و فلفل مدامه مورد انگارند
و در جحوظ انصبابی مطلع سبب نمایند جز لعلسرمه اطلیه اسرب دررفاده نهاده بر چشم محکم بندند و در بستن بر طرف بالا باشد و دیده را بالا بر
کرده آن گلنار و برگ بر پشت و پوست خشخاش و مانند آن اسپاقه با فصد جوشانیده بر ساده باشد و اطلیه قابضه چون پوست انار و مازو
و گلنار و سمّاق و عصاره لحیة التیس بر چشم طلا نمایند و مقصود طلی در پس چشم بر سر محکم کنند و در طلی ادرار طمث باشد و در جحوظ استرخائی
و مشروبه در فصل استرخا و ملح گذشت بر طبقه ماده و استعمال حوامض و مسهلات و جوارشات حاره و ادویه و تعدیه و اطعمات مذکوره استعمال
نماید و حسه تمرهندی سوخته و گل سرخ و گلنار و کندر و فصل الطیب بر چشم گذارند۔

مرکبات

اغمرف سماق که جحوظ را نافع است در فصل رمد و حکه العین گذشت **طلاسے** که جحوظ چشم را سود دارد علاج الامراض مصر
مولانا اما ماعصاره لحیة التیس مازو عصب الثعلب ماء حالیس طلا نمایند و بالا سے این طلا بسورنه میه گوی ار صوف ساخته بند
کما است بر چشم بندند و برجا کوانند **عطوس** که جحوظ اس رطوبی لعدا استفراغات بدنی بکار آید ار بعالی مشحر مرد و سپرو شیر ولد
ریان نامیده ار عصاره ان ساسد و در حدقه سیم کشند و اگر حظیه اوراق سرکه و گلاب و بعده روغن گل با هم ممزوج کرده استنشاق کنند
و اگر از هم لسکین نشود صبح سی مرحل بسرابر ماسده اگر حاجت بر بالین عطس افتد که هم بر جحوظ مذکور مفید است و صبح جز ورین بار عطسین

فصل نوزدهم در نتو قرنیه

یعنی بلند شدن سیاهی چشم از سفیدی آن چنانکه علو آن ظاهر باشد طبیعه بر قرنیه علوے مدور و مدور مع و حافه بود آنسا کرسف هاسد
و در مرتبه بعد سود و معه و سرآن حالی سده و بعلاف بود قرنیه التو است ملطر است که بدان طبقه در آمده اصل اول مفید حافظ

علاجش با آنچه مذکور شد در علاج و علاج درد و اصفر و اسباب آن که در فصل درد گذشته تقسیم کنند و اما علاج کرم روشن شده در بخارات سر گفته شد

فصل بستم در بثور قرنیه

علامتش درد و سرخی و حرقت مع گرمی چشم و گرسنه است بود پس اگر بالای آن و سفیدی باشد و هیچ گرمی بود و اگر ماده منتشر و بیش و ماده نیست بود و حار ستر و غیر که در قعر طاهر است و اسد و سیه ماسد صاف سیاه مایه آن اعظم است اگر حادث بود ماسد که در قعر ثانی اند شده اسد و آنکه در قعر ثالث بود بر سیدی و سیاهی موسط ماستد و اسن بدترین است و امثال سیره که مقابل ماسد در عمر بکه بود بدی است بعد اندمال مع بعارت ممکن بخلاف آنکه محاذی ثقبه باشد که از روی مانع ابصارت می شود و الحاصل علاج مرض حسب حاجت فصد و اسهال و غیره آنچه در فصل رمد و قروح ختم گذشت عمل آرند و بعد آن آنچه ابکار برود تنقیه اسباب کند ری و در اخلاط اسباب امراض چشم کنند و اگر بثور سرخ عارض گردد علاج آن باید **مرکبات** اسباب اصل کندری و شیاف کندر و اشیاف علاج که حوریا معتمد است در فصل قروح چشم ذکر یافته شیاف احمر در فصل رمد

فصل بست و یکم در بثور سرخ

آنکه هرگاه و به سبب مره مادة احتراق بسکافد و بعید از خشکی سرخ آید بسیار بثور یابد او این مرض نام دارد مگر بکه یحیی معارف معتاد نام و وی مخلف بهار مسود مسلاراس البالی و بعضی معاصی مساری است که بشتر ظاهر و به سیلان ابو دو بعضی لطیف ننگاه دو حرارت از بقیه صورت سرخ بر رو کند و ساله بثور گردد و قرق عیاها همین عدد بوان کرد که در حوالی بثور سرخ طرز سیبه طول محسوس بود **علاج** بر روی نام است اما معه عمر دی حسب حال ماده مسول و اطلبات بعده باشیاف بعوضه و دو تکه و ماسه وضاد سال در داسرین که مانع است و اسامه اسیع چشم اما بعد و حاد و در مقدار ما چشم ماسه بر چشم بهند و اثبت ان معوا مسرب که بورن حب هم یا ده درم بود بها وه معه از نکم حاله و اگر عرق ملحا اسرب حریطه سرمه مسحوق بر سیدا دی است دیگر ادرس مدبر صلاح سیه بر دو بپاسه شگاف درست و علیه گرده علاج سود به وجهت رمع فتح سطر اگر خواهند آن را علیح باید گذارند

	مرکبات	
		هم از حرف حالی ماسب

اکسیرعین که در یک حرف مو خطوط بثور سرخ استعمال کرده شود از علاج الامراض مرکب که رم اما ماسه رم کحل سادج یک ده درم سفوس معمول حق کرده در چشم در رو کشند ساده و نسه ممامره اسد حر کس یک وسیه سوا دیگر آن در فصل قروح مس گذشت و در رور که حب بثور سرخ و ورم و صدمات آزمود است از بجه سعدات حلبی الاطبا معی معالجش محقق معمول مع ورد بر دی لسب و چهار درم نشاسته السن بخاس محلول زعفران سرکه هم درم کافور نیم دانگ و یک سعوط در رو که بثور سرخ را نافع است در فصل گذشت ختم گذشت **شیاف آمار** اسباب علاج که نافع بثور سرخ است و فصل قروح چشم ذکر یافت شیاف احمر بثور سرخ را نیز منفعت فصل رمد

فصل بست و دویم در حول

ود آنست که چشم بجانب مائل شود و از موضع طبعی زائل گردد و این زوال اگر به سبب دخول داخل باشد باشد از سبب هرسه و اسد ادو صر مجتمعه مستع عضلات عضلات محرکه مقابله باستر خاست آن اسد او زوال طبقات و رطوبات پس اگر مسح بس بود و این اگر بعد مرض مادة

عارض شود و سبب آن ضعف در عصب دماغ است سلولات و بعضی که در پیش ناخن کرده است و تعطیل شره و سر و صرع در چشم شود مثل
تسنج استفراغ استسقا ولی آنچه در عصب صرع و سرسام و امثال آن ارتعاش باشد مانند رعاف و غیره و تلطیف در سر باید بدانچه در تشنج امتلائی مذکور
شد و اورده و معوی در چشم کشند و در حول استرخائی علامت و علاج آن را فصل استرخا نموده و تمام کار زوال طبعات و رطوبات است
در چشم محرک است تحریک احلاج و علاج معده و دماغ است از رطوبت مولد ریاح باستعمال ایارجات و حبوبات مسهله
در فصل فالج و لقوه ذکر یافته و غیر آن بهر تحلیل ریاح آنچه در آن ادیان و اصل السوس و مانند آن و اکلیل و مانند آن هر چه باید
باشند تکمید چشم نمایند و مانند آن از روغن آب او دیان ضماد کنند و اگر ماده در معده بود به تنقیه معده ماسکه و اسهال و حوارشات
گرم مانند جوارش و نحو آن بهم رسانند **فائده** حول که کودکان را بعد از صرع حادث گردد و نسبت شیر دادن و حوالی مدن و گرسن
مثل حالت مادر سر ولادت مسود و ما است که بواسطه آواز بلند و جهت و مانند آن که بچشم طفل را عکس آ و مرض مذکور عارض گردد
و علاجش آنکه پاره سرخ بر گوشه چشم که مخالف گوشه مائل باشد آویزند یا ررویه او برخنه که در برابر حاده سوراخ کرده باشند
بوشانند و چراغ مقابل آن سوراخ برافروزند تا طفل هوس نظر بر آن دارد و رای اللطف دهد و در صورت بودن صرع سبب
حول اعلا بعد سارا انگرار داده و در دارند و از جماع منع فرمایند و حول مولودی را مرض علاج پذیر نبوده ٭

مرکبات

کحل ـ کرای حول جرب و مستعمل و جمال سیار روشن ادویه مسک و عنبر از عصران آمیخته در چشم کشند و جمال سند روس باین
طریق گیرند که سند روس بسایند و در خرقه پراگنده نموده فتیله سازند و چراغ کرده به روغن گل افکنی ادامه روشن باید و بالا
آن طاس پاکیزه نحاسی وارگون دارند تا دخان در آن جمع شود بعد از آن از سر صرع ناکار و گرفته بکار برند ٭

فصل بست و سویم در اتساع

یعنی فراخ شدن مردمک چشم خواه بعضه کشاده شود خواه عصبه محروه و فرق میان بهیق قدر توان کرد که در اتساع عصبه اتساع نور
در اجزای چشم بنا مناسبت خلاف اتساع بعضه و خصوص و میکه کشادگی آن تا کلیل رسد که درین صورت پراگندگی نور باطلا
در اجزای چشم ظاهر شود و بعد که اگر حکیم دانا سوی چشم نظر کند بدارد که تمام چشم سیاه گشته و درین وقت بصارت بالکل باطل گردد
عصبه علاج مدیر شود چنانچه اتساع عصبه که لاعلاج است و تصریح اطبا ست بباید و دانسته علامت کلی اتساع بعضه نسوق بصارت و ضعف آن
وال و دن احساس لمی و علاج آن حسب سبب مذاخذ مذکور شد در **اتساع نقبه** که سبب ازجایع بود چون سقطه و ضربه بر چشم رسید
علامتش مقدم شدن و حکایت سابقش باشد و ملمس طبع کنند و گستردگی که بسیار زیاده باشد در چشم حکما مده و آرد با علامت و خلطی
باردی معده مرتع ماده باشد و در احتلا ملا ماند و فرو طی در مساد او رسیدن و بعد زوال ورم روشنائی و باستعمال در چشم کشند
و احتراز از سرما و جماع و طعامهای غلیظ و ریاح جنس و جامه روشنی نگرش واجب شمارند **اتساع نقبه** که سبب از داخل
باشد و این اگر از کثرت رطوبت معده شد علامتش آنست که چون مریض سر فرود نماید در سرش گرانی خود حتی حال کند که در آب شنا
و درحالت سرما سکم و بعد حواب ضعف در بصارت غالب شود و چیزهای نعده و رطوبت باستعمال قی به حو تر ...شی آید این نوع
زمان و جدان سیر و اعم شود و اگر از رطوبت عصبه باشد علامتش آنکه صاحب مرض مرئیات را کوچک تر از مقدار اصلی ببیند و علامات
ضعف بصر عارض گردد و حالیکه مستمد نمود در چشم بدون الم و سرخی باشد حدوث آن اول معده صاف و حیات لعره تا بر دو مسهل گرم

وجب آن وقت بصعود کرده بدماغ میرسد ... که بدن ... عرق ... باشد ودیگر اعراض ... تا گرد فصل توابع حمیات
بیان آمده ... باسلیقون ... کسیده استعمال ... باید ... بطلب ... الله ... چون گرم
... **فائده** ... اگر مرض ... گردد ... اصلاح آن ...
اگر ... سالم ... مساج ... کمال ... مسهل گرم ... مزاج ... که در فصل ...
... استعمال ... اقسام دیگر ... علاج
خشکی ... بود ... علاج ... باید

مفردات

... اکحال ... بادیان ... در اکثر انواع ... دیگر
... رطوبت ... بادیان ... عسل ... وعاقرقرحا ... رطوبت باشد ...

مرکبات

باسلیقون که ... در فصل ... **روشنائی** که در ... فصل ...
سعوط ... رطوبت ... روغن ...
... چیاک ... در اکثر انواع این مرض ... زعفران ... شیاف ...

فصل بست وچهارم در ضیق

یعنی ... این مرض ... اسباب ... ساده ... اگر ... اصلی ...
تنگ **ضیق** که ... اخلاط ... باشد ... تقدم وآثار رطوبت ...
در ... مرد ... مسهل ... اخلاط ...
... باسلیقون ... وروشنائی ...
ضیق ... اگر ... خشکی ...
... روغن ...
... گرم ...
... **مرکبات** باسلیقون در فصل ... روشنائی در فصل ... **شیاف ابیض**
... مرکب ...
... **شیاف احمر** ...

فصل بست وپنجم در خیالات

یعنی ... موجود باشد ... اسباب این مرض ... مرکب ... باشد ...
... ماده ... حالی ...

مرض ست و بیان علاج به گرمیها نیز رسانیده به غلبه مثل بر سینه و کلیه و غیره حرارت و دیگر اسباب متعلقه که در صداع مذکور
شد مذکور شد نگاه باید. **خیالات** که از ارتفاع بخارات دماغ باشد اگر مریض خیال کند که پشه یا مگس پیش چشم ملند گردیده
مشغول شود در صورت معده خلط سوداوی نماید علاوه که در یاسمولیاے سوداوی مستفاد مه و اطریفلات و خمیره جات و دیگر
معوجات دماغ نگارش یافته چون سوداوی طبع دماغ بسر امیر بعد عش کند واگر بالا مات علامت چون محسوس شود و مریض گاه گاه پیش
چون شعله آتش تخیل کند پس درین حالت رودی فصد کند و چون دافع گیر بعده مسهل مانع دکه در صداع ذکر یافته باید و علاج
چون نگارش یافته و تعلیل ها نماید وارگوش و سر می سرسر شود اگرچه دیگر در دماغ مع سوداو مریض خیال کند که چیزے از بالا پیش
مے آید و ناگهان مرسد درین وقت بحث ماده معده کند ارفصد و اسهال وقے مداومت باشد حال مریض بود و تعطوسات مداومت
نماید **خیالات** که از تصاعد ابخره معده باشد و علامتش این است که خیالات در حالت امتلای معده کثرت و در خلو معده
و در سرو جسم خیال مساوی باشد و سر حمدت قرار گردد در تصاعد ضعف و کدورت را باید علاج آن مسهل و حب ایارج متقدم
کند بدستور که در تطبیق گذشته و اصلاح معده و تقویت آن نماید و آنچه در باب ضعف معده مذکور خواهد شد و استعمال حب ایارج
و ایارج فیقرا با ما العسل کثیر حیات موافق درین باب بحث سود مند است و غذا گوشت ماکیان ناخود ابکنه و مصالحه گرم جوشیده
ساخته دهند **فائده خیالات** که مقدمه نزول الماء باشد علامت و علاج آن در فصل نزول الماء است و ما بعد آنچه از کار دیدے آخر
ریطوبت سفید مد و آن سبب دمی خیال کند که مارزا چیزے تکه که بعض اسناد ادبست و در بعض الامر مزد و پرک خیال باشد
مداومت در ضعف بصر که نیست آن تکه رطوبت عنبیه بود و ایمه ودیعه با دال است کارا که بحث حال نگارش رود و خیالات که از ابدا حال بو حیه آمده
باشد اسباب بالعدم و آنکه مرضے بیرک حالت ناسی باشد و لیکن دیگر به امجا و بحث العدم نادی وکمی به مرد ساله مرض ایجه آید
سود انکو مرضه جسم در فصل آن مذکور شد فصل آمده

مرکبات

ایارج فیقرا- در فصل صداع گذشت و یک تک اطریفلات **تبرید** برائے خیالات از ابخره حار سیره کسیر خشک سرو تخم کاهو عرق
با هیره باب داخل کرده بنوشد **حب ہسب** دونسخه آن در فصل مذکور گذشت و یک نسخه در فصل نزول الماء خواهد آمد حیسا که در نزول الماء ابخره
خشک آمده شتقی شنبه بیاورده میح حام بالده باب داخل کرده بنوشد **دوائیکہ** اے حس بخارات و مع نوازل و خیالات و تقویت دماغ و حدت
بصر و بحوات مناسب است و ملایم است کسیر ناسی درم عناب گل سفید برگ مفرح مربدی سیاه کی هر کدام ست درم سپستان
مسند مربد سفید اصل السوس هر کدام با یده درم افتیمون استوخودوس کسیر خشک هر کدام ده درم اگر غلبه سودا بود و الا قوص
اوس ورصغر گل سرخ و حلی کنند و در ملمی مربرتوس و نصف وزن کسیر **مصطگی** و تخم کرفس داخل کنند شاهتره خشخاش جوشیده هر کدام
نصف درم ورق الآس سه درم همه را جوکوب نموده در ده سل آب بخوسانند تا مع باید صاف و وده با دو سل آن عسل صاف دستور
و سکر طبرزد در بحرو معوام آورد. بعد درم ارساده سواهی موقت استعمال نماید **مطبوخ** برائے خیالات که از ابخره معده باشد بحریت حتما
کشت مذکوره بر سفید سیاه کی هر کدام کشمش تخم کرفس تخم کاسنی تخم خشخاش شاهتره هر کدام شش مصطگی ربع جزو در ده سل آب
بخوسانند تا ربع باید صاف نموده با سفید در قسم حلهٔ سودا و اصل درلعم و اتیرب معده در صغر استعمال نماید
مطبوخ صہب خیالات که ماده آن در دماغ باشد از کتاب مستور سیاه کی کوز تخم کرفس هر کدام ده درم مربرتوس گل سرخ هر کدام
ہ درم توست ملدر وسه درم بدستور بالاجوشانده استعمال کنند

حکایات

شخصے را در خراج و آذری حالات شد موجب ضعف و کدورت بصر بود از فصل کسیرن رو عنایت عرق ساہیر و شاید نبات
اصل کرده بوسید بعده مسہل مبارک داده شد ما را رطوبت در لعبه باند باید الاسہل ممنوع است ایضاً شخصے تب ربو
بعد جواب و دو مہر از چشم خبرے آمد بر طرف گشت گفت حالات است باد شاں خورند تا سکس بر حسک آمد یعنی نبات کرده
صبح بخورند و عنایت جوشانیده داده شد و مسہل مبارک کردند

فصل بست و ششم در نزول الماء

و آن عبارت است از رطوبت غریبه که بتدریج بادعیه بصر فرود آمده در عنبیه عنبیه باشد مانع ابصار شود پس اگر غلظ شود و تمام بپوشد
دیگر و ابصار را بالکل باطل سازد و اگر بعض بعض حائل باشد بجا بعضی دیده شود و اسحاق گوید رطوبت گو رقیق باشد در یں صورت اگرچه
بعد بعضه او در پوس لیکن مانع رویت اجسام دقیقه و رسل صور آنها و خراج و غیره آں منکر و سست ایں مرض باسقطه و ضربه بود که
بر سر دماغ شود و یا رطوبت عضله باضلاع سدد مرض باشد معده باسرا سخت و سردی مزاج باشد و گاہے ضعف روح باصره باعث ایں
علت شود و ایں مزاج کسانے را که با مہلکے و بار کشیده باشد عارض گردد و علامت ابتداء نزول الماء اگر بتدریج باشد آنست که
مریض را خیالات باشد پشه و مگس و موئے و دود و شعاع و امثال آں بحسب اختلاف اشکال رطوبت اگر در یک چشم باشد در ہر دو کم بینی
محسوس گردد و چیز را که بسا روشن باشد باشد خراج دو مضاعف بیند و کدورت چشم و خلل باصره مرید منفرد اند اگر که سہل سہا باد
تغیر احس در بصارت رو بامداد بجانب که گفته اند خوں حالات باشد که و بر باشد و کدورت بصر و ضعف آں منفرد آں چشم
از نزول ایں باشد و بیاں این مرض بعد نزول تمام از تغییر رنگ و بطلان بصر توسنده میب **علاج** در ابتدا الامر بالکل بر سیاہ
باشد روزی تمام بعد نضج ماده مسہل و حب ایارج مذکور مذکور بلعمی سعیه باشد و دیگر حبوب و اطریفلات سطر سما تن عام نضج
ماده و حجامت مزاج علیل جوار باشد اگر قوت قوی باشد اسہال مسہل کنند و الا در معده بخار ایارج مقرر باشد دیگر حیلہ سعی ... حب
حاجت ہمراه مطبوخ صطوریوں دہند و در صورت خوف حرارت اطریفل بادیان بار کرده دہند و بعد تنقیه غرا غره و سعوطات سعیه
استعمال باید و حجم سل کدار برگ او حصات بسازد بار یک سوده در سعیه بصاف آمیخته در چشم کشند و در آں کمند که باید دحال کسد
میگیرد و طریق آں در حول مذکور شد سرمہ مے ابتداے نزول است و شیاں رطوبت از مجرا سے وديگر کحلها مثل باسلیقون و شیاف
مرارات و غیر ... آں و دوا و بعد خوردن اطریفلات و خمیره جات و دوا المسک مر کند و عصاره آله بر امع بود و با نقطه در باد اطرافی
بر سر اس صدع داغ کنند و بند با رگ را بسوزد و بعد داغ سه رو حرام بعد ازآں بالکل بعید مسہ بر حس کمند آهسته گذارند و بزند
کاروائع رطوبت سرا و سر باشد واں عمل خاصه جراحاں مندوستان است و اکثر کرم الہی معالجہ باشد لیکن بدا ساروں بہرگز
بر سر دوست و ارند علس طبع شد بود باسد و اراغایه در یں مرض بر طعا دہاے حسک مثل الماس گوشت طیو و قلیه ہاے بریاں
مع مصالحہ گرم و ماں حسکار و غیره انفسار و رنده دوا است عاطد و بخار اگر و گوشت ماہی و لعاب و فواکه رطبه و کرم غلیظ و ہمراه صید
و حجامت باد و کرم ستارغ و دیگر بعدہ حماں داغ و سوراخ و دیگر مزلمات و ارا سلاسے طعام و سرات و نزول سقا صیاف ارم است و اگر
مجاہ آب بر با العسل سارت باید جانب معید بود و سرمہ ایں مرض مستحکم بود و بسیار بالکل باطل گردد بعد از مدتی بیشگاں حسم و
برآورد ال با علاج بود و مثل حسن و سرکه ان مبا رمحاں سہ وا مد حد سیبه دل ار داغ با و شیاں رصع باید مسہر طلاکا اب و ال سرد

می مصد مات ورقیق سا از ا ت م ل سه سه ں آ مرتعس سں سم رو ی در ما مدو الاعر یال ا
حال فدح ا مدمں مد مرکبالیف سه سدوکمر و مدوا رطعا جاے حلط حوں گو ست گا و عدس وحریاے کما اکثر مل سار
وگسدا و ا ما می مرہ مرمدوار ه ردں ست وحارع سراں و اسحام احسات سدو سساف مرارات وکحلہاے حطه که درا سما ے
نزول بکار آید و حسم کسد +

	مفردات	

درا بداسه نزل الما سرمه ررکم و سرمه درحب ادا ں ت ول ہب وطرں ساحس سرمه ادا ں اں ہت کردرحب ادا ں راکرار
آورده ماسدو مسورکم او سحه سده ماسداررح برکسده وصاف موده درساه حسک سار مد سرگاه حوب حسک سود دماع ورگ وساح وبار
کوفه ورسنگ سماق لسا مد سرمه ور اکتحال ما مد و درا سا ے استعمال اں و اگلعدار رگ سعر حسک امر ساحه بعد کحل تا ول
ما ما حب نزول محرب ومعمول است و اگر مهال اره ادا ں راکوفته سره اس تگیرند و درطرف حلبی ررساه حسک مامدوار ساحه
اکتحال سار مد هم مافع است و سهر و دیگر که نزول راده سدں مد ه و محرب است ارد کا ی سره برگ عمر سدی لوری ده ملوس
درحام مجهول ادسه حوب سم کہ ملوس ورآں وصل کرده حمدا که علیط سود بعد ارآں درسرں که مرمدوا سه ما
حمل ماس کحرل مامدو بکار برد و دیگر ارکتاب مدکورکه ماسدلے نزول مافع است و بحد مدنصر کند دماع حاس ما معرسر حلاف
ماعسل آمسه کسید وکد ایک دملع رعں ماعسل آمسه محرب ہب و دیگر که درں ماب سحب سود مندا ست ارحلاصه ار قسا ئے سمی
حمدا که حوا ہسد درکوره تو گدا سه سرآ ب ا سو سدو گل حکمت گیرندو درکوره سسه گراں ما ہسا ددر بدار مدو بعدارآں مر اوی
سرمه ساسوده اکتحال ما مد و دیگر مرسوں و ا سمس و سوسر لو شدں سود دارد وکد لک روعں مرزنگوس ر سر الیدں و دیگر مافع نزول
معجم گهکلی سعد آب لمو کا عدی کهرل کرده مارک موده گهلا رد ووقت صبح قدرے درحسم کسد ماسدا رصلاح و دیگر ارمحرب
حکیم علی رسره ا عمی درحسم کسدں اں دور کسد و اکتحال مرں احراسے تحلیل مار ما رل لا عدل لگفته اد و دیگر آب مار مها و اعسل
کسدں حلا دہد و دیگر انگد حوردں و اعسل امد حتم کسدں سود دارد و دیگر سرد امل سوحته حسل اکتحال مودں رائے اسدا
نزول آب ار محربات تو علی سسا است +

	مرکبات	

ایارح فیقرا و اطریفل سحه ہاے معد ده درفصل صداع ذکرا ف **باسلیقون کبیر** مسمی دے کحل وسائی است و گویند
نام ماد ساے ہست که مجهب او ساحه سده وگویند معنی حالث لسعا دب است و واضع او بقراط ست مارکی حسم امدلے آب ودمعه
وحرب وسل وظفره وسراق وسطری ملک ر ا مافع است کف دریا الملیما لعره ار ہر یک ده درم نمک اندرانی سادح ہندی مسید آب
ارزر فلفل دار فلفل سنبل الطیب سرمه اصفہانی ار ہر یک دو درم نمک ہندی و فلفل دوالا ر ہر یک یک درم صبر سقوطری عصاره ماميا
مس سوحته ار ہر یک پنج درم ماميران توسادرزرد حوب دارچینی ار ہر یک سه درم پوست ملیله زرد چہار درم کوفته وبحر ر حته استعمال ما مد و اگر
حوا ہسد سیاف سد مد و اگر عصاره ماميا هم رسد بجاے آں سیاف ما ما الدارید +
باسلیقون صغیر مافع اں درب مافع که است اقلیما لعره سحد درم روے سوحته ده درم وم سعلاب علی نمک اندرانی توسادر حيد
فلفل ار ہر یک سه درم کوفته وبحر ر حته استعمال ما مد نزو و ہاے اسدا ر نزول وحاسلات مافع و لسعا رطوبات کند وقوب حسم ما مد و معده
ماص را سر مافع است سادح ہندی سه درم نوری یک درم سا سه دو درم کحل اصفہانی سس درم مثل عمار سائیده کحل آسد ار
علاج الامراض **تو تیا حجر دیگر** ار ساگر دسه مر ملی نزول را مافع و سوب بصر مسکنہ آب ادما ں بر سب سال عسل صاف ده سعال سره

کرده نیم مثقال مجموعه را وسعت کرده با ماء سهد غلیظ شود **حب یا برج** کرده نزول الماء معمول است مصطفی عمران واسی حب لسان [illegible] بلطف ساده من معمول سلطه فلفل گرد عاقرقرحا است تخم حنظل سفوف [illegible] وحی مرو بیک درم [illegible] کمر و سرو [illegible] برگه گلنار [illegible] فی مقدار برساع مسمی گل سرخ گل بنفشه پوست بلیله [illegible] پوست هلیله کابلی بلیله سیاه گاو زبان سرو [illegible] یک درم رب آن آب کوبانند و عسل [illegible] و آن [illegible] کرده [illegible] صاف نموده [illegible] کرده نقشه نهند [illegible] کرده و [illegible] گرم [illegible] روغن [illegible] وقت صبح حب مذکور [illegible] همراه این طبیخ بنوشند گل بنفشه گل سرخ گاو زبان [illegible] دار تخم کاسنی [illegible] تخم [illegible] درم [illegible] صبح [illegible] وگشنیز آملی [illegible] صاف [illegible] و وقت تشنگی عوض آب عرق گاو زبان و عرق [illegible] بنوشند و [illegible] آب کتی خورند [illegible]

حب [illegible] کرد در مرض نکا [illegible] مواد حاره [illegible] تخم [illegible] موصوف [illegible] مصطگی گل سرخ سرکه [illegible] درم زعفران [illegible] درم پوست بلیله [illegible] ماء [illegible] بحسب حال [illegible] واخراج واحوال [illegible] هرکدام که مناسب [illegible] تو [illegible] حب [illegible] که ابتدا نزول الماء [illegible] در فصل [illegible] که نزول را نافع در فصل [illegible] نکا [illegible] کلان [illegible] در معده [illegible]

حب [illegible] خصوص [illegible] نزول [illegible] در فصل [illegible] مسهل [illegible] صاف کرده یک درم [illegible] زعفران [illegible] درم تخم خشخاش [illegible] صبر [illegible] سرکه [illegible] اسطوخودوس یک درم پوست بلیله [illegible] درم صمغ عربی یک درم [illegible] [illegible] و سرخ [illegible] کلان [illegible] ای حب [illegible] درم [illegible] در فصل [illegible] [illegible] اسطوخودوس [illegible] دیگر [illegible] [illegible] کابلی [illegible] یک درم [illegible] **حب** [illegible] نزول الماء [illegible] کردن نافع [illegible] [illegible] آب [illegible] و کهربا [illegible] نزول الماء [illegible]

دواء نافع نزول [illegible] مرض [illegible] **ایضاً** [illegible] [illegible] **دواء** در ابتدای مرض مذکور نافع [illegible] [illegible] گل [illegible] آب [illegible] [illegible] **ایضاً** [illegible] [illegible] سرخ [illegible] اول [illegible] [illegible] الله تعالی [illegible]

دواء که نزول [illegible] در فصل [illegible] نزول آب [illegible] در فصل [illegible]

اما اسے نزول را نافع وصف بصر حوا ہ آمد سعوط - برائے نزول و صداع از ادعربسا وحکیم شریف خان صاحب در مصنفات
خود مے نویسند کاین نسخہ آسا ئے گروہ بسیار مکشوف از دو قلیل ز استعمال این حکم نزول زائل نکرده است اصلا قدر که بہ است استعمال
دارم مشک خالص یک سہ زعفران دو ماسہ الحضر یک ماسہ کاہل چہار ماسہ کوفتہ وقت حاجت قلیلے استعمال نمایند
شیاف که جہت نزول مجرب محمود کرما ورنگو بدکہ با وجود خصوصیت این علت خاص وامسا زرا سرفائدہ عام دارد حلتیت
یک درم تا یا پارہ بستہ در زہرہ گاو یک هفتہ ماند با سحل سود ہر آس لعاب مرم نگا ہر مدس یک درم وعض طبیان اضافہ کردہ آس
قلیل کنند و شیاف ساختہ استعمال نمایند که عمت الاراسب وشیاف روسانی که اصلا نزول را نافع بود در فصل خرب جوا ہد آمد
شیاف مجرب جہت نزول از علاج الامراض و عادری از قسما سوجسد از فلفل اطبائے وہی دو دمس که در محل کد اص مس
جمع شود حملہ برابر آب نادان شیاف سازند طرح سوخس با قسما آسب که و بر دست با کوره کنند وسراو ثقل حکمت گرفتہ در موآس
گدار که جاکسر عود **شیاف حلتیت** حالات وامداد آب را نافع است حلتیت جرس سعد ہر یک یک درم سکبینج نا سردہ درم عسل
شیاف سازند **شیاف** که نزول انار را زیادہ مفید است دو دیلہ ہو بہ دو دام کہہ سعد توست بلیلہ زرد ہر یک سہ ماشہ
سکری بریان پیچ آنگہ ہمہ را آب سائیدہ شیاف سا زند و بایستک بود دو در چشم کنند مسعول از معالج **ایضاً** مسہ که در چشم
کنند نافع نزول آب است وا مروں سدن بے دہ حلتیت برلی سنگ بصری توتیائے سر سکری بریان ہر یک جہار درم
ماد وآمارات عراب حش کمدو سر جو ـ ب سائیدہ در چشم کنند **شیاف** جہت امداد سرل و ما نکی حسم از علاج الامراض
از رو مسا مرتب شدہ حلتیت انما ہر یک سب درم مرکی زردہ ارمی فلفل سعد ہر یک جہار درم ردہ زرد دو درم زعفران یک درم
بطریق متعارف شیاف سازند **ایضاً** امداد نزول آب را کہ مہور فرود مادہ ناسد ار دار دو در سرشی از لو راحس معمول گجرمد
حرس سعد یک او مہ فلفل نیم او صہ اس یک درم مجموعہ را جدا جدا کوفتہ در آب ترب شیاف سازند
شیاف مرارات که جہت نزول آب و قروح وغشاوہ وظفرہ مفید است وا سرعت عود در طبقات ناسرسنگ و دیس ماد دو بیلہ
مالی شد ماداز کسب مذکورہ اطبا حرن امردہ درم سمح عربی ہفت درم ما دہندی فلفل سفید ہر یک سہ درم سعد فلفی ہار دم
اس سکبینج روغن بلسان جاوشیر یک دو درم کعبا افیون ہر یک یک درم زہرہ ماہی سیوط زہرہ لک ہر یک ہفت درم زہرہ ماسہ د
عقاب وگاو و گرگ و عراب و مار ہر یک سہ درم و احاکہ روغن بلسان نامہ لسود روغن آخر مدل او کنا وسح گفتہ که ضروری زہرہ سوط
دگرک است و دیگر زہرہا روا نمدو ماندکہ آب را رانہ اکحال نماید وار مجرمس تصریح نامہ کہ زہرہ ساہ توم دخل در دفع نزول الماء
دارد مجرب ایست **ایضاً** مسحہ دیگر زہرہ کلنگ زہرہ گرگ زہرہ کبک زہرہ رکوہی زہرہ ماسہ زہرہ شتر گور زہرہ کبوتر زہرہ علق
زہرہ خوک زہرہ روباہ زہرہ خرگوش زہرہ آهو زہرہ ماہی ہر یک خشک کردہ ہر یک دو درم سکبینج فرفیون سم حنظل ہر یک یک درم
سکبینج را آب رازیانہ حل کنند و دوبہ کوفتہ بختہ آن لسر سند و شیاف سازند
شیاف که نام معام مرارات است جہت قلع مادہ نزول وا سار بحرمہ محرمس مادار رسا ہ و مجرب است ار د کانی دفادری
سرمی زہرہ رکوہی در ظرف مسی خشک کردہ دہ درم سم حنظل نیم درم سکبینج دو درم فرفیون فوسا زہر یک یک درم آب سداب تا
آب مادیان شیاف سازند **شیاف** تلاکہ جہت نزول آب نے نظر است در فصل ضعف بصر مذکور است وسوکہ معمول صاحب صباح
دوران دہنہ ورنگ جہا نامہ است باقی مذکور است **شیاف دہنہ ورنگ** جہت منع نزول الماء مجرب وبے نظیر است و
سبل وناخن وظفرہ و دمعہ را نافع ار د کانی سعد کوفی فلفل سیاہ دار فلفل ناخن جل ہر یک سہ ماسہ زعفران ساختہ پوست ہلیلہ

دو ماشه طلا ساده ماشه و سه قرنفل سی دو ماشه زعفران او دو چهار سه نم سرشته ماشه نیم که لی بسیعدی سحوق سرمه اصفهانی
چهار ماشه سنگ بصری سه ماشه فلفل یک ماشه کوفته بیخته آب کرفس درمرف آهنی همراه ساخ گوزن بالیده ساییده سرمه سازند
سرمه کهیدارند **فائده** صاحب معمولی نوشته که مثاف سه فرنگ سمه الست این طور دوی نکش اگر سه فرنگ هم رسد عوض آن
دوماشه سرانداز اند که درامراض چشم ل ادست و طول سحاق مساوات است که چون آن را نیکو ساییده در آمیس باشد هم
گرددد دیگر اینکه دو سه فرنگ سرشن نوددرس ماشه که مستعمل درامراض چشم سرین است به سرمه و طرفی اسحاق سرمه و سمن اسم
که آن را مات ساییده در آمه کرده باشد سود مثل اگر آمد رنگ سرآرد درس نود و الاسپیر **عصارهٔ آمله** که اسیاد
برود رامع ورحسل صنف نصره اداره **کحل** که استعمال کرد صو دراسادا برل مس از ند رج از محرمات حبشی ارسما
سی کس که اکسیر سده با سدرحان کو وسماسی الکسار دیت سرنک حروے فلفل اصف حرف سه راسی کرده سبه تحرمیعی
داو حسک کرده باره دیگر دو آب رار باسعه اده حسک کرده باز یک سود اجر گرد اسد دمثل آرده مرسد **کحل** ۲ اسداهرول بسعتوسنای
تو ماکریانی معمول نوال بس محرم مروارید ساده هندی الکسار به صبر سقطری سرطان بحری محرق زعفران سنبل الطیب
سرک دو درم سارنج معمول سیندرم نوسا فلفل سفید دارفلفل هر یک سم درم مسک دارلی سل سرمه سار نایند و ک اسه کحل که جاما
واسداو برود را نافع است در حسل ساص مکو ساده کل دیگر که برود اسپید در حسل صنف نصر حرا بد آمد **کحل** نافع برای الما
که ماد ... سدرگل سوی کندر ساوی در پا مه سپیده بروغن گاو خراع افروزند و دود آن گیرد و در چشم کشیده اسد سلول
ارمفتاح **کحل** است برع برود که شروع شده باشد و کهنه را هم نافع است و خصوص اصره که معمول وحضرت حکیم واصل خان که چون
از مود و مدسسک بصری گل حصلی آرده هر یک دو دام مصر گهو نگچی دو دو سماسه مرج سیاه دو درم عدد فلفل دو درم شد با میران چینی
معرّه سر رس سمندر هس مروارید معرّه سم کهرلی از هر یک دو درم باسه لسموکا عدد باده گلاب هم آب اول لسموکه هم بر آورده باشند
سنگ بصری معرّه گهنچی و کهرلی و سرس انداخته سد کرده بالاے دیگدان آویزان تا سه کود دو دو رنار سد درچهار دور کرد تیز خشک
شود باز لسمو دیگر ترکرده لگا بدارد باز کوفته باریک ساییده در آب لیمو در ظرف کاسی از مرتبه کرده طوس حد چنانچه باشد
دو جرء دو هم که طوس سرمه حسن بالیده است کهرل کند ارسرد و مدعات و مامیران و گل حصلی و دیگر دوا که لگا بداشته الدر داخل
کند تا که صد لیمه تمام سد آن وقت مروارید ساییده داخل نمایند و با رگلاب در ان کهرل کند بازخشک کرده مثل سرمه باریک نمایند
وقت سناخ است یک میل صدے در چشم کس و بعد چهار پنج روز حرک دردان در چشم کشیده است و در آن روز موقوف با
آسته آسته برود دفع شود **کحل** که برود آب را نافع است علاج الامراض زهره برکوهی ده درم پنج حال بد
قرنفل نوسادر هر یک نیم مثقال سکینه م کوفته بیخته آب ساوان تا آب سداب فسر شد و حسک کند و دیگر باره کند و دو سه
کحل معوی که حرب عمیت است و علاروح حجالات و برود است را معد و درمیح آمار دو رفعات
مرارات است و محدث او سب از کماب ما کر دوحه تو سادر کریانی معمول ست درم آسیا مرد من مر محوس برسر کرده حسک کعبا
سسایند به حنظل و فلفل و دار فلفل و ماسران هر یک دو دو درم نوسادر یک درم مجموع را کوبیده آب رازیانه تر سایند و خشک کند سه
با نوسا در مرد کو از حجر ترسرون کرد و استعمال نمایند برودت آنست که آب مرد محوس یک شب در ظرف آهنی گذ رد تاکه ...
سه کسد و صاف ... السد **کحل برود** ... برود اثر هم کرا مد را اسداد استعمال کند از خاص آسه و دو سه روز که
هم مسطور صاد را سری سم اول بحد درم ال سعد ماشه وسم ماه ... سه نیک سرخ اول صادین را زیره مه کرده ترکه

مردگیاں بهند ماکه کوا حسه شود بعدار آں سله بهو تهه خوب سحق بموده ودرآں اندار بد ونارسج آتش گرداسد تا رنگ سرمه پیدا کند فرود آورده
صاحب بعدار کسی ارآں گرفته آب سائیده در چشم کشند ونمک رود ربساں داده نعل آرمعار رسی وماده وعدا هاے مارا حرار تا مدة
در چشم کشد ما بهوا وآب احتاط دارد نسخه دیگر که بحوه حکیم ذکاء الله خان کشیده در ابتداے نزول بحث لاراست لیکن تداوم
مدت مدیار سکند بهه و نه سحه کمید حا کسر صدف بحری و چند کحل ساحته و میل در چشم کشد نوع دیگر که خاصیت بحث ورسح
نزول بحلیل ماردارد و همه معمول حکیم ذکاء الله خان و والد او شان مروارید سرمه ارسیا د سی کلس نوست بیله زرد فلفل سیاه
ورق نقره مدسور مار ساحته اکتحال مامد گاهے ورق طلا و سنگ بصری وماسراں مینی اضافه کرده مسود مجرب است ؛
کحل از احر اعات حکیم علی حسب نزول لسار نافع است ومجرب توتیا کرمانی اردو سر نوال مس هریک سه درم سرمه اصفهانی مجرب
اسعداح دوده سعف مس گراں هریک یک درم و درم سه را مثل غبار ساخته سرمه وو ما در چشم کشند مجرب است ایضا ارد کانی امرال
چینی یک جزو مروارید دو جزو مرجان سه جزو سرمه اصفهانی هادجزو فلفل سح جزو کافور قیصوری قدرے زعفران اربک لسا سد و کحل
سازند و چند روز در چشم کشد **کحل مراره ثور** سخه یج الرئیس که درمانون ست ابتداء نزول الماء سود محکم زهره گاو
حواں سحو السدں در طرف مس انداز ند و مرست ده ما چار ده روز نگدار ند بعده مر ددعفراں مرد سوده در زهره ساعات تری دروغن بلسان
هریک دو درم گرفته همه را خوب ماسر ند واکتحال نماں نامد
مطبوخ قنطوریون نفع نزول الماء را دارد بعض قنطوریون دقیق مرد موصوف نیم کوفته هریک سه درم سکاح مرموص نصف
درم مویز منقی سست درم همه را در یک صد و پنجاه درم آب بجوشانند تا سوم حصه باند صاف بموده با یک مثقال ایارج فیقرا بر همه
یکبار نوشند **معجون ورج** - که استعمال آن ابتداے نزول آب را نافع است ومحمد زکریا رازی از مجربات خود شمرده ورج مکی زنجبیل
دار فلفل هادمان هر چهار مساوی کوفته بخته با عسل مصفے لسرشند و بعد ر فندقی صبح هریک مثقال هر باداد بخورند و بس ایارج فیقرا یک
جزو سر اسارون نامد **معجون** که بعد مفته نفع استعمال آں درابتداء نزول وخیالات بهتر است ارمعمولی یع ایارج فیقرا بادمان
صعتر فارسی راز حلسب ریح یک جزو کوفته بخته عسل سرشند که در عرق بادیان مد دوچند شهد جوش داده قوام بموده باشد سرشند
مرر و ر بعدر سدق وقت صبح بخورند در مفاتح محاسے بادیان وصعتر زنجبیل مرقوم است ؛
معجون که در تقویت دماغ و دفع بخارات و منع ارصعود آن وخاصه جهت نزول واکثر امراض چشم مفید بے بدل است و صاحب
قانون گفته که اس معجون سمی ملائسه سدی است و ملائسه هند در هر سال دو بار استعمال آں مے نامد بلیله کابلی بلیله آمله فلفل
دار فلفل زر بحتنبد موصوف سر واحد چهار مثقال ستر ح سکر طبرزد هر واحد دوار ده مثقال کوفته بخته نامد سعید دو چند و عسل خالص
بخمد و روغن گاو قدرے مدسو مصر لقوام آمد **لعوق** اسے نزول الماء فائده تمام دارد زعفران انیسون مصری درمصطی هر واحد
نیم ماسه فلفل الانجی خورد سرواحد ربع عدد درسکاں شسامه بسیل الطیب دو نیم ماسه سائیده لعوق کنند معمول از مفاتح ؛
لعوق که نزول را مجرب است در مفاتح ذکر یافت ؛

حکایات

سنیے خیالات داشت و ماؤف الدماغ مشرف بر نزول الماء بود فرمود بد اطریفل اسطوخودوس ست بخورند و کاوزباں وغیره جوشاندہ
صبح بنوشد بعد ازاں و نیم بیل سوده در چشم کشند ایضاً رئیس الحکماء مصر یاد که مردے را دیدم از طلباء علم که آں را نزول الماء حادث
شده بود علاج اں باستفراغات وتعلیل غذا واحتیاب ارسورها و مرطبات و انتصار بر علیہ باے بریاں و استعمال کحال محلله ملطفه بمود

پس مقرّاد حولی بود کودکی الایامج هرگاه وارکب ول الما در ابتدا این مرض بوده سده شقیقه حس ایضا صاحب دارالشکوه پرسید کرده که از عارضه سم امساسده بود پس از عهد بعضا اتفاق ملاقات اتفاد افتاد بصارت داشت کرکتاب سکر چون استعمال سیب این سبب ظاهر بیاحث که مانند یک ساعه از حسک ساحه المناسبه امسال کو بطریق سعاف در ایام شب خورده از مواظبت این منا سدم ایضا در معنی مستعار مروم است که مشکی را از عارضه چشم بصارت رفته بود باستعمال حب ایارج هر چهار ماهه مداومت بصارت بحال آمد

فصل بست و هشتم در سده عصبهٔ مجوفه

علامت آنست که مردمک سالم بود و با وجود آن بصارت بالکل باطل گردد و از وجع حالم و آثار نزول الماء حالی باشد و اینجا که سده مذکوره با نزول الماء مشترک بود و امتیاز آن رشت مشکل گردد بعد گفته اند که هرگاه در نزول بعلاج حاجت افتد حس معده دماغ با ارجاع باید معده نقیح بردارند و اگر احیانا مدح مروره باشد و از آن بصارت بحال باید بودن دانست که در عصبه سده واقع است در این صورت پس از عدم علاج سده بوده بصاحب مدح از رجوع تا مدالحظه مر بیع سده محال است که بعد نضج ماده مسهل گرم چون ایارج بمسهل صداع فصل یعنی ناسد و دیگر از ساب کا از مثل ایارج لوغاذیا و ایارج جالینوس که در فصل صداع ذکر یافته دهند و قصد رگ گوشه چشم کنند و بر ناگوش زلو چسپانند و مدام بالید و حجامت باری بر ساق نهند ۰

فصل بست و هفتم در زرقه

یعنی کبودی چشم اگر بسبب بودن بود علاج نه دیرد و اگر عارض باشد چنانچه اطفال بسیار افتد باید که مشک و زعفران را با یک سائیده میل نرم در چشم کشند و مداومت آنها باید امد و گلاب حا ساب دارند اگر مثل مفعل ز فرو برند و بکرر در چشم کشند بسیار مفید بود و نیز ازار قسل هرگاه آثار کرب ملوث در یابد سودا مسهل گرم و حب ایارج بمسهر یعنی تنقیه تا بینید خراج منقیه دماغ و حلوبات کنند و در قایم وقت آن ذکر یافته تعلیل آرند و معاجین حاره بخورانند و روغنهای گرم مثل روغن بادام تلخ و شد اجیر و روغن عاقر قرحا در بینی چکانند حرارت مناسب چون سعوط و روغن مطعل و مسهل و مالیدن و شیاف در چشم کشند و اگر مزاج مریض گرم بود ادویه مبرد و روغنهای بارده در بینی چکانند و سرمه سنگ بصری و طباشیر در چشم کشند و چکانیدن روغن گل در بینی بمزاج گرم و سرد هر دو مفید است و آنجا که زرقه از موت باشد چنانچه بسبب تحلیل رطوبات و صفا چشم مثل رمد و مانند آن عارض شود ملکی باشد از ترک طلوع از ایامی سم و بطلان بصارت و حدوث آثار نزول الماء مثل عدم حالات ماده بر طبب کوشد چنانچه در صداع مسی و زعفران از مثل الیس مذکور شده و در صنف بصری خواهد آمد ۰

مفردات

مدد را ریار ادرح طلا کنند زرقه چشم اطفال زائل شود بل کند از کاه و دیگر عقرق غده است و روغن آن بینی چکانیدن سبب از فعل سال بعد **دیگر** اکتحال عصاره غب الثعلب مداومت مفید بود **دیگر** آب پوست انار ترش در چشم کشند و دیدن بر آن مداومت کردن سودمند است **مرکبات صیحی** که چشم را سیاه کند از جانداخ سرمه سه درم ده جزاع زنب ده درم مشک نیم اسرواعادا هر یک یک درم عمر ابا ارک سائیده در چشم کشند ایضا تمدق سوخته انقدف سوخته در روغن زیت باید مرا طرح ملائم ناقص رود چشم را سیاه کند **کحل زرقه** بمواقل تسمه سبح الرأس سرمه اصفهانی سه درم وجان حراع زنب ارمن دو درم مروارید زعفران هر یک یک درم مشک کافور هر یک دو دانگ کوفته بیخته در سنگ سماق خوب کحل سوده استعمال نمایند

کحل زرقه — دو مرات که رطوبت در آن باشد مجرب است از کافی زید السحر ساده عدسی ده تلقل رحلیل ملله زرد صمغ عربی سرمه سا
سوده در چشم کشند — **طلا** مانع ورود چشم اطفال سرمه و حار اسحق باشد و در صندل طلا طلا کشند باعث زور در مدت شیاع کز مرتاد دهاکی آ

فصل بست و نهم در ضعف بصر

بدانکه علاج اقسام آن جداجدا گفته آید و اینجا صاحب ضعف بصر را آنچه مست مفید بود و باول ملحم است ذکر الحمد و بر دو دمان چشم کشیدن و الصالحوم اکل حوردن و ساده مد سر ورلس کردن هر روز خصوصاً مساحتی راو بسیاوری در آب صاف و کشادن چشم در آن خصوص حواهان را و نظر اسپاد سرو بل طلا و آنچه مضر است جمیع اسباب خلط حون مثل عدس و با قلا و لحم بقر و حریر یاسته مانع و حریف و ماس مثل سیب برس واد امت جوع و استفراغ و گریه و هر آن چه که هم معده را اماده و جمیع اینها باشد و دماغ را ضعیف ساد و آنکه طبع را قبض ماند و حراب را املا و عساکه بدان در ضعف بصر را واجب است کرجا ان صبر ماند که طعام هضم شود و سقی یعنی سکندارتی کر ممتی سده است و سر حسه باید این جنسب که محرک و رافع مواد دماغ بسوی چشم است پس اگر ضرورت افتد بعد طعام و آهستگی بعد و حمام و حواب مفرط حارا است و کذلک شراب غلیظ و کدر و گس با و چارو بادروج و مرزبون بحته و سست و کرنب و سماقه در ابتدا اسے این مقاله گفته شد صاحب ضعف بصر را احتراز از آن لازم است اکنون اقسام ضعف بصر جداگانه مذکور میگردد حسب مبارک آن سوارند **ضعف بصر از برودت** از برودت و رطوبت علامت ر وب مغط ظهور نقصان است در چشم حس بسب
بل ضعف بطور حرکت ملک و ثقل برودت و رطوبت آنکه چشم رطوبت زیاده از حال ضعف باشد چیزهایی سید سرار اسباد عریب سطرابد
درپچه
در معارف بعد از خوردن طعام و حواس و گرمه زیاده گردد و باشد که بواسطه غلظ و سقافت رطوبت سرخیر حرد مررگ باشد و اگر
رنگش در صدمه باشد و بخارات غلیظ از آن مرتفع شده باعث ضعف بصر گردد در آن صورت مرض عد و شدن آب حورد و
استفار رطب ماده شود و در گرسنگی کمی پذیرد **علاج** — در صورت فصد سر محدل مزاج دماغ ادویه حال حاره مثل بادام اصل السوس
و بسفارسان اسطوخودوس دانه هل در آب جوشانیده صاف نموده نبات داخل کرده دهند و گوشت تیهو و کبکان با مصالحه گرم غذا
سازند و روغن ان و یاسمین در بینی چکانند و بر طبع ادویه گرم اکتحال کنند و سفاف اصفر و احمر در چشم کشند و در صورت ماده بلغمی
بعد از نضج منقیه مسهل گرم کنند بعد از آن حب ایارج و حب شبیار دهند شود بکه در فالج مذکور است و غیره باشد با دویه مواقعه کرده
و جز آن ذکر یافته و غنطگی دوج نماید و دیگر بار سر قطع رطوبت بردارند و کحلهای مخصوصه مثل باسلیقون و روشنائی در چشم کشند و آنجا
که رطوبت معده سبب مرض باشد بسفوفهای منقیه باید داد و ایارج فیقرا و اطریفل صغیر و کمونی آب گرم مفید باشد و بر جوارشات
مقویه که در فصل ضعف هضم ماسد آمد داومت باید استعمال کردن سویق گندم یا نخود هر صباح سود مند باشد
ضعف البصر از حرارت مادی بود یا غیر مادی علامت حرارت مادی آنست که چشم ممتلی و سرخ و گرم باشد و نشان غیر مادی آنکه
چشم لاغر و دور گود رود و ضعف گرسنگی و ضعف اسهال ضعف در باصره غالب شود بعد از اکل و نوم در ضعف بصر حسب رو نماید علاج
در مادی سرد و فصد و مسهل نقل ازبه لطیفه که در ربید دموی مسطور است و از اسباد بحار انگیز چون مار وگندنا پرهیز باید و ادویه
اسک اوزحون سرد و مرهم و عصاره آمله در چشم کشند و در غیر مادی مبردات و مرطبات دهند چنانچه در ربید غیر مادی و مثل آن و ورود
کوره و غیره مذکور گردیده و روغنهای سرد و مرطوب چون روغن بنفشه و نیلوفر بر سر مالند و در بینی چکانند و روغن بادام شیرین بخشم دارند
و غیر حیران ورنج دو شند **ضعف البصر از یبوست** علامت آنست که چشم خشک صغیر شود و هنگام گرسنگی در باصره محلا و

سعوطات مرطب ... اگر باعث بوست کثرت جماع و اسهال و تعب باشد تعدیه ... سر دماغ گرای ...
معالج چشم معلوم شود و اگر ... ضعف بصر ... سبب رطوبت ... در چشم ... اگر موجب آن علت ...
باشد بطور ... اسباب ... سوداوی ... در تمام ... اکنون آن ... مذکوره کی ...
مادہ ... علاج ... در ... کنند ... و ... مذکوره ...
داخل ... حلوا ... مربا و ... و آب ... گرم ...
و ... طعام ... روغن ... روغن کدو ... روغن بادام ...
و ... در چشم ... و ... در آب ... چشم ... سود مند است ...
... در چشم ... تمام ... سعوطات ... اصحاب ...
... مقل ... سرمه ... ورق طلا ...
و کوزه ... سرمه ... اکحال ... روغن بادام ...
ارتجاعات ... دماغ ... **ضعف البصر از تکدر رطوبت بیضیه** و علامتش آن کدورت ... که مریض ... چشم ...
... آسمان ... رطوبت ... که ... چشم ...
... سوداوی ... سودا ... سوداوی کته ...
علاج اگر علامات غلبه سودا ... سودا ... سوداوی ...
... رطوبت اصلی ...
و علاج ... ضعف بصر ... **فائده** ضعف بصر که سبب ضعف ...
سوداوی ... علاج ... در قسم اول ... ماده ...
مذکوره ... دماغ ... بکار برند

مفردات

... اکحال ... ضعف بصر ... چشم ... **دیگر** ...
چشم را ... ساعت ... چشم ... در آب ... در چشم کشند **دیگر** که ضعف ...
... خواب ...
... ضعف بصر ... علت کوری ... مجرب است ... **دیگر** ...
... در چشم ... ضعف بصر است **دیگر** ...
... اکحال نمایند **دیگر** ...
... آب ... در چشم کشند ... ضعف بصر ... و نزول الماء مفید است **دیگر**
... در چشم کشند **دیگر** ... مجرب ...
... در چشم کشند **دیگر** اکحال ... چشم ...
دیگر اکحال ... حرارت ... باشد

مرکبات

از عمل وا باز که در ضعف بصر مستعمل شود در فصل صداع ذکر یافت **اغبر لولوی** - که ضعف باصره را مفید است در فصل سبل گذشت **برود جالینوسی** که بغایت قوی وحافظ چشم ودافع دمعه وقاطع ماده حکه وجرب مزمن ومحلل اورام است از اعمال نام وخانوادی من عمل دارالشفا شاه جهان معمول بوده معالجین سوخته معمول هریک ضعف خون وسبل کرابی سادج هندی مس سوخته هریک کمره نامار چیبرج ابرو کف دریا هریک ربع جزو بار کشاجه آب انار ترش مرتبه بپرورد و در سر مرتبه در آفتاب گذارند

برود حیار بالنگ از کتاب مذکور بار حیار بالنگ را که از جزو و محوف کنند و تو تیا را در آن پرکرده در خمیر گرفته در تنور گذارند که تمام شود بعد از آن تو تیا برآرند وصلایه بلیغ نموده استعمال آرند واگر تو تیا را در آب گرد و اره ساینده مهر جوانه بود و تو تیا را سحق در آب گذوا حیار باره خوب ساییده تکار برند همین صفت دارد واگر تو تیا را چند مرتبه گرم نموده در گلاب سرد کرد صلایه ساخته استعمال نمایند در تسکین حرارت چشم وتقویت آن نفع عظیم دارد

برود رمان که برود لقاشن مشهور است و مجرب جهت تقویت چشم واز آنکه ضعف بصر است از غایت انار ترش وترش سی شیرین بگیرند وانجم و تخم او که ساز عصیر نمود آب صافی بستانند و در یک صد درم آب عسل مصفی پنجاه درم پاک بر دو در دیگ سنگی یا بصره براتش نرم بپزند تا به قوام رسد و در ظرف نقره یا آبگینه دارند و عند الحاجت استعمال نمایند خواه صفه گلاب

برود که در حفظ صحت چشم اثر بی تمام دارد ملاحظه نسامدات انار ترش ودات انار ترش هریک را علحده در آفتاب گذارند و ظرف پوشیده تا از گرد وغبار محفوظ ماند از عمل شیران تا آخر آب دو اسراه از عمل آنکه چنین کنند بعد از آن جمع نموده در برابر رطل از آن شهر عسل و دارفلفل تو تیا در از هرکدام یک درم کوفته بیخته در ظرف چینی یا آبگینه دارند واکحال نمود باشند که مجرب الاسرار است

برود حصرم که ضعف بصر جار را مع از طب الاکبر بگیرند تو تیای کرمانی وار یک ساییده در آب غوره بپرورند و در سایه خشک نموده دیگر باره صلایه کنند و بعد بیخته استعمال نمایند و بعضی اطباء حرارت دیگر همراه تو تیا پرورده داخل می نمایند چنانچه نسخه دیگر آن که در فصل جهره مذکور است **برود پارسی** - قوت باصره مفرد امراد و محافظت چشم نماید تو تیا مرتضا الطمیلائی بصره از هریک ده درم سنبل سادج هندی زعفران از هریک یک درم مروارید ناسفته دو درم کافور دو دانگ مشک یک دانگ صلایه کرده استعمال نمایند

برود - برای حفظ وتقویت بصر صفت آن تو تیا مغسول چهار درم حضض کی سه درم زعفران دو ملب درم کافور یک دانگ کوفته بیخته استعمال نماید از علاج الامراض - **برود** - از سا گرد حکیم علی تقویت بصر بیکند در فصل نزول الماء گذشت

حوا اهر بشرمه مؤلف حکیم محمد رضاخان حکیم علوی خان صاحب محل که جنس پرورده مسا لوری سادج هندی معمول مرقسیا و اثمد اصفهانی مغسول تنساته لتانه از هریک یک درم مروارید ناسفته دو درم مرجان محرق مغسول طباشیر سفید دهن فرنگی اقاقیا حضض مکی از هریک نیم درم از زوفه درد دو درم وتخم پوست بلیله زرد سه درم کافور قیصوری یک دانگ سرمه اصفهانی آب غوره پرورده ده مثقال بدستور معمول ساز حب **کحالی** که دماغ و جمیع اعضاء سر وبدن را سقی از اخلاط فاسده است وجهت فالج ولقوه ودار الثعلب نافع و هرگاه یک درم او ناک درم شیر اسم کرده خورند نور بصر افزاید وحبس نزول کند مسهل اخلاط اسهاد معتور صبر زرد معبر بادام پوست بلیله زرد هریک یک درم کوفته بیخته حبها سازند **حب کوتوالی** - مفید درد سر و مخرج مصر و جمیع فضلهای دماغی ورای دار الثعلب ورو سای چشم بسار مفید چنانچه دوستی آزموده وجهت نزول الماء سر سود مند است صبر سقوطری سقمونیا مسوی سیم مسمل مصاره افسنتین مصطگی هریک یک نیم دانگ نمل یک دانگ کترا هم دو دانگ حلیله کابلی ... است ودر جمیع اوقات ... که بعد

طعام داده است نافع آمد ـ **حب** معمول حکیم شریف خان صاحب محب اکبر شاہی چشم و تقویت بصر و دافع سلاق است زرد چوب
زعفران فلفل گرد پوست بلیلہ ہاسے شنگرف سنگ بصری اصل السوس نمک سنگ موہد از ہر یک یک درم مقل سرشتہ باشند و بعد از آن
با سرہ برگ نیم و سرسر سیاہ و سرسر کہربو ہمہ را کشند و یک شب نگاہ دارند و صبح گولی بمقدار حبہ بندند و در سایہ خشک ساختہ نگاہ دارند
حب در ول مات کاسنی و راست ماص کہ اسر کہربو و حب گل چشم و پاسر عورت و حب ہار ہاسے دیگر با سرسرما و جامے
و ہمہ آب ادبان سائیدہ در چشم کشند **حب صادق** ـ نافع ضعف بصر ابیمولی صبر کہ بندد سیدی در آب لیمو کہرل کردہ
حب بستہ دارند و صبح لعاب وس سائیدہ در چشم کشند **حب** دیگر از کتاب مذکور زعفران سرشتہ صندل سفید دار چینی اسپند
کافور دار فلفل ساذج از ہر یک برابر گرفتہ از آنہا ساختہ حب ساختہ در آب سرد سائیدہ در چشم کشند ؂
حب پوست بلیلہ نافع ضعف بصر از کتاب مسطور صبر کہ بلیلہ زرد و دار زرد فلفل دراز محمد و فلفل سیاہ یک عدد و درہمس
آمیختہ کہرل کنند محبہ سیاہ سو حب بستہ دارند و در آب سائیدہ در چشم کشند **ایضاً** سعہ برائے ضعف بصر و سبل
و رمد مفید است ہلیلہ سیاہ کف دریا صبر کہ بست مرہ کہ سرہا سیاہ فلفل گرد بست و یک عدد جدید سرہ لیمو دو ماس کہرل نمودہ حب بستہ
ارند و صبح آب سائیدہ در چشم کشند **حب** برائے بصارت مفرد بلیلہ و بلیلہ فلفل دار دار چینی آملہ سنگ بصری اصل السوس
مقدار مساوی کوفتہ بیختہ حب ساختہ با سرد در چشم کشند از مجربات اکبری و معمولی و تر و لیمو حب کردہ با سہ افعی و در سبل ماس گشت
دوا ـ برائے حدت و رسائی چشم از خاص استاد مرحوم فلفل گرد موہد سبل زرد سہ نک سنگ سنگ بصری ہر یک یک مثقال
با سہ سرمودہ و در سرگو سرشتہ مقدار کو صوت بندند و در سایہ خشک کردہ یک حب با آب سرمہ سائیدہ در چشم کشند **ایضاً** حب
مساوی و بیمار واکثر امراض چشم عدید مجرب از بعائی برادہ اسرب و جستہ و فلفل دراز یک جزو مرد و دو جزو صلایہ کردہ بکار برند اگر
فلفل دراز از بن کم اندازند نافع ترولے اذیت باشد و دوسے ہم سبل سنع از است و در باص و الاصبح قوی است اکثر
صاف و ماک یک دام فلفل کہ نافلہ و ماک دام فلفل سیاہ کہرل ساختہ و صندل کہرل کنند کہ با سرمہ سرمہ گرد دار سبل در چشم کشند سبل
و جالہ و سرطان و سلاق و اکثر امراض چشم را مفید است ـ **ایضاً** حکیم علی در رسالہ مجربات خود مے نویسد کہ این دارو در جمیع امراض چشم
نافع است مجرب الاثر سبل و در ول است کہ تجربہ شدہ و در اوائل رمد بہر جا کہ رست پوست بلیلہ کف دریا ہر یک و سیر سر گردہ ساماں
خشک شدہ مے با شند و اگر شعر و کات سلاق کہ بار جزو و نوشادر سندی سہ جزو نعاس تا رنگ لیسا ہند و آب سہا جہا سارند و در چشم
دوا ـ کہ بصارت را بحال آرد و جالہ و سبل و اسلاک و دل را سود دہد از مجربات استاد مرحوم گرفتہ بلادر یک عدد پشکری
بقدر زرد چوب و افیون بمقدار یک نخود لیموسے کاغذی دو عدد اول ہلیلہ را بسوزند تا دو دل ناصر دو انکسب موخس مرسہ دو ما در شکم
گرده صاف کردہ با سرمہ آب لیمو اندک اندک اندازند و سودہ آہن مسایند تا آب ہر دو لیمو صرف شود بس در ظرف چینی ارند و حب
آب لیمو سائیدہ در چشم کشند معمول چشم مے گرداند تا آب لیسا بر آید ؂
دوا ـ کہ انواع ضعف بصر و رمد و سرخی چشم و دمعہ را سود دارد و بیاض و ظفرہ را زائل کند از دکالی مکریند سودہ فلفل
مریک چہار درم فلفل فلفل مریک ده عدد حب کسبہ یک دوم مشک یک سبہ برگ نیم رنگ نکاہ مریک یا دوام فلفل گس یکجا کردہ آب
نرگس چشم دو درم و در گلاب سائیدہ صاف نمودہ سازا کردہ در ہاون زرگی دو ساعت ز ور سائیدہ حب ساختہ از روف آہنی بر آتش نگہ
دارند سودہ بلیلہ کابلی نافع درم پوست نیم ما اکثر فلفل کہ اصل ما بد وسبل است ہم رسد کشند سودہ سرمہ دواہا سے دیگر کہ مارکی صبر
و صمد را نافع و رسبل و بیاض گرسنہ **دوا** ـ مع ضعف بصر فلفل دراز یک سہ سر سہ پوست شیرہ زرد و مردا سنگ و ماسہ گلاب گرسنگ

وا آب صلایه کرده کحل سازند و در چشم کشند از علاج العیا ایضاً سرمه گل درخت سیب خشک کرده در سایه و برابر آن سوره قلمی
آمیخته سرمه سازند و وقت خواب در چشم کشند سبل و ظفره هم زائل می شود ایضاً لیع ضعف بصر را دور میکند [illegible]
وحشیه ملکه زرد بیخته [illegible] بعده فلفل سیاه یک مثقال آمیخته سایند و استعمال نمایند معمول و مجرب و کار آمد +

ایضاً سرمه - که الماس نافع است آب انار [illegible] در ظرف نقره نهند و سایند تا ضعف رسد [illegible]
و در آفتاب [illegible] قدرے فلفل و صبر آمیخته هر چند که سود [illegible] اگر [illegible] معمول عوض فلفل و صبر [illegible]
آمیخته در چشم کشند برائے ضعف بصر که از [illegible] روح [illegible] نافع [illegible] معمول است +

در ور نامیران جهت اختلاج دائم چشم و امراض بارده مزمنه و [illegible] ضعف بصر [illegible] مجرب است [illegible]
ناشران فلفل [illegible] کرانی معمول [illegible] عربی [illegible] استعمال نمایند + **در ور** که ضعف بصر را نافع [illegible]
[illegible] **روشنائی** نافع از برائے ضعف بصر و غشاوه و سبل و جرب و ظفره و [illegible] حکیم [illegible]
[illegible] معمول [illegible] از هر یک چهار درم فلفل سیاه فلفل [illegible] از هر یک سه درم
دار فلفل [illegible] از هر یک چهار درم [illegible] از هر یک دو درم زعفران [illegible] یک درم [illegible]
نامند مثل غبار و اکحال نامند **سرمه** برائے سرخی بصر [illegible] و جمیع امراض چشم از مجربات والد مرحوم [illegible]
[illegible] سرمه که برائے ضعف بصر [illegible]
معمول [illegible] که در فصل [illegible] +

سفوف آمله - نافع ضعف بصر [illegible] آمله [illegible] سفوف سازند [illegible]
[illegible] معمول [illegible] که در [illegible] فصل مذکور [illegible] +

شربت منڈی - مفید ضعف بصر [illegible] گل منڈی [illegible]
[illegible]

شیاف حلا جهت ضعف بصر [illegible] مجرب [illegible] و جهت [illegible]
[illegible] فلفل [illegible]
هر کدام دو درم [illegible] دو درم [illegible] زعفران [illegible] عربی [illegible] هر یک [illegible]
[illegible] استعمال نمایند **شیاف احمر** [illegible] هر یک [illegible]
[illegible] زعفران [illegible] شیاف سازند و شیاف احمر که [illegible]
[illegible] مذکور است [illegible]
[illegible] **شیاف ابیض** - جهت [illegible] چشم [illegible] مفید است [illegible]
[illegible] زعفران [illegible]
سازند **شیاف یاسمین** - [illegible] اکثر امراض [illegible]
[illegible] ظفره و سبل [illegible]
[illegible]

ونبات سفید هر شش برابر کوفته بیخته باشند تا مثل غبار شود و در چشم کشند و اگر در چشم کلی آورده باشد موی مژه در چشم افتد تا نیز بایده صبح
از جوانب رجاست کشند **ایضاً سرمه** جهت غباره و ظفره و اکثر امراض چشم نافع مثل داراصل و سنبل الطیب سر یک نیم جزو مارل
صینی مرکی مشک خصیص هندی هریک یک جزو سنگ بصری سرمه سفید سرمه سیاه هریک پنج جزو کوفته بیخته در آب سنبل تر
ونسباف سازند **سنیاف** جهت سلاق و غیره امراض معمول است و از همکاران کحل بصری معمول مطبوع است یک درما
سنبل السوس سرمه سفید آمله مقشر مرطبه فلفل سفید اسفرن صینی ترنیاب ار وپی پوست مامیران هر یک مساوی باید جالینوس و دوچشم کسیکه بصری
هر یک یک توله آب غوره اباریان ساختن سازند و یک نسخه سناف که ضعف بصر را مجرب در فصل ظفر گذشت ❊
ضماد که ضعف بصر را نافع است و معمول رسل رد گذشت **عرق مثانی** که نافع ضعف بصر است و فصل بند گذشت
عصاره آمله از برای ضعف بصر و سوزش چشم و اسبال و ریزش آب از چشم مجرب و آزموده است و در اسهال و در استعمال
بابد کرد و طریق ساختن او آنست که بگیرند آمله تازه و در هاون سنگی اندازند نیک بکوبند و آب آن را در پارچه صاف کنند و در آن ملائم
با چوب حرکت دهند تا بقوام عسل غلیظ آید بعد از آن در ظرف چینی احتیاط نگاه دارند و عند الحاجت قدری از آن استعمال نمایند
کحل معروف اصحاب امراض چشم و رمد مزمن وعلت است فلفل سیاه زرده عدد فلفل سفید عدد مغز تخم جماه عدد کحل که بی شمار
بار یک ساییده نگاه دارند معمول از مصلح و نهایی **ایضاً سرمه** دافع ضعف بصر مجرب مقوی بصر بسیار چهار عدد فلفل سفید سه
عدد کافور سفید برابر هر دو سنگ بصری برابر هر سه نیکو سحق نموده باشد و در وقت اکتحال باید و اگر در وی برگ ریحان حلال تا مدتی نگاه
گرد **ایضاً سرمه** برای ضعف بصارت و ساختن بصر نیم سیر که بر ده برابر سنگ بصری مامیران اثمد بصره سرمه طی
کل ماش که شگفته باشد و غیره بود هر واحد دو ماشه سرمه یک توله باریک ساییده نگاه دارند ❊
کحل در اکحال مجرب است برای تقویت بصر اصلاح و اعانت بسیار است هر سه قسم سفید و سیاه پیلو سیاه مساوی کافور مشک هر یک
سرمه سنبل کحل احمر اصفهانی زرد مروارید جوهر **ایضاً سرمه** که نسخه کمتر آنچه است زیاده بصره مروارید مرجان سفید کافور تخم سنبل السوس سرمه سفید
سه و هر یک ترید فحتی داخل کنند - **کحل** برای اکثر بیماریهای چشم ضعف بصر و دمعه و جرب و ساختن ظفره و سبل و حرقت علی
پوست بلیله زرد پوست بلیله آمله سر واحد بعد تخم رطل گرفته در دو رطل آب سرخ یک ساعت ریزند تا آب باقی گرفته نعدد نخم ماو
یک صد و بیست ارگذار کرده در آب مذکور سرمه ساییده که بقدر دو دام باید از آن جست مقدار سازند و در چوب نعنا اصف بایند و سوده ملی
سفید گرفته از آن بسیار باریک ساییده که رنگ سوده سیاه گردد در چشم کحل نمود استعمال معمولی ❊
کحل توتیاسی ساده نافع ضعف بصر کتاب مذکور سنگ بصری بقدر نیم ملوس ریزه کرده در سه عدد آب مطهر کنند و در ظرف
گلی نهاده کحل حکمت نموده ساعتی در آتش نهند و آورده ساییده در چشم کشند **کحل** که حکیم اکمل خان صاحب مرحوم بواب اللوله
بهادر بار نموده بود جهت تقویت بصر مجرب است و لقاء آب زرد و دمعه را سرتاج صدوق سر چه چهار راسته که بار کرانی معمول است آن
مات میعد سه بس نامه کوفته حصه سرمه سازند **کحل** از بیاض حکیم شریف خان صاحب جهت تقویت بصر و جذب رطوبات و لقاء آب
زرد و سبل بسیار مستحسن است سرمه اصفهانی دو توله مروارید ساییده سنگ بصری هر یک سیاه سفید یک مثقال نیم عدد مشک
چهار ماشه از برای اعلی علی زرده باریک نموده در گلاب خوب حل ساخته نگاه دارند **ایضاً** مؤلف حکیم موصوف مهربان حسب گفت
ارشاد گرشته آمد یک توله سرمه دو توله مروارید نیم توله سماق ماماثیم توله اوه حداحدا سائیده بعد از آن همه را مخلوط کرده حد اساران
با گلاب ساییده مذکور حل کرده برای تقویت بصر و زرد ساده و لقاء آب زرد و سبل و دمعه نافع است ❊

کحل کرنا جہان بادشاہ خود داستہ ل سفر سود و سدہ ہم ساختہ بود ساخ بسیار مساعدہ سودہ کافور کداختہ زعفران سنگ بصر
سادت ہندی ہر یک یک مثقال مروارید ناسفتہ دو مثقال اقلیمیائے دہی اقلیمیائے چینی ہر واحد شش مثقال اسفیداج توتیائے
کرمانی ہر یک ہشت مثقال سرمہ اصفہانی دوازدہ مثقال این ہمہ را بسیار ساید کہ سرمہ و مروارید و سرد و اقلیمیا و مارچینا ہر یک را علیحدہ
علیحدہ در سنگ سماق آب باران صلایہ کنند و دواہائے دیگر را بیک مثل غبار کردہ باہم آمیختہ در ظرف آبگینہ نگاہ دارند

کحل معمول و مجرب حکیم شریف خان صاحب جہت روشنی چشم و رفع غبار یعنی دھند و غباوت مد تقویت بصر و سلاں حسنات الی
سس دام سرمہ اصفہانی یک دام ماہیران چینی مرچ سفید و اہو سفید ہر یک یک ماشہ سنگ بصری ع ماشہ گلاب او آرکلی خام
مسلی سرما سہ اول سنگ را کرچہ آہنی گداختہ درگا سیل سہ ار بار چہ ماشہ نگدرا ، اگر چہرے مامار آں راکسند ماشہ کسہ سود درظرف
گلاب بر سودہ دو روز نگاہ دارند بس او بہ سل غبار ساید و در جست اداختہ کھرل کنند و وقت حاجت گلاب باقی مادہ را سر احل نماید
و ہمچنا گلاب حواشد کر دو کھرل خواشد ساحب خوب خواہ اشد و ہدا اس کہ گل حنلی کدار برائے کسں مذکور است سوائے گل حنلی خام
کہ آں دو ماہ و سہ داحل مسعود نامد **کحل مقوی** مستعمل ورمعمف بصر از حکیم علوی خان حسام مد بر ولا در سرمہ در یک تولہ
مروارید ناسفتہ اقلیمیائے فضی و روسی محروق مغسول کدمہب ماشہ از سیم محروق ساخ مغسول کد ششماشہ ماہیران چینی سہ ماشہ ورق طلا
دو ماشہ زیرہ آمود سرہ دواج کد یک ماشہ سنگ ہم ماشہ سحق بلیغ نمودہ بکار برند ؛

کحل باب راحت سنگ جہت تقویت بصر و سل و سبل و دیگر امراض چشم از سار ص حکیم واصل خان سرمہ سنگ بصری ہر یک دو تولہ
حسد کہ یک تولہ سفید رچی دار بلد ماہیران چینی ہر یک شش ماشہ سوں کہی مروارید مرجان لست کافور ہم شش ملہ مومیہ توتیائے
باروتی باب سنگ بست ماق ازسہ مرج سفید اریک سہ ماشہ حاکسو سرا دہ سر بارچہ عوری ہر یک یک تولہ حاکسو را درسرکس گا دنبہ
حوا سہ دادہ و سکہ ہم تکہ سو در آوردہ حسک کنند و ہمہ ادویہ را علیحدہ علیحدہ کوفتہ حتہ در کھرل انداختہ ست روز در گلاب سحق نامد
از صبح تا شام بعد از حل اس بر آوردہ حل روز نگاہ دارند اسماعل نامد ؛

کحل باب واسع خان کہ از ساں سرمہ عاند ر ولس ماد سان رسما گفت کردر نام عرسس ماد رچشم کسدہ بودم احوال کہ عمر بہ ذکر
رسیدہ است معالج عمک سمع حکیم شریف خان مے بولسد کہ بدہ ہم یک مرسہ ساختہ بود رفع بسیار مساعدہ مودہ و احقر ہم تجربہ حالی از نفع
نیافتہ حسد قسم اول دو دام ساگ حولائی دو دام و ہلیل دو دام فلفل گرد چہار دام برگ سنبل سرا و آرسنگ بصری دو دام برگ گھیکوار
گلاب دہ عدد ماہیران ہم دام و ہلیل و فلفل را علیحدہ علیحدہ در آب بسیار باریک ساییدہ و در پیالہ چینی جدا جدا نگاہ دارند بعد از آں چند دانہ
در پیالہ آہنی آتش سر گداختہ در آب و ہلیل بعث ما سرد کنند و ہمیں مسود در آب فلفل ہعث بار سرد کنند از گداختہ ومستور اول در آب
گھیکوار سرد کنند ہعت مرتبہ باز نگاہ دارند دستہ آہنی در ہمان پیالہ آہنی حل کنند تا کہ حسد مذکور جا کسر گرد و بعد از آں ماہیران و سنگ بصری
سا ہند و داخل نمایند اگر خواہند کہ سرمہ سیاہ شود برگ نیم و ساگ حولائی کہ مذکور است با دو دام فلفل گرد محلہ چہار دام در وقت گداختن حسد
داخل نمایند و آں جا کستر را دو روز در سنگ صلایہ سازند کہ مثل سرمہ سود ریس رحہ پر کردہ صبح و شام در چشم کشند با سید در ہوائے
گرم سرمہ سفید کشند و در ہوائے سرما سرمہ سیاہ کشند + **کحل مبارک** ۔ منسوب بحضرت امیر المومنین علی علیہ السلام کحل
اصفہانی دو درم توتیائے کرمانی بلح اندرانی ہر یک یک درم ماہیران چینی ربع مثقال کافور یک حو طرلس ساحس اں است کہ سح عدد ہلیلہ
زرد ماحسہ دور کردہ سکو مدو آب شیریں ناؤ آثار جو سانیدہ تا ربع بماند صاف کردہ در ہماں آب دواہا سحق کنند تا مثل غبار شود از آرحہ
داروئی کدر انداختہ بکار برند ۔ **کحل مقوی** ۔ جہت تقویت بصر عجیب الاثر است و اکثر امراض چشم را سود دارد و عادی سرمہ

سه و نیم مثقال سرمه یک تولہ دو تولہ باشد و زعفران سه باشد مرجان یک تولہ و سیاه دانه ورق طلا چهار ماشه عنبر اشهب طلا رازیانه سیاه
چهار روز در آب علیحده کهرل کنند و باز چهار روز دیگر در گلاب کهرل نمایند و در روز هفتم اوراق سر مصرایند و گلاب نمایند و در ظرف آبگینه
سبی اطلائی ملاربد و میل در چشم کشند و باید که کهرل بسیار باید کشیدن و این مرکب هندی است

کحل جهت حدت بصر و رطوبت چشم مجرب از ناقل استاد مرحوم زعفران فلفل گرد افیون پوست بلیله دم گاو بوره ارمنی سماق
سیر آلی مرکب هما ورم مساوی باشد مرکب بسیار است رنج در دیگر باشد طلسما دهی حاره ده العیم باشد لسا
چشم و رنج رطوبت رائع سرمه اصفهانی ها بوده مروارید باشد زعفران حبی ارزن سماق در ساگ بصری سبد سوخته سانج معمول جمع
حسن مرکب ساید **کحل** جهت غار چشم مجرب حکیم ذکاء الله خان خورده یک درم گرفته و سیاه طرف نمول حل باشد کهرل
نماید و در چشم کشند کحل الفلفل است و بهتر از مجربات حکیم موصوف است و در جهت کورهی گدست

کحل جهت ضعف بصر کاسو مزاج بارد و رطب باشد مفید فلفل یک درم دارچینی نصف درم زرد چوب رنج درم با تحراه کسر
درم بعد حل طبخ و چشم گرمان نسخه دا ؤ دا نطاکی در تذکره خود نوشته است و حکیم ذکاء الله خان می نویسد که گمر درین نسخه
سرمه اصفهانی از سرمه احمر ساده ساییده آورده بهتر موثر یافته **کحل** مقوی مجرب جالی سعد بسیار دکانی است کافی
نرمان لب و مسح حرف وسک بصری معمول سحر بوسا عضران دارچینی بروا سدک حرف که سحر نسخه استعمال نماید و میل سنگ بصر
حق است که در کهرل اداخته آب حوب سانیده و آنکه کمال سه او باشد علی الاتصال دیگر بار سانیده و بعض اشخاص بهادر سرمه بدل آب آملد
نگار نمود **کحل** مقوی از مجربات مستعمل عادی الدین خان سرسندی که اختر الیه آن بطریق نسخه تدبیر ساده بود با سرمه سفید
سرمه سیاه یک تولہ گرفته گرده مرطوب در آتش پلاس نمود مدحول دود معروف سود سرد ولی مذکوره در گلاب خالص سحق
باشد عدد باید حصی زعفران در دو ماشه مشک خالص در سرح آورده همه را در حرف بادام سرسحق طبع مودده حسک کرده
استعمال باشد **کحل بارو** - بقوت بصر نافع و دمعه را نافع و حکه جفن را سودمند و از کتاب حکم شایع عدیسی ساخ سندی یک
دو درم دار فلفل دو درم الاجوین هر یک سه درم روسی سوخته بارد هر یک ... درم فاغله سک هر یک دانگی کافور یک طسوج کوفته بیخته دان
اکتحال نماید **کحل** که صحت چشم را نگاهدارد از علاج الامراض و عادری بوساده درم سفید با شب ده درم صبر سقوطری حضض گل
هر یک یک درم کافور دو انگیه کوفته بیخته باب خورده آب سماق پرورده در سایه خشک کنند و صبح و شام در چشم کشند - **ایضاً** معروف از اکحل
جهت حفظ چشم و نسخه رطوبت و گلوب نظر سودمند و ساده باشد در الورد هر یک در فی سرمه اصفهانی محرق آب باران دو درم ملیله دو
هم درم ... عود انگور یک درم کافور دانگی سرمه سه بار و دو نسخه کحل که دهند و ظلمت را نافع بود در فصل باصین گرفته یک نسخه
در مرول الما و کا حل که بقوت بصر کند و فصل مسل ذکر یافت

کحل الجواهر بصر را قوت دهد و مرگ را در کتاب کتانک و عادری سرمه اصفهانی ارتسا مع درم اطلسا ارطلا و دو ارده ده م
مروارید ناسفته سه درم زعفران هم درم ساح هندی دو درم سلا کرده در چشم کشند - **کحل الجواهر** که حکیم علوی خان صاحب
معروف مزاج اما ایران و مکه معظمه هندوستان در مرشد آباد برای نواب سهامت جنگ دیوان صوبه بنگاله ترتیب داده ام
باصره را قوت دهد و حفظ صحت آن نماید و جا مزاج را بسیار نافع است مروارید ناسفته یاقوت رمانی زمرد ... سه گرامی بدرام هر یک مثقال
باسرین حلی ساده هندی الماس سی ارمرک یک مثقال سرمه اصفهانی ده مثقال سرمه را مار سه باحید کرده میل کرده با علا ... مثل
در کرده ماس اگر مسرور ... نوساده سرمه ... محراق ... کلات سرخ ... مسوده کرده همه ... در گلاب تا

بماند پس کم بهمه در آن سرخ ... وه بماند واگر زیاده بماند بهتر است پس از آن نخ مرآو سده خشک کرده باشد از او بر ترکیب نماید
یعنی جواهرات را جدا جدا بر سنگ ساق صلایه نموده بعد ازان ادویه را کوفته بیخته مجموع را یکجا بالای سنگ ساق صلایه نموده تا مثل کحل ممزوج شود
پس در شیشه و ظروف چینی کحل را حل نموده چشم کشند نسخه کحل این است موم سفید نیم مثقال روغن گاو تازه گداخته سه و نیم
نیم مثقال خط صندل ... یکسان که نیم و نیم مثقال در آن کنند گداخته باشند مجموع را در چراغ کرده فتیله از پارچه کتان در آن
گذاشته بطریق معمول دوده بگیرند پس آن دوده را با گلاب که در آن برگ مورد جوشانیده باشند در هاون سنگی باید قطره
قطره داخل باشند تا تمام جذب شود نکو هموار گردد پس با سرمه مستور ممزوج نموده بکار برند ۔

کحل الجواهر معمول زمانی و سرمه انجم ... که در مقوی بصر و ازالهٔ امراض بصر قلیل ... کافور قیصوری هر یک دو دانگ
ساده یاقوت مسلس ... مرجان بحری اقلیمیا هر یک یک درم توتیا سه درم سرمه یک مثقال لعل غیر مثقوب ...
سائیده هر یک دو درم مروارید ناسفته پوست هلیله زرد هر یک سه درم از زر چند ... سرمه سیاه درم ۔

کحل الجواهر که جهت دفع سرخ ... سایر امراض چشم نافع است کافور نیم دانگ مشک یک دانگ نمک سندی فلفل دراز هر یک
یک درم نمک اندرانی ساذج هندی ... فلفل ... سنبل الطیب سرمه اصفهانی مرجان سرخ زعفران قند هر یک دو درم
... مامیران چینی مرصاف توتیا ... پوست هلیله زرد مروارید ناسفته هر یک چهار درم صبر سقوطری
عصارهٔ مامیثا توتیای مغسول هر یک پنج درم کف دریا اقلیمیا اقلیمیای نقره هر یک ... زنگار دو مثقال همه را در سنگ ساق کحل نمایند چون مثل
سود لعل آرند ۔ کحل الجواهر سرمه اصفهانی یاقوت رمانی مرجان ساذج هندی مغسول فلفل دارفلفل هر یک دو مثقال
فلفل هندی لاجورد مغسول از هر یک یک مثقال مشک چینی خالص یک دانگ توتیای کرمانی مغسول چهار مثقال ... کحل سازند ۔

کحل الجواهر که جهت تقویت باصره و لطافت عین و احتقان و رفع غشاوه و دمعه و حرب و سبل رقیق و انتشار نافع و
حافظ صحت عین از امراض است و مؤلف نسخه گوید که حضرت والد حقیر این نسخه را استعمال نموده باعتدال اقرب است و سرمهٔ اصفهانی
ده درم توتیای هندی که غیر منهج باشد ... مرجان سرخ ده به فرنگ عقیق سرخ ... بصره ... مامیران چینی فلفل سفید
اقلیمیای نقره ... از هر یک چهار درم مرجان ... درم مروارید ناسفته دو درم ساذج هندی چهار درم یاقوت سرخ دو درم لاجورد
مغسول چهار درم زعفران سه درم ... توتیا ساذج مغسول از هر یک چهار درم ... لعل زمرد زبرجد ورق طلا دارفلفل هر یک دو
درم صلایه کرده استعمال نمایند ۔ کحل الجواهر که حکیم شریف خان صاحب از مجربات مرکبات ساخته تسلی کرده اند مشک یک دانگ
از ... هر دو قلمی ... زمرد هیچ ... لاجورد مغسول مروارید ناسفته ساذج هندی دارفلفل هر یک دو درم مامیران یاقوت
لعل مرجان بحری هر یک سه درم توتیای کرمانی پنج درم کحل اصفهانی ده درم علی الرسم مرتب سازند ۔

کحل الجواهر ۔ نسخهٔ دیگر از سرمهٔ مروارید ناسفته مرجان ... اقلیمیای ... پوست هلیله زرد ... سرمهٔ اصفهانی عقیق ... از هر یک دو مثقال مرجان سفید مامیران چینی ... لعل ... دارفلفل ...
... زعفران ساذج هندی از هر یک یک مثقال بدستور مرتب سازند ۔

سعوط ... اصره ... و سر گردانی ... و ظلمت چشم ... است ... عمل ...
هر کدام ... و ظلمت ... آب ... نادان ... بعمل ... آورده ... کورد

ضعف بصارت و سرخی چشم عارض شاهتره جوشانده سر کاسنی شیره خشخاش شربت نیلوفر لعاب اسپغول داده و ایضاً عرق شکوه ضعف بصارت و رنگ چشم گردد از فصل کسری از برود بدن گفته شد معین بوسه حوامم و ادبعد گفته گردد در ظل رسمل با ایضاً بعد تولد به رسی چشم موت شد و سستی و صلابت سخ مود مستطیگی عودسوده از فصل کسری سحر ریدگی در زمان جوشانده ماء طاهر بخارات معده دماغ از کثرت لعاس باشد ایضاً صاحب کتاب الرحمه آورده گرسنه را ضعف بصر عارض شد چنانچه بدون دلیل راه رفتن قادر بود و از مداخل مسکه و اعصاب خیار سرو جمیع بدن امر فرموده و علاج او را السر باده گاو سکرو مان کندم مصر اسم در حمد رود بحال اصلی از آمد ایضاً جالینوس میگوید کس جاهلی را دیدم که بعد نظر در آفتاب تیز کسوف بسیار سرخی گردید علاج آن ملازمت مکان تاریک و حواس و راحت مقرر باشد

فصل سی ام در ظلمت البصر

من جلوس مطلیه که رفتن بصارت از کثرت مسس در جای تاریک شمس غلط و کیفیات اصر است از عدم تحلیل ابخره غلیظه و ظلمت در تاریکی بالا بسیار بوان ساعت دفعه بر آمدن از ظلمت بروشنائی علاج کحلهای لطیفه مثل باسلیقون و شیاف مرارات وغیره در چشم کشند و دوا و غذا لطیف بکار برند و آنچنانکه دفعه از تاریکی بر آمدن سبب بود در روشنی آفتاب نگرند و در شیع آسمانی در روآورده بزرگان اسرب نظر کرده باشند و بجود غذا باشد و از صوم و جماع پرهیز

فصل سی و یکم در خفش

و این مرضی است که در روز روشن بسا بت ضعیف شود لیس اگر مولودی است علاج ندارد و اگر بعد بود کسی جیب سود ملک و علاقگی که چشم را بگر نسبت روشنی توت دید و حال رفتن معه در چشم اکتحال سفیده موده باشد و اگر مرض در کور باری ملک باشد بهر سعه بخشند رطوبت ایجه و رسید ملحی و عمران در کبابه سحل آمد و العماد بعد سه تو مانده بیا ی دمه و دماکسیر کرد و سود و ماکه کلمار در چشم کشند تقویت چشم و تحفیف رطوبات و پاکی طبقات سه تا مد

فصل سی و دوم در قمور

و آن کدورتی است که بصر را عارض شود و با اسلا و دوام نظر جانب سباسمت سپید و روشن چون برف و جز آن کششی بصری گاه از سیدن و روشنی بوی حیا که بعد دوری چراغ مقابل نور آفتاب و علامت بعدم سبب است و علاج آن بصر علیحده از مکان بعد داخل باشد و در جمیع محسوسات علاج مقوّیه سیاه بر چهره آورده و شامس و مراسس سپاه سازد و سرو چشم را و سند بعد از دوام خاصه اگر ملح بود که ته سر چشم ضماد کنند و آب گرم نکند باشد و اگر از دیدن برف زمستان گردد شد سرش که در آخر فصل رمد گرم موج فرماید

فصل سی و سوم در ضمور حدقه

کسل تعرض کو شده آن لاسی چشم است که اکثر سبب نقصان رطوبت اصلی بسران اند و او لاعلاج است و گاهی ماعث موشا استفراغات کثیره و رنج مفرط او روح شده و در عروق شعب شکه با استعمال مخدرات که آن عارض گردد و دنگ چشم بود ضعف البرار

این مرض سخت دشوار است که اصرو بالکل باطل شود علاج دربرطبت بدن کوشند او و یه واحد به رطوبه حاکه در ضعف تصر باشد ذکور شد و در محجبات احتراز کنی و آنچه که سبب مرض و وجع شده باشد ازو دور کاوی در چشم الے محسوس شود اول منقیه جست حاحب سعد الکحل تا با رصنع شده و تسریب بر دودن و عنوطی ازدور بعدازآن مرطبات در چشم چکانیدن و برطبت و در بدن کوشیدن و عدلیع دا المرض ما قرب الموت پیدا شده گاه باشد که مریض دورنا بدسعفه در چشم حسم عارض شود و آن راصداع حاده و سعفه عس حوا ملدهرس ست که در سعفه سرگعفه شده و در ملع صداع مادرست که تا نکوری را احاده کسے راکه دروی نتعارع حوس ماند در سر بدو رسد کوسید جوابه در رمد و سل و غیره مذکور شد واگر سبب مرضے دیگر مثل رمد و سل وحران استادار آن نامد و این مرض را نقص الحفر

مقالۂ سوم در امراض پلک و مژگاں

پلک را بتازی جفن گویند و جمع آن اجفان است و مژگاں بمعنی موے پلک را هدب نامند و جمع او اهداب باشد پس هرگاه برائے اعلال اجفان دوا نقل آید مراد استعمال آن ملک را نوشته بربیان وجه خواب کنند و در بعضے امراض پلک که مصلح مدسکا ی اسا تاکه مدوا کار برآید مسکاری دست بر بد وار جمله امراض پلک کمه سبب و آن در امراض حسم مسطور شد لما سبه ذکره فی المعام المدکور

فصل اول در استرخاء الجفن

سببش پلک انصباب رطوبت است و اعصاب آن و علامتش انطباق پلک است علاجش منفعه بدن سب مدسکور که در فصل استرخاء مطلق در مقالۂ اول گذشته و از فصل بارج حوراسد و صبرا قاقیا حضض مرکی زعفران آب مورد بر پلک پیشانی ضماد نمایند و ضمیله دیگر دوا است مثل مرکی و عفص حضض و آس سعد بود تعده کحل کارست مالی و ماروساق و دیگر مدسحاب ساحنه باشد استعمال کنند و مصمد گوهاے اندرون اسی کساد سر مسد بود و اگر این مدابیر معصود حاصل نشود پلک را قطع باید بطور که در مطولات مسطور است **فائده**۔ استرخاے پلک که بواسطه رمد یا لقوه و فالج عارض شود علاجش علاج امراض مذکوره است و احمد از قطع و رحال ملک امند علاج سه دیر و

فصل دویم در التصاق الجفن

یعنی چسپیدن پلک واین در رمد یا قرحه یا بعد از قطع سل و ماحه عارض شود **علاج** در رمد اگر خوف بهم چسپیدن پلک باشد لعاب مقعه و تعدیل سما ت اعصن در دارد و در رمص که از روت او در بستر حران مدر باشد استعمال نامند و بعد آنک شدن واریا حتم مسل در روغن گل آلوده در چشم کشند و بالاے آن رجادۂ مورب بندند و در روحه وحرآن هر دو پلک را بسل بالا آیه و دیگرا سه محسانیده ره و نمک حائمده تب آن در چشم چکانند و مه را روغن گل زموده میان هر دو پلک گذارند و در روز دی سعه و روغن گل بهم سرشته پس حسم بهد و عصابه سنگ بربندند و روز دویم نکشا بند و ار جهان بدستر بردارند و در روز سوم ستاسات طم جراحت در چشم کشند و از التصاق احتیاط دارند و اگر هنوز استعمال سپاف متاسب باشد بار بستن و قت سیاف زرد ۂ بیضه و روغن گل علاج نما و اگر پلک کودک با هم چسپیده باشد که هر صباح بول گرم او در چشم او بسوند **مفردات** کحال بامسعد است و کذا الکحال بالسان و العسه شود سال

مرکبات

دو ای که والتصاق پلک را نکا آمد از جمله عد اسعراع جلد عالب سپاف باما و حضض و صبر و مرکی در چشم ضماد کنند و باره شب یالسر

رموز در بیان سرو و ملک که دارند در ورا ابیض - و بیان ابیض در فصل زند گذشت شیاف امار و دا
مسا ہاے نیم در مرج حسم ذکر یافت شیاف ماق - کہ بیان ملک را علاج در فصل زند گذشت +

فصل سوم در ستره

سی کرا ان ملک سحد که حوب سیم رسد و حسم کساده باد سس نسخ عنا صف یا عصلہ کک اسد علامت نسخ اسلاق آنکه کم
سره و حه العد و ملک گران و مسد بود و دیگر علامات اسلامدا اسد و بیان نسخ سی آنکه سد نسخ العد و ملک لاسر و د مس ٹو
و عدم اسباب موسب گواہی دہد و سحک ماعث املاے صاد رسیدن سره و سقطه و وجه ریسر احه اسد علامتش وجود
سبب است علاج در نسخ اوّل حقیه نامد دستور یکه در فصل نسخ عطلی ذکر یافته و روعها سته سلامت سد و ملعا طلبه
تحلیل و باسد و در نسخ علمی و تهمس مدادی حسب طمس ماده رطب باعده و اسر و روعها و طلوات مرطبه نامد و گل عب
حلمی اسرحران صماد کردن و روعن بعسه و کدو سرحرب داس و مرو حسم معداب و در نسخ اوّل تدارک اسباب حسب
گوسد - فائده سره که مولودی بود علاج سد و اما سب دو وح سده الم باد ساد عقده یا چسدان ملک اسد علاج کم
در محل حول مذکور است و آنجا کار طبع ملک او وجه اصس حم بود وار موضع منتم یار گشته و گدار ما حسم را مو سدو و مامس ہی
مرسے که گوسب بر و ماند سملہ آورده سهیدا سرو و کنار ه آں ہم بود و وده ساب ال گوست مرومد +

فصل چہارم در ستراق

وآں فرولی سب برهم که در ملک الاحا دث گردد و مانع سلسله رساے و وحرکت کند که حسبیدا و اسد مروا سلامکی برعرق ملکہ
درحرکت و کسادن آں دسواری و ماده حسم هم سازد وار بدل دسی سیلاں اسک و آکدا عطسه مارس سو دو حق
ای مرض رطوبت غلیظ سب است اکثر اطفال و مرطوبی مزاج و صاحب نزله و زکام حادث گردد - علاج اول دسور
به ملمی بعد اں و بیان احمار و حصں و سعران صماد کنند وار اعده رگوست طور احصار د ر دار معطات مرہم و ا
اسیم و تکمید نسخ علامات معدد امد وں ا حتیاد اول در ورا صمر عده در راه عرس اسلیون اکثر اکحال تاحته وار حسا
مسود و دستکاری علاج کند - مرکبات - اعمر لوری که سراں رامعد بود و فصل سل گذشت و اسلیون در فصل
بردل اما دور ورا صمر و فصل مذکور یافت

فصل پنجم در عقده

وآں فرولی است سخت که در ملک الا بدا سود و سس رطب غلیظ سوا ود اس است که لمس آں علیل رو دو ما لمی متحرک گردد
علاج - استمام ره ده و حسو و کس برآب به و به برشا آں سرکسل مرہم اسد ں که در فصل صاریر بود و آمده لعا
جلده کیاں مستعمال کا ه برا سد سهدار و ص و حرکت اسد بدر و دامی سساحد و برآردس ره و تنگ حا
ا ادرکا ذکت لعسع د به وکد عاشر صط سطح ا ره ار ماسے کند رتا اہر مسعرس نکرد کا د مرادکہ

فصل ششم در شعر ثعلب و شعر زاید

شعر ثعلب عبارت از موے مژه که واژگون شده در چشم خلد و شعر زاید آنست که موے زاید با مژه پلک در غیر ست مژه روئد
پس تواند اندمال شکسته مال سود و چشم ضعیف شده برائے قبول مواد مستعد گردد و سبل و دمعه و حکه و حمرت چشم عارض گردد و بر
مرض عسر البرء و شور وی بود و اکثر در جفن علی اشد و ماسره راسعف که سبب اجتماع رطوبات عفنه در پلک است و علاج حسن السب
که آن موے را برکنند و سر انجرد ون ضفدع یا خون وزغ و سر یا خون وزغ بر موضع بعد طلا کنند و اگر این تدبیر نافع نه شود
تنقیه بدن از تبخیر مسهل گرم و حب ایارج و حب شبیار مسورر بلغمی تنقیه نمایند و غرغره هائے منقیه دماغ مثل آرد و مصطگی ورد لعل
سا نه و حور لوا ور دهن دارند و اگر مزاج گرم باشد حب ایارج تنقیه کنند و تلطیفه مرے اطریفل صغیر استعمال نمایند و موسته بلند رود
و کاهل در دهان دارند بعد از تنقیه حفرهائے بیرو مثمه یک جون ملعون ورد و ستانی و سماق احمر و اخرجا و یحم کنند بعد از آن
موے زاید را برکنند و جایگاه آن را موسا در تجا ید و پلک را زیر دست موے اندر کنند و سوزن طلائے گرم کرده بر موضع آن
داغ دادن و بعد از آن سفیده بیضه مرغ با روغن گل بر آن نهادن آخر العلاج است

مفردات سهاگه بلیه را با رنگ سائیده در آب لیمو کاغذی تر کنند و مُّے که آب لیمون خشک شود سهاگه را
با سک سائیده با انگشت همدارند - بعد از آن که موے را برکنند استعمال کنند **دیگر** منگوبند که اگر در پلک سر سرکه دوار ده عدد زیره
بے اوار ند و سه روز از سرکه سیاه دهن کنند و بعد حمل زور بیرون آورده موے چشم دو گرجائے برکنده سرکه مذکور را بالبدار موے
نماید **دیگر** حب شعرا ه ار ذانی اسپ را بسرکه حل کرده بر جفن طلا کنند **دیگر** بعد کندن موے کف دریا ملمات مسحول آمیخته بر آن
موضع اسپال مسیب موئیا سر و چادر کنند وانه مسدن ارواره **دیگر** از عراب حکیم علی بعد کندن موے زاح سائیده و مانو با ورنگا
باهم سائیده و بار زیج سوده مالد واگر مه در سفال آب ادیده سوا امید حاکستر آن باید در بیخ بر آمدن موے نبات می بوده

مرکبات

دوائے که بیخ شعر زاید کند از تجارب حکیم خون قعد و مرارهٔ آب و خشک سد سر مساوی د آب دهان روزه دار آمیخته بر موضع شعر زاید نهند
ایضاً عجیب که شعر زاید را مانع است موے را بکنند و فی الحال خون اسپر در روغن کنجد بر آن اما و مکرر عمل نماید معرب که برائے
بے ایل ریاضی تحریر حکیم عبد الهادی مرحوم رسیده بر سادر ابوه گرگ و گل حمل سبل کسری نمی بوته از یک باسه بهما جوش شده سبل بر
در چشم کشد **نوع دیگر** که نافع است گر بد الغفر در بیخ ورل آن امده بر دو را ساس ه نکار برد ؟

شیاف که برائے این مرض و بهر اکثر امراض چشم جدایست نوشا یحر و امیون هفت جزو حصص بارده جزو سنگ بست کم
صمغ و سرکه در ظرف مس بکوبند و شیاف ساخته بیاف سازند - **ضماد** چهار مغز روغن سوزانیده زعفران تک مثقال کافور
هم دانک ساییده بعد از قلع موے آن برموضع ضماد کنند **طلا** - که بیخ انبات شعر زاید و ثعلب کی وار طالیوس است صدف کوهک
وحه ساسا ه بعطر آن سیسه لعد از ... نالیں **طلا** - که جهت شعر زاید مجرب است از علاج الامراض و قادری ارسطو رسا جائز الهی
محرق ملاراز تکسره وحل خمر نصف آمیز و بعد نصف طلا نماید **طلا** - ارد کابی خون ضفدع سرون کهنه سنگ ماکسر مادر بن در چشم
طلا کنند القصه آمیخته خون حا لسب زهره کرگس زبر جاریت طلا کنند و اگر مرد و زهره ه کو دیر از آن مرد و سد سد سرکه سامده دفن
کوبر تربت ساف سازد و آب دهن حل نموده طلا کنند هم ساعت صبر کن م شما نود **کا تعل** که حمارح وسدس شعر زاید را مانع

آن مجرب است که اطبا است تخم تربوزه کلان یک عدد در دو روغن گذارد تا روان شود بعد سرد درم آن از هر دو برانگشت چشم
مالند تا سرد در آفتاب خشک کنند و همه مجموعه فتیله سازند در چراغ روغن سیاه اندازند مقرور بردکا حل آن گرفته در چشم کشند

فصل هفتم در انتشار الاهداب

یعنی ریختن مژگان سببش اگر فساد غذا است اخلاط صفرا و سودا اخلاط سبب آثار علامت هر واحد سبب مع سوزش و خارش و اگر سبب
ساقط شدن اهداب بود بواسطه کثرت رطوبت یعنی مسائل علامات وجود طعم است و اگر ضعف جاذبه پلک باشد بعد سرسام گرم و حمیات حاره
حادث شود **علاج** در مبادی تنقیه خلط غالب و تبدیل مزاج نمایند بشوی که در اقسام رمد مسطور شده و ضماد های که مثبت اهداب بود
مثل سرکه از لاجورد و حجر ارمنی و جسد حجر سوخته دود حال کنند و پوست صنوبر و سنبل الطیب ساخته باشد بخیم و بالای پلک بمالند
و در طعمی باشد ساده و مداوی و علیل غذا و اکتحال اثمد و مثل سیاه احمر جادر احمر سود مند است و به اگر ضعف جاذبه پلک
مرض رطب و مقوی بود اسب استعمال مرطبات و امداد به حب الکموس و استحمام و ترک استفراغات و اکتحال کحل روشنائی
دیگر مه حبر کاسک ما ردو جهات موسی راگرم کنا مفید بود **فائده** مرض مذکور که از انسداد مسام بسبب دمال و جه جدری
وغیره باشد جنگی آس باشد علاج پذیر بود و آنکه از حس دار الثعلب بود علاج داء الثعلب نمایند بعد زوال سبب او در مثبت
اهداب استعمال کنند. **مفردات** انبار هیت اگر بسبب داء الثعلب باشد طلا حب تر سوخته نافع است. **دیگر**
اکتحال سنبل الطیب کشمیر بد است. **دیگر** اکتحال آب سنبل یعنی ما مفید است **دیگر** از دوار اسکوهی خاکستر آن آگ آمیخته
سوار کرد چیم مال ریش قره رجاره ن جسم را سود مند بود **دیگر** ریش قره که آن سرخ جسم و خارش بند وا کل اسعاد بود
ا حلاسلا ارسرش را ما منه تاجمع احزاء شده ور سرکه بیر مدا مراحو دساعد در موضع علت بجا ماند

مرکبات

اسلعوں در فصل بر دل الما مذکور شد **ترکیبے** که صاحب جامع بهت اسباب بوی تحت لا بوسته رو تریسته سرد حث که
در چراغ ویه کرده ارمدا لمو فتیله بعد سر آمد الهب مده بر طاق ساره گذارد بعدا یک هفته ست کسمه دیگر جز یو مدکو لاده هر کهد
خالص بر موده چنان سیاه شعس را سود مند و دوده آن بسا مد و حد و ردر جسم گذارد **دوائیکه** با نتشار اهداب ملح لذارد
خاطر سوخته و کاغذ آسمان خزانه سوخته سه درم سنبل رومی دو درم مرم بسایند کشید **روشنائی**. السیحه الاکبر
مس سوخته ساذج از هر یک سه درم فلفل گرد دار فلفل زعفران تخم الحنظل از هر یک نیم درم زنگار صبر و ه از سی توتیک و دم املماه
درم بخو سند و ماند غبار تامده وسه دیگر آن در فصل ضعف بصر گذشت یک احمر جاد در فصل سل گذشت و سیاف احمر در فصل
جرب الاجفان خواهد آمد. **طلا** که منع ریختن مژگان کند و مجرب است از قادری و علاج الامراض استخوان خرما سوخته سنبل الطیب
سرگین موش صدف سوخته فلفل از هر یک یک جزو سه جزو طعمی سوخته مغسول شش جزو زعفران نیم جزو طلا نمایند خواه کحل سازند
کحل بیعتی که جزو بروانه و نعاب معدا محاله مع استخوان خرما سوخته یح درم وجان کند چهار درم سنبل الطیب خشکیان
مرکب شده و م لاجه و حسول ده درم کرمه هفته ریختن کند

فصل هشتم در بیاض الاهداب

یعنی سست شدن مژگان سبب رطوبت فضلی است و علاجش تنقیه به مسهل بلغم بعده برگ لاله دشتی با روغن زیت با سه برابر
خرس سائیده بر مژگان طلا کردن واگر ظروف سوخته خوس برگ مرکو کمند سرمه بود و کحل روستائی بر مژگان مالیدن هم سودمند

فصل نهم در جرب الاجفان

وآن خشونتے باشد در باطن پلک بالا با خارش وسبب ماده شوریا حاره احلاط حاده با احتراق خون باشد یا سوداوی سبب بود

علاج از وسر مثل جار سائیده بر اجفان بمالند و سه ساعت بگذارند و کافور در آب حل کرده سر یا مالیده بود واگر فائده نشود فصد
قیفال و حجامت کنند و مسهل دهند اخراج تنقیه بدهند و بعد تنقیه حاشیاف بسل گلاب با نمک و باسرکه با شکر و شیاف احمر لین بیاض
احمر استعمال نمایند و هر گاه برداشت باره میسر بود و خشونت مذکور شکل و انتها احمر باشد و کتے باد میکرے ملصق گردد و مستقرح بود
داعیه هیجان درد بود بعد نسد و مقید مستور بالسمولیانسے دمودی جرب را بماسا با آهن آهستگی بحر باشد و شیاف ابیض
شیاف از اکتحال باید و پس از تسکین حرارت درد را اصفر صغیر استعمال کنند و بعد از آن شیاف احمر حاد و درد را اصفر کبیر
پس شیاف احضر و باسلیقون بعمل آرند واگر ماده ردی بر باشد و در نسی مستطیل سیاه و سپید گردد و قرحه کنند و ریزه آن جنگ
پدید آید سعیه باید مالیخولیاسے سوداوی با سعد و رگ اکحل باهن بحرا شده و بدانند که در جرب باکار بردن ادویه حاد آبد بحر
آن سوخته نشود و بدون از بعد بدن هرگز دست آن نبرد ؛

مفردات

جالینوس گفته که در علاج جرب هیچ چیز در آن سست که پلک را بغلت ساخته عفص کوفته بر آن بمالند و ساعتے صبر کنند
بحرایند **دیگر** اکتحال جالینوس سے انسان عامل المسح است و کذا قطور آب انار حامض علاج آن میکند بعد از آنکه کحالین ازار
در اسه باشد **دیگر** هرگاه درین مرض حاره است عسب در گوشه چشم ، بد آید کاسنی تازه کوفته بحور حاده ساخته بر روغن گل
چرب سوده و مت حواب ر چشم ببندد **دیگر** کجرب را نافع تنگر بد آمله را با ورگلاب ترنما بدند بعده گلاب در چشم چکانا باشد

مرکبات

اعربوی که جرب را مفید بود در فصل سبل گذشت و نسخه دیگر در قروح چشم ذکر یافت - **باسلیقون** - در فصل برول الاشفار
ذکر یافت **برود سفتنجی** - جرب را نافع است ارد کالی نشفه کسم حسک بریان صمغ عربی کسرا هر یک یک درم نشاسته درم
کوفته بیخ مرسه در سرکه تر کرده حسک کنند و باز دیگر سائیده بکار برند و سود حصرم که ارزاست جرب نافع است در فصل جهر گذشت
دواسے مخصوص بحرب انیس ارد کالی صبر سوخته نمک سرولوسادر هم جزو کوفته بیخته سهید آمیخته استعمال نمایند **ایضاً** جرب
اند سح عفص وسماق بکار برند دارو دیگر که جرب را نافع در فصل ماس گذشت ،
درور زبادی - جرب و سبل و دمعه را نافع باشد از عجالله نافع باشد صینی کث زم تو تیا کرمانی پرورده سنج سوخته عدد کوفته
بس معطول سرمه اصفهانی پرورده از هر یک دو درم کوفته بیخته استعمال نمایند **درور** که نافع است از جهت جرب و سبل و ظفره
واکله حس از کتاب مذکور اقلیمیاسے نقره صمغ عربی هر یک سه درم زعفران فلفل سنگرف از هر یک دو درم افیون یک نیم درم صلابه
کرده استعمال نمایند **درور** که جرب را نافع بود در فصل دمعه گذشت و درور اصفر صغیر در فصل رمد ذکر یافت **روشنائی**
که جرب را نافع در فصل ضعف بصر گذشت سرمه که جرب را سود مند است از جلا جه سنگ سوخته نوشادر هر کدام چهار درم

صمغ عربی دو درم جدا جدا کوفته بعده ممزوج با سرکه ساخته و در سایه خشک نموده سرمه ساخته الکحال نامند +

شیاف احمر که جرب و سبل و دمعه و کل جسم را مفید است و حریف حکیم شریف خان صاحب برسیده رنگار سه درم اقلیما

سه اسفیداج سرخ سعد دار زرد ار هریک دو درم آب سداب شیرین سعد و شیاف سازند **نوعی دیگر** شیاف عجیب برای جرب

و ظفره و سبل و ناخن را بسیار نافع ارعلاج الامراض نوشادر سیم مثقال زنجار یک درم شب یک مثقال زردج احمر سه درم

نکار سه درم اقلیما سه درم اسفیداج سرب حل کرده و نگاه دو با سل حل سود آسمه شیاف ساخته سازند و در سایه خشک کنند

شیاف علائی جرب و حکه و سلاق و ظلمت و معه و سبل و ظفره و سوء اجفان را نافع بود اکثار و کور بسیار معمول است

دم الاخوین جینی شیاف امیاران هریک ت درم دار فلفل زنجبیل کف دریا حضض مکی نوشادر ملحه زرد ساد ج از هریک سه درم

زعفران دو درم کثیرا صمغ عربی از هریک دو مثقال آب غوره ودرده شیاف سازند **شیاف غوره** جرب و حکه و نکسه را

نافع ارکتاب دستور الحمل تجدرم ملحه زرد صمغ عربی نوبا ئے مقول از یک ده دم حضض مکی چهار درم زرد چوب زعفران هریک دو درم

آب غوره شیاف سازند **شیاف روشنائی** جرب و ظفره در ابتدای نزول را نافع بود ارمناقب اکوراقلیما سعد اقلیما

طلا مروارید ناسفته از هریک دو دو درم کافور مشک از هریک دانگی ساییده کرده با باران شیاف سازند **شیاف سماق** جرب را

نافع بود و در فصل حکه العین مذکور شد و شیاف احمر لین و شیاف اخضر در فصل رمد گذشت و شیاف الار در فصل قروح جسم و شیاف

احمر حاد در فصل سبل ذکر یافت **کحل** که از مجربات حکیم است او سعد الانسان صمر عقس هر واحد یک جزو زنجبیل نصف جزو

هر کدام نصف جزو ذرنیخ ربع جزو هر دو گانه صبر خط کلفات کنند کحل دیگر که جرب را نافع در فصل ضعف بصر گذشته

فصل دهم در برده

و آن رطوبت غلیظ است که در باطن پلک بالا ظاهر آن متحجر گردد و لهذا آن سنگریزه مانند بر آید جگاه که در مشکند و نگاه سخت و علاجش

آن معالجه حلیه تحجر کمان خود سازند و اگر رفع نشود در سرکه حل کرده طلا نمایند و اگر تحلیل نشود پس کرده برون اوریس بیرون آن

سپیدور اسفیداج استعمال کنند **مفردات** اس سرکه و کلاب حل کرده طلا کردن نافع برده است و تخم حلبه و سکنجبین بهم آمیخته

نافع است **مرکبات** زرد اصفر در فصل رمد گذشت **طلاء** محلل برده ارد کانی امر روز طلای لطیف حاذق کمی نافع

سرشته طلا کنند **ایضاً** سه گرده و سعتر و ذ محلل برده زمر هریک یک دم موم بهم درم لادن سب یمانی هریک نیم رفق کرده

موم اندرون زیت سحق طلا کنند **قیروطی** جهت برده و سعتر نافع ار دکانی حاوی سرا اس سب ایمنی صمغ کندر هم بتر

زیت و سرکه حل نماید و موم سعد و روغن گل گداخته مرهم ساخته بعمل آرند +

فصل یازدهم در صلابات اجفان

سبب تحجر و غلظت پلک بخارات غلیظ است که از پستان موهای سر و اسد و حالت عروض آن ریش جوف با عاره مدور

وند پلک مس سوزد و ملاں سبب کشادن و بوسه دل حسم دشوار شود **علاج** ابتدا اکلیل الملک معه خطمی جوشانیده بخار آن

سر کجو لی دارد و زرده تخم مرغ و روغن گل بر حسم نهند و کثرت استحمام نمایند و اگر جامد ه بود و مسکور رفع بود و ادرین معه نافع بدو

مرکبات - کحل انحاره وحماد سفیداج تان اج از رعاوی کثیرا صمغ عربی نامران جینی سادج عدسی لسانه مساوی گرفته

سحق بلیغ کرده نگاه دارند کماد کرشتہ احفان باشد، انفع است و طریق راعجب است و برلات چشم سر سود سدار دکانی افسنتین رومی کوفته در حرفه کتان صره بسته در آب گرم غمس کرده کماد نمایند ؛

فصل دوازدهم در سلاق

وآن سرخی و سطبری کنارہاے پلک بود و خارش باشد و چون مدتے بگذرد مژگان بریزد و سفیدی بد و عسر البرء گردد و آن مرض بیشتر بهندی ماهی گوید و اکثر لعاذار رمد حادث شود بواسطه کثرت استعمال سرداب و در اطفال بسبب کثرت بکاء عارض گردد و سبب ماده مالوری است **علاج** تنقیه بقدر حاجت و بعد ازان موافق قوت و سن و بیدار حسب آن اگر از موصوف مرطب روغن عرافی ماده... تنقیه خوب نمایند و فصد کنند و اگر خون غالب نباشد تنقیه سودا نمایند و ... حجامت نمایند و سنبلی گرم و حب ایارج سقمونیا کنند بعده تنبیه نمایند و اکتحال آب گرم بعمل آرند و سماق احمر پس کنند و بعد ازان ... بشیافت ... نمایند ؛

مفردات

حرم ... ریزند که زعفران سود سائیده و ... ملح مصری سحق نمایند بروغن بنفشه روغن کنند و بعده آن ... در چشم کشند و ... مالند جهت سلاق بسیار مجرب است **دیگر** نافع سلاق از معمولی است ... سوخته ... کرده ... کرده ... چشم طلا کرده باشند سرخی و غلظ احفان دور سازد **دیگر** ... آب عنب الثعلب سائیده طلا مفید است **دیگر** ... سوخته سائیده در چشم کشیده باشند **دیگر** ... از سوخته روغن ... مالند **دیگر** ... آن ... خشک کنند تا سائیده طلا سوده باشند

مرکبات

برو ... جهت سلاق نافع در فصل ... سماق ... سائیده یک عدد ... سرخ ... نوشادر واحد دو عدد دالاچی خورد ... دو عدد ... کرده در چشم کشند و ... طلا نمایند ... آرام ... معمولی **حب** که اسمی از نافع در فصل ... مذکور شد **دوائے** که برائے سلاق ... مجرب است ... و ... کرده ... سیاه سود ... سائیده ... گرده ... لاهوری ... هر یک ... آن ... اصافه ... برگ ... کرده ... در ... کرده باشند ... مذکور ... کامل ... نگاه دارند هر روز در چشم ... سرخی ... چشم ... آن ... الله تعالی **دوائے** که برائے سلاق مجرب است ... رنگار ... سائیده بکار برند و ... دیگر که اسمی از مفیدات در فصل ... مذکور گردید ؛

روغن برائے ... مژگان ... سر ... که ... سائیده ... روغن ... کرده ... بمالند ... روغن ... حکیم اکمل خان ... که چشم ... سلاق ... دیگر امراض چشم ... یک دام ... هر دو ... کدام

صمغ عربی دو درم صدف الو بعده همه را کوفته با سرکه ساشا و در سایه خشک نموده بوقت حاجت سائیده اکتحال نمایند +
شیاف احمر که جرب و سبل و دمعه و کل جسم را نافع است و مجرب حکیم شریف خان صاحب مرحوم است نسخه زنگار رومی اقلیمیا
نقره اسفیداج صمغ عربی سفیده ارزیز هر یک دو درم آب باران آمیخته شیاف سازند **نوع دیگر** شیاف مجرب ایضاً جرب
و ظفره و سبل ماسکه را نافع است علاج الامراض نوشادر سنگ بصری هر یک یک درم سفال نو زنگار احمر دو درم
زنگار دو درم قلقطار سه درم اول سداب حل کرده دیگر ادویه را سوده آمیخته شیاف ساخته در سایه خشک کنند +
شیاف طلائی جرب و حکه و سلاق و ظلمت و دمعه و سبل و ظفره و سوء اجفان را نافع بود کیفیت ترکیب آن که زیره معمول شش
درم بریان صبر سیاه امیاران هر یک پنج درم دارفلفل زنجبیل کف دریا مسحوق سنبل الطیب نوشادر هر یک سه درم
زعفران دو درم کندر صمغ عربی هر یک دو مثقال آب غوره سیاه دو ساعت ساید **شیاف غوره** جرب و حکه و کمنه را
نافع است ... زنجبیل ... صمغ عربی نوشادر معمول هر یک ده درم حضض مکی چهار درم در آب زعفران هر یک دو درم
آب غوره شیاف سازند **شیاف روشنائی** جرب و غیره و ابتدای نزول را نافع بود دار فلفل اکلیل الملک اقلیمیا
طلا مروارید ناسفته هر یک دو درم کافور مشک از هر یک دانگی صلابه کرده آب باران شیاف سازند **شیاف سماق** که جرب را
نافع بود در فصل سبل گذشت مذکور شد شیاف احمر لین و شیاف ابیض در فصل رمد گذشت و شیاف اخضر در فصل قروح چشم و شیاف
احمر حاد در فصل سبل ذکر یافت **کحل** - که از مجربات صحیح است زبد البحر الاسنان صمغ عربی هر واحد یک جزو زنجار محرق
هر کدام نصف جزو فلفل ربع جزو که سحق بالغ کرده کحل نمایند و کحل دیگر که جرب را نافع در فصل صحیح بصر گذشته

فصل دهم در برده

و آن رطوبت غلیظ است که در باطن پلک بالا ما مرآن منجمد گردد و بمقدار حبه ای باشد گاهی در دست محسوس شود و کاهی بحال علاج
آن لعاب حلبه تخم کتان مشوی سازند و ارزن و مرمکی حل کرده طلا نمایند و اگر تحلیل نشود نشتر کرده بیرون آرند پس مرهم مناسب آن
در مرهم اسفیداج استعمال کنند **مفردات** اشق سرکه و گلاب حل کرده طلا کردن نافع بود است و بخش حلبت و تخم کتان
نافع است **مرکبات** در مرهم در فصل رمد گذشت **طلاء** محلل برده و کدو کافی امرود عاقرقرحا مقل ازرق
سرسه طلا کنند **ایضاً** سکه برده و شعیره را تحلیل برد کندر مر هر یک یک درم موم یک درم لادن سه ماشه هر یک با سرکه ...
سوس اندرونی مرتب ساخته طلا کنند **قیروطی** جهت برده و شعیره نافع و کافی چاؤشیر اشق مر مقل صمغ اللم سیماهو دو
ربع و سرکه حل نمایند و موم سفید و روغن گل گداخته مرهم ساخته بعمل آرند +

فصل یازدهم در صلابت اجفان

سبب سختی و غلظت پلک بخارات غلیظ است که از بستن مواد سرد مالب سرد در حال سرون باز مسح و جواب ما ادر ... ودر حریسا
در پلک محسوس شود و از سبب کسادن و فروبستن چشم دشوار شود - **علاج** ابتدا اکلیل الملک بعد حلبه خطمی جوشانیده بخار آن
بر چشم رسانند و بروغن گل بر چشم حبه ... آگر مانده تسکین نشود از ... روغن بادام ... مالند
مرکبات - طلا که بجهت صلابت اجفان نافع است اکلیل الملک عربی امرود حمی ... نشاسته مساوی گرفته

تحی طبخ کرده بکار برند کماد که خطا اجفان را سد النفع است وطریقه انکحال النفع وبه رلات جشم سرسود مدارد کافی است روی که بعد درحرق کنان صره بسته درآب گرم غمس کرده کماد نمایند ؛

فصل دوازدهم درسلاق

وآن سرخی وسطبری کنار های پلکها بود با خارش واسب وحوں بدتی مدت کند دمژگان بریزد و سرخ شود وعسر البرء گردد وابن مرض بهندی اچهی گویند واکثر حادث شود بواسطه کثرت استعمال مبردات ودرا اطفال بسبب کثرت بکا عارض گردد وسبب ماده سا بورقی است علاج مگر بدسوخته نبساله حراع و برهانی حسی بهبد وایدک روغن حراغ بر آن اندازنه از نسخه سماری جالینوس بتایا وسا ئه وآن را درچشم کشند که مجرب است وگلاب که در آن سماق وهلیله زرد تر کرده صاف نموده باشند درچشم کاشیدن وبرباره جدا بر کرده برپلک نهادن نفع بود و برگ حرفه و برگ کاسنی وغن گل بر پلک ضماد کردن وباسفیده بیضه مرغ بر وغن گل آمیخته بر پاره طلا کرده بر پلک گذاشتن و هر صبح استحمام نمودن سرملح بود و سرمه درجرب اجفان گذشت مفید بود ودون مرض مرمن گردد فصد قیفال ورگ تمسانی کشاده و برساق باسر دما کامل حجامت نمایند و مسهل گرم وحب ایارج سقیه کنند بعده تحمیده انکباب آب گرم تعل آرد و سماق احمر لیس کنند و عدس مقشر وتخم انار با سیحج ضماد نمایند ؛

مفردات

حرم دو کهیه مرانگشت بسوزند که زغال شود سائیده در سه ما وف حصه قتایه ساخته درچراغ بروغن سرسف روشن کنند ودوده آن گرفته درچشم کشند ملک بالیدحب سلاق بسیار مجرب است دیگر ابغ سلاق ازمعمولی ح اگ سوخته خاکستر کرده آسو حل کرده حوالی چشم طلا کرده باشند سرخی وغلظ اجفان دور سازد دیگر توتیای سر آب عنب الثعلب سا بیده کحل مفید است دیگر صدف سوخته سا بیده درچشم کشیده باشند دیگر کجلی از سوخته با روغن کنجد بمره بالند دیگر گشنیز سبز آن ونموده خشک کرده سائیده طلا نموده باشند

مرکبات

برو وحصرم کرسلاق را نافع درفصل جهرگذشت حب نافع سلاق سماری جالیه رسیر برساسید یک عدد ایبون سه سرخ در صل توسب بلیله زرد سر واحده دو عدد دالانچی خورد مع پوست دو عدد دادوبه بسیر سماه کهرل کرده حب بسته درچشم کشند وبسیر طلا سرنا سرمه نمایند آرام بشکند معمولی حسب که اسی را نافع درفصل باصر گذشت وگک سخه درسل مذکور شد دوشلی کرایی سلاق جیلی مدوار مجربات الطالی است ازخلاصه سازند بوست گاؤ مس با ماده گاو دباغت کرده ولسور ابن حال که سیاه سو دبار یک بسائید درظرف مسی کشند و یک لاهوری وفلفل گرد هریک سه ارجس ان اصافه نموده باسره برگ نمر بسیدی بدسه چوب سیب که فلوس دربسته کرده باشند لسا بیده دوبوست ارسره مذکور وسفیدیه بسا ساکه حظی کامل ازمس بر دارد آنگاه درظرف مرد اسیه نگاهدارند هر روز درچشم کشا بوسی مروبالد و سرخی وخارش چشم وآماس وسوزش آن زائل سازد بعون الله تعالی دوشلی کرایی سلاق مجرب بسیار روغن نگاه در سرکه و شهد و سرد جراں سائیده بکار برند ودوای دیگر که نامی را نافع است درفصل سعر سلف گذشت ؛

روغن رایی زکس مژگان اینا صن حضرت سرور برسند بدس مره نگر بدجست کهنه و باریک سائیده در روغن بدر کرده در بارجه توتی بندند ودر بهالی چپول برلی رانگردا بساید بروسمی که درظرف تمیع شود بر پلک بمالند حیلی بود روغن مستعمل حکیم اکمل جان علی بود که چشم رور گار بسل او بمده و بمراحب سلاق وسبل و دیگرامراض چشم حتره رسیده میله تهوته یک دام خورد ایک عدد هر دو را در یکدام

سه ریسمان خام گرد اگرد سبل گشند به جهد و درست و چهار دام روغن گاو بر کرده دو ساعت گذارند بعد از آن در او دو کاسنی کمند مذکور را بسوزانند و ریسمان سوخته از کار در بر اسند و روغن نافع را در آن گشند که مرورد اگر ریسمان خوب وجه سوخته شود بعد از آن سه را سفید نمودار خوب ڈاک که در فلوس حساب شده باشند در ظرف کاسنی حل بوده در چشم کشند که بهتر ازین علاجے میسر نباشد۔ سعیر به۔ برائے سلاق از خاص استاد مرحوم و تکیه بنادی سبل بعد جهد و سرب سهل سنگ بصری پیله بوته بریان کافور نبات مساوی سوده چشم کشند و در جمیعه تعالی بوسیه که اول و احج را بسوط آب از کتانی خورد تاک کنند بعد آن سوختا آب گرم دارند و بحمام بسیار روند بار اول و به دگره سائیده آب حسب لیه بر روز آب سمه سائیده در چشم کشند۔

شیاف احمر لین سلاق و غلظ اجفان و آمر بد نافع باشد از علاج الامراض شادنج عدسی مغسول ده درم مس سوخته سه درم صمغ عربی کسیرا مرشیاف از هر یک دو درم سبد مروارید ناسفته شادنج هندی هر یک چهار درم دم الاخوین زعفران از هر یک یک درم جملہ سوده شیاف سازند **شیاف احمر حاد** که سلاق را مفید است در فصل سبل ذکر یافت و بعض شیاف علائی که سلاق را نافع در فصل جرب الاجفان مذکور شد **طلا**۔ نافع سلاق نحاس محرق هم درم زاج سه درم زعفران فلفل هر واحد کرم شراب بعض ساییده بر خارج پلک طلا نماید معمول استاد رم برا حصر **طلا** برائے سلاق از خاص استاد مرحوم و تکیه مبدی گنجسر آدمی را در ظرف گل سوخته بسیار جالیه سوخته توتیا گشت کافور جالیکو مقشر بلد هره بریان سایه در روغن گاو بسیار برور آورده کاسنی آنچه مس حل سه بر روز بر پلک طلا نماید۔ **کحل** که برائے سلاق مجرب صاحب اکسیر العلاج رسیده تکثیر یک مد۔ پیه سیاه ان وآن را اندازه که ظروف کاسنی از آن صاف سکته جسمیده در چراغ نهاده روغن گل در آن بر کنند و آن قشرپاره وس سوده بالائے آن طرفے گل نهاده دودش مجرب و استعمال نماید و کحل دیگر که سلاق امید سبب در فصل ربول المار ذکر یافته و

یک نسخه آن در صفحه نصر گذشت	**فصل سیزدهم در قمل الاجفان**	

نسبی سببش کودرمرگان منابسوده سببش رطوبت عفنیه لعله است **علاج** اول پلک را آنکه و آن یک وقت خوب سائیده باشند بسوسند عدده روغن حسنه ارزان آن سرخ بمالد باسرخ موریح را ساعده طلا نماید و **ایما میل** از رسمات گذارند تاکه هوشبے آن در میل از کند بس آهستگی دست بر سبل کرداند و میل مذکور در پلک کشیده باشد و بهتر آنست که بیاب معصاره برگ حنا با سرسپه لالعیون با می افشکست حل بوده سبل در چشم کنند و اگر بسا بدبرد بعدازنضج ماده مسهل بار و حب ایارج و حب بسیار ستور فائق معه نماید و ایارج صفراء و مری و عسل عرعره کنند و بس از آن ادویه قابل قمل اخ

مفردات برائے منقیه اسعار ارقمل اول آنکه یک بار آن حوب سائیده باشند آن را بسوید بس سه ماهی از یک سوده اجفان بمالد و کافی **دیگر** ورق زرد ماریک سائیده بسیل آلوده در آنجا گرداند۔ **مرکبات**۔ **طلائے** قاتل قمل سه ماهی یک جزو بورق یک جزو کوفته در روغن حل کرده بر بیخ مرگان طلا نماید یا همچنان حسکت ساییده میل در آن آلوده در آنجا گرداند **ایضاً** از رسائل که بعد از منقیه بدن و پاک شدن اجفان نافع سه ماهی بورق هر یک جزو بیخ صنوبر و اشق هر یک نیم جزو کوفته بسر که حمل سفیده طلا کنند۔ **غسول**۔ که سببش این دو امرکان را از قمل پاک کند بعد منقیه بدن و سر ورمس در حمام نکا آید از بعض سیح و کافی بوره ج نافع و حالوره ارسی از هر کدام که حاضر باشد خوب سائیده اجفان بآن بشوید

	فصل چهاردهم در شعیره	

دان ورمیست در اسکل جو که بر کنار پلک حادث میشود و ماده اش اگر فضله غلیظ و دم محترق باشد رنگ وی سبز رنگ ملک بود و اگر
خون خالص باشد سرخ و نرم بود **علاج** وی ابتدا فصد کل از بی سرد آب کاسنی ساییده ضماد نمایند بعد از آن خون کم
طلا کنند و ایام گداخته و مرهم داخلیون ضماد سازند و تحلیل نمایند و اگر چه دنبیل باشد اگر این مدبر سود مند نشود نصف سرد
آلو و منقی مسهل و حب ایارج مذکور زند بایند بعد از آن اگر دستکاری حاجت افتد سفیره را از مرض ارج برداشتند و چون آن باکه
مدکند بعده دو اصفر اندازند **مفردات** حبه حرارتی گل سرخ ضماد کنند **دیگر** سکنجبین آب حل کرده ضماد نماید
گزار مرباب حکیم علی است **دیگر** سه گداخته گرم بر آن گذارند مفید آید **دیگر** گندم خاییده و یاس خائیده بس مفید است

مرکبات

دوائیکه پهن یک پلک که آن را بهدی گویند بکار آید روز اول زردوب و گمرو آب کوکنار طلا کنند و بعد از آنکه سکی حلوم شود در بال
کمه و نوار خام با مک زعفران در آب ساییده ضماد کنند و اگر بعد شبیح مطلوب باشد و فصل زرد چوب آب ساییده هم گرم طلا نماید
و با ... طلا کردن سرایع است **دورو اصفر** که در فصل دیده ذکر یافت **ضماد** ایارج سفیره از علاج الامراض ایضا دیکسیح دروی
در روغن گل ضماد نماید **ایضا** از مغز تند سیاه آرد جو و مهر وره باحری گداخته آمیخته ضماد کنند **طلا** ایارج سفیره از مغاج عد و ارسطی
حلالی آب عنب الثعلب با آب کشنیز سبز طلا سازند **طلا** که سفیره را تحلیل نماید در فصل برده مذکور شد و همچنین قیروطی ایارج سفیره در فصل گرم

فصل یازدهم در توته اجفان

و آن پاره گوشت سرخ مایل سیاهی است که در باطن پلک زیرین بالا اشکل توت آویخته باشد و عارض چشم ولدیغ و گاه باشد که خون از آن
بر آید کمتر بیشتر خون باشد محترق باشد **علاج** فصد قیفال و حجامت ساقین کنند و مسهل سوداویه دهند بعد از آن توته را آهن با موبا
یا بانت سنبل تمارند و سماق اصفر و سماق احمر آن گذارند و اگر چه ابتدا بعد منقیه توته را بموچنه گرفته از مقراض قطع نمایند پس پلک
ورده با مالند آن بکاشند و چون استعمال آن بحوالی لسود بعد قطع و پلک برداشته در چشم خمیره برکنند پس دو به جاده حول کیکا
وسپ باقی واسحاره و توتیا و رامساف اصفر و غیره بر لعاب بوبه مادر ساعت گذارند که آن موضع سیاه سود بعد از آن یاد در ساخته کرکسیا ره

فصل سیزدهم در تحجر

و آن فضله غلیظ سوداوی است که در پلک متحجر گردد و ماده این از برده غلیظ بر باشد **علاج** آن تحت ایارج منقیه کنند و معربات
گوساله و موم و روغن ملک طلا نماید و بعد از آن مرهم داخلیون استعمال کنند و اگر تحلیل مسود پلک را شق نماید و باخن مقشر
و اخراج ماده کنند پس مرهم اسی و غیره نهند ؛

فصل هفدهم در قروح الجفن

سبب حدوث قرحه در پلک یا اسباب خارجه بود یا انفجار ورم حار و ملاحظه بحسب عادت بوست اما بوست سردان لسته در سر که ته
ضماد کردن و لعی سفوط خشک رسته بهرا دمال زردی سفیده یا زعفران یا اسباب کنند و یا اسیاف اصطلیقات آمیخته استعمال
نمودن مرکبات **سیاف اصطلیقان** که در سنگ کار آید اقلیمیای طلا قلقل سیاه افیون زعفران از هر یک

دوا باشد که لاحق تشنج بود و اسهال مفرط سرخ اند مرکب است از سه جزء عربی صمغ نشاسته و طباشیر و رب السوس که بیمار با شیر گاو یا شیر خر بخورد تا
اراده حقنه و ضماد مناسب که بر وی ضمادات که مذکور در فصل دوم خشم گذشت *

فصل هیژدهم در تشنج اجفان

سبب آن کثرت بلغم و رطوبت و قصور حرارت غریزی بود یا ضعف اعصاب و علامت آن از هضم طعام علاجش در اول تلطیف غذا و منضج بلغم کند و در
ریاضت نفوس اجفان با بد جماعه در فصل سوم الفیه و خواب و کم خواب و آب و اطریفل کبیر خوردن و روغن و هم سکه طلا نمودن
و سرکه و آب گرم آمیخته ملح از بسبس و حرمه آب گرم بر کرده به چشم نهادن هر دو چشم مفید بود

فصل نوزدهم در سلعه پلک

و آن سلعه باشد که در پلک مرگان حادث شود و گاه برس کند و باشد که مرگان بریزد **علاج** رنگ آن اگر احمر بود مسهل صفرا
دهند و اگر سفید باشد مسهل بلغم و بعد جماعه در مسهل سودا دهی و طمی مذکور شد و بعد از آن بر حجام نداومت نمایند و تنقیح حسب مزاج
کنند و آن موضع را بسوزد بس مشاف احمر بس کند و اگر کهنه شود باب مصری بجارند تا بشرط حسب رسد یا خون بر آید و در روغنالی
که در فصل ضعف بصر گذشت کنند *

فصل بستم در عرب

و آن نام گوشه چشم جانب بینی است که اول در آن موضع ورم ظاهر شود و بعد از آن بشکند و مدام ریم از آن بر آید و گاه باشد که تا
بینی بکشاید و عم ریاه بینی بیرون آید **علاج** در ابتدا فصد بفصد و مسهل دهند و ابارج کنند و تلطیف غذا نمایند و ضماد ایلیا و زعفران
مر و صبر و صندل سوخته سرخ از هر یک قدر آب کاسنی طلا باشد تا باشد که از بن در مبر دریم ازالد و اگر ادوایی شود و زدود بلغم حصد کشند
زعفران آب حلبه ضماد کنند یا محلب و تخم کتان طلا باشد و دیگر او و مسلوه استعمال نماید و بعد از اشیا درهم حرک تا موزر از هر یک ماک
کنند و مونگ ماهانیده بر با سوزانید بیخ آن سرکه که در زمین ماب مثل روز درمی کرده است ساینده در دیر با مبدل نمس در ورد
استخوان سوخته سر انسان سفید بود و آب برگ زری خصوصاً جنگلی بعد باسور بمالند مقاب نافع است و ضماد عرب حکما بدان مر
نافع بود و ضماد ایها و مرده عفران آب برگ کاسنی صحرائی حل کرده بحکما مد و بر آن ده پس ورائک ولوساد در بیر لعاب مفید است و اما
که وقت حکما بدان بیر و اول بنا سور را از یکم و گوشت ه سد سنه باآهن مرهم زنگار ریاک نموده باشد و شراب انگوری لهو ملد اگر
بیخ مد سرسود و چه آه داغ که بر حجر او بعد ورا از این باشد در آنس سرخ کرده بر چشم بسد فعاف گداز د تا گوشت بالا تمام سوخته شود
و بر لوب حنکه مگر رود و داغ طلا بر مجربست و باید که شاگرد داغ جمره و در برف سرد کرده با آرجه سرد کرده در چشم بنهد تا گرمی داغ کم
و بعد داغ مرهم اسفیداج استعمال نمایند **مجربات** بدو نار سرای عرب مجرب است و دیگر زرد بیخ الال کوک
و سکا کنند پس مسلسا حمره دیاصوگوشه چشم انتا بعد از آنکه ناسور را افشرد پاک کرده باشند دیگر عرب مجرب نافع دها
معمول استاد بر سیاد وساں مانده ضماد کنند و بیختین صاف لعلی را خوب سایند ضماد کردن عرب را سبز نماید اگر مقرنان کردم
آسیر مشتر باشد و دیگر اد دکانی برگ سداب ناشتا ترس سایند و قسط کرده سوراخ عرب بعد پاک کردن ریم بر دیرند و دیگر
ادویه سبز مجرب گرسنه کرده باعسل بسته بر بیند که تک کند در ناسرکس کسو برنجیه و کد آراج سوده در شیر دختر حل کرده مرکبات

و واسے کہ عرق را اصل انفجار و نیز ان کم سمی اعطا الطیب صبر مرکی مساوی سوده بکار برند. معمول اسیاد است ایضاً لہ کہ درادوک
زبان ناصور جسم را واکین گندم تم مرہم حلہ کرده درآب سمہ تا رسے سرا احمد حل کنیا باقوں مرہم سود صاد نمایند. واگر قوی رجواہند
ادویہ را در سر بیرید و سہند خالص سر انساده کند. **ستیاف عرق** مجرب صاحب تحفہ صبر کہنہ گلنار امرود دم الاخوین
سرمہ سیاہ ارسنگ کم دم رنگار روغن و ہم تنگار مساف سازند و آب سائیده سوراخ را از حرکت پاک کرده دو سہ قطره درانجا
نکانا **ستیاف عرق** نسخہ دیگر مجرب ارعلاج الامراض ونعائی زرع سرح زاج آہک توسا در رارسنج سب یانی مساوی
سا... ه نول کو دکان ... وخشک نا ... نسا... وخشک نکار برند **ضماد** کہ عرق نسہ لیم کند و یکساندار سر ... دکائی
تخم مرو کوفتہ ارد گندم ... کند دو سہ زعفران واصل نمایند و در سرد خران نا سرحر سرید و در عرق ضماد نمایند و سہند ناس مصبح
سرار مجربات است. **طلا** برائے عرق معمول اسیاد ... زعفران مرکی صبر سقوطری مساوی آب سائیده طلا نمایند.
فتیلہ. نافع عرق ارمعمولی سہند خالص را بر آتش گدازند با غلیظ شود و قدرسے کف دریا وعفص ارنک سائیده دران آمیزد و فتیلہ
با ان آغشتہ در ناصور نہند و اگر دس ناصور بند شود و ورم کند تخم مرو سرکہ و قدرسے زعفران آمیختہ بروسے گذارند تا سر واکند.
ایضاً نسخہ نافع عرق دریا ... سنگ جراحت گرفتہ روغن ... مرک ساده سائیده چون غلیظ شود فتیلہ آلوده در ناصور نہند

فصل بست و یکم در غده

... ریاده سدن گوشت گوشہ چشم جانب بینی است **علاج** اول فصد خلط غالب نمایند بعداً آن سماق زنگار را مرہم ... دے
... اگر فائی شود ... قطره قطع باشد لیکن ... مستعمل ... و نیز محفوظ باید کہ بعد ارقطعہ ... اصفر باشد
... را کوروس ... اران جہت ... سرده ... کل ... طلا نما ... مرہم ... سازند **مرکبات**
دولے جہت عده ارعلاج الامراض زنگار نوشادر تا سائیده بران گذارند ... و اگر ... تا ... قطع کند ...
تم مرغ ... **ستیاف زنگار** ... زنگار ... سود ه آب ... سماق سازند
نکتہ گاه باید کہ ... دو بیری ... علاج ... است کہ در ... اورام ...
مذکور خواہد سد ... در آخر کتاب فصل علیحده ذکر خواہد یافت. و علاج ...
تمام است کہ در فصل ... گفتہ شد.

مقالہ چہارم در امراض گوش

بدانکہ چون حاسہ سمع افضل حواس ظاہری است پس محافظت گوش ... اصحاب ... حرکت و احتراز از اعذیہ غلیظ
... ادویہ ... سرد و گرم و دخول آب و حشرات گوش ... گفتہ اند کہ ... در گوش ...
... واجب است ... روغن ... در گوش جہت نگاہداشتن ...
... و ... گوش حادث شود و اگر خوف حدوث ... سماق ... در سر کرده اند ... ستیاف مذکور
... گوش است ... کلام و سماع آواز ...
... و حمام ... گوش ... گرم باشد ...
... سمع را ... امراض ... اول ... بعد ازان ... گوش ... شد.

فصل اول در درد گوش

باید دانست که چون منبع اقسام آن از جوهر دماغ مثل عموم احساسات اوست لهذا احکام و تطویل و تحدید آن گرم مثل جمیع اوجاع خصوصاً عصبانیه
و هرگاه مبتلا شکل اوجاع سامعه حس بسوی محرکات امید نیست آن سامعه است مثل آنکه اسوان در سر و سامعه کرده و مارکم
افیون را و روغنها حل نموده استعمال نمایند و در زمان نزد علت روغن بر آن ساعت که افیون در گوش تحدید و توحش نموده سیما
گردد بلکه در سر حل کرده چکانیده باشند ساعت حالی و فعال باتع جسیدن افیون موجودات و جوهر آن ... و لکن باعث ازدیاد روغن
بادام که استعمال معدات کم مرتب مرد ... که بهر آنکه کم آن موجب ... که ... افیون و تحدید و تخفیف جوهر او قوای
حس آشکار در و سیده باشند افیون ... ساعت بعد ... در آمیخته در گوش چکانید که چند مصلح آنست و هرگاه که عمران و درد شدید و حرف
تسخ و درکیس که از آن استعمال مرجحات که درد گوش مهلک است بسبب قرب دماغ ‡

درد گوش حار ساذج و مادی علامت ساذج سکی سر است مع سرخی گوش و شورش ای و سابت درد و لکن آن
از اسباب بارده و فساد مادی گرانی سر با علامات مذکوره بود **علاج** لعاب بهدانه و شیر عناب و مغز تخم کدو و آب برگ کدو در آب
سلو حل کرده موساییده روغن گل با اندکی سرکه جوش داده نیم گرم در گوش چکانیدن و مثل آن کدو و امثال آن است که سر حده و
سیر بر حل کرده نیم گرم در گوش انداختن و سفیده تخم مرغ و شیر زنان نیم گرم ساعت بعد ساعت مقطر بودن و رجال درد در جال
سا و و حاجت که اسهال به سفید و سیاه ... در سر ... بر آید ... ... بود و بر عصارت و آب ... و
مثل روغن کدو و روغن خشخاش ... آب کدو و آب حماض در گوش چکانیدن سر ... مسکنه ... ضرورت ... التهاب ...
که ... در حل کند و اطراف گوش ... و سرخ ... که ... ... کشیر ... که ... اگر حرارت ... باشند ...
و عسل لعاب گل خطمی گل بنفشه برگ ... ... پوست خشخاش نیم ... ... بابونه ... در گوش ... ...
اندکی کافور ... ... اضافه نمایند و اگر ... ... که افیون ... ... روغن گل حل کرده نیم گرم در گوش چکانند
و کافور ... افیون ... ... در گوش حار مادی اگر علامات ... ... باشند اگر ...
... ... ماده ... ... صداع حار ... نماید و بعدا ... ... مذکور و دیگر ادویه که مرقوم شد ...

... درد گوش بارد ساذج و مادی علامات ساذج عدم ... است و عدم ... و سرخی ...
... گرم ... ... مادی گرانی سر گوش کثرت خواب ... ... **علاج** ...
گل ... ... افیون ... ... گرم ... ...
بادام تلخ ... روغن ... روغن سوسن و روغن ... ... روغن ... نیم گرم کرده در گوش چکانند و اگر ... و تحلیل ... مطلوب باشد
... ... گرم ... ... در گوش ...
... ... گوش ... ...
... ...
... ...
آن ... ...

مستعمل شود گردد حسب اصلاح استعمال کنند * درد گوش از ورم حار علامت شدت درد و ضربان و گرانی سر و سرخی چهره و تپ گرم و شور سمع بود **علاج** به مدتیکه درد گوش نا گذشته باشد عنب الثعلب حی العالم صندل سفید حمص گل ارمنی در آب کشنیز سبز سائیده گرد گوش طلا نمایند و طلا بر داغ کشنیز و آب عنب الثعلب شیر سائیده ضماد کردن بر مقعد بود و شیاف ابیض بر سر آن حل کرده چکانیدن نافع است و دو سه قطره شیر زنان در گوش بر مسکن درد است و اگر از آن در سر ماده باشد فصد سر و کنند و اگر حاجت بود روغن چکانیده بود و در بعض اصلاح سعیده بعد نضج ماده از مسهل که در فصل صداع ذکر یافته مصنف نمایند و اگر ورم تحلیل نشود و ماده گردد بیست لعاب حلبه لعاب تخم کتان لعاب تخم مرو لسر دهن آمیخته نیم گرم در گوش چکانند تا نضج یابد منفجر شود و بعده شیر ماک موران گوش از دو اندمال فرجه اند در درد گوش که از فرجه باشد مذکور خواهد شد عمل آرند و تا مدت است ورم گرم سرون بعضه احتیاط است آمد و در درد سند دوست لازم است باشد در سحار رود و دعا استعمال نمایند ملکه جرد در آب گرم ترکرده با نمک گرم سوده تکمید گوش نمایند و بعد دو روز رگ کردن در روغن زرد کهنه بر ورم ضماد نمایند تا که تحلیل یابد *

درد گوش از ورم بارد و علامت آن گرانی و تمدد و قلت درد و عدم ضربان و تپ گرم باشد **علاج** عنب الثعلب اکلیل الملک عرق‌السوس بابونه در آب کشنیز سبز سائیده گرم کرده حوالی گوش ضماد نمایند و همین احتراز از سرد باده گاو جوشانیده بخار آن بخورد و روغنهاے گرم که در درد گوش بارد مذکور شد در گوش چکانند و اگر ورم صلب بود اسپاست محلله مثل جلبه و بابونه و زرامج و موم و رب و به ناکیان و به لط و مسک ضماد نمایند و اگر حاجت شود نضج ماده از نضج حار سوده مسهل حار معطی کنند و پس از آن حب ایارج و حب مستار مذکوره که در فصل لقوه و فالج گذشت خورانند *

درد گوش از قرحه گوش و سبب آن عدم ورم و سره است و خروج ریم **علاج** اول فتیله از پنبه کهنه ساخته عسل آغشته در گوش نهند تا گوش از ریم پاک شود و بعده فتیله بشهد آلوده و از زروت ساییده بر آن پاشیده در گوش گذارند و قطرے مرکی و انزوت در روغن گل حل کرده نیم گرم چکانند و مانند از زروت دم الاخوین شیاف ابیض مساوی کوفته بخته بشهد سرشته فتیله بدان آلوده دارند و مرهم ابیض و مرهم سفیداب و مرهم زرامج عمل آرند اما لازم است که اول گوش را به پنبه برسر میل بجیده به آهستگی از ریم پاک کنند و بعد از آن دوا استعمال نمایند و اگر سبب آن کالی سوخته و مرکی باریک بخو بیند و عسل سرشته فتیله آن آلوده بگوش نهند بیش عمل کنند و هرگاه قرحه پاکیزه شود و بر حرکت باشد عسل وه خرو سرکه خمر لیست خرد و ناس ملائم نجو شانیده وکف آن را انداز ند و در خورد رنگار سوده بر آن پاشند در هم رسانید و قطره از آن فتیله آلوده در گوش گذارند مرو مصر و کندر و دم الاخوین عسل مثل قرحه است و مرهم عبیری و مرهم سیاه... کبریت و خل حسب الحد مذکور است ان در مفردات خواهد آمد عمل آرند و برای تسکین درد سد به عاکسرا فیون قدرے حمد سدیستر ساییده در روغن گل حل کرده در گوش اندازند و اگر بسبب طول زمان در قرحه کرم متولد شود علاج آن مذکور مگرد و بدان رجوع نمایند بعده اندمال قرحه کوشند **درد گوش از تولد کرم در گوش** و باعث در آمدن هوام چون پشه و هزار پا و علامت آنکه در گوش خارش و دغدغه کنند و حرکت آن محسوس شود **علاج** اول عصاره افسنتین با سرکه و آب برگ شفتالو در گوش چکانند و دیگر داروی کرم که در صداع دودی گذشته و اکثر در بخار کور خواهند شد استعمال نمایند و بعد از مردن کرم با آله بیرون کنند یا فتیله از صوف پاکیزه و سرسبس آلوده در گوش اندازند و کرم و غیره که بدو آویزد بیرون آرند یا چکھی از نمک سوده در میم دسند و چون علت ... ره و میم را بمکند و سر لطرف گوش علیل کج نموده سلطه گیرند تا کرم بیرون افتد و بعد آن اگر قرحه باشد تولد کرم باشد علاج قرحه نمایند چنانچه بالا ذکر یافته * **درد گوش از دمیل** ... **در گوش** و سبب آن از عدم

و استعمال آب نیز در احساس گرانی سمع و در ضعف ازان وقت **علاج** اگر در سوراخ آب مانده باشد و این چنان باشد که کف
دست را بر سوراخ چنان گوش نهند و سر را بهمان سمت مائل نموده و بر یک پا استاده جستن شروع کنند تا آب برآید و اگر بدین
نشود از سرگین چیده گرم کرده در گوش بگذارند و یا از مرده فتیله ساخته در گوش نهند و باید که مریض را بر همان طرف
تا آب جذب کند پس برآرند و اگر این هم میسر نباشد چوب نی باشد که ... و باید آن که متحمل باشد یک و چون گرم
و یک طرف او بمن ... انگشت ... بالا بر طرف مائل چون
که در گوش خواهند نهاد هموار کنند تا گوش و حیران بود هوا داخل ماند و اگر طرف خالی ماند پارچه حشو سازند
پس آن طرف که ... است ... گاه که حرارت وی اندر گوش کما ینبغی محسوس گردد ... سرد ... تا ...
جدا ... این عمل باید که مریض ... مستطیع ... آب بسهولت ... آب ... بود
که مار ... محرور ... گردد ... الذہب والزراج و جوز پوست خشخاش اکلیل الملک بادرنجبویه ...
... تا ... گوش ... کنند برائے درد سود ... کہ خروج آب و بعد آن باید نافع بوده

مفردات

جہت تسکین درد گوش حار ارسطو سرکه و روغن گل یک جا ... ساخته ... روغن بادام ... و دیگر ...
سوده و دیگر برائے درد گوش حار آب کدو با سرکہ ... چکانند و سفیده بیضه نیم گرم چکانیدن و کذا
نیم گرم ... عصارہ گل ... آب ... روغن گل ... است ... و دیگر
گوش ... نافع است ... درحل کنند نیم گرم چکانند و دیگر برائے درد گوش ...
... حل کرده نیم گرم نموده چند قطره چکانند ... ساکن شود و دیگر ... مہره ...
نرم سوده در آب ... نموده قطره باید تسکین درد کند و دیگر برائے درد گوش ... روغن گل
نیم گرم قطور باید و دیگر قطور عصارات ... برگ ... برگ آن ... و
و برگ ... و برگ کاسنی و برگ ... نافع درد گوش ... است و دیگر ... درد ... است
... روغن گل حل کرده نیم گرم چکانیدن ... و دیگر قطور روغن گل
... عصاره ... و دیگر ... تسکین درد گوش است
... و برگ ... آب و سرکه ... گوش ...
گوش است و دیگر برائے درد گوش ... آب برگ ... را نیم گرم کرده در گوش چکانند ...
... در گوش چکانند درد را ساکن گرداند و دیگر
که سبب سردی ... باشد ... نیم گرم ... کنند ... برائے درد گوش که
... سرد باشد مفید است و دیگر ... درد گوش ... مجرب است ...
و دیگر که جہت درد گوش ... مفید است ... برگ ... که ...
... روغن ... کرده ... درد گوش چکانند و اگر ... در برگ
... قوی ... و دیگر جہت درد گوش ... استاد ... روغن ...

دیگر ... درد گوش ... روغن ... مطلوب ... اول ...

در گوش اندازند دیگر جهت درد گوش مجرب مهاوتر که دولت مهدی مشهور است چون آن را در آب شسته داخل کرده بر آتش نهند که گرم شود سه قطره از آن در گوش چکانند درد که از علم اسباب ساده بود و نقطر آب لوزه آره مخلوط بماء العسل همین عمل دارد و قلیل آب برگ آس با مطبوخ مذکور و کافی دیگر نافع جهت درد گوش بارد و بارها تجربه رسیده از کتاب مذکور ربع مثقال اصل و روغن گل حل ساخته چکانند نافع است و گرانی سامعه برناچ دیگر که جهت گرانی گوش و درد آن تجربه حکیم صادق علیخان در آمده تخم گره برگ و نوشادر ربع از هر یک سائیده بر آن پاشند و هم بریان کنند و افشرده آب آن را گرم نموده در گوش چکانند دیگر از بیاض استادی مرحوم که نخی از پوست جدا کرده در روغن تلخ بریان کنند چون خوب بریان شود در روغن صاف کرده در گوش چکانند دیگر ا بیاض مذکور آب برگ مرزنجوش آمیخته بچکانند دیگر از مطلب آب برگ روغن گل بجهه بچکانند دیگر در درد بارد و ریحی گل بابونه پاره اسک در آب جوش داده بخار آن بگیرند و گاهی آب برگ سداب و گاهی آب سیر با زهره گاو جوشانیده و گاهی حلتیت و گاهی آب زوفا اندازند و گذلک در درد گوش ریحی علاجی نحس است که یک کعک بر حالتی گرمه دم کنند و بر بالای او که حوالی معده هم باشد دمیده کرده دهن در سوراخ گوش بدارند که همه ریح حدت جو اندر دار بحرارت داد و انطفا کی است و تجربه حکیم بارها سر رسیده هرگز تخلف نکرده دیگر که برای درد گوش بارد سخت سود مند است از حلال صاف مرزنجوش نقطر بانند و بعدا آن چند قطره روغن برمیده چکانند و آن آلوده در گوش نهند دیگر از کتاب مذکور ادک مرکی در پوال گاو حل کرده نیم گرم نموده بچکانند نافع مرتبهٔ سوم و بعضی مرو صبر در بول جاموس حل کرده چکانیدن مجرب نوشته اند دیگر در درد گوش بارد که با آن رطوبت از گوش هم بالا باشد از بیاض مسطور فرفیون بقدر نخود در روغن گل حل ساخته نقطر نمایند دیگر حلبی روغن گاو بچه صاد کردن مسکن الم و مرطب و مرخی گوش است از حکیم علی شریف دیگر حکما سفارش کرده اند که مس را حل کرده نیم گرم کرده با استعمال در گوش بداشته باشد با عمر آن شد بود نافع است از انطاکی دیگر که ورم گوش نحکم سفید بیاز و در وکا کافی برگ بطی کرده نجومد و جهت قطره آب در گوش چکانند چند مرتبه زخم برسد آمد و آن را مسیله بچه الماب هم اله لیمو استعمال آمیخته همین عمل دارد دیگر که ورم باطن گوش را سرد اینها تعالی شده رو باه نیم گرم در گوش اندازند و روغن گل تنها هم مسبح ورم است دیگر تحیب نحس ورم گوش از مطلب آب کوچه ست مدحالص دیگر فسله سبد و سبز آلوده در گوش نهادن برای منقیه گوش معمول است و گاهی عصاره سیاه دانه نیز با شهد یا نمک کرده در گوش ریختن بعد چند ساعت روغن پست بادام سائیده از سائل سکند و درد که سبب باد بیل برسد بادام نرخ مشکرده دیگر از کانی شه معری دم آهی ملعقا سامان آن ماسیده نحوس نهند لقرحه و مده قطع سکند دیگر صاحب سعی گرم است باسکه همانی حسد مدستر سائیده و روغن گل ساکنده حکانیدن حسک سکند ریم را دیگر ادویه که در فرو وج گوش که از ریم باشد و سعد مسح موم با مقل مع بعدا آن هم به گردد نفع دهد قطران با عسل آمیخته زهره گاو با عسل با سر بریان فتیله فرو بانا و قطرون و عسل و اخیرا در گوش علامش آنکه در گوش که از ریم باشد نافع بود دیگر که حالسوس جهت درد گوش که از ریم باشد گذر کرده بول کودک نا بالغ را دوست چکانند دیگر زاد و ریاد دیگر عسل زهره گاو برکرده نگذارند دیگر قرحه در سه و برحرک راسو دو حل حسب الحمد ریکو مدد کنند با صبا از صعب ساحته بار بسوند تا بصف کرب هم آن بسو نعده حسک کرده در سرکه کهنه سرکه بقوام عسل آید دیگر و سعد وحوں عطنه دیدار لعاب سپستان ما لیده در کچه آهن کرده بر آتش نهند با حسک سود بعدا آن نحو منده و اصل آن مرتبه یک لوله کرده باسد علاج ده چکانند دیگر جهت ریم گوش از بیاض استاد مغفور و مادری سهاگه بریان سائیده در گوش ال دارند

چون طلا سایند مصنف ابن حال گرفت اکسیر اکبر

والا مثل حب قطره بچکانند در رهم ازال سدد و سوے مدر و رسوب و رطب حرکت گوش حلال میں دواکافی است وکذا انسلی آ
زعفران در میان کافی است دیگر اساس مذکور لعاب حلبه بسر مال لب کرده نیم گرم بچکانند جهت سدد و ما میں بسیار بود
نافع است والتصاحیکا مدن شهدانه دردگوش دیگر کرام گوش داخل کن مسلول از کتب بھوات بسیار است و نوشیدن
سر سف حل کرده نیم گرم قطور نمایند دیگر دل گرم به ادام است دیگر گرم گوش را کنید از جعل دو تا ری حسن نماید
کنید حون بحسب معرا دیابلید الصبر دردگوش چکانید دیگر حب دوالے سدد کرده یلمم است گوشه حس دردگوش املا
اس برآورده بچکانند و بحس آن قطور کرده سود و صبر و سعوما مخلول آب گرم جهت اسے که درگوش رفته باشد صبر و تالی و شکوفه
سا ملده سرکه بچکانند و آب سداب در پوست انار گرم کرده ملی بسائید در او کشمش میده وح ولیس دو دوی دیگر اکام
بکسا خواه از خارج در گوش آمده باشد خواه باشد اکسیر برگ سعالو و شیره لوده بیاید کنید چکانید و اگر درد بسیار
سرآمیر شون ریاسید و سرد ترب ها و سرو بادها و صبر آب و مرارت ها سرد ل اد دیگر دوس بار دکی
روغن سرحته سعالو تلخ با هر دو گرم کرده بچکانند ॥

مرکبات

انکباب برائے دردگوش بابونه گل برج گل خیر و تخم کسیر تخم کاہو کوکنار عنب الثعلب سعتر ملیس ہر کدام از ہر یک کف
جوش داده کتاب نمایند معمول **انکباب** جهت دردگوش ما معمول حکیم شریف خان صاحب گل بابونه گل بنفشه برگ گل خطمی
گل بنفشه عنب الثعلب از ہر یک دو تولہ کوکنار نیم تولہ در آب جوشانیده در سبوئی با آن دهان نموده گوش را به بخار آن مکرر اکلیل
اکلیل الملک ساسرده هرکدام مسکس وخ سبز منظور بود تخم کاہو دهاں انکسیر تصر ماند ॥

انکباب اوراقی نافع دردگوش که از ورم حار از اخلاط باشد معمول برگ بنفشه برگ خیرو برگ کاسنی برگ حما
اس گل عنب الثعلب برگ خطمی برگ کدو برگ و برگ برگ لسان الحمل اور برگ ہا تیک برگ برطوبرگ کاسنی برگ عنبت کسیر
ہموار دوس اوراق ہر یک نیم زند سایت را جوشانیده انکباب نمایند ॥

انکباب نافع جوش که در گوش دردناک گنند وضع از وجه انکباب مذکور در کتاب حلبه تخم سیب بابونه اکلیل گل بابونه
عنب الثعلب برگ بود برگ بیخ بود جوش داده انکباب کنند - **انکباب** جهت درد گوش که سبب ریاح باشد
علیظ اسد سودا و دار سرخ و ماده و الرحی سبب سرد بوده اکلیل الملک و ... مادر برگوش نام معصوم جهت جوشانیده انکباب
نمایند لو علد دیگر معمول حاصحب باو ... اکلیل الملک از ہر یک یک تولہ در سرکه و نیم آثار جوشانیده
نمایند و بخار ... گل خطمی ب **انکباب** موثر جهت دردگوش ... حکیم علی اکبر حاذ
حیاتی گل بنفشه کسیر حسک ... ماند عداران ... سنبل ...
نامه بصروف کرده دردگوس ... **ایضاً** اساس والد مرحوم مسکن دردگوش برگ ... است
بجهار آن بگوش رسانند **انکباب** ... در روغن ... برائے تحلیل ... قطور
... است ... گل خطمی گل بابونه اکلیل الملک ... پرسیاوشان برگ
... انکباب که نافع دردگوش ... بار
... ایضاً عنب الثعلب ... برگ ... ہر یک ...

پر ستاد و نشان هر یک چهار ماشه از قند پاسو سا کمرد و مداومت نموده بار ایحاب اگر ورم باشد نا بد مسکا و ورم رسیده امد و اگر به
معلوم شود که مدد سادج است از ابو ارل **ایارج فارد** او جا گوس را نافع در صداع دگر باب **اطریفل کشنیز** و با بدان
که برای درد گوش نافع در صداع گذشت. **سعوط** که برای درد گوش رلی از مجربات است کوکنار سه تولہ مرزنگوش جو صبی غسه
بیخ لاله صحرائی مدراصبح عب الثعلب هر یک یک تولہ بدستور استعمال نمایند و **سعوط دیگر** آ و جع از درا نافع در عسل طرس جوابد
تمر باید برای درد گوش سیره تخم کاهو سیرهٔ کشنیز خشک سیره بادیان عرق بید ساده ساخته موسند
جوشانده برای ورم حار گوش از برگ از مطب عناب لعوق ساهره جوشانده سرت ملو فر داخل نموده موسند **ایضاً** و مگوس
وگلو ماب عناب ه مار دانه گل منفشه ساهره هر یک چهار ماشه جوشانده سیرهٔ خیارین سیرهٔ معز تخم کدو هر یک سی ماشه سرت
منفشه دو تولہ داخل کرده حاکسی چهار ماشه پاشیده موسند **ایضاً** حب و مگوس درد گوش سه تولہ ما اصطوخودوس گل سلو فر جوشانده
سات **دوائے** درد گوش که از حرارت بود بعد منقیه بعد دل سیره برگ جرده و سر نان فاسحاره کرده و سرکه بقطره نمایند و در سیاه
حار استاد دیگر کاهو روغن بید و حب مدرسے افیون مخروط و صندل و سوده در آب کشوره سیر و کشنیز بر حوالی گوش طلا نمایند مقبول
از خاص آنها دوکلمه مهدی **دوائے** درد گوش حار از جلا سه عنب الثعلب برگ کاسنی برگ جرده در سوراخ گوش و حوالی آن
ضماد کنند و ورق گل هم گرم سوده ساعت بساعت در گوش چکانند **دوائے** جهت درد گوش نقدار دکانی گل عسه
مکه کنار هر یک دو جزو گل خطمی دو جزو کوبیده در آب بجه نیم گرم پس گوش درد ناک ضماد نمایند و اگر برآوردن حرک طلو رنماید
عسل و نمک و رنگار ساییده بفتیله آمیخته در گوش نهند **ایضاً** منه بعدار صنعد ورلو برای ورم حار گوش بکار آید روغن گل
سرخ بمروج کرده در گوش چکانند و اگر حرک بر آوردن منظور باشد روغن سب با تم کنجد مقله دان آمیخته برادون نهند
دوائے جهت رباح و رطوبت گوش و منفعه حرکت نافع زرد دب نمک سنگ در عسل حل کرده بچکانند و برده برداشته
دوائے درد گوش که ...رود ب باشد از معمولات استاد و کلمه مهدی آب اوک ما سیره برگ پیاز باسیره برگ که در گوش اندازند
و سو هم و افیون و ربح ارنڈ بر حوالی ان طلا کنند و اگر ورم بود بعد لزوم بدا بیر مذکور برگ هم را جوشانده بخار ان بخار فرمایند
قطره از طبیخ او و درد گوش بچکانند **دوائے عجیب** برای تسکین درد مار دار علاج الامراض حسد بدست افیون در روغن بادام
حل کرده و در بار بسی ر به کار هر یک و و ورم بگرید کو حه حه رنگشیح و وه درم جمع نموده جوشانده که خوب منعقد گردد و در گوش
نیم گرم بچکانند **دوائے** جهت تسکین درد گوش بی نظر است سرسم درد سی که نیاید است مجرب است و حکیم علی ارجان جوس
عنبری و مرهم ست ستاد ساده کش حر آب بار سر دو مساوی ز عفران بعد ... واحد همه را کهرل کنند با زعفران حل شود و سیاه
حده بده ... بچکانند و را به زان ... کنند ... بقطره بچکانند و چهار ماشه چهار بوت ... زند
رجوع نماید ... داد الد د گوش سلغ ... کنند **دوائے** کرم و حه را ... کنند و در آب طبیخ برگ مورد گل سرخ که عسل ...
ملاس آنکه د ... در ان برموده موضع و حه را ان شود **دوائے** که ... گوش را ... کانی مرهم ... ام
چکانیدن و دیگر ادو ... آمیخته در گوش نهند و اگر ... و صلابت اندرون گوش باشد بجای مرهم ... سلعون مرهم داخلیون وسط
کند با اصلاح ... کرده نعل آرد **ایضاً** منه که درد و وجع مرسه که اگر ... از ... سده باشد بکار آید قطران با سیاه ...
دستوردهن عطر ... استعمال کنند در بره ... علاج باشد و سهد خالص آمیخته نافع است و مجرب ... سنگ که ... بره سنگ است ا
اعضا بود ... کرده باشد علاج ... دو مال ... و عسل و سرکه خالص مجربات است

دوای که جهت گوش و ادرار ریم نافع است گهونگه در روغن حل نموده در گوش بچکانند تجربه شده روغن
آس دو چار حبه ... در آب انار ... روغن بادام ... قطره در گوش چکانند و اگر گهونگه مذکور را در روغن
... حل کنند و بکار برند هم عمل کند و اما که روغن ... بهم رسد روغن کنجد عوض او کنند

دوای برای مذکور ریم گوش ... آنکه اخراج ... دیگر کرده ... مجرب است از علاج الامراض ...
... مساوی ... در گوش ... در رساله استاد مرحوم ...
... **ایضاً** از رساله ... در گوش ... اول ...
دوایکه ... در گوش ... صاحب خلاصه است ... عصاره ... در گوش
... حل کرده قطره نمایند ... کار است

در ورم ... گوش ... روغن الاحوص ...
... در گوش ... **روغن دیگر** ...
... ده درم
... **روغن حل** درد گوش را که از حرارت بود ... از علاج الامراض ...
... درم ... روغن ... **دیگر** که برای ... درد گوش ...
... الامراض ... از خلاصه روغن گل ... سرکه ... روغن ... سرکه
... **روغن** ... درد گوش ... در گوش ... کنند ...
... روغن ... در گوش چکانند

روغن بادام تلخ که برای درد گوش ... مجرب است مغز بادام تلخ ...
... بادام ...
بادام ... روغن ... آتش ... [illegible]
...
روغن بابونه که برای درد گوش ... دیگر ... نافع ...
... در آفتاب گذارند ... گل بابونه ... روغن ...
و روغن سوسن و روغن ... و روغن نرگس و روغن یاسمین و ... دیگر ... روغن بابونه که معمول ...
... بابونه گرفته عصاره آن برآورده با مساوی روغن کنجد ... آتش ...
... **روغن** که جهت درد گوش ... از ... درم ...
... روغن کنجد ... رطل داخل کرده ...
روغن کنار درد گوش را که از سردی بود ... از علاج الامراض ...
... درم روغن بادام ... درم ... حنظل ...
... **روغن** ... درد گوش ... معمول حکیم ...
... روغن بادام ... در آب ...

داخل کرده باد آتش ملائم سرد کرده صاف نموده بس احتراق و جگر سائیده داخل کرده نگهدارند **روغن** که در درد گوش و طنین را
سود میدهد بسیار اجلا صاحب اثر مجرب است برگ روغن زیت بهم آمیخته آتش ملائم بجوشانند تا آب سوخته روغن ماند حسب حاجت در گوش
چکانند **ایضاً** برای تحلیل ماده ریاح از دو کسادن سده عرق اسپ اکسا ... کورتوم کنار ... چکانند سر ...
سرکه ام ربع اوقیه سداب یک درم همه را با ده سیل آب جوش دهند تا یک ... آن روغن زیت بجوشانند تا آب سوخته ... ماند
سوده نیم گرم در گوش چکانند **روغن اعظم** ... راقم که برای تسکین درد گوش و گرانی سامعه و طنین و دوی و ... دخل
گرم عمدمل و نظر جوده دارد ... آزموده و معتبر است نفع موده شش ... حب ... یک ... و م ... مرکب ... ودر ...
... برگ ... اصل السوس ... اسم نگره ... سیم حنظل ریک ... ماده ...
نیم کوفته ... آب ... ودر ... برگ ... آب برگ مرزه وآب برگ گرفته وآب ... برگ ...
... سداب ... روغن ... آمیخته بجوشانند تا همه سوخته روغن ماند ... اداخته ...
در ... آورده صاف موده ... حسب حاجت سه چهار قطره ... روغن نیم گرم ساخته در گوش ... چکانند
روغن برای درد گوش و آماس و تنگی و گرانی و درد آب ... ماص مجربه مسعول ... یک عدد ... احوال ...
... ودو عدد ... انگوره ... عاویس ... گرد ... برگ ... سرکه ... اصل السوس ...
... یک ... روغن ... ماهیه ... در روغن انداخته ... سوخته ... صاف نماید ... حسب حاجت روغن کوزگرم
کرده دو سه قطره بچکانند **روغن** برای ناسور گوش ... بادآمار آلمه ... واحد ... ده عدد ... گرد ... واحد
... یک ... اول روغن را گرم نموده برگ ... اندا ... ناسور ... فرو آورده ...
... در گوش ... علاج العرما ◆

دوائے ... گوش ... در فصل ... مجموعه ... مساوی است
و ... در درد گوش از عجائبات است در فصل ... **شیاف** ...
قطره ... در گوش چکانند **دوائے** ... در ... نیم درم ... نیم درم ...
حل کرده ... روغن گل ... حل کرده ... در گوش ... نسخه ...
نیم گرم چکانند ... **شیاف دیگر** که ... گوش ... در فصل ...

... گرمی ... اطراف گوش ... **ضماد** ... گوش
... درم ... درم ...
... برگ ... برگ عنب الثعلب ... آمیخته ...
... اعصاب ... ضماد کنند ... گرم ... آمد ... درم کمند ... روغن
... **ضماد** ... درم ... گوش ... گل ... متب ...
... **ضماد** ... درم ... گوش
... درد سر ... مذکور ... حلبی سفید
... ضماد کنند **ضماد** ... درم ... گوش ... برگ ... گل حلبی ...

[illegible]

... و دنبال سده شده و تنه جواند رگوش کرده باشد بال وقت خواب و اگر وقت نشده باشد نیز بدان سوراخ راست ...
دو سه روز مداوا کرده در گوش چکانند و اگر عطاس شدید و شقاق باشد معرا است تسکین و مرکب وارد اصلاح او
گرم آمد ایضاً برای حرکت آمدن از گوش و درد گوش از عفونت نافع روغن تخم وجل با هم آمیخته قطره با آن ...
در گوش کرده فتیله که روغن گوش مرض را از حرکت باک گرداند معمولی سرکه حب درم عسل هست و هم بخور سازند با عوام
آنها رو درم بسیار سود با اسد حل کرده دارند و فتیله بدان آلوده در گوش نهند فتیله مجرح کرم گوش ...
سه درم روغن گل یک درم ... همه را آمیخته و فتیله صوف ... کرده در گوش نهند و در گوش عسل ...
پس فتیله با جدوار دوی یک سده که دو دکمر را نمود ... قطور مصری ... مشک درد حار گوش ... درد سد کار و حمد ...
با سایر هندار کتاب مذکور حصص افیون در سرد سر حل کرده حکاسد الضماد نافع درد گوش حار عصاره برگ ...
کرده هم گرم در گوش چکانند و با نمک را که معادل تولہ با سد ساعده شکسته کرده در چهار تولہ روغن ... سوخته گردد
پس صاف کرده و دو سه قطره در گوش چکانند قطور که مسکن درد گوش حار است و ... سرد ... گرده ... و در روغن گل
و روغن گاه که حل کرده در گوش هم گرم چکانند معمول از مصلح قطور مجرب برای درد و ورم حار از علاج الامراض ...
که برای سرد جراران و سفیدی تخم مرغ و لعاب اسپغول مخلوط نموده چکانند اگرچه سرد بسیار است تسکین در بعض ...
سده ادویه که در گوش استعمال نموده سود ... اعظم ساخته کرد قطور حب در درد حار ... ارکتاب مذکور
دو کافی ... افیون یک ... روغن گل چهار درم سرکه کهنه سه درم با هم ... ساخته در گوش چکانند
قطور حب ... که از حرارت بود نافع است ... از علاج الامراض ... افیون ... سرکه طبخ ... روغن ... خلاف ...
و حیز حل کرده ... در گوش چکانند قطور حب درد گوش که از گرمی باشد ... سرکه ده درم روغن گل ...
روغن بادام ... آس ... سرکه ... روغن ... هم گرم در گوش چکانند قطور ... ارسطو ... درد
... و سهد حل کرده در گوش چکانند ایضاً ... سرد جراران ... روغن گل و سرد جراران ...
... که حس ... باطل کند قطور نافع ورم اندرون گوش سفیده تخم مرغ روغن گل ممزوج کرده در گوش چکانند
... ورم ... درد ... که ... خطر است از مصلح معمول ایضاً نافع درد گوش که ... حرکت ...
... الاخوین کند مساوی ... نصف ... روغن گل آمیخته هم گرم قطور سازند ایضاً ... گوش ... کند ...
... کند و اگر درد شدید باشد ... افیون هم اضافه کنند و با روغن بادام مخلوط کرده چکانند
... گوش ... معمولی ... آب در گوش ... هم گرم چکانند قطور حب ... از علاج الامراض
... حجری ده درم ... دو مثقال ... روغن ... قطره قطره در گوش چکانند
... در گوش ... از کتاب مذکور روغن با دام ... سه درم ... چهار درم ... سحدرم روغن
... و علک ... قطره هم گرم چکانند ... از ریاض ...
... قطور ... حرکت ... از ریاض ...
... الاخوین کند مرکی ... مساوی ...
... علاج ... حکما ... اگر ... عسل ...

و درد او سده که آلوده در گوش باشد هم نافع است و قطور مرهم ابیض با روغن گل حل کرده بعد تنقیه نماید و عمل سرد باشد
ایضاً برای ریم پاک کردن بعد تنقیه و سده کا و اثر زرد پیه بید سود قطور سازند **قطور** نافع کرم گوش از مصلحات آب برگ شفتالو
آب برگ ورد تر برگ بادیه خوره ازهر یک مع شیرین یا حسین زرا و دیگر دو مثقال و درم ده رسته برگ تمر درم ضیمران ساب و نکال کرده
ایضاً برای کرم گوش از اخلاط اصلاح آب برگ حور و صبر و افسنتین هندی و شیح کرده باشد سرخس قسط اسم احوال
سمری سوخته هر یک دو ماشه روغن نیشکر هرج و روغن بادام و روغن زیتون هر یک ماشه در روغن بعد هسته کرب ادوائل
قطور مع درد گوش که از درد و برد در معمولی عسل و سرکه و روغن گل را آمیخته نیم گرم در گوش چکانند
قرص معمول حکیم اکمل خان جهت درد گوش که و حو چهار برگ دو درم رتخل یک رهم همه را ساییده در آب کشنیز سبز آب
فرع سرشته اقراص سازند وقت حاجت اندکی در آب ساییده نیم گرم در گوش طلا نمایند **قرص** نافع برای جمیع اوجاع گوش
وصل اورن و جهت تخفیف جمیع قروح آن از اساس حکیم اجمل خان هر یک مثقال کندر تطرون هر یک مثقال زعفران چهار مثقال
عصاره حماض کلاب هر یک دو مثقال صبر بادام مغز پسته عدد کوفته در سرکه و گلاب ساییده اقراص سازند وقت حاجت
لروح حد ساید بار و حس گل و اگر مثل ماسد باعسل ساییده قطور نماید
مرهم هوحوه یعنی سنگار جهت قرحه گوش و سیلان مده و تسکین وجع معمول و مجرب از مجموعه لطانی از زردچوبه سرح سعد آت
از هر یک یک درم موحود دو درم موم سفید سه درم روغن کنجد ده درم مرهم ساخته کار فرمایند حطائی مسله کرد در گوش حیا
مرهم ابیض در قروح تازه گوش مستعمل و مجرب سفیده کاشغری مرداسنگ هر یک جند درم موم سفید یک دو درم روغن گل
دوا و قدرا اول موم را در روغن مذکور بر آتش گداخته ادویه دیگر ساییده و مقدرسه کرده آسوده ساییده گا سه قدر سبکی که ور سرآمیخته
بیوه حوب سار سود سفیدی سه دو عدد حوب حل نماید و اگر وقت گداخته موم لعاب اسغول سرامیخته کنند در تسکین وجع
و سوزش حرق نافع و آب گرم بسیار نافع سود **مرهم ابیض** مسحوق دیگر از لطائی سفیده از مرسنگ حصه روغن گل با ر عن کنجد وحصه موم
یک حصه موم را در روغن گداخته سفیده در کفکیر اندازند و اندک اندک از موم گداخته بر سفیده بریزند و حصه حل کنند تا مرهم
سود مفصله بر هیئه **مرهم مصری** که قرحه گوش را نافع زنگار سحق کرده سرکه کنند هر چهار بار در آب سرد بالقوام عسل اندس موم
و روغن گل عنبر اسد و نکار بر **مرهم باسلیقون** بساط سطور موم هر رطل زفت جهار اوقیه مر راتج علک البطم از هر یک دو
اوقیه زیت دو رطل موم را در روغن زیت گداخته و چهار دوا مابقی را در آن حل کنند و مرهم سازند **مرهم** که اصلاح قروح کهنه گوش کند
از رکانی زردچوب یک جزو مرداسنگ دو جزو هر دو را سرکه و روغن گل سایند که مثل مرهم شود
مرهم زنگار جهت ناسور گوش مجرب صاحب رکانی زنگار زوال مس هر یک چهار درم عصاره گیرد نامه سرکه کرده
سرشته استعمال نماید **لطول** برای درد گوش ریحی از ردار سو حرا اکلیل الملک بابونه قیصوم برگ غار برگ ارزن
کوفته تمام حل نماید ده پیسه و در آب جوشانیده بخار آن انکباب نماید و بعد آن ضماد سازند و آب آن و طول کند

حکایات

صبیه حسکی و درد سر شروع لعاب لعاب بهیدانه عرق نابره شربت نیلوفر و سپید و صندل کا شعری
بروغن گل مروج مورد ضماد نماید **ایضاً** شخصی درد گوش بعد غسل آب سرد و دهن سداب داد و مداو
پیچ و اره گل بنفشه گل نیلوفر خطمی گاوزبان هر یک چهار ماشه بستان یک دانه در آب گرم جوشانیده صاف نمود

شربت نیلوفر دو تولہ داخل کردہ صافی ساختہ نیم گرم بنوشند و برگ عنب الثعلب برگ سبز گل بنفشہ گل خطمی بابونہ اکلیل الملک
نمک سیاہ در آب جوشانیدہ بالای سر پوش گذاشتہ بخار آن بگیرند حصص کی رسوم ہای مسہل سرخ گل خطمی عنب الثعلب
کوفتہ در آب عنب الثعلب تر کردہ و مغز فلوس خیار شنبر سرشتہ بر جانب درد گوش ضماد نمایند **ایضاً** حضرت شیخ را درد گوش
بود و چرک سرجاری داشت او آب برگ سداب در گوش انداختہ بود ہیچ فائدہ نکرد حکیم صاحب فرمودند ہرگاہ کہ گوش از چرک
پاک شود پس سداب بعرق گاو زبان جوشانیدہ بوی خوانند بار دیگر پاک کردن چرک از آن ہم کوفتہ بودن یک جو مہرہ و عسل دو سہ جو مہرہ
یک قطرہ آب ہم کردہ جوش دادہ در گوش اندازند بار اول پاک شود **ایضاً** ورم گوش فرمودند سرہ دار در سرہ عناب
لعاب بہی اسبغول گاو زبان عرق کاسنی شربت بنفشہ داخل نمودہ بنوشند و بشوند معمول از روغن مرکی مردار سنگ روغن گل
سپید آب برگ بید تا ہم بودہ پارچہ را آغشتہ در گوش گذارند **ایضاً** و ہیچ ریم بر آمدن اگر و مقراضی سر بر و سپید شد
در گوش اندازند بود با حالی چرک است روز سوم آب کدو روغن گل جوشانیدہ نیم گرم اندازند **ایضاً** ورم گوش و ہمان وقت
نیز ہاک است بعد سر دو حجامت آن قفا جوں بقدر قوت اول سر اشام بعد ہ اسطوخودوس گل بنفشہ جوشانیدہ سرہ بغز تخم
بدانہ سرہ تخم خیارین شربت بنفشہ داخل کردہ صافی ساختہ بنوشند بعد ہ مسہل مبارک دادند **ایضاً** سرہ و سیلان ریم
از گوش بود فرمودند مرہم موم ہ در روغن سیب نیم گرم حل کردہ دو سہ قطرہ در گوش اندازند **ایضاً** سرہ گوش اول بہ مرغ
در روغن گنجد گداختہ اندازند چون درد ساکن شود دار حلبہ تخم کتان تخم مرو قشر پیاز سیر و حمر سحہ تخب تعیج الکتان ... و جو
نیمہ شود ورم بر آمد فتیلہ عسل آغشتہ در روغن گرم کردہ در گوش گذارند پس از آن اندکی زاک سوختہ بدمند جنانکہ جوا ہرشد و اگر
مدہ غلیظ بود دیک درم زنگار سکنجبین عسلی حل کردہ یک قطرہ زہرہ گاو و یک قطرہ روغن بادام میداند بلا حرج سود انشاء اللہ تعالے
ایضاً شخصے را درد سرمع دماغ و در گوش بود از فتیلہ در گوش نہادند شراب کہنہ بعد آن عسل دہ ماشہ و ہم روغن ...
حسبہ جوخ بر یک پنج ماشہ ہمہ سنگ لب ہفت عدد سفیدی بیضہ یک عدد در ظرف مسی جوش حل کردہ افیون سہ ماشہ
دو ماشہ قطران یک ماشہ سودہ آمیختہ فتیلہ آغشتہ در گوش نہادہ بہان جانب خواب کردہ شد بعد از یک لحظہ بہ کرم بیرون آمد

فصل دوم در طرش

و آن عبارت است از نقصان قوت سمع و بطلان آن را وقر خوانند و نقصان تخالیف صاحب را صمم نامند و مرض مذکور خلقی بود
یا عارضی خلقی علاجے ندارد و عارضی بر جون مستحکم شود مرض سود ملل الزاست و آنکہ در پس سری بواسطہ ضعف قوی و علہ بردیم
اعضا افتد و آنکہ از سکتہ عصب گوش باعث و درم ضربہ باسقطہ عارض شود سزا علاج است و باقی اقسام عارضی کہ علاج
در بعد مفصل مذکور شود و در طرش از خلط غلیظ و ان بواسطہ انصباب ان در عصب گوش کہ آلہ سمع است واقع شود و علامت
آن اسماع باسمائے گرم و گرانی سر خصوص در وقت سحور و عدم شورش و سرخی گوش و تقادم تدابیر مبردہ و تخمہ و امثال است
علاج اول بعد مادہ تمام شود بسور یکہ در فصل فالج گذشت و بعد از آن ایارج فیقرا و آب گرم و سکنجبین باتحرول دعا ساختہ بود
بہ ایارج العسل آمیختہ غرغرہ نمایند و کندس و صعتر و سوسنبر عطسہ آورند و بدو یہ عطسہ ہائے گرم کہ مدد ر در گوش نارد وکر باشند و روغن زر دکوش
در گوش چکانند و اسحر و حردل نکوشند و فتیلہ ساختہ دائم در گوش نہند و دیگر ادویہ مفردہ و مرکبہ کہ در تحامد کور میگردد و حسب
تعل آرند و فلونیوم عثمانی با روغن گل سر گرانی گوش نافع بود

طرش از سوء مزاج ساده. پس احساس وجع است در عمق گوش بدون ثقل و بعد ازین اگر سوء مزاج بارد بود پس از سردی
و بادی مرض [illegible] بر آن گواهی دهد و اگر حار بود بالعکس آن مشهور گردد و التهاب و سوزش در گوش و حوالی آن
شدت باشد و اگر یابس بود لازم تعب و گرسنگی و بیداری و دیگر اسباب مجففه بر آن دلالت کند و لاغری در چهره و جسم [illegible]
[illegible] رطب بود و سوء مزاج ساذج رطب که سبب باعث مرض مذکور میگردد از ضد علامات یابس و عدم وجع دریافته شود
علاج حسب سبب باید [illegible] و نطولات و قطورات مناسبه مبدل مزاج باید مثلا سوء مزاج حار و بارد [illegible]
حار ساذج و بارد ساذج [illegible] عمل آرند و در سوء مزاج یابس مداومت [illegible] مرطبه و حمام [illegible] روغن گل و آب نیم گرم
[illegible] بالیدن سرها و روغنهای رطبه و جز آن که در صداع یابس و [illegible] یابس وغیره مفصل ذکر یافته علاج [illegible]
طرش از صعود ابخره [illegible] آن بجانب دماغ [illegible] حادث شود چنانچه در ابتدای امراض حاده و حمیات
صفراوی عارض میگردد علامتش زردی رنگ و تلخی دهان و استعداد مرض [illegible] بود [illegible]
[illegible] علاج صداع صفراوی [illegible] و بعد تنقیه [illegible] و سکنجبین [illegible] در گوش [illegible]
و گویند که اگر آب [illegible] در پوست انار گرم کرده بچکانند بغایت فائده دهد [illegible] ابخره حاره [illegible]
اگر مرض مذکور حادث شود [illegible]
[illegible] روغن گل [illegible] **طرش از سده صماخ** و سببش اجتماع چرک [illegible]
گوشت زائد [illegible] **علاج** [illegible] موجب مرض باشد [illegible]
[illegible] نیم گرم [illegible] در آوردن آن [illegible]
[illegible] در گوش [illegible] روغن [illegible]
[illegible] در گوش [illegible] گوشت زائد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در گوش [illegible] استعمال باید

مفردات

[illegible] روغن [illegible] مجرب است [illegible]
[illegible] روغن [illegible] و دیگر [illegible] طرش [illegible] و دیگر [illegible]
[illegible] و دیگر [illegible] روغن [illegible]
[illegible] و دیگر [illegible] والد مرحوم [illegible] گوش [illegible] مجرب است [illegible]
[illegible] گوش [illegible]
[illegible] و دیگر در طرش [illegible]
[illegible] گوش [illegible]
[illegible] در گوش [illegible]

مادی و ساذج از موخر روغن کنجد که در آن حنظل تازه جوشانیده باشند بچکانند تا آب سیاه و غسل چکانند تا جذب مایه
در روغن بسته حل کرده خصوص و عسکه ناخ علط آن باشد دیگر اکتحال مرزنجوش و قطر آب گرده برگ کاکنج گرانی گوش
نافع است هر دو در مفردات مسطور است دیگر کرنب دیگر کرنب بقل گوش کودکان را نافع و اهر مسیح او در کوک صعتر و نمک
باهم سحق نموده آب و ہیں یک قطره در گوش چکانند دیگر سرگین اسپ با سرگین خر تازه فشرده گرم کرده قطره چند بچکانند همین عمل دارد

مرکبات

اکتحال گرانی گوش که بعد مسهل بیاشامند و سبب آن بخارات بود زائل گرداند و تدریجی بعد نقیه سریع است
اسطوخودوس سعتری و شاهی بابونه اکلیل الملک مقشر از هر یک ده درم بوره پنج درم مرزنجوش ادخر پوست بیخ بادیان پوست بیخ
کرفس گل سرخ هر یک شش درم در ده آثار آب بجوشانند تا سه آثار آب بماند سر و گوش را بخار آن دارند و حنظل حوالی گوش جو بگه آ
در صباح بر رو بمانند **اکتحال** که نقصان و بطلان سمع را که سبب خلط غلیظ خام بود سود دهد و بعد تنقیه دماغ مستعمل
شداب صعتر افسنتین با سرکه و شراب و آب سرد در آفتابه اندازند و نمی بر سر آنها نصب ساخته یک سر قمع بعد بر دراست در گوش
نهند تا بخار آن در گوش رود تجویز مجرب از علوی خان صاحب برای طرش و وجع ارد و اکثر امراض اذن بابونه اکلیل مرزنجوش
برد و پوست خشخاش عنب الثعلب سطوخودوس افسنتین جوشانند و سر آن را محکم بندند که بخار برود و بخار در سرگرفته سرو گوش
بر بخار آن دارند و در مرض که از خلط غلیظ بود یا سوداوی و اسبه باشد جوب چینی و وجهه یک جزو داخل کنند **ایضاً** صاحب
شفائی نوشته که بخور که جهت ثقل سمع عدد و صیق بکار آید این اجزا مسهل نسو مرزنجوش اکلیل الملک برگ سبب تخم سست ٥
حبے که سعی ملع ورافع گرانی گوش است منقول از ریاض آنسا و علماء الاعتماد صبر تخم سعال تخم حنظل برد موسوف سقونیا معل
ارزن هر یک دانگی قارلعون نیم درم آب کرمس جهانیار مدور برد حب **مجرب** جهت ثقل گوش که از سده خلط غلیظ باشد و مسهل
در طمس از شاهی برد سعد موصوف دو درم ازروت ربع درم تخم حنظل پوست هلیله کابلی از هر یک یک درم کسرا دودانگ کوفته
بعد آب جهانیار مدور بسته یک درم بطریق شمار **دواء الریان** در طرش که از صفرا بود بعد تنقیه هر سر عضو و تسکین حدت
مراد و مسیح القصاب ماده دیگر بکار آمد نگهدارد با برش دواء و تخم آن بردن کمیدلس داهیاسه مذکور افسرده اند آن در آب
پوست حالی انداز و تدر سرکه و روغن گل و انداخته کبدر و در آن آسر بعده انار ارآتش اجگر هید تا تحد در دست ^علیط
کرد و فرود آورده قطره چند نیم گرم در گوش بچکانند **دواے** از سطب است تربک تولد است از رش جها تاشه سرکه روغن گل
هر یک سه ماشه نیم گرم در گوش اندازند جهت گرانی که از صفرا بود مجرب است و در نسخه دیگر نمک لاهوری نخاله آب انار ترش
چهار ماشه داخل است جهت درد و گرانی در مزاج طبعی انبع **ایضاً** برای کری گوش از داسس رومی عنب الثعلب هر یک
یک ماشه سب در آب برکرده صبح خوب سائیده صاف نموده روغن گل داخل کرده سربا تا روغن ماند یک دو قطره در گوش اندازند
آن اعد و اگر به مزاج گرمی شود دوائے باردمو سند **دوائے** که حکیم علی بهمت از اله طرش و ثقل سمع که بعد از ناقاسات امراض
علاج اول سوداوی واقع سود از مرات دالسته وطرش که بعد انتها و ورام گوش حادث سود نفع نموده کمال نموده و مجرب تعقل
نوشته نار انسل آمیخته عرق نسترن داهیاسه لوم خام رالوس جدا کرده در روغن بادام تلخ خوب سائیده جنانچه لیسیای گرامد صاف
تلخ در گوش چکانند و اسره سه قطره در گوش بچکانند **دوائے** برای کری گوش و ثقل سامعه از ریاض آنسا دم حوم اصول
حاجت ثقل آرند و قطره رو ... روغن گل خوب سائیده نیم آمد صاف نموده چند قطره در گوش بچکانند **ایضاً** برای گرانی گوش از ماء

مذکوره سائیده با سرکه حل کرده ... بدارد علاج مرطب بعد مناسب روغن گرم چکانیدن با آب حرارت بالشیشه ... در روغن
آب حرارت اندا ... آب داخل کرده آتش نرم بجوشانند تا روغن باقی ماند و بعد ... که کری گوش سرد و معمول ... مربی
و در کافی ... بادام ... بگیرند یک دام ... ادرک ... همه را ... کرده در آب بجوشانند و صاف نموده
روغن کنجد ... داخل کرده بجوشانند تا آب ... شود و روغن بماند ... قطره گرم کرده بچکانند **روغن افسنتین**
جهت گرانی گوش از درد کافی افسنتین رومی در آب ... بجوشانند تا نصف ماند صاف نموده روغن گل روغن بادام تلخ
نیم ... بجوشانند تا روغن ماند ... کافی ... حل کرده ... صاحب ... گرم در گوش بچکانند
روغن جهت کری گوش ... معمول ... سرکه ... بادام ... نموده ... کنجد
... روغن ... گرم ... در گوش ... گردد **روغن بارک** جهت کری
و گرانی گوش نافع ... **روغن ترب** ... نافع ... روغن اعظم ...
... نافع ... در گوش مذکور ... **روغن حنظل** ... دیگر که طرش ... نافع
... خواهد آمد **شربت اسطوخودوس** جهت کری ... نافع ...
... اسطوخودوس ده درم ... یک رطل آب ... صاف کرده یک رطل شکر ... اضافه کرده شربت
سازند **شیاف** جهت کری گوش ... معمول ... حنظل ...
... روغن بادام تلخ سائیده ... **شیاف** ... علیم ... است از علاج الامراض
... حنظل ... که ... سازند
... در گوش ... **شیاف** ... جهت طرش ... نافع ...
... حنظل یک درم ... یک درم ... درم ...
... یک ... ساف ... صاحب اول ... مطبوخ ... داخل ...
... روغن بادام تلخ حل کرده گرم در گوش قطوراً ...
فتیله - که کری گوش را ... حنظل ... عسل ... حنظل ...
و فتیله ساخته در گوش نهند ... فتیله ساخته ... کافی است ... در گوش ...
... **قطور** - ... نقل ... نافع ...
... یک درم ... آب ... روغن ... حل کرده ... **قطور** جهت
طرش ... از علاج الامراض ... یک درم ... درم ...
... نافع است ... خواهد آمد **ضماد** جهت ... و طرش ...
... صاف ... آب ...
... **نطول** جهت طرش ...
... آن ...

حکایات

چنانچه مرد سردی اگرانی گوش یعنی جرس یا طنین بود بعد تنقیه تصحیح اسطوخودوس و اطریفلات استعمال فرمود بعد مدتی معمول اطریفل
اسطوخودوس بیار کشید و اسطوخودوس سوده اطریفل صغیر سه ماشه خورده الاس عرق گاوزبان هست و لیکن عرق عنب الثعلب
نیم تولہ و سعد و روغن گل و آب برگ در گوش انداختند و کذلک روغن بادام تلخ انداختند **ایضاً** گرانی گوش عرض بود معالجه گل حمی
بابونه عنب الثعلب هر یک یک تولہ دو عرق آن بجوشانند و در گوش چکانیدن هر گرم باد آورد چراکه سرد است و در آخر قصد فرمودند
از سر شیر ساده رحم برآمد **ایضاً** رسیدن را در عصب غیر حاقه کری گوش عارض شد از برگ آس و پست و گل بابونه اسپند هر یک قسمت
بادیان رومی یک تولہ حنظل از پوست چهار اجزای کنار مدد ورگل بابونه افسنتین کرنب که سه در سر سعطور ریزند و تشریب
کنند و عرق سابیده و کوره و کبوتره داده پس معارض سوده لکن در گوش ریزند گردد بشاف امعا در آب گرم است
ونیز و روغن گل بجوشانند و در گوش چکانیدند بعداز آن بجماع هست بعد از گرم اگوس خارج شد و بعد از آن زیرگردد
ایضاً دیگری را بعد از تب کری عارض شد اطریفل اسطوخودوس یست بخورد و هر روز گوش گل بابونه پسته اکلیل
اکلیل گل سعتر هر یک سه ماشه اسپند ماشه انگوره یک ثمر تولہ سر بوده سیخ جوشانیده صاف بوده روغن گل بابونه بالام
آن گرم که اندر سازند کاسه مدد روغن بادام در آن چند سه بارکه سه زعفران سعت ماشه سوده آمیخته در گوش چکانیدند

فصل سوم در طنین و دوی

عبارت است از آواز که در گوش در آید و در خارج موجود نبود پس اگر آن صوت باریک بود طنین گویند و اگر برم و بزرگ باشد دوی
باشد اکثر مدد انکه طنین و دوی از دو حال خالی نبود یا متعلق به دماغ و گوش بود یا شرکت معده و دیگر اعضا باشد و فرق تمام
آنکه طنین دماغی در اکثر امر لازم باشد بخلاف دیگر نوع که گاهی کم و گاهی زیاده شود و دانستن علامت و علاج اقسام جزو آن عمل
مرقوم شد که در بیان نوع و امد باید که در جمیع اقسام این مرض دلک شدید اطراف و ملس طبع بایع نماید و پرهیز در بستر
و در دوار است معده را شده و مقویات دماغ واجب انگارند و از حرکات مثل قی عطسه و صیاح شدید و گرمی آفتاب و حمام
بسیار گرم و امتلا و تمامی حمیات هیجون سیر و پیاز و گندنا و شراب اصلاً لازم شمارند

طنین و دوی از فضله دماغ

و این عام است که بیخ علت از فضول دماغی جدا شود و موجب مرض گردد خواه آن فضله خود بسوی گوش ریزد و باعث شود
مذکور شود علامت ریحی گرانی سر و بند گوش است و گاهی استداد مرض و گاهی سکون آن و لسان حلقی ثقل و بند گوش
بود و دوام و لزوم مرض مذکور **علاج** - در هر دو نوع اول تنقیه دماغ مسهل گرم و حب ایارج مذکور در نسخه در فصل ستم
مرقوم مذکور شد و بعد تنقیه اکلیل الملک بابونه سعتر نرگس در آب جوشانیده بخار آن گیرند و دیگر اکحال ادویه ملطفه
آن استعمال روغنها گرم کرده در گوش بار گذشت بقطر ماسد و روغن سداب چکانیدن هم نفع بود و اگر یکی از این روغنها
علاج اول تنقیه دماغ نموده در گوش چکانیدن باهم بود و آب برگ با روغن گل چکانیدن سرما ه و بید و بچه میدرسر و سوس
کرده با زالعسل آمیخته غرغره شده و دماغ عطسه آوردن لعوق مفیدست الصاعد سعوط سیر عمل براح و فصول بی مداومت حمام باید
تلخ در گوش چکانیدن واحمر دو

طنین و دوی از ضعف قوت سامعه

صاحب ثقل آرد و قطور سوء مزاج بعد علامتش کدورت حواس و ضعف افعال نفسانی است **علاج** برای تقویت دماغ اطریفلات

و جمیع حالات و غیره که در صداع ضعف دماغی مفصل ذکر یافته مناسب حال مریض دهند جمیع پاشویه که سرد باشند
موافق باشد اعتدال موسم عطرهای خوشبو و روغن گل بادام در سرکه در گوش چکانند ۰

طنین و دوی از ذکاء حس سمع

علامات قوت دماغ و جودت حواس و هیجان مرض در وقت گرسنگی و خفت آن در سیری و سکر بود **علاج** اگرچه این نوع بی تخصیص مرض نیست اما مریض را از آن آزار رسد و موجب تشویش گردد باید که افیون در روغن بادام و شیر زنان حل کرده قطره نمایند و روغن گل و سرکه آمیخته نیم گرم سازند روغن بادام قدری افیون حل کرده در گوش چکانند و اگر مزاج بارد باشد جند بیدستر و شبت را در آب جوشانیده در گوش چکانند روغن مشک سرد را جوشانیده در ... مناسب بود

طنین و دوی از کثرت یبس

علامات ازدیاد مرض در حالت گرسنگی و طعام خوردن و ناقص شدن است **علاج** در غذا توسیع کنند و شوربا خورند و روغن گل و دیگر روغنهای تر در گوش چکانند و گاهی شیر زنان با روغن ... چکانند **فائده** طنین و دوی اگر در ابتدای ... بسته شود و اگر ... اسهال ... تحلیل ماده گردد تنقیه سبب کنند و بعد تحلیل حلبا نمایند و اگر بسبب ... در جهت ... سود سلاح ... باشند گرم ... یک ... گوش ذکر یافته و قیس کارلس ... بعد خواب ... طعام ... سخت ... برای سود
حسب ... تدبیر صداع حاری و علاج ضعف هضم ... وصداع ... فرمایند ۰

مفردات

سر ... بمقدار ... بطنین و دوی نافع است از دکانی **دیگر** از خلاصه ...
دماغ اگر قدری افیون در روغن حل کرده نیم گرم در گوش چکانند طنین را زائل سازد **دیگر** ...
... روغن گل نافع طنین بارد است **دیگر** جهت دوی ... نافع ...
و ... برگ ... آب ...

مرکبات

انکباب که در طنین و دوی ... دماغ بکار آمده بود ... انکباب باید انکباب
که ... مواد بارده ... الامراض ... گل بابونه ... رومی ...
... حب ... سبب بود ...
... آن انکباب باید **اطریفل** جهت طنین گوش ... معده و دیگر ...
... از کابلی ... هر یک ... بادام ...
... بادام ... هر یک ...
... روغن گاو ... کرده ... قوام ...
... گرمی هوا ... اطریفل مسهل که
طنین و دوی را نافع است نسخه آن در صداع گذشت ۰

بخور کنند که دوی و طنین را که فصل زایل و منفعت صحیح بود و نفع سالها از برای مزمن گوش شیخ الرئیس بود و بخ بعضی جوشانیده
بست ریزند **حب** مجرب که برای منفعت دوی این مرض معمول حکیم شریف علی در فصل طرش ذکر یافت +

و بید الورد برای دوی و طنین مفید و در فصل صداع گذشت **و دواے** که برای طنین مجرب است و بعد مفید است مسهل
کندر زعفران چند سایند سرکه کدام یک مثقال کوفته بیخته و از این سازند و خشک نموده عند الحاجت چند برابر آن در شراب کهنه حل
نموده بایند **ایضا** از خلاصه جربش سعد جند بیدستر زعفران مساوی کوفته با سرکه و روغن خام سایند قطره کنند که بغایت مفید است
روغن برای طنین و دوی و ثقل سمع از رسائل حکیم واصل خان الرئیس رومی بادام در سرکه جوشانیده در گوش بچکانند
دارد و بعده این روغن چند قطره در گوش بچکانند زهره گاو و نمک بود و روغن گل روغن معرجه سعالو سرکه دو بود تاکس
ملایم جوشانند تا آب برود و روغن ماند پس صاف نموده هم وزن افیون خالص در آن حل کرده بکار برند **روغنے** که از گوش و جگر
زهر مار دار صحرا ماکری برگ سیما لو برگ حسیلی برگ آکه سنگره بیخ کسله برگ ادبهان برگ تلسی بیخ پنجه هیٹ کٹالی ادرک
برگ کرط از هر یک چند چند مساوی گرفته همه را در روغن کنجد آمیخته روغن باشد و در آتش نرم
بس دور هضم باش نرم جوشانند تا روغن ماند و بعد سوخته شود سرد کرده دو بار چند قطره بچکانند **روغن جته** زرد آلو
خار دار خاردار است بیخ سکنده دوی ادن سنگ سند آن را دو مدارمت در مرحل طرش و وجع اذن بار داست و طریق
استخراج آن مثل روغن بادام است دان در گوش گذشت **روغن قسط** که در بحاله کار آمد از را مجرب قسط ده درم کوفته
ست در سرکه بجوشانند در هم اما ... بجوشانند تا همه آب برود آنگاه روغن کنجد بر آن ریزند و جوشانند تا آب فانی شود در گوش
بچکانند که روغن که برای تحلیل ریاح مفید و در وجع گوش گذشت در بخار مادح بود **غرغره** برای دوی و طنین از
گل حطمی هم مر و عسل نعلب کسر حنک هر یک یک سماسه اسطوخودوس چهار ماشه غرغره نمایند **قطور** طنین و دوی
و درامادح است از قادری و علاج الامراض و دکانی کندر زعفران فرفیون چند بیدستر جوش سعید مرکی سرکه در هم
بوره ارمنی هر یک دو درم کوفته بیخته در شراب حل کرده بچکانند **ایضا** هم از علامه که طنین را بعد نفع تمام دارد
فلفل هم وزن مشک دانگی آب مرزنجوش سایند و بچکانند و در نسخه دیگر جامع هر یک السعج مدوی و طنین که از ضعف
سامعه باز علیه حلاط باشد نهم گراب نصف درم سر داخل است **تخطی** در حب طنین دوی و قراح در فصل طرش
در مسائل گذشت و در نسخه قطورکا طنین و ... و فصل در گوش مذکور شد

فصل چہارم در انفجار

یعنی برآمدن خون از گوش سبب کشادن یا شکافتن رگ گوش است بواسطه امتلاء خون یا ضرب و صدمه در **علاج**
فصد باسلیق خون بواسطه امتلاء زیادہ گیرند و در ضربی کمر برآرند بعده ادویه حابس خون مانند زاج و عفص در گوش چکانند و اگر
بسبب حرارت مزاج بود زاج در سرکه جوشانیده اندکی کافور حل کرده قطره نمایند و اگر حرارت نباشد اصلاح کافور سست و
آب گشنیز همراه سرکه جوشانیده بچکانند و اگر معتدل خواهند اندکے کافور در آب گشنیز انداخته و اگر در بحران خون از گوش
برآید باکه خوف سستی شود سرکه ... نکنند

مفردات

انار ترش پوست و لایچه در وی بسته اندر سرکه بپزند و صاف نموده بچکانند سیلان خون از گوش باز دارد و دیگر مقطر آب بارتنگ

نیز نافع و مجرب است دیگر شیرهٔ برگ بادنجان که نیم گرم بچکانند خون اگر در گوش نشسته باشد گداز د دیگر بچکانیدن آب برگ و عطر بنفشه در معروفات سبل درد گوش گذشت جهت سیلان خون از گوش مجرب نوشته

مرکبات

قطور ماما اقاقیا و حضض سوده در آب لسان الحمل یا آب حرفه آمیخته در گوش بچکانند خون آمدن گوش باز دارد ایضاً برای خروج خون از گوش صبر کندر مساوی گرفته در آب گندنا سائیده قطور نمایند قطور قوی الاثر جهت افعاری که از ضربه و سقطه و دفع طعنه بسیل خون باشد ازعاقی زعفران دو دانگ حضض کندر عصاره مازو هر یک یک درم در سرکه تیز حل کنند کوبک دانه ببل آب سوده بچکانند و سرکه خرگوش بسرکه حل نموده سرنافع است

فصل پنجم در سیلان رطوبات گوش

سبب در اطفال رطوبت سر است و در عمر آن جراحت ماده و گاهی بعد ضربه و سقطه سبب از عاج رطوبات عارض شود

علاج اول رطوبت را از گوش پاک کنند بفتیله روغن و بهادن فتیله بعسل و ابرروت آلوده و بعد از آن ادویه مجففه نجور صبر و حضض و مرکی و حبت الآس استعمال نمایند و اگر بار وا ریکا بیده در شراب کهنه آمیخته یا در سرکه کهنه جوشانیده در گوش چکانند رطوبت صرف کرد از گوش سائل شود قطع کنند و طفلان را حاجت دوا نیست بعد بلوغ خود بخود زائل شود

مفردات ورق سوخته باریک سائیده باشند سیلان رطوبت از گوش باز دارد دیگر سهاگه بریان سائیده در گوش اندازند و بالای آن قطره چند آب لیمو بچکانند و مداومت نمایند که رطوبت باز ایستد و بدبوی دور شود

مرکبات

دوائی که جهت سیلان مفید که بعد اماد نی کرم هم رسد نافع است از انقانی که ... رو ... سبب نالی مر هر یک هم دانگ زوال یعنی دو دانگ کوفته بیخته در سرکه و روغن گل حل کرده بچکانند **ایضاً** صابن و سبع حسکهٔ مطبوخ در روغن زیتون جوشانیده صاف نموده قطور نمایند که از ماء مجرب صاحب خلاصه است - **تتمه** - از حکم بادی که سیلان رطوبات با نافع در فصل درد گوش گذشت

فصل ششم در انکسار الاذن

و آن عبارت است از شکستن غضروف گوش بسبب ضربه یا سقطه و **علاج** بعد کنند و طلس طلح نمایند صبر و مرد اقاقیا مقل در آب جوشانیده بجای که گوش ازال شده باشد زمان جابجا بهادت سازند و اگر کسر صحیح باشد هر دو جانب ضماد نمایند و هر گاه که از موضع شکستگی خون سر بر آید بجهت اندمال مرهم بهروزه استعمال کنند

مرکبات

طلا که در کوفته شدن گوش عمل می آید از عاقی سفر اقاقیا کندر بسرکه و سفیدهٔ تخم مرغ سرشته طلا کنند و مغز بادام و عسل ستر نافع است و کندر سها هم از ادویه نافعه مرض اذن است **ایضاً** کندر مخلوط به ... بار ... سریع میکند بتدریج مکاد را دل مرهم بهروزه که برای کوفتگی گوش بعد فصد و معه معمول است بهروزه تخم خرو صمغ البطم زفت رومی هر یک یک جزو اول

موم روغن از سه نفط و موم درست کرده هنوز بر سر آتش باشد که این دوا را آمیخته فرو آرند و بمالند و مرهم سازند ۰

فصل هفتم در انقلاع الاذن

یعنی بر آمدن گوش از بیخ سبب کشیدن گوش است بزور یا ورم و رنج ضاغط علاج بعد فصد و مسهل گوش از موضع او بجاش برنهاده و عصابه بندند و باید بزور بکشایند تا که مستحکم شود پس از آن اگر دوائی باشد بگیرند موم و روغن و نفط و کندر مدقوق آب گل حلبی و آب کشنیز سبز و آب برگ اسغول و آب حی العالم که و درهم سوده بمالند ۰ **مرکبات** ۔ ضماد که انقلاع عضروف گوش را بعد فصد و اسهال و پس ازان بتسکین درد بکار آید مازو خشک در آب تر کنند تا نرم شود قدری سرکه و روغن گل بر آن باشند و مثل ضماد ساخته بندند ۰

فصل هشتم در قلاع الاذن

یعنی شقاق که در بیخ گوش حادث شود و حرکت دوران آب از آن سیلان باشد این مرض اکثر اطفال را میشود علاج در شیر بایداد آب بر دوش حجامت فرمایند و از بیخ گوش زلو چسبانند و جراحت را بسرگین گاو سمه قدری کمیله و مردارسنگ و برگ حنا باریک ساییده بر آن پاشند **مفردات** زردی که چیزی است سرخ و هو داستعمال بکنند یا برگ کوکنار با آب آمیخته ضماد نمایند یک لحظه سوزش میکند لیکن نهایت مفید است و دیگر جراحت رطبه را بسرانجام **مرکبات** ۔ ضماد جهت قلاع اذن مجرب ارد کابلی و معمولی سفید کرده سوخته مغز تخم هندوانه سوخته پوست کدو سوخته دم الاخوین سفیدات قلعی سوخته گلنار سوخته تو سا کبابی کوفته بیخته بسر جوهر حل کرده در پاوان مالیده مثل مرهم شود طلا کنند ۰

فصل نهم در حکة الاذن

یعنی خارش گوش سبب انصباب رطوبت بورقی است علاج افسنتین رومی در سرکه خالص جوشانیده صاف نموده چند قطره نیم گرم در گوش چکانند و اگر روغن جسته زرد آلو یا روغن بادام تلخ با سرکه مذکور آمیخته بهر عمل کنند و بعض اگر سهاگه بریان سوده در گوش اندازند و بالای آن دو قطره آب لیمو بریزند نافع بود و کذا بول البقر و الغنم **مفردات** صبر سقوطری بروغن گل حل کرده در گوش چکانند معمولی دیگر حلبه در سرکه بریان نیم کرده چکانند **مرکبات** ۔ قطور ۔ ملح خارش اندرون گوش از کتاب مذکور حصص بعد ریزه در آب ساییده صاف کرده نیم گرم در گوش چکانند بالای آن سهاگه بریان باریک سوده بآب حل کرده چکانند ۰

فصل دهم در طرش الاذن

یعنی سمر گوش از آواز عظیم سبب ضعف قوت نفسانی است یا بسبب ضعف سامعه فقط علاج تقویت دماغ از اطریفلات و معاجین کنند و شموسات و مروحات و مقویات دماغ بکار برند چنانچه در ضعف دماغی مفصل مرقوم شده ۰

مقاله پنجم در امراض بینی

هیچ از بس سعوط نماید که بعض حالات می بخشد را می نماید مثل عطوسات و اطلیه سرد نیز از آن اختصاص می دارد حابه
وسعوطات و سمومات و لسوقات و لطوخات و سرکشیدن که حاجت سعوط ادویه باشد باید که اول ذکر خواص سرکنده و برس
بخور و سرانسوی فتائل دارو بس دوا درمالا کنند که سهل استعمال این ادویه در سر فصول مذکور شود
اگر بخور و درج کرد و سرو الاروغن بنفشه و روغن گل و سر زمان در شب ختنا کنند و اگر دو بیشتر سعوط کند بارو حر ملت ماسد
سعوط بودن خرمه در آب گرم برسر بهند و میس رهادن خرفه بر سر سرد و بستند و با روغن گل با روغن خلاف بر سر مد

فصل اول در رعاف

می برآمدن خون از بینی بسبب کشادن رگهای از رگ اندرون بینی است بواسطه حدت خون یا شکافتن سر این عروق
دماغ باعث سبب اسلا خون و ضربه و سقطه و این عسر العلاج است و قرق میان رعاف عرقی و سر آبی آنکه در سیر ابی
مصفی طرف برآید و سرخ یابس و گرم بود و علامت حدت خون و جوشش صفرا است و خروج خون رقیق اندک اندک و میان ملال
دم بعدم صداع شدید و سرخی چهره و چشم بود علاج سر دار رعاف شدید نیست رعاف سرد بعمر کم ریزد و سرب ملو بر
و اگر خواهند سرو کم کاهو سر کم حرف و مدرسه که مراسوده او ایند وگل ارمنی ماسا بسند بسر که سابیده بر سر ضماد نمایند و آنکه
در آب سابیده بر نارک سر ضماد کردن سر سعد بود و کافور در سرکه خوب سابیده در بینی چکانند و سم اسبر اسوخته در بینی د
عکوف در سای برکنند و گرد اسفا بوده در بینی بهند و بسیار بهمان سوده سرگین خر است اگر اندکی کافور در آب حل
کرده قطره از آن در بینی چکانند فی الفور رعاف را بند کند و اگر قدری افیون اضافه نمایند قوی خواهد بود و دلک قدمین و ساقها
و دهن ودن ران و بستن عصابه مستحکم بر اینها سکند و گویند که چسبیدن مرغوب در سرکه بهادن بها بوقف خون شد
در اندلسکن و سرد و کف ورد بهاد و قت معین علیاکرد و میس از ضعف ادرار او ماحاست مرکز هادور وبرو
فصد بسر و صرور است و هر سکین حدت خون و تعطا آن آب سر در برسر بعض و تو بستن و در بینی کشیدن را
ماسائی بسی و سر ب کادی و عناب و زرماس بستن و دمیس و سرخ بحنه آب لمو خوردن انفع بود و اگر از بس در مرفاد
کسود فصد بسر و مبارک کنا سدار حاجت معادی خون معاون برآید و حمله یا سر برساقین کنند و بر دوس و حکم شداگر
از سحر است برآمد حاجم بر جگر بهند و اگر از رحمت برآید بر سر گذارند و گاهی در آخر رعاف استعمال ادویه معاده گر ت ایم
و عضو را لسورد و خشک سازد مثل زاج و زنگار و عفره حاجت ادس اگر بسابیده و احب کند بر کشا ده ایس
سد سوده در رعاف گاهی اگر گرمی و خشکی بود دوا این علاج باشد نیز با روغن بادام و روغن کدو خشک کرده در بینی چکانند و بر سر
مید آید و مکرر چکانند و اگر قدری کافور در آن روغنها حل کرده چکانند نافع است نافع بود و روو بر طرف شود و کسیکه مرنا
بعد فصد بسر و تکرار کهربا گشته با سرب اختیار شود در رعاف که در امراض حاده و بهانه گرم بود و بحران اراح شود ما حد و
بر بند و حرف سعوط بوب ماسه بند کنند و

مفردات

گچ کهنه در آب سابیده بر پیشانی طلا نمایند عاف را بند نماید و دیگر کافور یک حبه در یک دام آب گشنیز سبز حل کرده سعوط نماید
مجرب است و اگر عوض آب گشنیز آب افسرده سرگین خر کنند اقوی خواهد بود و بکرر تجربه رسیده است و اگر قدری افیون اضافه
کنند مثل خواهد شد و دیگر گوز بوف بندکند و مجرب است عطار بالمعده بر مرغ آهسته کافور بیرتن یا سابیده در بحر ساحل

و گل ختمی تاب ساییده بر سر و جبهه و گردن طلا نمایند هرگاه خشک شود دیگر اعاده نمایند بتکرار عمل رعاف بند شود دیگر معمول آنجناب
علیه الاعتماد بیرس راگدا بعد و سرد و ماحه طول طلا نمایند پس بعد از آن از سر مبارک سر کشیده و دوسی از یک ماکوس ماماز
دیگر هرگاه چون بند شود و خشک شود سه قطره روغن زرد خالص کارگاه و دود در بینی چکانیده شد و چون از معاودت مرض حافظ جمع
شود بارها سه مذکور را آب بر کشیده و فرو دارند دیگر صماد کافور بر ناصیه و با فوج مجرب است و کذا العوج فسور اسفنج مجرب
دیگر فتیله توره مصول بیخ ماش مجرب است و کذا رگ کشاد رجس طلا کردن دیگر عجب رعاف دارلسه سرح را
ناخون رعاف آغشته و سوخته مرق آن را در بینی دمند دیگر صماد سرا بحلیس زل بعد ما ه کهور گرم باشد نافع رعاف است
و یک تک آرد جو آب حرفه باک ساده دیگر دل را سرکه سحق کرده و فتیله مدان آلوده در بینی گذارند رعاف را بند سازد
دیگر سیب درخت را سوزانیده سعدی آن سیاه گردد بسیار مرکب بند و نافوه در بینی دمند قطع میکند رعاف را
دیگر کهربا سائیده و لعوج نمایند و کذا اکر سوده بعد خشک خار سوده لعوج کردن مجرب است دیگر مسکه نمک را آب
حرفه تا بر سبد و کافور آن آمیخته سعوط نمایند و برگ کتا و برگ بید و برگ ... ازینها هم بند بر سر بود رحمه طلا نمایند فوراً
رعاف بند شود دیگر مجرب برای رعاف حادث از حمیات و غیره سا هیره بارد را بسا بند و آب او بنوشند و دهد جسن
و مقدم سر را طلا نمایند اسا هیره خشک را آب ساییده بنوشند دیگر آب بادروج در بینی چکانیدن با لخاصیت حبس عا
میکند و کذا تک آب نوشه دیگر کرعاف بند کند جسس تخم بدو در خرقه کتان بسته بسوزند و خاکستر وی تخم مرد در بینی
دمند رعاف بند کند دیگر قاطع رعاف برنا مرحلی بدر فلو تا کوفته بسر که شیره ... کرده طلا نمایند از معمول دیگر زکتاب مذکور
و نشکام سعف از کرب رعاف معمول بیرس ادر سرکه تبه بر نارک سر طلا کند

مرکبات

شربتی برای رعاف از مطب ایساده کرام لعاب بهدانه ساسه سیره عناب بهدانه سره تخم خیارین سرهٔ تخم خرفه سره تخم کاهو
هریک ... سیره خشخاش سره کسر خشک هر یک چهار ماسه سیرهٔ مغز تخم بهدانه سره مغز تخم کدوی سرین هر یک ...
شربت نیلوفر یا شربت عناب یا شربت صندل دو تولہ حل کرده اصول ... ماسه ناسیده بنوشند و گاهی عناب بهدانه ...
سا هتره ده بوده بند شود و اگر سود کند صندل نافع آید ایضاً سره بیخ انجبار چهار ماسه در آب بارتنگ ... تولد
بر آورده شربت حب الآس دو تولہ ... سره گلنار سره دم الاخوین هر یک چهار ماسه بدهند ایضاً سرهٔ بارتنگ ... سرهٔ
... دو تولہ سره تخم کاهو یک تولہ ... بیخ انجبار یک تولہ شربت نیلوفر دو تولہ سمغ عربی کثیرا هر واحد یک ماسه سوده ماسه ... نوشند
ایضاً ... دم الاخوین ... سوخته طباشیر هر یک یک ماسه سوده در شربت انجبار آمیخته خورده ... بیخ انجبار
شربت حب الآس ... تخم خشخاش ... بارتنگ هر یک ... ماسه عناب بهدانه ... ماسه در عرقیات بر آورده تخم بارتنگ ناسیده ...
و اگر ضعف بود مروارید ... کل ارمنی و مختوم ... زیاده کنند دوایی که رعاف را بند کند از طب الاکبر ... کرده
... دم الاخوین ... همون غبار ساخته و فتیله از کاغذ یا پارچه ساخته در آب ... تر در بینی ... بالا
... مذکوره آلوده در بینی ... نیز در بینی دمند دوایی که اقسام رعاف بند کند ... معمول ...
... گل ... آب سعوط کنند ایضاً از محالج ... و هم وزن آن کافور سائیده آمیخته
... در بینی بدمند دوایی ... ماش رعاف ... گل ... صندل هر یک دو ماشه ... یک ماسه ...

سعوط نمایند واز دماغ مجرای بینی سوده شکنجه ساخته بر آورده نهند ایضاً از رسائل استاد مرحوم آب ترب سفید تا ده قطره در بینی چکانند و اگر
سوخته یک جزو سعتر هم جزو از گیاه آید در بینی دمند و سعل و سعده عود هندی مجموع باریک سوده در بینی دمند و پوست و تره
کرده برگ دیگر در آب سایید و سعوط نمایند و آنکه سعد در بینی دمند مرد بعد اخری و بعد از آن سعدی نهند و آنکه پیوا
ماده در بینی در آرند دواے جهت رعاف از حکیم ادی سراری رب محرق دم الاخوین گلنار سعدان قلعی ...
حرم سوخته کرده سارح گرد سوخته و اگر طلبه ساند ساح بر سوخته نگیرند طین قیمولیا طین ساموس طین بعره بساره آهن
ح انجار صمغ عربی کهربا سمی سرس سند محرق سازند کو فته بیخته و قدرے در آنجا موے کرد در بینی دمند و قدرے آب از برگ
و آب حرفه سرسه ریسانی طلا سازند و مطابق اسح عکوب ساخته آب سرگین خر باره تر کرده باده آغشته در بینی نهند ایضاً
کسنیز خشک آمله خشک سرد و سابیده نخچه بسته بر آن نهند و ر منی گل ارمنی افیون زهر مهره کافور سوخته بوزان ... مبارک
سوده دمند مجرب است از بعض نسخهاے دکانی سعوط قوی تر که خون آمدن از بینی باز دارد از اعمال تاج علائی کافور ... گل
افیون کندر مرصاف سوخته ساذج سرگین ... سودم وطباشیر سوخته اح سوخته سب بالی برابر باریک سوده بر سرکه عصاره لحیة
... دم الاخوین سرگین حمار دوانگ کوبند و سرشته و بعصاره باد وح و عصاره لسان الحمل سرشته و خشک کنند و سه از حبس
کنند بس قرصها ساخته نگه دارند وقت حاجت بحریرے ساسات ... در بینی چکانند سعوط که رعاف احبس کند از کشتہ
کافور سوخته پوست تخم مرغ سوخته افاقیا نار و در سرکه سوخته پوست انار برس کندر مرصاف سوخته ساذج معمول برگ تک جزو کافور
ربع جزو کوفته حبه آب بادروج در بینی چکانند سعوط نافع رعاف از معمول کندر افیون کافور مرکب حبه آب ساده در بینی
چکانند ضماد ے که بر سر و جبهه کنند حبس رعاف کند در علاج الامراض کافور افیون سرگین یح جزو گل ارمنی
نیم آلس گلنار عدس مقشر هر یک یک جزو کوبیده نیم سرکه انگوری سرشته مبارک گذارند ضماد که بر سر و جبهه
سعوطها دارد از کتاب مذکور اول آب سرد الرود بر سر ریزند و بعد از آن ضمید نمایند و سر پست ... ارگل سرخ خشک
یک جزو عدس مقشر دو جزو حصص ... کوفته نیم آب آس و گلاب سرشته مبارک بر وجبهه بندد اگر حرقه کتان بگلاب که
سرد کرده باشد بر کرده بر مبارک بندد قوی رجوع بود طلا که خون رعاف بند کند از دکانی آرد جو خطمی گل ارمنی اقاقیا
عصاره نیم آلس گلنار صندل هر یک ... که کافور واقوں سرکه سرشته بر سرو پیشانی طلا کنند طلاے دیگر
که حبس بعج دارد از قرابادین عم حکیم شریف خان صاحب آرد جو گل خطمی آمله هر یک ... صندل سرخ گل
اقاقیا سرگین تخم بوته کافور افیون هر یک یک ... به سرکه و گلاب ... بر سر ... پیشانی و ... طلا کنند طلا که جهت
رعاف حبس عجب دارد از رسائل مذکور ... صندل سرخ گل خطمی بسرکه و گلاب سابیده بر پیشانی طلا نمایند ایضاً ...
مجرب عدس مقشر صندل سفید خطمی یا مساگیج ... که کافور آب مورد برادروج و پیشانی طلا نمایند ایضاً ... صندل سرخ کم
... کسر ... آب حرفه کافور با سر گشنیز و مساوی گرفته طلا نمایند طلاے رعاف و سر و مجرب از علاج الامراض
آرد جو گلنار اقاقیا عصاره لحیة التیس افیون صندل سعدان سرگین ... کافور دانگے گلاب ... بر پیشانی طلا نمایند
ایضاً ... مساوی گلنار مساوی کوفته بیخته آب مورد و آب برگ تاک ... برگ ... به سرشته طلا نمایند طلا
نافع رعاف از ... صندل گلاب کافور ... پیشانی طلا نمایند فتیله که رعاف را باز دارد از دکانی عفار ... سابیده
... نیم سائیده بر فتیله ... در بینی نهند ایضاً سرگین ... گلنار ... مع عرق ... مورد بر فتیله ...

رعاف در گرد باشند باشد در آتش مدار مجرب است **فتیله** مجرب مشن رعاف از حکیم علی رعافی کند دم الاخوین از روث
سفید صمغ عربی مر مساوی اجزا کوفته بخته فتیله از کتان ساخته بسرکه انگوری ترکرده اندوده باشند در بینی گذارند
فتیله جهت رعاف از عجاله نافع فلفلطار افیون موسیٰ کوس خاک کندر سرگین خر همه را آب گندنا بسرشند و فتیله ساخته در بینی
نهند **فتیله دیگر** افیون دانگی گلنار گردآسیا بار و سرکه نیم درم کوفته بخته بعصاره سرگین خر بسرشند و بجامه عنکبوت ملوث کرده
بعد از آن کمی زانگلاب و سرکه بسته باشند در بینی نهند از علاج الامراض **فتیله دیگر** از رعاف کاغذ سوخته یوست تخم مرغ سوخته
افیون ایارس بیست مالی ببرگ دو درم کوفته بخته به آب بادروج یا آب لسان الحمل یا آب طلع سرشته فتیله بدان آلوده
در بینی نهند **نوع دیگر** که مثل عمل وارد دارد و سوخته اندر سرکه دو درم اح مساوی چهار درم بیست مالی مسند درم کافور دانگی کوفته و
بخته بجته و صابکتان بعصاره سرگین خر آلوده در بینی دوا آکنده کرده در بینی نهند **فتیله** خاص رعاف از مطب مهتکاری گلنا
و صمغ عربی افیون سوده فتیله کاغذ ساجی آلوده دوا در آن باشند در بینی گذارند **سعوط** دافع رعاف عادی ماف اگر
بیست موسند گل ناس تولد درم آماز آب پخوسانند هر گاه چهار درم باقی ماند سه بار احتمالا موسیٰ و بروکه را ام اگر عوض سه
دو تولد سرب عناب اندازند بهتر است و مثل **لعوق** کرده و سند بوسه اند و بعد آن را سائیده برابر که باشد **لقوع** برای
ترب رعاف سابهره تخم کسر هر یک دو مثقال عناب هفت دانه است در آب گرم ترکنند صبح آن صاف کرده تخم کاهو جزو برگ
مثقال در آب لعوق شیره برآورده بار صاف کرده دو تولد شربت نیلوفر انداخته یک مثقال اصول باشند و هو سند **لشوق** برای
تسکین حرارت و سوزش بینی که بسبب رعاف سوختن مد سکند و موجب است سیره مغز تخم کدو شیره مغز تخم بر رعاف کسر العاب
بهدانه باهم آمیخته و بر سنگ جراحت سوده داخل کرده در بینی کنند **لشوق دیگر** از مجربات حکیم علی روغن معدنیا دام
و مسکه بر دورا ممزوج سوده استنشاق باشند رعاف که از حدت و مرارت خون باشد نافع بود **لشوق** رعاف را که از نصاح
دهن کم می باشد مفید در آب آمله سرو آب کسر صمغ عربی و افیون قدرے آمیخته استنشاق باشد **لعوح** که رعاف
سدید را مفید که در مجاله نافع است مالی فلفلطار سوخته فلفلیس اح سلاح کافور کوهی سوخته و دع سوخته معمول از موسی سوخته مطلق در حلق
عمر کافور کاغذ سوخته یک ساخته در بینی دمند **لعوح دیگر** از مجربات حکیم محمد هادی فسار کند زرشک و دم الاخوین صمغ عربی
بستاطس سوخته طین مختوم طین سامومس کافور قسار فه افیون حصص سلاح مرمحرق ادکم محرق گردآسیا بار یک سائیده مسعود استعمال
نمایند **لعوح** که مثل رعاف کند از علاج الامراض قرطاس سوخته صدف سوخته سرگین خر و فلفلطار تخم خرفه بار یک ساخته
در بینی دمند **لعوح** که رعاف را سرکه از مجربات احقر حصص یک گل ارمنی کندر سوخته ازجه سوخته کاغذ سوخته آمله مشک افیون
صمغ عربی کسرا کهربا سوخته طباشیر مرجان کوفته بخته در بینی دمند **لعوح** از مطب کاغذ سوخته توده سوخته در بینی دمند و کند العوج
نسناسا و امد مجرب **لعوح** که رعاف را سود مند است از علاجه گلنار رواقیون گردآسیا کافور دم الاخوین تخم کاهو مجموع ناکس
درم سوده اول می زانگلاب لسو میده مقدرے از آن با موسه در بینی دمند و در نسخه دیگر که از مجربات حکیم علوی خان است بجای
کاهو کهربا است و بوسه که همه اجزا مساوی گیرند +

حکایات

شخصے را رعاف شد و سه روز گذشت که بند نشد ناس دا و بعناب بهدانه سبزه عناب سبز تخم کاهو عرق بات سرشت نیلوفر موسند
واطلا در آب سائیده لخلخه ساخته بر ناموج بهدانه ریح لسان الحمل آب سرگین خر افسرده کافور در آن حل کرده در بینی چکانیدند

بنها مشروب با آب صحیح عرق بر مودود فتیله ساخته در آن ما گشا کرده است هر یک ثم است مدس کرده اسما ملامله اسم اثم سانه
بر آن فتیله باشد و می کرده است بعد اماد **ایضاً** رفاف اعلم چون اول شد سر روز مود و بر عاب سحاب الا تی
ساسره با آن آمد و ست مانده سره بکم کا بوسس با سه سات دور ردو احل کرده موس اگر کبر چون بود حصد سر و حار
ایضاً رعاف اسیه سر لی اول حران است سکون بعد چون از می سب آمد و ست عس و عرق با وصد سر دو کرده مار
ذکر داده **ایضاً** عاف سح اسداع عناب حو مانده شده کا بوسس ماسه سه کسیر جسک جها است ساب یک ثم ولد دها
موسد وات کسر سرکه و بر حیم سبی در می اد قند چون گیرد **ایضاً** رعاف را مبدا مس آب کسیر کا و رحو ان حریره
حماس و بادام چون ار حاری سد سبب گرمی رحدب ماده و گاه است ار رسی بر حاری شود مسد سر رحون ماو ار گرمه سرو مکم کا
عناب حبها عرق ساسره سرب ملو بر داحل بوده ماده **ایضاً** رعاف بعد سره دوام ابرده سر یکم کا بو عناب سعدا عرق عنب
سعد کا و ریاں شربت ملو بر داخل سوده موسد و گل ملتانی آمیه در آب تاک بوده و رص است بر سرکه ارد و آب کسیر سرو حسره گاه
بوده در می اماره و طلا کسد بر بالا سے سر و صد مس **ایضاً** سر ستا و سالہ را دو آمد چون ارمی آمد حاسب تعجب اا اد رود
ایضاً کثرت رعاف ارمی ودمن فر بود ند مکم حالی بر لسان کسد و مارحه سرمس آلوده از بالا سے هر دو گوس ما بعد م سرا
بموحو بحیبا ند و عناب حبا به سسپاں سدا کسیر جسک آمله گل ملو بر سر یک سش ماسه لعوق کرده سرو کا بو سر سحر م کرده
تک کثرت بلو بر دو بوره احل کرده موسد و سر گمس حو درله سه در می معا ار دو سوط سر حسر ان و صفادار گل ملتانی و شکر
کرده و کسیر جسک و آمله جسک بر ستانی ما سد

فصل دویم در شحم

و آں سلطان پا افسان قوت شحم باشد مس اگر مولودی بود علاج مد ر صیب و اگر عارضی است حسب سی مکه سرگردد دارک
و سر حوکه باسد و را سمال ادویه مسر عایت بر معدم داع کر محل مرض است مصروف دارد شحم از خلط غلیظ و سوء
مزاج بارد و خلط مذکور ما ار دماغ بحری می ریزد و در آنجا منعقد گردد و علامات گرانی مقدم سر است و بلکم درانی و عسر بعض
ماده بیور انتہا سے مصعاب گرد آمده و تا بحا انجمد و سانس عدم تعیر کلام و نفس است و باشد کہ ریح حابطا آں مدا سود و در ایں
می شود گرد و علامت آں نقص ارمی شد مدت تام و باشد که دیگر محر علی الدوام بود وسه مزاج بارد اگر ساده بود و حیس
تام ادک ادک ار می بر آں کواهی دهد و اگر با ماده بود تقل ولمع بر آں دلالت کند علاج فلفل و مویز کہ حیس
سود تا سد صغار آنکه و سس را بر آب کرده باشد با دوا ار اندرون و بیرون سر دو و ما شوسر را ما ریک بوده در ره رسب الا
حل کرده دستور اول تا سه عدد در می حکامد و سرکه حو ساید و در سبی اماحه مس سبی ار هر دو شور حرمل نخم حنظل بود سه مر حوش
تخم کرس رر ره ساه و بات حو ساید و بحار آں در بینی رسا ند و صاف بوده ار آب آں بر مقدم سر طول کند اگر ارس
ماده لسود در بادی بعد ار طبیخ مسهل حار و حب ایارج کہ در فصل دائم گذشت تنقیه نماید و بعد ار آں فلفل و فلسل حند لسوں کند دیگر
مدسر فلل مدما مد و حتمه کار سو مزاج حار ساذج بود و مقدم ما سر حار که احساس حرارت در مقدم و ع ب ماں گرانی ساید که با دی است او
حاکمه بعداع سرامد باسد کا سو مزاج رطب است اکرمس کروده بخار ما سر برسد گسه و گرامان طوب مر ود اکثر مزرکه باسد گرا ار ماه علو سرود ساهد
سدل مزاح تا ند ماحده را سه و اطله و سعوطات و نطولات و غیر که در صداع رکام و حران ما کور سده ذکر مس مکنند

سوء مزاج یابس عقب امراض حادّه مُحرقه مثل برسام گرم و امثال آن واقع شود علاج بدید دود کلک حشم که باعث آن یکی
مجری می در اصل حلقه باشد بیر علاج بدار دیگران که برای محافظت دماغ از اجتماع فضلات وروی و منع انصباب آن از
مثل معتبه دماغ کند و براطرافلاف مداومت نمایند و آنچه اکثر روغنها ن گوشت را بید در منی سبب این مرض باشد تدبیر ستن وصل

بواسیر الالف خواهد آمد	مفردات	

سکے گرم کنند و سرکه برآں باشند و حجامت می رسانند و بکار این عمل حشم که از سوء مزاج حار باشد بود **دیگر** لعاب اسپغول صندل
درال منع نشده و تمش آب او ن الصادر و سدات **دیگر** بول سرکه نیدن همی ماده دارد و اگر سوء مزاج بول مذکور بحر ساید یعنی
مجرب است ورغن مقصد بیر مجرب است **دیگر** اطلا سرکه برکف ورآس ادا حمه دود کهرباء و سرب سرکرد همین حکم دارد و حجر
مستعمل نمودن دهان در داس ود بان ورق آس سر بر واحد نمودن است از سرحی و دکالی **دیگر** جهت نقصان تطلان سم مقدار کالی
بول سر اعرابی در آفتاب گداز ند باحیک سود و برف حاجب آب مرز نجوش با آب برگ قند حل کرده بجکاند **مرکبات**
اکتحال منع سد حاسم که دررکام مرکار آمده ارساس اسهاد مرحوم با بره حردل کمون سع نام بوده معصر حوسا سده بکار نمیرد
ایضاً به واستعمال سدات ادجر برگ سع اسطو خودوس اسه اسوس سنبله مساالوس نوره الصبع قرنفل صندل دول ربوما کا کم
کبر کسوف کما سطوس امحواه برگ آزاد و حب برگ یاسمین بادر نجویه یسا وسان **اکحاب** که سده ببی یکسا عدد دیگر ارو منع سده و صل کام آن
بجوشد جهت حشم حاره و دکالی منفعه بابو نکل سرخ سلو و برگ سد حطمی تخم بورک برگ سرده حوتانده سر بخار آن دارند و آب آن بگرم
نطول نمایند **ایضاً** منه که حشم باردرا دفع کند بدید سه سدات معصر در سرکه بجوشانند و بخار آن اکر احمد ب می سایند با
بجور جهت حشم کاز سدّه مصحاب باشد سود سده است از حلاصه سوبیر زرنج سرخ و ورنج مساوی کوفته و در کوزه نو کرده باس تنگ
باشد نهاده بول مسر اعرابی حد انکه آن را موسا در سر آن مر بر عود در آفتاب گذارند و هر روز دو بار باسه بار کوز راحرکت داده باشد و سرگاه بول
خشک شود بار دیگر اندازند باشد دو مرتبه چهارم خشک ساخته و بسته از آن بر آس گذارند و اموبه بران دارسه سر آن را در می مهندودود آن لسیار باسیه
هر صبح و ساعتها این نوع مداومت کنند و بعد از نجور روغن مصفا روغن بکدونا وغن کل استعمال نمایند **دوا**ی که حشم اردکالی حربی سالم ده سوسر مالشد بر گاه و آنجه در سی کان
ایضاً معمول از حلا آست اور روغن با دام تلخ احرل و فدرے فلفل سفید آمیخته در میحکا بهاله معدسعه دماغ منع نوکی آن
ایضاً الکحل هندی دول دماغ راحت بوده که در مرکب فصل فلیح گذشت باک سازند بعد جهت منفعه نفس عضوا آن کاری
نمایند از آب کرمله با دو سری تلخ سعوط نمایند سه بول سر ماکا و باره باس آب نطر کنند و تکرار آن لسوید **دوا** بجهای گفت
مشک و مرج و کاچهل داسال آن باس بگرمند **دواے** که حشم راکه ازمرض آتشک باشد سود مجرب است از حلاصه احمود مارکه
سنگرب، ابیع زعفران مجموع مساوی همه را نامند بعد کوچند دم در قلیان بقدر طاقت کشند و دیگر علاج مرض مذکور باید بجور
کند و ازوجعفس بنامد **روغن** که نطلان سم و فساد آن را مجرب است حلبه و سوسرکوسه مفصص روغنها نسعه داده عصر کنند و سعوط
نامند **سعوط** برای حشم کاز سدّه مصحاب بود مجرب سر عوض علی مرحوم است سوسر سره کلنگ سم حنظل حرس سعد مرار لسا سدو بول
سر اعرابی بر آن ریخته در آفتاب گذارند تا حیک سود بس بقدر دانه عدس سها سازد و در وقت حاجت از آن در قطره روغن مرزنجوش
حل کرده سعوط نمایند و اگر سوزشے محسوس شود روغن کدو استنشاق کنند **سعوط** برای سده الف که موجب عته در سوف باشد
عمالا باقع حد سد مرزنجوش یک درم مشک زعفران الیون ازهر یک نک دانگ عدس دو درم جوشانده حسب درآب نکویی
حل نموده سعوط نماید **سعوط** برای عته که سبب سده باشد عفص سائیده زآب ابارسرس معدارے که موسدان را امداخته کو تلح

باب خشک شود مقدار او کم در وا بر روی آتش بار آب آنکه در آن عفص جوشانیده باشند حقنه نموده سعوط نماید ریاح عم حکیم شریف خان و بقائی **ایضاً** جهت خنان یعنی عنه که در آن کلام انسان مثل کشود بکار برند موم روغن حل کرده همه سعوط کنند امر مثل کلی زایل شود از بقائی و سریعی **ایضاً** برای خشم از تکلمه هندی آنکه سر دانه الانجی خورد و جمع شعران سوخته یک باره در روغن گاو آمیخته در بینی چکانند **فتیله** که خشم را سود دارد دار دکانی و جاوری سه سیل خوکل سرخ در فعل کوفته همه آب و ... شیافه ساخته در بینی نهند مقدار آنکه بینی را انگلات و سرکه چند نوبت شسته باشند **لتوق** برای فتح سده بینی معدد رعمل کاسم دار چینی سرسه را کوفته بیخه روغن فسط با ادام آمیخته استنشاق نمایند **ایضاً** مدین باب عرق فعل در روغن نرگس واحوا بن حراساتی کوفته بیخته با سر د لسون نماید **ایضاً** مدین باب عاقرقرحا افتون دار چینی فلفل سعد کوفته بیخته بروغن با آمیخته عمل آرند **لعوق** که سده مصعات از ایل کند مرموش باحواه صعتر سداب تمام معصوم کوفته بیخته در بینی دمند **ایضاً** باب مجرب عاقرقرحا دار چینی جرول سعید بطرون سح کوفته بیخته در بینی دمند این سرسح لسخه از بعض کلح دکانی منقول است ٭ **حکایت** حکیم صادق علی خان نے نوشته که شخصی را بطلان شم عارض گردید با وجود بیخته سعه داغ مکرر نموده هیچ فائده عطسه آمد وهم عللها دفعه از راه بینی بر آمد صحت یافت ٭

فصل سوم در فساد شم

و آن عبارت است از تغیر شمیدن بوی ها و این از سه حال بیرون نبود یکے آنکه همه روایح را ناک رایحه بوکند وحس تو فرق کرده مزاج اعده با حصول خلط ردی است در مقدم دماغ دوم آنکه از یک جنس بوهائے مختلف شمیده شود حست آن و صول مواد مختلف در سوم مذکور سوم آنکه بعض بوها مدرک شود و بعضے نه چنانچه بوئے مخصوص شود و خوشبو با لعکس آن و شناس قسم تالی دویم احساس بوئے بد احتجاج ماده سرش دموی با بلغم طبیعی بود که حرارت محرقه اندک در آن اثر کرده باشد و رحالت ادراک بوئے منتن آن خلط محترق باشد با وجود وحده در اصلاے بینی با التمله علامات سوء مزاج اربعه در قسم مذکور شد و استدلال بر نوعیت خلط از رایحه آن ... مثلا اگر رایحه باشد بوئے فلفل و فلفل مخصوص شود خلط حار بود و اگر رایحه عفونت مسموم گردد خلط عفن باشد و اگر بوئے ترشی مدرک شود خلط بارد بود و اگر بوئے ترش در باید خلط سوداوی باشد **علاج** در سوء مزاج سادج تبدیل مزاج نمایند چنانچه در فصل ختم ذکر یافته در صورت ماده منقیه دماغ کنند بخور و اطریفات و غرغره مناسب که هر یک در امراض سر تفصیل مذکور شده و تنشیقے که بوئے نرگس ... کند و بعضے ملک محمد مدبر مدام در بینی او حکانند و حکاملین بول خر لسار نافع بود و سعد و فلفل و سیل الطیب تنشیق کرده در بینی دمند و اگر فائده نشود تنقیه تمام از سهل و حب ایارج و مسهول فالج نمایند بعده ادویه مذکوره عمل آرند و نسخے که بوئے مشک دیابد و بوئے مشک دائم بحکانند و اگر مفید نشود به معنه خلط محترق باشد مسهول سحته در مالیخولیا وغیره مسطر یافته ٭ **مفردات** حکاملین بول خر در همه اقسام مجرب است **دیگر** بخند لسوسن ارا صبع از ادویه است **مرکبات** دوائے مجرب تنشیق کندس قسط و فلفل هر واحد یک درم آب کرفس روغن زرد هر واحد یک او قیه روغن عنبه نصف او قیه جوشانیده سعوط نماید ٭

فصل چهارم در بواسیر الانف

و آن گوشت زاید بود که در بینی رو بد شبیه سد بدل خون سوداوی است در رگهائے اندرون بینی پس اگر با صحی و صلابت بود و ...

(تا آن سائل باشد احسن سرطان بود و علاج بعض کنند و اگر ورم باشد بطریقے از آن برآید **علاج** آن فصد سر کنند و در لوت باید
و سر بکه در رعاف گذشت بعدها بعد از آن مسهل بارد و حب ملینه که در فصل زکام گذشت بعده تا بدو بعد از سعید دو حاره استعمال
کنند بلا زاج دو درم و زنگار نیم درم سائیده فتیله ساخته در بینی نهند و اگر خواهند حب السمس چهار جزو زنگار دو جزو سوده
خوب سائیده بر آن موضع بپاشند بالائے آن مرهم زنگار نهند و بعض وجوه را در آب سائیده ضماد کردن مربے نافع باشد سکنجبین و غله قوی
کرد را اکله دهن و دنگ بردنگ کردن بو سر بعید خوانند آمدهم مفید بود و اگر این دو اسیر زائل شود قطع نمایند و اگر بعد قطع جرئے از گوشت
زائد باقی مانده باشد دو تکلیف می کند بعد از آن پنبه باسه طلا ساخته بگذارند تا باقی را بخورد پس مرهم سفیده و حر آن علاج
کنند **فائده** گاه باشد که ورم در عظم الحجم سبب بواسیر الانف در مجری می حادث شود در گهائے سرخ و سیاه رنگ در حلق
می بینند آمده باشد که توجه کنند و زرد آب و رطوبت از وے سائل شود در این صورت بعد سعوط داغ گها از جانب فصیص مرکی
رهمائے رطب زرد یرقان مرداسنگ لعاب حلبه امثال آن فتیله و ورم طلا سوده باشند و هرگاه ورم برسد بر آن زلو
بچسپانند و تا آنکه ورم بکور لیس لطاسه گرداند و سخت شود و در گهائے آن موضع نیز سرخ شوند و کشیده گردند و در باطن ملکهائے حسیم بود
معلوم شود در این حال علاج سرطان رجوع باشد +

مفردات

زاج احمر زحل سائیده در انف نهند و بسام گدازند بواسیر انف را دور کنند و دیگر که در این باب بستانند از خلاصه بگیرند اما این
و کموند آب آن را در طرف بینی اندک بچکانند و در جانب طرف زنگار را وقبل از احسک موده بارک بسایند و آب مالی، کور سرمه
فتیله ساخته در بینی گذارند که در مدت دیار بواسیر بینی زائل بشنود قطع کنند و مثل ادویه حاده دیگر از لدغ و وجع و ورم خالی باشد
و اگر اندک زنگار و نوشادر در آن اضافه کنند لعاب قوی الاثر گردد و مجرب است +

مرکبات

ترکیب برائے بواسیر الانف از سلف فصد حجامت استفراغ تحت الذقن و ورم مرهم را فتیله مرهم زنگار نهاده بعده این شیاف
گذارند دم الاخوین انزروت مرداسنگ گلاب و سرکه در بینی گذارند و العنصل لعاب حلبه و سرکه و گلاب و روغن گل در بینی چکانند و دم
ملک دستکاری نامند **دوائے** که بواسیر را سود دهد و مجرب مولوی عبدالقادر مرحوم سر سعد اضافه زنگار و نوشادر اشجار
کما کرده لسهید اسرد و فتیله ملان آورده در سوراخ بینی نهند و از گوشت و سرخی بر بهر نماید **دوائے** که بواسیر الف را نافع بود از علاج
روغن گل و سرکه و گلاب و لعاب حلبه باهم ممزوج نمود سراب سعوط نمایند **ایضاً** که بواسیر الف را سود مند بود و کافی حو السود احمر
مساوی کوفته فتیله کرده در بینی نهند **ایضاً** سفیده در این باب کنند درم سب نار و شوره حاس مرو احد چهار درم قلقدیس سعد درم زاج
قلقطار سرو نصف درم حل کرده خطر نهند نار تحیین عسل آمده فتیله عمل آرند **سعوط** جهت بواسیر الانف لعاب مجرب است
از سرکه و دکانی سب نمالی مس سوخته قلقطار قلقند سعد زاج سیاه نطرون احمر مساوی کوفته بحته با آب از رس ماسرخ
انگوری و امثال آن سعوط کنند و اگر فتیله با آب از رس یا سرکه انگوری یا آب یا شراب انگوری بر کنند و اس دارد باشد
در بینی نهند هم مفید است **فتیله** که در بواسیر الانف بعد فصد فعال و حجامت تحت الذقن معمول حکیم عوض علی مرحوم
زنگار زاسمان النصار مرکی مرسه مساوی کوفته بحته فتیلا حرف کتان با سرکه آلوده درآید مذکوره نگرداند و در بینی گذارند
مرهم زنگار که در جانکا آمدار را دعوت علک السم زاج سرکب حد درم زنگار دو درم ماروغن زیت مما سرد عدار آنکه بارک بساید

سعد قلوح که گوشت در مابین آن رامي برد در علاج الامراض پوست انار ... و ورم قلقاس شده ورم ...
... ساختن ... ورم ...

حکایات

1 ... بر ... طرف ... بود ... ساهر گل ... عرق ... داخل کرد
... که ... گوشت ... داخل ... گل ... گل ... کاسنی آلو ...
... داخل کرده ... مرهم ... **ایضاً** ... ورم ... درگس و
... بعد ... عرق ... عرق ... ریان سرشت
داخل کرد ... ان بود ... آنکه ... در مرض ...
... بود

فصل نهم در اورام و بثور ...

... آماس گرم ... خلاص ... بود ... ساحته ... والف گوشت ...
و ... ورسدی ... گلاب ... آب ... و ... اگر ... غلط ...
... مرهم ... روغن ... و آب گرم ... واگر ...
... مرهم ... مرهم ... گداره

مفردات

... در دین ... مرهم ... گلاب ... اندرون ... گاه ... آنکه
... و دیگر ... روغن گل ... کافی است و دیگر ...
... قدرے ... داخل ... است ...

مرکبات

ترکیب ... ورم ... آب آلو ... آب انار ... داخل نموده ...
... گلاب ... روغن ... گلاب ...
و آب ... سود ... روغن ... برائے ورمی ...
... **ایضاً** ...
روغن گل ... طلا ... ضماد تابع اورام ... از مجربات حکیم محمد هادی ... مرهم ...
... روغن گل ... طلا ...
... روغن گل ... داخل کنند **طلا** ...
... زعفران ... گل ... گلاب و سرکه انگوری طلا کنند **قیروطی** —
... روغن گل ... گلاب و سرکه ... داخل ...
... **قلوح** تابع مرض ...
... مرض ... دو طرف

بگذارند بسیار نفع میشود و اگر رود علاج کنند دست کشید و ماند که روغن زرد و نمک آمیخته در بینی مالند تا ناخشک شود و از عطسه و شورش وسواس نگیرند و اگر آمد خشکه بشود فتیل بیکند بکذا فی المصالح ؛

حکایات

طفلی را در بینی ورم گرد ما اندرون حارش بر میکرد بسر عناب لعاب بیدانه عرق بادیان شربت نیلوفر برای او بسپردن داده بسکونش مرداسنگ گل ارمنی هر یک یک ماشه در آب حل کرده برای ضماد فرمودند شفا یافت **ایضا** مردی مع الصداع در عقب اندک اندک بهصداع مبتلا شده بخم کاهو و کشمش خشک شربت بنفشه عرق عزره آب کشمش سرد در دوم بشره کاهو بشره تخم بهدانه شربت نیلوفر داخل نموده مرسید دو روز بعد از گل ارمنی بگلاب سوده بالای بینی ضماد نمایند و مغز تخم بر بورگلاب سوده اندرون بینی طلا نمایند **ایضا** دور اندرون الف نصد بسر رو مابعد امام ما حامت ها بما بد عناب گل بنفشه جوشانده شربت خارش شربت نیلوفر داخل کرده جوشیده و تخم بهدانه روسوب گلاب نشانده و گلاب بحدوار و مغز تخم بهدانه بگلاب سوده اندرون بینی طلا کنند که معمول است ؛

فصل ششم در قروح بینی

بسبب بزله حار حریف بود یا بخارات حاره ردیه یا اخلاط محرقه **علاج** اگر وجه بزله بود بعد نصد سرو و حجامت لیس سر و بینه بی سبب بزله و برکام حار مرهم سفیده استعمال کنند و مرداسنگ بروغن گل سوده بمالند دار چوبدل و بکنیز زروری و ماسل و سعد و ورق در گلاب جوشانده عزره کنند و سفیده ملغی و مرداسنگ و بیل نقره و شرب سوخته برابر در روغن گل سائیده و فتیله بدان آلوده در بینی نهادن در بینی تاب مجرب است و اگر با صور سودا بار بس گرفته آب حد اگر ده لعل را بر بد یا خلط سوده و سیاف ساخته آب اندر مسطور بر کرده در بینی دارند و اگر قرحه خشک باشد و از آن مهر باشد خشک جدا سوده نفعه سود اند بسور بالنحو لیا باشد و موم روغن وروغن بنفشه و روغن کدو بالند و موم مصطگی یکجا در روغن بنفشه و روغن بادام مغز ساق گاو هر کدام یک جزو موم را در روغنها گداخته بدوا اندک لعاب بهدانه در قدری کسرا آمیخته در گهرل خوب سائیده و فتیله بدان آلوده در بینی نهند و اندرون بینی را با آن طلا نمایند و اگر قرحه بطول مدت بار رطوبت نفعه بعفونت انجامد اول جزای سفید و تخم برابر برگ برگ را برگ بادرنگ ساییده در بینی دمند بعده سرکه انگوری و جه را بسوزند مرکی بادرنگ ساییده بعوض بمالند بار حرکت بانک سوده بس ادویه محفقه استعمال کنند ؛

مفردات

آب بار بس جوشانده فتیله بدان آلوده نهادن در قرحه کهنه الف مجرب است **دیگر** در قرحه الف ماهی می که مسارحف مالیدن در آب سمه روغن اگر فبه استعمال نمودن از اسرار است **دیگر** پوست درخت سرس ساده سوده ساند و بان آب جراحت را شو بد بس می وا هم آمد نیسود **دیگر** آب سلق بقروح نماره کرگس نفع میکند بقروح الف **دیگر** سعوط عصاره جو سرو باده نافع است تحو تر کنار بابر اربا صور باطنی الف است **دیگر** عصاره سلق بهار ای قروح الف نافع است ؛

مرکبات

دوائی که جراحت بینی دور کند با علاج الامراض آب برگ چقندر آب بلیله ولیله و آمله و قدری برگ ترشی سوده در بینی بالند بس صحت یابد **ایضا** جراحت بینه را بصابون دائم بشویند و سعد و زعفران و مرکی و مار زردست مالی و زرنیخ سرخ نرم کوفته در بینی دمند که قروح را بسیار نفعی تجربت مع الرسن است **ایضا** روغن بنفشه و مغز علم گاو و لعاب تخم آبی بمالند **دوائی** که باصور بینی را

مجرب است مغز تخم بزرالبنج معز تخم کدو بریان وخرو توبات کرابی مقشر صبر دیرک یک جزو بارکب ساییده بمسکه آمیخته استعمال نمایند

ضماد جراحت نمی ومنک دله مسئل سبغه جس کی سوده بگلاب واب عرده ضماد نمایند. **ضماد** در خشکی می جستن کی،

نبات وبگلاب سوده اندرون می ضماد نمایند ودسته بکند تخم داخل است **طلا** برای قروح انف از نخاله ناجع بار وریسا

خشک روغن با جربی مرغ در روغن گل طلا نمایند **فتیله** برای جراحات جراسیده و باسه قرنفل سنبل گل سرخ هریک سابه

مرباد وهریک یک ماسه مشک کافور هریک دو سرخ الفلسا سه چهار سرخ کوفته فتیله بدان آلوده دد می گذارند حکیم علی سر

معمول **ایضاً منه** لیے جس جوں رخت مای محرق رنج مرکی هریک توله الفلسا محرق سه ماسه نار وسه ماسه راسخت کرانج

گلنار هریک یک توله دسیاه بوره ا می چهار ماسه زاج سیا سه ماسه اسرب سوخته ماسه جمرکرده فتیله آلوده در می گذارند

قیروطی برای قروح می مردار سنگ یک درم سفیده قلعی موم هریک دو درم روغن گل یک اوقیه مرتب سازند وما سهم دجاج مالند

قیروطی معمول حکیم شریف خان برای قروح یانه خشکرنیه مغز سان کاو یک جزو روغن بقه ا دام د جزو کسرالف جزو روغن

یاسمن اندکی دستور مرهم سازند ودر نسخه گل خطمی نیز کیسرا سر داخل است **مرهم سفیداب** برای قروح انف موم سفید یک

مثقال دادر روغن گل نیم مثقال گداخته سفیده و مردار سنگ از هریک یک مثقال نرم سوده مخلوط ساخته مرهم سازند

مرهم که برای قروح می آزموده شده سه تاکیان سفید نار و زعفران بیه را در روغن گل گداخته هرسه دوا کوفته بخته آمیخته بکار

بعد از آن که می را آب صابون شسته باشد **مرهم حب السفرجل** مجرب ومدوح حکیم علی در قروح میی نسخه الاعمال در

و در حیکه مثل سه بوست وخشکی داشته باشد و جهت قروح سخت مفید دگوس از جمله عجائبات و از خوارق عادات است سفید

یک مثقال در آب حوب بخو سایید بعد از آن لوح احسن مالند که آب اولعاب گردد پس صاف نمایند و یک مثقال لعاب هلا ورکند مثقال

روغن گل دهم مثقال موم سفید داخل کرده مثل مرهم سازند واستعمال آرند **مرهم** که قروح یانسه الف را نافع است موم سفید

مغز ساق گاو یک جزو روغن کنجد یا روغن بنفشه یا روغن بلوط وروغن بادام هریک دو جزو باهم آمیخته بعد پسته گتیرا سابیده

خطمی لعاب بهیدانه ولعاب اسبغول ممزوج کرده در روز وشب چهار بار طلا نمایند فتیله آلوده بنهند **لعوق** که پس می کهنه

وانه باره وسوخته یک درم مرضت نانی هریک دو درم رنج سرخ چهار درم کوفته بخته قدر قدر تیرے در می دہند بعد از آنکه می را ویسه

پاک کرده باشد از علاج الامراض ٭

	فصل هشتم در بحر الالف	

بینی بے مدار می آمدن وآن مرض اکثر بسبب اجماع رطوبت عفن در مقدم دماغ حادث گردد وعلامت فساد دماغ **علاج** سبب

دماغ بحب ایارج نمایند یعنی بکه دیصل علاج گذشت وتکمیس سروری وکف خردل غرغره کنند وبعد از سعوط مسهل ودو نقل دکل

در سراب حو سابیده غرغره نمایند وبعد غرغره دواهای مذکور با دیگر ادویه چو سنبل قصب الذریره دگل سرخ وسعد وعود سابیده

و سعد وسعوط مول شیر وتسکین می آن درین باب مجرب است **فائده** گاه باشد که مرض مذکور از عفونت بخارات خلط عفن از راه

سینه وتسکین باعث دعارض شود درین صورت بوجود آن عضوا وف ورائحه نتنه آن عضو نماند طوریکه در مقام مرکب مذکور است

د بعد سعوط اگر مرض باقی باشد شراب ریحانی بمراه دهی حکاسند و ادویه حو سعوط لعوق سازند و با شراب مذکور آمیخته فتیله مدان آلوده دهی

بنهند د بحر الالف که بواسطه بواسیر منفذ یا قروح مرمنه می بود علاج هریک مذکور شده بدان رجوع نمایند ٭

مفردات

نوالِ خر حکاک ن مں رائحه الف زائل کند مجرب ست بالحلف دیگر مجرب دارسیسعان باسراب سه صاف کرده حکامند مں سی دور کند دیگر کرمں الف زائل ساید دار دکائی مرصاف در آب نعناع حل کرده در مں حکامند دیگر راسے مں انفار مار اسناد و مکله تول سیرا گاوٹحکا سد وچتر اسوده باس گرید دیگر آب کدو سے ملح یک قطره در مں حکامند واگر آب کدو باره باسد کدو سے حسک آب برکرده در شسم لگاہدا مد و صبح یک قطره در مں حکامند نافع مد بوسے مں است از علاج العربا دیگر لوح سعد و سنبل و قرنفل و علس و دار سیسعان و صبر و آس و کافور و مسک ہمه مفید است ؛

مرکبات

حب ہادی - کہ بوسے مں دور کند از علاج الامراض و قادری و لعابی حور نواداحمی لساسه و نعل ہر یک یک درم کوفته باسہد علو اولہ. تحور مد و تول سیرہر روز سعوط کنند **ورلے** کرمں مں را نافع است از دکائی اسلوه حامامر یحوں ہر یک یک درم وسند مرکی چہار درم و دو ملح درم با عسل اسید وامد روں مں راآں لطرح مامد **ورلے** کرمں مں سردار عجالہ نافع فساد کند در یح قسور نحاس حب مانی زعفران ہر یکے حروے باریک سائیده قد ر سے ازیں دوا مرو میل قدمی طلسل کرد و ار مسلیے حوامایده آمد انداز مد **سعوط** عسرو زعفراں آب نعاع سعوط کردں مجرب است **سعوط دیگر** مجرب انار سیریں در روسسل در نحاس احمر بحوسامند و سروعں نرگس و روعں بعصه بحکامند **فتیله** - کہ تحرالالف را نافع است از موحر سعد صبر سسل الطیب گل سرح و نعل آب بود سا آب مورد سته در مں ہہند بعد از آنکه مں را بسرات سه باسد **ایضاً** کرمں مں دور کند از لعابی مسک کافور ہر یک چہار حصه الملماملح امدرانی ہر یک چہار قیراط مرمار و ہر یک سم درم مورد قصب الذریره گل سرین قرنفل ہر یک یک درم کوفته فتیله بعسل برکرده ادویه برآں باسده در مں ہہند - **فتیله** کرگندہ مں سردار علاج الامراض و لعابی مر بوست انار سیریں ہر یک دو درم قصب الذریره سد البسح ہر یک یک د م و سم زاج قرنفل ہر یک یک درم فتیله را بسرات ترکنند دادویه مداں آلوده در مں ہہند **لعوح** کرگندہ مں سردار کتاب مذکور سک زاج قرنفل مساوی کوفته بحته ور لے انداخته در مں دسد **حکایت** ازدماع بوے آمد اسطوحودوس گل ملو قر بوسب ہلیله زرد اصل السوس گل حطمی سفید جوسانیده مہار داخل کرده داده ؛

فصل ہشتم در رض الانف

مں کوفته سدن مں **علاج** بہر اصلاح بالائے آواموده در مں گذارند و مدت راست کند لس صبر و معاف لوعاپا و مر بانک ساحه آب بارسک سیسر و بر کاغذ طلا کرده بالائے مں چسپامند واگر عضروف مں سکسته باسد حوف ورم بود برودی صقلند ولسس طمع نامند و بہر حفظ دماغ اسحدہ بارد بر سر استعمال کنند بعد از آں بارچه اموده محده و اقاقیا و معاف بداں طلا کرده اندر مں ہہند و باسدں سماد وار بد و طلا که بالا مذکور سد بر طاہر مں سر استعمال نامدد

فصل نہم در عطاس

مں عطسه بسیار آمدن **علاج** روعں گل و روعں سد مد مں و گوس حکامند و سیب مو ماب و آب سیریں نم گرم بر سر ریز د وسوم گرم بوسا مد ودست و پاسے و مں و گوس وکام بالسد و ہاس گرم کرده بر گردن ہہند و از دود و غبار و حر آں که باعث عطسه سو

احتباس شده و بجای آب سیاری خلطه گردد داغ بود سر و دماغ و سعط به روغنهاے سرد مثل روغن کدو و روغن بنفشه
سر و پیشانی را طلیه بارده و بوئیدن کشنیز و صندل مناسب بود فائده حقنه سوا اثر که اطفال را اگر سنس رسیدن بسری
را مرکبا در روغن کرده دیر می رسد وگرده گو سعید را بران کنند و در طرفی که ازآن راه و در بینی حکما مدد زعفران وقند کرده
بعوران بگیرند که عطاس مهلک را دفع کند واگر سستی ورم حار نواحی دماغ باشد با سبب وحرارت بود علاج حس
کنند اقتباه علیه مصدل لسان صحب بسیار و افراط آن باعث آب خصوصاً در اسدار زکام و لصاحب دماغ گرم و کرم
دیر .... بسیار بود وآن راکه جوان ارمی لسانا آید مصر می بوده
مفردات نومیدن انون نافع علت است و دمن ادہان مرطبه ہمیں عمل دارد دیگر سعوط آب بادرورج با سا
نافع عطاس است ؛ مرکبات ۔ دوائے جہت عطاس اطفال ارد کائی گرده در برمان مس می گدازند و از
دار سمسان و زعفران پارچه رنگین کرده بر سر گذارند سعوط که جمع علت بکار آید آب گل خطمی با روغن گل ممزوج نموده سعوط

فصل دہم در جفاف الانف

یعنی خشکی بینی سبب حرارت مفرط بود چنانچه در حمیات محرقه اند با سوست شدید خشکه در آخر سبب دن بخارمی سود و با خلطی
در مسوم حسد وخشک گرده داس از اجتماع خلط بد آنجا در باب سود علاج روغن بنفشه و روغن کدو در بینی
موم روغن باشد و آنجا که حرارت قوی باشد قدری کافور در روغنهاے مذکور با در روغن نیلوفر حل کرده سعوط نمایند و هر
و اطلیه و اضمده بارده که در صداع حار گذشت استعمال کنند و صندل و گلاب و کافور بوئیدن و مجارتر بر جوارانند و اقتصار بر
روغن بادام در بینی حکما ... و سر ... لسان ریشانی دو سیدن و دیگر دواهاے مرطب بکار بردن نافع بود و دواے
ارج بود بعد تطیر روغنهاے مرطب مذکور استفراغ ماده بحسب و غراغر و سعوطات و نطولات مناسبه بدارو بدل کنند

فصل یازدهم در حکّة الانف

یعنی خارش بینی سبب اجتماع ماده حریف در دماغ یا در محل دیگر است که از آن بخارات حاده لذاعه صعود کنند در بینی بحرا
شود و علامت حدوث آن در وقت سیدن بولے باشد علاج بعد تعدیل و تنقیه دماغ و بدن صندل و گلاب
و روغن گل بوئیدن و اطریفل کشنیزی خورند فائده خارش بینی که در نزله و زکام حار باشد علاج خارش شود و بیاد در
رعاف باشد بر اینجا علاج امراض مذکوره نمایند و بعد رعاف که سرخی چهره و مس ختم همچون جسدن ... محروما
شود بعد ... مناسب بود

فصل دوازدهم در احتباس الشیٔ فی مجری الانف

باید دانست که در بینی علاج اول روغنها قدرے موم بر لالا اندرون و بیرون چرب کنند و جهت خطر از آن
در بینی حکما بدلیس دواهاے عطسه آور چون کندس و حرمل سفید و فلفل و ... سر و حردل سائیده در بینی
دمند عطسه آوردن و بعد ... عطسه آور دهند ... آن ... اقتدا باشے مناسب ...

مقاله ششم در امراض دهن و زبان و کام و لب

زبان مرکب است از اعصاب و عضل علیحده و کرده آنها از امراضی که بلسان تعلق دارد بعضی از آن مرضهای است که آفت در آن زبان است
و بعضی شرکی است که بمشارکت دماغ یا معده باشد و چون تدبیر معالجات شرکی در معالجات عضو مخصوص است و معالجه خاص
این دواهای متناوله مستعمله یا اسهال است و این لعاب دار مفید است و مسهله مزاج و غالبا قابضه و مغلظه و مطلقه است که از
نوبت آن زبان رسد و سابق این چیزها در معالجه زبان مناسب است که این طعام قبل از دواهای مخصوص در زیر بود و نوک و عروق هم
مناسب و بعضی ادویه وجوب مسکه لعم سر مستعمل شود و جهات ... باید که مضرطبه باشد بالاخره آن زبان بعد از اکثر باشد دارای قوی سرگردانا

فصل اول در قلاع

یعنی جوشش درون دهان اگر از ماده خون بود قلاع دموی گویند و اگر از رطوبت مالحه بلغمی باشد قلاع بلغمی خوانند و اگر از سودای حاد محترق
افتد قلاع سوداوی نامند و سه اقسام آن جدا جدا مذکور میگردد و بهر واحد از علامات مخصوصه آن در باب شناخته آن بر دار رنگ دهن لون
و دلیل خلط محدث است و قلاع از مادهٔ صفراوی کمتر بوده است آمد لهذا قسم صفراوی نوشته اند لیکن هیچ قسمی از قلاع نیست که صفرا در آن
ممزوج نباشد را اکثر علاج شرکی در قلاع این ست که اول استفراغ خلط غالب کنند و فصد تا ممکن شود و اکثر اقسام اگر بمشارکت تمام بدن بود
بعد از آن اگر از سر بود اول فصال از رگ سر و دهن و جهار رگ نماید بعد قلاع قوی اگر از رطوبت و فصد نماید دواهای و ... را
و بعد آن دواهای معتدل معالجه کنند و ضماد را ملایم سعف و ... را ... قوی استطلاح نماید و قلاع احمر دموی را
دوا در ابتدا غالبا سیر و سرد و بعد از آن محلل و اکثر ... و راوی ... را و اول ضعف و حالی معتدل و در آخر
محلل قوی مناسب است و در شروع نباید و در جمیع اقسام قلاع اصحاب از کل ادویه حتی ... ضروری است

قلاع دموی

علامت سرخی و حرارت والتهاب آن موضع بود **علاج** از لعاب بهدانه و شیره عناب و شیره مغز تخم کدو و شربت نیلوفر شربت بهی گرم
حاد در آب ترکرده مالیده صاف نموده کاکورد در آن حل کرده مضمضه نمایند و الصاق مضمضه از لعاب سفول و آب کشنیز سبز مفید است و صندل
سفید دگلاب سائیده بر زبان مالیدن سرخاده سکند و طباشیر گل سرخ که سفید مغز کول گنه کاکورد در دکوفته بخته بر آن باشد و دیگر در
مضمضه ادویه تابع این قسم که مذکور میگردد حسب معامات و ... آرند و اگر از این تدبیر فایده نشود فصد سرو جهار رگ و حجامت نقره کنند
و اگر حاجت حسب امثال بروا مدسر لکار برند و اگر اصلاح مسهل باشد مسهل بارد لطیف که در صداع حار مذکور شد ... باده خورند
و ترک لحوم کنند **قلاع بلغمی** علامت آنست که سفید و کم درد و کثیر اللعاب باشد **علاج** اصل السوس تقشیر یساوسان گاوزبان اسطوخودوس
ماورمان هم ساییده صاف نموده باب سفید ... کرده نوشند و غرغره نمایند با آب گرم ... ضمن تخم ... کوفته در شربت جوشانیده ... مضمضه کنند
و اگر بآن ... ... دل آن کنند و گاوزبان سوخته الایچی خورد سبز ... سوخته ... ساییده در دهان باشند و
از معز فلوس و آب کشنیز سبز مفید بود و اگر ... حاجت افتد بعد نضج مسهل گرم که در فالج گذشت دهند ... ماده باشد

قلاع سوداوی علامت سیاهی زبان و جدت دلدغ در دهان و ... اقسام قلاع است لا دلالة علی شدة الاحتراق و کثرت سوداویت
قاتل است و کمال ... **علاج** ابتدا قلاع دموی گذشت استعمال باید لیکن در حجامات ... مشربی دار

وارالس و عرق سیر و بنگ و معبر ساں کا و البدن در برف حاجت ندارد و ملکہ و شکم حصہ حصہ بسرکہ و زبان بسیر جملہ دار
و رسا الد گلنار و سماق جو سائیدہ باشند منافع بود و تیح الراس مرتبہ کہ علاج کردن آن موبہ سبے و امثال مساوی گشتہ
و من قسم نافع است و در صورت احتیاج مسہل بعد از تنقیہ ماده مسہلے کہ در اخلاط سودا و صفرا و بلغم نافع باشد
کدام آنکہ غارض شود و قصد سر رو کنند و روز دوم جاره سر به وله گلقند جهار توله در گلاب او آمار بالیده صاف نموده
معه اسه اسنا و مونو موسائیده و بجای آب عرق عنب الثعلب و مسند و تکرار استعمال باشد بار پوست کنار و غیره
و در مهر گل جلو سر رو و طلا سر هم حزه صندل سفید گل ارمنی گلنار عاقرگل سهم بهار هر یک سمت اسه کا و رنگ
سار و حصص هندی ساسه در آب برگ کدو حل کرده بر سر ساله بمالند کمجرب است **فائده** علاج کہ نقصان عارض سودا عا
سرا سمه بود باید کہ از رنگ آن بر طلا حاصل استدلال بود و سر حدیدا مسام علاج کہ سبب حسب استعمال کنند و گل
ساساں درو رسان بود و طمی مدینے زعفران سر مقرر اسد و اصل السوس معبر کوفتہ و دمن کار گوی الامراض و کا و ریاں سوخته
و آرد جو مریان در دہن باشد سر سعد بود و بر کس گلاب سائیده باشد هم نیح سکندو اگر از سر مداده شود حمام

	مفردات	
		سر بار بر دغن کنند و را سحق ساید

مصمصه سه حب نیح سکند جمیع اقسام علاج و اگر دو آن کافور و طلا سر اصاده باید تا نفع شود **دیگر** کافور احامت عجیب است در علاج
دموی و صفراوی و سوداوی سائند در و سار مدود و طلا سر بهاہم درین باب نافع است وادا سالیح بیکند القرح قم و اصل السوس
صداست **دیگر** آس رطب سائیده نسرکا آسمه در دہن گرمیں لے قرح دہن مجرب سوی است **دیگر** سماق آرد کند
مالیده مصمصه نماید علاج احمرا مفید است **دیگر** حب علاج سرح و سیا حصص راحد سر کہ جوسایده مصمصه نماید **دیگر**
سرح و مور زبان را مفید است رسوب آب لمو گلاب لسا بند و زبان مالند مالس مصمصه اسر و تاسد **دیگر** مجرب حکیم
پوست دحسب گوہری جوش داده صاف نموده غرغره نماید و اگر درین کات هندی داخل کرده غرغره کنند نافع تر باشد **دیگر**
جمیع اقسام علاج و سه دہن را از ساس اسنا و مرحوم و نسائی رسوب آب لمو اسر کہ سائیده مالند اگر در و آرد روغن گل هم گرم
کنند **دیگر** ا ساس مذکور کہ جمیع اقسام علاج و قروح دهم را سود دهد وار مستعمال جو سائند مصمصه کنند و اگر آب انار سگ
و قروح و مرورا سود دهد **دیگر** مصمصه با العسل و کدا آب انار مزین اکسیر است کہ بابلیلہ آگلنار با انار و سرو احد صعد امام
دیگر مرجان در آب حل کرده بر علاج مجرب است **دیگر** لیے علاج طوس میاسر گلاب سوده در دہان مالند
دیگر نمک سائیده با عسل آمیخته و لک سوده و کذا آنکس بروری و مری و دس مسک کردن برائے علاج اسن معجز است
مده سوده را زبان کنند کہ مفید بود بر هم سوده لیدر کہ سرح مراں جبر یعنی علاج سد ماسد و آنکه جاری سود دہن مالش دار
باید و اگر جوا هند شده ال محو ردا ح است **دیگر** سنگری گجراتی کہ سند باسد با نک لسا بیده و را سحر بالیده و دهن کسا ده دارد
تا رطوب سرون آید **دیگر** ساج گوری سوخته علاج صبیان را بسیار مفید است **دیگر** لیے حوس دہن سر جوالا
والا با صدساج دحسب کاس سوخته با سند و بلیله زرد گلنار شده مالند حصص گلاب سوده المدن و عاج سوخته دردسا
سوده در زبان نالد و در دکان هم درین امراض و گوسند کہ سند روس و گل سرح اث الادویه است و برکس و صندل سفید

سه احس است و

	مرکبات	

برود جهت سوزش زبان و علاج حار مفید است از دکانی گل سرح دود مرعدس سلم کسر سرک کماورم سرطه سماق

برگ تخم و درم زعفران کافور ہر یک یک دانگ کوفتہ بیختہ خشک بپاشند و وقت حاجت آب کشنیز حل کردہ اگر غرغرہ نمایند لا اسکن
سائیدہ بکار برند و در بعض نسخہ عوض تخم خرفہ و طین مختوم مرقوم است **برود** کہ علاج دمیدن دہان را مفید است و قت
حدت بکار آید و تسکین نماید کہ اجزاء مذکورہ کافور ربع درم عنبا تعلب کشنیز بریان سماق مقشی ہر یک یک درم گل سرخ طباشیر خرفہ مقشر
آرد کرسنہ مساسہ ہر یک دو درم کوفتہ بکار برند و در دہان بپاشند و در روز چند مرتبہ عمل آرند سود **ودیگر** علاج دمیدن را مفید است
از جلاجنبدل گل سرخ در ریشم خرفہ عدس ہر کدام سہ درم سماق کشنیز خشک بریان ہر کدام نیم درم کوفتہ در دہان پاشند
و بس از آن کشنیز خشک و سماق در گلاب جوشانیدہ صاف نمودہ مضمضہ کنند و گویند کہ در صورت غلبہ صفرا و ست عدسیہ و قطعیہ
زیادہ از دمیدن گل سرسوی کہ از سوس اسپغول در دہن داشتن از علاج دیگر مستغنی سازد **حب** صحت حوش دہان
عرق سوس مقشر صندل گل نیلوفر گل سرخ گل بنفشہ ہلیلہ اصل السوس الائچی خورد طباشیر گلنار رب السوس ہر یک مساوی حب ساختہ
در دہن دارند **دواے** جوش دہان معمول لعاب تخم بارتنگ ہر بستہ مالیدہ شربت نیلوفر داخل کردہ بنوشند
وو روز کہ سفید الائچی خورد در ہر چہرہ سودہ در دہان باشند **دواے** جوش دہان بعد مصندل و چہار رگ و زبان
کسانیدہ باشند سبزہ بس آب لعاب بہدانہ تخم بارتنگ دہ تولہ جوشانیدہ صاف نمودہ شیرہ تخم کاہو سیر و مغز تخم
بہدانہ ہر یک یک ماشہ شربت نیلوفر دو تولہ خاکسی ہیچ ماشہ داخل کردہ بنوشند و زبوب خالص گلاب سودہ مالیدن و آب کشنیز
غرغرہ نمایند **ایضاً** و جوش عود لعاب بارتنگ نعوق بارتنگ مالیدہ شیرہ تخم بہدانہ ربات سفید اسپغول باشندہ بنوشند
و آب کشنیز سبز و لعاب اسپغول مضمضہ نمایند **دواے** ضرب بائے علاج کسار جار از علاج الامراض گل سرخ سماق بسایہ
طباشیر تخم خرفہ عدس مقشر صندل سفید برگ حنا گلنار زرد کافور اندکے کوفتہ بیختہ در دہن بپاشند و در دکان نکاے سماق کشنیز خشک
و لوسبے کردہ در دہن باشد چہارآلو ہر گلاب و سرکہ ممزوج نمودہ بیش گلاب صرف از روغن گل مضمضہ کنند **ایضاً** طباشیر
اسفاہ و بکلہ بعد سنبلہ کشنیز خشک سنبل گلنار عدس طباشیر سائیدہ باشند و زبوب در گلاب سائیدہ بر زبان مالند و آملہ ماحصر
در دہن انار باشد **دواے** کہ علاج عشا من را مع بہ از بوحرب ثانی و مارو پار مبل عمار سائیدہ نکاہ بر دو احوی ربا
طباطبا از دار قاعد است **ایضاً** حکیم سید محمد حسن نوشتہ کہ نام و مجرب است حب علاج دہان و جوش ہائے زبان کہ بہدی جھاڑ
ماندہ راج سبد ہفت ماشہ مردار سنگ کاسہ ہادی از ہر یک دو ماشہ طباشیر سفید سہ ماشہ احرار م سودہ قدرے بر زبان مالندہ را
ا دہاں برآورند و طوب لرج لیسا از آن درج کرد لس دہن السومند و قدرے کا سفید ارم سودہ بر آن ماسد حب
لسکس سورس و ربع مدرکی آں و چند مرتبہ کہ حس کنند شفا یابد بعون اللہ تعالی **دواے** کہ مرض الجہر نافع است از عمال الباشم
معرکہ بجوہ و بک سنگ آب لموسائیدہ بر زبان مالند **دواے** حب علاج سرخ و سفید از ماصن اسناد مرحوم گل سرخ ریحس
کسنہ مساوی اس کردہ بپاشند ۔ **ایضاً** از ماصن مذکور کہ علاج احمر العد مصد لبح عام ریاہ تخم گل و برگ آں طباشیر بسایہ
عدس تخم خرفہ کشنیز سماق حنا عاقرقرحا کمد بکٹ سہ کافور یک سرخ کوفتہ در دہن اندازند **ایضاً** مہ برائے علاج سرخ و سیاہ
نافع از تعالی زرد چوبہ بیخ سوس ہلیلہ برگ حنہ کہ گلے سپ مشہور کوفتہ باشند سبز بالیدہ **ایضاً** لہ الائچی کلاں بادیاں بمساوی
کوفتہ در دہن اندک اندک گیرند و آب او فرو برند **ایضاً** مہ بیخ سوس بیخ مات لحظہ لحظہ در دہان دارند و صندل و طباشیر
بسوراہ **ایضاً** عمہ راج سفید کاغذ سوختہ از وسے بر کیند جار زعفران مکدیک مثقال کوفتہ بیختہ در دہن اندازند **ایضاً** عمہ
کہنہ الائچی کشنیز خشک حب انی سوختہ برابر کوفتہ در دہان باشند و آب بر آنگیزند **دواے** کہ علاج طمع صبیان را سود دہد

ازمجربات مرکبی در لسور کنند از انتیاب و یا لند و دواے که درعلاج قمی یاده دفاتر کتاب مذکور است بلکه بسیار مفاسد
للنارک مادروس وصبرن مسهل الف ساز کرده است استعمال کند دواے که علاج حال مرض سود سود دار دو صاحب
مفرد بح سوداوی ذکر کرد موده شهانی گل سی قلفل سیاه و هرکدام مارماسه ماه سیاه توتیا سه سرد اضافه رنگ سود سه
سامان مهرسان الـد و سرد مد آب رطوبت سرون و درنا کهاست که اسا الـدمعالی و اگر ـا آب حرارت محسوس سود جهم
تخم کاسنی سرکرده سود ایضاً مجرب است که گندم وع محرق سعد و ملیکوه سوخته از ورت فاقله صغار برگ مهم
آمده رم درون کهب صوت اسم مجرب است از عاقرقرحا و دکان الماس مفت خروه سرشت مساوی سائیده ساخته درون
حکیم شریف خان صاحب برائے اعظم علاج حار سرمه سائیده طباشیر سفید و در دگل ملوفر تخم خرفه سفید سهل
گل لحی بیسان امانت میں کی عدس منقه گلنار سرکتول که سعد کوفته است بکار دیرمد و سرد سرکه سدت حرارت کا نور امساده با
دیرگاه وکه محلل منفور باشد کار یعنا تعلب حسک ساشد و مفرد ایضاً کمر رحر یحکم موصوف رسیده و سرمعمول آستاد
موده خوسس دمان خصوص کهنه سرکته سعد طباشیر سفید دانه الائچی زیره کات رودگل سولی ماگره هپ کبابه چینی ملیه سیاه
تکه می سوخته در سرکه کهنه سای امعد الماس حسک سرکه دوا سه کوفته بیخته بیاسند سرد کرمید خورد نا
اهوی حواند کسب مجرب است درون برائے مع علاج معمول حکیم علی اکبر خان کاورمان سوخته کافد سوخته و وع سوخته کسیم
در سرکه حسا سد نران کرده گل ارمنی حب آمس طباشیر سفید دم الاخوین مرجان سرخ ای فاسد بلیله کابلی گلنار بارسی و نا
ناقرقرحا پوست بلیله زرد سرمع دراب لستان امرود خشک سد کرمان اجزا مساوی کوفته بیخته سرکه عرکرات حوث مییی
درون باشد درون حب علاج سرخ از دکان جهمعی تکی که تخم درم گل سرخ طباشیر سماق عدس مقشر سرکه سه درم کرم حو
درم سائیده سرمان ساخته دوک ساعت نگهدارند ایضاً سه حب خوشبو دمان که ارگرمی بود گل سرخ گلنار سواکه کهنه
سریه سعد تخم گل سرکه سه ماسه کافور یک تخم سرخ کوفته بیاسد درون مرکه ورعلاج دموی بکار که از حرارت باشد گل سرخ گل
سماق عدس مقل طباشیر مساوی کافور وابدکوفته بیخته دردهان باشد ایضاً سه که علاج دسوررا فائده دهد گل
سه سعد بریک سه درم زرد و عدس مقشر سکر طبرزد سرکدام چهار درم فافله زعفران سرکدام دو درم کافور دو دانگ
سحق درمان دمان درون با درون جهت خوشبوئی دهن افعال دعفر دکانی کافور یک سرخ گل دمعول مرمر
وسیه دانه الائچی خورد کا کرا ایکی زیره گل گلاب گلنار تخم کاهو لمبی هر یک یک ماسه کهنه سه ماسه کوفته بیخته درون سازند ایضاً سه
معمول تخم کاهو مقشر تخم خرفه سرکه یک درم طباشیر تواکمر کباب چینی لگن دمعول دانه الائچی هر یک دو ماسه کوفته بیخته
ما به سدت حرارت سماسه کافور اضافه کرده سود ایضاً سه حب سرقسم علاج مجرب معمول گل سرخ گلنار تواکمر دانه الائچی خورد
کباب چینی اصل السوس مقشر کوفته بیخته ساخته سازند واگر سرد و مرحوا سنده رسے کا فور هم مفرد اسد درون معمول جهت خوشبوی دهن
مصطکی دمعول کاورمان سوخته که معد تم خرفه درون دمان زیره تخم کاهو کباب چینی دا سل مسلم ... سرحب دیهمن
لوسب ... سوخته حو سوخته ایضاً سه کافور کاب سنده کاهو مقشر سددوسماق دا سل طباشیر گلنار جمال سیاه کسر
سودود دمان باشد ایضاً طباشیر جمره گل ارمنی زرد و دکان سنده مقر کول کباب چینی دا دا ... سود
ایضاً گل سرخ طباشیر کاب سنده دانه الائچی کلان کباب چینی سماق کوفته بیخته درون باشد درون مجرب ...
اسرل گل سرخ زرکوفته درون باشد درس که مجرب سیه حرجانی است از صلاح درون حب ... سدیکه سل

سرسے دماغ علاج اول وکس ن الا ہے اسد معمول وموت است ماتھ صاف خوارسندل جوشش کہ مدا اکثر با اورلی ناسدن
داسد ں اس سے محنت منار معانی مسلوچ کہ سعد گھاس مسی سنگ جراحت الاجی گلاں تو اکھر سورنجلی برابر کوفتہ حب کا
بندا **ایضاً** حب علاج مرسم اطال موت معمول اردکالی کہ ہیچ مسلوں رسوت طبی کمل دماں کرنہ حب بنا سند واگر سرد خواہ
تدبیر کا تورد کمرا م سرایہ **ایضاً** سہ حب علاج اطفال نجم کسنہ گل مرچ سیاہ سرکہ مکہ حرد زعفران ہم وزن کوفتہ
حب حسک ما سند اور بوم روغن اعتسہ طلا کند **ایضاً** عمہ حب مورد ماغ کہ طبی ارد مرحص دتا کہ سحق کردہ ما سند
ما سیل آمیختہ دانہ وہاں مال دروربرائے علاج عند قبل اکبر سے دماغ الاجرامیں طیلہ زردا آفاقاگتار کرارت گہ
ریوں طباشیر **ایضاً** برائے علاج طبی عرق سدہ کہ سعد سورنجلی سرکہ مداسا بند مدرسے بیدان ناسند **ایضاً** سرآ
عاب امس طباشیرا ملیلہ دگیسار فاطر مساوی **ایضاً** لسے علاج عس ا دہ مرحا کاہ زعفران سد قبل برا
وردور الوی دھنیف موریدہ واعلاج داصاً سب علاج طبی اطفال معمد سبد وجوب یوسف انارگلنا سیاہ نہ کمک سنتم
ما روبا دم سب انی زرد ودرم کوفتہ حب اول دیاں رنار دمسل سنتہ دروردسا مہ **ایضاً** علاج دوکس رمای رابع ناموراد
ومورسے دد الاجی سیر ول کہ کسنہ سوختہ بہکری سوختہ مساوی کوفتہ حب دردہاں با سند

سعال حب اسہام علاج مجرب صاحب مجد اردت مالی سرد ارسامد مالنہ وروربرکہ حب علاج سوداوی وضرر
ماع عالی زش سرب عاقر قرحا مرسے مالی ارساہ سادر مساوی سامدہ قطران شہد ربہ مد و بندگل گرفتہ اس لسور رمس
سادہ وسامد سندا **ایضاً** کسے علاج امورا فعال سنا راباع طیلہ زرد سوختہ حسبہ مربحہ نجم کسنہ سوختہ طباسہ گلنار مساوی کوفتہ
حب با سندا **ایضاً** سعہ کہ ند علاج سوداوی اطفال معد سرراع سودادرمیشہ داخل اراد مولہ سوداا سہال مستوفی
ا مسرین امسرول سعدحنا سامیدہ ما سند ورورہ کہ برائے علاج سوداوی مجرب صاحب اقتباس العلاج است یوسف
مسلاں علاج حل ساج گو ن ا وسرکہ سوختہ گل کرہ وسسول وسند آملاست بیل لواگل سے گل کاوزباں طباشیر مہرہ حصص
سرکہ بجارا سہ کافور ورامہ **ایضاً** سہ کہ مورث سرکہ ریوں دوم ادسب مالی سادظارہ کہ مکہ ما اسہ وہم برسا سند کہ
سداسہ زعفران گھاہ ہرکہ کمکہ سہ **سعوط** حب جوش دہاں مجرب سہ معانی حلہ بدا گل سرخ گلنار مرسلسا
دم مکہ امری دہ درم آردجو وبادہ درم تک با آردجو مروح کرہ ما مسل شستہ لسورہ مدا رسد کردہ مادو سہ گکار مردہ
سعوط کہ مع وسسں امس امسک کہ چون رولہ سپید مرض امسک مو ودا مسد رراود مہ حرج گہ سو وکلا کہ رسعد سا
درم لاجورد اوددم مرد تخم مرزہ مساوی سعوں سا مدہ معمول حل اسامہ **سعوط** مجرب برائے دوغ وحلہ دہاں وبگل است ن
دورع اں وطوب آمل اردہاں وکہ امرمن اسہال وودیاں سعول اربع الوابع تخم مرو طلبہ سرکہ دوددم کسر یم کحال سرکہ کہ
درم ردرح طی اسرکہ یم درم کوفتہ حب سعدہ تخم رع سنہ ورس سامد تحرکرفتہ وراں نامدس جمر ہ رل مندکردہ مربہ دیگر درم
کرسدہ اسہال نامہ **سعوط احمر** از والد حکیم علوی خان صاحب کہ برائے منع جوش سعال وروح دہاں و ان وحلق وحنجرہ و
مری اراست آکلہ وسسں آمسک و دیاں وحلق دعلاج تم سرنتم کرا مد مخصوص مع حسہ ما برائے فساد اسہال وتاکل اہماء حریف
آ ردفیس مرد حرد کرہ مار اسیدی کہ جرد سہی جوش سعال وروح آزدہ امسد کو سا ماراں کسد الاعراں سرد دا رسم کوسادہ وحسہ مکہ
وکالت دربرائے قروح حسہ وفساد اسہاں وکرم دہان دول طبی معمول کسد وہر دورا دم سادہ وکہاکہ تیش طرق اسہال اں
سعوط جو سنہ ہا سے حدت قم انکہ مکہ دبوست ملکہ کا ل پوست ہلیلہ ندوہلیلہ سیاہ پوست ملیلہ طہ مسی اذرکہ کہ سعال دیگر

دارد قمونیه کرده ... مباشر ... اما ... دیده ... امو ... مری واحسب ... آن برگ ... روست
... سه ... قروح ... اسنان ... دندان ... داحل اگر ترکیب ... بباشد
... آنکه ... مذکور ... آن ... ساده ... سنون احمر داخل سوده ... بکو
ساق ... ساکن ... کسر جسک ... سفید ... ساس ... یک کدام ... کوده
ماسه ... اسد ... ساده ... هندی ... سیاه ... اسعال ... کن ... حصی ...
داخل نامند واگر قروح ... مسک ... دندان ... مطبوخ ... یک مثقال داخل نامند ... سنون احمر
بعضی ... گرم ... اگر ... دندان ... واگر ... وقروح ... دندان ... مطبوخ
خام ... یک مثقال ... حلالی ... دو دانگ ... استعمال
انگوری ... سنون احمر ... سنون احمر ... مرکب ... گرم
... ذکر کرده ... اسنان ... یک مثقال ... دو دانگ
... داخل نامند ... سنون احمر ... اسنان ... اسنان نامند
واگر ... قروح ... بسته ... پوست ... پوست ... هلیله کابلی هلیله
پوست هلیله آمله ... یک مثقال ... گلاب ... سوده ... سنون احمر داخل کرده
نامند واگر ... قروح ... اعضا ... دو دانگ سنون احمر داخل کرده
نامند ... ساب ... واگر قروح ... هندی ... سوده
سیاه ... پوست ... هلیله کابلی هلیله سیاه پوست هلیله آمله ... مصبر
از هر یک یک مثقال ... سوده ... دو دانگ سنون احمر مذکور داخل کرده ... نامند ... الله تعالی نافع است واگر
در قروح ... اعضای دیگر ... دندان ... استعمال کرده ... سنون ... نافع است ...
... پوست هلیله ... از هر یک ... یک مثقال ... آن ...
سنون احمر ... سنون احمر نامند ... برآن ...
سنون دیگر تالیف ... قلاع ... قروح ... اصلاح ... اسنان ... اسنان ...
... مذکور ... گلاب ... ساده ...
سنون احمر ... دندان ... اسنان ... دندان ... گلاب مذکور ... سنون ...
... ساق ... کسر جسک ... ساذج هندی ...
... سک ... هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه ... اسعال ... عاقرقرحا ...
... سنون نامند ... امراض ... ادویه مذکوره ...
... اگر حرارت غالب باشد ... سنون ... نامند ...
... ساده ... علاج ... داخل ... قروح ...
... اصلاح ... سوده ... اسنان ...

کنند و علی هذا القیاس در سایر امراض فم و لثه و دندان آنچه مناسب دانند ترکیب نمودن از قرابادینها که گفته ایم کم نماید

عرق شیر که در علاج سوداوی معمول صاحب قیاس العلاج است سه ... ریح آثار یک سیم تولہ در ریخ یک سیم تولہ گل سرخ چوب چینی هم آثار برگ گاوزبان ابریشم خام سرو احد هفت تولہ هم ... سه ماشه سرکه سه تولہ کشنیز خشک دو نیم ... آثار هم آثار ... آب لیموں ... یک آثار گل ملو فر هم آثار آب ... برگ ... صبح سه عرق کشیده ... تولہ ...

عرعره علاج از حکیم محمد ارشد ... عرعره کنند **عرعره** مانع و ... مورکرا ماده سوداوی ... مربع ... تالیف حکیم علوی خان و مجرب لیمع گل ... مرکب ... ریح ... سرح ... صاف کرده عرعره نمایند **مضمضه** معمول حکیم علاج جالینوس مطلب برگ ... کرده ... **ایضاً** چهال کسال چهال جهڑ بیری چهال ککر چهال ... مساوی چهال ... کرده جوشانده مضمضه نمایند **مضمضه** علاج معمول ... ربّ السوس رگ ... جهاله برگ ... ماء جوشانده صاف کرده ... داخل کرده مضمضه نمایند **ایضاً** ... ربّ السوس ... کشنیز خشک ... داخل کرده مضمضه نمایند **ایضاً** معمول ... کشنیز سبز ... مضمضه نمایند مضمضه که در علاج ... کشنیز خشک ... جوشانده مضمضه نمایند و ... کشنیز خشک عدس گل سرخ ... ربّ السوس ... جوشانده نماید مضمضه ... داخل کرده ... مضمضه ... جوشانده ... استاد ... **مضمضه** که جمیع اصناف علاج ... کرده بطبیخ ... مضمضه کند **ایضاً** ... برگ ... جوشانده مضمضه کنند ... مضمضه ... **ایضاً** ... جوشانده مضمضه کنند **مضمضه** که در علاج ... ناسراں هلیله ... سرکه جوشانده مضمضه کنند ... مضمضه لطیف ... برگ ... زعفران حل کرده ... **مضمضه** برائے علاج ... الامراض ... جوشانده صاف کرده ... زعفران ... داخل کرده مضمضه نمایند **ایضاً** ... برگ ... جوشانده مضمضه کنند **ایضاً** ... جوشانده **ایضاً** ... مرحوم ... جوشانده مضمضه کنند ... مضمضه ...

حکایات

شخصے را ... جوشانده ... **ایضاً** ... کشنیز خشک ... جوشانده مضمضه نمایند **ایضاً** ... حرارت ... جوشانده مضمضه

تا بند و بعد جو زور کسی چیک کے بعد کو سا بہ طباشیر واہل لک ملک یا برود تناول ناید الاسی سو بچاں
تم کا سی بات بہر بدنا جو شیں دہان بریکے ریسہ تم مرد سر دکسی چیک عات اسوان ریوٹ طباشیر ریوند سودہ یا
مصفی نامدار وغیرہ طباشیر جو روہ الاس سر جا ری سرب ملو صرف مو سعد حاب عنا لعلعب آرہ ریوت سودہ با سی
مصفی نا بدار و بعد کو کا رگ جا رگ کا تم مر و مرکیکس طبا آب عنا لعلعب تازہ دہ یولہ ریوب دواسہ سودہ مصفی
جوشیں دہن مسوڑہ کے ریعب سے حصص کی کمک اسے سودہ ما سعد اور دو دہان سے ایضاً بعد جوشیں دہن واسہا کے
وکرب و بیمار ی مروا مطباشیر مرہرہ سودہ ہمرا سر حریہ لعاب سعداء عرق گورہ عرق ملو عرق سابہرہ اب سرہم
مان وارد حسب سعد

فصل دوم در آکلہ دہن

بانتہ جوشیں ہوں باسعد لکی فسادات سروا ماران رودرلود ماراجہ کرہ بار جسمیں جماع سلطعن کمال است
علاج سعد کیند و رو جسا سعد حجامت کا ریدو سوکہ در بالحرکات سمہ سودائے محرقہ نا سد ولیکہ وآب عمرہ
واب سان مصفی کند تا صبر سودہ سرکہ در بلاع دموی گہ سہ احتاس سعد لودوجوں از استعمال سالہ سلد دیں امور
حاصل نا گوست گندہ ہر دو حصہ الرحرک اک کہ وگوست ارہ بر و نا دوہرگا از استعمال رو جاہ سوریں کسر ملاسو ملواسہ
بااسپغول اروغن گل اسیرتازہ و سکہ مصفی ماید

مفردات

سودی گوید کہ در و سسدروس سابد دریع ن مرض اسل او وولے سب و **دیگر** گ عاسجک سودہ ما سندی جوشیں
دیگر زردچ سرح وروغن گل وسوم بالیدن امع **دیگر** آب انار ترس تسیم آں افسردہ در ظرف مسی بے تعی جوش ال
باقوام آں غلیظ گردہ بالیدن امع **دیگر** مصفی مری سعر سید

مرکبات

ورود تعمر دانع آکلہ دہسب دردج مجرب ہب اود کالی کا دردج حرد تم ریحان اودادہ تم صرف دست مار سوختہ گم
سوختہ آدمی سوختہ دوحصہ ورو **زقرطاس** آکلہ دہن و داکسر سودہ است اکات مذکورہ سرے حسہ کسیس ایدم ادریکد
کرسب زر و سرکہ سودہ درم قسور بحاس کا غد سوختہ سرکہ لست حار و م کو صہ حسہ درفروج مصفی رطلہ صنک استعال
وورفروج اسہ روغن گل وسیسے ادعا سعل سر **قرور** جبب آکلہ دہان دکام ولہ وہر جا کا اسعد الافتراس سم سوختہ
گل سوری گلنار کہ سعد کسلہ کد کک سفال سنگ تصری کسیں سفال سنگ تصری راسہ مریہ درآتش سرخ کردہ آب سر آساہ
کردری یہ وو سعد دمہ راحوب کو مہ حسہ درسنگ سان اسک مارا یا اوں لصر ماد درو راسرکہ وگلاب سحی سودہ مدطل حی
میں بامید وارحہ سعب راں نسبہ در سا یہ خشک کنند وہرگا حواسد کہ عمل آرد انگشت راسوسے رنان بجیدہ تم را ایمدا
سرکہ رگلاب سو سدعہ و او براں ماسعد وعدار میں انگوشت کہ سرکہ وگلاب ترس کردہ ماسعد تکرر مدوا در وغن وسیری وآب
وگوشت سادہ یرسر ماید مجرب ست، وکالی وسرلی **ورور** کہ در اسعاطا مرض آکلہ ہکند آمد از علاج الامراض گلنار سعداما
سرکہ نمک درم سح مرکی سرکہ نمک ہم درم لوحابات ہو دوہ ود دہ درہم دہم سا یدہ ماسعد لکی احتیاط باید کہ تمکن سودہ
سوختہ تکرواں دیں راملع است لوسب انار ترس وسری ازہرگیسی ذرم بارہ گلنار تسب تالی کاغد سوختہ ماد حار مرکہ د

سماق ده درم نبات سفید و مازو ... ہر یک ... کوفته بسرکه کہنه و ملوحها سازند خشک کنند و در وقت حاجت ذرور کنند
و استعمال نمایند **سنون** که جهت آکله بسیار خوب ... دوا است از علاج الامراض یک ... سنگ دو درم اسفاناخ
زردچوب هر یک یک درم مهره ... سوده در سرکه ... ترکیب دهند و درآنها گل ارمنی سوده در آن ... ماکل برنج ... دودانه کرده
پس تا وقت ... خشک ... نموده ... آکله ... و چند بار بعمل آتهی ... سوده و سنون ... دیگر سنون که آکله را نافع
در عمل علاج گذشت و یک نسخه سنون که آکله را نافع بود در عمل مذکور خواهد آمد **غرغره** که در آکله الفم بکار است اور گلنار کتاب زرد
کراث حو ساییده عدس کی سوده ما ... غرغره کنند و گاہے روغن گل و شہد ... وگاه ... ماده کا
غرغره سرکه و شہد مانند الحلة عدس کاہے ادویه مسکن ماده و مجفف و ... وگاہے ادویه ... ساییده گوشت فاسد بعمل آرند
غرغره جہت اسقام آکله و ... عنب الثعلب پوست خشخاش کشنیز گلنار ... سیاہ حب الآس زردورد
گل تاج خروس ... گل ... هر یک ... عدس مقشر ... کا ہو ہر یک یک تولہ در آب ... برگ
کشنیز ... عنب الثعلب ... هر یک ... ماليس ... ساییده صاف نموده لعاب ... جوش
گل ارمنی صندل سرخ اقاقیا ساییده و یک ... اضافه نموده غرغره نمایند معمول ... صباح
فلدفیون که در آکله ... آب ماده ... تولہ ... زرد اسفاناخ ... ہر یک ... تولہ ... سرکه ... ساییده
خشک ساخته ... **قرص** که آکله ساعیه را نافع است اقاقیا و ... نبات ... حب ... ہر یک ... ساییده
ہر یک نصف ... سرکه ... آب ... ماده ہر یک ... زعفران ... ہر یک نصف ... ربع ... کوفته
جمیع امراض ساییده در سرکه حل کرده ... کنند ... آکله ... مضمضه ... آکله حکیم اکمل
گلنار فارسی گل سرخ عدس مقشر پوست انار ... پوست ... عفص پوست ... کابلی گل ... بوزید ملوک ...
سماق ... ساییده ... مرجان ... یک درم کوفته ... مضمضه

حکایات

آکله بعد ... حادث شده ... ساییده غرغره نسخه معمول ... اقاقیا ... معمول ...
کم شده ... **ایضاً** آکله ... و ...
اطریفل کشنیزی عناب اصل السوس ... گل ... در آب گرم ... کرده صاف ... اصل ...
و غرغره گلنار فارسی ... ساییده ... **ایضاً** دیگر ...
... اطریفل ... که در عمل ... خواهد آمد ... معمولی ... **ایضاً** آکله ... دس
... عنب الثعلب پوست خشخاش کشنیز خشک ... ساییده ... عدس کی سوده ... مضمضه ...
اطریفل صغیر خورده ... عرق ... عرق عنب الثعلب ... **ایضاً** ... گوشت فاسد
... جاری ... مضمضه ... جراحت ... پوست ... العسل ...
صاف کرده مضمضه ... روز گلنار ... اضافه کرده شد **ایضاً** آکله ... آب ...
... عناب ... عرق ... اطریفل ... عنب الثعلب اصل السوس ...
ساییده ... شہد ... غرغره گلنار ... ساییده ... عدس کی سوده غرغره ...

دوم روغن گل و سفیدا مرددند تا سه روز سوم لعاب بسا سر و ... ساخته و جوشانیده لعاب دراں کرده بوسند ...
و سفیده بسویا ... بر ... مسهل شربت کشنیز ... ساده شربت نیلوفر آمیخته و ... یافته الیها
تکه ... مرسوم ... لعاب ... طلا ... کشنیز ... نوشانند و ... شربت نیلوفر ...
کر وا ... ماند ... نه ...

فصل سوم در سیلان لعاب دهن

... و در خواب ... حرارت و رطوبت ... باشد و علاج ... و ... خواب ... سود و اگر ...
... بود ... مقوی لعاب ... لعاب ... علاج ... باشد ...
و ... ترسک ... شربت ... و ... بعد ... و ... باشد ...
... بعد ... نمک ... آن ... مسهل گرم ... کرده ...
... مصطگی ... اگر ... واصل السوس ... نمک ...
... حرارت ... گرم ... باشد ... مصطگی ...
... بود ... فائده گر این مرض بسبب گرم ... باشد ...
لعاب ... آن ... فصل ... خواهد آمد ؛

مفردات

... لعاب ... حرارت بود نافع است دیگر ... مساوی ...
... دیگر ... لعاب دهن ... باشد ...
دیگر ... آن ... درم ... دیگر ...
... بود ؛

مرکبات

جوارش زیره ... نافع ...
...
وجوارش مصطگی ... که در ... خواهد آمد ... که سیلان لعاب ...
... آن ... الامراض ... مثقال ...
... دوا ... مرض مذکور ...
... مصطگی ... قرص که در سیلان لعاب ...
... هر کدام ... مسهل لطیف ...
... اقراص ... مجرب ... معجون که در سیلان لعاب ...
... درم مصطگی یک درم ... درم ناول نمایند ؛

حکایات

شخصی را سالها عادت بنا بود چنانکه در بینی او زور بینی دو سوی چیزی آمد و ضعف و نقاهت مفرط بود چنانکه اطبا از دیگر عرق
گاوزبان و حبوب کافور تعلیل آوردند فایده نمی کرد استاد سکنجبین معطی سه ولد در عرق بادیان و کوه دادند و بجای آب ماء العسل شربت و غذا
قلیه فرمودند مفید بسیار بعد چهار پنج روز شفا یافت چنانکه در فصل ... مطبوخ صبح عرقی چینی مودند صحت شد **ایضاً** طفلی را
نعوظ بسیار جاری بود بعده ما سیده سرفه پیدا نمود ... کرده ... که مبتلی طوفان ... حصه ... و حلق
و اعضا باطنی دیگر و دماغ سرفه است ... ادویه سرفه منضج سعده ... **ایضاً** ... سرفه سد اسد
اصل السوس بادیان ... ماده ... سرفه محافظ سرخ ماده

فصل چهارم در بخر الفم

معنی گند ... و امام اسباب ... ان حا جدا مذکور نگردد ... اسباب ... بوی مثل سیر و ما ... و حمر ماش
سودا ... در مفردات و مرکبات این فصل ذکر خواهد یافت **بخر از حرارت و صفرا و عفن معده** و علامت
آنکه ... طعامهای سرد تسکین یابد ... معده ... **علاج** ... رنگ ... تسکین
... بعدار ... مسهل ... در فصل صداع گذشت
... در دهان ... ترش و آب ... و فرص ... کافور ... حاجت
بخر از عفن معده و علامت آنست که ... طعامهای ... تسکین یابد ... و عشیان باشد **علاج** اول
تنقیه ... و سکنجبین ... معده ... و سکنجبین ... و اطریفل ... که در صداع گذشت و
... آید ... مسهل ... سودا ... مسهل گرم ... که در دماغ مذکور شد
... آس ... گل سرخ صندل ... در سرکه جوشانیده مضمضه کنند و اگر از ... سکنجبین
ساخته ... و ... فرفل ... بعد کوچ کیا ... جهانسا
... و غذا ... **بخر از رطوبت عفن دماغ** علامت آن احساس ... است
... دماغ ... **علاج** ... مسهل و حب ایارج ... سکنجبین ... و بعد از آن ...
و ... در شراب جوشانیده ... **بخر از فساد گوشت بن دندان** علامت ... آن ... از آن باشد
علاج فصد ... مسهل ... و گلنار در سرکه جوشانیده مضمضه کنند ...
... گل سرخ ... در دهن ... حب المسک ... در دهن ... و اگر ... عفونت مستحکم شود علاج آکله دهن
رجوع باید **فائده** ... دندان ... علاج امراض ... مذکور خواهد

مفردات

... فوائد ... صاف نموده ... که حرارت معده ... اکثر اطبا است ...
... **دیگر** ... در بخر معدی ... سودی است **دیگر** صاحب خلاصه ...
که در بخر معدی ... نافع ... فائده تمام دارد **دیگر** مضمضه ... روغن گل ...

ده سے دیا الا بحر حروف محبت و سعد اند و بیکر مانع سحر می رگ آس احب ان ماسور سے سسترہ مرور الصدر حویجہ رود
حسن خوردن خوالسر و اهل ماورا ح سب ناگر اسام سحر دیگر برلے رح مدا سے اسیار ناکولہ کا عا مو کسیرہ بیمارہ
و سعد موعا ملد و بسا سہ و فرفعل عمر بیسل وماد بیمو عود و حولسان فرادی ا موج زردان دا ندو عا سد دیگر برائے رنج
بوے رب مسرع زائم آم معد خوردن رب رگ نارک مرمیدی سجا مد آنس خرو رمد دیگر کو بوے سراسا قطع کند سعد
ماند و اگر کبا سر آراد ما سد و سرا سد و کرا علاج جا شدن و عیب آن در سے سر کو لو سدن معدہ

مرکبات

سدقہ کہ خوردن ں از رگ معمول دس را و سے کند نگیرد کہ سعد سرور کو حواہند موافق بدل ان صندل سعد طباع
خورد اب صل السوس سیرہ بادام کا فو رہم سی مسک خالص عنبر اسپ گرفتہ در گلاب و عرق بید مسک ہمرکرہ سد سلو کو
ذکانی جوارسش اترج کہ بوے دماں حوس کند و بحر سرکی و عسر سرکی را معدہ نفع کمال دہد و بصل صنعا
حب المسک معمول در سحر معدی حار مسک کا فو سرک ہم دانگ طبا سیر ہم درم گل سرح صندل سعد بلیلہ زرد
یک درہم کوفتہ بیختہ در گلاب سسترہ حبہا سازند نوعی دیگر مستعمل در سحر سے کہ رطوبات و نمو ساں ابتدا ولہ راوب دو مجموع
حب ترکندو الا ورآں و صل جولسان حاو رجا سرک یک درم باسر بد و کو فتہ تحت آب و گلاب سسترہ حبہا سازند و سہ سہ درم
حب المسک دیگر مسک دو دانگ پوست ترنج گ رنج و مصطکی و صندل و مروارید مسک دار فلفل زنجبیل کبابہ
سعد سرک دو درم کوفتہ تحت سرشت است با مہ سسترہ حبہا سازند بر تحتہ و غلہ کا فو دو دار چینی و خولسان عوض او
سرنج و مصطکی و نار مشک زنجبیل و کبابہ و بسابہ وسہ سا و بوسہ در گلاب ساختہ در دہان ارد تحت طبا شیر
سے ساختہ و مجرب است و حب عنبر صاحب تحفہ کہ در فصل نعمان ماہ جواد آمد سر در دماغ رائے سامل است حب اسم
قریب ماند ان مسک ہم مثقال مصطکی رنج مثقال نبات ہفت مثقال مہ را جدا جدا کو بیدہ ہم آمیزند در گلاب سسترا
عرق اللہ ہم مثقال سب سر بمودہ صاف کردہ آن رسید و حبہا کردہ در سایہ خشک سازند خرج و مجرب لوبت طعم
حب کد امس آن در دہان سحر معدی لکہ اکثر اقسام آن معدو نافع است از عجائبات سفرجل امساں نمی کند و حا
سحاسے سما ہیا و حروف سحر و زرد گل کمریند و برآں گذار بد ماہیتہ سو گل از آن نارکند احرم سر آرند و نیکو سیاد یکی
سالو ہی کہ مسلح آن ا خاگل لتانی است رسید و رحب محمودہ کا فو ریک دانگ صندل یک درم زرد آلو سے خشک کو فتہ با
دو دم ماو سے ماسر و حب سا مد وارد حب مرطوب مشک دو دانگ خرنوب ہم درم زنجبیل یک دم دار چینی قسط حب
از سحر معدی رائج است ارد کانی و قادری مصطکی کبابہ چینی وتگ ماگر مو سہ جا سہل اگر عرق ما و ری ارکو فتہ صیہ لید سے
آمیختہ آب جہا سازند و خشک کردہ در دہاں گیرد قاسہ او سدر رنج طع نامند و برد یک ابل سد سا اول سر رہیں المربع نا ندہ
حب کہ در سحر ملعی معدی سود سند است ار داری رحا صد مسک وردہ زنجبیل جوز تا عد سمل پوست مرنج
لو عہ سحہ قد پرسے مسک خالص اماغہ بودہ باسراب تحالی حب سازند و مرضع سحب ار آں در دہن دارند و آمیختہ آب
حب دیگر کہ بوے سر و سار و سرات اب آن ارد ہن دور کند از عجائبات نافع و بادن مسک طبا سیر سرک ہم درم
ہم مثقال پوست مرنج و مصطکی سنبل زنجبیل کبابہ لسابہ سر کو فی سرک محدوم صندل نگلاب سودہ در یکجا کہ مسیح وی لیدہ
ترش حل کردہ ماسد لیسر سد و حب سازند و در دہن گیرند نوعی دیگر در بیں باب از مجربات است گل ارمنی کہ سعد

اسپغول و خوردن لعاب بهیدانه و شیر خشک همه مساوی کوفته بیخته بپاشند و در دهان نگاه دارند و بعده دهان را خوش کنند و بعد و بخارات را قطع
نمایند و دهن را صاف کنند و اسقاط تمام آن دو روغن دارو در آن کافور و امر بست و گویند که اگر آن دو سه مذکوره در روغن بنفشه که در آن
عنبر محلول بود و خواص برنج که در آن مروارید محلول باشد بسر بستند و بعده بخور بها سازند جمیع امراض معده و راس و ضم را در آن
نافع است و حرف حب مسهل - برای تحریک معدی بلغمی بعد تنقیه ما الاصول کرده در اول که باشد بکار آمده ... سرخ حب ایارج
هریک یک درم ربالسوس یک و نیم درم مصطگی دو درم ... سه درم گل سرخ افسنتین هریک ... صبر سقوطری ... ده درم
و نیم همه را کوفته بیخته با آب برگ برنج حب سازند بقدر ... اگر ... اطاعت کنند در باب سه درم ... بعالی و حالی
قرص زعفران - حب ... که در سطح دهان ... بعد از ... ارطعم و منع مصنوعات مناسب ... آمده ...
... زعفران هریک ... کوفته ... فصل ... که در آن ... همه ماسا
حل کرده مضمضه کنند مضمضه - حب ... که از ماده بلغمی باشد ... کامل ... علاج الامراض ...
مصطگی و ... هریک دو درم همه را نرم کوفته در حریره ... همراه شربت ... وگلاب هریک ... رطل ...
بجوشانند ... شراب وگلاب ... صاف نموده ... مضمضه کنند مضمضه ...
... گلاب ... وادر گلاب ... مضمضه ... سعد آمد
سعوط که در ... کامل ... و ... یک ... نصف ...
... آس ... مصطگی ... یک ... همه ... سازند ...
با شربت ... گلاب ...

فصل نهم در ورم زبان

ورم بعلت ریختن اخلاط ... حادث شود و رنگ زبان ... وکرب ... و حاف ...
باشد ورم دموی و صفراوی علامت دموی سرخی و ... زبان ست و ... دموی ...
... زبان ... علاج ... در علاج دموی مذکور ... ، مگر در صفراوی
... و ... العنب ... گل سرخ ...
... لعاب تخم کتان ... اکلیل الملک گل
... اگر ورم ...
... لعاب تخم کتان ... مضمضه کنند و بعد ...
ورم ... روغن گل ... ورم بلغمی - علامت ... زبان است وکرب
... علاج ... در علاج بلغمی ...
... ورم سوداوی
وعلامت ... زبان ... ورم دموی ... علاج ...
... مضمضه کنند ... حل کرده مضمضه کنند
فائده تمام دارد ... روغن ... عسل ...

ایضاً که مولسه مرکوسی اکسیر درمن نافع است بال ادویه حار سرطان ند دوا سرطان گرد و قطع کند زبان
محرور مرضعون فائده ورم زبان که از حرارت باشد و مسموعون امون وکتاب خاص سود دهان تمام نما چنانچه دربیان
اسبا اسه سابق

مفردات

لک سقا ورد رم حار زبان سبع سه سا بیع من دیگر عرعره بلغ توت ادر سیر اعلاس مشرور نافع وکذ
وکذت وسن وادار سعد دیگر ردار ورد لک صل و یوسا در سکنل وتمک نافع +

مرکبات

دواے دم حارا زبان مستاذات کر مسی آب برگ عنا ثعلب ریح سامد دید رسے عدس اداحه بس
مضمضه کند ایضاً کا موکسرر مکو وکاسی سرکه ومانی تحه مضمضه کند دولے که ورم خاص زبان را
لداد زبان والد واحد وفادری سلسی رم مرسلی لست درم احر جنگ سی عدد همه را کوبد در مکم من آب سرد تا سیم نیم
ای موده ب مه ساند حب عرب جب رتم زبان ورد مان گداز بدار کال ادر دکره ستاارد مدس وسرسه کنه
و وزبان برگ حنا سا مهره خشاسر لساسه گل سلوم مرمک کت به لسا سوحته لب سوحته مرد ومک نامه مر مهره حطائی سود
سرامم عدد دم الاحوین حومحسی مرمک د ناسه ادرروت مدرمک نامه کرده همه حبها سازد ودرد هن گدارد عرعره
لماس زبان ادیعضے سوماے حکائی اکسل لملک گل ناو مکره گل معسه کمان مرحله درآب حه سدا ده صاف موده
کسد مضمضه نافع ورم گرم زبان وحجان آب عنب الثعلب آب کسم رمساوی با قدرے سمرحار سسر حل کرده
اکسدار معولی مضمضه نماے ورم حلق زبان وقلم ارسلاح الامراض سعه حله تخم کتان تخم مروا حیر جسک اصل السوس
هرمک محدرم سحم دحاح وبطار مرمک ده درم مع حار سسرنست درم در سه رطل آب بحوسانا وکذلک لعب بادام گرم

حکایات

جالسوس مگوید که بعضے را ورم زبان عاجز شد حنانکه زبان دردهان نمی گنجید او را اکور دان حب فوفا امر کردم تا ماده اصلی
سا نگاه سار در حات دید که عصاره کاهو وروعن زرایسه است حون احازت آن دادم سعادت ایضاً زایل شد
ورم زبان سد حکر موسک سرآن گراگرم نسد دسود بدابے ان مرض عو را مدرمح ورو صب ایضاً دگر ایضا
سکم ونکا مرد نسند سکراحل حان سد +

فصل ششم در بطلان ذوق

سرکه حس ذوق باطل گردد وسبح مرد محسوس نگردد سبس در آمدن رطوبت است در عصب زبان علاج معده منها
حب ایارج وسسار نامد بسو که در قهوه مسطر رسد بعده مطبوخ حردل ومویزج وبادرنجبو مرکه مضمضه کند واگر درم
باسد بطبخ زبان وگل سرخ وسماق وکشنیز مرکب آسمه مضمضه نامد و آنکه حلی برو مارسر باسعط هم سد علاج کند

مفردات

خائیدن ناخواه ومسلے مرسل فلفل وخردل وسرکه دوم ولصل مفید است دیگر کرعصل وسرکه وکرو حردل اتاتیم
وفلفل وعصر ونا ساگر قند وزبان کند ودرمیان نالیدن جرآمد +

مرکبات

دوائے نافع این مرض از خواص استاد نمک خردل با نخواه کوفته با سرکه ممزوج کرده در دهن کرده نگاه دارد ایضاً منفعه سازی فلفل دار فلفل گردو زنجبیل کوفته نمک سنگ سه ماشه نمک سنگ سه ماشه سعال بر زبان کشند و سوده سه روز بر زبان مالند تا لعاب بسیار برآید
غرغره جهت تغیر و نقصان و بطلان ذوق که ماده آن در عصب زبان باشد بکار آید، از رعائی و بعض مسح و کافی اول آب گرم چند قطره روغن بلسان یا روغن خروع مالیده وسے ریخته باشند روز غرغره نموده پس زنجبیل بیخ سوس نصف درم عاقرقرحا سعد هر واحد دو ملک درم خردل مویز سرکه نمک درم همه را کوفته نصل آمیخته در آب که مامه اندازند غرغره نمایند سه روز قائمه داد ثار بعین عمل نمایند تا اثر ظاهر شود۔

فصل هفتم در فساد ذوق

یعنی تغیر ذائقه و این از دو حال بیرون نیست یکے آنکه بے خوردن چیزے طعمے از طعوم همچون تلخی و شوری وغیره محسوس در دهن شود دوم آنکه هنگام خوردن چیزے مزه خلاف ذائقه آن چیز محسوس گردد بالجمله سبب هر دو قسم واحد است لیکن در اول قوی بود و در ثانی ضعیف و تشخیص این مرض علت خلطی از اختلاط از عطش و استدلال بر نوعیت آن بحسب طعم باشد مثلاً تلخی بر غلبه صفرا دلالت کند و شوری بر خون یا بلغم شور و ترشی بر بلغم حامض یا سودا و تلخی بر بلغم شور **علاج** اگر مزه تلخ دریافت گردد سبب صفرا مسهل یا رو نماید چنانچه در صداع حار گذشت و اگر شیرین معلوم شود در صورت غلبه خون فصد کنند و بعدهٔ صفرا باشد مسهل والا مسهل بلغم دهند بطریق صداع بلغمی و گر ترش محسوس شود در صورت غلبه سودا بعده آن باید بدستور ماء الجبن لیا والا در تلخی و شوری هر دو مسهل بلغم دهند و مرد و غرغره که در بطلان ذوق مذکور شد بحسب احتیاج از آن نفع حاصل نمایند
مرکبات مضمضه که ادویه طعم دهان را زائل کند از خواص استاد مرحوم عاقرقرحا قدرے در سرکه و گلاب جوشانیده عمل آرند

فصل هشتم در ثقل اللسان

یعنی گرانی زبان **ثقل اللسان** از استرخاء است اگر استرخاء در زبان اندک فقط علامتش سلامت حواس و حرکات اعضا و اگر شرکت دماغ بود چنانچه در فالج لسان کدورت حواس و بلادت حرکات و سیلان لعاب باشد **علاج** سعوط باید بدستور در فصل استرخاء بطلق مذکور شده و اگر علت خون بود از سرخی و حرارت زبان محسوس شود فصد عروق زبان و حجامت زیر زنخ ضرور بود و بعد از فصد همچون سرد ولاسه مخور و مدام تشخیص عمل مضمضه و غرغره نمایند و تا لوساد فلفل خردل عاقرقرحا زنجبیل و سرخ بوره ارمنی صعتر نمک هندی سوده بر زبان مالند آب تخم غرغره و مضمضه نمایند احتیاط دارند که آب تن از حلق فرو برود و بعد مضمضه زبان را بعلل و ساید خردل و عاقرقرحا و سهاگه و زنجبیل و صعتر و بوره ارمنی هر جزء از سها سوده بعسل آمیخته بالیدم برگی و خور لعاد بدهان دارند و گرادویه با عسل آرند و اگر با وجود این مداومت ضعف حاصل شود و لعاب رقیق تو سیلان دهان جاری باشد پس باید دانست که ماده مرض رطوبی است لعاب رقیق و سیلان در این صورت مخلات را با تواضعات ممزوج باشد چون دار شفا نگل سرخ دمعاج ادخر باطما سرو تسار باشد که در بها استعمال خاص دو خاص شود دهد۔
ثقل اللسان از تشنج امتلائی علامتش ثقل زبان و دشواری حرکت آن پس اگر ماده حاده بود زبان کوتاه و سطبر باشد

کہ علاقہ بیں انود در طول معہ را **علاج** - بعد از فصد و قی نافذ حقنہ ہا و غیرہ مسہل مسبوق بہ منضج اسہال کنند
بعد از آں برائے تحلیل بروغن سست ارغن نابونہ و لعاب حلبہ نیم گرم و غیرہ مالیدن و دہان دارند کہ مجرب است و ادویہ محمرہ
ملینہ بجوش نا بوسیدہ تحلیل و بعدہ بمرزنجوش و سست ورکاب جو ساندہ بر فقار بر بادہ بجهد بیخ گردن بدان مالند و روغن جستہ بدماغ
بر زبان مالند و در دہان دارند و اینہ در قسم اول کہ سست جاحت مل آید **ثقل اللسان از تشنج یابس علامتش**
تشنج زبان است و عروض آن در امراض حادہ **علاج** - بر علاج تشنج مفید لیکن ازحصب الصورت بس
در تشنج ناس کہ سست بر فت کو سست سر با و بر عرہ و ترچہرا اے گردن دہن کوش مدام روغن بعد از روغن کدو یا روغن
نیم گرم در دہان دارند و آب نیم گرم بطول کنند و الصار و عہا و اسپاسے مرطبہ مسل حاب بہدانہ و لعاب تخم مرو و خطمی نیم لعاب
یا ہم برسید و غیرہ کنند در زبان و گردن دستا مالند **فائدہ** ثقل زبان کہ بعد از سرسام و برسام بسبب اندفاع او دامی بحا
اعصاب پر مسیل بحران واقع شود چون مرض گرد علاج مدد مرد یا در امداد مسو قسم اول استعمال غلات و لطولات محللہ اسکا
بر آں و بر زبان مالیدن جر کہ لعاب آں و واقع رطوبات باشد مثل نوشادر و نمک اندرانی و غیرہ سود مند است و ثقل زبان کہ بسبب
عصب زبان بعد ضربہ و سقطہ عارض شود لا علاج است و اینہ است کو ماہی را طاکرہ بر زبان ہے حادث شود بر اعلاج قطع کنند
بحوف تیغ سرہاں بس سرکہ و گلاب مضمضہ سازند و در روز اول ثقل آرند و در آنجا کہ بعد از اندمال جراحت زبان گرہ دیدہ شوند او
بدن سست گرائی کند برائے تکمیل ان المعہ و سحوم دادہ ان زبان مالند

مفردات

حوری یا اسپند اسپند کسا مدں در لکنت زبان کہ از فالج ہم رسد سود دارد **و دیگر** حب سل لسان نوشادر یا سیر انصا
مالند یا لعاب جاری شود و اگر مرض قوی بود کند س و فرفیون و جاوشیر درا تاج مالند **و دیگر** تخمل کہ در آب خیسانید
بر زبان مالیدن در وجع ان علت عرب است منقول از مجربات حکیم علی **و دیگر** ~~مستعمل~~ خردل و عسل برائے استرخا
از مجربات است ؛

مرکبات

حب تا بدہ برائے ثقل زبان و لکنت نافع از مطبہ مات حج وادہ اسطوخودوس ہلیلہ سیاہ جوسا ندہ سہ جارہن
سیر سعتہ و بولہ جاکسی تماسہ **حوارش ہلدی** کہ استرخا و ثقل زبان را سود مند است از خلاصہ و پاون زرد است
کرانی در نمک ہندی سرکہ م مثقال و از فلفل صد دانہ فلفل سیاہ دو صد دانہ شکر سپید اسپار کوفتہ بیختہ بقدر اقوال بعسل
سنجبینے کہ جہت استرخا زبان تمام مفید و از مجربات از رمیں سب علاک السلطہ دو درم جلسہ یک درم کوبیدہ
بقدر نخود حبہا سازند و یکے از آں موسسہ در زبان دارند **حب** جہت ثقلت زبان از رمامن والد مرحوم ارسعان کل
سرکہ یک مثقال ادحر و فلفل و عیون سرکہ نیم مثقال بزم فسا بیدہ یا موساکی و لادن و عبر اسہب سرکدام کہ ناسد
دریان ا مدوآب دہان بربند **دولے** کہ استرخا زبان را سود دارد و سہے کہ از عاب اسرخا مسطوع
مسع کرددد جلالہ دار جینی حما مسل لطیف ہر کدام سہ درم نوشادر ہندی اکواد را وبدحرج و خولنجان گرم یح
سالوس دو دو ہر کدام یک درم مروارید کہربا سرکہ دو درم کوفتہ بیختہ حبہا سازند یک درم با آب یا گرم اسرار بدہند
کہ مجرب است درج ماقرقرحا معز بادام سرسہ مساوی ہ زرد **ایضاً** نوشادر عاقرقرحا خردل کلوں سوده مالند از ریاض آسما
دوائے ثقل زبان کہ اعظم یا سنادہ کانی اا پنج فیسر عاقرقرحا خردل ہمہ را کوفتہ بیختہ بر زبان مالند عجز کرد کہ رفع ثقل

مجرب است مصطکی جزو عاقرقرحا خردل مرزنجوش نصف جزو زنجبیل نصف جزو نوشادر ربع جزو در آب جوشانیده غرغره کنند

غرغره نافع ثقل زبان و کلیت آن که از ماده بلغم بود معمولی زنجبیل عاقرقرحا دارچینی هر یک سه ماشه وج خردل فلفل هر یک دو ماشه
مویز منقی دار فلفل فلفل هر یک یک نیم ماشه جوشانیده غرغره نمایند **مضمضه** نافع برای ثقل زبان بلغمی منقول از خط استاد
و تکمله خردل نوشادر زنجبیل عاقرقرحا صعتر فلفل سوسن نمک هندی را در آب جوشانیده مضمضه کنند **معجون هندی**
جهت ثقل زبان سرآورد لکنت مجرب است و برای اکثر علل بارده و رطوبه دماغی عقیده مرشد عدیل است از رسالهٔ حکیم گاه گاهی
سیاه زیره کرمانی فلفل گرد دار فلفل هر یک یک توله وره نمک نفطی هر یک نیم توله قند سیاه دو توله عسل دو چند همه شربت دو درم

فصل نهم در عظم اللسان

بزرگی زبان هرگاه بدان حد رسد که در دهن نگنجد و از دهان بیرون شود او را عظم اللسان گویند و این از جنس تهیج و رهل است
نه ورم و سببش انحدار رطوبات فضلیه دماغی است که زبان آن را تشرب کند **علاج** اگر رطوبت دموی بود و علامات غلبهٔ خون
و حرارت پیدا باشد فصد سر رو و رگ زیر زبان کنند پس مسهل و بعدی بر ع و اما ریس وغیره که قالع رطوبت و مسهل لعاب بود
زبان مالند و اگر بلغمی بود مسهل بلغم دهند و حب ایارج خورانند بطریقیکه در فصل استرخا مذکور شد و بعد از آن به نمک و سرکه و با
زنجبیل و نوشادر با سرکه زبان را مالند

فصل دهم در ضفدع

و آن غده سخت باشد که زیر زبان حادث شود و چون بزرگ شود منع تکلم کند و مادهٔ آن خون غلیظ یا بلغم بود **علاج** اگر سرخ و با شوزش
باشد سرد که در علاج ورم موی گذشت بدهند و فصد سر رو نمایند و در ابتدا ...ده و مسهل بار دهند کنند و اگر سفید و سخت باشد بعد
تنقیه مسهل بار دهند و بعد از منضج نوشادر زنجبیل و بارتنگ سائیده موسیقه زبان مالند و سرکه و نمک در دهان دارند و چون سود نکند
ادویه اکاله مثل نوشادر و زاج سوخته و زنگار و مرکی با سرکه سائیده بر ضفدع مالند و دیگر ادویه حاده که در دواء استرخا گذشت بکار برند
و اگر از این تدبیر زده نشود کشند و مادهٔ آن بیرون آرند بعده مراهم مندمل سازند لیکن پس احتیاط باید تا شریان زیر زبان قطع نشود
مفردات نوشادر با سرکه یا نمک با سرکه بمالند

مرکبات

دواء مجرب جهت ضفدع لسان از شرح نفیسی و دکانی زاج محرق شورجان هر دو را بسنیدی سفید جمع کرده زیر زبان لگا دارند
دواء که ضفدع لسان را نافع است از کتاب مذکور سب یمانی حب سوس آسمانجونی زعفران مرکی مساوی کوفته بیخته در زیر
ضفدع بمالند **دواء** جهت ضفدع زبان از دکانی صعتر نیم درم زرنباد حسک یک درم ورق صدف بحری دو درم همه را
سائیده با عسل آن شکر طبرزد مجسرس آمیخته بر موضع ضفدع بمالند و چرا سیده شود بعد از آن مضمضه با سرکه در آن ملح آس و گلنار
و جلنار کمند جوشانیده باشد بکنند پس از دواء مذکور بکار برند **غرغره** ضفدع اللسان از مطب کرکارنسب السلف دار فلفل
در گیاه اصل السوس گل خطمی جوشانیده غرغره نمایند چون سرد زیاده شد گل خطمی موقوف نموده شد

حکایات